نام کتاب: تحف العقول / ترجمه جنتی

نویسنده: ابن شعبه، حسن بن علی- جنتی، احمد

تاریخ وفات مؤلف: قرن ۴

محقق / مصحح: ندارد

موضوع: اخلاق

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: مؤسسه امیر کبیر

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۲ ش

نوبت چاپ: اول

[پیشگفتار]

سخن ناشر

بسمه تعالی

هر چند تمامی دانسته‌های بشری را علم می‌نامند، لکن آن گاه که در فضیلت علم و عالم سخن رانده می‌شود، منظور همه علوم و دانسته‌ها نیست و یا اینکه حد اقل همه را یکسان شامل نمی‌شود.

زیرا چه بسیار علومی که فایده‌ای به حال بشر ندارند و جز اتلاف وقت و سردرگمی و گمراهی ثمری دیگر به بار نمی‌آورند.

از آنجائی که علم به خالق و هدف خلقت، از مهم‌ترین و باارزش‌ترین دانستنیهاست، بنا بر این هر علمی که با هدف خلقت– که رشد و تکامل و تعالی و ساختن انسانهاست– سازگارتر باشد و آدمی را به سوی چنین هدف متعالی و سرمنزل والایی با سرعت بیشتری رهنمون سازد، شایستگی استفاده از نام مقدس «علم» و تمامی محسنات ذکر شده بر آن را بیشتر دارا خواهد بود.

پر واضح است که مرزهای علم و دانش بی‌کران است و عمر آدمی محدود. چه سعادتمند است آن که در این میان دست به انتخاب زده و بهترین را برگزیند. این امر در واقع همانا عمل کردن به سفارش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد که می‌فرمایند:

«العلم اکثر من ان یحاط به فخذوا من کل علم أحسنه» و اگر در احادیث مرکب عالم برتر از خون شهید قلمداد می‌شود «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» البته باید توجه داشت که مرکب قلم هر کسی که خود را عالم بنامد از خون شهید افضل

نیست؛ بلکه اگر علم، علم توحید، علم انسان‌سازی و وسیله‌ای برای هدایت آدمیان باشد، عالم آن علم از شهید افضل و مرکبش از خون شهید برتر خواهد بود و لا غیر البته بجاست جهت گریز از خلط مبحث اهمیت علم با اصالت دادن به آن تذکر امام بزرگوارمان را در باره بی‌فایدگی علم بی‌عمل و بدون تهذیب یادآور شویم که می‌فرمایند.

«اگر تهذیب در کار نباشد علم توحید هم بدرد نمی‌خورد.

«العلم هو الحجاب الأکبر» هر چه انباشته‌تر شود علم، حتی علم توحید که بالاترین علم است ..... انسان را اگر مهذب نباشد از خدای تبارک و تعالی دورتر می‌کند.» بی‌شک ارزش و اهمیت انتشارات، بر کسی پوشیده نیست و لازم به یادآوری است که انتشارات فی نفسه خیر محض نبوده، بلکه ظرفی است که نسبت به ارزش مظروف خود قدر و منزلت می‌یابد.

برخی اوقات عملکرد یک ناشر می‌تواند در مقام مقایسه از عملکرد یک جنایتکار قبیح‌تر و پست‌تر، و عملکرد ناشر دیگری از ایثار یک شهید ارزنده‌تر باشد. این تفاوت بسته به مطلبی است که نشر می‌دهد و موجبات ضلالت و یا هدایت گروهی را به وجود می‌آورد.

اگر رهبر کبیر انقلاب می‌فرمایند:

«اهمیت انتشارات هم چون اهمیت خونهائی است که در جبهه ریخته می‌شود» مراد، نشر هر اثر مضر، بی‌فایده و یا کم فایده نیست که با خونهائی که در جبهه‌ها ریخته می‌شود مقایسه شود بلکه انتشار مطالب حیاتی و اساسی و انسان‌ساز مصداق چنین کلام ارزشمندی خواهد بود و بداهت امر تا بدان جاست که احتیاجی به تطویل و اطناب ندارد.

ما در مقام یک ناشر مسئول و متعهد که پیوسته می‌کوشد مصداق کلام امام امت بوده و علم عالمان واقعی را نشر دهد می- بایست توفیقی را که جهت نشر اثر حاضر نصیبمان گشته است، سپاس گوئیم. چرا که نشر اثری، آن هم حاوی گفتار برگزیدگان خلقت، آخرین و

برترین انبیاء و امامان بعد از او جای شکرگزاری و سپاس فراوان دارد؛ و اگر این کلمات با حسن انتخاب و تبویب محدثی بزرگوار و ترجمه شیوا و سلیس عالمی گرانقدر و فقیهی والامقام همراه باشد، عظمت توفیقی که نصیب ما گشته است بیشتر نمودار می‌شود.

کتاب حاضر کتاب مشهور تحف العقول است که در برگیرنده احادیث برگزیده‌ای از معصومین علیهم السلام می‌باشد. واضع و گردآورنده آن «ابن شعبه حرانی» از علمای عالی قدر قرن چهارم هجری و مترجم آن حضرت آیت اللّه جنتی دام ظله العالی می‌باشند.

این اثر با ترجمه مشار الیه برای دومین بار است که منتشر می‌شود و تفاوتهائی با طبع سابق دارد. استفاده از متن معرب و جدید التصحیح، باز بینی دوباره توسط مترجم و دقت بسیار در امر ویرایش و تصحیح و قرار دادن متن و ترجمه در مقابل یک دیگر به نحوی که شروع هر پاراگراف در متن و ترجمه دقیقا در راستای یک دیگر قرار گرفته باشند.

و این امر به خواننده‌ای که تسلط زیادی بر زبان عربی نیز نداشته باشد کمک می‌کند تا ترجمه قسمت مورد نظر خود را سریعتر و راحت‌تر بیابد.

البته مطابق کردن هر پاراگراف عربی با ترجمه فارسی در بعض موارد مشکل‌آفرین شد و تا حدی به زیبائی و آرایش صفحه‌ها لطمه وارد کرده است چرا که بعضی جمله‌های عربی را با تعداد کلمه‌های بیشتری می‌توان ترجمه کرد و بعضی را با کلمه‌های کمتر طبیعتا حجم متن عربی با حجم ترجمه فارسی همیشه به یک نسبت نمی‌تواند باشد.

به هر صورت نفع حاصله از قرار دادن ترجمه هر پاراگراف در مقابل متن عربی برای خواننده بیش از آن بود که آرایش صفحه‌ها را ملاک عمل قرار دهیم.

در خاتمه بار دیگر ضمن شکر به درگاه باری تعالی از آستان- مقدسش طلب می‌کنیم تا ما را در نشر آثاری که مرضی اوست توفیق دهد.

و من اللّه التوفیق اردیبهشت ۶۷- رمضان المبارک ۱۴۰۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

مقدمه چاپ دوم

الحمد لولیه و الصلاة و السلام علی نبیه و علی الطیبین و الطاهرین من آله عصم الامم و اولیاء النعم.

نشر آثار خاندان عصمت، پاسداران وحی و رسالت، و نگهبانان حق و عدالت علیهم السلام که در راه رهائی انسان، زدودن جهل، مبارزه با ستم، و پیوند بشر با خالق خویش همه هستی خود را وقف کردند و سرانجام جان عزیز را بر سر این هدفهای بلند نهادند و سوختند تا روشنی بیافرینند و معالم راه را بنمایانند، بزرگترین خدمتی است که به عقل و اندیشه و فطرت و سرشت بشر عرضه می‌شود، خدمتی بنیادی که زیر بنای هر گونه خدمت اصیل و بی‌شائبه دیگر است.

برای معرفی پیشوایان راستین اسلام و امامان معصومی که هویتشان در طول تاریخ ناشناخته مانده و حقشان پیوسته غصب شده بهترین وسیله ارائه سخنان آنهاست که خوشبختانه با همه دشمنیها و کارشکنیها و از یاد بردنها و خلط و تحریفها تا حدود زیادی از تطاول روزگار مصون مانده و به دست نسل امروز رسیده و رهروان صراط مستقیم ولایت باید هر چه بیشتر سخنان موالی خود و شخصیتهای والای جهان اسلام را به بشریت عرضه کنند تا جهان و عالم اسلام بداند که چرا پیغمبر (ص) در هوای گرم و سوزان بیابان غدیر یک صد و بیست هزار نفر را در مقابل

تابش آفتاب نگه می‌دارد، از جهاز شتر منبر می‌سازد و بر فراز آن بر می‌آید، خطبه می‌خواند و پس از مقدمه‌ای پرشور بازوی علی (ع) را گرفته می‌گوید: من کنت مولاه فهذا علی مولاه. چرا در حق موالیان وی دعا و در حق دشمنانش نفرین می‌کند؟ مگر علی که بوده که گزیده‌ترین پیغمبر خدا و نخبه‌ترین عنصر آفرینش پس از ۲۳ سال رنج و محنت، نجات بشر از اسارت بتان، چشاندن طعم آزادگی در بندگی به انسان، در واپسین لحظات زندگی و در حساسترین فرصتی که به دستش آمده با این همه اهتمام او را بعنوان مولی یعنی همان صفتی که خداوند متعال به خود و پیامبرانش اختصاص داده معرفی می‌کند؟ مردی که جز به خدا نمی‌اندیشد و جز نجات انسان رسالتی ندارد و به غیر از ارزشهای متعالی معنوی به چیزی ارج نمی‌نهد. در وجود علی چه می‌بیند که او را قرین خود می‌سازد و به جای خود می‌نشاند؟

و یا آنجا که عترتش را قرین قرآن- کلام حق متعال، تجلیگاه حقایق عالم و گنجینه اسرار هستی ساخته و پیروی از آنان را یگانه ضامن هدایت و تنها سد طریق ضلالت می‌شناساند و می‌گوید:

انی تارک فیکم الثقلین. ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من الآخر کتاب اللّه و عترتی.

یا آنان را همانند ستارگان درخشان آسمان، یا کشتی نجات می‌شمرد، سبب چیست؟

چه رازی در این وجودها نهفته است که همه هستی و سعادت و فلاح و نجات انسانها در گرو پیوستن به آنهاست؟ اینجاست که باید پاسخ این سؤالها و صدها سؤال دیگر را در سیره، اخلاق، اندیشه‌ها و لابلای سخنان وحی گونه علی و اولاد علی علیهم السلام جستجو کرد، باید نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و کتب حدیث اصول و فروغ شیعه را صبورانه سطر به سطر و کلمه به کلمه خواند، و با قرآن و احادیث رسول اللّه مقایسه کرد. و به عظمت آخرین سلسله اوصیا پی برد.

باید آن همه مفاهیم بلند را در بیان توحید، نبوت، امامت و معاد، سیر الی اله، شناخت انسان و جهان، رمز و راز خلقت، ارائه مسیر رشد و کمال، فلسفه تعالی و انحطاط افراد و امم و نشان دادن پیچ و خم راهها و دره‌ها و پرتگاهها و لغزشگاههائی که سر راه انسان قرار گرفته عمیقانه و منصفانه بررسی کرد و با همه وجود، پیامبر و قبل از آن قرآن را تصدیق کرد و فهمید سرّ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ الْيَوْمَ

ص: ۶

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ، «انت منی بمنزلة هارون من موسی، مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح».

و صدها آیه و حدیث نبوی دیگر چیست.

باید دعای عرفه را در توحید و عرفان، مناظرات امام رضا (ع) را در دفاع از معتقدات اسلام و معرفت دین صحیح، حدیث هشام بن حکم از حضرت موسی بن- جعفر (ع) را در ارزش و حرمت عقل، خطب و کلمات قصار امیر المؤمنین (ع) را در ارج و مقام علم، خطبه سید الشهداء (ع) در مکه و نامه حضرت سجاد (ع) به محمد بن مسلم زهری را در وظایف و مسئولیتهای سنگین علما و روایات بیشمار در پایداری و مقاومت، ظلم ستیزی، کفرزدائی، امیدواری، فداکاری در راه احیای ارزشها و دستاوردهای انبیا، امانت، راستی و درستی، عدل و احسان، وفاداری، حق‌پرستی، جوانمردی، کرامت انسانی، عزت نفس، بلند همتی، پاکدامنی، مناعت طبع، آزادگی، برادری، اخلاص، غیرت و حماسه و نکوهش بخل، ترس، نفاق، هوی‌پرستی، تفرقه‌افکنی، پیمان‌شکنی، غدر و خیانت، تن‌آسائی، ترف و سرف، ظلم‌پذیری، تسلیم در مقابل قدرتهای زورگو و صدها عنوان دیگر را در مجموعه‌های بزرگ و کوچک حدیث مانند بحار الانوار، وسائل الشیعه، وافی، علل الشرائع، توحید صدوق، احتجاج طبرسی، عیون اخبار الرضا، تحف العقول، مشکاة الانوار، و در این اواخر الحیاة بهترین مجموعه منتخب احادیث ببینند تا بفهمند امام کیست، امامت چیست، و رمز ارجاع مردم به امامان معصوم علیهم السلام کدام است، و جانشینی پیغمبر (ص) چه مفهومی دارد، و آل محمد چه حق بزرگی بر اسلام دارند، تا بدانند ناب‌ترین و خالص‌ترین فلسفه‌های اسلام را از چه زبانی باید شنید. تا بدانند منادیان راستین وحدت اسلامی کیانند، و چه کسانی می‌توانند در مقام لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ. ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ. فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً. وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً و ...

تکیه زنند. و بعد از پیامبر (ص) در طول قرون چه کسانی می‌توانند آئینه سراپا نمای او و بجای وی معلم کتاب و حکمت، مزکی انفس، راهنمای فطرت و هدایتگر به صراط مستقیم باشند.

بدانند فقه را باید از که آموخت، برای تفسیر قرآن در کدام خانه را باید

ص: ۷

کوفت؛ پاسخ شبهات ملحدین را چگونه باید داد، ممیز سنت و بدعت کیست، عالمان وارث انبیاء کیانند، و وارثان بی‌ارث فراعنه و قیاصره و اکاسره چه کسان.

بدانند علمای شیعه رضوان الله علیهم به پیروی از امامانشان چه خدمت بزرگی به عقل و اندیشه و فطرت و فرهنگ بشر، و به اسلام و قرآن و پیامبر (ص) کردند که با تلاشهای شبانه‌روزی در تبعیدگاهها، زندانها، زاویه‌های مدارس، کنج خانه‌ها و در شدت فقر و محرومیت تحت فشار حکومتهای اموی و عباسی و سلطه شاهان خودکامه و بیرحم و دسیسه‌های عالم نمایان، توطئه‌های استعمارگران و تعصب نابخردان این ذخائر ارزنده را دست به دست گرداندند، از دستبرد دزدان دین و عقل و شرف مصون داشتند، تا امروز به دست ما رسیده و برای آیندگان ذخیره شده است.

عالمانی مخلص و جهادگر و غیر وابسته به دربار حاکمان جور و جاه‌پرستان زورگو و دنیادار که توانستند به فطرتهای پاک و دست نخورده و شیفتگان حق و حقیقت بفهمانند اسلام آن نیست که ابو سفیان و معاویه و یزید و بسر بن ارطاه و مسلم بن عقبه و حجاج بن- یوسف ثقفی و عبد الملک مروان و فرزندان عیاش و شرابخوارش عرضه کردند، یا آنکه حرمسرادارن بغداد و آفرینندگان هزار و یک شب، و مروجان خنیاگری و رقص و برپاکنندگان عشرتکده‌ها به مردم نشان دادند و خود را حامی و متولی آن معرفی کردند و نشان دهند که اسلام از آنها که برای نگهداری حکومت خود به خانه کعبه هجوم بردند، حرمت حرم را شکستند واقعه حره و فاجعه کربلا را آفریدند، مظلومان و آزادیخواهان را در زندانهای بصره و بغداد زیر شکنجه کشتند و هر حرکت نجاتبخش را سرکوب کردند بیزار است. و بالطبع توانستند بفهمانند وارثان آنها که امروز خاطره گذشتگانشان را تجدید می‌کنند نسل آزاده و اسلامخواه عراق را قتل عام می‌کنند، اصیل‌ترین و مردمی‌ترین و اسلامی‌ترین حرکت تاریخ را سرکوب می‌نمایند حسینیان را برای خشنودی یزیدیان درو می‌کنند. یا حاجیان را در امن‌ترین نقطه روی زمین تکه پاره می‌کنند، برای حفظ بتان خانه ابراهیم را قربانگاه اسماعیلیان می‌سازند، زنان و مردان بی‌پناه و بیدفاع و معلولانی را که در راه براندازی حکومت ظالمان، سلامت و اعضای بدن خود را از دست داده‌اند به جرم سر دادن ندای وحدت و اعلان برائت از مشرکان و در افتادن با پلیدترین بتهای روزگار و زنده کردن کلمه طیبه «لا اله الا اللّه» برای امتثال اوامر و جلب

ص: ۸

رضایت نمرودها دست و پا می‌شکنند، غرقه به خون می‌کنند، صدها تن را شهید و هزاران تن دیگر را مجروح و معلول می‌سازند نه شایسته نام اسلام‌اند و نه دارای کمترین شایستگی برای حکومت بر سرزمینهای مقدس اسلامی که قرآن صریحا آنها را طرد کرده و صلاحیتشان را برای تولیت حرم نفی فرموده است.

وَ ما لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ ما كانُوا أَوْلِياءَهُ إِنْ أَوْلِياؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ.

إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ.

اما کتاب تحف العقول

این کتاب یکی از همان مجموعه‌های حدیث ارزشمند و نفیسی است که از قرن چهارم به یادگار مانده و حدیثهای برگزیده‌ای را از پیامبر (ص) و امامان معصوم علیهم السلام در حکم، مواعظ، علوم و معارف اسلام گرد آورده، احادیثی که هر چند نام راویانش ذکر نشده اما تک تک مضامینش مورد تأیید کتاب و سنت و منطبق با احادیث مسند است و گواه صدق را در آستین دارد.

علاوه بر عظمت و وثاقت و علو شأن و رفعت مقام علمی و عملی مؤلف جلیل- القدر حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی رضوان الله علیه که مورد ستایش و تمجید علمای بزرگ مانند شیخ حر عاملی و علامه مجلسی و صاحب ریاض و دیگران بوده و به احادیث کتابش علما و فقهای ما استناد کرده‌اند، مؤلف محترم نام زیبائی برای کتاب انتخاب کرده و بهترین تحفه‌ها را به عقل و اندیشه مردم اهدا کرده.

این ترجمه

چاپ اول کتاب با این ترجمه در سال ۱۳۶۳ ه ش بصورت تجاری و بدون دقت کافی در کاغذ، چاپ، حروفچینی، تصحیح و بدون اطلاع مترجم در حین طبع، انجام پذیرفت، بیدقتی از پشت جلد شروع شد که نام مترجم احمد جنتی- عطائی نوشته شد به توهم اینکه کلمه عطائی پسوند نام فامیلی مترجم است، کتاب شکل و قیافه جاذبی نداشت یعنی همان عیبی که در بسیاری از کتب مذهبی همواره

وجود داشته و اینجا مناسب است دردمندانه و دلسوزانه تذکر دهم عرضه نفیس- ترین آثار به گونه‌ای نامطلوب و نفرت‌آور- کاغذ و حروف نامرغوب، کلمات و سطرهای فشرده، صفحات پر، رنگ و نقاشی نامتناسب پشت جلد و ...- موجب زدگی و

انزجار خواننده و مهجور و متروک ماندن کتاب می‌شود که هم خیانتی است به محتوای کتاب، نویسنده، مذهب، و فرهنگ جامعه و هم از نظر تجاری کار غلطی است که باعث کساد بازار فروش، ابتذال کتاب، و ماندن در انبارها می‌شود.

امروز در دنیا چه آنها که به فکر پر کردن جیب‌اند و چه آنها که در اندیشه پر کردن مغزها و هموار کردن راه برای اصحاب مکاتب یا ارباب زر و زور، نشریات خود را چندان جاذب و جالب تهیه می‌کنند که بیننده با مشاهده پشت جلد و ظاهر کتاب و مجله هوس می‌کند بخواند یا ورق بزند و از زیبائیهای آن لذت ببرد و از همین طریق مبتذل‌ترین مطالب و بی‌اساس‌ترین مسائل را به خورد جامعه می‌دهند و مخصوصا افکار کودکان و جوانان را از این راه به شکل مورد نظر می‌سازند.

امروز که اسلام عزیز از نو مطرح شده و به برکت انقلاب اسلامی میلیونها انسان به فکر گرویدن به این دین یا شناخت مجدد آن افتاده‌اند و از گوشه و کنار دنیا چشمها برای مطالعه متون و منابع اسلامی باز و دستها برای دریافت آنها دراز است، باید مؤلفان، ناشران و همه آنها که در رساندن این پیام به نسل تشنه و مشتاق امروز نقش دارند از پرداختن به قالبهای زیبا و فرمهای ظاهری جذاب غفلت نکنند و شکلها را متناسب با محتوی سازند تا نشریات ما بتواند جای خود را در عرصه مطبوعات باز کند و طالبان حق با علاقه و رغبت آن‌ها را تا آخر بخوانند.

امید است، چاپ دوم ترجمه کتاب تحف العقول که به همت بعضی از دوستان تصحیح و ویرایش شده و از نظر تطبیق با متن در صفحات و افزودن قسمتهای اسقاط شده دقت بیشتری بکار رفته بی‌عیب‌تر از آب در آید و از لحاظ کاغذ و چاپ و خصوصیات دیگر هم شکل مطلوبی به خود بگیرد که شایسته تحف العقول باشد و همه عقلها بتواند براحتی این هدیه آسمانی را بپذیرد.

ص: ۱۰

البته کار مسلما بی‌عیب و نقص نیست و تذکر نقص در ترجمه یا چاپ خدمت به فرهنگ اسلام و آثار اهل بیت علیهم السلام است و اللّه هو المسدّد للصواب بمنّه.

۲۹ مرداد ۱۳۶۶ ۲۴ ذیحجه ۱۴۰۷ احمد جنتی

ص: ۵

[مقدمة المؤلف]

شکر خدائی را که شکرش را بدون کمترین نیاز به سپاس سپاسگزاران، طریق اقرار به مقام لاهوتیت (مقام ذات خداوندی) و صمدانیت (پناه نیازمندان بودن) و ربانیت (پروردگاری) و سبب مزید رحمتش و راه رسیدن به فضلش قرار داده، در کنه الفاظ، حقیقت اعتراف به نیکی انعامش را نهاده، پس شکر بر انعامش نیز نعمتی است که او داده، و اقرار به اینکه منعم حقیقی اوست جایگزین هر ستایش لفظی- هر چند بزرگ- گشته.

و شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یگانه و بی‌شریک است، شهادتی که از اخلاص درون بر آید، و زبان به تعبیر از صدق نهان در آن به گفتار آید، خالق و آفریدگار و صورتگر است، نامهای نیک دارد، چیزی همانندش نیست که «چیز» به خواست او پدید آمده و مخلوق را با خالق شباهتی نیست.

و گواهی دهم که محمد (ص) بنده و پیامبر اوست، از دیرگاه او را بر همه امتها گزیده، چه آگاه بوده که در همنوعان همسان و همانندی ندارد، وی را برگزید تا امر و نهیش را ابلاغ کند، او را در همه عالم جایگزین خود ساخت، چه دیدگان درک خداوند را نتواند، و خاطره‌های افکار بد و دسترس ندارد، و اوهام و خیالات کاوشگر را به تمثیل و تصویر او راه نباشد، جز آن پادشاه مقتدر، معبودی نیست. اقرار به پیامبری محمد را قرین اعتراف به خداوندی خویش ساخت، چندان وی را گرامی داشت که هیچ مخلوقی به پایه‌اش نرسد، و بحق با آن خصوصیات و صفات، شایسته این مقام است که خدا آن بنده را که تغییر حال پذیرد یا مثل و نظیر داشته باشد، مقام خاصان درگاه نبخشد، و برای مزید کرامت و گشودن راهی بسوی خاندان و عترتش دستور داد تا بر او درود فرستند، درود و اکرام و تشریف و تعظیم بی‌پایان و بی‌نهایت خدا بر آن حضرت و خاندانش باد.

خداوند متعال پس از پیامبرش ویژگانی را به خود مخصوص ساخت، آنان را به مقام والای رسول بالا برد و به مرتبه او رساند، و دلیل راهنمای به خود قرار داد. امامانی معصوم، پر فضیلت و کامل، حجت بر خلقشان ساخت و دعوتگر به خویش و شفیعان به اذن او. در گفتار بر او سبقت نگیرند، فرمانش را بکار بندند، حکمش را اجرا کنند، سنتش را بنیان گذارند، حدودش را جاری کنند، واجباتش را انجام دهند، تا هر که هلاک‌شدنی است فهمیده هلاک شود و هر که زنده‌شدنی است دانسته زنده گردد، درودهای خدا و فرشتگان ابرار بر محمد و نیکان آلش!.

و بعد: من چون در علومی که از پیغمبر و وصیش (علی بن ابی طالب (ع)-) و فرزندانشان صلوات اللّه علیهم و رحمته و برکاته، به دستم رسیده، دقت کردم، و پیوسته در آنها تأمل و تدبر نمودم، دریافتم که این روایات نسبت به احادیثی که از آنها صادر شده اندک و نسبت به آن- چه صادر نشده و علومی که بیان نفرموده‌اند، ناچیز است و در عین حال همین مقدار مشتمل بر امور دین و دنیا و جامع صلاح دنیا و آخرت است، و حق جز نزد آنها یافت نشود، و حقیقت جز از طریق آنها بدست نیاید، و راستی را جای دیگر نتوان جست و دیدم کتب حدیث علمای شیعه روایات زیادی در باره حلال و حرام واجبات و مستحبات پرداخته‌اند چندان که ثوابش را خدا ثبت کرده، و آیندگان را از رنج تألیف بی‌نیاز ساخته و بار تصنیف را از دوش آنها برداشته‌اند، اما در علومی که از بزرگان اهل بیت علیهم السلام وارد شده به روایاتی برخوردم مشتمل بر:

حکمتهای رسا، پندهای شفابخش، تشویق به سرای جاوید، دل کندن از دنیای ناپایدار، نوید، تهدید، ترغیب بر اخلاق و کردار نیک، نهی از خوبیها و کارهای بد، دعوت به پرهیزکاری و تحریص به پارسائی که قسمتی از این مضامین در سفارشها، خطبه‌ها، نامه‌ها و عهدهای مفصل بیان شده و قسمتی ضمن جمله‌های کوتاه که با اختصار لفظ مفاهیم ویژه و فوائد بسیار دارد، و در کتابهای دانشمندان شیعه نوشته‌ای بی‌نیازکننده و کتابی قابل اعتماد که نیازم را برطرف سازد و خواسته‌ام را تأمین کند، در این زمینه‌ها نیافتم، بناچار روایاتی که مشتمل بر این مضامین بود گرد آوردم، و حدیثهائی نادر و بدیع، مفاهیمی عالی و زیبا که هم- جنس و هم شکل، و همانند و همسان آنها بود ضمیمه کردم.

ص: ۹

از این کار رضا و پاداش خداوند جل ثناؤه را می‌جویم و همی خواهم نفس را بر التزام و عمل به دین تألیف وادارم و با آن تربیت کنم تا از شوق ثواب و بیم عقاب به اسباب نجات پیوندد، و این پندها به هنگام غفلت هشدارم دهد، و گاه نسیان یاد آورم باشد، و شاید مؤمن مخلصی نیز در آن بنگرد و آنچه را بداند تذکر یابد و آنچه را نداند فرا گیرد، و مرا در ثواب علم و عمل خود شریک سازد، چه این کتاب مشتمل بر: اصول و فروع دین، کلیات و جزئیات حق، مجموعه سنن و آداب، تذکرات و مطالب حکیمانه ائمه (ع)، فوائد زیبا و اخبار جالب است. کتاب را به ترتیب مقام پیغمبر و ائمه علیهم السلام پرداختم، چهار موعظه همشکل مطالب کتاب و مناسب مضامین آن: گفتار خداوند با موسی علیه السلام و گفتار خداوند با عیسی علیه السلام و مواعظ حضرت عیسی و موعظه مفصل در خاتمه آوردم، اسناد و نام راویان را بمنظور اختصار اسقاط کردم، و با اینکه بیشتر این حدیثها را خود از استادان حدیث شنیده‌ام، علاوه که اینها همه آداب و حکم است، و متنها خود شاهد صدق خویش است و احتیاج به ذکر سند ندارد، و آنها را برای مخالف و موافق جمع‌آوری نکرده‌ام، مخصوص کسانی است که در برابر امامان علیهم السلام تسلیم، به حقشان عارف و به گفتارشان راضی‌اند و هر چه را ندانند یا نفهمند به آنها ارجاع می‌کنند، البته حدیث در مضامین نامبرده از شماره بیرون است و گسترده‌تر از آن است که بتوان در اوراق کتابی محدودش ساخت اما آن چه آوردیم برای آنکه قلبی در سینه و عقلی در سر دارد بس است.

شیعیان با ایمان! آنچه را امامانتان فرموده‌اند و ترغیب و تحریص کرده‌اند، دقت کنید، با چشم دل بنگرید، با گوش قلب بشنوید، با آن خردهای سالم و فهمهای صحیح که خدا به شما بخشیده، و حجت بر شما قرار داده، دریابید و نگه دارید. بسان مخالفان نباشید که دلیلهای قاطع و حکمتهای رسا را سطحی می‌شنوند و بی‌اعتنا در آنها می- نگرند، به زبان تعریف می‌کنند، با حرف اظهار شگفتی می‌نمایند اما نه از پند سود برند، نه از ترغیب به رغبت آیند، نه با تهدید دست بردارند، که حجت بر آنها تمام است و حسرتشان دائم. شما آنچه را از جانب مقاماتی که خدا اطاعتشان را واجب کرده، دریافته‌اید، بپذیرید، و آنچه را راویان موثق از بزرگان نقل کرده‌اند به سمع و طاعت تلقی کند، پا از آن فراتر ننهید، بکارش بندید از تقصیر بیمناک و به ناتوانی معترف باشید.

ص: ۱۱

در طلب آنچه نمی‌دانید بکوشید، بدان چه می‌دانید عمل کنید، تا گفتار و کردارتان هم‌آهنگ باشد نجات در پرتو علوم آل محمد (ع) است و حیات هم، خدا بوسیله آنان اقامه حجت کرده به مقام امامتشان راه گشوده، و جای عذری نگذاشته امامانی که هیچ طریقی به طاعت و وسیله‌ای برای خشنودی خدا، و راهی به بهشت فرو نگذاشته‌اند، جز اینکه دستور داده و ترغیب و راهنمائی کرده‌اند، آشکار و نهان با کنایه و تصریح آن را شناسانده‌اند، و هیچ چیزی که باعث آلودگی به گناه نزدیکی به غضب خدا و گرفتاری به عذابش بوده، ننهاده‌اند جز اینکه زنهار داده، نهی فرموده بدان اشاره کرده‌اند و از آن بیم داده‌اند، تا مردم را بر خدا حجتی نباشد. سعادتمند کسی است که خدایش توفیق پیروی و دریافت، و پذیرش از آنها داده و بدبخت آن است که با آنها مخالفت کند، غیر از آنها را به دوستی گیرد و از فرمانشان روی گرداند، چه این خاندان «عروة الوثقی» دستاویز محکم و حبل اللّه ریسمان خدایند که پیغمبر صلی اللّه علیه دستور داده بدان چنگ زنیم و تمسک کنیم، کشتی نجاتند فرمانروایانی که خدا اطاعتشان را واجب ساخته، فرموده: «از خدا اطاعت کنید و از پیغمبر و فرمانروایانتان» (نساء: ۵۸) و راستگویانی که دستور داده با آنها باشیم، فرموده: «از خدا پروا کنید، و با راستگویان باشید» (توبه: ۱۲۵).

در انجام اوامرشان کوچک باشد یا بزرگ، بکوشید، از آنچه زنهارتان داده‌اند کم باشد یا زیاد، حذر کنید که هر کس به طاعتهای کوچک پردازد به بزرگترها نیز موفق شود و هر که از گناهان خرد نپرهیزد به گناهان کلان گرفتار شود.

در حدیث است که: «از گناهان بی‌مقدار بپرهیزید، گناهانی که بنده گوید: ای کاش غیر از این گناهی نداشتم» و در حدیث دیگر است که «به کوچکی گناه منگر، بزرگی آن را بنگر که فرمانش را می‌شکنی، که خداوند والای بزرگ است». خدا آنگاه که از بنده سلامت نیت، خلوص در طاعت و عشق به رضایت و کراهت از غضب خود ببیند، او را توفیق دهد، یاری کند و گوش دلش را بگشاید و چنین بنده روزبروز فزونی یابد که عملها وابسته به نیتهاست.

خدا ما و شما را به کردار شایسته و گفتار استوار موفق دارد، بر کار دین و دنیا کمک کند و از آنها قرار دهد که چون عطا یابند شکر گویند، چون بلا بینند صبر کنند و چون

ص: ۱۳

بد کنند پوزش و آمرزش خواهند و نعمت ایمان و توحید و متابعت ائمه علیهم السلام را که به ما عنایت فرموده ثابت و پایدار سازد، که او بخشنده و کریم است.

ص: ۱۵

(۱)

«سخنان طولانی پیغمبر (ص) در این زمینه‌ها: (پند، حکمت، زهد و ...) ...»

(۲)

(۳) یا علی: از آثار یقین این است که رضایت هیچ کس را با خشم خداوند به دست نیاری و کسی را بر نعمتی که خدا بتو داده نستائی و احدی را بر چیزی که خدا از تو دریغ فرموده نکوهش نکنی، چه روزی را نه حرص حریصان جلب کند و نه بی‌میلی کسان واپس زند. خداوند به حکمت و فضل خود آسایش و خوشی را در یقین و رضا (به قضا و قدر) قرار داده و غصه و اندوه را در شک و نارضائی.

(۴) یا علی: هیچ فقری از نادانی بدتر نیست و هیچ مالی از عقل سودمندتر نیست و هیچ تنهائی از خودپسندی وحشتناک‌تر نیست و هیچ مددکاری‌ای از مشورت بهتر نیست و هیچ عقلی (و یا هیچ عملی- به نقل دیگر) چون عاقبت‌اندیشی نیست و هیچ حسب و نسبی چون خوشخوئی نیست و هیچ عبادتی همانند فکر کردن نیست.

(۵) یا علی: آفت سخن دروغ است و آفت علم فراموشی است و آفت عبادت سستی است و آفت سخاوت منت است و آفت شجاعت ستم است و آفت زیبائی کبر و خودپسندی است و آفت حسب و نسب فخر فروشی است.

(۶) یا علی: همیشه راستگو باش، هیچ گاه دروغ از دهانت بیرون نیاید و هرگز به خیانت اقدام مکن. از خدا چنان بترس که گویا او را به چشم می‌بینی، مال و جان را در راه دین نثار کن و خود را به اخلاق نیک بیارای و از خویهای بد بپرهیز.

(۷) یا علی: سه خصلت نزد خدا از هر عملی محبوبتر است: ۱. انجام واجبات، کسی که واجبات الهی را انجام دهد از عابدترین مردم است. ۲. ترک گناهان، کسی که از گناه بپرهیزد از پرهیزگارترین مردم است. ۳. قناعت، هر که به آنچه خدا روزی کرده قناعت کند از بی‌نیازترین خلق است.

ص: ۱۷

(۱) یا علی: سه چیز از اخلاق ستوده است: با آنکه از تو بریده پیوند کنی، و به آنکه ترا محروم کرده عطا کنی، و از آنکه بر تو ستم روا داشته بگذری.

(۲) یا علی: سه چیز نجات بخش است: زبان را نگه داری، بر خطاها بنگری و خانه‌ات گنجایشت را داشته باشد (یعنی بتوانی در خانه بمانی و از شر معاشران ناجنس در امان باشی).

(۳) یا علی: بهترین کارها سه چیز است: خود در باره مردم انصاف دادن، با برادر دینی مساوات کردن و خدا را در هر حال بیاد آوردن.

(۴) یا علی: سه کس از مهمانان خدایند: کسی که برای خدا به دیدار برادر مؤمن رود، زوار خدا است و بر خدا لازم است زوارش را گرامی دارد و حاجتش را روا کند.

کسی که پس از نماز به تعقیب بنشیند تا وقت نماز دیگر، مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمانش را گرامی دارد. و سوم آنکه برای حج یا عمره به زیارت کعبه رود، به پروردگار وارد شده و بر خدا لازم است واردین را احترام کند.

(۵) یا علی: پاداش سه کار، هم در دنیا داده می‌شود و هم در آخرت: حج فقر را برطرف می‌کند، صدقه بلا را می‌گرداند و صله رحم عمر را می‌افزاید.

(۶) یا علی: سه خصلت است هر که ندارد، هیچ عملی برای او نمی‌پاید: تقوائی که او را از گناه باز دارد، علمی (و مطابق نقل صحیحتر حلمی) که نادانی بیخردان را واپس زند و عقلی که بتواند در پرتو آن با مردم بسازد (بدون این سه صفت اعمال خیر بثمر نمی‌رسد و نتیجه مطلوب را نمی‌دهد).

(۷) یا علی: سه کس در قیامت زیر سایه عرش خدایند: مردی که برای برادرش آن بپسندد که برای خود پسندد. کسی که چون کاری پیش آید قدم از قدم برندارد تا بفهمد خدا به این کار راضی است یا نه. کسی که تا عیبی را در خود اصلاح نکند به برادرش خرده نگیرد که در این صورت هر عیبی را در وجودش اصلاح کند باز به عیب دیگر برخورد و فرصتی برای عیبجوئی دیگران نیابد.

(۸) یا علی: سه چیز از درهای خیر است (که هر کس داشته باشد درهای خیر به رویش گشوده است): طبع سخاوتمند، گفتار خوش و صبر بر آزار.

(۹) یا علی: در تورات است که چهار چیز با چهار چیز قرین است: هر که به دنیا حریص باشد

به خدا خشمگین است. هر که از مصیبتی شکوه کند از خدا شکایت کرده و هر کس در برابر توانگری برای ثروتش تواضع کند، دو سوم دینش از دست رفته است. و هر که از این امت وارد دوزخ شود، از آنهاست که آیات خدا را به مسخره و بازیچه گرفته است.

(۱) و نیز چهار چیز در کنار چهار چیز است: هر که ملک یابد مستبد شود. هر که مشورت نکند، پشیمان شود. هر عملی مکافاتی دارد، فقر: مرگ بزرگتر است، پرسیدند: فقر درهم و دینار؟ فرمود: نه، فقر دین.

(۲) یا علی: هر چشمی در قیامت گریان است جز سه چشم: یکی آنکه در راه خدا شب بیدار باشد، دیگر آنکه به راه حرام باز نشود، سوم آنکه از ترس خدا بگرید.

(۳) یا علی: خوشا بحال صورتی که خدا ببیند برای گناهی می‌گرید که جز خدا کسی از آن خبردار نیست.

(۴) یا علی: سه چیز موجب هلاک و سه چیز مایه نجات است: هوسی که دنبالش را بگیرند، بخلی که اطاعتش کنند، و خودپسندی. و اما آنچه که باعث نجات است: عدالت در حال آرامش و غضب، میانه‌روی در حال درویشی و توانگری، و ترس از خدا در نهان و عیان چنان که گوئی او را می‌بینی، چه اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند.

(۵) یا علی: دروغ در سه جا نیکوست: میدان جنگ، وعده به زن و اصلاح میان مردم.

(۶) یا علی: راستگوئی در سه جا زشت است: سخن‌چینی، نقل عمل ناپسند زن برای شوهر و تکذیب کسی که از انجام عمل خیری به دروغ خبر می‌دهد.

(۷) یا علی: چهار چیز به هدر می‌رود: خوراک پس از سیری، چراغ در مهتاب، بذر در شوره‌زار و احسان به نااهل.

(۸) یا علی: کیفر کردار چهار کس از همه زودتر می‌رسد: مردی که پاداش نیکی ترا به بدی دهد،

ص: ۲۱

کسی که آزاری از تو ندیده بر تو ستم کند، هم پیمانی که یک طرفه پیمان را بشکند و خویشاوندی که در مقابل خوشرفتاری تو بدرفتاری کند.

(۱) یا علی: چهار صفت در هر که باشد اسلامش کامل است: راستی، شکر، حیاء و خوشخوئی.

(۲) یا علی: کمتر از مردم خواهش کردن بی‌نیازی نقد است و درخواست زیاد ذلت و فقر حاضر.

ص: ۲۳

(۱)

وصیت دیگر پیغمبر (ص) به امیر المؤمنین (ع)

(۲) یا علی: مؤمن سه نشانه دارد: روزه، نماز و زکات. متظاهر سه نشانه دارد:

چاپلوسی در حضور، بدگوئی در غیاب، و شماتت در مصیبت. ظالم سه نشانه دارد: رفتار جبارانه با زیردستان، نافرمانی از زبردستان و همکاری با ستمگران. ریاکار سه علامت دارد: نشاط در انظار، سستی در خلوت، انتظار ستایش در همه کارها.
(۳) منافق سه علامت دارد:

دروغگوئی، خیانت در امانت و خلف وعده. (۴) تنبل سه نشانه دارد: سستی در کار تا حد کوتاهی، کوتاهی کردن تا سرحد تباهی، و تباهی تا سرحد گناه (عمل، اول تأخیر می‌افتد سپس ناقص می‌شود و سرانجام از دست می‌رود). (۵) مسافرت برای عاقل شایسته نیست جز برای سه منظور: ترمیم معاش، اصلاح امر معاد و لذت حلال.

(۶) یا علی: فقری از نادانی بدتر و مالی از عقل سودمندتر (۷) و تنهائی و غربتی از خودپسندی وحشتناکتر نیست. (۸) هیچ عملی چون عاقبت‌اندیشی (۹) و هیچ پرهیزکاری‌ای چون خودداری (از گناه) (۱۰) و هیچ حسب و نسبی چون خوشخوئی نیست. (۱۱) آفت گفتار، دروغ (۱۲) و آفت علم، فراموشی (۱۳) و آفت سخاوت، منت است.

(۱۴) یا علی: هنگام دیدن ماه نو سه مرتبه اللّه اکبر بگو، آنگاه بگو: شکر خدائی را که من و ترا آفریده و برای سیر تو منزلها تعیین کرده و ترا برای جهانیان آیت و نشان (عظمت و قدرت) خود قرار داده است.

(۱۵) یا علی: چون در آیینه بنگری سه بار تکبیر گوی و این دعا بخوان: خداوندا چنان که صورت مرا زیبا آفریده‌ای سیرت و اخلاق مرا هم زیبا فرما.

(۱۶) یا علی: هر گاه کار هولناکی پیش آید بگو: خداوندا بحق محمد و آل محمد فرجی برای من برسان.

(۱۷) علی (ع) گوید: گفتم یا رسول اللّه، آدم از پروردگارش سخنانی دریافت (۳۷: بقره) این سخنان چه بود؟ فرمود: ای علی راستی خدا آدم را به هند و حوا را در جده فرو افکند. و آن مار در اصفهان بود

و ابلیس در سرزمین میسان (سرزمینی است میان بصره و واسط). در بهشت چیزی بهتر از مار و طاوس نبود، مار چهار پا داشت چون چهار پای شتر و ابلیس به درونش آمد و آدم را فریفت و گول زد و خدا به مار خشم کرد و چهار پایش را بیفکند و به او فرمود خوراک تو را خاک مقرر کردم و باید بر شکم راه روی، و خدا رحم نکند به هر که تو را رحم کند، و بر طاوس خشم گرفت زیرا که ابلیس را بدان درخت راهنمائی کرد و آواز و دو پای او نگونسار شدند، (۱) آدم صد سال در هند بماند و سر بسوی آسمان نیاورد دستها بر سر نهاده می‌گریست بر خطای خود، خدا جبرئیل را نزد او فرستاد، و به او گفت:

ای آدم پروردگار عز و جل تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: ای آدم آیا من تو را به دست خودم نیافریدم؟ از روح خود به تو ندمیدم؟ فرشته‌هایم را به سجده بر تو نگماشتم؟ آیا ترا به همسری حوا برنگزیدم؟ و تو را به بهشتم جایگزین نکردم؟

ای آدم این همه گریه چیست؟ به این کلمات گویا شو که خدا توبه تو را بپذیرد:

بگو منزهی تو، نیست شایسته پرستشی جز تو، بد کردم و به خود ستم کردم، توبه‌ام را بپذیر.

زیرا تو بسیار توبه‌پذیر و مهربانی.

(۲) ای علی اگر در بار و بنه خود ماری دیدی آن را مکش تا سه بار در آن برآید و اگر چهارمش را دیدی بکش که کافر است.

(۳) ای علی هر گاه ماری را در سر راهی دیدی بکش زیرا من با جن قرار دادم که در صورت مار پدیدار نشوند.

(۴) یا علی: چهار صفت از بدبختی است: خشکی چشم، سنگینی دل، آرزوی دراز و محبت دنیا.

(۵) یا علی: چون پیش رو از تو تعریف کنند بگو: خداوندا مرا بهتر از آنچه اینان تصور می‌کنند قرار ده، گناهانی را که خبر ندارند بر من ببخشا و مرا به گفتار ایشان مؤاخذه مفرما.

(۶) یا علی: به هنگام آمیزش بگو: بنام خدا، خداوندا شیطان را از ما و فرزندی که قسمت ما می‌کنی دور فرما، آنگاه اگر خدا فرزندی نصیبت کند برای همیشه از آسیب شیطان در امان باشد.

(۷) یا علی: غذا را با نمک شروع و با نمک ختم کن. که درمان هفتاد درد است که از

ص: ۲۷

همه آرامترش دیوانگی و خوره و پیسی است.

(۱) یا علی: بدن را با روغن زیتون بیالای که هر کس چنین کند چهل شب شیطان به او نزدیک نشود.

(۲) یا علی: شب اول ماه و شب نیمه آمیزش مکن، ببینی که مبتلایان به صرع غالبا در این دو شب گرفتار شوند.

(۳) یا علی: چون فرزندی نصیبت شود در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگو تا هرگز شیطان به او آسیبی نرساند.

(۴) یا علی: بدترین خلق را به تو معرفی نکنم؟ گفتم: چرا یا رسول اللّه. فرمود: کسی که گناه را نبخشاید و از لغزشهای مردم چشم نپوشد. از آنها بدتر به تو معرفی نکنم؟ گفتم:

چرا یا رسول اللّه. فرمود: کسی که مردم نه از شرش در امانند و نه به خیرش امیدوار.

ص: ۲۹

(۱)

وصیت دیگر آن جناب به امیر المؤمنین (ع)

(۲) یا علی: مبادا برهنه وارد حمام شوی که ملعون است آنکه عریان وارد شود و آنکه به او نگاه کند.

(۳) یا علی: انگشتر را به انگشت سبابه و وسط نکن که عمل قوم لوط است و انگشت کوچک را بدون انگشتر مگذار.

(۴) یا علی: خداوند خوش دارد که بنده بگوید: پروردگارا گناه مرا بیامرز که جز تو آمرزنده‌ای نیست. آنگاه از جانب خداوند خطاب شود: فرشتگانم این بنده دانسته که جز من آمرزنده‌ای نیست شاهد باشید گناهانش را آمرزیدم.

(۵) یا علی: مبادا دروغ بگوئی، دروغ موجب روسیاهی است، خداوند نام صاحبش را در دفتر دروغ‌گویان ثبت کند و راستگوئی مایه روسفیدی است، خداوند نام صاحبش را در دفتر راستگویان بنویسد، راستگوئی مبارک است و دروغ شوم.

(۶) یا علی: از غیبت و سخن‌چینی بپرهیز، غیبت روزه را می‌شکند (اجر آن را از بین می‌برد) و سخن‌چینی موجب عذاب قبر است.

(۷) یا علی: بدون ضرورت قسم خدا نخور، راست یا دروغ، خدا را ابزار قسم قرار مده خداوند بر آن کس که به نام او قسم دروغ بخورد رحم نمی‌کند و جانب او را رعایت نمی‌فرماید.

(۸) یا علی: غم روزی نخور، هر فردائی روزیش خواهد رسید.

(۹) یا علی: از لجاجت بگریز که آغازش نادانی و انجامش پشیمانی است.

(۱۰) یا علی: مسواک را ترک نکن که باعث پاکیزگی دهان، رضای خدا و روشنی چشم است. خلال کردن محبت فرشتگان را جلب می‌کند، ملائکه از بوی دهان آنکه پس از غذا خلال نکند ناراحت می‌شوند.

ص: ۳۱

(۱) یا علی: غضب نکن، هر گاه خشمگین شدی به زمین بنشین و بیندیش که چگونه خداوند بر بندگان قدرت دارد و حلم می‌کند و آنها را به خطاها مؤاخذه نمی‌فرماید، چون هنگام غضب به تو گویند از خدا بترس خشم را بدور افکن و به حلم و بردباری باز گرد.

(۲) یا علی: آنچه خرج خود کنی برای خدا خرج کن، نزد خدا خواهی یافت (وجودی که وقف خداوند باشد و همه رفتار و کردارش برای او باشد آنچه در حفظ او صرف شود البته در راه خدا ذخیره آخرت خواهد بود).

(۳) یا علی: با خانواده، با همسایگان و کلیه معاشران خوشخوی باش تا نزد خدا به درجات عالی نائل شوی.

(۴) یا علی: آنچه برای خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند، آنچه برای خود می‌خواهی برای دیگران هم بخواه تا در قضاوت عادل و در عدالت دادگر باشی و اهل آسمان و زمین ترا دوست دارند، وصیت مرا ان شاء اللّه بخاطر سپار.

(۱)

از حکمتها و سخنان آن بزرگوار

(۲) در حدیث مفصلی آمده که راهبی معروف به «شمعون بن لاوی بن یهودا» که جدش یهودا از حواریین حضرت عیسی بوده خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رسیده مسائل بسیاری پرسید و همه را پاسخ شنید، در نتیجه ایمان آورد، و نبوت آن جناب را تصدیق کرد، ما از این حدیث تنها به نقل محل حاجت اکتفا می‌کنیم:

شمعون گفت: بفرمائید عقل چیست؟ چگونه است؟ آنچه از آن منشعب می‌شود و آنچه منشعب نمی‌شود چیست؟ (از حقیقت و کیفیت و آثار عقل سؤال کرده و در جواب تقریبا دو سؤال اول مسکوت مانده که بیشتر به مسائل خشک فلسفی شبیه است و اثر تربیتی و عملی ندارد) اقسامش را بیان کنید. (۳) رسول اللّه (ص) فرمود: عقل عقال (زانوبند) جهل است، به زانوبند شتر تشبیه شده، نفس همانند پلیدترین جانوران است، اگر زانوبندش نزنند سرگردان شود، پس عقل، عقال و جلوگیر از جهل است، خدا عقل را آفرید، دستور داد بیا، آمد، امر کرد برو، رفت، فرمود: به عزت و جلالم مخلوقی بزرگتر و مطیعتر از تو نیافریده‌ام، به تو آغاز کنم و به تو از سر گیرم، ثواب مال توست، عذاب هم برای تو (عقل که مایه اطاعت و فرمانبرداری است، و هدف خلقت را تأمین می‌کند، هم سبب آفرینش است و هم علت تجدید حیات پس از مرگ، ثواب و عقاب نیز قهرا بر ملاک عقل است که هر که ندارد مسئولیت و مکافاتی ندارد، و هر که دارد به اندازه خردش مسئول است و به همان اندازه پاداش و کیفر دارد)، سپس از عقل، حلم منشعب شد، از حلم، علم، از علم، رشد، از رشد، عفاف (عفت نفس)، از عفاف، خویشتن‌داری، از خویشتن‌داری: حیا، از حیا، وقار، از وقار، مداومت بر خیر، تنفر از شر و از تنفر از شر، اطاعت نصیحت گوی. این ده صنف از انواع خیر (که از عقل منشعب شده) و هر صنف خود ده نوع است.

(۴)

اما شعب و آثار حلم

۱. رفتار زیبا ۲. همنشینی نیکان ۳. سرباز زدن از پستی ۴. تن به فرومایگی و ناکسی ندادن ۵. عشق به نیکی ۶. نزدیک شدن به درجات عالی ۷. گذشت ۸. مدارا ۹. احسان ۱۰. سکوت.

این صفاتی است که برای عاقل از طریق حلم فراهم شود.

(۵)

اما شعب علم

۱. بی‌نیازی در عین درویشی ۲. بخشندگی در عین بخل (که ممکن است طبعا بخیل باشد اما به مقتضای علم سخاوت را بر خود تحمیل کند) ۳. مهابت در عین خواری (از وقار علم برخوردار است هر چند در انظار خفیف باشد) ۴. سلامت در عین بیماری ۵.

نزدیکی در عین دوری ۶. حیا در عین سماجت ۷. رفعت در عین پستی ۸. شرف در عین فرومایگی ۹. حکمت ۱۰. بهره‌مندی و مقام. اینها خصالی است که در

پرتو علم عاید عاقل می‌شود، خوشا بحال آنکه هم خردمند است و هم دانشمند.

(۱)

اما شعب رشد

۱. استقامت ۲. هدایت (راه‌یابی به خیر و صلاح. رشد و هدایت در معنای مصطلح یکی است و چون اینجا هدایت از آثار رشد شمرده شده شاید مراد از رشد سلامت فکر باشد، که حالت استعدادی است و مراد از هدایت راه‌یابی به خیر که حالت فعلی است) ۳. نیک رفتاری ۴. تقوا و پرهیزگاری ۵. منال (منال مرادف مال است گرچه تناسب چندان با سایر مذکورات ندارد) ۶. تعادل ۷. میانه‌روی (در امور مالی) ۸. ثواب ۹. کرم ۱۰. شناخت دین خدا.

اینها مواهبی است که بر اثر رشد نصیب عاقل می‌شود، خوشا بحال آنکه از راه روشن دست بر ندارد.

(۲)

اما شعب عفاف

۱. رضایت (به آنچه هست) ۲. کوچکی کردن ۳. بهره‌مندی (از خیرات) ۴.

آسایش ۵. دل‌جویی (از زیردستان) ۶. افتادگی ۷. تذکر (مقابل غفلت) ۸. فکر ۹. بخشندگی ۱۰. سخاوت.

این بود فروع عفاف که عاقل چون به خدا و قسمت الهی راضی باشد، نصیبش گردد.

(۳)

اما شعب خویشتن‌داری

۱. صلاح ۲. تواضع ۳. پارسائی ۴. توبه ۵. فهم ۶. ادب ۷. احسان ۸.

جلب محبت ۹. خیرمندی ۱۰. کناره‌گیری از شر.

اینها برکاتی است که از ناحیه خویشتن‌داری به عاقل می‌رسد، خوشا بحال آنکه مولایش (خداوند متعال) به خویشتن‌داری گرامیش دارد.

(۴)

اما شعب حیا

۱. نرمش ۲. مهربانی ۳ و ۴. مراعات خدا در نهان و عیان ۵. سلامت ۶.

کناره‌گیری از شر ۷. خوشروئی ۸. گشاده دستی ۹. پیروزی ۱۰. خوشنامی.

اینها عنایاتی است که از طریق حیا به عاقل می‌رسد، خوشا بحال آنکه نصیحت خداوند را بپذیرد و از رسواگری او بهراسد.

(۵)

اما شعب وقار

۱. لطف ۲. دوراندیشی ۳. امانتداری ۴. ترک خیانت ۵. راستگوئی ۶.

پاکدامنی ۷. اصلاح مال ۸. آمادگی برای مقابله با دشمن ۹. نهی از منکر ۱۰. ترک نابخردی.

خوشا بحال آنکه با وقار است، سبکسر نیست، و عفو و گذشت دارد.

(۶)

اما شعب مداومت بر خیر

۱. ترک کارهای زشت ۲. دوری از حماقت ۳. خودداری از گناه ۴. یقین ۵.

علاقه به نجات ۶. اطاعت خدای رحمان ۷. تعظیم از دلیل و برهان ۸. دوری از شیطان ۹. پذیرفتن عدل ۱۰. حق گوئی.

اینها چیزهائی است که بوسیله ادامه خیر به عاقل می‌رسد. خوشا بحال آنکه آینده را بیاد آرد، رستاخیزش را یاد کند و از فنای دنیا عبرت گیرد.

(۱)

اما شعب تنفر از شر

۱. وقار ۲. صبر ۳. نصرت ۴. استقامت در رویه ۵. ادامه هدایت ۶. ایمان به خدا ۷. رعایت احترام مردم ۸. اخلاص ۹. ترک کارهای بیهوده ۱۰. پرداختن به کارهای سودمند.

اینها چیزهائی است که بوسیله تنفر از شر نصیب عاقل می‌شود، خوشا بحال آنکه دست از حق نکشد و به دستگیره‌های راه خدا چنگ زند.

(۲)

اما شعب اطاعت ناصحان

۱. فزونی عقل ۲. تکامل خرد ۳. ستودگی عواقب ۴. رهائی از ملامت ۵. پذیرش ۶. دوستی ۷. گشاده دلی ۸. انصاف ۹. پیشگامی در کارها ۱۰. قدرت بر اطاعت خدا.

خوشا بحال آنکه از لغزشگاههای هوی و هوس برهد، اینها خصالی است که همه از عقل زایش می‌کند.

(۳) شمعون گفت: نشانه‌های جاهل را نیز بیان کنید.

فرمود: اگر با او رفاقت کنی رنجت دهد، اگر از او کناره‌گیری ناسزایت گوید، اگر دهد منت نهد، اگر دهی نمک نشناسد، رازی‌گوئی افشا کند، سری گوید (ترا به افشاگری) متهم کند، به نوائی رسد باد در سر کند خشونت و درشتی نشان دهد، بینوا شود نعمتهای خدا را انکار کند و از گناه پروا ننماید در شادی تند رود و طغیان کند، در اندوه نومید گردد، خنده‌اش قهقهه است و گریه‌اش شیون، به نیکان بتازد، خدا را دوست ندارد و رعایت ننماید، از خدا حیا نکند و بیاد او نیفتد، خشنودی سازی بستایدت و به دروغ محسناتی برایت شمارد، ناراحتش کنی همه تعریفها از بین برود و نسبتهای ناروا دهد، این وضع جاهل است.

(۴) گفت: نشان اسلام را بیان کنید.

فرمود: ایمان، علم، و عمل.

(۵) گفت: علامت ایمان، علم، و عمل چیست؟

فرمود: علامت ایمان چهار چیز است: اقرار به یگانگی خدا، اعتقاد قلبی به خدا و کتابهای خدا و پیغمبرانش.

ص: ۳۹

(۱) علامت علم نیز چهار چیز است: علم به خدا، شناخت دوستان خدا، علم به واجبات الهی و مراقبت بر آنها چنان که انجام گیرد (و از دست نرود).

(۲) و عمل عبارت است از: نماز، روزه، زکات و اخلاص (که عمل قلب است).

گفت: نشان راستگو، مؤمن، شکیبا، توبه‌کار، شکرگزار، خاشع، صالح، ناصح، یقین‌دار، مخلص، زاهد، نکوکار، پرهیزگار، متکلف (به خود بسته)، ظالم، ریاکار، منافق، حسود، اسرافکار، غافل، خائن، تنبل، دروغگو، و فاسق چیست؟ (۳) فرمود: راستگو را چهار علامت است: سخن مطابق واقع گوید، نوید و وعید خدا را تصدیق کند، به عهد خود وفا کند، و پیمانش را نشکند.

(۴) نشان مؤمن: مهربانی، فهم، و حیا است.

(۵) نشان شکیبا چهار چیز است: صبر در ناملایمات، تصمیم بر کارهای نیک، فروتنی و بردباری.

(۶) نشان توبه‌کار چهار چیز است: بی‌غل و غش برای خدا کار کردن، ترک باطل، دست- نکشیدن از حق، و حرص بر خیر.

(۷) نشان سپاسگزار چهار چیز است: شکر در نعمت، صبر در بلا، قناعت به قسمت، ستایش و تعظیم نکردن از غیر خدا.

(۸) علامت خاشع نیز چهار چیز است: مراقبت از خدا در نهان و عیان، انجام کارهای نیک و مناجات با خدا.

(۹) علامت صالح نیز چهار چیز است: قلبش را صاف، و عملش را اصلاح، و کسبش را درست

ص: ۴۱

کند و همه کارهایش را اصلاح نماید.

(۱) علامت ناصح چهار چیز است: به حق قضاوت کند، حق مردم را بدون مطالبه بپردازد، هر چه خود خواهد برای دیگران هم بخواهد و به هیچ کس تجاوز نکند.

(۲) نشان اهل یقین شش چیز است: به وجود خدا یقین کند و به او ایمان آرد، یقین کند که مرگ حق است و از آن بترسد، یقین داند که قیامت حق است و از رسوائی آن روز بیم کند، یقین داند که بهشت حق است و بدان شوق ورزد، یقین داند که جهنم حق است و برای نجات از آن آشکارا تلاش کند، بداند که حساب حق است و به حساب خود برسد.

(۳) نشان مخلص چهار چیز است: سلامت قلب (از ناپاکیهای شرک، کفر، کینه و غیره)، سلامت اعضا (بی‌آزاری و ترک گناه)، خیر رساندن و شر نرساندن.

(۴) علامت زاهد ده چیز است: بی‌رغبتی به حرامها، خویشتن‌داری (از شهوات)، انجام واجبات، اگر برده است راه و رسم اطاعت نیک بشناسد و اگر خواجه است روش بنده- پروری داند و تعصب نداشته باشد، کینه در دلش نباشد، با آنکه به وی بد کرده نیکی کند، به آنکه زیان رسانده سود بخشد، از ستمکار بگذرد و برای حق خدا تواضع کند.

(۵) نشان نکوکار ده چیز است: دوستی در راه خدا، دشمنی در راه خدا، رفاقت برای خدا، جدائی برای خدا، خشم برای خدا، خشنودی برای خدا، عمل برای خدا، رغبت به خدا، افتادگی با ترس و لرز و پاکی و اخلاص و حیا و مراقبت برای خدا و احسان در راه خدا.

(۶) نشان پرهیزگار شش چیز است: از خدا بترسد، از مؤاخذه‌اش حذر کند، چنان شام کند و صبح کند که گویا او را می‌بیند، دنیا را مهم نشمارد، و بر اثر خوشخوئی چیزی از دنیا را بزرگ نشمارد. «۱» (۷) نشان متکلف چهار چیز است: جدل در مسائل بیفائده، ستیزگی با ما فوق، طمع بستن به چیزی که بدان نرسد و صرف همت در آنچه نجاتش نبخشد.

(۸) نشان ظالم چهار چیز است: بر بالادست با نافرمانی ستم کند، زیردست را با غلبه بیازارد، حق را دشمن دارد و آشکارا ستم کند، (و بر حسب نسخه دیگر که هم مناسبتر است و هم با روایات دیگر موافق، با ستمگران همکاری کند).

---

(۱) چنان که ملاحظه می‌شود بر حسب عبارت متن اولا عدد بیش از پنج نیست، ثانیا ربط خوشخوئی با کوچک شمردن دنیا محتاج به تکلف زیاد است و شاید عبارت (و یحسن خلقه) بوده یعنی دنیا را بزرگ نشمارد و اخلاقش نیک باشد.

(۱) نشان ریاکار نیز چهار چیز است: حرص به عمل خدائی در جمع و سستی در خلوت، عشق به ستایش مردم در همه کارها و تلاش برای خوشنامی.

(۲) علامت منافق چهار چیز است: باطنی نابکار دارد، زبانش با دل، گفتارش با کردار و نهانش با عیان مخالف است، وای بر منافق از آتش.

(۳) علامت حسود چهار چیز است: غیبت از آن که بر وی حسد برد، چاپلوسی، شماتت در مصیبت (چهارم لا بد از قلم راویان افتاده).

(۴) علامت اسرافکار چهار چیز است: افتخار به باطل، خوردن چیزی که در دست ندارد (پیش خور کردن)، بیعلاقگی به کار خیر و اعتراض بر آنها که سودش نمی‌رسانند.

(۵) علامت غافل چهار چیز است: کوردلی، اشتباه، سرگرمی و فراموشکاری.

(۶) علامت تنبل چهار چیز است: سستی در کار تا سر حد کوتاهی، کوتاهی تا حد تباهی و خرابی کار، تباهی تا حد گناه (و ترک واجب) و ملالت (بی‌نشاطی).

(۷) علامت دروغگو چهار چیز است: خود راست نگوید، دیگران را راستگو نپندارد، سخن‌چینی کند و تهمت زند.

(۸) علامت فاسق چهار چیز است: سرگرمی، لغو، دشمنی و بهتان.

(۹) علامت خائن (و در نسخه دیگر جائر؛ یعنی ستم‌پیشه و بی‌عدالت) چهار چیز است:

نافرمانی خدا، همسایه‌آزاری، بغض نسبت به نزدیکان و تمایل به سرکشی و طغیان.

(۱۰) شمعون گفت: مرا شفا دادی و از کوری نجات بخشیدی، اینک راههای هدایت را به من بنما.

فرمود: شمعون تو دشمنانی از جن و انس داری که پیوسته تعقیبت می‌کنند و با تو در پیکارند تا دینت را بربایند، اما دشمنان انس گروهی هستند که در آخرت بهره‌ای ندارند، به ثواب خدا بیعلاقه‌اند تمام همتشان در سرزنش و ایراد به مردم است، هیچ گاه خود را ملامت نکنند، و از کارهای مردم که نکوهش می‌کنند حذر ننمایند، اگر بینند درستی، گویند ریاکار است. اگر بینند نادرستی، گویند خیری در او نیست.

ص: ۴۵

(۱) اما دشمنان تو از جن، شیطان و سپاهیانش هستند، اگر به هنگام مرگ فرزند برای ربودن صبرت آمد و گفت پسرت مرد (و خواست از این طریق وسوسه‌ای انگیزد) بگو:

البته زنده‌ها برای مردن زاده‌اند، پاره‌ای از تن من به بهشت می‌رود و من از این پیشامد خرسندم. اگر گفت: مالت از دست رفت، بگو: شکر خدای را که داد و گرفت و زکات را برد، که دیگر بدهی زکات ندارم. اگر گفت: مردم به تو ستم می‌کنند و تو کاری نمی‌کنی، بگو: در قیامت بر آنها که به مردم ستم کنند راه تعرض هست و بر نیکوکاران حرجی نیست.

اگر گوید: چقدر نیکیهای تو زیاد است تا ترا خودبین سازد، بگو: بدیهایم از نیکیهایم بیشتر است. اگر گوید: چقدر نمازت فراوان است، بگو: غفلتهایم از نمازم افزونتر است.

اگر گوید: چرا مالت را به مردم می‌دهی؟ بگو: آنچه از آنها می‌گیرم بیشتر است. اگر گوید: چقدر مردم در حق تو ستم کرده‌اند؟ بگو: آنها که من ظلمشان کرده‌ام زیادترند.

اگر گوید چقدر به عمل می‌پردازی؟ بگو: خیلی گناه کرده‌ام. اگر بگوید: شراب بنوش، بگو: من مرتکب گناه نمی‌شوم. اگر گوید: دنیا را دوست نمی‌داری؟ بگو: جایی که دیگران بدان مغرور شده‌اند من دوستش نخواهم داشت.

(۲) شمعون! با نیکان در آمیز، از پیمبران همانند یعقوب، یوسف و داود پیروی کن، خداوند تبارک و تعالی چون طبقه زیرین را آفرید، نازید و خروشید و گفت: چه چیز تواند بر من غالب آید؟ خدا زمین را آفرید و بر سطح آن گسترد، تا رام شد، سپس زمین مباهات کرد و گفت: چه چیز بر من غلبه کند؟ خدا کوهها را خلق کرد و چون میخ بر پشت زمین کوفت تا ساکنانش را بلرزاند، زمین رام شد و آرام گرفت، سپس کوهها بر زمین بالید، سر برکشید و مغرورانه گفت: چه چیز بر من چیره شود خداوند آهن را آفرید که کوهها را شکافت و رام شد، آنگاه آهن بر کوهها فخر کرد و گفت: چه چیز مرا مغلوب سازد؟ خدا آتش را خلق کرد که آن را آب کرد و نرم شد، باز آتش بانگ و نعره برآورد و افتخار کرد و گفت: چه چیز بر من غالب شود؟ پس خدا آب را آفرید و آتش را خاموش و نرم ساخت، آنگاه آب مغرور شد

و گفت: چه چیز بر من چیره شود؟ خدا باد را آفرید تا امواج آب را بحرکت آورد، موجها در آن ایجاد کرد، قعرش را زیرورو نمود و از جریانش باز داشت و آب رام شد.

آنگاه باد بالیدن گرفت به شدت وزید و گفت: چه چیز مرا مغلوب سازد؟ خدا انسان را آفرید تا بنیانها و پناهگاهها ساخت که نه باد در آن نفوذ یافت و نه چیز دیگر. باد رام شد و انسان به طغیان آمده گفت: از من نیرومندتر چیست؟ خدا مرگ را خلق کرد که او را مقهور ساخت، انسان رام شد و مرگ خود به مباهات برخاست، از جانب خداوند خطاب شد: به خود نبال که من ترا میان بهشتیان و دوزخیان سر می‌برم و دیگر زنده‌ات نمی‌کنم.

سپس پیغمبر (ص) فرمود: حلم بر غضب غالب شود و مهر بر قهر و صدقه بر گناه.

(۱)

سفارشهای پیغمبر (ص) به معاذ بن جبل هنگام اعزام او به سمت استانداری یمن

(۲) معاذ! کتاب خدا را به مردم آن سامان بیاموز. آنها را با اخلاق شایسته، نیکو تربیت کن. هر کس را از نیک و بد در محل مناسبش جای ده (خوب و بد در نظرت یکسان نباشد). فرمان خدا را در میان آنها اجرا کن. در کار خدا و مال خدا از هیچ کس بیم مدار، که نه ولایت از آن تو است و نه مال (تا به میل خود در آن تصرف کنی) امانتهای آنها را کم یا زیاد به ایشان رد کن. شیوه مدارا و گذشت را از دست مده، بدون اینکه حقی را فروگذاری، آنکه می‌گوید از حق خدا گذشتم نادان است. در هر کاری که بیم انتقاد داری قبلا حکمت و مصلحت کار را برای مردم بیان کن تا ندانسته عیبجوئی نکنند. آداب و سنن جاهلیت را بجز آنچه که اسلام امضا کرده، محو و نابود کن «۱».

(۳) کوچک و بزرگ مسائل اسلام را آشکار کن، بیشتر هم خود را صرف نماز کن که پس از اقرار به اصول دین، سرآمد ارکان اسلام است. مردم را متذکر خدا و آخرت کن، از وعظ و نصیحت پیروی کن تا برای کارهای خدا پسند تقویت شوند. برای نشر تعالیم اسلام معلمینی به هر سوی بفرست، خداوندی را که بازگشت تو بسوی اوست پرستش کن و در کار خدا از ملامت هیچ کس بیم ندار.

(۴) ترا سفارش می‌کنم به ترس از خدا، راستگوئی، وفای به عهد، رد امانت، ترک خیانت، گفتار نرم، سلام کردن، رعایت همسایه، ترحم بر ایتام، حسن عمل، کوتاهی آرزو، محبت آخرت، ترس از حساب، ملازمت ایمان، تدبر در قرآن، فرو خوردن خشم و تواضع.

(۵) مبادا مسلمانی را دشنام دهی، یا از گنهکاری پیروی کنی، یا از اطاعت امام (و حاکم) عادلی سرپیچی یا راستگوئی را تکذیب و یا دروغگوئی را تصدیق کنی، کنار هر سنگ و درخت (هر کجا باشی) بیاد پروردگار خود باش، برای هر گناهی توبه‌ای کن، از گناه نهان مخفیانه و از گناه عیان آشکارا.

(۶) معاذ! اگر نه این بود که دیدار ما به قیامت می‌افتد وصیت خود را کوتاه می‌کردم ولی چنان

---

(۱) این دستور یکی از شاهکارهای مهم اسلام است که به یک مسائل روانی دقیق توجه کرده و صریحا اعلام داشته در منطقه نفوذ اسلام سنتهای جاهلیت حق حیات ندارند، چه اولا پایه و اساس این سنن همان زیربناهای جاهلی یعنی اوهام، خرافات، اندیشه‌های غلط، تعصبها و اخلاق نیکوهیده است و اسلام جز مبارزه با این گونه مسائل رسالتی ندارد و چگونه می‌تواند نور و ظلمت، پاکی و ناپاکی و حق و باطل را تحمل کند.

و ثانیا اگر این آداب و رسوم بخواهد در میان مردمی که سالها با آن خو گرفته‌اند و دلبستگی‌های قهری فراوانی به آن دارند زنده بماند، ممکن است پس از گذشت زمانی کوتاه اندک اندک باز فیل به یاد هندوستان بیفتد و میراثهای متعفن پدران را مطالبه کنند و دوباره جاهلیت سابق سر از خاک بیرون کشد که ریشه‌هایش هنوز نخشکیده و ارتباط مردم با آن قطع نشده و اگر نسل موجود هم امکاناتش اجازه بازگشت ندهد، نسلهای بعد ممکن است دوباره آن را آبیاری کنند و نهال نوپای اسلام را به بهانه احیای سنتهای دیرین از مزرع اجتماع برکنند و یا اگر هم صورت ظاهری را حفظ کنند این انگلها مانع رشد و تکامل صحیح آن گردد، بلکه چهره روشن و زیبایش را چنان بپوشاند که دیگر تشخیص قیافه اصلی غیر ممکن گردد و اسم بی‌مسمائی بیش نماند.

بسکه بر او بسته شده برگ و ساز– گر تو ببینی، نشناسیش باز. و هذا صراط ربک مستقیما قد فصلنا الایات لقوم یذکرون.

می‌بینم که دیگر همدیگر را ملاقات نخواهیم کرد.

(۱) معاذ! بدان که محبوب‌ترین شما نزد من کسی است که به همان حالی که از من جدا می‌شود- فردا بهمان حال مرا ملاقات کند (پس از مرگ من از اطاعت خدا و رسول روی نگردانده باشد).

(۱)

گفتار دیگری از پیغمبر (ص)

(۲) هر چیزی شرفی دارد و شرف مجلس رو به قبله بودن است. (۳) هر که خواهد عزیزترین مردم باشد از خدا بترسد. (۴) هر که خواهد نیرومندترین مردم باشد، به خدا توکل کند، (۵) هر که خواهد بی‌نیازترین خلق باشد اعتمادش به آنچه در دست خداست بیش از آن باشد که خود در دست دارد.

(۶) سپس فرمود: بدترین مردم را به شما معرفی نکنم؟ عرض کردند: چرا یا رسول اللّه، فرمود: آن که تنها منزل کند و از کمک به خلق خودداری کند و غلامش را تازیانه زند.

بدتر از او را معرفی نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول اللّه، فرمود: کسی که از خطای دگران نگذرد و معذرت آنها را نپذیرد. بدتر از او را معرفی نکنم؟ گفتند: چرا، فرمود: آن که مردم نه به خیرش امیدوارند و نه از شرش در امان. از او بدتر را معرفی نکنم؟ گفتند:

چرا، فرمود: کسی که او با مردم دشمن است و مردم با او.

(۷) حضرت عیسی علیه السلام در اجتماعی از بنی اسرائیل برای خطبه بپا خاست و فرمود:

فرزندان یعقوب! سخنان حکیمانه را برای نابخردان نگوئید که ظلم بر سخن است و از اهلش دریغ مدارید که ظلم بر آنان است، با ظالم مقابله نکنید که فضیلت و مزیت خود را از دست می‌دهید «۱».

(۸) ای بنی اسرائیل! کارها سه گونه است: یا رشد و صلاح قطعی است، پیروی کنید و یا گمراهی حتمی است، اجتناب کنید و یا شبهه‌ناک است، به خدا واگذارید (و بدون علم و اطلاع در آن اظهار نظر نکنید).

(۹) مردم! شما در راه سعادت نشانه‌هایی دارید، دنبال آنها را بگیرید و مقصد و نهایتی دارید بکوشید تا بدان برسید، مؤمن همیشه گرفتار دو ترس است، ترس از گذشته که خدا در آن چه خواهد کرد و ترس از آینده که قضا و قدر الهی در آن چگونه است؛ پس باید بنده از وجود خود برای خود و از دنیا برای آخرت و از جوانی قبل از پیری و از زندگی قبل از مرگ بهره‌برداری کند، به خدایی که جانم در دست اوست! بعد از مرگ جای رضایت خواهی و عذر از گناه نیست و بعد از این دنیا سرائی جز بهشت و دوزخ نمی‌باشد.

(۱) این مضمون با تعبیرهای گوناگون در احادیث وارد شده و گروهی تصور کرده‌اند معنای این جمله زیر بار ظلم رفتن و تن به ستم دادن و قهرا زمینه را برای ترکتازی ظالم فراهم- کردن است و این سوء تفاهم حربه‌ای بدست دشمن داده و این وصله ناهمرنگ بیشتر به دامن حضرت عیسی چسبیده ولی مطلب از این قرار نیست، و هر چند بطور صریح کمتر بیان شده ولی حاصل مجموع آیات و روایات چنین است که گاهی ظلم جنبه شخصی دارد و گذشت نه باعث دلیری ظالم است و نه موجب توسعه ظلم تنها صرف نظر از یک حق شخصی است و نادیده گرفتن یک امر جزئی و گاه است که مصلحت اندیشی چنین اقتضا می‌کند، مثل اینکه ظالم اگر بی‌اعتنائی و بزرگواری ببیند شرمنده شده عقب‌نشینی می‌کند و یا چنان پست و فرومایه است که با او در افتادن جز هتک حیثیت و از دست دادن شخصیت اثری ندارد این گونه موارد جای چشم‌پوشی و اغماض است و هر عکس العملی غیر از این اشتباه و گذشت نه تنها علامت ذلت و زبونی نیست بلکه گاه نشان بزرگواری و تسلط بر نفس است و آنچه در ستایش عفو و نکوهش حس انتقامجوئی در کلمات بزرگان آمده مربوط به همین جاست، روش پیامبران هم عملا همین بوده و اینجاست که قرآن در آیه ۴۰، سوره شوری می‌فرماید:

«وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» کیفر کردار بد کردار بدی همانند آن است و کسی که عفو کرده درستی و صلاح پیشه سازد پاداشش با خداست، و گاهی ظلم جنبه عمومی دارد و عفو و اغماض موجب جرات و طغیان بیشتر ستمگر و گسترش دامنه عدوان است و قدرت مقاومت و مقابله در مظلومین هست، اینجا باید در مقابل ظلم سخت ایستاد و بنیاد ظلم و ظالم را برانداخت و آیه ۳۹ همان سوره در صفات مؤمنان می‌فرماید:

«وَ الَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ» اهل ایمان کسانی هستند که چون ستمی بر آنان رود انتقام گیرند، و باز سنت انبیا در این زمینه نیز همین بوده و در این آیین فرقی بین موسی- و عیسی و محمد علیهم السلام نیست، لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، همه پیمبران را با دلایل روشن و کتاب و میزان فرستادیم تا مردم به عدل و داد قیام کنند، توضیح بیشتری در روایت حقوق و مواعظ حضرت عیسی خواهد آمد.

(۱)

بیان پیغمبر (ص) در باره علم و عقل و جهل

(۲) در تحصیل علم بکوشید که فرا گرفتن آن حسنه و گفتگویش تسبیح و کاوش در آن جهاد و آموختن او به جاهل صدقه و نشرش موجب قربت است؛ زیرا علم راهنمای حلال و حرام است، طالب خود را به بهشت می‌کشد، در تنهایی مونس و در غربت یار و در سختی رهنما و در برابر دشمن حربه و برای دوست زیب و زیور است. بوسیله علم خدا اقوامی را رفعت بخشد و آنان را در طریق خیر پیشرو قرار دهد و اعمالشان چشم‌انداز، آثارشان مورد تقلید و اقتباس گردد، ملائکه به دوستی آنان رغبت کنند؛ چه علم حیاتبخش دلها و نور دیدگان و نیروی بدنهاست. خداوند حامل علم را در منزل دوستانش جای دهد و دنیا و آخرت همنشینی نیکان نصیبش فرماید.

علم وسیله طاعت و عبادت و شناسائی خداست، با علم به یگانگی خدا پی برند، به خویشاوندان احسان کنند، حلال و حرام را باز شناسند و بالاخره علم چراغ راه عقل است.

(۳) عقل را خدا به سعادتمندان عطا کند و از تیره‌بختان دریغ فرماید؛ نشان عاقل این است که بر نادان ببخشاید، از ظالم بگذرد، برای زیردست تواضع کند، در تحصیل نیکی از بالا دست خود سبقت گیرد، به هنگام گفتن در سخن بیندیشد، (اگر نیک است بگوید و غنیمت برد، و اگر بد است از آن لب فرو بندد و سالم ماند) چون فتنه‌ای پیش آید به خدا پناه برد، و دست و زبان را نگاه دارد، چون فضیلتی بیند غنیمت شمارد، حیا را از دست ندهد و حرص و آزمندی از وی بروز نکند. این ده صفت است که عاقل را به آنها می‌توان شناخت.

(۴) نشان جاهل این است که: همنشین را آزار دهد، به زیردست تجاوز کند، بر بالا- دست گردن فرازی نماید، نسنجیده لب بگشاید، سخنش ناشایست است و سکوتش غفلت.

چون فتنه پیش آید بشتابد و در مهلکه افتد و چون فضیلتی بیند رو گرداند و کندی کند.

نه از گناه قدیم هراسد، نه در آینده دست از گناه کشد. در کار خیر تنبلی کند و به آنچه از دست داده اهمیت ندهد. این ده صفت از صفات جاهلی است که از نعمت عقل محروم مانده.

ص: ۵۷

(۱)

مواعظ پیغمبر (ص)

(۲) چرا می‌بینیم حب دنیا چنان بر دلهای بسیاری از مردم غلبه کرده که گویا مرگ در دنیا بر دیگران نوشته شده و رعایت حق بر سایرین واجب گردیده، گوئی مردگانی که سر گذشتشان را می‌شنوند مسافرانی هستند که عنقریب به وطن بازمی‌گردند، اموات را به خاک می‌سپارید، میراث آنها را می‌خورید و شما در قید حیاتید، هیهات، هیهات چرا آیندگان از گذشتگان عبرت نمی‌گیرند؟ هر موعظه‌ای را که در کتاب خدا هست فراموش کرده‌اند، (چنان به خواب غفلتند که) از شر هر عاقبت بدی ایمن‌اند، از پیش‌آمدهای سهمگین نمی‌هراسند، و از حوادث ناگواری که در انتظار آنهاست اندیشه‌ای به خود راه نمی‌دهند.

(۳) خوشا به حال آن که ترس از خدا، از ترس مردمان بازش دارد.

(۴) خوشا به حال آن که کسبش پاک، باطنش شایسته، ظاهرش نیکو و اخلاقش روبراه باشد.

(۵) خوشا به حال آن که ما زاد مالش را بخش کند و ما زاد سخنش را نگه دارد.

(۶) خوشا به حال آن که برای خداوند عزیز تواضع کند، بدون اعراض از سنت من، از حلال بگذرد، از لذتها بدون تحریم صرف نظر کند، بدون انحراف از سنت از زر و زیور دنیا چشم بپوشد و پس از من از نیکان خاندانم پیروی کند. با فقها و حکما مجالست نماید و بر تهیدستان ترحم کند.

(۷) خوشا به حال آن که مالی را از حلال به چنگ آرد و در حلال صرف کند و بر مسکینان احسان و عطا نماید، از متکبران فخرفروش و شیفتگان دنیا و بدعت‌گذاران در دین و منحرفان از سنت من کناره گیرد.

(۸) خوشا به حال آن که اخلاقش با مردم خوش باشد، آنان را در مشکلات یاری دهد و شر خود را از آنها باز گرداند.

ص: ۵۹

(۱)

خطبه پیغمبر (ص) در «حجة الوداع» حج آخرین در مکه

(۲) شکر خدای را؛ او را می‌ستایم، از او کمک می‌خواهیم، آمرزشش را خواستاریم، به درگاهش توبه می‌کنیم. از شر نفس اماره و کارهای ناپسندمان به او پناه می‌بریم. هر که را خدا هدایت کند گمراه‌کننده ندارد و هر که را خدا به کیفر کردار زشت گمراه کند راهنماییش نیست. شهادت می‌دهم که جز خداوند، خدایی نیست، یگانه است شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر او است.

(۳) بندگان خدا، شما را به پروای از خدا توصیه می‌کنم و به اطاعت فرمانش ترغیب می‌نمایم و به آنچه خیر و صلاح است از خداوند نصرت خواهم. اما بعد آنچه را که به شما می‌گویم بشنوید زیرا نمی‌دانم که شما را سال بعد در همین جایگاه ملاقات خواهم کرد یا خیر! (۴) مردم! چنان که این روز «ایام حج» و این شهر مکه محترم است، خون و عرض و آبروی شما هم محترم است، حق ریختن خون و بردن آبروی یک دیگر را ندارید تا آنگاه که به دیدار خدا نائل آیید. هان ابلاغ کردم، خداوندا، تو شاهد باش.

(۵) هر کس امانتی در دست دارد به صاحبش باز گرداند. (۶) رباهای دوران جاهلیت همه ملغی است و نخستین ربائی که الغا می‌کنم رباهای عمویم «عباس بن عبد المطلب» است.

(۷) خونهای جاهلیت همه هدر است (کسی حق خونخواهی کشتگان آن زمان را ندارد) و نخستین خونی که هدر می‌کنم خون عموزاده‌ام عامر بن ربیعهٔ بن حارث بن عبد المطلب است (که از قبیله بنی هذیل در زمان جاهلیت او را کشته بودند). (۸) مفاخر و پستهای میراثی جاهلیت همه ملغی است بجز خدمتکاری کعبه و آب دادن حاجیان. (۹) در قتل عمد قصاص است و قتل شبیه عمد (چنان که کسی را با عصا و یا سنگ نه به قصد کشتن بزنند و تصادفا بمیرد) صد شتر دیه دارد و مطالبه بیش از این، از سنن و از روش جاهلیت است.

(۱۰) مردم! شیطان از اینکه او را در این سرزمین بصورت بت بپرستند ناامید شده و تنها به اطاعت او در گناهانی که سبک می‌شمارید قناعت کرده.

(۱۱) مردم! نسیء (تأخیر ماههای حرام از وقت خود به وقت دیگر) مزید بر کفر است؛ کافران بدین وسیله بر گمراهی می‌افزایند، یک سال ماه حرام را حرام می‌کنند و یک سال حلال تا با عدد ماههای حرام الهی تطبیق دهند. «۱» (توبه: ۳۷) (۱۲) و اینک زمان به همان هیئت و کیفیتی که در آغاز آفرینش آسمان و زمین داشته باز گشته و آن کیفیت همان است که خداوند فرموده: «همانا شماره ماهها نزد خداوند در کتاب خدا (دفتر هستی)

---

(۱) مکه شهری تجارتی بود و بازرگانان فصل حج برای مبادله کالا به مکه هجوم می‌آوردند، ماه ذی الحجه گاهی در فصول معتدل و مساعد و گاهی در فصلهای سوزان و نامساعد بود و قهرا در این مواقع رفت و آمد کمتر و بازارها کساد می‌شد، از این رو هیئتی از اشراف و بازرگانان این شهر که قانونگذاری و رتق و فتق امور بدست آنها بود بفکر چاره‌جوئی افتاده مقرر داشتند که هر سال ده روز به آخر سال قمری بیافزایند تا با سال شمسی تطبیق کند و قهرا ماه ذی الحجه سالی ده روز به عقب می‌رفت و این عمل «نسیء» نامیده می‌شد و بناچار با گذشت حدود ۳۶ سال به جای اول بازمی‌گشت چنان که در سال حجۀ الوداع هم که این خطبه ادا شده، چنین بوده، و در فقره بعد به این مطلب اشاره فرموده‌اند،

روزی که آسمانها و زمین را آفرید دوازده ماه است» (توبه: ۳۶)، که چهار ماه آن حرام است این چهار ماه: ذو القعده، ذو الحجه و محرم پی در پی است و رجب جداگانه.

هان! ابلاغ کردم، خدایا شاهد باش.

(۱) مردم! حقی زنان به شما دارند و حقی شما به زنان، حق شما این است که کسی را به خوابگاهتان راه ندهند، بدون رضایت شما احدی را به خانه وارد نکنند، دامن به ناپاکی نیالایند و چنان که عفت را از دست دادند، خداوند به شما حق داده بر آنها سخت بگیرید، در بستر از آنان کناره‌گیری کنید (و اگر این واکنش ملایم سودمند نیفتاد) آنها را با زدن، نه چندان دردناک تنبیه کنید. اگر پذیرفتند و گردن نهادند خوراک و پوشش معمول و متعارف آنها بعهده شماست. زنان امانت خدایند در دست شما، به حکم قرآن کام گرفتن از آنها را بر خود حلال کرده‌اید، پس در باره آنان از خدا بترسید و خیراندیشی مرا در حق آنها بپذیرید.

(۲) مردم! مؤمنان با هم برادرند و برای هیچ مؤمن مال برادرش روا نیست جز با طیب نفس و رضای خاطر. هان، ابلاغ کردم، خدایا شاهد باش، مبادا پس از مرگ من به کفر پیشین باز گردید و به جان هم افتاده گردن یک دیگر را بزنید. من یادگاری میان شما نهادم که اگر به آن چنگ زنید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و خاندانم. هان، ابلاغ کردم، خداوندا گواه باش.

(۳) مردم! خدای شما یکی است؛ پدرتان یکی است؛ همه فرزند آدمید و آدم از خاک است.

ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و هیچ عربی بر عجمی فضیلت ندارد مگر به تقوی. هان ابلاغ کردم؟ گفتند: آری. فرمود: پس حاضران به غایبان برسانند.

(۴) مردم! خدا برای هر وارثی سهمی از ارث معین کرده؛ وصیت بیش از ثلث مال برای هیچ وارثی قابل تنفیذ نیست، فرزند خانواده مربوط به صاحب خانه است و زناکار جز سنگ نصیبی ندارد (اگر چه ثابت شود که دیگری با این زن رابطه نامشروع داشته فرزند متعلق به شوهر زن خواهد بود بر خلاف سنت جاهلیت قبل از اسلام که چنین فرزندی را قابل الحاق به زناکار می‌دانستند. البته حدیث مربوط به جایی است که قضیه مشتبه باشد، ولی اگر قطعی بود چنان که شوهر یک سال در مسافرت باشد و ماه یازدهم همسرش فرزندی بیاورد، از نظر اسلام هم قابل الحاق به شوهر نیست). هر فرزندی پدر خود را انکار کند و هر غلامی غیر از مولای خود مولایی انتخاب نماید، خدا و ملائکه و همه مردم او را لعنت کنند و خداوند، نه درخواست عفوی از او پذیرد و نه فدیه‌ای.

«و السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته»

ص: ۶۳

(۱)

سخنان کوتاه پیغمبر (ص)

(۲) مرگ واعظی کافی است، تقوی بی‌نیازی‌ای کافی است، عبادت مشغله‌ای کافی است، قیامت بازگشتگاهی کافی است، خدا پاداش‌دهنده‌ای کافی است.

(۳) دو خصلت نیک است که برتر از آنها نیست: ایمان به خدا و نفع رساندن به بندگان خدا.

دو خصلت ناپسند است که بدتر از آنها نیست: شرک به خدا و آزار بندگان خدا.

(۴) مردی گفت: یا رسول اللّه مرا نصیحتی کنید که خداوندم به آن سود بخشد. فرمود:

بسیار یاد مرگ کن که محبت دنیا را از دلت ببرد. شکر خدا کن تا بر نعمتت بیفزاید. بسیار دعا کن چه از وقت استجابت خبر نداری. از ستم بپرهیز که در قرآن آمده: «خداوند ستمدیدگان را نصرت دهد. مردم، ستمگری شما تنها به زیان خودتان است» (یونس: ۲۳)، از مکر و خدعه حذر کن که خداوند فرموده: «مکر و توطئه ناروا دامنگیر کسی جز صاحبش نشود.» (فاطر: ۴۳).

(۵) عن قریب شما را حرص فرمانروائی فرا گیرد، ولی طولی نکشد که مایه حسرت و ندامتتان شود، فرمانروائی مادری است که فرزندانش را خوب شیر می‌دهد و بد از شیر می‌گیرد (خوش آغاز و بد فرجام است).

(۶) قومی که اختیار خود را بدست زنان سپارند، روی رستگاری نبینند.

(۷) پرسیدند: کدام رفیق افضل است؟ فرمود: آنکه چون بیاد حق باشی یاریت دهد و چون خدا را فراموش کنی بیادت آرد. پرسیدند: بدترین مردم کیانند؟ فرمود: علمای فاسد.

(۸) پروردگارم مرا به نه چیز توصیه کرده: اخلاص در نهان و عیان، عدالت در حال آرامش و غضب، میانه‌روی در فقر و غنا، عفو از آنکه بر من ستم کرده و پیوند با آنکه از من بریده، فکر هنگام سکوت، ذکر در وقت گفتار و عبرت در حال نگاه.

(۹) علم را با نوشتن زنجیر کنید.

(۱۰) آنگاه که سیادت و آقائی با فاسقان و زمامداری بدست دونان باشد

ص: ۶۵

و فاسق را احترام کنند، باید منتظر بلا باشند.

(۱) شتابان راه رفتن وقار مؤمن را می‌برد.

(۲) گاه صاحب مال چندان بیگناهان را متهم می‌کند که جرم او از دزد بیشتر است.

(۳) خدا سخاوتمند بجا را دوست می‌دارد.

(۴) زمانی که فرمانروایانتان نیک سیرت و توانگرانتان بخشنده باشند و کارهایتان با مشورت انجام گیرد، روی زمین برای شما از زیر زمین بهتر است و آنگاه که فرمانروایان، بدسیرت و توانگران، بخیل باشند و رتق و فتق امور بدست زنان باشد شکم خاک برایتان از روی زمین بهتر است.

(۵) هر که چون شب و روز برآید و این سه موهبت را داشته باشد نعمت دنیا در حقش تمام است: بدن سالم، ایمنی از شر دشمن، و آذوقه یک شبانه‌روز. و اگر موهبت چهارمین یعنی ایمان هم داشته باشد نعمت دنیا و آخرت بر او تمام است.

(۶) بر آن عزیزی که بذلت افتاده و توانگری که درویش شده و عالمی که در دست جهال است رحم آرید.

(۷) دو خصلت برای بسیاری از مردم مایه فتنه است: سلامت بدن و بیکاری (یا آسودگی خاطر).

(۸) طبع انسانی با محبت آن که به وی احسان کند و بغض آن که به او بد کند، سرشته شده.

(۹) ما پیمبران مأموریم با هر کس به اندازه عقلش سخن گوئیم.

(۱۰) کسی که بار خود بدوش مردم افکند (و سربار جامعه شود) ملعون است.

(۱۱) عبادت هفت جزء است و از همه بهتر تحصیل روزی حلال است.

(۱۲) نه در عبادت بنده مجبور و بی‌اراده است، نه در معصیت. خداوند مغلوب و مقهور است، خدا بندگان را به خود وانگذاشته، بر هر چیز که به آنها قدرت داده خود تواناست و هر چه را به آنها عطا کرده، خود مالک است. اگر طاعت پیشه کنند (آزادند و) مانع و رادعی ندارند و اگر دست به گناه زنند خداوند قدرت جلوگیری دارد، ولی چنین نیست که اگر کسی بتواند از کاری

جلو گیرد و نگیرد، او عامل را وادار کرده باشد.

(۱) به هنگام جان سپردن فرزندش، ابراهیم فرمود: اگر نه این بود که در گذشته، ذخیره و پیش فرستاده باقی مانده است و باز پسین به پیشین می‌پیوندد، ما بیش از این بر تو غمگین بودیم ابراهیم! سپس چشم مبارکش اشک‌آلود شد و فرمود: البته چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود ولی ما سخنی بر خلاف رضای حق نمی‌گوئیم، ای ابراهیم، ما برای تو غمگینیم.

(۲) زیبائی و جمال در زبان است.

(۳) (به هنگام ناشایستگی و ناسپاسی مردم از مقام علم و رسیدن قهر الهی) علم را از دست مردم نمی‌گیرند، عالم را می‌گیرند، تا چون دانشمندی نماند عالم نمایان به ریاست گزینند معارف و مسائل دین را از آنان بپرسند و آنها نادانسته پاسخ گویند، خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه کنند.

(۴) بهترین جهاد امت من انتظار فرج است.

(۵) جوانمردی ما اهل بیت ایجاب می‌کند از آن که بر ما ستم کرده بگذریم و به آن که از ما دریغ داشته عطا کنیم.

(۶) نزد من بر آن فرد از امت بیش از همه باید رشگ برد که: از متاع دنیا سبکبار و از نماز بهره‌مند باشد، در خلوت نیکو عبادت کند، گمنام بسر برد، روزیش بقدر کفاف باشد و به این حالت تا پایان عمر بسازد، نه چندان میراثی داشته باشد و نه چندان اشکباری.

(۷) هیچ رنج، درد و غم و غصه و حتی ملالی به مؤمن نرسد جز اینکه کفاره گناهی باشد.

(۸) کسی که هر غذائی خواهد، بخورد و هر لباسی دوست دارد، بپوشد و هر مرکبی پسندد، سوار شود؛ خداوند نظر رحمت بر او نفرماید تا (از این هوسرانی) دست بردارد.

(۹) مؤمن بسان خوشه خم و راست می‌شود و کافر همچون درخت عرعر همیشه راست و بی‌ادراک است. «۱» (۱۰) پرسیدند: در دنیا گرفتاری چه کس از همه فزونتر است؟ فرمود: پیامبران و سپس

---

(۱) حدیث به این صورت بسیار مبهم است. مناوی در کتاب (فیض القدیر شرح صغیر سیوطی از مسند احمد بن حنبل چنین نقل کرده) مثل الکافر کمثل الأرزة لا تزال مستقیمه حتی تجز و لا تشعر.

و در شرح چنین تفسیر می‌کند که مؤمن پیوسته گرفتار بلاست و بر اثر کم طاقتی به چپ و راست می‌چمد و به درگاه خدا پناه می‌برد. اما منافق (و به تعبیر حدیث کافر) چون تیر کنار دیوار همیشه به یک حال است، نه خودش آسیبی می‌بیند و نه کسانش تا وقتی که ناگهان از پا درآید.

هر که در این بزم مقربتر است. مؤمن را بقدر ایمانش بلا می‌دهند، هر کس ایمانش کامل و عملش نیکو است گرفتاریش سخت و دشوار است و هر که ایمانی ضعیف و عملی اندک دارد گرفتاریش کمتر است.

(۱) اگر دنیا نزد خدا ارزش بال مگسی داشت، به هیچ کافر و منافق چیزی از متاع آن نمی‌داد.

(۲) دنیا دست بدست می‌گردد، آنچه به نفع است ضعف انسان مانع وصولش نمی‌شود و آنچه به زیان است قدرت بشر جلوگیرش نخواهد بود، هر که از آنچه از دست رفته امید برگیرد بدنش آسوده شود و هر که به قسمت الهی تن دهد دیده‌اش روشن شود.

(۳) به خدا هیچ عملی مایه نزدیکی به آتش نیست، جز اینکه به شما معرفی کردم و شما را از آن منع نمودم، به خدا هیچ کاری موجب نزدیکی به بهشت نیست جز اینکه به شما اعلام کردم و به آن امرتان کردم، روح الامین (جبرئیل) به قلب من الهام کرده که هیچ بنده تا روزی خود را کامل نخورد نمیرد، پس در تحصیل روزی نیک رفتار باشید (به کارهای ناشایسته دست نزنید) مبادا تأخیر رزق سبب شود قسمت خدائی را از حرام بجوئید که روزی حلال جز از راه حلال بدست نیاید.

(۴) دو آهنگ را خداوند دشمن دارد: شیون به هنگام مصیبت و نی زدن به هنگام نعمت.

(۵) نشان رضایت خدا از بندگان یکی ارزانی نرخهاست و دیگری عدالت سلطان. اما علامت غضب خدا بر آنها یکی بیدادگری پادشاه است و دیگری گرانی نرخها.

(۶) چهار خصلت در هر که باشد در نور بزرگ خداوند است:

الف- سپرش در برابر گناه، شهادت به یگانگی خدا و رسالت من باشد (در وقت معصیت ایمان محکم سد راهش گردد).

ب- گفتارش در هنگام مصیبت انا للّه و انا الیه راجعون.

ج- هنگام نعمت الحمد للّه.

د- و هنگام گناه استغفر اللّه و اتوب الیه باشد (یعنی نه مصیبت او را از پا در آورد- چه می‌داند هر چه هست از آن خداست، می‌دهد و می‌گیرد- نه نعمت موجب طغیانش گردد چه خود. را مالک نداند، و نه گناه رابطه‌اش را با خدا قطع کند که با توبه آلودگی را می‌زداید).

هر که چهار خوی دارد از چهار نعمت محروم نگردد: هر که حالت استغفار دارد، از

آمرزش محروم نشود؛ هر که طبع شاکر دارد، از فزونی نعمت بی‌بهره نگردد؛ هر که خصلت توبه دارد از قبول محروم نشود؛ و هر که حال دعا دارد از اجابت بی‌نصیب نماند.

(۱) علم در خزانه‌ای است که کلیدش سؤال است، خدا شما را رحمت کند بپرسید که چهار کس در سؤال اجر برند: سائل، گوینده، شنونده و دوستدارنده آنها.

(۲) از علما سؤال کنید، با حکما هم سخن و با فقرا همنشین شوید.

(۳) فضیلت علم نزد من از فضیلت عبادت محبوبتر است، و بهترین دین شما پرهیزگاری است.

(۴) هر که نادانسته فتوا دهد (و در مطالب دین اظهار نظر کند) ملائکه آسمان و زمین لعنتش کنند.

(۵) گرفتاری بزرگ پاداش بزرگ دارد، چون خدا بنده‌ای را دوست دارد گرفتارش کند و هر کس به بلا راضی باشد خدا از او راضی است و هر که ناراضی باشد خدا از او ناراضی است.

(۶) شخصی از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تقاضای نصیحت کرد، حضرت فرمود: چیزی را شریک خدا قرار مده گر چه ترا به آتش کشند و شکنجه دهند، جز اینکه (از روی تقیه) سخنی بر زبان رانی و دلت به ایمان محکم باشد. (۷) فرمان پدر و مادر را اطاعت کن و به آنها احسان کن چه زنده و چه مرده، اگر از تو خواستند که از مال و عیالت دست بشوئی بشوی که این لازمه ایمان است. (۸) نماز واجب را عمدا ترک نکن هر که به عمد نماز واجبی را واگذارد از عهد و پیمان (و امان) الهی خارج است. (۹) از شراب و هر مست‌کننده دیگری بپرهیز که کلید هر شری است.

(۱۰) مردی از قبیله بنی تمیم به نام ابو امیه خدمت آن جناب رسیده عرض کرد: مردم را به چه چیز دعوت می‌کنی؟ فرمود: من و پیروانم با بینش و بصیرت مردم را به خدا می‌خوانیم، به آن کس که اگر به هنگام شدت و سختی دست به دامانش زنی گرفتاریت را بزداید و چون در ورطه غم و اندوه از او کمک جوئی یاریت دهد و چون در تنگدستی و بینوائی دست سؤال به درگاهش برداری بی‌نیازت کند. گفت ای محمد مرا نصیحت کن.

فرمود: غضب نکن. گفت بیفزا. فرمود: آنچه برای خویش پسندی برای مردم هم بپسند. گفت باز هم. فرمود: به مردم دشنام نده تا دشمنت شوند. گفت

بازهم. فرمود: از احسان و نیکی به اهلش دلسرد مباش که از دنیا و آخرت بازمانی.

گفت باز هم. فرمود: مردم را دوست دار، تا دوستت دارند، با برادرت به گشاده‌روئی برخورد کن، ملول و تنگ حوصله نباش که از دنیا و آخرت بازمانی. زیر جامه (یا لنگ) را تا نیمه ساق قرار ده، مبادا زیر جامه و پیراهن را بلندتر کنی که نشان کبر و نخوت است و خدا تکبر را دوست ندارد.

(۱) خداوند پیرمرد زناکار و توانگر ستمکار و فقیر متکبر و گدای سمج را دشمن دارد و اجر بخشنده منت گذار را پایمال کند و با گرد نفر از گستاخ دروغ پرداز، دشمن است.

(۲) هر که تظاهر به فقر کند تهی دست شود.

(۳) مدارای با مردم نصف ایمان است و ارفاق با آنها نیمی از زندگی و معیشت.

(۴) سرآمد خردمندیها پس از ایمان به خدا سازش با مردم است، بدون اینکه حقی ندیده گرفته شود و ریش کم پشت از سعادت مرد است.

(۵) پس از بت‌پرستی چندان که از مجادله با مردم ممنوع شده‌ام از هیچ چیز مرا منع نکرده‌اند.

(۶) کسی که با مسلمانی تقلب کند یا به او زیان رساند یا نیرنگ زند از ما نیست.

(۷) پیامبر (ص) در مسجد خیف «در سرزمین منی» بپا خاسته فرمود: خداوند آن بنده را که گفتار مرا شنیده بخاطر سپارد و به آنها که نشنیده‌اند برساند شادمان و خرم کند، بسا فقیه که علم را به فقیه‌تر از خود رساند و بسا فقیه که فقه را به غیر فقیه ابلاغ کند. سه کار است که قلب مسلمان حاضر به خیانت در آنها نشود: اخلاص عمل برای خدا، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان و ملازمت جماعت آنان. مؤمنان با یک دیگر برادرند، خونشان با هم برابر است و همه در برابر دشمن یک دست و یک داستانند، کمترینشان از طرف آنان پیمان بندد و همه به پیمان او وفادار باشند.

(۸) چون مسلمانی با کافر ذمی (اهل کتابی که در پناه حکومت اسلام است) معامله کند گوید خداوندا به من خیر بده در مقابل او، و چون با مسلمان معامله کند بگوید خدایا به من و او خیر بده.

(۹) خدا بنده‌ای را رحمت کند که زبان به خیر گشاید و غنیمت برد یا از سخن ناهنجار لب فرو بندد و سالم ماند.

(۱۰) سه حالت در هر که باشد همه خصال ایمان را دارد: یکی آن که در حال خوشی

به کار باطل (مانند ساز و نو از) نپردازد. دیگر آن که در حال غضب پا از حق بیرون ننهد و سوم آن که به وقت قدرت بیش از حق خود مطالبه نکند.

(۱) هر که بناحق به مقامی رسد (یا بناحق حدی اجرا کند) تجاوزکار است (و بر حسب نسخه دیگر، من بلغ حدا فی غیر حد ... هر که در مورد تعزیر یعنی تأدیبهای کمتر از حد به اندازه حد تأدیب کند، متجاوز است).

(۲) قرآن خواندن در حال نماز از حالات دیگر، ثوابش بیشتر است. ذکر از صدقه افضل و صدقه از روزه برتر است؛ روزه «حسنه» و کار نیک است. گفتاری بدون کردار مفید نیست، گفتار و کرداری بدون نیت سودمند نیست و گفتار و کردار و نیتی بدون پیروی سنت و رویه دین ثمربخش نیست.

(۳) آرامش و آهستگی از خداوند و عجله و شتاب از شیطان است.

(۴) آنکه علم فرا گیرد تا با بیخردان ستیزه کند، یا به علما ببالد، یا عوام را بفریبد تا احترام او کنند، باید جایگاهی از دوزخ گزیند. ریاست و سروری جز برای خدا و شایستگان این مقام نشاید؛ کسی که خود را در مقامی جز آنچه خدا برایش تعیین فرموده منصوب کند خدایش دشمن دارد، کسی که مردم را به جانب خود خواند و ناشایسته دعوی ریاست کند خدا به دیده رحمت به او ننگرد تا باز گردد و از این دعوی ناروا توبه کند.

(۵) عیسی بن مریم به اصحابش فرمود: خود را محبوب و مقرب درگاه خدا قرار دهید.

پرسیدند به چه وسیله؟ فرمود: بوسیله دشمنی با معصیت‌کاران، خشنودی خدا را با خشم آنان فراهم کنید. پرسیدند: یا روح اللّه با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را بیاد خدا افکند، گفتارش کردارتان را بیفزاید و رفتارش شما را به آخرت تشویق کند.

(۶) بی‌شباهت‌ترین شما به من بخیل، بدزبان، زشت‌گوی است.

(۷) بداخلاقی شوم است.

(۸) کسی که آنچه به مردم گوید یا مردم به او بگویند باک ندارد؛ زنازاده است، یا شیطان زاده.

(۹) خداوند بهشت را بر هر زشتگوی بدزبان و بی‌حیایی که آنچه

گوید یا به او گویند پروا ندارد حرام کرده، اگر نسب او را بررسی کنی او را جز فرزند زنا یا تخم شیطان نیابی.

(۱) پرسیدند مگر در میان مردم هم شیطان هست؟ فرمود: آری مگر قرآن نخوانده‌ای که خدا به شیطان می‌فرماید: «با آنها یعنی پیروانت در مال و اولاد شرکت کن.» (اسراء: ۶۴).

(۲) به هر کس سود رسانی سودت رساند، هر کس برای حوادث، نیروی صبر و پایداری تهیه نبیند درماند، هر که دشنام دهد دشنامش دهند و هر که رها کند رهایش نکنند. یکی پرسید: پس چه کنیم (که در امان باشیم). فرمود: عرض و آبرویت را برای روز تهیدستی به آنان وام ده. (یعنی دشنام مده و اگر مردم آبروی ترا بناحق هتک کردند برای روز قیامت ذخیره خواهد شد. البته حدیث قابل تفسیر دیگری هم هست ولی این معنی مناسبتر بنظر رسید.) (۳) بهترین اخلاق دنیا و آخرت را به شما معرفی نکنم؟ با کسی که قطع کرده، وصل کنید، به آن که منع کرده، عطا کنید؛ و از آن که ستم کرده، بگذرید.

(۴) روزی پیغمبر در راه به جمعی برخورد که برای زورآزمائی سنگی را پرتاب می‌کردند، به آنها فرمود: قهرمانترین شما کسی است که هنگام قدرت عفو کند.

(۵) خداوند فرموده: این (اسلام) دینی است که من برای خود پسندیده‌ام و جز سخاوت و خوی خوش چیزی آن را اصلاح نکند، پس تا با آن همدمید با این دو خوی خوش گرامیش دارید.

(۶) هر که اخلاقش بهتر است ایمانش برتر است.

(۷) اخلاق خوش انسان را به درجه روزه‌دار نمازگزار رساند. پرسیدند بهترین موهبتی که به انسان داده‌اند چیست؟ فرمود: خوش اخلاقی.

(۸) اخلاق نیک دوستی را پایدار کند.

(۹) گشاده‌روئی کینه را بزداید.

(۱۰) بهترین شما خوش‌اخلاق‌ترین شمایند که آنها با مردم و مردم با آنها انس گیرند.

(۱۱) دستها سه گونه است: گیرنده، دهنده و نگه دارنده؛ بهترین دستها دهنده است.

(۱۲) حیا دو گونه است: یکی از عقل و دیگر از حماقت؛ حیای عقل علامت علم است و حیای جهل نشان حماقت. (گاه از عمل زشت شرم می‌کند این از عقل است که کارش جلوگیری از ناهنجاریهاست و گاه مثلا از پرسش و سؤال شرم می‌کند، این از حماقت است که جهل را می‌پذیرد، و حاضر به سؤال نیست).

ص: ۷۹

(۱) آن که پرده حیا را بیفکند غیبت ندارد.

(۲) هر که به خدا و روز واپسین ایمان دارد، چون وعده کرد وفا کند.

(۳) امانت روزی آرد و خیانت فقر و تنگدستی زاید.

(۴) نگاه محبت‌آمیز فرزند به پدر و مادر، عبادت است.

(۵) بلای سخت (که باید از آن به خدا پناه برد) این است که انسان را بدون قدرت دفاع پیش آرند و گردن زنند، یا در دست دشمن اسیر شود، یا فاسقی را روی شکم همسرش بیند.

(۶) برای مؤمن علم رفیق است، حلم وزیر، عقل راهنما، صبر فرمانده قشون، سازش پدر، احسان برادر، نسب حضرت آدم، حسب (مفاخر خانوادگی) تقوا، و جوانمردی اصلاح مال.

(۷) مردی شیر و عسل خدمت پیغمبر آورد که بنوشد، حضرت فرمود: دو نوشابه است که به یکی می‌توان قناعت کرد، هر دو را ننوشم و تحریم هم نکنم. بلکه برای خدا فروتنی کنم، هر که برای خدا تواضع کند بلندش کند و هر که تکبر نماید پستش سازد، هر که در زندگی میانه‌روی کند، خدا روزیش دهد و هر که ولخرجی کند محرومش سازد و هر که بسیار بیاد او باشد پاداشش دهد.

(۸) فردا در صحنه قیامت آن کس از همه به من نزدیکتر است که از همه راستگوتر، امانتدارتر، پیمان نگه‌دارتر، خوش‌اخلاقتر و به مردم نزدیکتر باشد.

(۹) چون نابکار را مدح و ستایش کنند عرش بلرزه آید و پروردگار غضب کند.

(۱۰) مردی پرسید: دور اندیشی و محکم کاری چیست؟ فرمود: با صاحب نظر مشورت کردن و رأیش را گردن نهادن.

(۱۱) روزی فرمود: مردم، رقوب (بی‌فرزند) کیست؟ گفتند: آن که بمیرد و فرزندی به یادگار نگذارد. فرمود: نه، «رقوب» حقیقی کسی است که بمیرد و فرزندی بیش نفرستاده باشد که مصیبتش را بحساب خدا گذارد، هر چند فرزندان زیادی از خود بجای نهد. (۱۲) سپس پرسید: صعلوک (بینوا) کیست؟ گفتند: آنکه مال ندارد. فرمود: صعلوک واقعی کسی است که

مالی بیش نفرستاده باشد که بحساب خدا گذارد، گرچه ثروت کلانی از خود بگذارد.

(۱) باز پرسید: صرعه (قهرمان کشتی) بنظر شما کیست؟ گفتند: پهلوانی که هیچ کس نتواند بخاکش افکند. فرمود: نه، صرعه واقعی کسی است که شیطان مشت به قلبش کوبد تا سخت خشمگین شود و خونش بجوش آید، آنگاه خدا را یاد کرده با نیروی حلم، غضب را بخاک افکند.

(۲) آنکه بدون علم عمل کند آنچه خراب نماید بیش از آن است که اصلاح کند.

(۳) نشستن در مسجد به انتظار وقت نماز عبادت است تا حدثی از او سر نزده، پرسیدند حدث چیست؟ فرمود: غیبت.

(۴) روزه‌دار گرچه در بستر خوابیده باشد در عبادت است تا از مسلمانی غیبت نکرده.

(۵) آن که عمل زشتی را نشر دهد (در گناه) همانند مرتکب آن است و هر که مؤمنی را برای کاری ملامت کند نمیرد تا به آن کار گرفتار شود.

(۶) سه کس را اگر چه نیازاری، بیازارندت: فرومایه، زن، نوکر (یعنی اینها به حق خود قانع نیستند).

(۷) چهار چیز نشانه بدبختی است: خشکی چشم، سنگینی دل، حرص زیاد به مال و اصرار بر گناه.

(۸) مردی گفت: مرا نصیحت کنید. فرمود: غضب نکن. باز گفت: مرا نصیحت کنید.

فرمود: غضب نکن، سپس اضافه کرد: پهلوانی به کشتی‌گیری و مرد افکنی نیست، پهلوان آن است که وقت غضب بر خود مسلط باشد.

(۹) ایمان آن کس کاملتر است که اخلاقش نیکوتر باشد.

(۱۰) مدارا در هیچ کار نباشد جز این که زینتش بخشد و درشتی در هیچ امر نیاید جز آن که زشتش سازد.

(۱۱) لباس توانگری را آشکار کند و احسان به نوکر دشمن را سرکوب نماید.

(۱۲) من به مدارای با مردم مأمورم چنان که به تبلیغ رسالت.

(۱۳) در کارها از مخفی‌کاری استمداد کنید، که مردم به هر صاحب نعمتی حسد برند.

(۱۴) ایمان دو نیمه است یکی صبر و دیگری شکر.

(۱۵) خوش عهدی از ایمان است.

ص: ۸۳

(۱) در بازار چیز خوردن از پستی است.

(۲) نیازها همه به درگاه خداست و مردم اسباب و وسایل کارند، حاجت را بوسیله آنان از خدا بخواهید و بدست هر که برآورده شد از دست خدا بگیرید با شکیبائی (در متن علی القاعده حذف و اسقاطی شده و با ملاحظه قرائن حدیث بطور حدس ترجمه شد).

(۳) کار مؤمن عجیب است، هیچ تقدیری خدا بر او نکند جز این که به نفعش باشد خوشش آید یا بدش آید، اگر گرفتارش کند کفاره گناهش باشد، اگر عطایش بخشد و گرامیش دارد انعامی باشد که به وی داده.

(۴) هر که چون صبح و شام کند بزرگترین همتش آخرت باشد، خداوند قلبش را بی‌نیاز کند و کارهایش را گرد آورد و از دنیا نرود تا روزیش را کامل دریافت کند، و هر که چون صبح و شام کند بزرگترین همتش دنیا باشد، خداوند فقر را در برابر چشمش نصب کند (که همیشه چون عفریت از آن بهراسد) و کارش را بپراکند و سرانجام بیش از قسمت از دنیا نخورد.

(۵) به مردی که از جماعت امتش سؤال کرد، فرمود: امت من حق‌پرستانند و لو اندک باشند (ظاهرا منظور سائل عدد و آمار مسلمانان بوده که چقدر است و جواب پیغمبر (ص) به یک نکته مهمی توجه داده که ما در طریق انسان‌سازی به سرشماری و رقم عنایتی نداریم و کمیت را در نظر نمی‌گیریم امت من حق‌پرستانند هر چند آمارشان کم باشد و نکته دیگری که باز ممکن است از جواب استفاده کرد هر چند بعید است مورد نظر سائل باشد این که در روایات از کناره‌گیری از جماعت مسلمین منع شده پیغمبر (ص) بیان می‌کند که جماعت مسلمین نه گویندگان لا اله الا اللّه‌اند و لو عقائد انحرافی و رفتار نکوهیده داشته باشند، بلکه مقصود جمعیت حق‌پرست است گرچه در اقلیت باشند و چه نکته ارزنده‌ای است).

(۶) به هر کس خدا ثوابی برای عملی وعده دهد وفا خواهد کرد و هر که را وعده عذاب دهد، مختار است وفا بکند یا نکند.

(۷) آن را که بیش از همه به من شباهت اخلاقی دارد معرفی نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول اللّه. فرمود: آن که اخلاقش از همه بهتر، علمش از همه بیشتر و با خویشانش از همه نکوکارتر و در حال آرامش و غضب انصافش در حق مردم از همه زیادتر باشد.

(۸) آن که بخورد و شکر گوید از آن که روزه گیرد و خاموش باشد افضل است.

(۹) دوستی مؤمن با مؤمن برای خدا از بزرگترین شعب ایمان است و آن که دوستیش از برای خدا، دشمنیش برای خدا، عطایش برای خدا و منعش برای خدا باشد از نخبه‌های برگزیده است.

(۱۰) محبوبترین بندگان نزد خدا آنهایند که به حال بندگانش سودمندتر و به حق وی پای‌بندتر باشند، آنان که خدا عشق به نیکی و نیک‌کرداری را در دلشان افکنده.

(۱۱) آن را که به شما احسان کند پاداش دهید و اگر نتوانید، سپاس گوئید که تشکر و سپاس خود پاداشی است.

ص: ۸۵

(۱) آن که از سازش و مدارا بی‌نصیب است از همه خیرات محروم است.

(۲) با برادرت ستیزه و جدال و شوخی مکن (شاید مراد شوخیهای رنجش‌آور و نامناسب باشد) و وعده‌ای که به او دهی خلف مکن.

(۳) حرمتهائی که باید هر مؤمنی رعایت کند و به آنها وفادار باشد: حرمت دین و حرمت ادب و حرمت غذاست.

(۴) مؤمن شوخ طبع و مزاح است و منافق اخمو و ترشرو.

(۵) توانگری خوب مددکاری است برای پرهیزگاری و تقوا.

(۶) سریعترین کیفر شرور، کیفر ستمکاری است (کیفر ستم از هر کیفری زودتر می‌رسد).

(۷) هدیه سه گونه است: هدیه پاداش، هدیه رفاقت و هدیه برای خدا.

(۸) خوشا به حال آن که لذت نقد را به امید وعده‌ای که ندیده واگذارد.

(۹) کسی که فردا را از عمر خود حساب کند با مرگ بدرفتاری کرده.

(۱۰) چگونه خواهید بود آنگاه که زنانتان فاسد و جوانانتان فاسق شوند؟ و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ گفتند: یا رسول اللّه چنین روزی خواهد آمد؟ فرمود: آری و بدتر هم، وقتی که به کارهای ناپسند امر کنید و از کارهای نیک جلوگیرید چه خواهید کرد؟

گفتند: یا رسول اللّه چنین روزی خواهد آمد؟ فرمود: آری و بدتر هم، وقتی بد را خوب و خوب را بد دانید چه می‌کنید؟ (۱۱) چون فال بد زنی اعتنا نکن، چون گمان بد بری قضاوت مکن و چون حسد بری دنبال مگیر.

(۱۲) نه چیز را بر امت من نگیرند: اشتباه، فراموشی، آنچه بر آن اکراهشان کنند یا ندانسته انجام دهند یا طاقتش را نداشته باشند یا بدان ناچار و مضطر شوند و همچنین حسد، فال بد و اندیشه وسوسه در خلق، مادامی که آنچه به دل می‌گذرد به زبان نیارند. «۱» (۱۳) اگر خواب دیدن از کسی گرفته شد نگران نباشد که چون کسی در علم راسخ و پا بر جای شود

(۱) توضیح آنکه چنانچه گناهی را به اشتباه یا فراموشی یا اجبار یا بی‌اطلاعی یا بی‌طاقتی یا ناچاری مرتکب شوند خداوند بر آنها سخت نگیرد و همچنین اگر حسد در دلشان راه یافت یا از چیزی بد دل شدند و یا افکار شیطانی در باره خلق به مغزشان هجوم آورد هر یک از آنها مادامی که بر زبان نیارند، پی‌گیری نکنند و بصورت خاطره‌ای در دل باشد گناه محسوب نگردد و خداوند از سر لطف بر آنها عقوبت نفرماید.

ص: ۸۷

خواب دیدن را از او بگیرند.

(۱) دو طبقه از امت من اگر اصلاح شدند، همه اصلاح شوند و اگر فاسد گشتند، همه فاسد گردند. پرسیدند: آنها کیانند؟ فرمود: فقیهان و زمامداران.

(۲) خردمندترین مردم کسی است که از خدا بیشتر بترسد و بیشتر اطاعت کند و ناقص العقل‌ترین مردم کسی است که از سلطان بیشتر بترسد و بیشتر فرمان او برد.

(۳) سه چیز قلب را بمیراند: همنشینی اوباش، گفتگوی با زنان و مجالست با توانگران.

(۴) چون خدا بر قومی غضب کند و عذاب بر آنان نفرستد، نرخهاشان گران شود و عمر آنها کوتاه گردد، بازرگانانشان سود نبرند، میوه‌هاشان پاکیزه نشود، آب نهرهاشان کم گردد باران بر آنها نبارد و اشرار بر آنان مسلط شوند.

(۵) پس از من چون زنا زیاد شود مرگ ناگهانی فراوان گردد و چون کم‌فروشی کنند خداوند به قحطی و کمبود دچارشان کند و چون زکات نپردازند زمین برکاتش، یعنی زراعت، میوه و معدن را از آنها دریغ کند و چون در قضاوت بیعدالتی کنند، بر تجاوز و ستم همدستی نمایند و چون پیمانها بشکنند خدا دشمن را بر آنها مسلط گرداند، و چون از خویشاوندان ببرند، اموال بدست اشرار افتد و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و از نیکان خاندان من پیروی ننمایند، خداوند بدترین افرادشان را بر آنها بگمارد و چندان که دعا کنند اثری از اجابت نبینند.

(۶) چون این آیه نازل شد «دیدگانت را به آنچه از متاع دنیا به گروهی از آنان داده‌ایم مدوز» پیغمبر (ص) فرمود: کسی که تسلیتهای الهی دلش را آرام نکند، جانش از حسرت مال و منال دنیا به لب آید، کسی که به دنیای دیگران چشم دوزد، غصه‌اش طولانی شود و بر قسمت خدائی خشم گیرد، عیشش مکدر گردد و نعمت خدا را در خوردن و نوشیدن خلاصه کند از این رو جهل ورزد، نعمتهای الهی را کفران نماید، کوشش وسیعش به هدر رود و عذابش نزدیک گردد.

ص: ۸۹

(۱) وارد بهشت نشود جز کسی که مسلمان باشد. ابو ذر پرسید: اسلام چیست؟ فرمود:

اسلام برهنه است، لباسش تقوی است، آسترش هدایت و رویه‌اش حیات، قوام آن پارسائی و کمالش عقیده و میوه‌اش عمل صالح است. هر چیزی پایه‌ای دارد و پایه اسلام محبت ما اهل بیت است.

(۲) کسی که رضایت مخلوقی را با غضب خالق بجوید، خداوند همان مخلوق را بر او مسلط کند.

(۳) خداوند گروهی از بندگانش را برای رسیدن به نیازهای مردم آفریده، اینان به کار خیر مشتاقند، سخاوت را بزرگواری دانند و خداوند اخلاق نیک را دوست دارد.

(۴) خدا را بندگانی است که مردم در نیازمندیها به آنان پناه می‌برند، اینهایند که در قیامت از عذاب خدا در امانند.

(۵) مؤمن ادب و تربیت الهی را پذیراست، چون خدایش وسعت دهد بر اهل و عیال گشایش دهد و چون امساک کند او نیز دست نگه دارد.

(۶) روزی بیاید که اگر دنیای مردم مرتب باشد به تباهی دینشان اهمیت ندهند.

(۷) خداوند دلهای بندگان را با محبت آن که به آنها نیکی کند و دشمنی آن که به آنها بدی کند سرشته است.

(۸) چون امت من پانزده کردار پیشه سازند، بلا بر آنان نازل گردد، پرسیدند آنها کدام است؟ فرمود: وقتی که اموال و غنائم را دست بدست گردانند (و از مستحق دریغ دارند)، امانت را غنیمت شمارند، زکات را غرامت دانند، مرد از همسرش اطاعت کند و مادرش را بیازارد، با رفیق محبت و با پدر جفا کند، در مسجدها سر و صدا بالا رود، اشخاص را از بیم شرشان احترام کنند، رئیس قوم رذلترین آنان باشد، حریر پوشند، شراب نوشند، زنان خنیاگر و آلات موسیقی فراهم سازند و آخر امت، اولش را لعنت کند؛ منتظر سه بلا باشید: باد

سرخ، مسخ (دگرگونی خلقت) و فسخ (فسخ اینجا معنای مناسبی ندارد و در خصال «خسف» است یعنی به زمین فرو رفتن).

(۱) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

(۲) روزی بیاید که مردم گرگ درنده باشند و هر که گرگ نباشد گرگانش بدرند.

(۳) کمیاب‌ترین چیز در آخر الزمان برادر مطمئن و درهم حلال است.

(۴) با بدگمانی خود را از شر مردم حفظ کنید (به مردم نابکار بر اثر خوشبینی اعتماد نکنید تا دچار زحمت و زیان شوید).

(۵) همه خیرها را با عقل توان یافت و آنکه عقل ندارد دین ندارد.

(۶) جمعی در حضور آن جناب از مردی ستایش کردند تا آنجا که همه صفات نیکش را برشمردند، حضرت پرسید: عقلش چگونه است؟ گفتند: یا رسول اللّه ما از کوشش در عبادت و نیکیهای گوناگونش خبر دهیم شما از عقلش می‌پرسید؟ فرمود: احمق بر اثر حماقت گرفتاریهائی ببار آرد، بزرگتر از آنچه از فسق فاجر آید، فردا مردم به مقدار عقلشان به درجات عالی رفعت یابند یا به قرب پروردگار نائل آیند.

(۷) خداوند عقل را سه قسمت آفریده، هر کس همه را داراست عقلش کامل است و هر که هیچ یک را ندارد از عقل بی‌نصیب است: خوب خدا را شناختن و نیکو اطاعت او کردن و خوب در اجرای فرمانش صبر کردن.

(۸) مردی خوش بیان و با وقار و مهابت از نصارای نجران به مدینه آمد، یکی گفت یا رسول اللّه این نصرانی چه خردمند است؟ حضرت پرخاش کرده فرمود: ساکت باش، عاقل کسی است که خدا را به یگانگی شناسد و سر به فرمان او نهد.

(۹) مؤمن را علم رفیق است و حلم یاور و عقل دلیل راه و عمل سرپرست و صبر فرمانده قشون و سازش، پدر و نیکی و احسان، برادر؛ نسبش آدم است و افتخارات خانوادگیش تقوا و جوانمردیش اصلاح مال.

(۱۰) کسی که محبتی بیند باید جبران کند و گر نه تشکر نماید در غیر این صورت ناسپاس و نمک‌نشناس است.

ص: ۹۳

(۱) با یک دیگر دست دهید که مصافحه، کینه و دشمنی را بزداید.

(۲) هر صفتی ممکن است در طبع مؤمن باشد جز دروغ و خیانت.

(۳) برخی از اشعار، حکمت‌آمیز و برخی از بیانها جاودانه است.

(۴) پیغمبر (ص) از ابو ذر پرسید: کدامین دستگیره ایمان محکمتر است؟ گفت: خدا و رسول بهتر دانند، فرمود: دوستی برای خدا، دشمنی برای خدا، و بغض در راه خدا.

(۵) از سعادت آدمی‌زاد: خیر خواستن در کارها از خدا و تن دادن به قضای او است و از شقاوت آدمیزاده: ترک خیرخواهی از او و نارضائی از تقدیر است.

(۶) پشیمانی از گناه خود توبه است.

(۷) آن که حرام قرآن را حلال داند ایمان به قرآن ندارد.

(۸) مردی گفت: مرا نصیحت کنید، حضرت فرمود: زبانت را نگه‌دار، دوباره گفت: که نصیحتم کنید، فرمود: زبانت را نگه دار، باز گفت: مرا نصیحت کنید، فرمود: وای بر تو، مگر چیزی جز فرآورده‌ها و دروشده‌های زبان، مردم را به رو در آتش خواهد افکند.

(۹) کارهای نیک از مرگهای بد جلوگیر است، صدقه نهان غضب خدا را خاموش کند، صله رحم عمر را بیفزاید، هر کار خیری صدقه است، نیکوکاران دنیا، نیکوکاران آخرتند، و بدکرداران دنیا، بدکرداران آخرت و نخستین کسانی که به بهشت درآیند نیکوکارانند.

(۱۰) خدا دوست دارد که چون نعمتی به بنده‌ای دهد اثرش را در او ببیند و بنده فقیر نمای گدا صفت را دشمن دارد.

(۱۱) خوش‌پرسشی نصف علم است و مدارا نیمی از زندگی.

ص: ۹۵

(۱) آدمیزاده چون پیر شود دو صفت در او جوان گردد: حرص و آرزو.

(۲) حیا از ایمان است.

(۳) روز قیامت بنده از جای نجنبد تا چهار چیز از او سؤال کنند: عمر، که در چه راه گذرانده؛ جوانی، که در چه راه فرسوده؛ مال، که از کجا آورده و کجا صرف کرده؛ و محبت ما اهل بیت.

(۴) کسی که در معامله با مردم ستم نکند و در سخن دروغ نگوید و در وعده تخلف ننماید از کسانی است که مردانگیش کامل و عدالتش آشکار و اجرش ثابت و غیبتش حرام است (ظاهرا به جای «وجب اجره»، «وجبت اخوته» صحیح است، یعنی برادری با او لازم است، یا برادریش ثابت است).

(۵) مؤمن همه چیزش محترم است: آبرویش، مالش و خونش (کسی حق تجاوز به هیچ یک از آنها ندارد).

(۶) صله رحم کنید و لو به سلام.

(۷) ایمان: اعتقادی است در قلب و گفتاری است به زبان و عملی است به اعضا.

(۸) توانگری به زیادی مال نیست، توانگری حقیقی بی‌نیازی روح است.

(۹) صرف نظر کردن از شر صدقه است.

(۱۰) چهار چیز برای هر عاقلی از امت من لازم است، پرسیدند: چیست؟ فرمود: گوش- دادن به علم، بخاطر سپردنش، نشرش و عمل به آن.

(۱۱) برخی از بیانها جادوئی است، برخی از علوم جهل است و برخی گفتارها ناتوانی و بی‌زبانی است.

(۱۲) سنت (روشها و آداب دینی) دو گونه است: یکی سنت واجب که عمل به آن پس از من لازم و ترکش گمراهی است و دیگر سنت مستحب که عمل به آن فضیلت است و ترکش گناهی ندارد.

(۱۳) هر که سلطانی را به غضب خدا خشنود کند از دین خدا بیرون است.

(۱۴) نیکتر از رفتار نیک، نیکرفتار است، و بدتر از کردار بد، بدکردار است.

(۱۵) آن را که خدا از ذلت گناه به عزت طاعت کشاند، بی‌مالش توانگر ساخته و بی‌قبیله عزیز کرده و بی‌مونس آرام داده؛ (۱۶) هر که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او بترساند و هر که از خدا نترسد

خدا او را از همه چیز بترساند، (۱) هر که به روزی اندک خدا بسازد خدا به عمل اندک وی راضی شود، هر که از کسب روزی حلال شرم نکند هزینه‌اش سبک و خاطرش آسوده گردد و عیالش رفاه یابد، (۲) هر که دل از دنیا برگیرد خداوند چشمه‌های حکمت را در قلبش جای دهد و بر زبانش جاری سازد درد و درمان دنیا را به او باز نماید و سرانجام سالم به سرای جاودانش برد.

(۳) لغزش را بر مصیبت‌زدگان مگیرید.

(۴) پارسائی و زهد در دنیا: کوتاه کردن آرزوست و شکر هر نعمت و پرهیز از آنچه خدا حرام کرده.

(۵) هیچ کار خیری را به ریا و خودنمائی انجام مده و از شرم و حیا وامگذار.

(۶) بر امتم از سه چیز بیمناکم: بخلی که فرمانش برند، هوسی که پیرویش کنند و پیشوائی که خود گمراه باشد.

(۷) هر که غصه‌اش بسیار است تنش بیمار است، هر که خویش بد است، جانش در عذاب است و هر که با مردمان ستیزه کند شرف و بزرگیش بر باد رود.

(۸) هان: بدترین افراد امت من آنهایند که از ترس احترامشان کنند. هان: هر که از ترس احترامش کنند از من نیست.

(۹) هر یک از امت من که چون صبح کند هم و غمش غیر خدا باشد از خدا جداست و هر که به کارهای مسلمانان همت نگمارد مسلمان نیست و هر که آزادانه به ذلت و خواری تن دهد، از خاندان ما نیست.

(۱۰) این نامه را به «معاذ» در تسلیت فرزندش نگاشته: از محمد رسول اللّٰه به معاذ ابن جبل، سلام بر تو، سپاس می‌کنم خداوندی را که جز او خدائی نیست، اما بعد شنیده‌ام در غم فرزندت که به فرمان الهی درگذشته بیتابی می‌کنی، پسرت از نعمتها و مواهب گوارای خدا و از امانتهائی بود که به دست تو سپرده بود، مدتی ترا از آن بهره‌مند ساخت و چون اجلش سرآمد روحش را قبضه کرد. انا للّٰه و انا الیه راجعون، ما از آن خدائیم و به خدا بازمی‌گردیم. مبادا بیتابی اجر ترا تباه سازد آنگاه که به ثواب و پاداش مصیبت برسی، خواهی فهمید که مصیبت در مقابل آن همه اجر بزرگ

که خدا برای اهل تسلیم و صبر آماده کرده، ناچیز است و بدان که جزع و فزع مرده را باز نگرداند و تقدیر را نراند، پس نیک صبوری کن و نوید الهی را بجوی. معاذ، بر چیزی تأسف می‌خوری که گریبانگیر تو و همه مخلوقات است و به تقدیر الهی نازل‌شدنی است، درود و رحمت و برکتهای خدا بر تو باد.

(۱) از نشانه‌های قیامت فزونی قاریان قرآن و کاستی فقیهان و فراوانی امیران و اندکی امینان و زیادی باران و کمبود گیاهان است.

(۲) حاجت آنان را که به من دسترسی ندارند به من برسانید، هر کس حاجت نیازمندی را که توانائی ابلاغ ندارد به صاحب قدرتی برساند خداوند در قیامت قدمهایش را بر صراط استوار دارد.

(۳) دو سخن غریب است: سخن حکیمانه از بیخرد، آن را بپذیرید، و گفتار ناپسند از حکیم از آن بگذرید.

(۴) تنبل را سه نشانه است: سستی (در عمل) تا حد کوتاهی، کوتاهی تا سر حد تباهی و تباهی تا مرز گناه.

(۵) هر که از (کار) حلال شرم نکند، به خود نفع رساند، هزینه‌اش سبک گردد و تکبر از او دور شود، و کسی که به روزی اندک خدا قناعت کند، خدا به عمل اندک او راضی شود، و کسی که دل به دنیا بندد و آرزوهای دور و دراز به دل راه دهد، خدا به اندازه علاقه‌اش به دنیا دلش را کور کند، و کسی که دل از دنیا برگیرد و دامن آرزو کوتاه کند خداوند درس- ناخوانده علمش بخشد، بی‌راهنما هدایتش کند و کوری باطنش را شفا داده بصیر و بینایش فرماید؛ (۶) پس از من اقوامی آیند که پادشاهی آنان جز با جباری و کشتار سر نگیرد و ثروتشان جز با بخل فراهم نشود و جلب محبت، جز با هوسرانی و سهل‌انگاری در دین نتوانند، هر که به آن دوران رسد و با قدرت بر توانگری، به درویشی بسازد و با امکان کسب عزت (از راه جباری) به خواری تن دهد، و با توانائی جلب دوستی، با بی‌مهری و خشم مردم بسازد و جز رضای خدا و اجر آخرت پاداشی نخواهد، خداوند اجر پنجاه «صدیق» به وی عطا کند (صدیقان آنهایند که در زندگی هیچ دروغ نگویند و مقامی ردیف پیمبران دارند).

(۷) از فروتنی منافقانه که تنها تن متواضع است نه قلب بپرهیزید.

ص: ۱۰۱

(۱) نیکوکاری که مذمتش کنند مشمول رحمت است.

(۲) هدیه را بپذیرید و بهترین هدیه‌ها عطر است که از همه سبکبارتر و خوشبوتر است.

(۳) احسان تنها به دیندار و خانواده‌دار رواست، جهاد ناتوانان حج است، جهاد زن خوشرفتاری با شوهر است، مهربانی نصف دین است، میانه‌رو هرگز تهی دست نشود، روزی را با صدقه فرود آرید، خداوند نخواسته که روزی بندگان مؤمن را از راهی که گمان دارند برساند.

(۴) هیچ بنده به مقام پرهیزگاران نرسد تا شبهه‌ناک را از ترس حرام واگذارد.

(۵)

احادیثی که از امیر المؤمنین علی (ع) نقل شده

(۶) از امیر مؤمنان وصی پیغمبر (ص) علی ابن ابی طالب علیه السلام روایاتی طولانی در حکم و مواعظ نقل شده که اگر بخواهیم تنها خطبه‌ها و کلماتی که از آن جناب در خصوص توحید بدست ما رسیده ذکر کنیم خود کتابی همانند این کتاب خواهد شد، ولی ما در آغاز به یک خطبه آن حضرت در توحید اکتفا می‌کنیم، سپس به فراخور کتاب سخنان آن بزرگوار را در حکمت و موعظه ایراد خواهیم کرد و تنها به ذکر آنچه کمتر در دسترس باشد و شیعه و سنی در نقلش متفقند قناعت می‌کنیم، و همین مقدار به خواست خدا کافی است.

ص: ۱۰۳

خطبه آن جناب در اخلاص توحید

(۱) همانا سرآغاز خداپرستی شناسائی اوست، و اساس خداشناسی یکتاشناسی است، و نظام یکتاشناسی سلب صفات از اوست (که برای خدا صفاتی مانند صفات ممکنات زائد بر ذات نپندارند) چون عقلها همه گواهند که هر صفت و موصوف (و هر ذات و صفتی) آفریده است و هر آفریده گواه است که آفریدگاری دارد که نه صفت است و نه موصوف (و گر نه کار به تسلسل محال خواهد کشید) و هر صفت و موصوفی گواه ترکیب است و ترکیب خود گواه حدوث (و سابقه نیستی داشتن) است، و حدوث گواه ازلی نبودن، که ازلیت و حدوث ناسازگارند؛ پس هر که دعوی شناسائی ذات خدا کند، خدا را نشناخته (چه اصل معرفت او توحید است نه شناسائی ذات)؛ هر که نهایتی برای او تصور کند یگانگی او را باور نداشته، هر که مانندی برای او اندیشد به او ایمان نیاورده؛ هر که او را به مخلوقی همانند کند حقیقت او را نشناخته؛ هر که خیال کند خدا در وهم

گنجد به او توجه نکرده؛ هر که خواهد به کنه ذاتش پی برد یگانگی او را تصدیق ننموده؛ هر که آخر و انتهائی برایش قرار دهد به او عقیده نداشته؛ هر که به او (در نقطه معینی) اشاره کند خدا را بنظر نیاورده؛ هر که حدی برایش تصور کند به او توجه نکرده؛ هر که مرکبش داند برای او تذلل ننموده؛ هر گوهری که در وجود به خود وابسته است ساخته اوست، و هر عرضی که قائم به غیر است بیمار (و ممکن و محتاج) اوست.

(۲) خدا را به مصنوعاتش توان شناخت، و بدلیل عقل به او ایمان و معرفت توان یافت با اندیشه دلیل و برهانش ثابت گردد و با نشانه‌ها و علائم خود بر خلقش حجت آورده، خلق را آفریده و بین خود و آنان حجابی (از عظمت و جلال) آویخته، جدائی و مباینت او از مخلوق دلیل اختلاف خالق و مخلوق است ابزار آفرینش برای بندگان دلیل است که خود آلات و ابزاری (برای انجام کارها) ندارد، چه ابزار گواه احتیاج است، (و احتیاج در ذات مقدس او نیست) آغاز کردن خلقت آنان دلیل بی‌آغازی اوست که هر آنچه اول دارد (مخلوق) از ایجاد دیگران عاجز است.

(۳) نامهای خداوند تعبیر (و بیانی از ذات وصف‌ناپذیر او) است، افعالش فهماننده (ی هستی و صفات کمال او) است. ذاتش حقیقت است (و نه چون مخلوقات، حقیقت‌نما) و کنه وجودش جدائی از مخلوق است، هر که خواهد خدا را توصیف کند او را نشناخته؛ هر که تصویری از او در نظر گیرد از او درگذشته، هر که کنه ذاتش را جوید جویای او نشده، هر که گوید: کجاست؟ جا برایش پنداشته، هر که گوید: در چیست؟ ظرفی برایش تصور کرده، هر که گوید: تا چه حد است؟ آخری برایش قرار داده، هر که گوید: برای چیست؟

علت برای وجودش جسته، هر که گوید: چگونه است؟ او را به مخلوق (که دارای کیفیت است) همانند کرده، هر که گوید: از کی است؟ محدود به زمانش دانسته، هر که گوید: تا کی است؟

نهایتی برایش پنداشته، هر که برای خدا نهایت پندارد او را مرکب دانسته، هر که مرکبش داند توصیف پذیرش شمرده، هر که وصف پذیرش خواند راه کفر و الحاد پیموده و هر که اجزاء برایش توهم کند از او رو گردانده.

ص: ۱۰۵

(۱) با تغییر مخلوق، تغییر نپذیرد؛ چنان که با تحدید موجود محدودی، حد بر ندارد. یگانه است اما نه به حساب عدد؛ بی‌رخنه است نه چون آفریدگان؛ نهان است نه به درون شدن؛ عیان است نه به جدا بودن؛ جلوه‌گر است نه چنان که بتوان دید؛ لطیف است نه چون اجسام؛ فعال است نه با جنبش؛ اندازه‌گیر است نه با اندیشه و فکرت؛ مدبر است نه با حرکت؛ شنواست نه با ابزار؛ بیناست ولی نه با اسباب؛ نزدیک است نه چون اجسام؛ دور است نه در مکان؛ موجود است نه پس از عدم. زمان با او همراه نیست و مکان به او احاطه ندارد؛ چرت او را نگیرد؛ صفات محدودش نسازد؛ آلات و ادوات مقیدش ننماید (در گرو وسائل و اسباب نیست)؛ هستیش بر زمان سبقت جسته؛ وجودش از عدم پیشی گرفته؛ ازلیتش بر آغاز، تقدم یافته.

(۲) با خلق ابزار ادارک معلوم شد که خالق، ابزار ندارد؛ با ایجاد گوهرها دانسته شد که او گوهر و ماهیتی ندارد؛ آفرینش کائنات دلیل است که او آفریدگاری ندارد؛ خلق تضادها نشان است که ضدی ندارد؛ ابداع متشابهات دلیل است که شبیهی

ندارد؛ نور و ظلمت، سردی و حرارت را تضاد بخشیده، نیروهای سرکش را الفت داده، حقایق گوناگون را به هم نزدیک کرده. جمع و تفریقهای دستگاه خلقت نشان گردآورنده و تفرقه‌اند از آنهاست. بر پروردگاریش دلیلها نهاده و بر اختفا و غیبتش گواهان آورده، بر حکمت و فرزانگیش شواهد گویا اقامه کرده که با زبان هستی از حدوث خود سخن گویند، و با سراپای وجودشان از نیستی دم زنند، و با نقل و انتقالات (و تبدل حالات) از زوال خود اخبار کنند، با ناپدید شدن و غروب کردن ظهور پیوسته خالق را اعلام دارند، چنان که قرآن فرماید: «از هر چیز دو نوع آفریدیم، باشد که شما تذکر یابید.» (ذاریات: ۴۹). مخلوق را اسیر زمان کرد و قبل و بعد بوجود آورد تا معلوم دارد که خود قبل و بعد ندارد. غرائز و طبایع آفرید تا نشان دهد خود طبیعتی ندارد. اختلاف و تفاوتها و گرفتاری در چنبر زمان دلیل است که در ذات مقدس او نه اختلاف راه دارد، و نه زمان. محجوب بودن موجودات از یک دیگر گواه است که بین آنها و خدا حجابی نیست، (۳) آنگاه که نه پرورده‌ای بود و نه پرستنده‌ای، خدا پروردگار بود، و معبود؛ آنگاه که آوائی نبود، شنونده بود؛ آن زمان که معلوم و مقدوری نبود، او عالم و قادر بود؛ نه از آغاز خلقت درخور نام خالق شد و نه از ابتدای آفرینش شایسته نام آفریدگار؛ از هیچ آنها را گونه‌گون کرد و با هیچ آنها را بهم پیوست،

و بدون سعی و کوشش همه را اندازه‌گیری کرد؛ نه و هم به کنه ذاتش رسد، و نه فهم حقیقتش را دریابد؛ نه زمان محدودش کند؛ نه گذشته و حال دارد؛ نه آینده بر او پنهان است که گوید «شاید» و نه با چیزی مقارنه و همراهی دارد؛ نه چیزی تواند بر او احاطه کند، اسباب و آلات (مانند چشم و گوش)، خود را محدود کند (نه خدا را) و امثال خود را نشان دهد (نه ذات بی‌مثل را) و حوزه فعالیتش چیزها (و مادیات) است (نه ما وراء ماده) اسباب از احتیاج خبر دهد، و تضاد (میان اشیاء) از وجود ضد، شبیه به همانند خود باز گردد.

پدیده‌ها قرین زمانند و نامها (که معرف آنهاست) صفاتشان را متمایز و همسانها را از یک دیگر جدا سازد و حوادث و پدیدها به آنها باز گردد. (سپس علی علیه السلام کلماتی را که در باره ممکنات بکار رود و نشان حدوث و مخلوق بودن آنهاست بیان می‌فرماید:) «مذ» (از ... که تازگی و آغاز وجود را نشان می‌دهد) قدمت آنها را منع کند. «قد» (علامت نزدیکی در زمان) ازلیت آنها را جلو گیرد. «لو لا» (اگر نه ... یعنی تعلیق در وجود و حالت امکانی) حتمیت و وجوب آنها را نفی کند، تفرقشان دلیل فرق آفرین، و جدائیشان گواه تباین‌ساز است. به این آلات و اسباب (و حواس ادراکی) است که سازنده‌اش در برابر عقلها جلوه کرده، و از چشم‌انداز محجوب گردیده، وهم و پندارها داوری به آنها برند (و اشتباهات را برطرف کنند)، عبرت در آنها نهاده شده، دلیل و برهان به آنها منوط و مربوط است (از طریق چشم و گوش و غیره درک کنند و عبرت گیرند و استدلال نمایند)، تصدیق به خدا به یاری عقل است، و ایمان بوسیله اقرار.

(۱) دین جز با معرفت راست نیاید و معرفت جز با تصدیق (قلبی) و تصدیق جز با تجرید توحید (انکار غیر حق) نباشد، و توحید جز با اخلاص صورت نپذیرد، و اخلاص با تشبیه (خدا به مخلوق) نسازد، و نفی (خدای دیگر) با اثبات صفات (زائد بر ذات) تحقق نیابد، و تجرید جز با نفی کامل نباشد. تشبیه ناقص مستلزم تشبیه کامل است (اثبات یکی از صفات مخلوق برای خالق مستلزم اثبات صفات دیگر است) و توحید کامل با نفی ناقص سازگار نیست؛ اقرار نفی انکار است، و اخلاص (در

خداشناسی) با هیچ انکاری قابل تناول نیست؛ هر آنچه در خلق است در خالق نیست، و هر چه در خلق ممکن است در خالق ممتنع است؛ جنبش در او راه ندارد؛ فصل و وصل در ذات او نباشد. چگونه چیزی که او خود (در مصنوعات) اجراء کرده در وی قابل جریان است؟ و چگونه چیزی که وی آغاز کرده به او باز گردد؟ و آنچه او ایجاد کرده در خودش حادث شود؟ که در این صورت ذاتش مختلف و متفاوت شود و حقیقتش قابل تجزیه گردد، ازلیتش ممتنع شود و ازلیت مفهومی جز حدوث نیابد و خالق معنائی جز مخلوق پیدا نکند. اگر پشت سر داشته باشد قهرا باید جلو رو هم داشته باشد، و این مستلزم نقص است، و ناقص باید در پی کمال باشد. چگونه شایسته نام ازلی است، آن که از حدوث امتناع ندارد، چگونه در خور ابدیت است، آن که دستخوش اختلاف احوال و مرور زمان است، کسی که از تأثیر اشیاء در وجودش جلوگیر نیست چگونه توانائی ایجاد اشیاء دارد، و اگر محل حوادث باشد نشان مصنوعات را دارا است،

ص: ۱۰۹

و پس از آنکه اشیاء همه دلیل وجودش بودند اینک او دلیل وجود آنها گشته، و صفاتش با صفات زیردستان در آمیخته، و در این گفتار محال (یعنی بهم آمیختن صفات خالق و مخلوق) حجت و برهانی نباشد و سؤالی که در این باره شود (چون فرضیه‌ای غلط و تصوری باطل است) بلا جواب ماند. این بود مختصری از خطبه طولانی امیر المؤمنین علیه السلام در توحید.

ص: ۱۱۱

(۱)

نامه امیر المؤمنین (ع) به فرزندش امام حسن (ع)

«۱» از پدر فناپذیر، معترف به (قهر) دوران، عمر گذرانده، تسلیم روزگار، نکوهشگر دنیا، ساکن محله مردگان، مسافر از این مکان به دیار آنان، به فرزند آرزومند ناشدنیها (که معمولا هر کسی آمال و آرزوهائی دارد که به آنها نمی‌رسد)، پوینده راه گذشتگان، هدف بیماریها، گروگان (و اسیر) روزگار، نشان تیرهای مصائب، گرفتار چنگال دنیا، سوداگر بازار غرور، بدهکار مرگها (که عوامل مرگ همچون طلبکار بدنبالش روان است)، دستخوش فنا، هم پیمان غصه‌ها، همدم غمها، آماج حوادث، مغلوب تمایلات و جانشین اموات. اما بعد تأمل در دنیائی که از من روی گردانده، و روزگاری که بر من چموشی می‌کند، و آخرتی که به من روی آورده، مرا از اندیشه دیگران و اهتمام به بازماندگانم باز داشته، ولی آنگاه که یگانه غصه‌ام غم خویش شد (و به خود پرداختم) و رأیم مرا بازداشت، و از هوی و هوس جلوگیرم شد، و حقیقت کارم را روشن ساخت؛ تا آنکه به جدی خالی از هر شوخی و هزل، و راستی‌ای بی‌آلایش دروغ انجامید، ترا پاره‌ای از خود بلکه همه وجود خویش یافتم، چنان که اگر آسیبی به تو رسد گوئی به من رسیده، و اگر مرگ ترا دریابد گویا مرا دریافته از این رو کار تو همچون کار خودم همتم را جلب کرد و مرا واداشت تا این نامه را به تو بنگارم، و از آن در تربیت تو مدد جویم، برای تو بمانم یا درگذرم.

(۲) پسر جان! سفارشم به تو این است که: جانب خدا را رعایت کن، از فرمان او سرنپیچ، دل را به یاد او و تمسک به ریسمان او (قرآن) آباد کن، کدام وسیله از آنچه ترا با خدا پیوند دهد استوارتر است که به آن بیاویزی.

(۳) دل را با پند و نصیحت زنده کن، با زهد و پارسائی بمیران، با یقین تقویت کن، با یاد مرگ رام کن، به فنا و ناپایداری زندگیش معترف ساز، به فجایع دنیایش بینا گردان، از سطوت روزگار و دگرگونیهای بیحد و حسابش برحذر دار، سرگذشت پیشینیان را بر او عرضه کن، مصائب گذشتگان را بیادش آر، در شهر و دیار و آثار آنان سیاحت کن و بنگر که چه کردند؟ کجا بار افکندند، از چه عزیزانی دل شستند، و رفتند تا دریابی که دوستان را تهی، سکنه و بجای نهادند، و به دیار غربت مسکن گزیدند. در آن محله بانگ زن، که ای سرای خالی و اهلت کجایند؟ سپس بر سر آن گورها درنگ کن و (به آن جسدهای متلاشی) خطاب کن: ای پیکرهای فرسوده و اندامهای از هم پاشیده، سرائی را که در آن منزل گزیدید چگونه یافتید. پسر جان!

---

(۱) بعضی در اینکه مخاطب این نامه امام مجتبی (ع) باشد تردید کرده‌اند، و برخی از تعبیرات آن را با مقام مقدس آن حضرت ناسازگار دیده‌اند، و گمان کرده‌اند مخاطب محمد حنفیه است چنان که سید بن طاوس، بنقل بحار، به سندی آن را به محمد حنفیه نسبت داده ولی نقلهای موثق مثل کافی و غیره طرف را حضرت امام حسن علیه السلام می‌دانند، و تعبیرات مذکور قابل توجیه است.

توهم عن قریب چون یکی از آنان خواهی بود، پس آرامگاه خود را آباد کن، آخرتت را به دنیا مفروش، (۱) در آنچه اطلاع نداری سخن مگوی، در آنچه وظیفه نداری دم مزن، و به راهی که بیم گمگشتگی و ضلالت دارد قدم مگذار، که خودداری از حیرت گمراهی، از ارتکاب هول و هراس بهتر است، به نیکی امر کن، تا از اهل آن باشی، ناپسند را با دست و زبان انکار (و جلوگیری) کن، از بدکاران با جد و جهد کناره گیر، در راه خدا چنان که باید بکوش، در کار خدا از سرزنش ملامتگران پروا مدار، به راه حق در گردابها هر کجا باشد فرو شو، در شناخت دین بکوش، نفس را بر صبر و بر شکیبائی عادت ده، در همه کارها او را به پناه معبود خود بر، که به پناهگاهی محکم و مدافعی نیرومند سپرده‌ای، از سر اخلاص از پروردگارت درخواست کن، که بخشش و دریغ بدست اوست، بسیار (در کارها) خیر و صلاح را بیندیش، سفارش مرا نیکو دریاب، و از آن روی مگردان، چه بهترین گفتار آن است که سود بخشد، بدان: در علمی که سود ندهد خیری نیست، و علمی که منتشر نشود سودی نبخشد. «۱» (۲) پسر جان! من چون نگریستم که تو پا به سال نهاده‌ای، و من (روز بروز) سستی و ضعفم می‌فزاید، چنان دیدم که اندرزها و سفارشهای لازم را به تو بگویم پیش از آن که دست اجل گریبانم را بگیرد، و یا چنان که قوای جسمیم نقصان یافته، رأی و اندیشه‌ام کاستی گیرد، و یا برخی از تمایلات نیرومند و فتنه‌های دنیا پیشدستی کند و ترا چون شتر سرکش و فراری «گریزان» نماید، چه قلب نوجوان همچون زمین ساده است، هر بذری را می‌پذیرد، من پیش از آن که قلب تو سخت و عقلت (به مطالب گوناگون) مشغول گردد به تربیتت مبادرت کردم، تا با اراده قاطع به استقبال تجربه‌هائی بشتابی که آزمایندگان پیشین رنج طلب‌کاری و آزمودنش را از دوش تو برداشته‌اند، و اینک تو از مشقت پی‌گیری آسوده و

از زحمت تجربه معافی، آنچه ما بدنبالش می‌رفتیم خود به سراغ تو آمده، و آنچه بسا بر ما تیره و مبهم بود بر تو روشن و واضح گردیده.

(۳) پسر جان! من اگر چه به اندازه گذشتگان عمر نکرده‌ام، ولی چندان در رفتار آنان نگریسته‌ام و در اخبارشان اندیشیده‌ام، و در باقیمانده آثارشان سیر کرده‌ام که همانند یکی از آنان گشته‌ام بلکه چون از همگی اخبارشان آگاهی یافته‌ام گوئی از اول تا به آخر همراهشان بوده‌ام، و روشنیها را از تیرگیها و سودها را از زیانها باز شناخته‌ام و از هر چیز گزیده‌اش را ویژه تو ساختم، و زیباترش را برای تو خواستم،

---

(۱) جمله اخیر در متن کاملا مبهم و نامفهوم است و به احتمال بسیار قوی تغییر و تبدیلی در آن راه یافته و شاید «حین لا یقال به» بوده و یا «حتی» بکلی زائد است، و اللّه اعلم و ترجمه بر حسب احتمال اخیر انجام شد، و در نهج البلاغه چنین است: و لا تنتفع بعلم لا یحق تعلمه.

از علمی که فرا گرفتنش روا نیست، سودی نبری. و ممکن است متن تصحیف همان عبارت باشد.

نامعلومش را از تو گرداندم و آنگاه که مانند هر پدری مهربانی همت خویش به تو مصروف داشتم و تصمیم بر تربیتت گرفتم، وقتی را برای این کار انتخاب کردم که تو قلبی پاک و نیتی صاف داری، و خواستم از تعلیم کتاب خدا و تأویل آیات قرآن و مقررات و احکام اسلام و حلال و حرام دین آغاز کنم و به سخن دیگر نپردازم، ولی از این نکته نگرانم که اشتباهاتی که هوی و هوسها ببار آورده و موجب اختلاف میان مردم گشته ترا نیز دامنگیر شود، از این رو با این که از تذکر این شبهه‌ها دلخوش نیستم (که ذهن صاف و بی‌آلایش ترا تیره و کدر کند) اما محکم کردن پایه (و روشن کردن موارد شبهه) بهتر از آن است که ترا بدست چیزی سپارم که از هلاکت در آن بر تو ایمن نیستم (یعنی ترا در ورطه بیخبری و بی‌اطلاعی رها کنم، با اینکه ممکن است هنگام برخورد با افکار و آرای گوناگون حق را نیابی و به گمراهی افتی) امیدوارم خدایت در این لغزشگاهها توفیق هدایت عطا کند، و به راه راست هدایت فرماید از این رو این سفارشنامه را بتو نگاشتم و در عین حال به محکم کاری پرداختم.

(۱) پسر جان! از همه سفارشها آنچه بیشتر دوست دارم بکار بندی تقوی است، و اکتفای به واجبات الهی، و عمل به آنچه پدران گذشته و همکیشان شایسته‌ات تا آخرین دم بکار می‌بستند، که آنان هم چون تو صلاح اندیشی و تفکر (در خیر و سعادت خود) را از دست ندادند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که آنچه را دانند عمل کنند و آنجا که مسئولیتی ندارند دست نگه دارند، و چنانچه تو حاضر نیستی سنت آنان را پیش گیری مگر آن که هر چه آنها دانستند بدانی، باید از طریق فهم و تعلم در آئی، نه از راه غوطه‌ور شدن در شبهه‌ها و توسل به جنگ و ستیزها، و پیش از آغاز کار از خدای خود مدد خواهی و توفیق رسیدن به مطلوب را از او جوئی، و از مطالب سردرگم و درهم و برهمی که ایجاد شبهه کند و ترا بدست گمراهی سپارد بگذری، و چون به یقین دانستی که قلبت صاف و آماده پذیرش است و تصمیمت قاطع و عزمت جزم شد و یک دل و

یک جهت آماده کار شدی در آنچه برایت شرح دهم بنگر، و اگر هنوز تصمیم نداری افکار و آرای خویش را که بدانها دل بسته‌ای رها کنی، بدان که کورکورانه قدم برمی‌داری و طالب دین نباید بدون آگاهی و بصیرت و روشن‌بینی کار کند، که در این صورت خودداری (از ورود در مسائل دین) بهتر و مناسبتر است.

(۲) نخستین و واپسین سخن من در این باره این است که: در باره تو، خدای خود و خدای تو و خدای پدران اولین و آخرین تو و پروردگار اهل آسمانها و زمینها را شکر می‌کنم، شکری لایق مقام خداوندیش، چنان که شایسته درگاه اوست و چنان که دوست دارد، و چنان که سزاوار است. از او مسألت می‌کنم که بر پیامبر و خاندانش و

بر همه پیمبران از ما درود فرستد، درودی که از همه خلق می‌فرستد و از او می‌خواهم (اینک که توفیق دعا داده) نعمتش را با اجابت تکمیل فرماید، که با نعمت او کارهای شایسته بثمر رسد.

(۱) پسر جان! سفارش مرا نیک دریاب و بدان که مالک مرگ همان مالک زندگی است، آفریدگار همان میراننده است، فناکننده همان بازگرداننده است، و گرفتاری بدست همان است که نجات در دست اوست. دنیا جز به همان سنتی که خدایش آفریده است نپاید، نعمت است و بلا (توقع آسایش مطلق و آزادی از چنگال بلا خطاست) و پاداش در آخرت است، یا هر چه (خدا) خواهد که ما خبر نداریم، چنانچه چیزی از آنچه گفته شد بر تو مشتبه گردید (و نتوانستی درست تصدیق کنی) آن را بر نادانی خود حمل کن که تو نخست جاهل بودی و سپس علم آموختی و چه بسیار مسائلی که هم اکنون نیز نمی‌دانی، و رأیت در آنها حیران و بینشت سرگردان است، و بعدها خواهی فهمید. پس به آن که ترا آفریده و روزی داده و پرداخته پناه بر، باید توجه و امیدت به او و ترست هم از او باشد.

(۲) بدان پسر جان، که هیچ کس همانند پیغمبر ما (ص) از جانب خدا خبر نیاورده، پس او را به رهبری بپذیر، که من در نصیحت تو کوتاهی نکردم و تو هر چه بکوشی نتوانی بسان من برای خود بیندیشی. بدان پسر جان، که اگر پروردگارت شریک داشت پیغمبران و فرستادگان او هم به سراغت می‌آمدند، آثار ملک و سلطنتش را می‌دیدی، صفات و کارهایش را می‌شناختی؛ ولی خدایت چنان که خود را توصیف کرده یگانه است، هیچ کس در مقام ربوبیت با او ضدیت و خصومتی ندارد، همه چیزها را آفریده، و مقام پروردگاریش برتر از آن است که در دل و دیده‌ای گنجد. چون خدا را بدینسان شناختی کاری کن، که با این بیمقداری و ناتوانی و نیازمندی شدید سزاوار توست. طاعتش را بجوی، از او بیمناک و از غضبش هراسان باش، که جز به نیکی فرمانت نداده و جز از زشتی بازت نداشته.

(۳) پسر جان! من ترا از دنیا و حالات، و ناپایداری و انتقال اهلش آگاه کردم، و از آخرت و آنچه برای اهلش فراهم شده خبر دادم، و مثالها برایت زدم، آنها که دنیا را به دیده بصیرت بنگرند همچون مسافرانی هستند که در منزلی ناسازگار و بی‌آب و علف بار افکنده‌اند و سرزمینی خرم و ناحیه‌ای سرسبز در پیش دارند؛ رنج راه و فراق دوستان و ناملایمات خواب و خوراک سفر را

ص: ۱۱۹

به امید خانه گشاده و آرامگاه آسوده تحمل کنند، احساس درد ننمایند، و هزینه سفر را غرامت و تاوان نشمارند، و هیچ چیز را بیش از نزدیکی به مقصد دوست ندارند. و آنها که فریب خورده‌اند، بسان گروهی مسافرند که در منزلگاهی حاصلخیز آرمیده‌اند، و سرزمینی خشک و قحطی زده در جلو دارند، و هیچ بر آنها ناپسندتر و هولناکتر از مفارقت وضع موجود و توجه به سرمنزل مقصود نیست. (۱) من ترا به نادانیهای گوناگون سرزنش کردم، تا خود را عالم ندانی، و اگر به چیزی که بدانی برخوری بزرگش نشماری؛ عالم کسی است که بفهمد آنچه می‌داند در برابر آنچه نمی‌داند اندک است، از این رو خود را جاهل داند و در تحصیل علم سعی بیشتر کند، و پیوسته طالب و خواهان و جویای آن باشد، در برابر عالم فروتنی و سکوت و توجه نماید، از خطا بیمناک و شرمنده باشد، اگر مسأله‌ای که نداند پیش آید انکار جهل نکند. چون پیشاپیش به نادانی خود اقرار کرده، و جاهل کسی است که با همه جهالتهایی که دارد خود را عالم بشمارد، به رأی خود اکتفا کند، همیشه از علما دوری گزیند، بر آنها عیب گیرد، مخالفان را تخطئه کند، و هر چه را خود نداند گمراهی شمارد، و چون مطلبی که نداند جلو آید تکذیب کند و از سر جهالت گوید من از این مسأله خبر ندارم (کنایه از اینکه باطل است) باور ندارم چنین بوده، گمان ندارم چنین باشد، این حرف از کجا آمده؟ همه این رد و ایرادها از اعتماد (بیجا) به رأی خود و عدم آشنائی به جهالت خویش است، او بر اثر خود رأیی و اشتباه در تشخیص، پیوسته جویای جهل و منکر حق، و در جهالت سرگردان باشد، و از طلب علم تکبر ورزد.

(۲) پسر جان! سفارشم را دریاب، در معاشرت با مردم خود را مقیاس و میزان قرار ده، هر چه برای خود خواهی برای دیگران بخواه، و هر چه برای خود نپسندی برای دیگران نپسند. ستم مکن چنان که دوست نداری ستمت کنند، احسان کن چنان که دوست داری احسانت کنند، آنچه از دگران زشت شماری از خود هم زشت شمار، آنچه دوست داری با مردم کنی اگر با تو کردند نگران مباش، آنچه ندانی نگو، و هر آنچه می‌دانی اظهار مکن، حرفی که نخواهی به تو گویند مگو.

(۳) بدان که خودپسندی خطا و آفت عقلهاست، هر گاه راه خود را یافتی از همه وقت بیشتر در پیشگاه خدا تواضع کن.

ص: ۱۲۱

(۱) بدان که راهی پر مشقت و سخت هولناک در پیش داری، در این راه از تلاش صحیح، و توشه کافی و سبکباری ناگزیری، بیش از مقدار حاجت بار به دوش نگیر که سنگینی است و وبال، هر گاه حاجتمندی یافتی که توشه‌ات را برگیرد و به هنگام نیاز باز پس دهد غنیمت شمار، و وجود آن کس را که در حال توانگری قرض ستاند مغتنم دان، و موعد پرداخت را روز تنگدستی قرار ده.

(۲) و بدان که گردنه‌ای سخت در جلو داری که بناچار از آنجا بسوی بهشت یا دوزخ سرازیر خواهی شد، در این گردنه هر که سبکبارتر است خوشحالتر است، پیش از فرود- آمدن به فکر خود باش، بدان آن که خزانه‌های دنیا و آخرت را در دست دارد به تو اجازه دعا داده و اجابتش را ضمانت کرده، دستور درخواست داده تا عطا کند، و او مهربان است، مترجمی در میان ننهاده، پرده‌ای در برابرت نیاویخته، ترا بدست میانجی و واسطه‌ای نسپرده، به هنگام خطا از توبه جلو نگرفته، و از بازگشت

سرزنشت نکرده، در کیفرت تعجیل روا نداشته و آنجا که خود را در معرض رسوائی قرار داده‌ای رسوایت نکرده، در جرم خرده‌گیری ننموده از رحمت ناامیدت نساخته، در توبه سختگیری نداشته، دست کشیدن از گناه را (حسنه): کار نیک شمرده، کار بد را یکی، و عمل نیک را ده تا بحساب آورده، در توبه و از سر گرفتن کار را به رویت گشوده، هر وقت خواهی صدا و مناجاتت را بشنود تا حاجتت را به او برسانی، سر ضمیر خود باز گوئی، غم و غصه‌ات را با او در میان نهی، بر کارها از او مدد خواهی، راز خود را که از مردمان بپوشی به وی اظهار کنی، کلید خزانه‌هایش را (به نام دعا) در اختیارت نهاده، (۳) مصرانه درخواست کن و از تأخیر اجابت ناامیدی به خود راه مده، که بخشش به قدر سؤال است و گاه اجابت تأخیر افتد تا بیشتر دست به دعا برداری و عطایت فزونتر گردد، و گاه آنچه را خواهی ندهند و بجای آن در حال و آینده (این جهان و آن جهان) چیزی بهتر دهند و گاه به نفع تو اجابت نکنند که بسا خواسته‌ات مایه تباهی دین است، باید خواهشت ارزنده، و سودمند باشد، چیزی که جمالش بماند و وبالش نماند، مال برای تو نیاید، تو هم برای مال، بزودی پایان کار خود را نیک یا بد، ببینی، جز این که بخشنده کریم از آن بگذرد.

ص: ۱۲۳

(۱) بدان که ترا برای آخرت آفریده‌اند نه دنیا، و برای فنا نه بقا، و برای مرگ نه زندگی، تو در منزلگاهی هستی که ناگهان بایدت رفت، و سرائی که برای مقصد، توشه باید اندوخت، راه آخرت می‌پیمائی، و فراری مرگی، مرگی که فراریش نتواند گریخت و بناچار روزی گریبانت را بگیرد، از آن بترس که در حال نامناسبی فرا رسد که در اندیشه توبه باشی و میان تو و توبه حائل گردد، در این صورت خود را هلاک کرده‌ای.

(۲) پسر جان! از مرگ و مراحلی که پس از مرگ باید بپیمائی یاد کن، همه را پیش چشم قرار ده، که به هنگام رسیدنش آماده باشی و غافلگیر نشوی، آخرت و نعمتها و عذابهای دردناکش را فراوان یاد کن، تا دلت را از دنیا برگیرد، و قدر و قیمتش را بکاهد، خداوند دنیا را به تو معرفی کرده، دنیا خود نیز صفاتش را آشکار نموده و ناهنجاریهایش را بر ملا داشته، مبادا دلگرمی مردم به دنیا و جنگ و ستیز آنان بر سر آن ترا بفریبد، که دنیاداران سگان پارس‌کننده، و درندگان شکارند که (بر سر آن مردار) بر یک دیگر بانگ زنند، عزیزان ذلیلان را بخورند و بزرگان کوچکان را، دنیا اهلش را از راه راست منحرف کرده، و به کوره راهها کشانده، دیدگانشان را از دیدن راه صحیح بسته، در حیرت آن سر گشته‌اند و به گرداب فتنه‌اش غوطه‌ور، آن را به خدائی گرفته‌اند، دنیا با آنها بازی کند، و آنها با دنیا، و پشت سرش را از یاد برده‌اند.

(۳) پسر جان! مبادا تو آن باشی که عیوب فراوان دنیا زشتش کرده (دنیاپرستان) چارپایانی هستند جمعی بسته و دسته‌ای رها، عقلها از کف داده‌اند و سر به بیابان بی‌نام و نشان نهاده‌اند، به دره‌ای صعب و دشوار بر مرغزار آفت می‌چرند، و چوپان سرپرستی ندارند، اندکی آرام، تا این پرده تاریکی (با رسیدن مرگ) به یکسو رود، گویا کاروان در رسیده، دیری نپاید که شتابندگان (که بسرعت راه این جهان پیمایند به سر منزل مقصود) باز گردند.

(۴) بدان آن که مرکبش شب و روز است بسوی مقصدش می‌برند گر چه در حرکت نباشد.

خداوند جز ویرانی دنیا و آبادی آخرت را نخواسته است.

(۵) پسر جان، اگر از دنیا چنان که خدا خواسته اعراض کنی، دنیا سزاوار آن است، و اگر نصیحت مرا بپذیری به یقین دانسته باش که علاقه به دنیا سرنوشت را تغییر ندهد، و به آرزوهایت نرسی،

ص: ۱۲۵

و از عمر مقدرت پا فراتر ننهی، و راه پیشینیان (یعنی مرگ) را بپیمائی، پس (حرص و طمع را واگذار و در) طلب دنیا آرام باش و در تحصیل آن نیک رفتار، که بسا دنیاطلبی که به غارت‌زدگی انجامد؛ نه هر جوینده یابنده است و نه هر آرام و میانه‌رو محتاج، کرامت و بزرگواری خود را به پستیها میالای هر چند وسیله نیل به مطلوبی باشند، که عزت نفس و شرف جایگزین ندارد، بنده کس مباش خدایت آزاد آفریده، این چه خیری است که جز با شر بدست نیاید؟ و این چه آسایشی است که جز با عسرت و سختی فراهم نشود؟ (۱) مبادا مرکبهای طمع ترا از جا بکنند و به آبشخوارهای هلاک افکنند، اگر توانی چنین کن که میان تو و خدا ولی نعمتی نباشد (و منت دگران بر گردن نداشته باشی) چه تو قسمت خود بری و سهم خود گیری، و همان اندک خداوند تبارک و تعالی از بسیار خلقش بیشتر و بزرگتر است گر چه همه از آن اوست، و اگر عطای خدا و خلق را با بخششی که از سلاطین و فرومایگان طلب کنی، بسنجی با اینکه عالیترین مثالها شایسته خداوند است (و خدا مثل و مانند ندارد) خواهی دید که انعام اندک سلاطین سربلندی و افتخار است و هدیه بسیار فرومایگان، ننگ و عار؛ پس در کار خود میانه‌رو باش تا سرانجام دانشت ستوده گردد، تو نباید ذره‌ای از دین و آبرویت را به هیچ بهائی بفروشی. فریب خورده و مغبون کسی است که در سهمی که از خدا باید بگیرد گول خورد، از دنیا هر چه به استقبالت آمد بگیر، و آنچه پشت کرد واگذار، و باز اگر نمی‌پذیری (دست کم) در طلب دنیا نیک رفتار باش.

(۲) با کسی که دینت را به مخاطره افکند همنشین مشو، و از سلطان دوری کن، و از فریبهای شیطان ایمن مباش، که بگوئی هر وقت به ناروائی برخوردم کنار می‌کشم. مسلمانانی که پیش از تو هلاک شدند با اینکه به قیامت یقین داشتند، از همین راه به هلاک افتادند، اگر صریح به آنها می‌گفتی: آخرتت را به دنیا بفروش، حاضر نبودند، ولی شیطان از در مکر و خدعه درآمد، و با متاع بیمقداری از دنیا بورطه هلاکشان کشید، و اندک اندک از شری به شر دیگرشان کشاند تا (بر اثر زیادی گناه) امیدشان را از رحمت خدا برید، و آنها را به مرحله «قنوط» (ناامیدی مطلق) وارد کرد، و سرانجام برای مخالفت با اسلام و احکامش وجه‌تراشی کردند، اگر نفست جز با محبت دنیا و نزدیکی به سلطان دمساز نبود و از راهنمائی من سرباز زدی زبانت را نگه دار که شاهان به هنگام غضب فرو گذار نمی‌کنند، اخبارشان را مپرس (در کارهاشان کاوش مکن) اسرارشان را فاش نساز.

(۳) ثمره سکوت، امن از پشیمانی است، جبران ضایعات خاموشی از تدارک تلفات گفتار آسانتر است، نگهداری آنچه در ظرف است به بستن دهانه آن است، نگه داشتن مالی که در دست داری نزد من از طلب آنچه در دست دیگران است محبوبتر است. از مردم نامطمئن خبری نقل نکن که دروغگو در آئی، دروغگوئی ذلت است و زبونی،

ص: ۱۲۷

(۱) تدبیر صحیح با روزی بقدر کفاف، از مال زیاد با اسراف، کفایت‌بخشتر است؛ (۲) نومیدی آبرومندانه از درخواست از مردم بهتر است؛ پارسائی با کسب و پیشه از شادمانی با فسق و فجور بهتر است. (۳) هر کس، سر خود را بهتر نگه دارد (پس نباید به دیگری بسپارد)، بسا کسان که به زیان خود می‌کوشند، (۴) هر که زیاد گوید هذیان گوید، هر که فکر کند بینش یابد. (۵) از بهترین سعادتها همدم شایسته است، با اهل خیر یار شو، تا از آنها شوی، از اهل شر دور شو تا از آنها نباشی. بدگمانی بر تو چیره نشود که میان تو و هیچ رفیقی جای صلح و صفا نگذارد، و گاه گویند: بدگمانی دوراندیشی است، (۶) حرام بدخوراکی است، (۷) ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستمهاست، کار زشت همچون نامش زشت است، تن دادن به ناملایمات نقص قلب است. آنجا که مدارا سختگیری است، سختگیری مداراست (جایی که باید سخت گرفت و درشتی کرد نرمش به حکم سختگیری، و سختگیری همچون نرمش است) بسا هست که دارو درد است و درد دارو، گاه غیر ناصح خیر خواهی کند و نصیحتگوی خیانت ورزد. (۸) هرگز بر آرزو تکیه مکن که سرمایه احمقانه‌ای است (و صاحبش را) از خیر دنیا و آخرت باز دارد. (۹) با ادب دل را بیفروز، چنان که آتش را با هیزم می‌افروزی، بسان هیزم‌کش شب و خار و خس سیلاب مباش (که کورکورانه هر چه بدست آید گردآوری و در مخزن دل انباشته کنی) ناسپاسی و کفران نعمت، لئیمی است؛ (۱۰) همنشینی با جاهل شوم است؛ (۱۱) خردمندی، نگه‌داری تجربه‌هاست، و بهترین تجارب آن است که ترا پند دهد؛ (۱۲) اخلاق نرم از کرم و بزرگواری است؛ (۱۳) فرصت را پیش از آنکه (از دست رود) و به غصه تبدیل شود دریاب؛ عزم و اراده از دوراندیشی است؛ سستی سبب نومیدی است؛ هر که جوید نیابد و هر شتر سوار باز نگردد؛ ضایع کردن توشه تبهکاری است؛ هر کار عاقبتی دارد؛ بسا اندک که از بسیار، برکت‌دارتر است؛ آنچه برایت مقدر شده بزودی می‌رسد؛ بازرگان در خطر است؛ یاور بی‌قدر و قیمت خیری ندارد؛ در کاری که فریب دارد شب را مگذران (پیش از دمیدن صبح از خطای خود باز گرد و فریب را جبران کن) (۱۴) هر که حکمت یابد بزرگ شود، هر که فهم را بکار بندد علم افزاید؛ (۱۵) دیدار اهل خیر آبادی دلهاست؛ (۱۶) تا مرکب روزگار رام توست با او بساز؛ مبادا لجبازی چون شتر چموش تو را از جا بکند (و اختیارت را از کف بگیرد)؛ اگر گناهی کردی زودتر با توبه آن را محو کن؛ به آن که امنیت شما رد خیانت نکن، گرچه او خیانت کند، سرش را فاش نکن هر چند او خود فاش کند؛ (۱۷) چیزی را به امید بیشتر از دست مده، طلب کن که قسمت می‌رسد، فضل (ما زاد بر ضرورت) را بگیر و نیکو پخش کن.

(۱۸) با مردم خوش زبان باش؛ چه سخن حکیمانه جامعی است (که گفته‌اند) هر چه برای خودخواهی برای مردم بخواه! و آنچه برای خود نپسندی برای مردم نپسند. کمتر اتفاق افتد که چون در باره کسی شتابزدگی کنی از پشیمانی سالم مانی، مگر بر او احسان و تفضل کنی (تعجیل در شر رساندن موجب پشیمانی است مگر با احسان جبرانش کنی).

(۱۹) بدان که وفای به عهد و دفاع از حرم (خانواده) بزرگواری است؛ روی گرداندن نشان بغض است؛

عذرتراشی بسیار، علامت بخل است؛ گاه است که دریغ از برادرت با مهربانی بهتر است، تا بخشش با ترشروئی. (۱) صله رحم از بزرگی است، اگر از خویشانت بریدی دیگر که می‌تواند به تو امیدوار یا به پیوندت مطمئن باشد؟ مضایقه از عطا نشان گسستن است، آنگاه که برادرت از تو برید خود را بر پیوند، و چون اعراض کرد بر مهربانی و درخواست، و چون دریغ کرد

بر بخشش، و چون روی کرد بر نزدیکی، و چون درشتی کرد بر نرمی، و چون خطا کرد بر پوزش وادار. چنان که گوئی تو بنده‌ای و او ولی نعمت، ولی مبادا این دستور را بیجا بکار بندی و این رفتار با نااهل کنی؛ (۲) هرگز با دشمن دوستت طرح دوستی میفکن، که با دوست دشمنی کرده‌ای، فریبکاری مکن که خوی لئیمان است. (۳) خالصانه برای برادرت خیرخواهی کن، بپسندد یا نپسندد، در هر حال با او مساعدت کن، هر کجا رفت همراهش باش، در اندیشه مجازاتش مباش، گرچه خاک به دهانت پاشد. (۴) با دشمن با فضل و احسان رفتار کن، که این روش با پیروزی مناسبتر است، با خوش اخلاقی خود را از شر مردم نگه دار، خشم را فرو خور که من جرعه‌ای ندیدم که عاقبتش از این شیرینتر و لذیذتر باشد، به شک و شبهه از برادرت نبر، و بدون دلجوئی از او مگسل، با آنکه درشتی کند نرمی کن، بزودی نرم خواهد شد، چه زشت است گسستن پس از پیوستن، و نامهربانی پس از برادری، و دشمنی پس از دوستی و خیانت به آن که ترا امین داند و ناامید کردن آن که به تو امید بسته، و مکرورزیدن با آن که به تو اعتماد کرده! اگر ناچار شدی رشته برادری را بگسلی جای آشتی باقی گذار که اگر پشیمان شدی راه بازگشت داشته باشی، هر که به تو خوش گمان بود گمانش را تأیید کن، به اتکای روابط دوستانه حق برادرت را تضییع نکن، چه آن کس را که حقش را پایمال کنی برادر نتوان گفت، خانواده‌ات از ناحیه تو بدبخت‌ترین مردم نباشد، به آن که از تو دلسرد است دل مبند، از آن که به تو بسته، اگر شایسته آمیزش است دل مگیر، مبادا برادرت در گسستن، از تو در پیوستن قویتر باشد، و او در بدرفتاری از تو در خوشرفتاری نیرومندتر باشد، و توانائی او در بخل از توانائی تو در کرم بیشتر باشد، و قدرت او در تقصیر از قدرت تو در احسان افزون باشد، ظلم ستمکار بر تو سنگین نیاید، او به زیان خود و سود تو می‌کوشد، و سزای نیکی بدی نیست، (۵) روزی دو گونه است: یکی آنکه بدنبالش روی، دیگر آنکه بدنبالت آید،

که اگر به سراغش نرفتی به سراغت آید.

(۱) پسر جان! بدان که روزگار ناپایدار و پرحوادث است؛ از آنها مباش که ملامتشان سخت و عذرشان نزد مردم اندک است (آنها که همه تقصیر را به گردن روزگار می‌افکنند تا خود را تبرئه کنند ولی مردم آنان را معذور ندانند)، چه زشت است کوچکی به هنگام نیاز و سرکشی هنگام بی‌نیازی؟ بهره تو از دنیا چندان است که آخرتت را آباد کنی، پس بجا انفاق کن، و خزانه‌دار دیگران مباش؛ اگر بناست بر آنچه از دست رفته زاری کنی پس برای هر چه هم که بدست نیامده زاری کن، نبود را با بود بسنج که کارها به هم ماند (آنچه بود و رفت بسان آن است که نبود، و در اینکه دست از هر دو کوتاه است یکسانند)، هیچ ولی نعمتی را ناسپاسی نکن که کفران نعمت از پست‌ترین کفرها است؛ عذر پذیر باش، از آنها مباش که تا بدام نیفتند عبرت نگیرند، و از موعظه سود نبرند؛ خردمندان را ادب بکار آید و چارپایان را جز کتک براه نیارد؛ آن که حقت را شناسد، حقش را بشناس چه شریف و چه وضیع باشد غمهای وارده را با نیروی صبر و استقامت و حسن یقین بدور افکن؛ (۲) هر که میانه‌روی را وانهد به بیراهه افتد؛ برای انسان قناعت خوش سعادتی است؛ از بدترین رفقای مرد حسد است، در نومیدی تقصیر و کوتاهی است (ناامید دست از کار می‌کشد) بخل ملامت‌آور است، رفیق (به حکم) خویشاوند است، دوست کسی است که در غیاب شرط رفاقت بجا آورد، هوس، شریک کوری است (هر دو مانع تشخیص حقیقتند) از توفیقها توقف به هنگام سرگردانی است، خوش غم‌زدائی است یقین، عاقبت دروغ مذمت است، سلامت در راستی است، عاقبت دروغ بدترین

عواقب است، (۳) بسا بیگانه که از خویش نزدیکتر است، و بسا خویش که از بیگانه دورتر است؛ غریب آن است که رفیق ندارد، بدگمانی دوستان را از کفت نگیرد، آن که پرهیز کند شفا یابد، هر که از حق بگذرد به تنگنا افتد، هر که به حد خود بسازد قدرش پاینده‌تر باشد، چه خوش خوئی است کرم‌ورزی، پست‌ترین پستیها، ظلم به هنگام قدرت است؛ (۴) حیا وسیله هر (رفتار) زیبائی است، محکمترین دستگیره (در لغزشگاهها) تقوی است؛ بهترین رابطه‌ای که به آن چنگ زنی رابطه‌ای است که بین تو و خدا باشد؛ آن که (پس از نگرانی) از تو راضی شود منتی بر تو دارد «۱». (۵) زیاده‌روی در ملامت آتش لجاجت را برافروزد؛ چه بیمارهای سخت که رستند و چه تندرستها که مردند؛ آنجا که طمع سبب هلاک باشد، نومیدی پیروزی است؛ (۶) نه هر (عیب) و عورتی نمایان شود و نه هر فرصتی بدست آید «۲». چه بسا که بینا اشتباه رود، و کور راه خود را بیابد؛ چنین نیست که هر که جوید یابد و هر که احتیاط کند برهد؛ شر را همیشه تأخیر انداز که هر وقت خواهی قادری به آن شتافت؛ (۷) اگر خواهی احسانت کنند، احسان کن؛

---

(۱) جمله احتمال تحریف دارد و بطور حدس ترجمه شد.

(۲) متن این است که «هر فریضه‌ای بدست نیاید» ولی به احتمال قوی فرصت بوده چنان که در نهج البلاغه است).

(۱) برادرت را با هر عیبی که دارد بپذیر، زیاد سرزنش مکن که کینه آرد، و به دشمنی کشد؛ از آن که امید پذیرش داری پوزش طلب؛ (۲) بریدن از نادان با پیوستن به عاقل برابر است؛ (۳) حفظ خانواده از کرم است؛ (۴) هر که با روزگار درافتد ورافتد؛ (۵) هر که بر او عیب گیرند غضب کند؛ چقدر دست انتقام به ستمگر نزدیک است و چقدر پیمان شکن سزاوار بیوفائی است؛ (۶) لغزش ملاحظه‌کار سخت‌ترین لغزشهاست؛ (۷) بیماری دروغ، زشت‌ترین بیماری است؛ فساد (و ولخرجی) ثروت کلان را تباه سازد؛ میانه‌روی اندک را بارور سازد؛ بیکسی (یا بینوائی) زبونی است؛ (۸) نیکی با پدر و مادر از بزرگ طبعی است، (۹) لغزش با شتابزدگی همراه است؛ (۱۰) آن لذت که پشیمانی آرد خیری ندارد؛ (۱۱) عاقل آن است که از تجربه پند گیرد؛ هدایت کور دلی را بزداید؛ زبان، مترجم عقل است؛ (۱۲) با اختلاف الفت صورت نگیرد؛ از خوش همسایگی، احوالپرسی از همسایه است؛ (۱۳) میانه‌رو هلاک نشود؛ پارسا محتاج نگردد؛ (۱۴) اندرون هر کس معرف اوست (اشخاص را بوسیله داخله‌شان می‌توان شناخت)؛ (۱۵) بسا کسان که (ندانسته) به استقبال مرگ روند (و گور خود کنند)؛ (۱۶) اطمینان را با امید مبادله نکن (سود حتمی را به امید نفع محتمل از دست مده)؛ (۱۷) هر چه از آن ترسند زیان‌بخش نیست؛ (۱۸) چه شوخیها که به جد کشد؛ (۱۹) هر که به زمانه اعتماد کند زمانه به او خیانت ورزد؛ (۲۰) هر که به روزگار تکبر کند (از سنن و مقرراتش سرباز زند) روزگار اهانتش کند، هر که خشمگینش کند به خاکش افکند، هر که به آن پناه برد واگذاردش؛ هر تیرانداز به نشان نزند؛ چون سلطان تغییر یابد، زمانه دگرگون شود (اگر او تغییر روش دهد مردم هم تغییر دهند)؛ (۲۱) بهترین فرد خانواده کسی است که باری از دوشت بردارد؛ (۲۲) از شوخی کینه‌ها خیزد؛ (۲۳) چه حریصها که تهی دست شوند؛ (۲۴) آنچه دین را بجای سراست یقین صحیح است؛ (۲۵) کمال اخلاص به پرهیز از گناه است. (۲۶) بهترین گفتار آن است که کردار تصدیقش کند؛ (۲۷) سلامت با راستی و درستی است؛ (۲۸) دعا کلید رحمت است؛ (۲۹) پیش از راه از همراه پرس و

پیش از خانه از همسایه؛ (۳۰) دنیا را منزل نیمه راه دادن؛ (۳۱) آن را که به تو نازد، تحمل کن؛ هر که پوزش طلبد عذرش را بپذیر؛ گذشت از مردم را پیشه کن؛ (۳۲) خبر ناخوش‌آیند به کسی مرسان.

(۳۳) از برادرت اطاعت کن گرچه او نافرمانی کند، با او مهربان باش هر چند جفا کند؛ (۳۴) خود را به سخاوت عادت ده؛ از هر خوی بهترش را برای خود گزین، که خیر به عادت است (تا خوبی عادت نشود و حالت ثبات بخود نگیرد خیرش نتوان گفت)؛ (۳۵) مبادا سخنی پلید و یا مضحک گوئی گرچه از دیگران حکایت کنی؛ (۳۶) پیش از آنکه حق را از تو بگیرند، تو خود انصاف ده؛ (۳۷) از مشورت با زنان بپرهیز، که سست اراده‌اند و با جلوگیری آنان (از معاشرت اجانب)

ص: ۱۳۵

دیدگانشان را (از نامحرم) بپوشان که سختگیری در حجاب برای تو و آنها بهتر است؛ بیرون‌شدنشان (از خانه) بدتر از «راه دادن افراد نامطمئن (بخانه) نیست، اگر توانی چنان کن که (مردی) غیر از تو نشناسند، کار زن را بیش از آنکه مربوط به شخص اوست بدست وی مسپار، این رفتار، طراوت زن را بهتر نگه دارد، خاطرش را آسوده‌تر و زیبائیش را پایدارتر کند، چه زن ریحان است نه قهرمان (کاراندیش و فرمانروا)؛ احترام زن را از حدود خودش تجاوز مده، او را به طمع شفاعت در حق دیگران میفکن، تا بمنظور او بر تو خشم گیرد، زیاد با زنان به خلوت منشین که آنها از تو ملول شوند یا تو از آنها، تمام قدرت و نیرویت را در حق آنها بکار مبر، زیرا که خودداری کنی و مقتدرت دانند، بهتر است تا قدرت نمائی کنی و ضعیف شمارند؛ مبادا غیرت بیجا نشان دهی که زن درست را هم به نادرستی کشد، محکم کاری کن (تا از آنها مطمئن باشی) اگر گناهی دیدی زودتر اعتراض کن چه کوچک باشد یا بزرگ، و کیفر مکن تا گناه را بزرگ و سرزنش را کوچک (و بی‌ارج) کنی (تا ممکن است در جلوگیری از گناه باید از سرزنش و اعتراض و پرخاش استفاده کرد نه کیفر و مجازات، و گر نه در هر خطا و اشتباهی باید به عقوبت پرداخت و دیگر ملامت و نکوهش سود نخواهد داد). (۱) بردگان را نیکو تربیت کن، کمتر بر آنها خشم گیر، در غیر گناه چندان عتاب و خطاب مکن، اگر گناهی کردند عدالت را نیکو بکار بر که عدالت با عفو برای خردمند از کتک سخت‌تر است، و برخورد با بیخردان است که قصاص را ایجاب می‌کند. برای هر کدام کار مخصوصی قرار ده که مسئولش باشد تا کارها را به یک دیگر وانگذارند، (۲) خویشانت را عزیز شمار، آنان بال و پر تواند که به آنها پرواز کنی، و ریشه تواند که به آنها باز- گردی، و به آنها بر دشمن چیره شوی؛ خویشان ذخیره روز مبادایند، کریمشان را گرامی شمار، بیمارشان را عبادت کن، در کارها شریکشان ساز، در مشکلات بر آنها آسان گیر، (۳) در کلیه امور از خدا مددخواه که کارآمدترین یاور است.

دین و دنیای ترا به خدا می‌سپارم و بهترین تقدیر دنیا و آخرت را از او برایت می‌خواهم درود و رحمت خدا بر تو باد.

ص: ۱۳۷

(۱)

سفارش آن جناب به فرزندش امام حسین (ع)

(۲) پسر جان! ترا سفارش می‌کنم به پروای از خدا در توانگری و درویشی، حق گوئی در آرامش و غضب، میانه‌روی در رفاه و تنگدستی، عدالت با دوست و دشمن، عمل در نشاط و کسالت، و خشنودی از خدا در سختی و گشایش.

(۳) پسر جان! شری که به دنبالش بهشت باشد شر نیست، خیری که بدنبالش دوزخ باشد، خیر نیست، هر نعمتی غیر از بهشت کوچک است و هر بلایی غیر از آتش سلامت است.

(۴) پسر جان! هر که عیب خویش بیند به عیب دیگران نپردازد، هر که جامه تقوا ندارد، با هیچ لباس (معایب) خود را نپوشاند، (۵) هر که به قسمت خدائی تن دهد بر آنچه از دستش رود غمگین نشود، (۶) هر که تیغ ستم کشد به همان شمشیر کشته شود، هر که برای برادرش چاهی کند در آن افتد، هر که پرده دیگران بدرد عیب خاندانش نمایان گردد، هر که خطای خود فراموش کند خطای دیگران بزرگ شمارد، (۷) هر که (بدون اسباب و وسائل) تن به سختیها دهد تباه شود، هر که در گردابها غوطه خورد غرق شود، هر که رأی خود پسندد به گمراهی افتد، هر که به عقل خود اکتفا کند (و مشورت ننماید) بلغزد، هر که به مردم بزرگی فروشد خوار گردد، (۸) هر که با علما آمیزد احترام یابد، هر که با اوباش بیامیزد زبون گردد، هر که با مردم بیخردی کند دشنام شنود، (۹) هر که جاهای بد رود متهم شود، (۱۰) هر که شوخی کند اهانتش کنند، (۱۱) هر که چیزی را زیاد دارد یا زیاد بکار برد به آن معروف شود، (۱۲) هر که حرفش زیاد است اشتباهش بسیار است، و هر که اشتباهش زیاد است شرمش کم است، هر که شرمش اندک است پرهیزگاریش اندک است، هر که پرهیزگاریش کم باشد دلش بمیرد، و هر که دلش بمیرد به دوزخ رود.

(۱۳) پسر جان! کسی که عیبهای مردم را ببیند و خود به آنها تن دهد آشکارا ابله است، (۱۴) هر که اندیشد عبرت گیرد، و هر که عبرت گیرد عزلت گزیند، و هر که گوشه گیرد سلامت ماند، هر که از خواهشها بگذرد آزاد است، هر که حسد را وانهد محبت مردم را جلب کند.

(۱۵) پسر جان! عزت مؤمن به بی‌نیازی از مردم است، قناعت مالی تمام نشدنی است، هر که بسیار یاد

مرگ کند از دنیا به اندک راضی شود، هر که گفتارش را جزء اعمالش بداند از سخنان بیهوده لب فرو بندد.

(۱) پسر جان! عجیب است که کسی از کیفر بترسد و از گناه دست برندارد، و یا به پاداش امیدوار باشد و توبه و عمل صالح نکند.

(۲) پسر جان! فکر روشنی آرد، غفلت ظلمت است، ستیزگی گمراهی است، سعادتمند کسی است که از (سرگذشت) دیگران پند گیرد، ادب بهترین میراث است، خوش خلقی بهترین همدم است با قطع رحم برکت و فزونی نیست، با فسق و فجور بی‌نیازی نیست.

(۳) پسر جان! سلامت ده جزء است، نه جزئش در سکوت از غیر ذکر خداست، و یک جزئش در مجالست نکردن با ابلهان.

(۴) پسر جان! هر که در انجمنها معصیت خدا را شعار خود کند خداوند ذلیلش فرماید، هر که دانش طلبد عالم شود.

(۵) پسر جان! سر علم رفق و مداراست، و آفتش درشتی و خشونت، صبر بر مصائب از گنجهای ایمان است، عفت طبع و پارسائی زینت فقر است، دیدار زیاد ملال انگیز است، اطمینان پیش از امتحان خلاف احتیاط است، خودپسندی نشان کم عقلی است.

(۶) پسر جان! چه بسا که یک نگاه حسرتی بار آرد، و یک کلمه نعمتی را برباید.

(۷) پسر جان! شرفی از اسلام بالاتر نیست، کرمی از تقوا ارجمندتر نیست، دژی از پرهیزگاری محکمتر نیست، واسطه و شفیعی از توبه اثربخشتر نیست، جامه‌ای از سلامت زیباتر نیست مالی از رضایت به قوت فقرزداتر نیست، آن که به کفاف زندگی بسازد زود به راحت رسد و در فراخنای آسایش جای گزیند.

(۸) پسر جان! حرص کلید رنج است، و مرکب مشقت و باعث فرو رفتن در گناه، آزمندی و شکمبارگی همه عیبها را دارد، برای تأدیب خود آنچه از دیگران خوش نداری کافی است (ادب از بی‌ادبان بیاموز)، هر حقی تو به گردن برادرت داری او هم به گردن تو دارد، هر که عاقبت اندیشی نکرده، پا به کارها نهد، در معرض حوادث قرار گیرد، تدبیر پیش از عمل امن از پشیمانی است، هر کس (در مسائل زندگی) به آرای مختلف نیک بنگرد مراکز

اشتباه را دریابد، صبر سپر حاجت است. بخل روپوش بینوائی است، حرص نشان فقر (قلبی) است، مهربان بینوا از نامهربان توانگر بهتر است، هر چیز قوتی دارد و قوت مرگ آدمیزاد است.

(۱) پسر جان! گنهکار را (از رحمت خدا) ناامید مکن، چه گنهکارانی که پس از سالها گناه عاقبت بخیر شدند و چه عبادتکارانی که پس از عمری عبادت سرانجام به فساد گرائیدند و به دوزخ شدند پناه بر خدا از آتش.

(۲) پسر جان! چه نافرمانها که نجات یافتند، چه اطاعتکاران که هلاک شدند، هر که راستی و درستی طلبد، رنجها بر او سبک گردد، رشد و هدایت نفس در مخالفت با اوست. هر ساعتی که بگذرد عمر را بکاهد، وای بر ستمگران از خدای احکم الحاکمین رازدان.

(۳) پسر جان! چه بد توشه‌ای است تجاوز به بندگان برای قیامت! هر جرعه‌ای تواند گلوگیر شود، و هر لقمه‌ای شاید که راه گلو بندد، هیچ نعمتی جز با زوال نعمت دیگر بدست نیاید، چقدر آسودگی به رنج نزدیک است، و تنگدستی به نعمت و مرگ به زندگی، و بیماری به صحت، پس خوشا بحال آن که علم و عمل، دوستی و دشمنی، گرفتن و رها کردن، سخن و سکوت، و کردار و گفتارش را خالص برای خدا انجام دهد. به به از آن عالم که علمش را بکار بندد و بکوشد و از شبیخون مرگ بترسد و آماده شود. اگر درخواست کنند نصیحت گوید و گر نه خاموش نشیند، سخنش درست باشد، سکوتش از درماندگی در جواب نباشد.

وای بر آن کس که به محرومی و بیکسی و نافرمانی گرفتار است، آنچه از برای دیگران نپسندد بر خود پسندد، و کاری را که خود کند بر دیگران عیب گیرد.

(۴) پسر جان! بدان هر که نرم گفتار است دوستش دارند، خداوند ترا توفیق هدایت دهد، و به قدرتش اهل طاعت نماید که بخشنده و کریم است.

ص: ۱۴۳

(۱)

خطبه آن حضرت معروف به «وسیله»

از این خطبه آنچه را فراخور کتاب بود آوردیم (۲) شکر خدائی را که وهمها را رخصت نداده تا غیر هستیش را دریابند، و خردها را محجوب داشته تا جز به تصور ذاتش نائل آیند، که همسان و همانندی برای او محال است (و عقلها جز از طریق مشابهات درک اشیاء نتوانند) بلکه اوست که ذات مقدسش تفاوت نپذیرد، و در صفات کمال با تجزیه عدد تبعیض برنگیرد؛ از همگان جداست، نه در مسافت در همه چیز هست، نه با ممازجت، همه چیز را داند نه با ابزاری که دیگران به آنها دانند (چون چشم و گوش)، میان خدا و معلوماتش علم کس وساطت ندارد (و بواسطه کس چیزی نداند) اگر گوئیم «بوده» بمعنای ازلی بودن وجود است (که ذاتش آغاز ندارد)، اگر گویند (همیشه باشد) بمعنی راه نداشتن نیستی در ساحت او است، از گفتار ناروای آنها که غیر او پرستند و دگری را به خدائی گیرند بس منزه‌تر و برتر است. او را سپاس می‌کنیم چنان که او خود پسندد و قبولش را از بندگان لازم داند. گواهی دهم که جز خدا معبودی نیست، یگانه و بی‌شریک است، و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست؛ دو شهادتی که گفتار را بالا برند، و کردار را (در میزان عمل سنگین کرده) فرو نهند، میزانی که این دو شهادت از آن بردارند بی‌وزن است، و آنکه این شهادتها در آن نهند سنگین است، مایه رسیدن به بهشت و رهائی از دوزخ و عبور از صراطند، به این دو شهادت وارد بهشت شوید، و با درود بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به رحمت نائل آئید؛ پس فراوان بر پیامبرتان درود فرستید «خدا و فرشتگان بر پیغمبر درود فرستند ای مؤمنان بر او درود فرستید و بسیار تحیت گوئید».

(۳) مردم، نه شرفی از اسلام برتر است، نه کرامتی از تقوا عزیزتر، نه پناهگاهی از پرهیزگاری مصونتر، هیچ شفاعتگری از توبه مفیدتر نیست، هیچ لباسی از سلامت باجلال‌تر نیست، و هیچ سپری از سلامت جلوگیرتر نیست، و هیچ ثروتی از رضایت و قناعت فقرزداتر نیست، هر که به کفاف روزی بسازد آسایش را به بند کشد، طمع کلید رنج است، احتکار مرکب مشقت است و حسد آفت دین. حرص مایه غوطه‌ور شدن در گناه است، و فرو شدن در گناه سبب محرومی است. ظلم (ستمگر را) به هلاک کشاند، آزمندی و شکمبارگی همه عیبها را دارد، چه طمعها که نومید شود، چه آرزوها که دروغ در آید، چه امیدها که به حرمان کشد و چه سوداگریها که به زیان انجامد. هان! هر که نسنجیده به کارها پا نهد

ص: ۱۴۵

در خطر حوادث رسواکننده است. قرض برای مؤمن بد قلاده‌ای است (و نقل وافی که مناسبتر است: «گناه برای مؤمن بد قلاده‌ای است»).

(۱) مردم! گنجی از علم سودمندتر نیست، عزتی از بردباری نافعتر نیست، حسبی از ادب رساتر نیست، رنجی از غضب دردناکتر نیست، جمالی از عقل زیباتر نیست، رفیقی از نادانی بدتر نیست، خوئی از دروغ ناپسندتر نیست، نگهبانی از خاموشی نگه‌دارتر نیست، غایبی از مرگ نزدیکتر نیست.

(۲) مردم! هر که در عیب خود بنگرد از عیوب دیگران باز ماند، هر که به روزی خدا رضا دهد افسوس مال مردم نخورد، هر که تیغ ستم کشد به همان شمشیر کشته شود، هر که برای برادرش چاهی کند در آن افتد، هر که پرده دگران درد عیوب خانه‌اش نمایان گردد، هر که لغزش خود را فراموش کند لغزش دیگران را بزرگ بیند، هر که رأی خود پسندد گمراه شود، هر که به عقل خود نازد بلغزد، هر که به مردم بزرگی فروشد خوار گردد، هر که با مردم بیخردی کند دشنام شنود، هر که با علما بیامیزد محترم شود، و هر که با اوباش درآمیزد تحقیر شود و هر که بیش از طاقت بار بردارد درماند.

(۳) مردم! مالی نافعتر از عقل نیست، فقری سخت‌تر از جهل نیست، واعظی بلیغتر از خلوص نیست، عقلی چون دوراندیشی نیست، عبادتی چون اندیشه نیست، یاوری مطمئنتر از مشورت نیست، هیچ تنهائی چون خودپسندی نیست، هیچ پرهیزگاری چون خودداری (از گناه) نیست، هیچ بردباری بسان صبر و سکوت نیست.

(۴) مردم! ده خصلت آدمی را زبان عهده‌دار است: زبان گواهی است که از دل خبر دهد، حاکمی است که فصل خصومت نماید، ناطقی است که جواب گوید، واسطه‌ای است که حاجت رساند، توصیف‌گری است که اشیاء را تعریف کند، فرماندهی است که به نیکیها امر کند، واعظی است که از بدی نهی کند، تسلیت بخشی است که غمها را تسکین دهد، سپاسگزاری است که کینه از دلها برگیرد، و دل انگیزی است که گوشها را سرگرم کند.

(۵) مردم! سکوت از سخن حکیمانه خیری ندارد، چنان که گفتار جاهلانه.

ص: ۱۴۷

(۱) مردم! بدانید هر که زبانش را نگه ندارد پشیمان شود، هر که علم نیاموزد جاهل ماند، هر که بردباری نورزد حلم نیابد، آن که از کار زشت دست نکشد عقل ندارد، و آن که عقل ندارد خوار گردد، و هر که خوار شود احترام نیابد، هر که تقوا دارد نجات یابد، هر که مال از حرام بدست آرد به راهی که اجری نبرد خرج کند، هر که ستوده دست (از گناه) نکشد، نکوهیده دست بردارد (اگر تا آبرو بجاست به آزادی و اختیار دست کشید قابل تمجید است، و چنان که سرسختی نشان داد چون کار زشت سرانجام خوشی ندارد، ناچار است آخر کار با رسوائی عقب نشیند) هر که را نشسته ندهند ایستاده نیز محروم کنند (آن که روزی را به آرامی نیابد، با حرص نیز بدست نیارد)، هر که به ناحق عزت طلبد ذلیل گردد، هر که با حق دشمنی کند دچار زبونی شود، هر که علم دین جوید احترام یابد، هر که بزرگی فروشد تحقیر شود و هر که احسان نکند ستایشش نکنند.

(۲) مردم! مرگ پیش از پستی، چالاکی پیش از کودنی، و حساب پیش از عقاب «۱»، و قبر از فقر بهتر است، و کوری از بسیاری از نگاهها بهتر است. روزگار یک روز به نفع است و یک روز به ضرر، پس صبور باش که هر دو وسیله امتحان تواند.

(۳) مردم! عجیب‌ترین چیز در وجود انسان قلب است که منابعی از حکمت دارد و موادی از ضد حکمت «۲»، اگر امیدی رخ دهد طمع او را بذلت کشد، اگر طمع به هیجان آید حرص تباهش سازد، اگر نومیدی بر او تسلط یابد، افسوسش از پای در آورد، اگر غضب بر او عارض شود غیظ پاپیچش گردد، اگر به خشنودی رسد خویشتن‌داری را از یاد برد، اگر ترس فرا رسد غصه سراپایش را بگیرد، اگر به فراخنای امن و امان رسد غفلت (از دشمن، و خاطر جمعی چشمش را ببندد و) دیدش را برباید، اگر نعمتی یابد عزت (و به خود بالیدن) او را فرا گیرد، اگر ثروتی بدست آرد توانگریش به طغیان کشد، اگر در فشار فقر قرار گیرد گرفتاری به خود مشغولش سازد، اگر مصیبتی بیند بیتابی رسوایش کند، اگر بیتابی به رنجش افکند ناتوانی زمینگیرش کند، اگر در خوراک افراط کند پرخوری راه نفسش را ببندد؛ پس هر تفریط برای او زیانبخش است و هر افراط ویرانگر.

(۴) مردم! هر که تهیدست باشد (در انظار) خوار است، و هر که بذل و بخشش کند بزرگوار، هر که مالش زیاد باشد ریاست یابد، و هر که حلمش زیاد باشد شریف گردد، هر که در ذات خدا فکر کند از دین بدر رود، هر که چیزی زیاد دارد به آن معروف شود، هر که زیاد شوخی کند در انظار سبک شود، هر که بسیار خندد مهابتش برود، آن که ادب ندارد حسبش تباه گردد، بهترین کارها حفظ آبرو با مال است، همنشین نادان خردمند نتواند بود،

---

(۱) این است آیین عزت آفرین علی علیه السلام که مرگ را با همه سردی و سختی بر ذلت و پستی مقدم می‌داند و به پیروانش دستور می‌دهد آنجا که دنائت و پستی شما را تهدید کند، و ناکسان زندگی با عزت را برایتان نپسندند، بدانید که دروازه مرگ همیشه به روی جوانمردان باز و آغوش گور گشوده است، پیش از آنکه جامه به ننگ بیالاید، با کفن تعویضش کنید، و فقره بعد نظر اسلام را در باره وضع اقتصادی جامعه روشن می‌کند، که تا آنجا از فقر بیزار است که مرگ را بر آن ترجیح می‌دهد، و از این بالاتر سخنی در نکوهش فقر نتوان گفت.

(۲) قلب همیشه میان این دو حالت گرفتار افراط و تفریط است و این قلب نه عضو مرکزی دستگاه گردش خون است، بلکه جوهری روحانی و یا عمق روح انسانی است که هم ادراک بعهده اوست- صرف نظر از ابزار جسمانی- و هم مرکز عواطف است و آنچه کلمه قلب در قرآن استعمال شده، بدون استثناء با همه صفاتی که بر آن آمده، از قبیل: بیماری، سلامت، درک، غفلت، کبر، انابه، اطمینان، عیب، زیغ، طبع، تقوی، سکینه، رأفت، رحمت، ترس، قسوت، الفت، طهارت، غل، حسرت، ایمان، کفر، نفاق، شک، افکار، لهو، اخبات، حمیت، خشوع، کوری، مراد همین قلب روحانی است، البته ممکن است این قلب با قلب جسمانی ارتباط اسرارآمیزی هم داشته باشد که بر ما پوشیده است، و نظیر کلمه قلب کلمه صدر، سینه است که آن هم باز در تمام موارد استعمال قرآنی مرکزی در روح است که بتعبیر قرآن عقل در آن جای دارد، و محل بعضی از صفات از قبیل سعه و ضیق، و شرح و وسوسه و غیره است، نه عضو جسمانی محدود بین گردن و شکم.

هر که با جاهل نشیند آماده قیل و قال باشد، نه توانگر را مال از مرگ برهاند نه درویش را فقر.

(۱) مردم! دلها گواهانی دارد که روحها را از روش تقصیرکاران بگرداند، زیرکی در فهم مواعظ، نفس را به پرهیز از خطا وادارد، هوی و هوسی به دل خطور می‌کند و عقل است که مانع و جلوگیر است. تجربه‌ها علم تازه آموزد، عبرت‌گیری (مردم را) به هدایت کشاند، آنچه از دیگران نمی‌پسندی برای تربیت تو کافی است (ادب را از بی‌ادبان بیاموز)، همان حقی که تو به برادر مؤمن داری او هم به تو دارد، مستبد به رأی در مخاطره است.

عاقبت اندیشی پیش از اقدام امن از پشیمانی است، هر که چهره آرای مختلف را نیک بنگرد، مراکز اشتباه را دریابد، (۲) هر که از بیهوده لب فرو بندد رأیش با همه عقلها برابری کند، (۳) هر که شهوت را محدود کند قدر و قیمت خود را نگه داشته، (۴) هر که زبان را نگه دارد مردم از زبانش ایمن گردند و به حاجت خود برسد، (۵) در زیر و رو شدن اوضاع و احوال حقیقت مردان آشکار شود، روزگار حقیقتهای نهفته را روشن سازد، برای آن که در ظلمات فرو رفته برق جهنده سود ندارد، (۶) هر که به حکمت شهره گردد به دیده وقار و هیبتش بنگرند، (۷) شریفترین توانگریها وانهادن آرزوست، (۸) صبر سپر بینوائی است، حرص نشان فقر (قلب) است، بخل روپوش مسکینی است، (۹) رفاقت خویشاوندی اکتسابی است، (۱۰) فقیر مهربان از ثروتمند نامهربان بهتر است، (۱۱) موعظه برای آن که بپذیرد پناهگاهی است، (۱۲) هر که چشم را آزاد گذارد افسوس زیاد خورد، (۱۳) هر که تندخوی باشد خانواده‌اش از او منزجرند، (۱۴) هر که به نوائی رسد گردنفرازی کند، آرزو کمتر به تو راست گوید (اکثر آرزوها دروغین است)، تواضع جامه مهابت بر تو پوشاند، گنجهای روزی در گشاده خوئی است، (۱۵) هر که جامه حیا بر تن کند عیوبش پوشیده ماند، (۱۶) سخن عادلانه گوی که هر کس عدالت جوید هزینه‌اش سبک گردد (و بار زندگی بر دوشش سنگینی نکند)، (۱۷) رشد (و صلاح) نفس در مخالفت با اوست، (۱۸) هر که روزگار (و بی‌اعتباری آن) را شناسد از آماده شدن برای کوچ غافل نگردد. هان! که هر جرعه تواند گلوگیر شود، و هر لقمه شاید که راه نفس بگیرد، هیچ نعمتی جز با زوال نعمت دیگر بدست نیاید، هر جانداری قوتی دارد و هر

دانه، خورنده‌ای، و تو (ای انسان) قوت مرگی.

(۱) مردم! بدانید که هر کس گام روی خاک نهد به درون آن شود، شب و روز شتابان عمرها را ویران کنند.

(۲) مردم! نمک‌نشناسی پستی است، (۳) رفاقت نادان شوم است، (۴) نرم گفتاری از بزرگی است، (۵) از مکر و خدعه بپرهیز که خوی لئیمان است، (۶) هر جوینده نیابد، و هر غایب باز نگردد، (۷) به آن که با تو سرد است دل مبند، (۸) چه بیگانه‌ها که از خویش نزدیکترند، (۹) نخست از همراه پرس آنگاه از راه، و اول از همسایه و سپس از خانه، (۱۰) برای آنچه از خود سراغ داری عیب برادرت را بپوشان (عیبش را بپوش تا عیبت را بپوشد، و یا آن که خود معیوب است نباید به عیب دگران پردازد)، لغزش دوست را برای روز تسلط دشمن نادیده گیر، هر که بر کسی غضب کند که نتواند زیانش رساند، غمش

طولانی و روحش معذب گردد، هر که از خدای خود ترسد از ستم خودداری کند، (۱۱) آن که خیر و شر خود نشناسد همانند چارپایان است، (۱۲) تباه کردن توشه فساد است، (۱۳) مصیبت (دنیا) در کنار عظمت تنگدستی فردا چقدر کوچک است! (۱۴) دشمنیها و اختلافات شما (چیزی) نیست مگر اثر گناه، (۱۵) چقدر راحت به رنج و سختی به تحول و تغییر نزدیک است، شری که به دنبالش بهشت باشد شر نیست، خیری که به دنبالش دوزخ باشد خیر نیست، هر نعمتی بجز بهشت ناچیز است، هر بلائی بجز جهنم سلامت است. (۱۶) به هنگام اصلاح درون، گناهان بزرگ نمایان گردد، (۱۷) اخلاص عمل از خود عمل مشکلتر است. (۱۸) هیهات اگر ترس از خدا نبود من از همه عرب سیاستمدارتر بودم، (۱۹) بر شما باد رعایت خدا در خلوت و جلوت، حقگوئی در آرامش و غضب، میانه‌روی در توانگری و درویشی، عدالت با دوست و دشمن، عمل در نشاط و کسالت، و رضایت از خدا در سختی و رفاه. (۲۰) هر که حرفش زیاد است اشتباهش زیاد است، هر که اشتباهش زیاد است شرمش کم است، و هر که شرمش کم است پرهیزگاریش اندک است، هر که پرهیزگاریش اندک است قلبش مرده است، و هر که قلبش مرده است جایش دوزخ است، (۲۱) هر که فکر کند عبرت گیرد، هر که عبرت گیرد گوشه‌گیر شود، و هر که گوشه گیرد (از فتنه‌ها) سالم ماند، هر که از هوس بگذرد آزاد است، هر که حسد را وانهد

محبوب مردم گردد، (۱) عزت مؤمن در بی‌نیازی از مردم است، قناعت مالی تمام نشدنی است، (۲) هر که بسیار یاد مرگ کند از دنیا به اندک بسازد، (۳) هر که گفتارش را جزء اعمالش داند سخن بیهوده نگوید. (۴) شگفتا که گروهی از عذاب ترسند و (از گناه) دست نکشند، و امید ثواب دارند و توبه نکنند، (۵) فکر کردن روشنی آرد، غفلت تاریکی است، نادانی گمراهی است، سعادتمند آن است که از دیگران پند گیرد، (۶) ادب بهترین میراث است، (۷) خوش اخلاقی بهترین همدم است، (۸) با قطع رحم برکت و فزونی نیست، (۹) با فسق و فجور بی‌نیازی نیست. (۱۰) سلامت ده جزء است نه جزئش در سکوت از غیر ذکر خدا، و یک جزئش در ترک معاشرت ابلهان است.

(۱۱) سر علم نرمخوئی و سازگاری و آفتش درشتی است، (۱۲) از گنجهای ایمان صبر بر مصیبتهاست. (۱۳) عفت طبع و پارسائی زیور فقر است، (۱۴) دیدار زیاد ملال‌انگیز است، (۱۵) اطمینان پیش از تجربه خلاف احتیاط است، خودپسندی نشان کم عقلی است. (۱۶) هیچ گناهکاری را (از رحمت خدا) ناامید مکن چه گنهکاران که عاقبت بخیر شدند، و چه نیکوکاران که سرانجام کارشان به تباهی کشید و به دوزخ روانه شدند. (۱۷) تجاوز به بندگان توشه بدی است برای آخرت، خوشا به حال آن که علم و عمل (دوستی) و دشمنی، گرفتن و رها کردن، گفتن و خاموشی، کردار و گفتارش محض رضای خدا باشد، (۱۸) مسلمان تا پرهیزگار نباشد، مسلمان نیست، و تا پارسا نباشد پرهیزگار نیست، و تا دوراندیش نباشد پارسا نیست، و تا عاقل نباشد دوراندیش نتواند بود. عاقل نباشد جز آن که فرمان خدا را دریابد و برای سرای دیگر کار کند. و صلی اللّه علی محمد النبی و علی اهل بیته الطاهرین.

(۱)

آدابی که برای اصحابش بیان فرموده که مجموعا چهار صد حکم مربوط به امور دین و دنیاست

(۲) خون گرفتن، بدن را سالم و عقل را محکم کند. (۳) کوتاه کردن سبیل از نظافت و جزء سنت (پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله) است. (۴) خوشبو کردن سبیل احترامی است برای نویسندگان (اعمال) و جزء سنت است. (۵) روغن زدن، پوست را نرم و قوای دماغی و عقل را زیاد کند؛ جریان آب، غسل و وضو را آسان سازد؛ ژولیدگی مو را رفع و رنگ را روشن کند.

(۶) مسواک زدن موجب رضای پروردگار و پاکی دهان و از سنتهای پیغمبر (ص) است. (۷) شستن سر با خطمی، چرک را برطرف و آلودگیها را پاک کند. (۸) شستن دهان و بینی هنگام وضو، پاک‌کننده دهان و بینی است. (۹) انفیه موجب سلامت سر و شفای بدن و درمان همه دردهای سر است. (۱۰) نوره سبب استحکام بدن و پاکی تن است (به نقل مواعظ و خصال: نشاطآور و تمیزکننده بدن است). (۱۱) ناخن گرفتن سبب جلوگیری بزرگترین دردها و جلب و توسعه روزی است. (۱۲) ستردن موی زیر بغل بوی بد را بزداید؛ پاک‌کننده و سنت است. (۱۳) شستن دست، قبل و بعد از غذا روزی را بیفزاید. (۱۴) غسل روزهای عید برای آن که بخواهد از خدا حاجت طلبد و از سنت پیروی کند سبب پاکی (بجای وضو) است. (۱۵) سحرخیزی موجب سلامت بدن و خشنودی خدا و در معرض رحمت آمدن و تمسک به اخلاق پیغمبران است. (۱۶) سیب معده را خوشبو کند. (۱۷) کندر جویدن دندانها را محکم کند، بلغم و بوی دهان را بزداید، (۱۸) نشستن در مسجد از اذان صبح تا طلوع آفتاب در تحصیل روزی از مسافرت به اطراف مؤثرتر است. (۱۹) به، قلب ضعیف را قوت بخشد، معده را خوشبو کند، هوش را تیز و ترسو را شجاع و فرزند را زیبا گرداند. (۲۰) خوردن بیست و یک مویز هر روز ناشتا از همه بیماریها بجز مرگ جلوگیری کند. (۲۱) مستحب است مسلمان شب اول ماه رمضان با همسرش بیامیزد، خداوند فرموده: «نزدیکی با زنانتان در شب (ماه) روزه حلال شد.» (بقره: ۱۸۷).

(۲۲) انگشتر غیر نقره بدست نکنید، پیغمبر «ص» فرمود: خداوند آن دستی را که انگشتر آهن دارد پاک نکند. (۲۳) کسی که یکی از نامهای خدا را بر انگشتر نقش کرده

آن را در دست چپ که با آن استنجا می‌کند، ننماید. (۱) چون در آیینه نظر کنید بگوئید: «شکر خدای را که مرا آفریده و خوب آفریده، صورت بندی کرده و خوب صورت بندی کرده، و چیزهائی که در دیگران زشت کرده در من زیبا قرار داده، (چون غالبا اگر عیبی هم در صورت باشد نسبت به سایر عیوبی که ممکن است در رخساره باشد و در چهره دیگران دیده می‌شود ناچیز است لذا بر این نعمت هر کس باید شکر کند) و مرا به اسلام عزیز داشته.

(۲) برای برادری که به دیدنتان آید خود را بیارائید چنان که برای بیگانه‌ای مایلید در بهترین قیافه شما را ببیند، زینت می‌کنید. (۳) سه روز روزه در هر ماه و روزه ماه شعبان وسواس سینه و اضطرابهای دل را رفع کند. (۴) استنجا با آب سرد بواسیر را برطرف کند. (۵) نظیف کردن لباس، غم را بزداید و شرط نماز است. (۶) موی سفید را نکنید که نور است. موئی که در اسلام سفید شود در قیامت نورانی است. (۷) مسلمان نباید جنب بخوابد. باید وقت خواب پاک باشد اگر آب نیافت روی زمین تیمم کند چه روح مؤمن بسوی خدای عز و جل بالا رود، خدا آن را بپذیرد و برکت بخشد، اگر در آن وقت مرگش فرا

رسیده باشد آن را بصورت زیبائی قرار دهد و اگر عمرش باقی باشد آن را با فرشتگان امین به تن باز گرداند. (۸) مسلمان رو بقبله تف نکند اگر سهوا کرد استغفار نماید. (۹) انسان نباید جای سجده را پف کند. (۱۰) در غذا و نوشابه نباید دمید. (۱۱) در بازوبند (و دعائی که همراه دارد) نباید فوت کند. (۱۲) در راه نباید به قضای حاجت نشست. (۱۳) از بالای بام نباید در فضا ادرار کرد. در آب جاری ادرار نکنید، هر که چنین کند و آسیبی بیند دیگری را ملامت نکند که آب و هوا سکنه دارند. سر بالا به هوا ادرار نکنید. رو به باد بول نکنید. (۱۴) به پشت نخوابید (و بنقل خصال و مواعظ العددیه:

به رو نخوابید، و آن نقل صحیحتر است). (۱۵) مرد نباید در حال کسالت و یا خمیده به نماز ایستد (بنقل خصال و مواعظ: با کسالت و چرت به نماز نایستید، و آن نقل صحیحتر است).

(۱۶) بنده باید در پیشگاه خدا اندیشه (های دنیا) را کم کند که سهم او از نماز مقداری است که حضور قلب دارد. (۱۷) هیچ کجا و در هیچ حال ذکر خدا را ترک نکنید. (۱۸) کسی در نماز رو از قبله نگرداند که چون بنده روی گرداند خداوند فرماید: بنده، به من توجه کن که از توجه به هر کس دیگر بهتر است. (۱۹) ریزه‌های غذا را از سفره برچینید، هر کس آنها را به نیت شفا بخورد به اذن خدا برای هر دردی که دارد شفاست. (۲۰) لباس پنبه بپوشید که لباس پیغمبر (ص) است و آن جناب بدون ضرورت جامه پشمینه یا موئین نمی‌پوشید. (۲۱) چون یکی از شما انگشتانش را پس از غذا بلیسد خداوند فرماید: خدا در تو برکت نهد.

ص: ۱۵۹

(۱) خداوند جمال را دوست دارد و دوست دارد اثر نعمتش را در بنده ببیند. (۲) با خویشان پیوند و محبت کنید و لو به سلام، خداوند فرموده: «از آن خدائی که به نام وی از یک دیگر تقاضا می‌کنید و از (بریدن از) خویشان بترسید.» (نساء: ۱). (۳) روز را به نقل سرگذشتها و چنین و چنان کردم نگذرانید که گماشتگانی اعمال شما را مراقبت می‌کنند. خدای عز و جل را در همه جا یاد کنید. بر پیغمبر و آلش صلوات فرستید که چون آن حضرت را با رعایت احترام یاد کنید خدا دعایتان را مستجاب فرماید. (۴) غذا را بگذارید سرد و قابل تناول شود، غذای گرمی برای پیغمبر (ص) آوردند، فرمود: بگذارید سرد و خوردنی شود، خدا غذای گرم به ما نمی‌خوراند، برکت در غذای سرد است، گرم برکت ندارد. (۵) به کودکان مطالب سودمند بیاموزید (عقاید شیعه را به آنها تعلیم دهید) تا مخالفان بر آنها غالب نشوند (و چه دستور ارجمند و پیشگیری لازمی است برای آماده کردن اطفال از خردسالی برای دفاع از حریم عقاید و مبارزه کردن با وسوسه‌های شیاطین و اغفالگریهای دشمنان).

(۶) مردم! زبانتان را نگه دارید و (در برابر حق) بی‌چون و چرا تسلیم شوید. (۷) امانت را رد کنید و لو به کشندگان پیمبران. (۸) هنگام ورود به بازار و موقع سرگرمی مردم به کسب و- کار بسیار خدا را یاد کنید که کفاره گناهان است و افزایش حسنات، و از غافلان مباشید.

(۹) ماه رمضان که در آید روا نیست بنده سفر کند خداوند فرموده: «هر کس از شما ماه رمضان (در وطن) حاضر بود باید روزه بگیرد» (بقره: ۱۸۵). (۱۰) در شراب خوردن و مسح روی کفش (بجای مسح بر پا در وضو) تقیه نیست. (۱۱) مبادا در

حق ما غلو (تندروی) کنید، ما را بندگان دست پرورده خدا دانید و دیگر در حق ما هر چه خواهید بگوئید. هر که ما را دوست دارد باید مثل ما عمل کند و از پرهیزگاری استمداد نماید که بهترین وسیله استمداد در دنیا و آخرت است. با آنها که عیب ما کنند ننشینید، در حضور دشمن ستایش ما نکنید، با محبت خود را ظاهر نسازید، و خود را در برابر جباران کوچک ننمائید. (۱۲) از راستی نگذرید که مایه نجات است.

(۱۳) به آنچه نزد خداست راغب باشید. رضا و طاعت خدا را بجوئید و در این راه صابر باشید.

(۱۴) چه زشت است که مؤمن، رسوا وارد بهشت شود (هر که در راه خدا صبر نداشته باشد گرفتار معصیت شود و گناه آبرویش را ببرد). با اعمال ناپسندی که پیش می‌فرستید ما را در قیامت برای شفاعتتان بزحمت نیفکنید. در قیامت خود را نزد دشمنان رسوا نسازید و شما که دعوی دارید ما نزد خدا مقام و منزلت داریم با آلودگی به این دنیای بیمقدار خود را دروغگو معرفی نکنید. دستورهای خدا را بکار بندید که میان شما و رسیدن به آرزوها و دیدار آنچه دوست دارید جز حضور پیغمبر (ص) بر بالینتان (یعنی حالت احتضار و مرگ) فاصله‌ای نیست، و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است و به خدا (هنگام مرگ) مژده آرند

ص: ۱۶۱

تا چشمتان روشن گردد و دیدار خدای را مشتاق شوید. (۱) برادران ضعیفتان را تحقیر نکنید، هر که مؤمنی را تحقیر کند خداوند حقیرش کند و در قیامت میان آنها جدائی افکند، مگر اینکه توبه کند. اگر کسی دید برادرش به او حاجتی دارد وادار به اظهار حاجتش نکند (ناگفته حاجتش را برآرد). از یک دیگر دیدن کنید. به هم مهربانی و بذل و بخشش کنید.

همچون منافق نباشید که می‌گوید و نمی‌کند. (۲) ازدواج کنید پیغمبر (ص) فرمود: هر که خواهد از سنت من پیروی کند همسر گیرد که ازدواج از سنتهای من است. در طلب فرزند باشید، من به عدد شما بر سایر ملل فزونی گیرم. فرزندانتان را از شیر زناکار و دیوانه نگه دارید، شیر واگیر دارد (و خصوصیات روانی را همراه بعضی از خصائص جسمی منتقل می‌کند).

(۳) از گوشت پرنده‌ای که سنگدان و سیخک پشت پا و چینه‌دان ندارد بپرهیزید (کلمه «کابره» که در متن بدنبال آن سه عضو ذکر شده در خصال و مواعظ نیست و معنای مناسبی هم ندارد و لذا ترجمه نشد). از گوشت درنده نیشدار و پرنده چنگال دار خودداری کنید. سپرز را نخورید که از خون فاسد می‌روید (به نقل مواعظ: خون فاسد می‌رویاند، و به نقل خصال:

مرکز خون فاسد است). (۴) سیاه نپوشید که لباس فرعون است. (۵) از غده‌های گوشت حذر کنید که رگ خوره را تحریک می‌کند. (۶) دین را قیاس نکنید که قیاس بردار نیست، عن قریب کسانی بیایند که قیاس در دین بکار برند اینان دشمن دینند و اول کسی که قیاس کرد شیطان بود. (۷) کفش نوک‌دار نپوشید که کفش فرعون است، او اول کسی است که این نوع کفش را اختراع کرد (در خصال و مواعظ بجای کلمه «ملسن» نوک‌دار «ملس» آمده یعنی کفش هموار، و در آداب لباس حدیثهایی وارد شده که مستحب است کفش میان تهی به شکل کف پا باشد نه صاف و هموار). (۸) با میگساران مخالفت کنید. (۹) خرما بخورید که شفای دردهاست (در این گونه احادیث رعایت مکان و خصوصیات مزاجی نوع مردم آن مناطق شده و کلیتی

ندارد). (۱۰) قول پیغمبر (ص) را پیروی کنید که فرمود: هر که دری از سؤال به روی خود گشاید خدا دری از فقر به رویش بگشاید. (۱۱) زیاد استغفار کنید که روزی آور است. (۱۲) هر چه توانید کار خیر پیش فرستید که فردا آن را خواهید یافت. (۱۳) از مجادله و ستیزه بپرهیزید که شک و شبهه ایجاد می‌کند. (۱۴) هر که از خدا حاجتی دارد در سه ساعت طلب کند (اول) در یکی از ساعات روز جمعه؛ (دوم) هنگام ظهر وقتی که باد می‌وزد، و درهای آسمان گشوده می‌شود، و رحمت نازل گردد و پرندگان بصدا در آیند؛ (سوم) ساعت آخر شب نزدیک طلوع فجر که دو فرشته بانگ زنند: توبه‌کننده‌ای هست تا توبه‌اش را بپذیرم؟ سائلی هست تا عطایش دهم؟ آمرزش خواهی هست تا بیامرزمش؟ حاجتمندی هست؟ پس دعوتگر خدا را جواب دهید (حدیث طبق خصال و مواعظ «فی ثلث ساعات: ساعهٔ فی یوم الجمعهٔ ...» ترجمه شد چه نقل متن بنظر صحیح نیامد). (۱۵) بین سپیده‌دم و طلوع آفتاب بدنبال روزی روید که از گردش روی زمین در تحصیل رزق مفیدتر است. این ساعتی است که خدای عز و جل روزیها را میان بندگان قسمت فرماید. (۱۶) منتظر فرج باشید و از رحمت خدا ناامید نشوید که محبوب‌ترین کارها نزد خدا انتظار

فرج است و دیگر هر عملی که مؤمن بطور پیوسته انجام دهد. (۱) روبروی شمشیر به نماز نایستید، قبله امن است. (۲) چون به حج روید پیغمبر (ص) را زیارت کنید که ترکش جفاست و این دستوری است (از جانب خدای متعال). (۳) بر سر قبر حق‌داران روید و آنها را زیارت کنید و کنار آن قبرها از خدا روزی طلبید مردگان به دیدار شما خرسند شوند. (۴) مرد باید کنار قبر پدر و مادر پس از دعا در حق آنها (از خدا) حاجت طلبد. (۵) گناه اندک را وقتی که قدرت بر گناه بزرگتر ندارید کوچک نشمارید، که کوچکها گرد آیند و بزرگ شوند.

(۶) سجده را طول دهید، هر که سجده را طولانی کند اطاعت خدا کرده و نجات یابد «۱».

(۷) از مرگ، و روز برون شدن از گورها و روز ایستادن در برابر خداوند، فراوان یاد کنید تا مصیبتها در نظرتان کوچک گردد. (۸) چون کسی مبتلا به چشم درد شود آیهٔ الکرسی را به نیت شفا بخواند ان شاء اللّه شفا یابد. (۹) از گناه بپرهیزید که هیچ گرفتاری و کمبود رزقی نیست، مگر به علت گناه حتی خراش پوست و پا به سنگ خوردن و مصیبت. خداوند جل ذکره فرماید: «هر آسیبی به شما رسد به کیفر کارهائی است که بدست خود کرده‌اید، و بسیاری را (خداوند) عفو کند» (شوری: ۳۰). (۱۰) بر سر غذا بسیار یاد خدا کنید و حرف نزنید که غذا یکی از نعمتها و روزیهای خداست و بر شما شکر و سپاسش لازم است. تا نعمت از دست نرفته با آن خوش رفاقتی کنید (قدرش را بدانید، و شکرش را بجا آرید) که نعمت می‌رود، و در باره صاحبش شهادت می‌دهد که با او چگونه رفتار کرده است. هر که به روزی اندک خدا راضی باشد خدا به عمل اندک او راضی است. (۱۱) از تفریط (و کوتاهی در عمل) بپرهیزید که موجب حسرت است، روزی که افسوس سودی نبخشد. (۱۲) در میدان جنگ کم حرف بزنید. بسیار خدا را یاد کنید. پشت به دشمن نکنید که خدا را بخشم آرید و مستوجب غضب شوید. اگر در معرکه دیدید یکی از برادرانتان مجروح شده یا آسیب دیده یا دشمن در او طمع بسته با جان خود تقویتش کنید (و بنقل مواعظ که صحیحتر بنظر می‌رسد: جان خود را سپر او قرار دهید). (۱۳) تا توانید کار خیر کنید که از مرگ بد جلوگیری می‌کند. (۱۴) هر که دوست دارد بداند مقامش نزد خدا چگونه است، ببیند هنگام گناه مقام خدا نزد او چگونه بوده است.

(۱۵) بهترین حیوان برای نگهداشتن در خانه گوسفند است هر که در خانه یک گوسفند دارد ملائکه روزی یک مرتبه او را می‌ستایند و هر که دو گوسفند دارد دو بار و هر که سه گوسفند داشته باشد سه بار،

---

(۱) در خصال و مواعظ چنین است: «سجده را طولانی کنید که هیچ عملی بر ابلیس از این ناگوارتر نیست که ببیند آدمیزاده در سجده است چه او مأمور به سجده شد و تخلف کرد، هر که این دستور را اطاعت کند نجات یابد» و این نقل صحیحتر است.

ص: ۱۶۵

و خداوند فرماید: با برکت باد زندگی شما. (۱) اگر مسلمانی ناتوان شد گوشت با شیر بخورد، خداوند در آنها نیرو آفریده. (۲) چون قصد حج کنید زودتر قسمتی از لوازم سفر بخرید خداوند (در نکوهش متخلفین از جهاد) فرماید: «اگر خیال حرکت داشتند مقدمات کار را فراهم کرده بودند.» (توبه: ۴۶). (۳) در آفتاب پشت به خورشید بنشینید، خورشید درد نهفته را آشکار می‌کند. (۴) چون به حج روید زیاد به خانه خدا نگاه کنید، خداوند در آن نقطه صد و بیست (نوع) رحمت دارد، شصت رحمت مخصوص طواف‌کنندگان است و چهل تا مخصوص نمازگزاران و بیست تا برای نگرندگان. کنار خانه خدا به گناهانی که در نظر دارید اعتراف کنید و آنچه را بخاطر ندارید بگوئید: پروردگارا گناهانی را که تو از یاد نبرده‌ای و ما فراموش کرده‌ایم بر ما ببخش، هر که در این سرزمین به گناهانش اقرار کند و آنها را بر شمارد و بیاد آرد و از خدای عز و جل آمرزش طلبد بر خدا حق است که آنها را بیامرزد. (۵) قبل از نزول بلا بوسیله دعا پیشدستی کنید. (۶) در شش وقت درهای آسمان گشوده گردد: هنگام باران، در کشاکش جنگ، وقت اذان، موقع قرائت قرآن، اول ظهر و سپیده دم.

(۷) هر که بدنش به بدن مرده برسد پس از سرد شدن، باید غسل کند. هر که مؤمنی را غسل دهد باید پس از کفن کردنش غسل کند و دیگر دست به او نزند که دوباره غسل بر او لازم شود (قسمت اخیر حدیث در خصال و مواعظ نیست، و بر خلاف فقه و احادیث دیگر است و علی القاعده اشتباهی در نقل رخ داده)، کفنها را خوشبو نکنید. بجز کافور به مردگان عطری نزنید که مرده همچون محرم است (و استعمال بوی خوش برای محرم حرام است).

به کسانتان دستور دهید بالای سر مرده سخن نیک گویند، حضرت فاطمه (ع) چون پدرش رحلت فرمود زنان بنی هاشم لباس عزا برایش آوردند، فرمود: لباس ماتم (و مراسم جاهلیت) را وانهید و (به جای آن) دعا کنید. (۸) مسلمان آیینه مسلمان است، اگر لغزشی از برادرتان دیدید همه بر او نشورید راهنمائی و نصیحتش کنید و با او مدارا نمائید. از اختلاف بپرهیزید که باعث بیرون رفتن از دین است. بر شما باد به میانه‌روی. با هم رئوف و مهربان باشید. (۹) کسی که با مال مسافرت می‌کند (هنگام رسیدن به منزل) اول آب و علف حیوان را فراهم کند. بصورت حیوان نزنید که تسبیح خدا می‌کند. هر که در سفر گم شد و یا بر جان خود ترسید بانگ زند «یا صالح اغثنی» ای شخص شایسته بدادم برس، چه در میان برادران جن شما کسانی هستند که چون این صدا را بشنوند

ص: ۱۶۷

جواب دهند و گمشده را راهنمائی کنند و چارپایش را نگه دارند. (۱) هر که از شیر بترسد، جانش یا چارپا و یا گوسفندش در خطر باشد، دائره‌ای به دور خود یا حیوانش رسم کند و بگوید: «خداوندا، ای پروردگار دانیال و چاه و هر شیر درنده‌ای، من و گوسفندم را حفظ کن «۱». (۲) هر کس از غرق شدن ترسد این آیات را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ، وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ». (۳) هر که از عقرب ترسد این آیات را بخواند:

«سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ، إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ». (۴) روز هفتم برای نوزادها قربانی کنید، و چون سرشان را بتراشید به وزن موها نقره تصدق دهید این کار بر هر مسلمانی لازم است و پیغمبر (ص) در باره حسن و حسین (ع) چنین کرد. (۵) چون به سائل چیزی دهید از او درخواست دعا کنید که دعایش در حق شما مستجاب است هر چند در حق خودش مستجاب نشود چون (غالبا) دروغ می‌گویند. و دستی را که با آن صدقه داده‌اید ببوسید که صدقه را پیش از آن که به دست سائل برسد خدا دریافت می‌کند چنان که در قرآن فرموده: «مگر نمی‌دانید آن خداست که توبه بندگان را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد» (توبه: ۱۰۴). به هنگام شب صدقه دهید که تصدق شبانه، غضب پروردگار را خاموش کند. (۶) گفتارتان را جزء کردارتان حساب کنید (که فردا مورد بازخواست است) تا در غیر کارهای خیر کمتر سخن گوئید. (۷) از آن چه خدا روزیتان کرده انفاق کنید، انفاق‌کننده همچون مجاهد راه خداست، (۸) هر که یقین به عوض دارد سخاوتمندانه انفاق کند. (۹) هر که (به چیزی) یقین داشت سپس شک کرد به یقین سابق عمل کند، شک یقین را نمی‌شکند. (۱۰) شهادت ناحق ندهید. (۱۱) بر سر سفره‌ای که در آن شراب نوشند ننشینید، بنده خبر ندارد کی خدا او را می‌گیرد (شاید در همان محفل دچار مرگ یا عذاب شود). (۱۲) بر سر سفره چون غلامان (متواضعانه) بنشینید، روی زمین غذا بخورید، پا روی پا نیندازید و چهار زانو ننشینید که خدا این گونه نشستن را دشمن دارد و بر صاحبش غضب می‌کند. (۱۳) شام پیغمبران پس از نماز عشا بود. (۱۴) شام را ترک نکنید که باعث ویرانی بدن است. (۱۵) شب، پیش درآمد مرگ است و زندان خدا در زمین، که هر یک از بندگان را بخواهد در آن محبوس نماید، (۱۶) اما تب گناه را می‌ریزد چنان که کرک

---

(۱) گویند حضرت دانیال پیغمبر بزرگ اسرائیلی را در زمان بخت نصر به اسارت به بابل بردند و آنجا در گودالی که شیران در آن بودند افکندند و خداوند او را از گزند آنان حفظ کرد و روز بعد او را سالم یافتند.

از گرده شتر می‌ریزد. هر دردی در داخل بدن است بجز زخم و تب که بر (ظاهر) بدن وارد می‌شوند. سوزش تب را با بنفشه و آب سرد فرو نشانید که حرارت تب (گوئی) از گرمای جهنم است. تا مرض بر صحت غلبه نکند، مسلمان نباید دوا بخورد. (۱) دعا قضا و قدر محکم را برگرداند، آن را آماده کنید و بکار برید. (۲) وضوی بعد از وضو، ده حسنه دارد پس خود را طاهر کنید. (۳) از تنبلی حذر کنید که تنبل حق خدا را ادا نمی‌کند. (۴) بوی ناراحت‌کننده بدن را با آب برطرف کنید. (۵) خود را (همیشه) وارسی کنید، خدا بنده کثیفی را که موجب آزار همنشین است دوست ندارد. (۶) در نماز با ریش خود بازی نکنید و به کاری که شما را مشغول کند نپردازید. (۷) کار خیر را پیش از آنکه مانعی رخ دهد، انجام دهید.

(۸) جان مؤمن از او در رنج است و دیگران از او در راحت. (۹) بیشتر سخنانتان ذکر خدا باشد. (۱۰) از گناه حذر کنید که گاهی جلوی روزی را می‌بندد. (۱۱) بیماران را با صدقه درمان کنید. اموالتان را با زکات بیمه کنید. (۱۲) نماز وسیله تقرب پرهیزگاران است. (۱۳) حج، جهاد ناتوانان است. (۱۴) خوشرفتاری با شوهر جهاد زنان است. (۱۵) فقر بزرگترین مرگ است. (۱۶) کمی عائله خود ثروتی است. (۱۷) اندازه نگه داشتن نصف زندگی است. (۱۸) غصه نصف پیری است.

(۱۹) مرد میانه‌رو بینوا نشود. (۲۰) آن که مشورت کند، هلاک نشود. (۲۱) احسان جز با مردم شرافتمند و دیندار روا نیست. (۲۲) هر چیز میوه‌ای دارد و میوه کار خیر زود از بند رها شدن است «۱».

(۲۳) هر که یقین به پاداش دارد سخاوتمندانه بخشش کند. (۲۴) هر که هنگام مصیبت دست بر ران زند اجر خود را پامال کرده. (۲۵) بهترین عمل مؤمن انتظار فرج است. (۲۶) هر که پدر و مادرش را غمگین کند بر آنها ستم کرده است. (۲۷) روزی را با صدقه فرود آرید. (۲۸) بلاهای گوناگون را با دعا برانید، پیش از نزول بلا دست بدعا شوید، به آن خدائی که دانه را شکافته، و انسانها را آفریده هجوم بلا به جانب مؤمن از سرازیر شدن سیل از بالای تپه و دویدن ستوران سریعتر است. سلامت از بلاهای توانفرسا را از خدا بخواهید که بلاهای سخت، دین را بر باد می‌دهد. (۲۹) سعادتمند کسی است که از سرگذشت دیگران عبرت گیرد.

(۳۰) اخلاق خوب را با ریاضت بر خود تحمیل کنید که بنده مؤمن با اخلاق خوش به درجه روزه‌دار نمازگزار می‌رسد. (۳۱) هر که بداند شراب حرام است و بخورد خدا او را از چرک و خون دوزخیان بخوراند هر چند آمرزیده باشد. (۳۲) نذر گناه صحیح نیست. قسم

---

(۱) بنقل خصال و مواعظ العددیه: میوه احسان تعجیل در آن است و این نقل صحیحتر بنظر می‌رسد که زود چراغ روشن کردن با میوه احسان مناسبت روشنی ندارد، و از این هر دو بهتر این که «سراح» بدون نقطه یا «سراج» با نقطه اشتباه شده چنان که در مجمع البحرین و غیره نقل شده، یعنی میوه کار خیر زود از بند رها شدن است.

برای جدائی (یا قطع رحم) درست نیست. (۱) دعاکننده بی‌عمل چون تیرانداز بی‌زه است.

(۲) زن باید خود را برای شوهرش خوشبو کند. (۳) هر که در راه دفاع از مالش کشته شود شهید است. (۴) گول خور نه ستوده است و نه مزدی دارد. (۵) قسم فرزند بدون رضایت پدر، و زن بدون اجازه شوهر صحیح نیست. (۶) ترک سخن (و لب فرو بستن یک روز) تا شام (روزه از حرف) صحیح نیست مگر برای اشتغال به ذکر خدا. (۷) پس از مهاجرت به شهر اسلامی، بازگشت به وطن کفر جایز نیست، و بعد از فتح (مکه) هجرت (واجب) نیست. (۸) آنچه را نزد خداست بجوئید تا شما را از آنچه در دست مردم است بی‌نیاز کند. خداوند کاسب درستکار را دوست دارد. (۹) هیچ عملی نزد خدا محبوبتر از نماز نیست، مبادا کارهای دنیا شما را از وقت نماز باز دارد، خداوند گروههائی را برای بی‌اعتنائی به وقت نماز نکوهش کرده،

فرماید: «وای بر آن نمازگزاران که از نمازشان غافلند.» (ماعون: ۵). (۱۰) بدانید که دشمنان شما صالحانشان ریاکارند، چون خداوند توفیق اخلاص عمل به آنها نمی‌دهد، و هیچ عملی را هم بدون اخلاص نمی‌پذیرد. (۱۱) نیکی فرسوده نشود و گناه فراموش نگردد.

«خدا با آنهاست که پرهیزگار و نیکوکارند» (نحل: ۱۲۸). (۱۲) مؤمن برادرش را سرزنش نمی‌کند و به او خیانت نمی‌ورزد، و تهمت نمی‌زند، و او را (در سختیها) وانمی‌گذارد، و از او بیزاری نمی‌جوید. عذر برادرت را بپذیر، و اگر عذر (ظاهری) نداشت عذری برایش بجوی. (۱۳) جابجا کردن کوهها از برانداختن ملکی که دورانش سر نیامده آسانتر است، «از خدا کمک خواهید و صبر کنید که زمین مال خداست، به هر یک از بندگانش که خواهد واگذارد و عاقبت از آن پرهیزگاران است.» (اعراف: ۱۲۸). به هیچ کار پیش از وقت دست نزنید که موجب پشیمانی است و از طول مدت ملول نشوید که قلبتان سخت شود.

(۱۴) بر ضعیفان رحم آرید و از خدای عز و جل رحمت طلبید. (۱۵) از غیبت بپرهیزید که مسلمان غیبت برادر خود نکند و خداوند چنین نهی می‌فرماید: «آیا دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خویش را مرده، نه به یقین اکراه می‌ورزید.» (حجرات: ۱۲). (۱۶) مؤمن نباید در نماز دستها را روی هم گذارد و خود را به کافران شبیه سازد (در احادیث آمده که مجوسان در نماز دست روی دست می‌نهادند). (۱۷) هیچ کدام ایستاده آب نخورید که باعث درد بی‌درمان است مگر این که خدا شفا دهد. (۱۸) چون کسی در نماز جانوری یابد زیر خاکش کند یا در جامه‌اش بپیچد تا از نماز فارغ شود (مراد حشراتی است که در بدن و لباس پیدا می‌شده). (۱۹) رو گرداندن از قبله بیش از حد (یعنی نگاه کردن پشت سر) نماز را قطع کند کسی که چنین کند باید نماز را با اذان و اقامه و تکبیرۀ الاحرام از سر گیرد. (۲۰) کسی که پیش از آفتاب ده مرتبه قل هو اللّه احد و ده مرتبه انا انزلناه و ده مرتبه آیۀ الکرسی بخواند مالش از خطر محفوظ ماند. کسی که قل هو اللّه و انا انزلناه را قبل از آفتاب بخواند در آن روز

دچار گناه نشود هر چند شیطان بکوشد. (۱) از فراوانی وام به خدای عز و جل پناه برید. (۲) اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه همانند کشتی نوحند هر که از آنها تخلف کند هلاک شود. (۳) بالا زدن جامه طهارت حال نماز است (چون جامه از آلودگی محفوظ می‌ماند و قهرا شرط نماز که طهارت لباس است حاصل می‌شود) خداوند فرموده: «و لباسهایت را پاک کن، یعنی بالا بزن تا پاک بماند.» (مدثر: ۴). (۴) لیسیدن عسل شفاست، خداوند فرموده: «از شکم آنها (زنبوران) نوشابه‌ای رنگارنگ برون آید که برای مردم شفاست.» (نحل: ۶۹). (۵) غذا را با نمک شروع و با نمک ختم کنید، اگر مردم از منافع نمک خبر داشتند آن را بر پادزهر ترجیح می‌دادند. هر که غذا را با نمک آغاز کند خداوند هفتاد درد را که جز او کسی نمی‌داند از جانش دور کند. (۶) ماهی سه روز روزه بگیرید که معادل روزه یک عمر است. ما پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه وسط ماه را روزه می‌گیریم چون خدا جهنم را چهارشنبه آفریده پس از شر آن به خدا پناه برید. کسی که حاجتی دارد صبح زود پنجشنبه به دنبالش رود که پیغمبر (ص) دعا کرده خدایا صبح پنجشنبه را برای امت من مبارک فرما و چون از خانه بیرون رود این آیات را بخواند: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ... إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ. (آل عمران: ۱۹۴– ۱۹۰). و نیز آیۀ الکرسی و انا انزلناه و حمد را بخواند که موجب برآمدن حاجتهای دنیا و آخرت است. لباس خشن بپوشید، هر که

لباسش نازک است دینش نازک است «۱». هنگام نماز لباس بدن‌نما نپوشید. (۷) به درگاه خدا توبه کنید و در (عرصه) محبت او درآئید که خدا توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست دارد و مؤمن (به خدا) باز می‌گردد و بسیار توبه می‌کند. (۸) چون مؤمن به برادرش گوید: «اف» (کلمه‌ای که به هنگام نفرت و کراهت بکار برند) رابطه برادری آنها قطع شود، و چون به وی گوید: تو کافری یکی از آنها کافر شده (اگر راست گوید شنونده و گر نه گوینده، البته به کفر باطن نه ظاهر). سزاوار نیست مؤمن برادرش را متهم کند، اگر به او تهمت زند ایمانش مانند نمک آب شود. (۹) در توبه به روی هر که بخواهد باز است، بسوی خدا باز گردید، توبه نصوح کنید (که دیگر به گناه باز نگردید) شاید پروردگار کردارهای بدتان را بپوشاند. به عهد و پیمان وفادار باشید که هیچ نعمتی از قومی زوال نیابد مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شده‌اند، خداوند در حق بندگان ستمکار نیست، اگر زودتر دست به دعا بردارند نعمت از کفشان نرود، و اگر پس از نزول بلا یا زوال نعمت مخلصانه به خدا پناه برند و سستی و اسراف نکنند، خداوند همه مفاسدشان را اصلاح کند و هر نعمتی که گرفته باز گرداند. (۱۰) چون مسلمان به تنگنای افتد نباید از خدا شکوه کند، بلکه به خدا (از گرفتاری) شکایت کند که کلید همه کارها و تدبیر امور در آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست به دست اوست،

---

(۱) لباس نرم از تن‌پروری و آسایش‌طلبی است و این رویه با استقامت در برابر سختیها ناسازگار است و دین هم بدون صبر و استقامت مفهوم صحیحی ندارد.

خدای عرش عظیم است، و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است. (۱) چون بنده از خواب برخیزد پیش از بلند شدن از جا بگوید: حسبی الرب من العباد، حسبی هو حسبی و نعم الوکیل.

چون کسی نیمه شب از خواب برخیزد به اطراف آسمان بنگرد و این آیات را بخواند:

«إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ ... إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ» (آل عمران: ۱۹۴- ۱۹۰). (۲) سرکشیدن آب چاه زمزم درد را بزداید. پس آب آن را از مقابل حجر الاسود بنوشید. (۳) چهار شهر (از بس پربرکت و سودمند است گویا) از انهار بهشت است: فرات «۱» و نیل «۲» و سیحان «۳» و جیحان «۴».

(۴) مسلمان نباید در رکاب فرماندهی که اطمینان به حکم او نیست و فرمان خدا را در قشون اجرا نمی‌کند به جهاد رود، اگر رفت و در این راه مرد دشمنان ما را در غصب حقوق و پامال کردن خون ما کمک کرده و به شیوه جاهلیت مرده است. (۵) یاد ما خاندان پیغمبر موجب شفای از پلیدی و بیماریها و وسوسه گناه است، و محبت ما رضای پروردگار می‌باشد. و آن که دستور ما بکار بندد و رویه و مذهب ما پیش گیرد فردا در بهشت با ماست.

و آنکه در انتظار دولت ما باشد چون کسی است که در راه خدا در خون خود بغلطد. هر که در میدان جنگ ما حاضر باشد و فریاد دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند به رو در آتشش افکند. ما به هنگامی که مردم سر از خاک بردارند و

در تنگنا قرار گیرند «در» بهشتیم. ما همچون «باب حطه» «۵» ایم که مایه سلامت است و هر که در آن وارد شود نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود. بوسیله ما خدا (خلقت را) آغاز کرد و بوسیله ما ختم کند، بوسیله ما خدا هر چه خواهد محو نماید و بوسیله ما بحرانهای سخت روزگار را براند و باران نازل فرماید؛ مبادا شیطان فریبکار شما را بفریبد. (۶) اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود ببارد، زمین گیاهانش را برویاند، دشمنی از دل بندگان برخیزد، درندگان و چارپایان با هم بسازند، چنان که زنی تواند زنبیل به سر، بین عراق و شام رفت و آمد کند، و جز بر سر سبزه قدم نگذارد، و درنده‌ای او را نلرزاند و نترساند.

اگر اجر و ثواب ماندن در میان دشمنان و صبر بر شنیدن سخنان ناهنجار آنها را بدانید دیدگانتان روشن گردد. (۷) اگر مرا از دست دهید پس از من چیزها (ی ناگواری) خواهید دید؛ از بس ستم و تجاوز و بی‌اعتنائی به حقوق الهی ببینید که بر جان خود بترسید و تمنای مرگ کنید، در چنین روزگاری همگی به ریسمان خدا (قرآن، که رابط میان خالق و مخلوق است) چنگ زنید و متفرق نشوید، و بر شما باد به صبر و نماز و تقیه. و بدانید که خدا حالت تلون و رنگ به رنگ بودن را از بندگانش دوست ندارد.

---

(۱) واقع در مغرب عراق که سرچشمه آن نزدیک رود ارس در ارمنستان ترکیه است و از دو شعبه قره‌سو و مراد چای تشکیل شده است.

(۲) یکی از طویل‌ترین رودهای عالم در قسمت شرقی و شمال شرقی آفریقا که از سرچشمه اصلیش تا دریای مدیترانه ۶۶۰۰ کیلومتر طول دارد.

(۳) رودخانه‌ای است در ترکیه که از کوههای جنوبی آن کشور سرچشمه می‌گیرد.

(۴) نهری است که از بیابانهای منطقه جنوب غربی ترکیه عبور می‌کند و به دریای متوسط می‌ریزد. بهشتی بودن این نهرها در احادیث ابو هریره و استادش کعب الاحبار یهودی وارد شده و احتمال اینکه از اسرائیلیات مایه گرفته باشد چندان ضعیف نیست و خدا داناتر است.

(۵) باب حطه با اختلاف در تعیین آن دری بوده که بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی مأمور شدند از آن عبور کنند و هر که عبور می‌کرد نجات می‌یافت.

پس از حق و اهلش دست نکشید، هر که دیگری را بجای ما گزیند هلاک شود، دنیا را از دست دهد و گناهکار از این جهان بیرون رود. (۱) چون کسی وارد خانه شود، به همسرش سلام کند، اگر همسر ندارد بگوید: «السلام علینا من ربنا». وقت ورود به خانه سوره قل هو اللّه بخوانید که فقر را برطرف کند. (۲) به کودکان نماز بیاموزید و چون به سن هشت سالگی رسند

آنها را به نماز وادارید. (۳) از سگ فاصله بگیرید اگر لباستان به بدن سگ رسید اگر خشک بود بر آن آب بپاشید و اگر تر بود بشوئید. (۴) اگر حدیثی از قول ما شنیدید که تفسیرش را نفهمیدید به ما برگردانید و توقف کنید و چون حق آشکار گشت تسلیم شوید. افشاگر و شتابزده نباشید که تندروان (اهل غلو) باید به ما باز گردند و کندروان (که شأن اهل بیت را پائینتر از آنچه هست دانند) باید به ما ملحق شوند. هر که به ما پیوندد ملحق شود، و هر که از ما تخلف کند تباه گردد. هر که سر به فرمان ما نهد به ما پیوندد و هر که غیر از روش ما پیش گیرد پامال شود. دوستان ما فوجهائی از رحمت خدا دارند و دشمنان ما فوجهائی از غضب خدا. روش ما میانه‌روی و مسلک ما رشد و هدایت است. (۵) پنج نماز شک بردار نیست (و شک آنها را باطل می‌کند): نماز وتر (یک رکعتی آخر نماز شب) دو رکعت اول هر نماز واجب که حمد و سوره دارد (قید حمد و سوره داشتن در خصال و مواعظ نیست و توضیحی بیش نمی‌باشد) صبح، مغرب و هر دو رکعتی واجبی، هر چند (ظهر و عصر و عشا) در سفر باشد. (۶) عاقل بدون طهارت قرآن نخواند. (۷) در نماز حق هر سوره‌ای را از رکوع و سجود رعایت کنید (بعد از تمام شدن سوره، رکوع و سجود کنید و بیش از یک سوره در یک رکعت نخوانید البته در نمازهای مستحب دو سوره هم جایز است) (۸) مرد نباید در نماز پیراهن را (مانند حمایل کردن بند شمشیر و غیره) به خود بپیچد و یکتا پیراهن نماز بخواند که این عمل قوم لوط است. مرد می‌تواند در یک جامه که دو طرفش را به گردن ببندد و یا در پیراهن ضخیمی که دکمه‌هایش بسته باشد نماز بخواند. (۹) مرد نباید روی عکس یا فرش عکس‌دار نماز بخواند، اما اگر عکس زیر پا باشد یا چیزی روی آن افکند که پیدا نباشد مانعی ندارد (البته در این حکم زن و مرد فرقی ندارد و مرد از باب مثل ذکر شده و همچنین در جمله‌های بعد و بسیاری از موارد دیگر). مرد نباید در نماز سکه عکس‌دار در جامه بپیچد (و با آن نماز بگزارد) ولی اگر سکه در کیسه و یا در جامه‌ای آشکار باشد ضرر ندارد «۱». مرد نباید روی تل گندم و جو و یا هر خوراکی دیگر و یا نان سجده کند. هنگام رفتن به مبال بگوئید: اللهم امط عنی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم، و چون بنشینید بگوئید: اللهم کما اطعمتنیه طیبا و سوغتنیه فاکفنیه،

---

(۱) عبارت متن «اذا کان ظاهرا» توجیهش مشکل است ولی در خصال و مواعظ چنین است:

«و یجوز ان یکون الدراهم فی همیان او فی ثوب اذا خاف و یجعلها الی ظهره» یعنی جایز است اگر از دزد می‌ترسد درهمها را در کیسه‌ای یا جامه‌ای نهد و به پشت ببندد و این نقل کاملا روان و بی‌اشکال است.

و پس از فراغ بگوئید: اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام. (۱) کسی وضو نگیرد تا قبل از دست زدن به آب این دعا را بخواند: بسم اللّه اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین.

و پس از فراغ گوید: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله (ص)، در این صورت مستحق آمرزش شود. (۲) کسی که نماز را با شناسائی حقش بجا آورد خدایش بیامرزد. مرد نباید نافله را در وقت نماز واجب بخواند. و نه بدون عذر ترک کند، و اگر از دست رفت باید در صورت امکان قضا کند، خدای عز و جل (در وصف

نمازگزاران) فرماید: «آنها که بر نمازشان دائمند.» (معارج: ۲۳). اینها کسانی هستند که نافله قضاشده شب را روز بخوانند و نافله روز را شب. چون وقت نماز واجب رسد قضای نافله نخوانید، اول واجب را بخوانید سپس هر نماز دیگری که خواهید. نماز در حرم مکه و مدینه معادل هزار نماز است. یک درهم که در راه حج خرج شود معادل هزار درهم (در راه دیگر) است. باید مرد در نماز خاشع و افتاده باشد و اگر کسی خاشع بود، در نماز با چیزی بازی نمی‌کند.

قنوت هر نماز دو رکعتی پیش از رکوع رکعت دوم است مگر نماز جمعه که دو قنوت دارد، یکی پیش از رکوع رکعت اول و دیگری بعد از رکوع رکعت دوم. در رکعت اول نماز جمعه پس از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقون را باید خواند. پس از سجده‌ها بنشینید بطوری که بدن آرام گیرد، سپس برخیزید، ما چنین می‌کنیم. هنگام تکبیرۀ الاحرام دستها را تا مقابل سینه بالا برید. چون در برابر خدا می‌ایستید حد اقل واجب را رعایت کنید، راست بایستید و خم نشوید. بعد از نماز دست به دعا بردارید و راست نگه دارید (و به نقل خصال و مواعظ که روشن‌تر است: «و بکوشید») عبد اللّه بن سبا گفت:

یا امیر المؤمنین مگر خدا همه جا نیست؟ فرمود: چرا، گفت: پس چرا دست به آسمان برداریم؟ فرمود: وای بر تو مگر (در قرآن) نمی‌خوانی: «وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ» (ذاریات: ۲۲)، روزی شما و آنچه به شما وعده می‌دهند در آسمان است.

پس رزق را اگر از جای خودش که به حکم خدا آسمان است طلب نکنیم، از کجا بجوئیم؟

نماز بنده‌ای قبول نشود تا از خدا بهشت را بخواهد و از دوزخ به او پناه برد و همسری حور العین را طلب کند. چون به نماز می‌ایستید نماز وداع بخوانید. لبخند نماز را نمی‌برد، قهقهه می‌برد. هر گاه خواب بر قلب مسلط شود باید دوباره وضو گرفت. اگر در نماز چشمانت (از خواب) باز نمی‌شود نماز را قطع کن و بخواب، چه خبر داری؟ شاید (بجای دعا) در حق خود نفرین کنی. (۱) هر که ما را به قلب دوست دارد و به زبان یاری کند و با دست همراه ما بجنگد، در بهشت هم درجه ماست. و هر که ما را به قلب دوست دارد و به زبان یاری نکند و با دست کنار ما نجنگد، یک درجه پائینتر است. و هر که ما را به قلب دوست دارد و به زبان و دست یاری نکند، در بهشت با ماست «۱». هر که در دل دشمن ما باشد و با دست و زبان با ما مخالفت کند در پست‌ترین درک جهنم است. هر که دشمنی ما به دل دارد و با زبان مخالفت کند نه با دست، یک طبقه بالاتر است. و هر که قلبا دشمن ماست و به زبان و دست مخالفتی با ما ندارد در آتش است. بهشتیان منازل شیعیان ما را در بهشت (بالای سرشان) بنگرند چنان که انسان ستارگان را در آسمان می‌نگرد. (۲) چون سوره‌هائی را که در آغاز کلمه تسبیح (یسبح یا سبح) دارد می‌خوانید، بگوئید سبحان ربی- الاعلی. و چون آیه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ» را می‌خوانید، درود بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرستید در نماز باشد یا خارج نماز. (۳) هیچ عضوی در بدن کم‌سپاستر از چشم نیست، خواسته‌هایش را نپذیرید که شما را از یاد خدا باز می‌دارد. (۴) چون سوره و التین را می‌خوانید در آخر بگوئید: «و نحن علی ذلک من الشاهدین». و چون به آیه قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ (بقره: ۱۳۶)، برخورید بگوئید آمنا باللّه و آیه را بخوانید تا نحن له

مسلمون. (۵) چون بنده در تشهد آخر نماز واجب گوید: اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان الساعه آتیه لا ریب فیها و ان اللّه یبعث من فی القبور.

سپس حدثی از او سرزند نمازش تمام است (و اعاده ندارد) «۲». خدا را به هیچ عبادتی سخت‌تر از پیاده رفتن به (مساجد برای) نماز نپرستیده‌اند «۳». (۶) خیر را در گردن و سم شتران که به آبشخور روند و برگردند، بجوئید «۴».

(۷) «نبیذ» «۵» را به این جهت «نبیذ سقایه» (سقایه آب دادن حاجیان است) گفتند که برای پیغمبر (ص) از طائف کشمش آوردند، دستور داد در آب زمزم بریزند

---

(۱) فقره دوم و سوم در مواعظ العددیه چنین است: «هر که به دل ما را دوست دارد و به زبان یاری کند و در جنگ با دشمنان ما مبارزه نکند یک درجه پائینتر است، و هر که در دل دوست ما باشد و با دست و زبان پشتیبانی نکند، دو درجه پائینتر است» و این نقل صحیحتر است و در متن اینجا قاعدتا اشتباهی رخ داده.

(۲) این حدیث از نظر فقه و فتاوی قابل عمل نیست و حدث قبل از سلام را علماء مبطل دانند.

(۳) این جمله در خصال و مواعظ چنین است: «خدا را به هیچ عبادتی سخت‌تر از پیاده‌روی به خانه او (کعبه) نپرستیده‌اند» و آن نقل صحیح‌تر بنظر می‌رسد.

(۴) تشویقی است از پرورش شتر که در آن زمان مایه خیر و برکت بود هم از شیر و کرک و گوشتش استفاده می‌کردند، هم برای سواری و باربری بکار می‌آمد.

(۵) آبی که در آن خرما و کشمش ریزند تا تلخیش برطرف شود.

که تلخی آن را تسکین دهد «۱» و چون مانده شد نخورید. (۱) چون مرد برهنه شود شیطان در او بنگرد و به او طمع کند، خود را بپوشانید. روا نیست که مرد جامه را از رانش کنار زند و در مجلس بنشیند. (۲) هر که چیزی خورد که بوی آزار دهنده دارد نزدیک مسجد نرود. (۳) مرد در سجده نماز، پشتش را بلند کند. (۴) قبل از غسل دستها را تا مرفق بشوئید. (۵) هر گاه فرادی نماز می‌گزارید طوری بخوانید که صدای قرائت و تکبیر و تسبیح خود را بشنوید. چون از نماز فارغ شدی به جانب راست بنگر و سلام گوی. (۶) از دنیا توشه تقوا برگیرید که بهترین توشه دنیاست. (۷) آن که درد را سه روز به کسی اظهار نکند و به خدا شکایت برد بر خدا لازم است او را شفا بخشد.

(۸) دورترین حالات بنده از خدا وقتی است که تمام همش در فرج و شکم باشد. (۹) مرد نباید به سفری رود که دینش در آن بخطر افتد. (۱۰) در دعا به چهار چیز توجه کن: صلوات بر پیغمبر و آل (ص)، درخواست بهشت، پناه بردن (به خدا) از جهنم، و خواهش همسری حور العین.

(۱۱) پس از نماز باید بر پیغمبر (ص) صلوات فرستاد و از خدا بهشت طلب کرد، و به او از آتش پناه برد، و از او ازدواج با حور العین مسألت کرد، که هر کس صلوات نفرستد، دعایش باز گردد، و هر کس بهشت طلبد بهشت بشنود و گوید: پروردگارا خواسته بنده‌ات را به وی عطا کن، و هر که از آتش به خدا پناه برد دوزخ گوید: خدایا بنده‌ات را از آنچه به تو پناه برده، پناه ده، و هر که همسری حور العین خواهد حور العین بشنود و گوید: خدایا خواهش بنده‌ات را بپذیر. (۱۲) غنا (آواز) نوحه‌گری شیطان در فراق بهشت است. (۱۳) به هنگام خوابیدن دست راست زیر گونه راست نهید و گوئید: «بسم اللَّه، وضعت جنبی للَّه علی ملة ابراهیم و دین محمد و ولایة من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه کان و ما لم یشأ لم یکن»، به نام خدا، برای خدا پهلو به زمین نهادم، به ملت ابراهیم و دین محمد (ص) و طاعت آنها که خدا اطاعتشان را واجب کرده، آنچه خدا خواهد بشود، و آنچه خدا نخواهد نشود؛ هر که وقت خواب این دعا بخواند از دزد غارتگر و ویرانی محفوظ ماند و ملائکه بر او استغفار کنند تا بیدار شود. هر که وقت خواب سوره قل هو اللَّه را بخواند خداوند پنجاه هزار ملک به نگهبانی او بگمارد. چون کسی خواست بخوابد پهلو بر زمین ننهد تا این دعا بخواند: اعیذ نفسی و اهلی و دینی و مالی و ولدی و خواتیم عملی و ما خولنی ربی و رزقنی، بعزة اللَّه و عظمة اللَّه و جبروت اللَّه، و سلطان اللَّه و رحمة اللَّه، و رأفة اللَّه، و غفران اللَّه، و قوة اللَّه، و قدره اللَّه، و لا اله الا اللَّه،

---

(۱) چون آب زمزم برای سقایه مصرف می‌شد آن آب را نبیذ سقایه گفتند، و سپس هر آبی که تلخیش را به این نحو علاج می‌کردند نبیذ سقایه نامیده می‌شد، و این آب اگر زیاد می‌ماند به نوعی شراب تبدیل می‌شد و مست‌کننده بود و بسیاری بدون تمیز بین حالت قبل از تخمیر و بعد از آن، می‌خوردند و می‌گفتند نبیذ حلال است و این اشتباه به فقه عامه سرایت کرد و امروز هم آن را حلال می‌دانند.

و ارکان اللَّه، و صنع اللَّه، و جمع اللَّه، و برسول اللَّه، و بقدرته علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس، و من شر ما ذرأ فی الارض و ما یخرج منها و من شر ما ینزل من- السماء و ما یعرج فیها و من شر کل دابه انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شیء قدیر و لا حول و لا قوة الا باللَّه؛ پیغمبر (ص) از این دعا برای حفظ حسن و حسین استفاده می‌کرد و به ما هم دستور داد بکار بریم. (۱) مائیم خزانه‌داران دین خدا و چراغهای دانش هر وقت چراغی از ما خاموش شود چراغ دیگر برافروزد. هر که از ما پیروی کند گمراه نشود و هر که منکر ما گردد راه نجات نیابد. و هر که دشمن ما را ضد ما کمک کند رستگار نشود. و هر که ما را وانهد (و به ما کمک نکند) کسی (در سختیها) به کمکش نشتابد. به طمع متاع دنیای ناپایدار دست از ما نکشید که هر کس دنیا را بر ما گزیند فردا حسرتش زیاد باشد چنان که خداوند فرموده:

از بهترین چیزها که از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید پیش از آنکه ... کسی گوید: «ای دریغ از آن تقصیرها که در باره خدا کردم و از مسخره‌کنان بودم» (زمر: ۵۶).

(۲) بوی زننده گوشت را از کودکان بشوئید که شیطان آن را می‌بوید و کودک در خواب می‌ترسد، و فرشتگان نویسنده عمل هم اذیت می‌شوند. (۳) نخستین نگاه به زنان (نامحرم که چشم بیفتد) آزاد است ولی از فتنه بپرهیزید و دوباره نگاه نکنید. (۴) معتاد به شراب، خدا را (به هنگام مرگ) چون بت پرستان دیدار کند «حجر بن عدی» پرسید: یا امیر المؤمنین معتاد کیست؟ فرمود: آن که هر وقت پیدا کرد بخورد. هر که نوشابه مست‌کننده نوشد نمازش تا چهل شب به درگاه خدا قبول نشود. (۵) هر که بمنظور هتک حیثیت، سخنی به مسلمانی گوید خدا او را در چرک بدن دوزخیان حبس کند تا از عهده جواب برآید. (۶) دو مرد یا دو زن نباید زیر یک لحاف بخوابند؛ اگر خوابیدند باید (از طرف حاکم شرع) تأدیب شوند. (۷) کدو بخورید که قوای دماغی را بیفزاید و پیغمبر (ص) آن را دوست می‌داشت. قبل و بعد غذا ترنج بخورید، آل محمد (ص) چنین کنند. گلابی قلب را روشن کند و به اذن خدا دردهای قلب را تسکین بخشد. (۸) چون کسی به نماز ایستد شیطان که می‌بیند رحمت خدا او را فرا گرفته، از روی حسد در او بنگرد. (۹) بدترین کارها بدعتهای تازه است. بهترین کارها آنهاست که موجب خشنودی خداوند است. (۱۰) هر که دنیا را بپرستد و آن را بر آخرت ترجیح دهد عاقبتش وخیم است. (۱۱) اگر نمازگزار از رحمتی که سراپای او را فرا گرفته خبر داشته باشد دل از نماز نکند، و

دوست ندارد که سر از سجده بردارد. (۱) از تأخیر کار خیر بپرهیزید و در اولین فرصت انجامش دهید. (۲) روزی مقدر با ضعف و ناتوانی هم می‌رسد. زیان مقدر با چاره‌اندیشی و تدبیر باز نگردد. (۳) امر بمعروف و نهی از منکر کنید. (۴) چون پا در رکاب نهید این آیه را بخوانید:

سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (خدائی که این حیوان را برای ما رام کرده پاک و منزه است، و ما بسوی پروردگارمان بازمی‌گردیم) (زخرف: ۱۴– ۱۳). چون به عزم سفر از خانه بیرون آئید بگوئید: اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر و الخلیفهٔ فی الاهل و المال و الولد (خدایا توئی که در سفر همراهی، ما را بر پشت مرکب جای دهی و در خانواده و مال اولاد جانشینی). و موقع پیاده شدن بگوئید: اللهم انزلنا منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین (خداوندا ما را در منزلگاهی مبارک جای ده که تو بهترین جای دهانی). و وقت رفتن ببازار برای کاری بگوئید: اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی اعوذ بک من صفقه خاسره و یمین فاجره و اعوذ بک من بواء الاثم (گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست. یگانه و بی‌شریک است، و محمد بنده و پیامبر اوست، خداوندا از معامله زیانبخش و سوگند دروغ و کیفر گناه به تو پناه می‌برم). (۵) کسی که پس از نماز عصر در انتظار وقت نماز (مغرب) در مسجد بنشیند زوار خداست و بر خدا لازم است که زوارش را گرامی دارد و حاجتش را روا کند. (۶) آن که برای حج یا عمره به زیارت خانه خدا رود مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمانش را عزیز دارد و مشمول عفو خود قرار دهد. (۷) هر که به کودک بی‌تمیزی شراب دهد خداوند در چرک بدن دوزخیان حبسش کند تا از عهده جواب این خیانت برآید.

(۸) صدقه سپری بزرگ است، برای مؤمن حجاب از آتش و برای کافر جلوگیر از تلف مال است، کافر در دنیا پاداش خود بگیرد و تنش از بیماری محفوظ ماند و در آخرت بهره‌ای ندارد. (۹) زبان است که دوزخیان را به دوزخ افکند و ساکنان قبر را مستوجب نور کند، پس زبان را نگه دارید و به ذکر خدا مشغولش کنید. (۱۰) مجسمه‌ساز در قیامت مسئول است. (۱۱) اگر کسی خار و خسی از شما دور کرد بگوئید: خداوند هر ناپسندی را از تو دور کند. (۱۲) چون کسی از حمام بیرون آید و برادرش گوید: آب گرم گوارا (عافیت باشد)، جواب دهد: خدایت آسوده خاطر دارد. اگر گفت درود خدا بر تو باد، گوید: درود خدا بر تو و جایگاهت بهشت باد. (۱۳) اول ستایش سپس خواهش، نخست خدا را بستائید، سپس حوائج را بخواهید، و پیش از طلب ثنا گوئید. ای دعاکننده! مطلب نشدنی و چیز حرام درخواست نکن. (۱۴) چون خواهید برای نوزاد پسری تبریک گوئید، بگوئید: خدا این موهبت را مبارک کند، او را به حد کمال رساند و خیرش را نصیب تو فرماید. (۱۵) چون کسی از مکه باز گردد چشمانش را ببوس، و دهانش را هم که با آن حجر الاسود را بوسه زده، که پیغمبر (ص) آن را بوسیده، و جای سجده و پیشانیش را ببوس.

ص: ۱۸۹

برای تبریک حج بگوئید: خداوند عبادتهایت را قبول فرماید، سعی و کوششت را سپاس گزارد، آنچه خرج کرده‌ای عوض دهد، و این سفر را آخرین حجت قرار ندهد. (۱) از فرومایگان بترسید که از خدای عز و جل نمی‌ترسند. (۲) خداوند توجهی (به زمین) فرمود و ما را برگزید. و برای ما شیعیانمان را انتخاب کرد، آنها یاور مایند، در شادی و غم ما شریکند، مال و جانشان را در راه ما نثار کنند، آنان از ما هستند و بازگشتشان به ماست. هیچ یک از شیعیان ما سر از فرمان ما نپیچد جز این که پیش از مرگ دچار بلیه‌ای در مال یا فرزند یا جان شود تا از گناه پاک گردد و بیگناه خدا را ملاقات کند؛ و گاه هنوز مقداری از گناهانش باقی است که مرگ می‌رسد از این رو جان دادنش سخت می‌شود، تا بکلی پاک گردد. شیعه ما اگر به مرگ خدائی هم بمیرد (صدیق) (راستی پیشه) و شهید است، چه ولایت ما را تصدیق کرده، دوستی و دشمنیش برای خدا در راه ما بوده و به خدا و رسول ایمان داشته. (۳) هر که اسرار ما را فاش کند خدا سختی (و عذاب) آهن را به او بچشاند «۱». (۴) نوزاد را روز هفتم ختنه کنید و از سرما و گرما نهراسید که موجب پاکی تن است. زمین از بول آدم ختنه نکرده به درگاه خدا ضجه می‌کشد. (۵) مستی چهار گونه است: مستی جوانی، مستی ثروت، مستی خواب، مستی سلطنت. (۶) دوست دارم که مؤمن هر پانزده روز، یک بار نوره بکشد. (۷) ماهی کم بخورید که بدن را آب کند و بلغم را بیفزاید و تنگ نفس آورد (یا خون را غلیظ کند). (۸) شیر شفای هر دردی است بجز مرگ. (۹) انار را با پیه آن بخورید، معده را دباغی می‌کند، قلب را زنده می‌سازد، و وسوسه شیطان را می‌راند. (۱۰) کاسنی بخورید که هر صبحگاه قطره‌ای آب بهشتی به برگ آن می‌نشیند. (۱۱) آب باران را بنوشید که بدن را پاک و بیماریها را برطرف می‌کند، خدای عز و جل فرموده: «از آسمان آبی فرو فرستاد تا پاکتان گرداند و پلیدی شیطان را از شما بزداید.» (انفال: ۱۱).

(۱۲) سیاه دانه درمان هر دردی است بجز مرگ. (۱۳) گوشت گاو درد است و شیر و روغنش درمان. (۱۴) برای زن آبستن هیچ غذا و دوائی بهتر از خرمای تازه نیست (مطابق نقل خصال که روشنتر بود ترجمه شد) خداوند به حضرت مریم وحی کرد: «درخت خرما را به جانب خود تکان ده تا خرمای تازه برایت فرو ریزد.» (مریم: ۲۵). کام نوزاد را با خرما بردارید، پیغمبر (ص) با حسن و حسین چنین کرد. (۱۵) هنگام آمیزش

(۱) نکته بسیار جالبی است، که سر نگه‌داری و حفظ زبان در مقابل دشمن اساس موفقیت و حافظ موجودیت است و افشاگری موجب دست یافتن دشمن بر اسرار و مانع هر گونه اقدامی است و علاوه، سبب گرفتاری خود افشاگر نیز هست.

ص: ۱۹۱

شتاب نکنید، درنگ کنید، زن هم مثل مرد خواسته‌ای دارد. (۱) چون چشم کسی به زن بیگانه‌ای افتد که از او خوشش آید با همسر خود بیامیزد، او هم خواسته وی را دارد.

مبادا شیطان را بر قلب خود مسلط سازید. دیده را از نامحرم بگردانید؛ و اگر زن ندارید دو رکعت نماز بگزارید و زیاد شکر خدا کنید «۱». (۲) هنگام آمیزش سخن کم گوئید که (ممکن است) باعث گنگی (فرزند) شود. کسی به باطن فرج زن ننگرد (ممکن است) سبب پیسی (فرزند) گردد. هنگام جماع بگوئید: اللهم انی استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانتک فان قضیت منها ولدا فاجعله ذکرا سویا و لا تجعل للشیطان فیه شرکا و نصیبا (خدایا، این زن را به امر تو بر خود حلال کردم و امانت توست که پذیرفتم اگر فرزندی مقدر کرده‌ای آن را پسری درست اندام گردان و شیطان را از او بی‌نصیب فرما). (۳) اماله از آن چهار چیزی است که پیغمبر (ص) در باره آنها سفارش کرده. بهترین معالجه اماله است شکم را بزرگ کند، درد درون را برطرف نماید، و بدن را نیرو بخشد. (۴) از بنفشه انفیه بسازید. پیغمبر (ص) فرمود: اگر مردم از خاصیت بنفشه خبر داشتند آن را جرعه جرعه می‌خوردند. (۵) از جماع در شبهای اول و نیمه ماه خودداری کنید، شیطان در این دو وقت در نطفه شرکت می‌کند. (۶) از حجامت چهارشنبه و جمعه بپرهیزید که چهارشنبه روز نحس دائم است و در آن دوزخ را آفریده‌اند، و در جمعه ساعتی هست که هر کس حجامت کند تلف شود.

(۱) صلوات بر پیغمبر (ص) فرستید، سپس از فضل خدا طلب کنید، البته خدا از رأفت و مهربانی خود بی‌نیازش گرداند (مواعظ).

ص: ۱۹۳

(۱)

فرمان امیر المؤمنین علی (ع) به مالک اشتر هنگامی که او را به حکومت مصر و توابع آن گماشت

بسم اللّه الرحمن الرحیم (۲) فرمانی است که بنده خدا علی، امیر المؤمنین به مالک اشتر فرزند حارث، در عهد- نامه او می‌نگارد، هنگامی که مأموریت جمع‌آوری «خراج» (مالیات ارضی) مصر، و جهاد با دشمن و اصلاح امور اهالی و عمران بلاد آن سامان را بعهده او می‌نهد.

(۳) (علی) فرمان می‌دهد که: از خدا پروا کند، طاعت او را بگزیند، اوامر او را که در کتابش بیان کرده، از واجبات و مستحباتی که هیچ کس جز با پیروی از آنها سعادتمند نشود و جز با انکار و واگذاشتن آنها بدبخت نگردد، گردن نهد، خدای را با دست و دل و زبان یاری کند که او ضمانت کرده: هر کس را که نصرتش دهد یاری نماید، خدا توانا و عزیز است. (از امیر المؤمنین) به حاکم مصر دستور می‌دهد که در برابر تمایلات (و خواهشهای نفس) خودشکن (و خویشتن‌دار) باشد که نفس (همانسان که یوسف زندانی در این سرزمین گفته) فراوان به ناشایسته دستور دهد جز آنکه پروردگارم ترحم فرماید که خدای من آمرزنده و مهربان است. (مالک باید) در موارد شبهه به کتاب خدا اعتماد کند، که هر چیز در آن بیان گردیده و برای مردم با ایمان، رهبر و رحمت است، رضای خدا را جوید، پیرامون غضب او نگردد، و به معصیتش اصرار نورزد که به هیچ کجا از (عذاب) خدا نتوان پناه برد جز به درگاه خودش.

(۴) پس بدان مالک، ترا به کشوری می‌فرستم که پیش از تو زمامدارانی دادگر و بیدادگر بر آن حکومت کرده‌اند، و آن چنان که تو در کار پیشوایان پیشین می‌نگریستی اینک مردم در کار تو (دقیق) می‌نگرند، و چنان که تو در کارهای آنان قضاوت می‌کردی در باره تو قضاوت خواهند کرد. مردان صالح را از آن ستایشها که خدا به زبان بندگانش جاری کند توان شناخت، پس باید محبوبترین اندوخته در نظرت عمل صالح به میانه‌روی در جمع مال، و اصلاح حال رعیت باشد. بر هوی و هوس مسلط باش، نفس را بخیلانه از ناروا باز دار که بخل به نفس انصاف در باره آن است در آنچه دوست دارد یا ندارد (گاه مطلوب نفس به زیان است و نامطلوبش به سود، پس انصاف در حق او این است که در هر جا مصلحتش را رعایت کنی نه خواسته‌اش را) مهر و محبت، لطف و احسان برعیت را در دل بپرور، (تو که در لباس چوپانی)، برای آنها درنده شکاری نباش که خوردنشان را غنیمت دانی، آنها دو گروه بیش نیستند: یا با تو در دین برادرند، یا در خلقت برابر (یا مسلمانند و برادر دینی، یا غیر مسلمان و دارای حقوق انسانی و در هر صورت آنها هم بشرند و بمقتضای طبع بشری) لغزشها از آنان سر می‌زند،

ص: ۱۹۵

عذرها پیدا می‌کنند، گاه بعمد یا خطا دست به نافرمانی می‌زنند، تو باید چندان که از خدا امید عفو و بخشش داری در باره آنها گذشت داشته باشی چه تو بالا دست آنهائی، حاکم بر تو ما فوق توست و خدا از او بالاتر است. که کتابش را به تو آموخته و به سنتهای پیغمبرش ترا بینا کرده. پس از آنچه در این عهدنامه می‌نگارم دست مکش. به میدان جنگ با خدا پا منه، که طاقت عذابش را نداری و از عفو و رحمتش بی‌نیاز نیستی، هرگز از گذشت پشیمان مشو، و از کیفر شاد مباش، و به قهر و غضب تا آنجا که چاره داری مشتاب، نگو که من فرمانروایم، دستور می‌دهم و فرمانم مطاع است (و کسی را حق سرپیچی نیست) که این طرز فکر (جابرانه) مایه فساد و تباهی قلب، ضعف و ناتوانی در دین، و نزدیکی به فتنه‌هاست، از دامنگیر شدن بدبختی و عواقب آن به خدا پناه بر. اگر قدرت و مقامی که به دستت رسیده (و حکمرانی کشور وسیع مصر) برایت خودپسندی و عجب آورده و کبریا و عظمتی برای خود پنداشتی (و هویت خود را فراموش کردی)، شکوه (و دامنه پهناور) ملک خدای را بالای سرت بنگر، بیندیش که (چگونه در قبضه قدرت اوئی، و از خویش اختیاری نداری و) قدرتهائی که تو در حق خود نداری او در باره تو دارد، این فکر، کبر و سرکشی ترا فرو نشاند، حدت و تندیت را مهار کند، و عقل گمگشته را به تو باز گرداند (کبریا و بزرگی خاص خداوندگار است)، مبادا در عظمت و مقام با خدا همسری و رقابت کنی، یا در

جبروت و قدرت (همچون فراعنه جبار آن سامان) خود را همانند وی دانی (و پا از گلیم خود فراتر نهاده، در حریم خداوندی گام نهی) که خدا هر جباری را ذلیل گرداند و هر گرد نفر از فخر فروشی را زبون سازد.

(۱) حق خدا، و حقوق خلق را در باره خود، خاصان، کسان، و آن عده از رعیت که با هم روابط دوستانه دارند رعایت کن، که هر روشی غیر از این ستم است، و هر که به بندگان خدا ستم کند خصمش خداست نه بندگان، و هر که را خدا خصم باشد محبت و دلیلش را باطل سازد (کسی را در دادگاه خداوندی دلیل و برهانی نیست) و در جنگ با خداست تا دست بردارد و توبه نماید؛ هیچ چیز همانند ادامه ظلم باعث زوال نعمت نگردد؛ خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود، و در کمین ستمکاران است، و هر آن که خدایش در کمین است دنیا و آخرتش هلاک است.

(۲) (ای نماینده علی) تو باید آن کار را بیشتر دوست بداری که: به حق نزدیکتر و عدلش همگانیتر باشد، و رعیت را بیشتر گرد آورد؛ چه خشم و نارضایتی عمومی، خشنودی و رضای مشتی ویژگان و خاصان درگاه را خنثی و بی‌اثر سازد؛ چنان که قهر نزدیکان (و حاشیه‌نشینان مجلس) با رضامندی عموم بخشوده (و قابل اغماض) است، هیچ یک از رعایا برای والی در موقع رفاه پرخرجتر و در گرفتاری بی‌ثمرتر، و از انصاف گریزانتر، و در خواهش سمجتر، و به وقت عطا ناسپاستر، و هنگام منع عذرناپذیرتر، و در حوادث بی‌صبرتر، از خاصگان و مقربان درگاه نیست، در صورتی که تنها پایه دین، و اکثریت مسلمین،

و ذخیره در برابر دشمن همان توده امتند، باید هو اخواه آنها باشی، و به آن کارها که سودش همگانیتر، و فرجامش بهتر است بپردازی. و لا حول و لا قوة الا باللّه.

(۱) باید دورترین و مبغوض‌ترین کارگزاران در دستگاه تو، آنانی باشند که عیب مردم بیشتر جویند، مردم البته عیبها دارند اما والی از همه به عیب‌پوشی سزاوارتر است، مبادا از آن عیبها که بر تو پوشیده است پرده برداری، تا توانی عیوب دگران را بپوش تا خدا عیوب ترا که دوست داری از نظرها مستور ماند، بپوشد، عقده کینه را از دلها بگشا، ریشه دشمنی را برانداز و عذرپذیر باش، حدود را با شبهه دفع کن (تا جرم صد در صد ثابت و روشن نباشد کسی را حد مزن)، هر چه را روشن نیست نادیده گیر، سعایتگران سخن‌چین را زود تصدیق مکن که سخن‌چین خیانتگر است اگر چه در جامه نصیحتگوی خیرخواه در آید.

(۲) در شورای خود بخیلان را راه مده که مانع احسان شوند و مدام به فقر تهدیدت کنند و همچنین افراد بزدل و ترسو را که در هر کار ناتوانت جلوه دهند (و مانع اقدام شوند)، با آزمندان حریص مشورت نکن که ترا به جمع مال از راه ستم تشویق کنند، بخل، ستم، و حرص غریزه‌های مختلفند و جمیع بدگمانی به خداست که در نهاد اشرار فراهم آمده (در نهج البلاغه بجای «ستم» بزدلی آمده و کاملا مناسبتر است). به یقین دانسته باش که بدترین وزرایت آنهایند که سابقه وزارت در دستگاه اشرار دارند، با آنها در جنایتها شریک بوده‌اند و کارپرداز (و مجری منویات شوم) آنها در کار بندگان خدا بوده‌اند، مبادا چنین کسان (ناپاک و بد سابقه) را محرم و رازدار خود کنی، و در امانت خویش (پست و مقامی که بتو سپرده‌اند) شرکت دهی چنان که در حکومت دیگران شریک بوده‌اند، و آنان را به نابودی و پرتگاههای بد کشانده‌اند، فریب ظاهرسازی و ریاکاری آنها را

مخور که یاور گنهکارانند و برادر ستمکاران و مرکز هر گونه طمع و دغلکاری، تو می‌توانی بهترین جایگزین را برای آنها بیابی کسانی که همان ادب و همان نفوذ را دارند، کار آزموده‌اند، با تجارب قبلی، زشتیها و ناروائیها را شناخته‌اند، اینان کم‌خرجتر و پرسودترند، با تو (از آنان) مهربانتر، و با دشمنان تو ناآشناترند، همدست ستمگران (خون آشام) و گنهکاران (جنایتکار) نبوده‌اند، سابقه اجحاف و تجاوز به مسلمانان و هم پیمانان آنها در دولت دیگران را ندارند، اینها را در خلوت، خاص خود گردان، و باز در میان این گروه کسانی را مقدم دار که بی‌پرواتر، به نص حق سخن گویند در انصاف در حق ضعیفان احتیاطکارتر باشند، و در آن کارها که از تو سرزند و خدا برای دوستانش نپسندد کمتر با تو همکاری کنند (عبارت متن «اقلهم لک مناظره» نارساست و بر حسب نقل نهج البلاغه «... مساعده» ترجمه شد)، هر چند آن عمل بسیار مورد علاقه تو باشد (از خشم تو نیندیشند و مصالح عمومی را بر رضای تو ترجیح دهند) اینان ترا از حق آگاه کنند، و به آنچه نفعش به تو عاید شود بینایت سازند، خود را به پارسایان،

راستگویان، و آنها که عقل، و شرف خانوادگی دارند بچسبان، آنان را عادت ده که مدیحه‌سرائی نکنند و به کاری که نکرده‌ای بیجا ترا نستایند که تعریف زیاد، عجب و خودپسندی آورد، و والی را به غرور نزدیک کند و امضای آن موجب قهر خداوند است.

(۱) مبادا که نیک رفتار و بدکردار (خادم و خائن) در نظرت یکسان باشد، این روش باعث دلسردی نیکوکاران و تشویق و جرات بدکاران است، با هر کدام چنان کن که مستحق و شایسته است، این ادبی است که خدا تو و همکارانت را به آن سود بخشد.

(۲) پس بدان که هیچ چیز مانند احسان به رعیت، و تخفیف مخارج، و تحمیل نکردن خواسته‌های بی‌مورد بر آنها باعث حسن ظن والی به رعیت نیست، باید در این زمینه روشی پیش‌گیری که ترا به رعایا خوشبین کند، تا این خوشبینی رنجهای دراز مدت را از جان تو دور کند، و سزاوارترین افراد به حسن ظن کسانی هستند که مورد لطف و عنایت تو بوده‌اند، و سزاوارترین اشخاص به بدگمانی آنهایند که از تو بدرفتاری و ستم دیده‌اند، این موقعیت را در سود و زیان خود بشناس تا بر بصیرتت در خوشرفتاری با مردم بیفزاید، که در روز رستاخیز پاداش خداوندی را هم سبب گردد.

(۳) آداب و رسوم شایسته‌ای را که بزرگان نخستین بکار بسته‌اند و مایه همبستگی و اصلاح حال رعیت بوده درهم نشکن، رسمی تازه که به آن سنن و آداب زیان رساند مگذار، که سنت‌گذاران پیشین اجر برند و تو وزر.

(۴) بسیار با دانشمندان به گفتگو پرداز، با حکیمان همنشینی کن و در اصلاح مردم آن سامان و بر پا داشتن عاداتی که در گذشته موجب استقامت حال خلق بوده از آراء و افکار آنان مدد گیر، این رویه سبب پابرجائی حق، و نابودی باطل، و (برای تشخیص صلاح و فساد) راهنما و نمونه‌ای کافی است، زیرا عادتها و سنتهای نیک همان راه اطاعت خداوند است.

(۵) متوجه باش که رعایا، اصناف و طبقات مختلفی هستند که امور هیچ یک جز با کمک طبقات دیگر نگذرد (باید هر صنف کار خود را انجام دهد تا دیگر اصناف در آسایش باشند) و هیچ کدام از دیگری بی‌نیاز نیست: ۱- گروهی سربازند و قشون خدا ۲- عده‌ای نویسنده و منشی عمومی یا خصوصی ۳- جمعی قاضی دادگر ۴- بعضی کارگزار (مأمور) منصف و شفیق ۵- برخی مانند اهل ذمه و (توده) مسلمانان جزیه پرداز و خراجگزار «۱» ۶- دسته‌ای بازرگان و صنعتگر ۷- بالاخره پاره‌ای طبقه پائین اجتماع و محتاج و تهیدستند، هر یک از این طبقات سهمی (از حق و عدالت و وظائف اجتماعی) دارند که خدا

---

(۱) جزیه مالیات سرانه است که از یهود و نصارا و مجوسانی که در پناه اسلام بسر می‌برند گرفته می‌شود و خراج مالیات ارضی است که از همان جماعت و گاه از مسلمانان از املاکی که مربوط به دولت اسلام است می‌گیرند.

همه را تعیین کرده، و (عموما) حدود معین و مقررات مفروزی دارند که در کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا عهد و پیمانی که نزد ما محفوظ است بیان گردیده.

(۱) سپاه، به اذن خدا، دژ رعیت، زیور حکمران، عزت دین، و مایه امن و آرامش است، و رعیت جز در پناه آن نپاید (چنان که)، قشون نیز بدون (مالیات و) خراجی که خداوند برایش تعیین کرده تا ساز و برگ جهاد با دشمن را فراهم کند، و مایه دلگرمی و اعتقادش باشد، و معیشت خود را تأمین کند، قوامی ندارد، و این هر دو گروه جز با پشتیبانی قضات و کارپردازان و دبیران ادامه حیات نتوانند که استحکام امور (جلوگیری از هرج و مرج) و نشر عدالت و انصاف (که وظیفه قضات است) جمع‌آوری عایدات (تحصیل مالیاتها که بعهده عمال است) و جلب اعتماد مردم در کارهای خصوصی و عمومی (که در مسئولیت منشیان است) به دست این گروهها انجام گیرد، و قوام زندگی اینها همه به بازرگانان و کسبه و ارباب صنایع است که وسائل زندگی را تأمین و بازارها را سر پا می‌کنند، و رنج صنایعی را که از عهده دیگران خارج است تحمل می‌نمایند. اما طبقه پائین اجتماع که بینوا و مسکینند، باید مورد عنایت و حمایت (حکومت) باشند؛ صندوق الهی (و بودجه‌ای که از درآمد دولت اسلام برای آنان منظور شده) گنجایش همه را دارد، و هر کدام بقدر حاجت و نیازشان حق دارند و باید والی همه را تأمین کند. البته این کار جز با همت والی و استعانت از خدا و تصمیم قاطع بر ملازمت حق و استقامت در کوچک و بزرگ کارها صورت نگیرد.

(ای حاکم مصر) افسری را به فرماندهی سپاه اسلام برگزین که از همه برای خدا و پیغمبر (ص) دلسوزتر باشد، پاکدامنترین سپاهیان، و خردمندترین افراد قشون و در علم و سیاست سرآمد اقران باشد. افسری که (چون از زیردستان ناروا بیند) دیر خشم گیرد، و (چون پوزش طلبند) زود عذر پذیرد، با ضعیفان مهربان و با گردنکشان توانا، سختگیر و سرکش باشد، نه درشتی و شدت، او را برانگیزد، نه از ضعف و ناتوانی از پای در آید.

«ای مالک» افسری را انتخاب کن که اصالت و نجابت خانوادگی، صلاحیت نژادی و حسن سابقه را درهم آمیخته باشد، افسری دلاور و شجاع، دست و دل باز و بخشنده که اینان (ریشه) و مجموعه کرم، و شاخه احسانند، مردم را به خدا خوشبین

و به قضا و قدر مؤمن سازند. و اما (آنگاه که افسرانی چنین لایق و شایسته یافتی) باید همچون پدری مهربان به کارهایشان رسیدگی کنی، هرگز بودجه‌ای را که در تقویت آنان صرف می‌کنی (هر چه باشد) سنگین و زیاده مشمار، و هر مهر و محبتی نثارشان کردی اگر چه اندک و ناچیز باشد سبک مگیر، این سیرت پدرانه آنها را در باره تو خیرخواه و خوشبین سازد، به اتکای عنایتهای بزرگ از تفقد نیازمندیهای کوچک آنان غافل مشو که هر یک موقعیتی جداگانه و خاص خود دارد، آن یک ضرورتهای اولیه زندگی را تأمین کند، و این یک رفاه و آسایش آنها را فراهم نماید.

(۲) آن افسر را از همه بیشتر دوست دار که با سپاهیان در حقوق خویش برادری و برابری کند (چون شکم خود را سیر یافت زیردستان بینوا را از یاد نبرد)، در بذل و بخشش بر آنها مضایقه ننماید، چندان که

ص: ۲۰۳

خود و خانواده‌هائی که پشت سر نهاده‌اند در سعه و رفاه باشند و از غم زندگی آسوده، همی جز مبارزه با دشمن نداشته باشند، پیاپی عواطف قلبی و مراقبتهای خود را به آنها اعلام کن تا بدانند در پیشگاه تو ارجمند و عزیزند و مراقب گشایش زندگی آنها هستی (ولی به هوش باش که این دلجوئیها، سرگرمیهای بی‌اساس و نویدهای فریبنده و توخالی نباشد). با حسن عمل، اکرام و عطوفت، صدق وعده‌های خود را به ثبوت رسان که اگر (در عمل) از تو محبت ببینند قلوب ایشان به تو می‌گراید. (۱) بهترین چشم روشنی زمامدار نشر عدالت در مملکت، و پیدایش دوستی و مودت در رعیت است، چه دوستی آنها بروز نکند مگر آنگاه که سینه‌ها (بی‌کینه و) سالم باشد، و خیرخواهی آنان تحقق نپذیرد، جز آن زمان که به حفظ و حراست حکام علاقه‌مند باشند، دولت بر دوششان سنگینی نکند تا انقراض دستگاه حاکم را بی‌تابانه نخواهند. در اداره قشون تنها به غنیمتهای جنگی که در میان آنان پخش کنی قناعت مکن، علاوه بر غنائم از (ذخائر) بیت المال نیز که خدا نصیبشان کرده، کمبودهای آنها را جبران کن تا به نصرتت برخیزند، و بار دیگر (به هنگام بسیج) به یاری خدا و دین بشتابند، در میان سپاه دلیران را امتیاز بیشتری ده تا انتظار و توقعی را که در خیرخواهی و دلسوزی از آنها داری برآورند، در بذل و بخشش، ثنا و ستایش، از آنها دریغ مکن، از هر یک جداگانه با مهربانی تفقد و دلجوئی کن و دلاوریهایی را که در میدانهای نبرد از خود نشان داده‌اند بستای که هر چه بیشتر خدمات آنان را به زبان آری، به خواست خدا شجاعان تشویق شوند و واپس ماندگان ترغیب گردند. اما (با همه اطمینان و اعتمادی که به آنها داری از مراقبت احوال آنان غافل مباش) باید بازرسانی معروف به امانت و حقگوئی بر آنها بگماری تا خدمات آنان را به تو گزارش کنند، و خدمتگزاران بدانند زحماتشان از نظر تو پوشیده نمی‌ماند. حق خدمت هر یک را دقیق بشناس و به حساب دیگری مگذار، از ارزش آن هیچ مکاه، هر یک را پاداش (مناسب) ده و از هر کدام در حدود فعالیتش قدردانی کن. مبادا (شخصیت افراد را در پاداش عمل دخالت دهی) و تعین و شرافت یک فرد موجب شود خدمت کوچکش را بزرگ شماری، یا پستی (و گمنامی) دیگری باعث گردد که خدمات بزرگش را کوچک بحساب آری. هرگز نباید سپاه خوش‌سابقه‌ای با یک اشتباه جزئی یا یک خلاف اتفاقی از نظرت سقوط کند و به چشمت فاسد آید، که عزت خاص خداست بهر کس خواست عطا فرماید، و عاقبت از آن پرهیزگاران است.

(۲) اگر یکی از لشکریان و افرادی که به دشمن ضرباتی وارد کرده‌اند به درجه شهادت رسید تو باید برای عائله‌اش، همانند یک وصی مهربان و مطمئن، جانشین او باشی، تا آنجا که فقدان سرپرست خانه در زندگی آنها اثر نگذارد. این شیوه پدرانه

عواطف قلبی پیروانت را بیشتر کند، و حس اطاعت را در آنها زنده‌تر سازد، چنان که زیر لوای تو برای مقابله با هر خطری هر چه

جدی و شدید باشد، آماده شوند.

(۱) پیغمبر (ص) در رفتار با مشرکین سنتهائی داشت، ما نیز پس از او سنتی داشتیم که در باره ستمگران و هم کسانی که به قبله ما رو کنند و نام مسلمانی بر خود نهند اجراء شده، و خداوند به آنها که خواسته هدایتشان فرماید دستور داده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا و پیغمبر و اولو الامر (صاحب اختیاران) اطاعت کنید و اگر در موردی کار به اختلاف و منازعه کشید، اگر به خدا و رستاخیز عقیده دارید، کار را به خدا و رسول برگردانید (و آنها را به داوری بپذیرید) این برای شما بهتر و خوش‌عاقبت‌تر است.» (نساء: ۵۹). و در آیه دیگر فرموده: «اگر آن را (یعنی سری را که افشا کردند) به پیغمبر و اولو الامرشان بر می‌گرداندند، آنها که قدرت استنباط داشتند حقیقت امر را می‌شناختند، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، بجز اندکی، از شیطان پیروی کرده بودید.» (نساء: ۸۳). برگرداندن به خدا تمسک به آیات محکم و روشن قرآن است، برگرداندن به پیغمبر عمل به سنت اجماعی و بدون اختلاف آن جناب است، و ما اهل بیت پیغمبریم که آیات محکم قرآن را استنباط می‌کنیم، محکم و متشابه را می‌شناسیم، و آیات ناسخ را از آیات منسوخ، که خداوند حکمش را نسخ کرده، و تکلیفی که آورده بود برداشته، تمیز می‌دهیم. «ای مالک» با دشمنان چنان رفتار کن که از روش ما مشاهده کرده‌ای، هر اتفاق و حادثه‌ای را مرتب به ما گزارش ده تا از طرف ما دستورهای کلی دریافت داری، و خدا یار و مددکار است. (۲) سپس با نیتی صاف و بی‌غل و غش مسأله قضاوت بین مردم را مد نظر قرار ده، که قضاوت در بازستاندن حقوق ستمدیده از ستمگر و ناتوان از توانا، و اقامه حدود الهی- بر سنتی که باید- از چیزهائی است که بندگان خدا را اصلاح کند، و مملکت را آباد.

برای مقام قضا فردی را بگزین که در پیشگاه تو و دیدگاه مردم، از نظر علم، بردباری، پارسائی و سخاوت از همه بالاتر باشد، از زیادی کار به تنگ نیاید، مراجعین (و رد و ایرادهای آنان) او را خود رأی و لجباز نسازد، (اگر اشتباهی کرد) به لغزش و اشتباهش اصرار نورزد، گاهی که حق را شناخت (و به اشتباه خود واقف شد) از بازگشت به حق دلگیر نباشد، چشم به مال مردم ندوزد، در فهم حقایق به تشخیص ابتدائی و نارسا قناعت نکند، در موارد شبهه (و آنجا که حق قابل تشخیص نیست) از همه بیشتر توقف (و احتیاط) کند، به دلیلهای طرفین رسیدگی کند، از مراجعه خصم کمتر بستوه آید، در کشف حقایق (از دگران) شکیباتر، و هنگام روشن شدن حق قاطعتر باشد، با تعریف و تمجید (و چاپلوسی) به خود نبالد، با اغراق و گزافه‌گوئی (و یا تحریک به نقل نهج البلاغه) تحریک نشود، گوش به تبلیغات ندهد. منصب (شریف) قضا را به چنین کس واگذار، ولی (بدان که) آن قاضی که دارای این کمالات باشد کمیاب است.

(پس از انتخاب قاضی با همه دقتها که در مقدمات کار کرده‌ای از وضع او غافل مباش) بسیار قضاوتهای او را وارسی کن، در بذل و بخشش را برویش بگشای چندان که عذری برایش نماند، و (برای امرار معاش و اداره زندگی بدون احتیاج به رشوه‌خواری) از حقوق استفاده کند، و به مردم نیازمند نباشد، او را از همه خواص و مقرّبان درگاه، مقام و منزلتی بالاتر ده

تا (با پشت گرمی مقام حکومت) از فتنه انگیزی و سعایت رجال (مصر و یا ارکان دولت) در امان باشد، در حضور از او تجلیل کن، در مجلس او را کنار خود جای ده، قضاوتش را امضا، و حکمش را اجرا کن، پشتیبان او باش، معاونان و یاورانش را از میان فقهائی نظیر خودش که مورد پسند تو باشند، انتخاب کن. فقیهانی پارسا، خیرخواه در حق خدا و بندگان خدا، تا هر جا امر مشتبه گردد، و حق مستور ماند در کشف حقیقت با آنان مناظره و گفتگو کرده از اطلاعات آنها در آنچه برایش نهفته است استمداد کند، و نیز در قضاوتهای او شاهد و گواه باشند ان شاء اللّه.

(۱) سپس حاملان اخبار (و راویان احادیث) در اطراف تو (یا آنها که از گوشه و کنار گزارش‌های قضائی می‌دهند) باید قضاتی باشند که با جد و جهد در انتخاب آنان کوشیده‌ای. (دانشمندانی) که در حکم خدا و سنت رسول با یک دیگر اختلاف و تضادی نداشته باشند، که اختلاف در حکم عدالت را تباه سازد، و موجب فریب در امر دین و تفرقه در میان مردم گردد، خداوند وظائف خلق را در رفتار (با یک دیگر) و امور مالی تعیین کرده، و دستور داده آنچه را نمی‌دانند به کسانی ارجاع کنند که خدا علم قرآن را به آنان سپرده و حفظ و حراست احکام را بعهده ایشان نهاده (: اولو الامر ائمه (ع)). سرچشمه اختلاف قضات نفوذ تجاوز و ستم در میان آنها و استبداد هر یک به رأی خود بدون مراجعه به امام واجب- الاطاعهٔ است و این روش نه به صلاح دین است، و نه به سود مسلمانان. وظیفه قاضی این است که طبق سنت پیغمبر (ص) و روایاتی که در دست دارد حکم کند و هر گاه به بن بست دچار شد قضاوت را به اهلش واگذارد، چنانچه به آنها هم دست نیافت با سایر فقهای اسلام در میان نهد و غیر از این راهی ندارد. دو قاضی مسلمان حق ندارند بر سر مسائل اختلافی بایستند بدون این که به «اولو الامر» مراجعه نمایند، تا او طبق علمی که خدا به وی آموخته قضاوت کند و هر دو به حکم او تن دهند، موافق رأیشان باشد یا مخالف. در این وظیفه دقیق و بلیغ نظر کن که این دین (در عهد خلفای پیشین) در چنگال مردمی (ناپاک) و شرور گرفتار و اسیر بوده، و تشکیلات اسلام بر محور هوی و هوس می‌چرخیده، دین را وسیله رسیدن به مقاصد پست دنیا کرده بودند. به قضات شهرستانها بنویس تا هر حکمی مورد اختلاف نظر شد به تو گزارش دهند، و تو خود هر یک را موافق کتاب خدا، و سنت پیغمبر و حدیث امامت یافتی امضا کرده بر آنها الزام کن، و چنانچه از عهده تشخیص حق برنیامدی و مسأله همچنان مجهول ماند فقهای محضر را گرد آور و با آنها در میان گذار، سپس هر چه مورد اتفاق نظر ایشان بود تنفیذ کن که هر مسأله‌ای مورد اختلاف رعیت شد باید به امام ارجاع شود و امام باید در اقامه حدود الهی از خدا استعانت جوید، اجتهاد خود را بکار برد و رعیت را به اطاعت فرمان خود وادارد، و لا قوهٔ الا باللّه.

(۲) سپس به کار «عمال» (فرمانداران و کارمندان) حکومت رسیدگی کن، این وظیفه را با آزمایش و امتحان قبلی بخدمت گمار، بر حسب تمایلات شخصی مستبدانه و بدون مشورت پستها را به آنها وامگذار که نظرهای خصوصی و توجه به اشخاص (بدون رعایت لیاقت و شایستگی آنان) مایه ظلم و خیانت و بیچارگی مردم است،

کارها با مفسده‌انگیزی قابل اصلاح نیست. برای سرپرستی کارها (یا حکومت شهرستانها) مردانی پارسا، دانشمند، و سیاستمدار بگزین، و از میان آنها افرادی را انتخاب کن آزموده، باحیا، دارای شایستگی خانوادگی و سوابق اسلامی. این گروه را طبعی کریمتر و شرفی اصیل‌تر است، کمتر به مال مردم چشم می‌دوزند، و بیشتر عواقب کارها را می‌سنجند، اینان باید در مسئولیتی که بعهده گرفته‌ای همکار و مددکارت باشند. و چون یاورانی چنین یافتی باید از حقوق سرشار و زندگی مرفه برخوردارشان سازی تا هم بتوانند (با فکر آسوده) خود را اصلاح کنند و هم (در اثر بی‌نیازی) دست تطاول به اموال عمومی دراز نکنند، و اگر (احیانا به مقتضای رذالت و طماعی) سر از فرمان تو پیچیدند، یا در امانت تو (یعنی پست و مقام، یا خزانه دولت) رخنه‌ای وارد کردند، هیچ عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.

(۱) سپس به جزئیات کارهای عمال خود رسیدگی کن، بازرسان مخفی، راستگو و وفادار، بر آنها بگمار که بازرسی محرمانه آنها را به امانت و درستی و ارفاق با رعیت وادار کند، و از (شر) دستیاران مصون دارد، و چنانچه (با همه این پیشگیریها) بازرسان به اتفاق گزارش دادند که حاکمی دست به خیانت گشوده بدون احتیاج به هیچ گواه دیگر، باید او را زیر (شلاق و) شکنجه کشی، آن چه را اختلاس کرده و به ناحق ربوده از او بازستانی، ذلیل و خوارش گردانی، داغ خیانت بر پیشانیش نهی، و طوق ننگ بر گردنش آویزی.

(۲) در کار خراج پردازان و اصلاح امورشان کنجکاوی کن، اگر وضع خراج و خراجگزار روبراه شد اوضاع دیگران هم سر و سامان یابد، کار طبقات دیگر جز با (رنج و کوشش) این طبقه (ی مولد و زحمتکش) قابل اصلاح نخواهد بود، مردم همه (بر سر خوان نعمت این گروه نشسته‌اند و) از مالیات و مالیات پرداز اداره می‌شوند، باید در عمران و آبادی مملکت سعی بلیغتر از تحصیل مالیات داشته باشی که خراج جز به آبادانی قابل دریافت نیست، آن که آباد نکرده مالیات بخواهد کشور را به ویرانی کشاند، و بندگان خدا را بخاک هلاک نشاند، و چنین حکومت جز مدتی کوتاه دوام نپذیرد، خراجگزاران همه شهرستانها را احضار کرده از آنها بخواه که: وضع منطقه خود، نیازمندیها و موجبات تسهیل جمع خراج را شرح دهند، از کارشناسان دیگر نیز سؤال کن. و اگر از سنگینی مالیات، یا بروز حوادثی چون: قطع سهمیه آب، دگرگونی وضع زمین (و فساد کشتزار) بر اثر سیلابها، خشکسالی و بی‌آبی، و یا آفت محصول شکایت داشتند به مقداری که امیدواری خدا کارشان را سامان دهد به آنان تخفیف ده. و چنانچه قدرت مالی آنها برای رفع نواقص ضعیف بود و از تو کمک خواستند مضایقه نکن و هزینه این کار را خود بعهده گیر که عواقب آن به صلاح (رعیت و حکومت) است، مبادا این تخفیف و کمکها بر تو گران آید (و پنداری که خزانه دولت را تهی خواهد ساخت) چه این خود ذخیره‌ای است که با آباد شدن ملک و آراستگی مملکت دوباره به خزانه تو باز خواهد گشت، علاوه بر اینکه (با این رعیت پروری بجای جمع ثروت) مهر و محبت و حسن نیت آنان را فراهم خواهی کرد، مایه خیر سرشار و سهولت جلب مردم نیز خواهد بود. خراج چیزی نیست که با رنج و تعب (و زور و فشار) بدست آید، این بزرگواری و گذشت خود پیمانی است بین تو و رعیت

که اگر حادثه‌ای رخ داد (و به دستیاری آنان محتاج شدی) با اطمینان بر آن اعتماد توانی کرد، زیرا در پرتو آسایشی که برایشان تأمین کرده‌ای قدرت و نیروی بیشتری (برای مقابله با حوادث) دارند، و بر اثر عدل و مدارائی که پیاپی از تو دیده‌اند

و می‌دانند در این پیشامد معذوری و (بدانها خیانت نکرده‌ای) با طیب خاطر بار گران حادثه را بدوش می‌کشند (و فرمان ترا هر چه باشد به جان می‌خرند). آری عمران و آبادی تاب تحمل هر باری را دارد، ویرانی آنگاه آغاز می‌شود که دست مردم تهی باشد، و عامل اساسی تهیدستی رعیت، ولخرجی و اسرافکاری زمامداران و عدم اعتماد آنها به بقای خویش، و عبرت کمتر، از سرگذشت دیگران است. تو در حوزه حکومت خود بسان کسی رفتار کن که دوست دارد پس اندازش ثناخوانی رعیت و ثواب خدا و رضای امام باشد، و لا قوة الا باللّه.

(۱) آنگاه حال نویسندگان (و دبیران) را باز پرس، نیازمندیهای هر یک را بشناس، پایه‌ها و درجات آنان را در نظر گیر، آن را که از همه بهتر است به سرپرستی کارها گمار، نامه‌های محرمانه (و دائره رمز دبیرخانه) را به ادیبهایی واگذار که در ادبهای شایسته گوناگون از همه جامعتر، و واجد صلاحیت تبادل نظر در کارهای بزرگ باشد، صاحب نظر، خیرخواه، و باهوش باشد، بیش از همه اسرار نهانی را نگه دارد، عزت و احترام سرمست و مغرورش نسازد، موقعیت و مقام چندان به او جرات ندهد که در خلوت گستاخی کند، یا در جلوت توقع اظهار دلیری نماید، در رساندن نامه‌های اطراف به تو، و فرستادن جوابهای صحیح و دریافت و پرداخت از ناحیه تو غفلت نورزد، قراردادهائی را که به سود تو می‌بندد (و در سندها ثبت می‌کند) سست تنظیم ننماید، از حل پیمانهای زیانبخش در نماند، قدر و قیمت خویش را در کارها بشناسد، چه آن که به ارزش خود جاهل است به ارزش دیگران جاهلتر است. اما کارهای کوچکتر از قبیل نامه‌های عادی و دفترهای درآمد و دیوانهای لشکری را در اختیار کسانی بگذار که آنها را با کمال دقت انتخاب کرده باشی، که این کارها سررشته امور است، هم برای تو از شئون دیگر سودمندتر است، و هم نفعش به حال رعیت همگانیتر. در انتخاب این طبقه به زیرکی و فراست، اطمینان و خوشبینی (بدون آزمایش) اعتماد مکن، که این گروه با چاپلوسی و خوش‌خدمتیهای (سطحی) حسن ظن حکومتها را جلب می‌کنند، در صورتی که در پس این فریبکاریها (و دغلبازیها) نه حسن خدمتی است و نه امانتی. (برای دریافت هویت و درک حقیقت آنان) باید آنها را به محک سوابقی که در دولتهای شایسته پیشین دارند بیازمائی، و هر کدام را که در میان مردم از حسن اثر بیشتر برخوردار است و به شرافت و امانت معروفتر، انتخاب کنی این (جد و جهد و دقت و تأمل در احراز سوابق برای استخدام دبیر) نشان خیرخواهی و حسن خدمت تو در پیشگاه خدا و دستگاه والی است. آنگاه به این کارمندان دستور ده: با مردم خوشرفتار و خوش گفتار باشند، برای سرپرستی (هر اداره) و قسمتی از کارها رئیسی تعیین کن، رئیسی که در برابر کارهای سنگین بزانو در نیاید، و از زیادی کار پریشان نشود. سپس تو خود اوضاع و احوال نهانی آنان را رسیدگی نما،

پیک و پیامها و درخواستهای محتاجان را بررسی کن، ببین وضع آنان و تسلیمشان در مقابل والی و امام خود چگونه است؟ زیرا تنگ حوصلگی، کبر و نخوت، خوی بسیاری از دبیران و نویسندگان است، جز آن کس که خدایش نگه دارد، مردم از درخواست دادن و عرض نیازمندیها ناگزیرند، و هر عیب و نقصی که در منشیان باشد و تغافل کنی و نادیده گیری همه به گردن توست، چنان که هر کمال و فضیلتی در وجود آنها باشد بحساب تو خواهد بود، علاوه بر اجر و ثوابی که در پیشگاه خداوند داری. (۱) اما در باره بازرگانان، پیشه‌وران و صنعتگران، باید با آنها نیک رفتار باشی، سفارش مرا در حق آنان بپذیر و تو خود نیز (در باره آنها) سفارش کن، چه آنها که در یک نقطه ثابتند، و چه آنها که در گردشند، یا به کارهای دستی

مشغولند، این طبقه سرچشمه ثروتند، اینها هستند که از خشکی و دریا، دشت و کوه، و مناطقی که دیگران با وضع آنجا ناسازگارند و حتی سرزمینهای دشمن که سایرین جرات قدم نهادن در آن را ندارند، و از دست ارباب صنایع که خداوند کارها را بدست آنها اصلاح می‌کند (و خلاصه از هر گوشه و کنار جهان) جلب منافع می‌نمایند، پاس احترام این گروه را بدار، امنیت راههای کاروانی آنها را تأمین کن، حقوقشان را دریافت کن، اینان (بمقتضای شغل و حرفه‌ای که دارند) مردمی سالم و بی‌آزارند، از شرشان هراسی نیست، صلحجویانی هستند که بیم فتنه و آشوبی از ناحیه آنان نمی‌رود، (زیرا در پناه صلح و آرامش است که بازرگان می‌تواند به کار خود ادامه دهد و بمقتضای طبع سود خواه هرگز سودای آشوب در سر نمی‌پرورد) محبوبترین کار در نظر آنها کاری است که بیشتر نگهبان امن و نگهدار سلطان باشد، به امور آنان چه در مرکز و چه در شهرستانها رسیدگی کن؛ ولی در عین حال از این نکته غافل مباش که در انبوهی از این طائفه سختگیریهای بیحد، بخلهای زننده، احتکار منافع و بی‌انصافی وجود دارد و این (صفات غیر انسانی) برای توده زیانبخش، و برای حکمرانان مایه ننگ است، از احتکار جلوگیری کن که پیغمبر (ص) آن را تحریم فرموده. خرید و فروشها باید سهل و ساده با سنگ و ترازوی عادلانه باشد و نرخهائی خالی از اجحاف که جانب خریدار و فروشنده هر دو رعایت گردد، و چنان که پس از اعلام منع احتکار تاجری به این عمل ناستوده اقدام کرد او را کیفر ده، اما مجازات نباید ظالمانه باشد و از مرز عدالت تجاوز کند، پیغمبر (ص) چنین می‌کرد.

(۲) خدا را، خدا را، در باره طبقه پائین اجتماع، بیچارگان، بینوایان، نیازمندان، و زمینگیران؛ در این طبقه مردمی یافت می‌شوند که به اندک نوائی قانعند و کسانی که (از شدت فقر) پریشانی خود را پوشیده ندارند، ولی (از بلند طبعی) دست گدائی برنیارند، خدا رعایت حقوق آنان را از تو خواسته خدا را در این باره منظور دار، در هر شهرستان سهمی از درآمد املاک و غنائم به آنها اختصاص ده، در این قسمت بین دور و نزدیک فرقی نیست و رعایت حقوق همه بعهده توست، نباید هیچ فکری ترا از توجه به حال محرومان غافل کند، پرداختن به کارهای مهم، عذر تقصیر در وظیفه‌های کوچک نمی‌شود، همت خویش را از آنها مگردان، از سر کبر و ناز روی از آنان برمتاب، برای خدا تواضع کن، تا خدایت بلند کند. در برابر ناتوانان افتاده و فروتن باش، و چنان وانمود کن که تو به این روش نیازمندی.

کسانی که (بر اثر کهن جامگی و درویشی) دیده‌ها (ی پر نخوت گردنکشان) حاضر نیست در آنها بنگرد و همه جا مورد اهانت و تحقیرند، و به بارگاه تو راهشان نمی‌دهند، آنها هم حاجتهائی دارند و دستشان به دامان تو نمی‌رسد، باید به کارهاشان رسیدگی کنی؛ گروهی خدا ترس و فروتن را که به امانت و دیانتشان اعتماد داری، بگمار تا درخواستهای آنان را به عرض تو برسانند، آنگاه در حق آنان چنان رفتار کن که روز لقای پروردگار در پیشگاه مقدس او معذور باشی، نیاز آنها به دادرسی و دادخواهی از دیگران بیشتر است، گرچه حق همگان را باید رعایت کنی، و وظیفه الهی را بدون تقصیر در باره همه کس لازم است انجام دهی.

اما در باره کودکان یتیم، افراد زمینگیر، و پیران کهنسالی که نه راه چاره دارند و نه روی سؤال بخصوص باید (بیشتر) وارسی کنی، و از احوالشان خبر گیری، باید از بیت المال جیره و مقرری مرتب داشته باشند، که اینها همه بندگان خدایند و تو موظفی

آنها را (از این وضع فلاکت‌بار) نجات بخشی، خوراک و حقوقشان را تأمین کنی و بدین وسیله به خدا تقرب جوئی که اخلاص عمل به صدق نیت است. سپس (از این نکته غفلت نکن که:) مردم، و لا اقل گروهی از آنها، به صرف انجام وظیفه و ادای حقوقشان در غیاب قانع نیستند، و تا خود در جریان کارها قرار نگیرند، و حضورا حوائج خویش را بعرض نرسانند (و با حاکم روبرو نشوند) آرامش خاطر نیابند، هر چند تحمل این بار گران بر حکومتها سنگین است ولی حق همیشه سنگین است هر چندگاهی خداوند آن را برای گروهی عاقبتجو که روحهای نیرومند و صابر دارند و به صدق وعده‌های الهی در باره صابران و اجر خواهان اعتماد دارند، سبک گرداند، تو نیز از این طبقه باش و از خدا استمداد کن. (۱) بخشی از وقت را به ارباب حاجت و دادخواهان اختصاص ده، در این مدت خود را وقف آنان کن، و ذهن را از هر مشغله فارغ گردان، بار عام ده، (برادرانه) در کنار مردم بنشین، برای خداوندی که ترا قدر و مقام داده تواضع کن، سرباز، حاجب، دربان و مأمور، سر راه آنها مگذار (تا بتوانند بدون بیم و هراس آزادانه عرض حاجت کنند)، و در آن مجلس فروتن باش، در گفت و شنود و مواجهه با آنان نرم و ملایم باش تا هر که خواهد بدون اضطراب خاطر و لکنت زبان با تو سخن گوید، من خود شنیدم که پیغمبر (ص) مکرر می‌فرمود: «ملتی که حق ضعیف را بی‌واهمه از قوی نستاند قابل تقدیس نیست.» این ارباب رجوع گاه در سخن تند و یا گرفتار لکنت می‌شوند، تو باید همه را تحمل کنی، تندخوئی، تنگ حوصلگی و کبر و ناز را از خود دور کن، تا خداوند از هر سوی رحمت خویش را بر تو بگستراند، و پاداش اهل طاعتت عنایت کند، آنچه می‌بخشی گوارا ببخش، و آنچه دریغ می‌کنی با خوشروئی، عذرخواهی، و تواضع دریغ کن، خدا متواضعان را دوست دارد. باید عزیزترین دستیارانت آن باشد که از همه نرمخوتر، خوش برخوردتر، و ضعیف‌نوازتر است ان شاء اللّه. (۲) پس کارهائی هست که تو باید شخصا رسیدگی کنی، از جمله جواب قسمتی از نامه‌های حکام که از عهده دبیران و منشیان خارج است، و یا رفع نیازمندیهای مرجوعه مردم که (همکارانت در انجامش مسامحه می‌کنند) و یا بررسی بودجه‌هائی که در اختیار دبیران و صندوقداران قرار می‌گیرد، در این وظیفه هیچ سستی روا مدار و تأخیر کار را غنیمت مشمار،

برای هر یک از این مشاغل مأموری بگمار که با سرپرست مربوطه بحث و گفتگو کند تا قلب تو آرام و فکرت آسوده باشد، هر کار را پس از تأمل و دقت و مشورت با متصدی مربوط بگذران، ولی متصدی کار نباید در رأی دادن از مقام تو ملاحظه کند، یا نظرهای غیر قابل اجرا اظهار نماید. (۱) کارها را بر روزها قسمت کن و در هر روز وظیفه مخصوص آن را انجام ده. گرچه هر کاری با نیت پاک و خالص و برای آسایش خلق صورت پذیرد عملی خدائی (و عبادت) است ولی بهترین اوقات و ارزنده‌ترین بخشهای شبانه‌روز را به (عبادت) و امور مربوط به خودت و خدا اختصاص ده، واجبات الهی را که ویژه ذات مقدس اوست در این وقت خصوصی جای ده، فرائض بدنی را در ساعتهای مختلف شب و روز بجای آر، اما نوافل (و مستحبات) تنها برای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله جنبه ضرورت و لزوم داشت که خدا فرموده: «پاسی از شب را با تلاوت قرآن و ادای نافله بیدار باش، باشد که خدایت به مقامی ستوده نائل سازد.» (اسراء: ۷۹). این وظیفه را خدا مخصوص پیغمبر ساخت، و وسیله عزت و احترام وی قرار داد، که برای دیگران اختیاری و مستحب است.

خدا فرماید: «هر کس داوطلبانه کار خیری انجام دهد خدا سپاسگزار و دانا است» (بقره: ۱۵۸). (۲) هر کار که مایه تقرب به خدا و کرم اوست بسیار بجای آر، واجبات را هر چند خسته‌کننده و پر مشقت باشد بی‌عیب و نقص انجام ده، به هنگام امامت

نماز را چندان طول مده، نماز جماعت نه باید نفرت‌آور باشد، نه دست و پا شکسته؛ در صفوف مأمومین، گروهی بیمارند و جمعی گرفتار کار (و رعایت آنها لازم است). موقعی که پیغمبر (ص) مرا بسوی یمن می‌فرستاد پرسیدم چگونه برای آنها نماز بگزارم؟ فرمود: «مثل ضعیف‌ترین فرد آنان نماز بخوان و با مؤمنان مهربان باش».

(۳) اما (با همه این سفارشها در امر عبادت) نباید زیاد از ملت خود محجوب و نهان باشی که این روش هم نوعی سختگیری و هم باعث بی‌اطلاعی از جریان کارهاست. اگر میان والی و رعیت پرده و حجاب حائل شد حقایق در نظرش دگرگون شود، کوچک بزرگ، و بزرگ کوچک؛ زیبا زشت، و زشت زیبا جلوه کند، و حق و باطل به هم بیامیزد. والی هم بشر است و به کاری که از او پنهان دارند آگاهی ندارد، اگر (شخصا در جریان کارها نبود و با زیردستان تماس مستقیم نداشت و) اخبار را از دهان مردم نگیرد بی‌خبر می‌ماند، سخن که داغ و نشانی ندارد تا حق و باطلش معلوم و ممتاز باشد، پس به منظور مصونیت از اختلاط حقوق، پرده را نازک کن. تو از دو حالت بیرون نیستی: یا در راه حق سخاوتمند و بخشنده‌ای، پس چرا پشت پرده باشی برای حقی که خواهی پرداخت، یا برای کار خیری که انجام خواهی داد؟ و یا مردی هستی گرفتار بخل و امساک، که محتاجان و ارباب رجوع بر اثر ناامیدی از عطای تو هر چه زودتر (پای از دربار و) دست از سؤال می‌کشند، علاوه که بیشتر مراجعات مردم خرج و هزینه‌ای بر نمی‌دارد، یا از ستمگری شکایت دارند، یا به دادخواهی و انصاف‌طلبی می‌آیند، از آنچه برایت توصیف کردم بهره گیر،

و بدان چه سعادت و هدایت ترا تضمین نماید اکتفا کن، ان شاء اللّه.

(۱) (ای حاکم مصر) زمامداران را، خاصان درگاه و نزدیکانی است انحصار طلب، سود- پرست، پر نخوت و بی‌انصاف، تو باید ابزار و وسائل این تجاوزها را از دست آنها بگیری (از دخالت آنها در کارهای مردم و مداخله آنان در ما ورای وظایف مخصوص خود جلوگیری کنی) و بدین وسیله ریشه (فساد و تبهکاری) آنها را براندازی، حق نداری به هیچ یک از حاشیه‌نشینان و نزدیکانت زمینی واگذار کنی، یا اجازه دهی کشتزار و مزرعه‌ای را تصرف کنند که به همسایگان زیان رسانند حقا به آنها را قطع نمایند، یا در کارهای مشترک بار خود را بدوش (ناتوان) آنها افکنند و در نتیجه لذت و گوارائیش نصیب آنها باشد و ننگش در دنیا و آخرت به دامان تو نشیند، باید آنجا که کار به تو منتهی می‌شود عادلانه قضاوت کنی و در اجرای عدالت میان خویش و بیگانه فرق نگذاری، و در این راه صابر و شکیبا باشی و از خدا پاداش خواهی، این دستور را در حق خویشان نزدیکت نیز اجرا کن و هر جا این بار بر دوشت گرانی کرد عواقبش را در نظر گیر که سرانجامی پسندیده و ستوده دارد.

(۲) هر گاه ملت (بر اثر سوء تفاهم) به تو گمان ستمکاری برد، حقیقت کار و توجیه عمل خویش را آشکارا بیان کن و بدگمانی را از خود بگردان، این (روبرو شدن با مردم و در میان نهادن جریان امور با آنها) ریاضتی است بر نفس (که با کمال سختی و سنگینی باید آن را پذیرفت) و ارفاق و مدارائی است با رعیت، و بیان عذری که ترا به خواسته خود، یعنی استوار داشتن مصریان با نرمش و نیکی به راه حق می‌رساند.

(۳) (اما در سیاست خارجی و معامله با دشمن) چنانچه دشمن (در گرما گرم پیکار و کشاکش جنگ) پیشنهاد صلحی پسندیده (و خالی از خطر) داد هرگز رد نکن، صلح مایه آرامش سپاه، آسودگی خاطر، و ایمنی کشور است، اما زنهار زنهار، (پس از امضای قرارداد صلح) از این گام جلو نهادن دشمن برای صلح غافل مباش که شاید بمنظور اغفال، به تو نزدیک شده، حزم و احتیاط را از دست مده، جلوی هر خطر احتمالی را سد کن، و در هر کار به خدا متکی باش. اگر مشکلی رخ داد که (در راه غلبه بر آن) ناچار شدی با دشمن صلحی برقرار کنی، یا عهد و میثاقی ببندی، باید به پیمان خود وفادار باشی، قرارداد را با کمال درستی محترم شماری و (حتی در مورد لزوم) جان خود را سپر پیمان سازی، هیچ یک از دستورات خدا همانند پیمان نیست تمام ملتها با همه اختلافاتی که در آراء و عقاید و ادیان دارند، به قول و قرار خویش پایبند و ملتزمند، چون عواقب وخیم غداری و پیمان‌شکنی را دریافته‌اند، پس (تو ای امیر مسلمان) عهد خویش را مگسل، و رسم وفا را پشت سر مگذار، و دشمن را نفریب که جز جاهل کسی جرات نافرمانی خدا نکند. خدا عهد و ضمان را مایه امنی قرار داده که از رحمتش میان بندگان گسترده، و (قلعه و) حریمی که در پناهش بیارامند

و در کنارش پناه گیرند، در (حریم پاک) پیمان نه نیرنگ راه دارد، نه فریب، و نه خیانت.

(۱) مبادا گرفتاری در تنگناها ترا به گسستن عهدی که به نام خدا بسته‌ای وادارد، چه استقامت و تحمل فشاری که به زوال آن، و نیکی سرانجامش امیدواری، بهتر از غدر و خیانتی است که از فرجامش بیمناک، و از بازخواست خدائی، و نپذیرفتن عذر تقصیرش در دنیا و آخرت هراسناکی.

(۲) (ای حکمران) از ریختن خون ناحق بترس، هیچ گناه از خونی که بناحق بر خاک بریزند نکبت‌بارتر، کیفردارتر، نعمت‌زداتر، و عمر فرساتر نیست، نخستین حکمی که (در رستاخیز) از جانب خدای متعال صادر شود در باره خونهائی است که بندگان بر زمین ریخته‌اند. مبادا برای حفظ قدرت و مقام بیگناهی را بکشی، که این (بیداد) خود مایه پوسیدگی و زوال ملک است، هرگز خود را در معرض غضب خدا در نیاور، خداوند اولیای کشتگان مظلوم را (بر قصاص و انتقام) تسلط داده، و فرموده: «کسی که مظلوم کشته شد ما برای وارثش تسلطی قرار دادیم (که انتقام گیرد) اما نباید در کشتار زیاده‌روی و اسراف کند که او (از جانب خدا) منصور است.» (اسراء: ۳۳). در مورد قتل عمد نه در پیشگاه خدا معذوری و نه در برابر من؛ این گناه قصاص بدنی دارد، و هر گاه به قتل خطا گرفتار شدی، و به هنگام کیفر مجرمی دست یا تازیانه بخطا رفت، چه گاهی مشت و بالاتر از مشت بقتل می‌انجامد، مبادا نخوت و کبریای مقام ترا از پرداخت خونبها و دیه‌ای که باید برای رضای خدا به کسان مقتول تسلیم کرد، باز دارد.

(۳) مبادا خودپسند باشی، و بر آن صفات نفسانیت که ترا خوش آید اعتماد کنی، و دل به چاپلوسی و ستایش بندی که همه اینها بهترین فرصت را بدست شیطان می‌دهد تا نیکی نیکوکاران را محو و نابود سازد.

(۴) مبادا در مقابل خدمت بر سر رعایا منت نهی، یا به رسم افتخار کار کوچک خود را بزرگ جلوه دهی، یا به مردم وعده دهی و تخلف کنی، یا با آنان (نسنجیده) و شتابزده سخن گوئی که منت احسان را باطل سازد و خلف وعده دشمنی بدنبال

دارد، خداوند فرماید: «اینکه بگوئید و نکنید سخت خدا را بخشم آورد، چه دشمنی بزرگی است نزد خدا که بگویند آنچه عمل نمی‌کنند.» (صف: ۳).

(۵) مبادا کارها را شتابزده و پیش از وقت انجام دهی، یا چون وقت کار فرا رسد سستی‌ورزی، یا در کاری که صلاح و فسادش روشن نیست پافشاری کنی، یا چون حقیقت آشکار گشت مسامحه روا داری. هر چیز را در جای خود بگذار، و هر کار را به وقت خود انجام ده.

(۶) مبادا اموال عمومی را (از قبیل: جنگلها، مراتع، مسیلها، بستر رودخانه‌ها ...) که همه در آن یکسان و مساویند به خود اختصاص دهی،

و در کارها و مشاغل خویش پا از جاده مستقیم بیرون نهی، و از وظائف مهمی که بر همگان آشکار است غافل مانی (اگر شکایتی از حاشیه‌نشینان مجلس، و نزدیکان مقامت آوردند نادیده گیری تا حقوق ستمدیدگان پامال گردد) که از تو بازخواست خواهند کرد، و طولی نمی‌کشد که پرده‌ها کنار می‌رود و (خداوند) جبار، با عظمت خویش جلوه می‌کند و انتقام ستمدیدگان را از ستمگران می‌گیرد.

(۱) باز (هم به تو سفارش می‌کنم که در مواجهه با مردم و مخصوصا به هنگام کیفر بزهکاران) نخوت، جوش و خروش، حملات دست و زبانت را مهار کن، و برای حفظ و حراست خوی تملک نفس و خویشتن داری، از سرعت اقدام و شتاب در کیفر خودداری کن، هر گاه آثار قهر و غضب در خود احساس کردی به آسمان بنگر تا سورت و فوران خشمت فرو نشیند، و دوباره عنان اختیار را بکف آوری، و این صفت در روانت مستحکم نگردد جز آنگاه که یاد مرگ و بازگشت به خدا بسیار کنی.

(۲) در خاتمه بدان که من در این عهدنامه بدون تقصیر و کوتاهی همه وسائل ارشاد ترا فراهم ساختم، اگر مشیت خدا تعلق گرفته باشد ترا هدایت می‌کند و به تذکر و توجه به آنچه از (روش و سفارشهای) ما دیده‌ای موفق می‌دارد، تا زمامداریت از حکومتی عادلانه یا سنتی ارجمند یا حدیثی از پیامبر یا دستوری لازم الاجرا از کتاب خدا، سرچشمه گیرد، و از طرز رفتار ما، و پیروی از مضمون این عهدنامه و آنچه برای اتمام حجت نگاشتم سرمشق ستانی، بکوش که اگر نفست به جانب هوی و هوس شتافت، عذری نداشته باشی، چه هیچ کس جز خدا نتواند (انسان را) از کار زشت نگه دارد، یا به کار خیر وادارد. قسمتی از وصایا و سفارشهای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به من راجع به ترغیب در امر نماز و زکات و رعایت حقوق بردگان بود، من نیز در خاتمه این عهدنامه همین سفارش را به تو دارم. و لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.

(۳) از رحمت واسعه و بخششهای بزرگ خدا، و قدرت او بر هر خواسته، خواهانم که من و ترا موفق دارد تا آنچه رضای وی در آن است انجام دهیم، روشی پیش گیریم که هم به درگاه خدا عذری آشکار داشته باشیم و هم در حضور خلق، و مایه نیکنامی در میان بندگان.

حسن اثر در مملکت اتمام نعمت، و مزید کرامت باشد، و (از درگاه خداوند خواستارم) سرانجام، ما را به سعادت و شهادت نائل فرماید ما به (لقای) او مشتاقیم. و السلام علی رسول اللّه و علی آله الطیبین الطاهرین و سلم کثیرا.

ص: ۲۲۵

(۱)

خطبه علی (ع) معروف به دیباج

«۱» (۲) شکر خدای را که آفریدگار خلق است و شکافنده صبح. گواهی می‌دهم که خدائی جز خدا نیست، یگانه است و شریک ندارد، و محمد (ص) پیامبر اوست.

بندگان خدا! بهترین وسیله‌ای که مقربان به درگاه خدا بدان توسل جویند عبارت است از ایمان به خدا و پیمبرانش، و آنچه (این پیامبران بعنوان وحی) از جانب او آورده‌اند، و جهاد در راه خدا که قله بلند اسلام است، و کلمه اخلاص (لا اله الا اللّه) که سرشت انسان است، و به پا داشتن نماز که آیین است، و زکات که واجب (مالی) است، و روزه رمضان که دژی محکم (در برابر آتش) است، و حج و عمره که فقر را بزدایند، و گناه را محو سازند، و بهشت را موجب شوند، و صله رحم که مایه فزونی ثروت و درازی عمر و زیادی عدد است، و صدقه نهان که خطا را بپوشد و غضب خدای تبارک و تعالی را خاموش کند، و صدقه آشکار که مرگ بد را جلو گیرد، و کارهای خیر که از مهالک بد نگه دار است.

(۳) فراوان یاد خدا کنید که بهترین یادها و امان از نفاق، و تبرئه از آتش است، صاحبش را به هنگام قسمت خیرها (میان بندگان) بیاد خدا آرد، و آوائی زیر عرش الهی دارد. در آنچه به پرهیزگاران نوید داده راغب باشید که وعده‌های او راست‌ترین وعده‌هاست، و هر نویدی که داده همانسان که فرموده خواهد رسید، از روش پیغمبر (ص) پیروی کنید که بهترین روشهاست، سنت او را بکار گیرید که شریفترین سنتهاست، کتاب خدا را بیاموزید که بهترین گفتار و رساترین پند است، قرآن را فهم کنید که بهار (نشاط انگیز و حیاتبخش) دلهاست، از نور این کتاب درمان جوئید که شفای (آلام) سینه‌هاست، نیکو تلاوتش کنید که بهترین سرگذشتهاست، «آنگاه که قرآن بر شما خوانند گوش فرا دهید و سکوت کنید که مشمول رحمت (خدا) شوید.» (اعراف: ۲۰۴)، و چون علم قرآن آموختید به آن عمل کنید تا رستگار شوید. (۴) بندگان خدا! بدانید که عالم بی‌عمل چون جاهل سرگردانی است که از بیهوشی جهل به خود نیاید،

---

(۱) قسمتی از این خطبه در نهج البلاغه با اختلاف در نقل به شماره ۱۰۸ و بر حسب ترتیب صحیح، ثبت شده و قسمتی نیز به شماره ۲۸.

ص: ۲۲۷

بلکه حجت بر این (نابخرد) عظیمتر و او در پیشگاه خدا نکوهیده‌تر است، حسرت این عالم (نمای) دانش بدور افکنده از آن جاهل سرگردان در جهل، طولانیتر است، گرچه هر دو حیران، تباه، گمراه‌کننده و فتنه زده‌اند، رویه‌شان بیهوده و کردارشان باطل است.

(۱) بندگان خدا! خیالهای باطل به دل راه ندهید که به شک افتید، و شک نکنید که کافر شوید، و کفر نورزید که پشیمان گردید، کار دین را سبک نگیرید (برای شانه خالی کردن از زیر بار وظائف، راه باز نکنید و کلاه شرعی نسازید) که منافق و سهل‌انگار می‌شوید، و این چاره‌جوئیها (و زرنگیهای احمقانه) شما را به راه ستمکاران می‌کشد و هلاک می‌شوید، آنجا که حق را دریافتید و شناختید سازشکاری و مداهنه ننمائید که آشکارا زیان بینید.

(۲) بندگان خدا! پرهیزگاری و خداترسی، عاقبت‌اندیشی است، مغرور نشدن به خدا، عصمت (و مصونیت از گناه) است.

(۳) بندگان خدا! آن کس به حال خود دلسوزتر است که از همه بیشتر اطاعت خدا کند، و آن کس بدخواهتر خویش است که بیش از همه معصیت خدا کند.

(۴) بندگان خدا! هر که اطاعت خدا کند امان و بشارت یابد، هر که گناه کند نومید و پشیمان گردد و (از بلا و کفر) سالم نماند.

(۵) بندگان خدا! از خدا یقین بخواهید، یقین سر دین است، و «عافیت» از او درخواست کنید که بالاترین نعمت، عافیت (: رهائی از گرفتاریها) است، آن را برای دنیا و آخرت غنیمت شمارید، توفیق از خدا طلب کنید که پایه‌ای استوار است. بدانید: بهترین صفت ملازم قلب، یقین است، و بهترین (نمونه‌های) یقین تقواست، برترین کار صحیح آن است که با تصمیم انجام گیرد، بدترین کار (در امر دین) نوآوریهاست، هر نوآوردی بدعت است و هر بدعتی گمراهی، بدعتهاست که سنتها را ویران نماید، مغبون کسی است که در دینش گول خورده باشد. بر آن کس باید حسرت خورد که دینش سالم و یقینش نیکو باشد. خوشبخت کسی است که از سرگذشت دیگران عبرت گیرد، بدبخت آن است که فریب هوای نفس خورد.

(۶) بندگان خدا! بدانید که ریای اندک (هم) شرک است، اخلاص در عمل یقین است، هوای نفس (انسان را) به آتش می‌کشد، همنشینی با هوس‌رانان قرآن را از یاد ببرد، شیطان را حاضر کند، نسیء. «تأخیر حج از موسم مخصوص» مزید بر کفر است، اعمال معصیت‌کاران باعث غضب خدای رحمان است، و غضب خدا به آتش انجامد. دمسازی با زنان مایه گرفتاری و انحراف و کژی قلب است، چشم‌چرانی دیده دل را تیره سازد، نگاه (به نامحرم و لو یک نظر) دام شیطان است، و همنشینی با سلطان، آتش افروزد.

(۷) بندگان خدا! راست بگوئید، خدا با راستگویان است، از دروغ بپرهیزید که از

ایمان بدور است؛ راستگو مشرف به نجات و کرامت است و دروغگو بر لب پرتگاه و هلاکت؛ حق بگوئید تا به حق معروف شوید، حق را بکار بندید تا از اهل حق باشید؛ امانت را رد کنید؛ با خویشاوندی که از شما بریده پیوند کنید؛ به آنانی که محرومتان کرده‌اند احسان نمائید؛ به عهد و پیمان وفادار و در قضاوت عادل باشید؛ چون ستم بینید صبر کنید، چون با شما بد کنند عفو و گذشت داشته باشید، چنان که دوست دارید از شما بگذرند. به پدران مباهات نکنید «نام بد به هم نگذارید، چه ناپسند است فسق بعد از ایمان» (حجرات: ۱۱). مزاح نکنید، بر همدیگر خشم نگیرید و بزرگی ننمائید «از یک دیگر غیبت نکنید، آیا دوست دارید یکی از شما که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟» (حجرات: ۱۲).

حسد نورزید، حسد ایمان را می‌خورد چنان که آتش هیزم را، با هم دشمنی نکنید که بنیان کن (و دین برانداز) است، به همه سلام کنید، تحیت (و سلام) را بهتر جواب دهید، بر زنان بیوه و کودکان یتیم رحم آرید، به ناتوانان، مظلومان، ستمدیدگان، ماندگان در راه، سائلان، بردگان، غلامانی که پیمان آزادی بسته‌اند، و مستمندان کمک کنید. پشتیبان مظلوم باشید، واجبات را بجا آرید، در راه خدا با جان چنان که باید بجنگید که کیفر خدا سخت است، در راه خدا جهاد کنید، از مهمان پذیرائی کنید، خوب وضو بگیرید، نمازهای پنج‌گانه را به وقت بخوانید که در پیشگاه خدای عز و جل مقام و مرتبه‌ای (بلند) دارد، نافله‌ها را ترک نکنید که «هر کس داوطلبانه کار خیری کند برای او بهتر است، و خدا سپاسگزار و داناست.» (بقره: ۱۵۸). «در کار نیک و پرهیزگاری همکاری کنید، در گناه و تجاوز همکاری ننمائید.» (مائده: ۲). و «چنان که شایسته است از خدا پروا کنید و مبادا نامسلمان از دنیا روید.» (آل عمران: ۱۰۲).

(۱) بندگان خدا! بدانید که آرزو عقل را بر باد دهد، نویدهای دروغین دهد، غفلت آورد، و باعث حسرت گردد، پایبند آرزو نشوید که آرزو فریب است، و آرزومند گنهکار، در حال امیدواری و ترس (آنجا که نعمتی خواهید یا از بلائی نگرانید برای خدا) عمل کنید، اگر به خواسته‌ای رسیدید شکر کنید تا به خواسته دیگر رسید که خداوند اعلام فرموده:

مسلمانان را نیکی دهد و سپاسگزاران را نعمت افزاید، من چیزی چون بهشت ندیدم، که طالبش خواب باشد، و نه چیزی چون دوزخ که گریزانش خفته باشد، و نه سوداگری پرسودتر از آنکه برای آن روز تلاش می‌کند که اندوخته‌ها در آن ذخیره شود و باطنها آشکار گردد. آن را که حق سود نبخشد باطل زیان رساند، آن را که هدایت به راه راست نبرد گمراهی بخسران کشاند، آن را که یقین سودمند نیفتد، شک بضرر افکند. شما را فرمان کوچ داده‌اند و به توشه رهنمائی کرده‌اند.

(۱) هان! سهمناکترین چیزی که بر شما نگرانم دو چیز است: آرزوی دراز، و پیروی هوس. هان! دنیا پشت نموده و فنای خود را اعلان کرده، آخرت روی آورده، و اعلان ورود داده. هان! امروز روز آمادگی و فردا روز مسابقه است، هدف (پیشتازان) بهشت، و سرانجام (واماندگان) دوزخ است. هان! شما در روزگار مهلت بسر می‌برید، و بدنبالش مرگی است که شتابان می‌رسد، هر که به گاه مهلت پیش از مرگ با اخلاص برای خدا کار کند عملش به وی سود بخشد، و مرگش به او زیانی نرساند، و آن که در ایام مهلت کاری نکند مرگش زیان بخشد و عملش سودی ندهد.

(۲) بندگان خدا! اگر خواهید دینتان استوار گردد، نماز را به وقت بخوانید، زکات را به وقت بپردازید، (به درگاه خدا) تضرع و زاری کنید، با خویشاوندان پیوند نمائید، از قیامت بترسید، سائل را محروم نسازید، ناتوان را محترم شمارید، قرآن را بیاموزید و بکار بندید، راست گوئید، به عهد و پیمان وفا کنید، امانت را به صاحبش برگردانید، به ثواب خدا راغب و از عذابش ترسان باشید، با مال و جان در راه خدا جهاد کنید، از دنیا چندان توشه برگیرید که جان خود را (از هلاک ابدی) برهانید، کار خیر کنید تا در آن روز که هر کس خیری پیش فرستاده به آن برسد، پاداش نیک بینید، این را می‌گویم و از خدا برای خود و شما آمرزش می‌خواهم.

ص: ۲۳۳

(۱)

اندرزهای آن بزرگوار در: تشویق (به خیر) و تهدید (از عذاب) و نصیحت

«۱» (۲) اما بعد، مکر و فریب در آتش است، از خدا بیمناک، و از هیبت و سطوتش بر حذر باشید، خداوند پس از اتمام حجتها و بیم و وعیدها برای بندگان نمی‌پسندد که نافهمیده و نادانسته (از درگاه وی) رانده، و به هلاک تدریجی گرفتار شوند، برای این است که کوشش بنده تباه گردد، تا آنجا که وفای به عهد را از یاد ببرد و پندارد کار خوبی می‌کند و پیوسته در اوهام باطل و امیدهای کاذب و غفلت از خبرهای آسمانی بسر برد، همی به کار خود گره‌ها زند، و با جدیت تمام خود را هلاک سازد، از مهلت خدائی سوء استفاده کند، با غافلان هم طبع، و با گنهکاران همدم شود، با مؤمنان بر سر اطاعت خدا جدل کند، نیرنگبازی و ظاهرسازی عیاشان را خوش دارد، اینها کسانیند که قلوبشان با شبهه دمساز است، به ناحق بر دیگران بزرگی کنند، و آن را مایه تقرّب به حق پندارند. چون کار بر هوس کنند، و از سر نادانی و نابینایی گفتار حکیمان را دگرگون سازند، و تحریف نمایند، و از این کار منظور تظاهر و ریا دارند، نه راه مستقیمی، نه نشان راهی نه چراغ راهنمائی (به همین ضلالت و گمراهی عمر بگذرانند) تا اجل فرا رسد و به آبگیر نهائی خود رسند و چون خداوند از نتیجه و عواقب کارشان پرده برگیرد، و آنها را از سرپوشهای غفلت بدر آرد، به آن چه پشت کرده رو آرند، و به آنچه رو آورده پشت کنند (با حسرت به دنیای گذشته بنگرند و هراسان همی خواهند از نتائج هولناک اعمالشان بگریزند، به دنیای پشت سر باز گردند و از آخرت روبرو رخ برتابند)، آرزوهائی که (تمام عمر را در راهش گذراندند و احیانا) به آنها رسیدند سودشان ندهد، خواسته‌هائی که دریافتند، حاجتهائی که برآوردند (و کام دلهائی که گرفتند) هیچ یک به کارشان نیاید، بلکه همه وبالشان گردد، و اینک از آنچه بدنبالش می‌دویدند بگریزند.

(۳) من شما را از این لغزشگاه بیم می‌دهم، و بترس از خدائی که جز او نفعی نرساند، فرمان می‌دهم باید (هر کس) اگر راست می‌گوید از وجود خود بر اصلاح ضمیرش بهره گیرد، که بینا کسی است که بشنود و بیندیشد، بنگرد و ببیند، از عبرتها استفاده کند، و راهی روشن پیماید که از زمین خوردن در (لغزشگاههای) هوس بر کنار و از راه کور (و تاریک) بدور باشد، به گمراهان در تباه ساختن نفس خود، با کجروی در حق، و انحراف در گفتار و دگرگونی در صداقت و راستی کمک ننماید و لا قوة الا باللّه.

(۱) قسمتی از این گفتار را مرحوم رضی، با اختلاف زیاد، در خطبه ۱۵۱ نهج البلاغه نقل فرموده.

ص: ۲۳۵

(۱) آنچه (پیشوایان) به شما گویند (همان را) بگوئید، آنچه را از آنها روایت کنند بپذیرید، هر چه را از شما نخواسته‌اند بر خود تحمیل نکنید، که عواقب و عقوبتهای هر کاری که انجام دهید هر سخنی که بر زبان رانید، و هر مقصدی که بدان توجه کنید به گردن خودتان است، از شبهه برحذر باشید که شبهه را برای فتنه (و گمراه- کردن) قرار داده‌اند، (همیشه) به سهولت و سادگی رو آرید (خود را در ورطه مسائل شبهه‌ناکی که از عهده‌اش بر نمی‌آئید نیفکنید) با مردمان، خوشرفتار و خوشگفتار، و در پیشگاه خدا فروتن، بیمناک و متضرع باشید. با یک دیگر به تواضع، انصاف، بخشش، و فرو خوردن خشم رفتار کنید که این سفارش خداوند است. از حسد بپرهیزید که کار جاهلیت است، «و باید هر کس بنگرد چه پیش فرستاده، و از خدا پروا کنید که از کارهای شما آگاه است.» (حشر: ۱۸).

(۲) مردم! به یقین بدانید که بنده هر چند سخت‌کوش، پر تدبیر و فعال باشد خداوند بیش از آنچه در «ذکر حکیم» (شاید مراد لوح محفوظ باشد) مقدر کرده نصیبی برایش ننهد، چنان که هر چه بی‌دست و پا و کم تدبیر باشد آنچه را که در «ذکر حکیم» برایش مقدر فرموده دریغ نورزد. مردم! نه هیچ کس با زرنگی پشیزی بیفزاید، نه با حماقت پشیزی از دست دهد، آن که این نکته بداند و به آن عمل کند (خود را بیجا به زحمت نیفکند و) در عین سودمندی از همه آسوده‌تر است، و آن که این رمز نشناسد در عین زیانمندی از همه پرمشغله‌تر است، چه افراد مرفه که گمان کنند در نعمت بسر برند و همان نعمتشان (بر اثر سرگرمی به دنیا و غفلت از خدا) مایه غافلگیری و عذاب شود، و چه مبتلایان که در نظر مردم گرفتارند و همان گرفتاری (بر اثر صبر و مقاومت و آبدیدگی) باعث کمال و رفعتشان گردد. پس ای شنونده از مستی بهوش آی، و از غفلت بدر آی، از شتاب بکاه، و در وعده‌های خدا بیندیش، وعده‌هائی که تخلف نپذیرد و گریزگاه و راه چاره ندارد، آنگاه فخر و مباهات را فرو گذار، کبر و بزرگی را به یک سو نه، ذهن را حاضر ساز، قبر و خانه «واپسین» خود را بیاد آر، که گذرگاه و سرانجامت آنجاست، و هر چه کنی همان با تو کنند، و هر چه بکاری بدروی، هر دست دهی بگیری، هر چه پیش فرستی به ناچار فردا دریابی. بایدت تأمل در مواعظ سود بخشد آنچه بشنوی و آنچه را به تو وعده دهند بخاطر سپار که یکی از دو خاصیت دارد: یا بکار بندی و سبب طاعت گردد، یا وانهی و اتمام حجت باشد.

(۳) الحذر، الحذر، کوشش، کوشش، که هیچ کس چون خبره کار ترا آگاه نسازد، همانا از وعده‌های تخلف‌ناپذیر، خداوند در «ذکر حکیم» (ظاهرا مراد همان لوح محفوظ است و احتمال اراده قرآن بعید بنظر می‌رسد) که خشنودی و غضب، ثواب و عقاب او بر محور آن می‌چرخد، این است که: بنده هر چند گفتاری خوش و ظاهری آراسته داشته باشد، و مردم به فضیلت او اقرار کنند، اگر با یکی از این

ص: ۲۳۷

صفات بی‌توبه از دنیا رود مؤمن نخواهد بود: ۱- شرک به خدا در عبادات واجب ۲- خودکشی از فرط غضب ۳- ترک عملی که خود بخوبی آن اعتراف کرده (نفاق و گفتن و نکردن) ۴- بدعتگذاری در دین برای رسیدن به دنیا (دین را ملعبه دست قرار دادن و تحریف حقایق آن برای مقاصد مادی) ۵- علاقه به ستایش مردم برای کارهای ناکرده (عشق به چاپلوسی و ثناگوئی) ۶- دورو و دو زبان و با ناز و تبختر با مردم برخورد کردن، این سخن را درست دریاب که هر چیز را با نمونه توان شناخت (مشت نمونه خروار است) همت چارپایان در شکم است، همت درندگان در تجاوز و ستم، و همت زنان در زیور دنیا و فساد، اما اهل ایمان همیشه بیمناک و فروتن و ترسانند.

(۱)

موعظه آن جناب و توصیف احوال تقصیرکاران

«۱» (۲) از آنها نباش که کار ناکرده امید (مزد) دارند، با آرزوهای دراز به تو امیدوارند، در دنیا سخن پارسایان گویند و رفتار دلباختگان کنند، اگر دهندشان سیر نشوند، و اگر دریغ نمایند قانع نباشند، از شکر آنچه دارند ناتوانند و همی افزون طلبند، مردمان را (از زشتیها) منع کنند و خود دست برندارند، دستور کار نیک دهند و خود اجرا نکنند، نیکان را دوست دارند و کار آنها ننمایند، بدکاران را دشمن دارند و خود از آنهایند. از انبوه گناه، مرگ را خوش ندارند و تا واپسین دم ترک گناه نکنند، گویند: تا چند کار کنیم و رنج بریم؟ چرا با تکیه بر آرزو ننشینیم (امید کاذب به رحمت خدا) تمنای آمرزش دارند و پیوسته معصیت کنند. چندان عمر کرده‌اند که بیدارشدنیها از خواب گران برخیزند، چون به یاد گذشته افتند (با دلی پر حسرت) گویند: اگر کاری کرده بودیم و رنجی برده بودیم چه خوب بود و در عین حال فرصتهای آینده را بی‌پروا و غافل از دست دهند. به هنگام بیماری از تقصیرها پشیمان شوند و بگاه سلامت مغرور و خاطر آسوده باشند، کار آخرت را عقب اندازند، تا سالم و آسوده‌اند خودپسند و خوشدلند و چون گرفتار شوند ناامید گردند، نفس با وعده‌های خیالی بر آنها غالب آید و آنها با مطالب قطعی بر نفس چیره نشوند. به رزق مقسوم قناعت نکنند، به ضمانت خدا اعتماد ننمایند، کارهای واجب را وانهند، از خودشان شک دارند، توانگر شوند خود را گم کنند و به فتنه افتند، بینوا شوند نومید و ناتوان گردند، از گناه و نعمت سرشارند، افزون طلب و ناسپاسند، به خطاهای کوچک دیگران ایراد دارند و اشتباهات بزرگ خود را نادیده گیرند. اگر لذتی پیش آید به امید توبه کام دل برآرند و ندانند چه خواهد شد (توفیق توبه بیابند یا نه) نه شوق (به پاداش) به کارشان گمارد، نه بیم (عذاب) بازشان دارد، به هنگام درخواست اصرار ورزند، و در عمل کوتاه آیند، در گفتار توانگرند و در کردار درویش، کار نکرده امید سود دارند، و از کیفر جرمهای کرده باک ندارند، به متاع فانی دنیا بشتابند، و نعیم باقی آخرت را وانهند، از مرگ ترسانند، و از زوال فرصتها نهراسند، گناهانی را از دیگران زیاد دانند که بیشترش را از خود اندک شمارند، طاعتی را از دگران ناچیز دانند و از خود بزرگ پندارند، بر گناه کوچک مردمان نگرانند (و گناه بزرگ خود را به هیچ نشمارند)، به عمل کوچکتر خود امیدوارند.

و خلاصه: به مردم طعن دارند و در باره خود سهل انگارند، امانت مردم را در نهایت آسودگی و رضامندی رعایت کنند و به هنگام خشم و گرفتاری خیانت کنند. عافیت و سلامت را نشان توبه و آمرزش دانند و گرفتاری را علامت مجازات و کیفر. روزه را تأخیر اندازند و در خواب بشتابند،

---

(۱) این گفتار با اختلاف بسیار چنان که معمول است در کلمات قصار نهج البلاغه شماره ۱۵۰ به این عنوان مذکور است: «به مردی که از آن حضرت تقاضای موعظه کرد فرمود.»

ص: ۲۴۱

نه شب بپای خیزند، و نه روز روزه گیرند، رنج بیداری نکشیده در انتظار صبحند، و گرسنگی ناخورده چشم براه شام. از زیردست بخدا پناه برند و از زبردست نهراسند.

همی خواهند تا مردم باحترامشان به پا ایستند، و خود در برابر خدا (به عبادت) نایستند.

خواب با توانگران را از رکوع با مستمندان خوشتر دارند، به اندک (ناملایم) بخروشند، و از گناه زیاد پروا ندارند به سود خود دگران را زیان رسانند، و سود دگران با زیان خود نخواهند. دوست دارند همه اطاعتشان کنند و سر از فرمانشان نپیچند، می‌خواهند بگیرند و ندهند. مردم را ارشاد و خود را گمراه سازند، از مردم نه برای خدا بترسند، و از خدا در باره خلق نترسند (بی‌تشخیصند). ناپسند را پسندیده شمارند و پسندیده را ناپسند، خدای را بر نعمتهایش سپاس نگزارند و بر فزونیهایش شکر نگویند، امر بمعروف و نهی از منکر نکنند، عمری در اشتباه بسر برند، چون بیمار شوند اخلاص پیش آرند و توبه کنند، و چون بهبود یابند به گناه باز گردند، همیشه به زیان خود کار کنند نه به سود، نمی‌دانند اعمالشان آنها را به کجا می‌کشد، تا کی و تا چه وقت (این کجروی و خطا)؟. خداوندا! ما را از خودت بیمناک کن، (ای نصیحتخواه) بخاطر سپار و نگهدار، و اگر خواهی باز گرد.

ص: ۲۴۳

(۱)

شرح حال پرهیزگاران

«۱» (۲) پس از حمد و ثنای پروردگار، پرهیزگاران در دنیا گروهی پر فضیلتند، گفتاری درست، جامه‌ای اقتصادی و رفتاری متواضعانه دارند، در برابر خدا با طاعت افتادگی کنند، دیدگان از حرام خدای عز و جل بپوشند، گوشها وقف علم سازند، روحشان از سر تسلیم و رضا در گرفتاری و رفاه (چون کوههای بلند) یک نواخت و آرام است. دلباخته ثواب (و آشیان قدس و ملکوت اعلا) و بیمناک از عذاب (و کیفر کردارند،) اگر اجل مقدر خداوندی نبود (مرغ) روحشان یک چشم بهم زدن در (قفس) تن آرام نمی‌گرفت. آفریدگار در نظرشان بزرگ است و از این رو همه چیز را کوچک شمرند، با بهشت چنانند که

گویا به چشم سر می‌بینند و از نعیمش برخوردارند، با دوزخ چنانند که گوئی در آن می‌نگرند و هم اکنون در چنگ عذاب گرفتارند. دلهاشان غمین است، بی‌آزارند، اندامهائی لاغر دارند، کم توقع و قناعت پیشه‌اند. به اسلام کمکهای فراوان کنند. دورانی کوتاه استقامت نمایند و به آسایشی بس طولانی و سودمند که خدای کریم برایشان فراهم ساخته، رسند.

دنیا آنها را خواهد و آنها دنیا را نخواهند، بدنبالشان رود و به دستشان نیارد. (۳) شبانگاه سر پا ایستند و آیات قرآن را شمرده و آرام تلاوت کنند، دل را با (تدبر در) قرآن اندوهگین سازند، و دوای دردها از آن جویند. حزنها برانگیزند، بر گناهان و دردها و جراحتهای دل بگریند. چون به آیه‌ای تشویق‌آمیز رسند امیدوار به آن دل بندند قلوبشان از شوق سر بر کشد چنان که گوئی وعده‌های خدا در برابر چشم آنهاست، چون به آیه‌ای تهدیدآمیز رسند گوش دل فرا دهند چنان که گویا هم اکنون غرش و غریو دوزخ بیخ گوششان است، (از بیم) کمرها خم کنند، پیشانی، دست و قدمها بر زمین بگسترند و از خدای بزرگ درخواست آزادی (از آتش) کنند.

(۴) به هنگام روز، حکیم و دانشمند، نکوکار و پرهیزگارند، ترس (از خدا) اندامشان را بسان چوبه تیر تراشیده، (از فرط آرامی و پژمردگی) بیمارشان پنداری، گوئی خردها از کف داده‌اند (اما نه بیمارند و نه بیخرد)، امری عظیم قلبشان را اشغال کرده: آنگاه که عظمت و قدرت خدای متعال و مرگ و احوال قیامت را بیاد آرند دلهاشان بلرزد، افکارشان آشفته گردد و عقل از سرشان پرواز کند.

---

(۱) این خطبه را مرحوم رضی، با اختلاف متن، در نهج البلاغه شماره ۱۹۱ به ترتیب صحیح چنین نقل کرده که: یکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بنام «همام» از آن جناب خواست پرهیزگاران را توصیف کند و حضرت پس از اندکی طفره رفتن و تسامح این خطبه را ایراد فرمود.

چون بیم و هراس بر آنها مستولی شود به کارهای پاک بشتابند، و به اندک قانع نشوند، عمل هر چه بیشتر باشد زیادش نشمارند. همیشه خود را متهم دانند و از کردار خود نگرانند، چون یکی از آنها را بستایند هراسان گشته گوید: من به حال خود از دیگران آگاهترم و خدا از خود من هم آگاهتر است. خداوندا مرا به سخنان اینان مگیر، و از آنچه پندارند بهتر ساز، و آنچه را خبر ندارند بیامرز که تو علام الغیوبی.

(۱) از نشانه‌های پرهیزگار این است که: در دین تواناست، ترس و نرمش، ایمان و یقین را بهم آمیخته. در علم حریص است، در عین مدارا زیرک است، با مهربانی انفاق کند، فهم و فقه، و علم، حلم را بهم پیوسته. در توانگری میانه‌رو است، در عبادت خاشع (و افتاده) است، در نیازمندی خوشرفتار، و در سختی بردبار است (نه فقر او را بذلت و پستی کشد نه فشارها از پایش در آورد). بر رنجدیدگان رحمت آرد، وقت بخشش عطا کند، در کسب حرص نزند. بدنبال (روزی) حلال رود. در راه هدایت سرزنده باشد، از طمع بدور، و نکوکار و مستقیم است، در برابر شهوت خویشتن‌دار است. از تعریف جاهلان مغرور نگردد، همیشه حساب اعمال خود دارد، و خود را مقصر داند، عمل صالح کند و (باز هم) بیمناک است، شبانگاه در فکر شکر است، و

بامدادان در اندیشه ذکر، شب را ترسان گذراند و روز را شادمان آغاز کند، ترسش از غفلتهائی است که از آنها زنهارش داده‌اند، شادیش از فضل و رحمتی است که به آن دست یافته. اگر نفس در ناملایمات سرکشی کند و تسلیمش نشود، (بعنوان مجازات) خواسته‌هایش را از آن دریغ دارد. خشنودیش در (نجات از چیزی) است که از آن می‌ترسد، روشنی چشمش در نعمتهای جاوید، و پارسائیش در لذتهای ناپایدار است. حلم را با علم و علم را با عمل آمیخته، از تنبلی و ملال بدور است، نشاطی پیوسته دارد، آرزویش نزدیک (و دسترس) و لغزشش اندک است، دلی نرم و روحی قانع دارد، جهلش نهان و کارش آسان است، دینش محفوظ، شهوتش مرده، خشمش فرو خورده و اخلاقش باصفاست. اسراری که به وی سپرند با دوستان در میان ننهد، شهادت دشمنان را کتمان ننماید (در باره دشمن هم از شهادت به حق دریغ نکند) به تظاهر و ریا کار نکند، از روی شرم کار (خیر) را فرو نگذارد، مردمان به خیرش امیدوار و از شرش در امانند. اگر در جمع غافلان باشد در زمره ذاکرانش نویسند (که دلش بیاد خداست). از آن که ستمش کرده بگذرد، و به آنکه محرومش ساخته ببخشد، با آن که از او بریده بپیوندد، حلمش را از کف ندهد، در (تحصیل اخلاق و کردار) زینت‌بخش در نماند، رفتار زشت و ناسزا از او بدور است، گفتارش نرم، مکرش ناپدید، خیرش بسیار، کردارش نیک، رو به خیر و پشت به شر است. در بحرانها پابرجا و بردبار، در ناملایمات پایدار، و در رفاه سپاسگزار است. بر آن که خشم گیرد ستم روا ندارد، بخاطر دوست گناه نکند، به ناحق ادعا نکند، حق دیگران را منکر نشود، پیش از آن که شاهد آورند خود به حق اعتراف کند.

ص: ۲۴۷

امانت مردم را تباه نسازد. نام بد بر کسی ننهد، نه ستم کند نه خیال ستم در سر پرورد، به همسایه آزار نرساند، به مصیبت‌زدگان شماتت نکند، در کار درست بشتابد، امانتدار، و در اعمال ناپسند کند و بی‌علاقه است. امر بمعروف و نهی از منکر کند، جاهلانه در کار دنیا گام ننهد، از (دائره) حق بیرون نرود، از خاموش نشستن غمین نشود، صدا به خنده بلند نکند، به آنچه دارد بسازد، غضب او را از جا نکند، هوی و هوس بر او چیره نگردد، مقهور بخل نشود، طمع به مال مردم نبندد، با مردم بیامیزد تا علم فرا گیرد، (در جای سکوت) لب فرو بندد تا سالم ماند. بمنظور فهمیدن بپرسد، گوش دادنش به سخن خیر نه برای (یاد گرفتن و) گیر انداختن است، لب گشودنش به گفتار نیک نه از روی فخر فروشی است. چون بر او ستم رود صبر کند تا خدا انتقام گیرد. جانش از او در عذاب و مردم از او در آسایشند. خود را برای آخرت به رنج افکند و دیگران را به راحت رساند.

کناره‌گیری و دوریش بغض (از رفتار ناپسند) و صیانت نفس است، نزدیکیش از روی ملایمت و رحمت است، دوریش از کبر و بزرگی، و نزدیکیش نیرنگ و زبان بازی نیست. پیرو نکوکاران پیشین و پیشوای خیرمندان پسین است.

ص: ۲۴۹

(۱)

خطبه دیگر در بیان ارکان و شعب ایمان و ارکان و شعب کفر

«۱» (۲) خداوند همه چیز را آغاز کرد، و هر چه را خواست برای خود گزید، و هر چه را دوست داشت به خود اختصاص داد، از چیزهائی که دوست داشت ایمان است که آن را پسندید و از اسم خود («مؤمن» یعنی امان دهنده) مشتق ساخت، و آن را به هر مخلوقی که دوست داشت انعام کرد، سپس آن را بیان کرد. آبشخوارهای آن را برای تشنه‌کامانی که در آن پای نهند، آسان کرد، پایه‌هایش را برای آنها که دوری گزینند استوار و رفیع ساخت، ایمان را برای خواستارانش عزت و برای واردان، (قلعه) امن و امان قرار داد، ایمان را راهنمای پیروان، زیور آرایش خواهان، دین گروندگان، پناه پناهندگان، رشته متمسکان، برهان متکلمان، شرف عارفان، حکمت گویندگان، نور روشنی خواهان، حجت متخاصمان، پیروزی مستدلان، علم بخاطر سپاران، حدیث راویان، حکم قاضیان، حلم حدیث گویان (بین محدث به هر معنی که باشد با حلم چندان تناسبی نیست و شاید تحریفی رخ داده)، خرد عاقبت اندیشان، فکر اندیشمندان، یقین خردمندان، بینائی مصممان، نشانه تیزهوشان، عبرت پندگیران، نجات مؤمنان، دوستی خدا برای شایستگان، مرتبه و مقام مراقبان، اعتماد موکلان، آسودگی تفویض‌کنندگان (آنها که کار خود به خدا باز گذارند)، آئین نیکان، خیر شتابندگان، سپر صابران، لباس پرهیزگاران، تطهیر ره یافتگان، امنیت مسلمانان و روح راستگویان، مقرر فرمود. ایمان ریشه حق است، و راه ریشه حق هدایت است؛ صفتش نیکوئی، و افتخارش بزرگواری، ایمان راهی روشن، راهنمائی فروزان، چراغی تابان و هدفی رفیع دارد، آمادگی مسابقه در این میدان آسان است، اسبانش مهیا، جایزه‌اش رشگ‌آور، اسبابش کهن، و سوارانش بزرگوارند. راهنما: اعمال صالح.

چراغ: عفت. مرگ: نهایت. مرکز آمادگی: دنیا. میدان: قیامت. جایزه: بهشت.

مجازات واماندگان: دوزخ. وسیله: تقواست، و اسبدوانان: نکوکارانند.

(۳) با ایمان کارهای شایسته را توان شناخت، با کارهای شایسته فقه آباد شود، فقه موجب ترس از مرگ، مرگ پایان دنیا، دنیا روبروی آخرت، قیامت معبر بهشت، بهشت حسرت دوزخیان، دوزخ پند پرهیزگاران، و پرهیزگاری ریشه احسان است.

---

(۱) قسمتی از این خطبه را در نهج البلاغه در کلمات قصار شماره ۳۱، و قسمتی را در خطبه ۱۰۴ به ترتیب صحیح نقل کرده.

تقوا هدفی است که هر کس بدنبالش رود هلاک شود، هر که به آن عمل کند پشیمان نگردد، که رستگاران، با تقوا رستگار شدند، و زیانکاران، با گناه زیان دیدند، پس باید خردمندان- (از گناه) باز ایستند و پرهیزگاران پند گیرند.

(۱) ایمان را چهار پایه است: صبر، یقین، عدل، جهاد.

(۲) صبر را چهار شعبه است: شوق (به بهشت و پاداشهای خداوند)، ترس (از عذاب و کیفر)، پارسائی (دل بریدن از دنیا)، و مراقبت (توجه به مرگ و پایان زندگی)، آن که شوق بهشت دارد چشم از لذتها بپوشد، هر که از آتش هراسد از حرام دست کشد، هر که دل از دنیا برکند، مصیبتها بر او آسان شود، هر که مراقب (و چشم براه) مرگ باشد به کار خیر بشتابد.

(۳) یقین را نیز چهار شعبه است: (نکته‌سنجی و) بصیرت، توجه به دقائق حکمت، پندگیری از (اسباب) عبرت و روش پیشینیان، هر که چشم بصیرت دارد، دقائق حکمت را بشناسد؛ هر که به دقائق حکمت توجه کند (اسباب)، عبرت را بشناسد؛ هر که عبرتها را تشخیص دهد، راه و رسم گذشتگان (و سنن الهی را در آن امتها) دریابد، و هر که سنتها را فهم کند، چنان است که با همه اقوام و ملل گذشته بوده (و سرگذشتها و سرنوشتهایشان را از نزدیک دیده).

(۴) عدل را نیز چهار شعبه است: فهم عمیق، عمق علم، شکوفه حکمت، و بوستان حلم.

هر که فهم کند همه علم را تفسیر نماید، هر که حکمت را شناسد گمراه نگردد، هر که علم ورزد در کار کوتاهی نکند، و در میان مردم ستوده زیست کند.

(۵) جهاد هم چهار شعبه دارد: امر بمعروف، نهی از منکر، مقاومت در میدانها، و دشمنی با فاسقان. آن که امر بمعروف کند مؤمنان را نیرو بخشد، آن که نهی از منکر نماید کافران را زبون سازد، هر که در میدان مقاومت کند وظیفه خود انجام دهد، هر که با فاسقان دشمنی کند برای خدا غضب کند، و هر کس برای خدا خشم گیرد خدا برای او غضب کند. این است حقیقت ایمان و ارکان و شعبه‌هایش.

(۶) کفر نیز چهار پایه دارد: فسق، غلو (گزافه‌گوئی و بلندپروازی)، شک، و شبهه (شک، تردید و دو دلی است، و شبهه، خلط حق و باطل).

(۷) فسق چهار شعبه دارد: جفا (بیوفائی)، کوردلی، غفلت، و سرکشی. جفاکار مؤمنان را توهین و تحقیر کند، فقیهان را بخشم آرد، و به گناه اصرار ورزد. کور باطن «ذکر» (تذکرات خدا و رسول) را فراموش کند، تندخو شود، به جنگ خدا رود، و شیطان بر او مسلط گردد، غافل بر خود جنایت کند، و واژگون شود، گمراهی را هدایت پندارد، آرزوها وی را بفریبد، آنگاه که کار از کار بگذرد و پرده برافتد، و آنچه (از عذابها) که باور نمی‌کرد از جانب خدا بر او عیان گردد، حسرت گریبانش را بگیرد،

و هر که از فرمان خدا سر پیچد بشک افتد. و هر که بشک افتد خدا قاهرانه با او رفتار کند، با قدرت خود زبونش سازد، و با جلالش کوچکش نماید. چنان که در زندگی تقصیرها کرده و به (مهلت) پروردگار کریمش مغرور گشته.

(۱) «غلو» را نیز چهار شعبه است: تعمق (موشکافیهای وسوسه‌انگیز)، نزاع، زیغ (کجروی)، «شقاق» (تفرقه‌اندازی). هر که تعمق کند (و توسن اندیشه را در مسائل خارج از توانائی فکرت رها کند) بحق نرسد، و جز غرقه شدن در گردابهای (حیرت)

چیزی نیفزاید، هیچ (موج) فتنه‌ای ننشیند جز اینکه (موج) دیگری برخیزد (و پرده‌ای از جهل کنار نرود جز اینکه پرده‌ای دیگر فرو افتد، او مدام در افکاری سردرگم و پیچیده است، هر قوم که نزاع و خصومت پیش گیرند سستی و ضعف میانشان تفرقه اندازد و بر اثر لجاجتهای پیاپی کارشان به تباهی کشد.

هر که کجروی کند، نیک را بد بیند، و بد را نیک شمارد و مست گمراهی شود. هر که (نفاق و) شقاق پیش گیرد، به کوره راههای (زندگی) افتد و کارش مشکل و راه چاره به رویش بسته شود، و آن که راهی غیر از راه اهل ایمان پیماید نتواند از آیین (بی‌اساس) خود دست بردارد.

(۲) شک را نیز چهار شعبه است: «مریه» (جدل)، هول (هراس از مواجهه با مشکلات در راه دین)، دو دلی (بی‌ارادگی)، و تسلیم (در برابر جهل چنان که در نقل دیگری آمده و یا در برابر مهلکه‌ها چنان که در ذیل حدیث مذکور است، اما در باره جدل!) در کدام یک از نعمتهای پروردگارت (ستیزه‌گران) مجادله می‌کنند؟ (اقتباس از قرآن، اما در باره هراس) هر که از (خطرها و) آنچه در جلو دارد بترسد (قهرا) عقب‌گرد کند. (اما تردید) هر که در دینش دو دل و مردد باشد (همیشه در جا زند) پیشگامان از او سبقت گیرند، و عقب‌ماندگان به او برسند، و زیر سم شیطانها پامال شود. (اما تسلیم) هر که در برابر مهلکه‌های دنیا و آخرت تسلیم گردد (و چاره‌اندیشی نکند) در دو دنیا هلاک شود.

(۳) شبهه را نیز چهار شعبه است: تجمل دوستی، آرایشگری نفس (که باطلها و زر و زیورها را در نظر انسان بیاراید)، تأویل کجیها و خلط حق و باطل. توضیح آنکه: تجمل- دوستی باعث انصراف از مسائل «بینه» (یعنی حقایق روشن عالم) است (و آنکه دائم در اندیشه آرایش و زیور است از مسائل اساسی و جدی باز ماند) آرایشگری (و وساوس) نفس موجب غوطه‌ور شدن در شهوات است، کجروی (که شامل کج‌فکریها و کج‌سلیقه‌گیها و کجرفتاریهاست) مایه انحراف شدید (و غیر قابل بازگشت) است (که راه کج را هر چه بیشتر روند از هدف دورتر شوند) و در آمیختن حق و باطل تیرگیهایی است روی هم انباشته، این بود کفر و ارکان و شعبه‌هایش.

(۴) نفاق را نیز چهار پایه است: هواپرستی، سهل‌انگاری، خشم و طمع.

(۵) هواپرستی چهار شعبه دارد: ستم، تجاوز، شهوت، و گناه. هر که ستم کند آسیب فراوان بیند، تنها شود، و دشمنانش را بر ضد او کمک کنند. هر که تجاوز کند از عواقب کار ایمن نخواهد بود، و قلبش سالم نماند. هر که به شهوتها آلوده شود در (گرداب) حسرت غوطه خورد و شناور گردد. هر که گناه پیشه سازد، عمدا و بدون عذر و دلیل گمراه شود.

(۱) اما شعبه‌های سهل‌انگاری: هیبت (ترس) است، و غرور، و مماطله (امروز و فردا- کردن)، و آرزو. هیبت (انسان را) از حق باز گرداند، غرور به دنیا باعث تقصیر در آخرت است. مماطله موجب فرو شدن در ورطه کوری است. و اگر آرزو نبود انسان به حساب خود می‌رسید (چون آرزو همیشه دیده انسان را به آینده می‌دوزد و اجازه نمی‌دهد در گذشته و حال بنگرد) و اگر به حساب خود می‌رسید از وحشت و بیم سکته می‌کرد.

(۲) اما شعب خشم: تکبر، فخر، حمیت (نخوت)، و عصبیت است. هر که تکبر کند (بجای پیش رفتن) به عقب باز گردد. هر که فخر فروشد، فاجر و تبهکار شود. هر که دچار حمیت شود، سرسختی کند (و از خطا دست نکشد). هر که متعصب باشد، ستم کند. چه ناپسند است حالتی که در میان بازگشت و فسق و سرسختی محاصره شده باشد! (۳) شعب طمع: شادمانی (به زخارف دنیا)، ناز و تبختر، لجبازی و تکبر است.

شادمانی نزد خدا ناپسند است (در قرآن مجید است: ان اللّه لا یحب الفرحین: خدا آنها را که به دنیا سرخوشند دوست ندارد). تبختر به خود بالیدن است (که صفتی مذموم و نکوهیده است). لجبازی برای آن کس که به گناهش وادارد بلای جان است. و تکبر سرگرمی و بازی و مشغولیات و مبادله خوب با بد است (متکبر به خود مشغول است، همی در خود می‌نگرد، از همه کس و همه جا غافل می‌ماند، قهرا از خیرهای زیادی محروم می‌شود). (۴) این بود نفاق و ارکان و شعبه‌هایش، خداوند بر بندگان قاهر است قدرتش کامل، توانائیش سخت، برکتش سرشار، حکمتش درخشان، برهانش شکست- ناپذیر، دینش خالص، سخنش حق، (احسانها و) نیکیهایش (بر عذابش) مقدم، نسبش پاک (در حدیث امام صادق (ع) است که: سوره توحید نسب خداوند است، که نه پدری دارد، نه فرزند و نه جفتی، و ظاهرا این قسمت حدیث هم ناظر به همان معنی است) و میزانهایش عدل است، فرستادگانش ابلاغ رسالت کرده‌اند و نگهبانانش حاضرند، کار بد را گناه قلمداد کرده، و گناه را فتنه و فتنه را آلودگی، نیکوئی را غنیمت شمرده، و رضایت (خود از بنده) را توبه و توبه را پاک‌کننده، هر که توبه کند راه یابد، هر که به فتنه افتد گمراه شود، جز اینکه بسوی خدا باز گردد، به گناه خود اقرار کند و وعده‌های خدا را تصدیق نماید، هیچ کس در نافرمانی خدا هلاک نشود جز آن که مستحق هلاک باشد (چه با اینکه کلیه وسائل نجات آماده است، و فیض و رحمت حق گسترده هر که به هلاکت افتد صد در صد مقصر و مستحق است).

(۵) خدا را! خدا را! چقدر مواهب خداوندی یعنی توبه، رحمت، مژده، و حلم فراوان، گسترده و دامنه‌دار است؟! و چقدر عذاب و سطوتش یعنی: کیفرها، آتش، عزت، قدرت، و سختگیری، (وحشتزا) و ناپسند است!. هر که به طاعت خدا موفق گردد کرامت او را گزیده، و هر که پیوسته معصیت کند عذاب وخیمش را خواهد چشید، سرانجام این سرای آنجاست.

(۱)

گفتار آن جناب با کمیل بن زیاد

«۱» (۲) (کمیل!) این دلها ظرف است، و ظرفی از همه بهتر است که نگه دارنده‌تر باشد، آنچه گویم بخاطر سپار.

(۳) مردم سه دسته‌اند: عالم خداپرست، طالب و آموزنده راه نجات، و احمقان فرو- مایه‌ای که (گوسفند صفت) بدنبال هر فریادگری بدوند، (و همچون پشه) با هر بادی بچمند، نه از نور علم روشنی گیرند که راه خود شناسند، نه به سنگر مطمئنی پناه برند تا نجات یابند.

(۴) کمیل! علم از مال بهتر است، علم نگهبان توست و تو نگهبان مال. انفاق مال را بکاهد و علم را بیفزاید. علم حاکم است، و مال محکوم (با علم در باره مال قضاوت کنند).

(۵) کمیل! دوستی عالم (و به نقل نهج البلاغه: شناسائی علم) دینی است که در برابرش پاداش دهند، وسیله کسب طاعت در زندگی و نام نیک پس از مرگ می‌باشد. مال چون از دست رود منافعش هم بدنبالش می‌رود، ثروت اندوزان در طول زندگی خود نیز مرده‌اند، در حالی که علما تا جهان باقی است زنده‌اند. جثه‌هاشان از نظرها پنهان، و نقششان در دلها ثابت است، سپس به سینه مبارکش اشاره کرده، فرمود: هان که در اینجا علم سرشاری است (اما افسوس) که برایش خزانه‌داری نمی‌یابم. آری، افراد تیزهوشی هستند ولی چه سود که امین نیستند، ابزار دین را در راه دنیا بکار گیرند، با حجتها و برهانهای خدا به جنگ دوستانش روند، نعمتهایش را صرف گناه کنند، و یا دسته دیگری که در برابر اهل حق تسلیمند اما در رموز و دقایق بینشی ندارند، با اندک شبهه به شک افتند «۲» و این دو گروه هیچ یک صلاحیت و لیاقت علم آموختن را ندارند، و یا دسته سومی، که شیفته لذت هستند و سرسپرده شهوت، و یا دسته چهارم که دلباخته مالند و در اندیشه ثروت، و این دو گروه نیز نه در خور نگهبانی (و پاسداری) دینند، نه اهل بینش و یقین، آنچه از هر چیز بیشتر به اینها می‌ماند چهارپایان چرنده است، آری علم این چنین با مرگ حاملانش می‌میرد.

(۶) اما (نه چنان است که علم و عالم بکلی نایاب و نابود گردد) زمین هیچ گاه از حجتهای خدا خالی نمی‌ماند، خواه آشکار و مشهور باشد یا بیمناک و مستور، تا حجت و برهانهای خدا از میان نرود، و ناقلان کتابش منقرض نشوند، اینان کجایند؟ این گروه کمترین شماره و بزرگترین مقام را دارند. خداوند بدست اینها حجتهای خود را نگه دارد تا به (نسلهای بعد و) امثالشان برساند، و نهال علم را در قلوب آنها بنشاند، علم، این گروه را به حقایق ایمان آشنا کرده، روح یقین را دریافته‌اند و از این رو آنچه را عیاشان لذت‌پرست ناهموار و دشوار دانند (چون گرسنگی، و شب بیداری و فداکاری با مال و جان) سهل شمارند،

---

(۱) این حدیث در نهج البلاغه جزء کلمات قصار شماره ۱۴۷ با اختلاف مختصری نقل شده، و در مقدمه، کمیل می‌گوید: علی (ع) دست مرا گرفت بجانب گورستان برد و چون از شهر بیرون رفتیم نفس عمیقی کشید و فرمود ...

(۲) و این دردی که علی علیه السلام از آن می‌نالید بلیه بشریت در همه دورانهاست که بجز افرادی نادر و کمیاب، مردم یا زیرک و چمشوند یا کودن و رام، و به دیگر تعبیر یا هوشمند و خوش- فکرند، ولی در برابر حق‌جویان و حقگویان با نخوت و غرور سرکشی دارند، و یا تسلیم و منقادند اما متأسفانه بینشی ندارند و تشخیص حقایق- مخصوصا در لغزشگاهها- نتوانند.

و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند (چون تنهائی و تاریکی شب و تهی‌دستی و غربت و ...) مأنوسند، در دنیا با بدنهائی زیست کنند که روحش به ملکوت اعلا آویخته.

(۱) کمیل! اینان خدای را در میان خلقش امینند، و روی زمینش جانشین، در شهرهایش چراغ و برای دینش دعوتگر، وه که چه مشتاقم به دیدار آنها، از خدا برای خود و تو آمرزش می‌خواهم.

ص: ۲۶۱

(۱)

توصیه‌های آن جناب به کمیل در جمله‌هائی کوتاه

(۲) کمیل! هر روز نام خدا را بر زبان جاری کن، بگو: لا حول و لا قوة الا باللّه، بر خدا توکل کن، ما را یاد کن، نام ما ببر و بر ما درود فرست، و آن را بر وجود خود و هر چه به حفظ و حراستش عنایت داری بگردان، تا از شر آن روز در امان مانی.

(۳) کمیل! پیغمبر (ص) را خدا ادب آموخت و مرا پیغمبر، و من مؤمنان را تربیت خواهم کرد. آداب را برای مردم بزرگوار بر جای خواهم نهاد.

(۴) کمیل! هیچ علمی نیست جز آنکه من آن را آغاز کنم، و هیچ سری نیست جز اینکه «قائم» ما آن را بپایان رساند.

(۵) کمیل! (سلسله خاندان رسالت) نژادی هستند که همه از یک دیگر (و از یک ریشه‌اند) و خدا شنوا و داناست (اقتباس از قرآن در باره نسل پاک حضرت ابراهیم «ع»).

(۶) کمیل! (علم و ادب را) جز از ما نگیر تا از ما باشی (بر در خانه گمراهانی که نام عالم بر خود نهاده و راه از چاه نمی‌شناسند مرو).

(۷) کمیل! هیچ حرکتی نیست جز اینکه در آن به معرفت (و شناسائی صلاح و فساد و خیر و شرش) نیازمندی.

(۸) کمیل! به هنگام غذا نام خدائی را که از اسمش هیچ دردی زیان نرساند، و نامش برای هر بدی (و دردی) درمان است به زبان آر.

(۹) کمیل! غذای خود را با دیگران بخور، و بخل نورز، تو به کسی روزی نمی‌دهی (مهمان روزی خود می‌خورد) و خداوند به تو پاداش فراوان دهد. بر سر سفره خوشخوی باش، همنشینت را خشنود ساز، پیشخدمتت را متهم نکن (و به نقل دیگر مناسبتر: پیشخدمت را نران و بر او بانگ نزن).

(۱۰) کمیل! آرام غذا بخور تا رفیقت سیر شود و دیگران هم استفاده کنند.

(۱۱) کمیل! پس از غذا خدای را سپاس‌گزار، و با صدای بلند شکر کن تا دیگران هم شکر گویند و اجر تو زیاد شود.

(۱۲) کمیل! معده را از طعام آکنده نکن، برای آب و باد هم جایی بگذار. تا هنوز اشتها باقی است دست بکش، که غذا گوارا شود. سلامت تن در گرو کم خوردن غذا و آب است.

(۱۳) کمیل! برکت در مال کسی است که زکات دهد. با مؤمنان برادری، و با خویشان پیوند کند (بخشی از مالش را به برادران مؤمن و خویشاوندان اختصاص دهد).

ص: ۲۶۳

(۱) کمیل! به خویشان باایمان سهمی بیشتر از بیگانگان ده، با آنان رئوفتر و مهربانتر باش و به بینوایان تصدق کن.

(۲) کمیل! سائلی را محروم نکن و لو با نیمی از یک دانه انگور یا خرما، صدقه نزد خدا رشد می‌کند.

(۳) کمیل! زیباترین زیور مؤمن تواضع است. جمال مؤمن عفت، شرفش فهم دین، و عزتش در خودداری از قیل و قال است.

(۴) کمیل! در هر صنف گروهی برتر (و شرافتمندتر) اند، مبادا با خسیسان و (فرومایگان) در افتی اگر هم سخنی ناهنجار گفتند در خورد کن، از آنها باش که خدا فرموده: «چون نادانان خطابشان کنند سلام گویند.» (فرقان: ۶۳).

(۵) کمیل! در هر حال حق بگو، با پرهیزگاران طرح دوستی افکن، از فاسقان دوری گزین، از منافقان کناره گیر، و با خائنان رفاقت نکن.

(۶) کمیل! «در» خانه ستمگران را مکوب که با آنها آمیزش و یا کسب و کاری کنی، مبادا تعظیم و احترامشان کنی یا در مجالسشان حاضر شوی که این کار خدا را بغضب آرد، اگر بحکم اجبار در محفلشان حاضر شدی پیوسته بیاد خدا باش، و بر او توکل کن، از شرشان به خدا پناه بر، سر به زیر افکن (بصورت جنایتکارشان نگاه نکن). در دل با کردارشان مخالف باش، آشکارا چنان که بشنوند خدا را به عظمت یاد کن (با گفتن اللّه اکبر و امثال آن بزرگی خدا را تذکر ده) تا به این وسیله خدایت تأیید کند، و از شرشان نگه دارد.

(۷) کمیل! محبوبترین طاعت پس از اقرار به خدا و (ولایت) دوستانش (یعنی توحید و نبوت و امامت) عفت‌ورزی (پارسائی)، بردباری و صبر است.

(۸) کمیل! تنگدستی خود را اظهار مکن، با عزت نفس و پرده‌پوشی برای خدا صبر کن.

(۹) کمیل! باکی نیست سر خود را با برادرت در میان نهی، اما برادرت کیست؟ آن که در سختی تو را وانهد، اگر دیه و خونبهائی به گردنت آمد کنار نکشد، (به هنگام نیاز) درخواست نکرده حاجتت را برآرد، ترا بحال خود نگذارد تا ناچار به اظهار گردی، اگر برادرت ثروتمند است اصلاحش کن.

(۱۰) کمیل! مؤمن آیینه مؤمن است، (که برای اصلاح عیوب در آن بنگرند) در وجود او می‌نگرد تا نیازش را برطرف سازد و حالش را بهبود بخشد.

(۱۱) کمیل! مؤمنان برادرند. و هیچ کس چیزی را بر برادرش ترجیح ندهد.

ص: ۲۶۵

(۱) کمیل! اگر برادرت را دوست نداری برادرش نیستی، مؤمن کسی است که هر چه ما گوئیم بگوید، هر که (از گفتار ما) تخلف کند از ما عقب ماند، هر که از ما عقب افتد به ما نرسد، و هر که با ما نباشد در طبقه زیرین دوزخ است.

(۲) کمیل! هر که در سینه درد دارد خلط از سینه برآرد (هر که سری به دل دارد سخنی به زبان آرد). چون کسی مطلبی از ما (بصورت سر) برایت گفت و از تو خواست پنهانش کنی مبادا فاش سازی که این گناه توبه ندارد، و اگر توبه نباشد سرانجام شعله آتش است.

(۳) کمیل! افشای سر آل محمد (ص) توبه‌پذیر نیست و از کسی تحمل نشود، آنچه با تو گویند جز با مؤمن موفق (مطمئن و رازدار) در میان نگذار.

(۴) کمیل! به هنگام هر سختی بگو: لا حول و لا قوة الا باللّه، تا خدا آن را کفایت کند، و به هنگام هر نعمت بگو: الحمد للّه، تا زیاد شود، و چون روزیت دیر رسد استغفار کن تا خدا گشایش دهد.

(۵) کمیل! با ولایت ما مال و فرزندت را از شرک شیطان آزاد کن.

(۶) کمیل! «مستقری» هست، و «مستودعی» «۱»، بترس از آنکه در صف «مستودعان» باشی، و آنگاه شایسته‌ای «مستقر» باشی که از شاهراه روشنی که به انحرافت نکشد، و از مسیر بیرونت نبرد (یعنی ولایت اهل بیت (ع) دست برنداری).

(۷) کمیل! در ترک (نماز) واجب رخصت نیست. و در نافله سختگیری نیست.

(۸) کمیل! گناهان تو از (نیکیها و) حسناتت بیشتر، و غفلت از تو جهت افزون است، و نعمتهائی که خدا به تو داده از عملت زیادتر است.

(۹) کمیل! تو از نعمتها و عافیت خداوندی بی‌بهره نیستی (عافیت آسودگی از گرفتاری‌هاست و البته هر کس هر چه گرفتار باشد از عافیتهای بیشماری برخوردار است) پس از شکر، تمجید، تسبیح، تقدیس و یاد او در هر حال هم فارغ و بی‌نصیب مباش.

(۱۰) کمیل! از آنها نباش که خدا فرموده: «خدا را فراموش کردند و خدا خودشان را از یادشان برد، آنها را فاسق شمرده و به حق فاسقند.» (حشر: ۲۰).

(۱۱) کمیل! این شأنی نیست که نماز گزاری و روزه بگیری، و تصدق کنی، شأن این است که با قلبی پاک و عملی خداپسند و خشوع کامل به نماز ایستی. بنگر در کجا و روی چه چیز نماز می‌خوانی (در باره مکان و محل نماز دقت کن) اگر از راه شایسته و حلال نباشد قبول نخواهد شد.

---

(۱) در قرآن مجید است که: هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ: خداست که شما را از یک پدر آفرید، آنگاه مستقری هست و مستودعی و در تفسیر این دو کلمه اختلاف بسیاری است و گویا این حدیث به همان آیه اشاره دارد و ظاهر معنی در اینجا این است که گروهی از جهت ایمان ثابت و پابرجا هستند، و گروهی متزلزل و بی‌ثبات، و البته اگر مراد تفسیر آیه باشد جنبه تأویلی خواهد داشت که ظاهر آیه غیر از این است.

(۱) کمیل! زبان از قلب آبیاری شود و قلب از غذا نیرو گیرد. بنگر دل و تن را چه غذا می‌دهی اگر حلال نباشد خدا تسبیح و شکر ترا قبول نفرماید.

(۲) کمیل! بفهم و بدان که ما به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم امانت مردم را نپردازد، هر کس رخصتی در این باره از من نقل کند بیهوده گفته و گناه کرده، و سزای دروغش آتش است، من سوگند یاد می‌کنم که پیغمبر (ص) ساعتی پیش از وفات سه مرتبه فرمود: ای ابو الحسن! امانت را (به صاحبش) باز گردان صاحبش نکوکار باشد یا تبهکار، امانت کوچک باشد یا بزرگ، حتی نخ و سوزن.

(۳) کمیل! جهاد جز زیر پرچم حاکم عادل روا نیست، غنیمت جز از دست حاکم با فضیلت حلال نیست.

(۴) کمیل! اگر پیغمبری (در میان مردم) نباشد و روی زمین مؤمن پرهیزگاری باشد و بخواهد مردم را به جانب خدا دعوت کند (و وظیفه پیامبران را ایفا نماید) در این عمل خطاکار است، یا درستکار؟ به خدا خطاکار است، مگر اینکه خدا او را چنین مأموریتی دهد و شایسته این مقام کند. «۱» (۵) کمیل! دین از آن خداست، و تصدی آن از هیچ کس پذیرفته نیست جز رسول یا نبی یا وصی (رسالت مقامی گسترده‌تر و سنگین بارتر از نبوت است و اختصاص به جمعی از پیامبران دارد).

(۶) کمیل! (مقام رهبری و رهنمائی خلق:) نبوت است، و رسالت و امامت و دیگر چیزی نیست جز طرفداران و پیروان یا گمراهان و بدعتگذاران، و خدا (طاعت و عبادت را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.

(۷) کمیل! خداوند کریم است و حلیم و عظیم و رحیم، این اخلاق (و صفاتش یعنی کرم، بردباری، بزرگواری و مهربانی) را به ما معرفی کرده و دستور داده بکار بندیم و مردم را به آنها وادار یم، ما بدون تخلف این امانت را پرداختیم، بی‌نفاق اجرا کردیم، بی‌انکار تصدیق نمودیم و بی‌شک و تردید پذیرفتیم.

(۸) کمیل! به خدا، من متملق نیستم تا اطاعتم کنند، آرزو بر افروز (و اهل وعده و نویدهای کاذب) نیستم تا از دستورم تخلف نکنند، به طعام اعراب مایل نیستم تا مقام امیر المؤمنینیم بخشند، و بدان نامم خوانند، (جمله کاملا بی‌تناسب و مبهم است و شاید تحریفی در نقل شده باشد).

(۹) کمیل! آنها که بهره‌ای (از مقامات خیالی و متاع این جهان) یافتند به دنیائی فانی نائل شدند و ما به آخرتی پاینده و پایدار رسیدیم همه بسوی آخرت روانند و ما شیفته رضای خداوند و درجات عالی بهشتیم که خدا به پرهیزگاران عنایت فرماید.

(۱۰) کمیل! آن را که در بهشت مسکن نگیرد به عذابی دردناک و ذلتی پایدار بشارت ده.

(۱۱) کمیل! من در هر حال خدای را بر توفیقاتش شاکرم، اینک اگر خواهی برخیز.

---

(۱) این دنباله همان قسمت اول است که منصبهای الهی را باید نمایندگان خدا اشغال کنند، و رهبری دینی و دعوت به حق هم مانند فرماندهی سپاه اسلام، پستی الهی و منصبی خدائی است که تا کسی از جانب او این مأموریت را دریافت نکند حق تصدی آن را ندارد هر چند صالح و پرهیزگار باشد همانند همه مقامات انتصابی و ظاهرا منظور حضرت مسأله امامت است و ادعاهای باطل ناشایستگان.

(۱)

سفارشهای آن جناب به محمد بن ابی بکر هنگامی که او را به حکومت مصر گماشت

(۲) این فرمانی است که بنده خدا علی امیر مؤمنان به محمد پسر ابو بکر، هنگامی که او را به فرمانداری مصر گماشت، صادر می‌کند. علی دستور می‌دهد به: تقوا، اطاعت خدا در خلوت و جلوت، ترس از خدا در نهان و عیان، ملایمت و نرمش با مسلمانان، صلابت و خشونت با نابکاران، عدل و داد با «ذمیان» (یهود و نصارائی که در پناه اسلامند)، گرفتن حق ستمدیدگان، سختگیری بر ستمکاران، عفو و گذشت از مردمان، احسان تا حد امکان، خداوند نکوکاران را پاداش دهد و مجرمان را کیفر.

(۳) علی فرمان می‌دهد که: مردم مصر را به طاعت و هماهنگی دعوت کند، چه این خوی و خصلت چندان عافیت و پاداش فراوان بدنبال دارد که حسابش را نتوانند و کنه آن را نشناسند. فرمان می‌دهد که: با مردم نرمخوی باشد، در مجلس با همه یکسان باشد و به همه یکسان رو کند خویش و بیگانه را در حق فرق نگذارد. دستور می‌دهد که: میان مردم عادلانه قضاوت کند، بنیان حکومتش را بر پایه عدل و داد گذارد، بدنبال هوی و هوس نرود، در کار خدا از سرزنش ملامتگران نهراسد، که خدا با آنهاست که جانب او را رعایت کنند و طاعت و فرمانش را بر خشنودی و فرمان دیگران بگزینند.

«نویسنده»: عبید اللّه بن ابی رافع (منشی حضرت امیر علیه السلام).

ص: ۲۷۱

(۱)

گزیده‌ای از نامه آن حضرت به مصریان پس از اعزام ابی بکر به آن سامان

«۱» (۲) از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به محمد بن ابی بکر و مردم مصر. سلام علیکم، (۳) اما بعد:

(ای محمد) نامه تو رسید پرسشی که کرده بودی فهمیدم، از اهتمام تو به آنچه که از آن چاره‌ای نیست و آنچه که تنها راه اصلاح وضع مسلمانان است خرسند شدم، و چنین فهمیدم که انگیزه تو بر این کار حسن نیت و صفای سیرت بوده.

(۴) اما بعد، لازم است که در هر نشست و برخاست و در پنهان و آشکار، جانب خدا را رعایت کنی، آنگاه که به قضاوت میان مردم بنشینی فروتن، نرمخو، و گشاده‌رو باشی، در توجه و نگاه هم بین طرفین فرق نگذاری، تا بزرگان (و قدرتمندان) به جانب‌گیری تو طمع نبندند، و ناتوانان از عدالتت امید بر نگیرند. از مدعی «بینه» (دو گواه عادل) بخواه و از منکر قسم، اگر کسی با برادرش صلحی کرد آن را امضا کن جز اینکه بخواهند در پرتو صلح، حلالی را حرام یا حرامی را حلال کنند، فقیهان اهل صداقت و وفا و شرم و حیا، و پارسایان را بر نابکاران، دروغگویان و حیله‌گران مقدم دار، باید افراد شایسته و نکوکار برادر تو باشند، و فاجران و دغلبازان دشمنت، من آن برادر را بیشتر دوست دارم که بیشتر به یاد خدا باشد و از خدا بترسد، امیدوارم تو نیز چنین باشی.

(۵) به شما سفارش می‌کنم که در باره آنچه از شما بازخواست می‌کنند، و در باره سر- انجام کارتان خدا را در نظر گیرید، که در قرآن فرموده: «هر کس در گرو کرده‌های خویش است.» (مدثر: ۳۸). «خدا شما را از عذاب خود بیم می‌دهد، و بازگشت همه بسوی خداست.» (آل عمران: ۲۸). «به پروردگارت سوگند از همه آنها راجع به کارهائی که کرده‌اند بازخواست می‌کنیم.» (حجر: ۹۳- ۹۲). پس بر شما باد رعایت جانب خداوند، که این صفت (یعنی تقوا) چندان خیر دارد که هیچ خصلت دیگر ندارد، و در پرتو آن در دنیا و آخرت به چیزهائی توان دست یافت که با هیچ چیز دیگر نتوان به آنها رسید. خدا فرمود: «به آنها که تقوا داشته‌اند گویند: پروردگارتان چه نازل کرد؟ گویند خیر، آنها که نیکی پیش گیرند، در این دنیا نیک بینند، و سرای آخرت بهتر است، و چه خوش خانه‌ای است خانه پرهیزگاران.» (نحل: ۳۰).

(۶) بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران خیر (نقد) دنیا و نسیه (ی آخرت) هر دو را برده‌اند، در دنیا با اهل دنیا شریکند و در آخرت دنیاپرستان با آنها شریک نیستند، خدای عز و جل فرماید: «بگو زیوری را که خدا

---

(۱) این نامه را مرحوم رضی با اختلاف در متن، در نهج البلاغه، نامه شماره ۲۷ نقل کرده.

برای بندگانش فراهم کرده، و روزیهای پاک را چه کسی حرام کرده؟» (نحل: ۳۲). اهل تقوا در دنیا به نیکوترین وجه سکونت کردند، به بهترین وجه خوردند (شرف و حیثیت خود را نگه داشتند تن به ذلت و خیانت و پستی ندادند، و در عین حال گوشه‌ای مسکن گرفتند رزقی پاک خوردند و عمری به آبرومندی گذراندند).

(۱) بندگان خدا! بدانید، اگر جانب خدا را نگه دارید و (احترام) پیامبرتان را در باره خاندانش حفظ کنید، عالیترین عبادت، بهترین ذکر، برترین شکر را انجام داده‌اید، و به بالاترین مراتب صبر، شکر، جد و جهد رسیده‌اید؛ هر چند فرقه‌های دیگر نمازشان طولانیتر و روزه و صدقاتشان بیشتر باشد، چه شما نسبت به خدا وفادارتر، و نسبت به دوستانش و «اولو الامر» از آل پیغمبر، خیرخواه‌تر بوده‌اید. «۱» (۲) بندگان خدا! از مرگ و نزدیک‌شدنش، غصه‌ها و سختیهایش برحذر باشید، ساز و برگش را فراهم کنید که مطلبی بس بزرگ همراه خواهد آورد: یا خیری خالص که هیچ شر ندارد، یا شری محض که هیچ خیر ندارد. چه کس به بهشت نزدیک‌تر است از آن که برای بهشت کار کند؟ چه کس از جهنمیان (و آنها که رفتار جهنمی دارند) به جهنم نزدیک‌تر است؟ پس آن جا که نفس با شما در باره مرگ ستیزه کند (و بخواهد آن را از یادتان ببرد) فراوان یاد مرگ کنید که من خود از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: درهم- کوبنده لذتها را فراوان یاد کنید، بدانید که مراحل بعد از مرگ برای آن که خدایش نیامرزد و ترحم نکند سخت‌تر از مرگ است.

(۳) ای محمد! بدان که من حکمرانی ولایتی را به تو واگذاشتم که از همه ولایات بزرگترش می‌شمارم، رواست که در این سامان بر جان و دین خود بیمناک باشی، روزی یک ساعت هم که باشد (به جان و دینت بیندیش) اگر بتوانی خدا را برای رضایت هیچ بنده‌ای بخشم نیار، که خدا عوض هر چیز تواند باشد و هیچ چیز عوض خدا نتواند بود، بر ظالم سختگیر باش، دستش را بگیر، با نیکوکاران نرم و ملایم باش، به خود نزدیکشان ساز، آنها را محرم و برادر خود کن.

(۴) سپس در باره نمازت بنگر، تو امامی و هیچ امامی برای مردم نماز نگزارد جز اینکه هر نقصی در نماز آنها باشد به گردن او خواهد بود، بدون اینکه از نماز آنان چیزی کسر شود (قاعدتا این مطلب مربوط به حمد و سوره است که امام تکفل دارد)، و هیچ امامی نماز را بطور کامل نخواند جز اینکه بسان همه مأمومین اجر برد بدون اینکه از اجر آنان کاسته شود. در وضو دقت کن که سبب تمامیت نماز است، و آن که وضو ندارد نماز ندارد. این را بدان که هر یک از اعمال تو (در رد و قبول) تابع نماز است، هر که نماز را ضایع کند مقررات دیگر اسلام را بیشتر تباه خواهد کرد.

---

(۱) این همان مسأله رهبری است که منهای آن هیچ عملی نتیجه مطلوب را نخواهد داد و رهرو اگر قدمی به پیش نهد دهها گام واپس گذارد، و راستی که نماز بی‌رهبر را با معلق زدن تفاوتی نیست.

(۱) و شما ای مصریان! اگر توانید کاری کنید که کردارتان گفتارتان را تصدیق کند، و عیانتان نهانتان را، زبان و اعمالتان مخالف یک دیگر نباشد. پیغمبر (ص) فرمود: من برای امتم نه از شر مؤمن ترس دارم نه از شر مشرک، که مؤمن را ایمانش جلوگیر است، و مشرک را خدا بوسیله شرکش رسوا و نابود کند، من برای شما از منافقان زبان باز نگرانم، که گفتاری پسندیده و کرداری ناپسند دارند، و پروائی ندارند. و نیز پیغمبر (ص) فرمود:

آن که از نیکیهایش خرسند و از بدیها نگران باشد حقا مؤمن است. و هم می‌فرمود: دو خصلت در منافق جمع نشود: آراستگی ظاهر و شناخت سنت.

(۲) و تو ای محمد! بدان که بهترین فقه (و دین‌شناسی) پارسائی در دین و عمل به فرمان خداست (یعنی فقه را نه چون فقیه نمایان جاه‌پرست در زبان و گفتار، بلکه در رفتار و پشت پا زدن به دنیا باید جستجو کرد). خدا ما و ترا در سپاسگزاری، ذکر، ادای حق و عمل به طاعتش یاری کند که او شنوا و نزدیک است.

(۳) بدان که: دنیا سرای گرفتاری و فناست، و آخرت سرای جاودانگی و جزا، اگر توانی به زیور پایدار پردازی و از ناپایدار دل برکنی چنین کن (جمله مبهم است و بطور حدس ترجمه شد). خدا قسمت کند که آنچه به ما ارائه داده ببینیم، و آنچه به ما فهمانده بفهمیم، تا در انجام اوامرش کوتاهی نکنیم و به حریم محرماتش تجاوز ننمائیم. البته تو از تحصیل نصیب دنیای خود ناگزیری، ولی به نصیب آخرت محتاجتری، پس اگر دو کار پیش آمد یکی اخروی، و دیگر دنیوی، کار آخرت را مقدم دار. و اگر توانی میل و رغبتت را در کار خیر بیفزا، و نیتت را در آن خوب کن. که اگر بنده خیر و اهلش را دوست دارد، خدا به قدر گسترش نیتش به وی پاداش دهد و گرچه توفیق عمل نیابد اجرش را دارد.

(۴) سپس ترا به پروا داشتن از خدا (تقوا) سفارش می‌کنم و از آن پس به هفت خصلت که از دستورهای جامع اسلام است، از خدا بترس و در کار خدا از هیچ کس نترس که بهترین گفتار آن است که کردار تصدیقش کند. در یک موضوع دو قضاوت مختلف نکن که کارت مختلف شود و از راه حق بلغزی. برای عموم رعیت و ملتت آن را بخواه که برای خود و خانواده‌ات خواهی و نپسند آن را که برای آنها نخواهی. از کاری که ترا به درگاه خدا عذر باشد دست مکش، اوضاع مردم را سر و سامان بخش. در راه حق به گردابها فرو شو و از ملامت هیچ کس مهراس. روی از حق مگردان، اگر مسلمانی با تو مشورت کند خیرش را به او بنما، خود را پیشرو و پیشوای همه مسلمانان از خویش و بیگانه قرار ده (چنان باش که همگان از تو سرمشق گیرند). امر بمعروف و نهی از منکر کن، بر هر آسیبی که بر تو رسد صبر کن که این (شکیبائی) از کارهای جدی و قاطع است. و السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.

(۱)

قسمتی از گفتار آن حضرت در پارسائی، و نکوهش از دنیا و گذرا بودنش

(۲) من شما را از دنیا بیم می‌دهم که شیرین و سرسبز است، در لفافه‌ای از لذتها پیچیده شده و با نقد بودن، دلها را فریفته، به آرزوها آباد شده، با فریب خود را آراسته، شادیش ناپایدار است، هیچ کس از فجایع و حوادثش در امان نیست، سخت فریبنده و زیانبخش است، گذرا و سپری است، کشنده و نابودکننده است، آنجا هم که طالبان و دلدادگان را به آرزو رساند بیش از این نیست که خدا (در وصف زندگی دنیا) فرموده: «همچون آبی که از آسمان فروریزیم، با گیاه زمین در آمیزد، سپس به صورت علفهای خشک و خرد در آید که بادهایش بپراکنند، و خدا بر هر چیز تواناست.» (کهف: ۴۵). با اینکه هیچ کس در این دنیا به شادمانی‌ای نرسید، جز این که بدنبالش اشگ از دیدگانش چکید؛ از خوشیش اقبالی ندید، جز اینکه از ناخوشیش به ادباری رسید؛ هیچ گاه باران آسایشی بر سرش نبارید، جز آنکه ابر بلائی بدنبالش غرید. اگر (دنیا) صبحگاه به یاریش شتافت، شبانگاه (چهره درهم کشید و) دیگر او را نشناخت؛ اگر گوشه‌ای از این (مرداب) برای کسی گوارا و شیرین شد، گوشه دیگرش تلخ و باخیز گشت؛ هیچ انسان (شبانگاه) زیر بال امنش نیاسود جز اینکه بامدادان در وحشتناکترین ترس دیده گشود. دنیا سخت فریباست، و هر چه در آن است فریب است، فانی است و هر چه بر پشت آن است ناپایدار است.

(۳) هیچ توشه‌ای بجز تقوا سود ندارد، هر که از (متاع و) توشه دنیا کم برگیرد از وسائل ایمنی زیاد برداشته، و هر که زیاد برگیرد برایش نپاید، و بزودی از چنگش بدر آید. چه کسان که بر آن اعتماد کردند و مصیبتها بر سرشان آورد، چه مردمان که بدان دل بستند و به خاکشان افکند، چه احتیاطکاران که فریبشان داد، چه گردنفرازان که زبونشان ساخت، چه متکبران که گرسنه و بینوایشان کرد، چه تاجداران که سرنگونشان ساخت. این دنیا سلطنتش ذلت است، عیشش تیره، گوارایش شور، شیرینش تلخ، زنده‌اش در معرض مرگ، تندرستش در آستانه مرض، استوارش عرضه خرد شدن، پادشاهیش زوال‌پذیر، عزیزش مغلوب، امنیتش نکبت‌بار، پناهنده‌اش غارت زده، و بدنبال این همه (نکبت و فلاکت) سختیها و ناله‌های مرگ است، و هول گردنه‌های بعد از مرگ و ایستادن در برابر حاکم عادل «تا بدکاران را به سزای کرده‌ها برساند و نکوکاران را پاداش نیک دهد» (۴) مگر شما در دیار آنها نیستید که عمرهائی درازتر، آثار و یادگارهائی روشنتر (و برجسته‌تر)، جمعیتهائی فزونتر، سپاههائی انبوهتر و عنادهائی سرسخت‌تر داشتند؟ چه دنیاپرستیها کردند، چه دنیا– گزینیها داشتند و سرانجام با ذلت از این سرای کوچیدند. شما این دنیا (ی بی‌اعتبار و بی‌وفا) را می‌گزینید؟ به این دنیا حرص می‌زنید؟ به این جهان دل می‌بندید؟

ص: ۲۷۹

خداوند فرماید: «آنها که زندگی و زیور این جهان خواهند (ثمره) اعمالشان را بدون کم و کاست همین جا خواهیم پرداخت، اینهایند که در آخرت بجز آتش چیزی ندارند، هر چه کرده‌اند تباه و اعمالشان همه بیهوده است.» (هود: ۱۵). چه بدخانه‌ای است برای آن که از آن نیندیشد (و به نقل نهج البلاغه به آن بدبین نباشد) و در آن بیمناک نباشد. بدانید، و البته می‌دانید که به ناچار باید آن را وانهید، (۱) دنیا همانسان است که خدا توصیف کرده:

«بازیگری، سرگرمی، زینت، وسیله مباهات، و افتخار به فزونی مال و اولاد است.» (حدید:

۲۵). از سرگذشت آنها که به بازیچه بر فراز هر قله و تپه‌ای نشانی می‌نهادند (و یادگاری از خود می‌گذاشتند) و آنها که به امید عمر جاودان آبگیرها و استخرها ساختند، و آنها که (مغرورانه) می‌گفتند: «که از ما نیرومندتر است؟» (فصلت: ۱۵) عبرت گیرید، از سرانجام برادرانی که به چشم خود دیده‌اید پند گیرید. چگونه بر سر دوشها به گورستانشان بردند، اما (جسدی بیجان بودند و) سوارشان نمی‌گفتند، (در قبر) منزلشان دادند اما مهمانشان نمی‌خواندند. نهانگاهشان قبر، کفنشان خاک، و همسایگانشان استخوانهای پوسیده شده؛ همسایگانی که نه بانگی را پاسخ دهند، نه ستمی را جلو گیرند، نه به دیدن روند، نه به دیدارشان آیند. اینک دیگر بردبارند، کینه‌هاشان از سینه‌ها رفته، نادان (و از همه جا بی‌خبر) اند، عقده‌هاشان از دل پریده. از زیانشان بیمی نیست، و به دفاعشان امیدی نه، گویا هرگز نبوده‌اند. چنانند که خدا فرموده: «این خانه‌های آنهاست که پس از مرگشان، بجز اندکی، همه خالی مانده، و ما هستیم که وارث آنهائیم.» (قصص: ۵۸). روی زمین را به دل خاک تبدیل کردند، فراخنا را با تنگنا، اهل و عیال را با غربت و روشنائی را با ظلمت مبادله کردند، چنان که (در آغاز) از زمین جدا شده بودند (و از خاک رسته بودند) دوباره پابرهنه و عریان به زمین بازگشتند (و خاک شدند)، با (توشه) اعمال از اینجا به زندگی جاوید و جاودانگی ابدی پیوستند، خداوند تبارک و تعالی فرماید: «همانسان که آفرینش را آغاز کردیم دوباره باز گردانیم، این وعده‌ای است به عهده ما و وفا خواهیم کرد.» (انبیاء: ۱۰۴).

ص: ۲۸۱

(۱) این خطبه را در پاسخ آنها که به مساوات در تقسیم غنائم اعتراض کردند ایراد فرموده

(۲) اما بعد، مردم! پروردگار، و معبود و ولی خود را سپاس می‌گوئیم که نعمتهای عیان و نهان را بدون کمترین قوه و قدرتی از ناحیه ما، تنها به منت و فضلش به ما ارزانی داشته، تا بیازماید که سپاسگزاریم یا ناسپاس، آن را که شکر گزارد بیفزاید، و آن را که کفران کند عذاب فرماید. شهادت می‌دهم که جز خدا معبودی نیست، یگانه و بی‌شریک است، یکتا، و پناه نیازمندان است و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و پیامبر اوست، رحمتی است که برای بندگان، شهرها، و چارپایان فرستاده، و نعمتی است که انعام فرموده و منت و احسانی. صلوات و درود خدا بر این پیغمبر و آلش.

(۳) مردم! آن کس در پیشگاه خدا عالیقدرتر و ارجمندتر است که فرمانبردارتر و مطیعتر باشد، سنت رسول را بیشتر پیروی کند، و در احیای کتاب خدا زیادتر بکوشد. ما برای هیچ کس امتیازی قائل نیستیم جز در پرتو اطاعت خدا و رسول و متابعت کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص). این کتاب خداست پیش چشم ما، و آن هم سیره پیغمبر (ص) و دستورهایش، جز افراد نادان و دشمنان خدا هیچ کس از آنها بی‌خبر نیست. خداوند (در باره مساوات مردم و الغای امتیازات) فرموده: «مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، شعبه‌ها و قبیله‌ها بوجود آوردیم تا یک دیگر را بشناسید همانا گرامیترین شما پرهیزگارترین شماست.» (حجرات: ۱۳). پس شرافتمند، ارجمند، و محبوب کسی است که جانب خدا را نگه دارد و آنها که اطاعت خدا و رسول کنند چنینند. خداوند فرماید:

«بگو اگر خدا را دوست دارید پیروی من کنید تا خداوند دوستتان دارد و گناهانتان را بیامرزد، خدا آمرزنده و مهربان است.» (آل عمران: ۳۱). و نیز فرماید: «از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر روی گردانید خدا کافران را دوست ندارد.» (آل عمران: ۳۲).

(۴) سپس علی (ع) بانگ برداشته فریاد زد: ای گروه مهاجر و انصار و ای همه مسلمانان! بر خدا و پیغمبر منت می‌نهید که مسلمان شده‌اید؟ اگر راست بگوئید (و بدرستی مسلمان باشید) خدا و رسول بر شما منت دارند.

(۵) سپس افزود: هان! هر که به قبله ما رو کند، از ذبیحه ما (و حیوانی که ما سر برده‌ایم) بخورد، به یگانگی خدا، بندگی و رسالت پیغمبر (ص) شهادت دهد، ما احکام قرآن و قسمتهای اسلام (در باره غنائم- جنگی و بیت المال) را در حق او اجرا می‌کنیم.

هیچ کس بر دیگری امتیاز ندارد جز به تقوا و اطاعت خدا، خدا ما و شما را از پرهیزگاران و دوستانش قرار دهد، که نه ترسی دارند و نه اندوهی.

ص: ۲۸۳

(۱) سپس فرمود؛ هان! این دنیا که شما آرزویش را دارید و شیفته آنید، و آن (با دگرگونیها و بی‌ثباتیها) شما را پند می‌دهد و (با تیرهای بلا) به جانب شما نشانه‌روی می‌کند، منزلگاه شما نیست، این خانه آن نیست که برای آنتان آفریده‌اند، و بسوی آنتان خوانده‌اند. هان! نه این جهان برای شما پاید، نه شما برای آن، مبادا که وضع حاضر و موجود دنیا شما را بفریبد، که از آن زنهارتان داده‌اند، و اوصافش را بیان کرده‌اند. شما خود نیز آن را آزموده‌اید و عاقبتش را نپسندیده‌اید. پس خدایتان رحمت کند، به جانب آن خانه‌ها که دستور داده‌اند آبادش کنید، بشتابید که آبادیش ویرانی ندارد، و جاودانگیش فنا نپذیرد. خدا شما را به آنجا ترغیب و دعوت کرده، و پاداشتان را در آنجا قرار داده.

(۲) شما ای مهاجر و انصار و ای اهل دین خدا بیندیشید که امتیازهایی که قرآن به شما داده و مقامهائی که در پیشگاه پیغمبر (ص) داشتید، و آنچه بر سر آن می‌جنگیدید، بر محور حسب و نسب بود یا بر اساس عمل و طاعت؟ «۱» خدایتان رحمت کند نعمتهائی را که به شما داده، با صبر (در برابر افزون‌طلبی و دنیاپرستی) و رعایت آنها که حفظشان را بعهده شما نهاده (یعنی خاندان پیامبر) بپایان رسانید (آن همه فداکاری و جهاد و منزلهائی را که نزد خدا بدست آورده‌اید با یک عقب گرد بر باد ندهید). اگر سفارشهای خدا و (روح) تقوا را نگه دارید، تنزل در هیچ شأن دنیا زیانتان نرساند، و اگر پرهیزگاری را از کف دهید، حفظ هیچ متاع دنیا سودتان نبخشد. پس ای بندگان خدا فرمان خدا را گردن نهید، به قضای او راضی و بر بلایش صابر باشید.

(۳) اما در باره این غنائم (که چشم طمع بدان دوخته‌اید) هیچ کس بر دیگری حق تقدم ندارد. خداوند آنها را تقسیم کرده و کار از کار گذشته، این اموال مال خداست، و شما بندگان مسلمان خدا. این هم کتاب اوست که ما همه به آن اقرار کرده، به حقانیتش گواهی داده، و در برابرش تسلیم‌شده‌ایم. عهد و میثاق پیغمبر (ص) نیز هنوز در مقابل ماست. خدایتان رحمت کند

(به کتاب خدا و سنت رسول) تن دهید و هر که (به این تقسیم عادلانه) راضی نیست هر گونه خواهد روی گرداند، چه آن را که فرمان خدا برد و به حکم وی قضاوت کند (از تنهائی و نارضایتی مشتی طماع و حریص) هیچ ترس و وحشتی نیست، اینها هستند که (به نص قرآن) بیمی ندارند و اندوهگین نشوند، اینهایند رستگاران. از پروردگار و معبود خود می‌خواهیم که ما و شما را از اهل طاعتش قرار دهد، شور و شوقمان را به آنچه نزد اوست افکند. این گفتار من است که شنیدید برای خود و شما از خدا مغفرت می‌خواهم.

---

(۱) و خلاصه ملاک تقدم و تأخر در اسلام مفاخر واهی نژادی و موقعیتهای اجتماعی بوده- چنان که در جاهلیت و در هر ملت جاهلی چنین است- یا فضائل اخلاقی و طاعت و تقوا؟ و جواب چندان روشن است که احتیاج به پاسخ نیست.

(۱)

قسمتی از سخنان آن جناب در بجا مصرف کردن اموال

«۱» (۲) چون در جنگ صفین برخی از اصحاب علی (ع) متوجه شدند که معاویه (به حربه سیم و زر متوسل شده و) افراد بی‌هدف و بی‌ایمان را با اموال (عمومی که در بیت المال مسلمانان گرد آمده) می‌خرد، و مردم جز دنیا مقصد و مقصودی ندارند، به امیر المؤمنین (ع) پیشنهاد کردند که شما هم (از این سلاح استفاده کن و) این اموال را (که در اختیار داری) بخش کن، و به اشراف و آنها که ممکن است بمخالفت برخیزند، یا به دشمن پیوندند، سهمی بیشتر ده تا چون کار بر مرادت برآمد و اوضاع را قبضه کردی عدالت را از سر گیر و اموال را عادلانه و مساوی تقسیم کن. «۲» (۳) فرمود: شما از من می‌خواهید که با بیدادگری در حق مسلمانان زیردست بر حریف غلبه جویم؟ به خدا تا شب و روز در گردش است و ستارگان بدنبال یک دیگر روانند، گرد این کار نگردم. اگر این مالها ملک شخصی من هم بود مساوات را رعایت می‌کردم، چه رسد که مال خود آنهاست (و من عاملی بیش نیستم). سپس مدتی سکوت کرد و فرمود: هر که مالی دارد باید از فساد بپرهیزد، بیجا مصرف کردن مال تبذیر و اسراف است، و این (ولخرجیها) شخص را در چشم مردم بالا برد و در پیشگاه خدا فرو نهد، هیچ کس مالش را بیجا خرج نکند و به نااهلان ندهد، جز اینکه از قدردانی آنان محروم گردد و از خیرش تنها دیگران برخوردار شوند. اگر کسی با وی اظهار دوستی کند و شکرش گوید چاپلوس و دروغگوست، خود را به او همی چسباند تا مقداری بیشتر دریافت دارد. و اگر روزی بلغزد و به کمک و تلافی محتاج شود (خواهد دید که) بدترین دوست است و لئیم‌ترین رفیق، تا بر نادانان انعام می‌کند و در راه خدا بخل می‌ورزد نامش بر سر زبانهاست، چه بختی از این بدتر و پست‌تر است؟ کدام احسان از این بیهوده‌تر و بی‌ثمرتر است؟ آن که مالی بدست آرد باید در صله ارحام، میهمانی، آزادی گرفتار و اسیر، کمک بدهکاران، راه ماندگان، بینوایان و آوارگان صرف کند، به کارهای ثواب و ادای حقوق (برادران) پردازد، تا به این خصال شرف دنیا و فضیلت آخرت را دریابد.

(۱) این گفتار در نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴ مذکور است.

(۲) البته این پیشنهادی سیاستمدارانه بود که می‌خواستند علی (ع) روش معاویه را پیش گیرد و در طریق هدف از هیچ ستمی فرو نگذارد، اما علی (ع) که هدف را برای عدالت می‌خواست، و حتی تنها هدفش عدالت بود، حاضر نبود عدالت را در میدان نبرد به منظور پیروزی بر دشمن قربانی کند، و هدف اصلی را از یاد ببرد.

(۱)

علی (ع) دنیا را برای پرهیزگاران توصیف می‌کند

(۲) جابر بن عبد اللّه گوید: در (جنگ) بصره در رکاب امیر المؤمنین (ع) بودیم، چون از پیکار جنگ افروزان (: طلحه و زبیر و عایشه) پرداخت، آخر شب به ما سرکشی کرد و پرسید:

در چه باره صحبت می‌کردید؟ گفتیم: در مذمت دنیا. فرمود: چرا از دنیا نکوهش می‌کنید؟ (۳) سپس حمد و ثنای خدا کرد و فرمود: اما بعد، چرا جمعی به ذم دنیا پرداخته و زهد به خود بسته‌اند؟ دنیا برای آنها که درست باشند منزل راستین است، و برای آنها که درست درکش کنند جای عافیت و سلامت، و برای آنان که از آن توشه گیرند خانه توانگری، سجده‌گاه پیامبران، فرودگاه وحی الهی، نمازخانه فرشتگان، مسکن دوستان خدا، و بازار تجارت اولیای اوست، که در این بازار، رحمت بدست آوردند، و سود بهشت بردند. جابر! چه کسی دنیا را مذمت می‌کند؟ دنیائی که خود اعلان جدائی کرده، آوای ناپایداری سر داده، با زوال (و تغیر) نابودی خود را گوشزد نموده، با بلاها، بلای (آخرت) را مجسم ساخته، با سرورها به شادی (ابدی) تشویق کرده، شبانگاه مصیبت آرد و بامدادان نعمت و سلامت تا (از عذاب خدا) بیم دهد و (به نعیم جاودان) تشویق کند؛ گروهی به هنگام پشیمانی (از گناه) دنیا را به باد مذمت گیرند، (و گروه دیگر روز رستاخیز آن را بستایند. این جمله در نهج البلاغه آمده و اینجا سقط شده چون چند جمله بعد همه ناظر به همین گروه است) که صادقانه به آنها خدمت کرده، تذکرشان داده و پذیرفته‌اند، پندشان داده، بکار بسته‌اند، (از آتش) بیمشان داده، ترسیده‌اند، (به بهشت) تشویقشان کرده، مشتاق گشته‌اند. تو ای نکوهشگر دنیا که به دام فریبش گرفتاری، کی دنیا کاری نکوهش‌انگیز با تو کرده؟ کی تو را فریفته؟ (با کدام دام فریبت داده؟) به بدنهای پوسیده پدرانت؟ به گورهای مادرانت؟ چند تو با دست خود پرستاری بیماران و خدمت علیلان کردی؟ خواص داروها گفتی، طبیبها به بالینشان بردی، اما به مقصد نرسیدی، و حاجتت بر نیامد. دنیا آنها را برای تو نمونه قرار داد، حالشان را مقیاس حال تو کرد، (مقیاس) آن دم که دوستان سودی ندهند، فریادت بجائی نرسد، آن زمان که از سختی جان دادن، و سوزشهای آزار دهنده درد نشانه‌های مرض شدت یابد، آن هنگام که ناله سود نبخشد، شیون مرگ را نراند، سینه فشار بیند، راه گلو بسته شود، نه فریادی بگوش رسد، نه اگر بانگ کنند بلرزه آید، اندوه پایان عمر چه طولانی و دراز مدت است؟ سپس او را بر تابوت نهاده (به گورستان) برند، چهار دست حمل و نقلش کنند و برای مدتی دراز در قبر و تنگنای لحد

بخوابانند. توانگری از دست رفته، عمر سر آمده، دوستان مهربان ترکش گویند، نوازش کنان (پیوند خود را) از او ببرند، رفیقان، نزدیکش نروند، دیدارکنندگان به خانه‌اش سر نزنند، منزلش نظمی به خود نگیرد، از هیچ کجا نشانی نیابد،

ص: ۲۸۹

از همه جا بیخبر ماند، وارثانش به تقسیم میراث شتابند، و زر و بال گردنگیرش شود، گناهان اطرافش را بگیرد، اگر خیری پیش فرستاده دسترنجش دل‌پذیر، و اگر شری فرستاده هلاکتش بد فرجام باشد. آن را که مرگ پایان زندگی، و قبر زیارتگاه است اقامت (چند روزه) چه سود بخشد؟ و این واعظ (برای آنکه پند پذیرد) کافی است.

(۱) جابر! بس است، اینک همراه من بیا. جابر گوید: همراه آن جناب تا به گورستان رفتم، آنجا بانگ برآورد: ای خاک‌نشینان، ای دور افتادگان، اما خانه‌هایتان را منزل کردند، اما اموالتان را قسمت کردند، اما زنهایتان، به شوهر رفتند. این خبری است که ما داریم، شما چه خبر دارید؟ آنگاه اندکی سکوت کرد و سر برداشته فرمود: قسم به آنکه آسمان را برافراشته و زمین را گسترده اگر اینان اجازه سخن داشتند می‌گفتند: ما یافتیم که بهترین توشه تقواست. سپس فرمود: جابر، اگر خواهی باز گرد.

ص: ۲۹۱

(۱)

خطبه آن حضرت در باره ایمان و ارواح و اختلاف آنها

(۲) مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) رسیده عرض کرد: برخی می‌گویند بنده‌ای که زنا کند مؤمن نیست، بنده‌ای که شراب خورد مؤمن نیست، بنده‌ای که ربا خورد مؤمن نیست، بنده‌ای که خون ناحق ریزد ایمان ندارد، و این سخن چندان بر من گران آمده و سینه‌ام را تنگ کرده که خیال می‌کنم این بنده‌ای که نماز می‌گزارد، و اگر من بمیرم بخاکم می‌سپارد، (و اگر او بمیرد) من بخاکش می‌سپارم (و مراسم اسلام را در باره یک دیگر اجرا می‌کنیم)، با یک گناه کوچک از ایمان خارج می‌شود؟ فرمود: برادرت راست گفته، من خود از پیغمبر (ص) شنیدم که: خدا مردم را سه طبقه آفریده و در سه مقام جای داده، قرآن فرماید:

«اصحاب میمنه (دست راستیها) چه اصحاب میمنه‌ای؟ و اصحاب مشأمه (دست چپیها) چه اصحاب مشأمه‌ای؟ و پیشتازان، پیشتازان مقربان درگاه خداوندند.» (واقعه: ۱۱- ۸).

(۳) اما پیشتازان، پیشتازان پیامبرانند «مرسل» یا «غیر مرسل» «۱» خدا در وجود آنان پنج روح نهاده: ۱- روح القدس ۲- روح ایمان ۳- روح قوه (قدرت جسمانی) ۴- روح شهوت (یعنی تمایلات مادی) ۵- روح بدن (مایه زندگی که با رفتنش حیات خاتمه می‌یابد). با روح القدس به مقام پیامبری و رسالت رسند؛ با روح ایمان عبادت خدا کنند، و چیزی شریک وی نسازند؛ با روح قوه به جنگ دشمن روند و زندگی خود را اداره کنند؛ با روح شهوت لذت خوردنیها را دریابند، و با زنان

درآمیزند؛ با روح بدن حرکت و جنبش کنند، این طبقه گناهانشان آمرزیده و بخشوده است. خداوند فرماید: «برخی از این رسولان را بر برخی دیگر امتیاز دادیم، بعضی خدا با آنها سخن گفت، بعضی را درجه‌ها بالا بردیم، به عیسی بن مریم «بینه‌ها» (معجزات و نشانه‌های روشن پیامبری مانند مرده زنده کردن و کور شفا دادن) عطا کردیم، و به روح- القدس تأیید نمودیم.» (بقره: ۲۵۳). و در باره عموم پیامبران فرماید: «و آنها را به روحی از جانب خود تأیید کرد.» (مجادله: ۲۲). یعنی با این روح آنها را گرامی داشت و بر دیگران مزیت داد، اینها آمرزیده‌اند.

(۴) سپس قرآن «اصحاب میمنه» را ذکر کرده، آنها همان مؤمنان راستینند و در وجود آنها چهار روح نهاده: روح ایمان، روح قوت، روح شهوت، و روح بدن. بنده (ی مؤمن) پیوسته این روحها را بطور کامل دارد تا وقتی که بعضی از حالات عارض شود، پرسید: چه حالاتی؟ فرمود: اما اول آنکه خداوند فرموده: «برخی از شما به پست‌ترین دوران عمر رسد که دیگر پس از دانستن هیچ نداند، (و همه دانسته‌ها را فراموش کند).» (نحل: ۷۰).

---

(۱) قبلا اشاره شد که پیمبران مرسل و به تعبیر دیگر رسولان، با اختلافی که در تفسیر هست پیغمبرانی هستند که مقامی برتر، مسئولیتی، سنگینتر، و مأموریتی گسترده‌تر دارند.

این چنین کس همه روحهایش کاسته گردد، ولی از ایمان بیرون نرود، چون (گناهی نکرده و) خدا او را به این پایه رسانده، او دیگر نه وقت نماز شناسد، نه قدرت نماز شب و روزه روز دارد، و این خود کمبود روح ایمان است ولی ان شاء اللّه به او زیانی نمی‌رسد، چنان که روح شهوتش نیز نقصان پذیرد که اگر زیباترین دختران آدم از جلوی چشمش بگذرد هیچ علاقه‌ای به او ابراز نکند، اما روح بدن (مایه زندگی) هنوز در او باقی است، و تا هنگام مرگ جنبش و حرکت دارد. حال این پیر فرتوت خیر است، چون خدا با او چنین کرده. (دوم) و گاهی انسان در حال نیرومندی و جوانی (و زمانی که عقل و اراده‌اش حکمفرماست) حالاتی پیدا می‌کند که باعث اهتمام به خطا می‌شود، روح قوت (قدرت مزاج) تشجیعش می‌کند، روح شهوت گناه را در نظرش جلوه می‌دهد، و روح بدن مهارش را می‌کشد، تا (با همدستی همه این عوامل) به ورزه خطا افتد و در حال ارتکاب گناه ایمان از او و او از ایمان جدا شود و دیگر تا توبه نکند ایمانش باز نگردد، اگر توبه کرد و ولایت (و اطاعت اولو الامر) را گردن نهاد خدا توبه‌اش را بپذیرد، و اگر گناه را از سر گرفت (قهرا) دست از ولایت کشیده (از پیروی موالی خود سر باززده) و خدا او را به دوزخ کشاند (و این است معنای حدیثی که سائل شنیده بود).

(۱) و اما اصحاب مشأمه، یهود و نصاری هستند. خداوند (در باره آنها) فرماید: «آنها که کتابشان داده‌ایم او- یعنی محمد و مقام ولایت را- بر حسب معرفی تورات و انجیل، می‌شناسند چنان که فرزندانشان را در خانه‌هاشان، و گروهی از آنها حق را دانسته کتمان می‌کنند، حق از جانب پروردگار توست، مبادا از شک آوران باشی.» (بقره: ۱۴۶- ۱۴۵).

چون دانسته انکار کردند خداوند به این بلا گرفتارشان کرد که روح ایمان را از آنها گرفت و در تنشان تنها سه روح باقی گذاشت، روح قوت، روح شهوت و روح بدن، سپس آنان را به چارپایان ملحق کرده فرموده: «اینها همانند چارپایانند و بس.» (فرقان: ۴۲).

چه حیوانات (نیز) با روح قوه (و توانائی مزاج) بار برند، با روح شهوت آذوقه خورند و با روح بدن حرکت کنند، سائل گفت: دلم را زنده کردی.

ص: ۲۹۵

(۱)

سفارش آن جناب به «زیاد بن نضر» هنگامی که او را به فرماندهی جبهه مقدم لشکر به جانب صفین برای نبرد با معاویه اعزام نمود

(۲) در هر شام و بام خدای را رعایت کن، بر (جان) خود از غرور بترس، هرگز نفس را ایمن از بلا مپندار، و بدان که اگر نفس را از بسیاری از خواسته‌ها برای ترس از عواقبش باز نداری هوس، تو را به زیانهای فراوان کشاند تا به ناچار دست برداری، پس خود را از ستم، گمراهی، تجاوز و دشمنی باز دار. من فرماندهی این سپاه را به تو واگذاشتم، مبادا آنها را (به حکم زیردستی و غریزه کبر و غرور، همچون دیگر فرماندهان) بذلت کشی، و بر آنها بزرگی کنی، که (منصب، نشان رفعت نیست و) بهترین شما پرهیزگارترین شماست (هر چند در صف سربازان باشد) از عالمشان بیاموز، جاهلشان را تعلیم کن، از نابخردشان بگذر، که تو تنها در پرتو علم، و خودداری از آزار و اذیت و کارهای جاهلانه می‌توانی خیری بدست آری. (۳) سپس امام (ع) به دنبال این سفارش مکتوبی مشتمل بر دستورهای جنگی لازم و تخدیر (از غفلت و سستی) به این مضمون نگاشت:

بدان که مقدمه سپاه (و پیش‌جنگان) دیدبان قشونند و دیدبانهای مقدمه، پیشقراولانند.

تو چون از دیار خود بیرون رفتی و به دشمن نزدیک شدی از فرستادن دیدبان به همه نواحی و بعضی از دره‌ها، جنگلها، نهانگاهها و (خلاصه) در هر سوی، خسته و دلتنگ مشو، چه ممکن است دشمن بر شما شبیخون زند و در کمین باشد. ستونهای لشکر و قبیله‌ها را از صبح تا شام راه مبر جز به منظور آمادگی (و مانور نظامی) که اگر تصادفا وضع پیش بینی نشده‌ای بوجود آمد یا پیشامد ناگواری رخ داد آمادگی قبلی داشته باشید، به هنگام مقابله با دشمن باید اردوگاه شما جلوی تپه‌ها یا دامنه کوهها، یا پیچ رودخانه‌ها باشد تا بعنوان پناهگاه و سنگر از آن استفاده کنید، هنگام درگیری باید حمله از یک یا (حد اکثر) دو طرف باشد، نگهبانان را در ارتفاعات کوهها، فراز تپه‌ها و بلندی رودها بگمارید تا دیدبانی کنند و دشمن از ناحیه مطمئن یا نامطمئنی بر شما یورش نیاورد. بطور دسته‌جمعی فرود آئید، و دسته‌جمعی کوچ کنید، شبانگاه اگر اتراق کردید اطراف اردوگاه نگهبانان با نیزه و سپر پاس دهند، و تیراندازان باید کنار آنها قرارگیرند، تا دشمن شبیخون نزند و غافلگیرتان نکند. و تو (ای فرمانده سپاه) باید شخصا مراقب لشکر باشی، و تا به صبح نخوابی جز بمقدار چرتی و چشم گرم

شدنی، این برنامه را باید در طول راه تا هنگام مقابله با دشمن ادامه دهی، در شروع جنگ پیشدستی نکن، از شتابزدگی بپرهیز جز اینکه فرصتی بدست آری (که از کف دادن آن موجب غلبه دشمن گردد) مبادا پیش از حمله دشمن یا دریافت فرمانی از جانب من آغاز پیکار کنی.

و السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته

ص: ۲۹۷

(۱)

توصیف راویان حدیث

(۲) سلیم بن قیس (متوفای حدود ۹۰ هجری) به امیر المؤمنین (ع) عرض کرد: من از سلمان و ابو ذر، و مقداد مطالبی در باره تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر (ص) می‌شنوم که از جانب شما هم تصدیق و تأیید می‌شود، سپس در دست مردم مطالبی در همین زمینه‌ها مخالف آنها می‌بینم (۲)، آیا مردم (در حدیث پیغمبر «ص») به عمد دروغ می‌گویند، و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند؟ فرمود: اینک که پرسیدی جواب را درست فهم کن: آنچه درد ست مردم هست مخلوطی است از حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ (: احکامی که بوسیله قرآن یا سنت مقرر گشته و سپس الغا شده) عام و خاص، محکم (غیر قابل تأویل) و متشابه (قابل تأویل) محفوظ (ضبط شده) و خیالی (که شنونده اشتباه فهمیده) در زمان حیات پیغمبر (ص) چندان به او دروغ بستند که بپاخاست و خطبه‌ای چنین ایراد فرمود:

مردم، دروغزنان بر من زیاد شده‌اند، هر که عمدا به من دروغ بندد باید جایگاهی از آتش گزیند. پس از وفات هم دروغها به او بستند. (۳) حدیث را چهار کس نقل کنند که پنجم ندارند:

۱- منافقی که تظاهر به ایمان کند و اسلامی ساختگی نشان دهد، دانسته دروغ به پیغمبر بندد نه احساس گناه کند و نه پروا دارد، البته اگر مردم بدانند او منافق است حدیثش را نمی‌پذیرند و تصدیقش نمی‌کنند، ولی بحساب اینکه صحابی رسول اللّه است، آن جناب را دیده و گفتارش را شنیده بدون اطلاع از حقیقت حال روایتش را قبول می‌کنند، خداوند وضع منافقان را به بهترین وجه بیان کرده می‌فرماید: «چون آنها را بینی از (ظاهر آراسته و) هیکلشان خوشت آید، اگر سخن گویند (به گفتارشان) گوش فرا دهی.» (منافقون: ۴). (یعنی این طبقه چنان سالوس و متظاهر بودند که وضع ظاهر و زبانبازی آنها در پیغمبر (ص) نیز اثر می‌گذاشت) این گروه بعد از پیغمبر (ص) متفرق شدند، به نواحی مختلف پراکنده گشتند، و با (سرمایه) افترا و دروغ به دربار زمامدارانی که مردم را به گمراهی سوق می‌دادند و به آتش دعوت می‌کردند (خلفای دروغین و حکام تحمیلی که جز همین مشتی چاپلوس نوکر صفت منافق وسیله‌ای برای تحریف افکار نداشتند) راه یافتند، (حکومتها) پستها در اختیارشان نهادند. مسند فتوا، و مقام (مقدس) قضاوت (یعنی حاکمیت بر جان، مال و ناموس خلق) را تسلیمشان نمودند، بر گردن مردم سوارشان کردند، و بواسطه آنها جهانخواری نمودند، و تو خود می‌دانی که مردم (بی‌هدف) تابع ملوک دنیاپرستند، و جز دنیا منظوری ندارند، مگر آن کس که خدایش نگه دارد این یکی از آن چهار نفر.

(۴) ۲- کسی که از پیغمبر (ص) سخنی شنیده اما اشتباه کرده، و درست ضبط نکرده،

ص: ۲۹۹

قصد دروغ هم ندارد، حدیثی را که شنیده در دست دارد، به آن عمل می‌کند و می‌گوید از پیغمبر شنیده‌ام، و اگر مردم می‌دانستند اشتباه کرده حرفش را نمی‌پذیرفتند و او خود هم اگر متوجه خطایش می‌شد دست بر می‌داشت و عمل نمی‌کرد، این نفر دوم.

(۱) ۳- کسی که دستورهائی را از پیغمبر (ص) دریافت کرده، واجبات یا محرماتی شنیده، سپس آن دستورها از جانب رسول اللّه لغو شده، آن واجب و حرام نسخ گشته، و او خبر نیافته، «منسوخ» (حکم اول) را فهمیده، و «ناسخ» (حکم دوم) را نفهمیده، و اگر بفهمد رها می‌کند چنان که مردم نیز اگر بدانند دست بر می‌دارند این نفر سوم.

(۲) ۴- مردی که نه به خدا و رسول دروغ بندد، دروغ را از ترس خدا و به احترام پیغمبر دشمن دارد، نه اشتباه فهمیده، نه فراموش کرده، هر چه شنیده بخاطر سپرده و بدون کم و زیاد نقل می‌کند، ناسخ را شناخته و بکار بسته، منسوخ را تشخیص داده و رها کرده، که دستور پیامبر هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص دارد خداوند عز و جل فرموده: «آن چه را پیغمبر دستور دهد بگیرید، و از آنچه منع کند خودداری نمائید.» (حشر: ۷). گفتار آن حضرت را افرادی می‌شنیدند که درست درک نمی‌کردند و مقصود خدا و رسول را تشخیص نمی‌دادند، و چنین نبود که همه اصحاب آنچه را نمی‌دانستند بپرسند و رفع ابهام کنند، بعضی سؤال می‌کردند ولی (پاسخ را) نمی‌فهمیدند دلشان می‌خواست یک بادیه‌نشین، یا تازه رسیده، یا اهل کتاب بیاید سؤالی کند تا آنها بشنوند و بفهمند.

(۳) (اما) من هر روز حضورش شرفیاب می‌شدم، خانه را (برای من) خلوت می‌کرد، از هر دری سخن می‌گفت، همه اصحاب از این مطلب خبر داشتند، و می‌دانستند که با هیچ کس دیگر چنین رفتار نمی‌کند، گاه بود که او به خانه من تشریف می‌آورد، هر گاه من خدمتش می‌رسیدم حتی زنانش را از اتاق بیرون می‌کرد، بطوری که غیر از من کسی آنجا نبود، اگر می‌پرسیدم پاسخ می‌داد، اگر سکوت می‌کردم و مسائلم تمام می‌شد او آغاز می‌فرمود، هیچ آیه‌ای بر او نازل نمی‌شد، در شب و یا روز، در باره آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و دوزخ، دشت و کوه، نور و ظلمت، جز این که برای من تلاوت می‌کرد تا بنویسم، تأویل، تفسیر، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، خاص، و عامش را به من می‌آموخت، و بیان می‌کرد که کجا و در چه موضوعی، تا قیامت نازل شده.

ص: ۳۰۱

(۱)

تلخیصی از سخنان آن جناب در: ارکان اسلام، حقیقت توبه و استغفار

(۲) کمیل بن زیاد گوید: از امیر المؤمنین (ع) پرسیدم: ارکان اسلام چیست؟ فرمود:

هفت چیز است:

۱- عقل که زیر بنای صبر است (و بدون عقل صبر ممکن نیست) ۲- حفظ آبرو و راستگوئی ۳- تلاوت قرآن بطور بایسته ۴- دوستی و دشمنی در راه خدا ۵- رعایت حق آل محمد و شناسائی ولایت (و مقام فرمانروائی) آنها ۶- (مراعات) حق برادران و حمایت آنان ۷- خوشرفتاری کردن با همسایگان.

(۳) گفتم: یا امیر المؤمنین، بنده‌ای گناه می‌کند و «استغفار» (و طلب آمرزش) می‌نماید حد استغفار چیست؟

فرمود: پسر زیاد، (حد آن) توبه است، گفتم: همین؟ فرمود: نه، گفتم: پس چطور، فرمود: بنده چون گناه کند گوید: استغفر اللّه با تحریک، گفتم: تحریک یعنی چه؟ فرمود:

یعنی با حرکت لب و زبان، و می‌خواهد بدنبال این گفتار حقیقت آورد، گفتم: حقیقت چیست؟ فرمود: تصدیق قلبی (یعنی از صمیم قلب آمرزش خواهد، نه از سر زبان) و تصمیم بر عدم تکرار گناهی که از آن استغفار کرده. گفتم: اگر این کار را کردم جزء استغفارکنندگان محسوب شوم؟ فرمود: نه، گفتم: چطور؟ فرمود: برای اینکه هنوز به ریشه (استغفار) برنخورده‌ای، گفتم: ریشه استغفار چیست؟ فرمود: برگشت از آن گناه، این نخستین درجه عبادتکاران است (و دیگر) ترک (هر) گناه (در آینده) استغفار کلمه‌ای است که بر شش معنی اطلاق می‌شود: ۱- پشیمانی از گذشته ۲- تصمیم بر ترک در آینده ۳- پرداخت حقوق مردم ۴- ادای حق خدا در هر کار واجب ۵- آب کردن گوشتهائی که از

ص: ۳۰۳

حرام روئیده بطوری که پوست به استخوان بچسبد، و سپس گوشت تازه آورد ۶- چشاندن رنج طاعت به بدن چنان که لذت معصیت را چشیده.

ص: ۳۰۵

(۱)

وصیت آن حضرت هنگام وفات به امام مجتبی علیه السلام

(۲) این است وصیتنامه علی بن ابی طالب. به مؤمنان چنین وصیت می‌کنم: شهادت می‌دهم که جز خداوند خدائی نیست، یگانه است، شریک ندارد، محمد (ص) بنده و پیامبر اوست، وی را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز سازد، هر چند مشرکان را ناخوش آید، درود و تحیت خداوند بر محمد باد. نماز، عبادت، زندگی، و مرگ من همه برای خداوندی است که پروردگار جهانیان و بی‌شریک است، چنین دستور دارم و من نخستین مسلمانم.

(۳) سپس ای حسن به تو، و همه فرزندان و خاندانم و هر که این وصیتنامه به دستش رسد وصیت و سفارش می‌کنم به پروای از خداوند پروردگارتان، مبادا نامسلمان از دنیا روید، همه با هم به رشته خدا (قرآن) چنگ زنید و پراکنده نشوید، من از پیغمبر (ص) شنیدم که: اصلاح میان مردم از هر نماز و روزه‌ای افضل است. و (خوی) هلاک‌کننده و دین برانداز، فساد انگیزی (و ایجاد فتنه) است، و لا قوة الا باللّه، مراقب خویشانتان باشید، با آنها پیوند (و محبت) کنید تا حساب قیامت بر شما آسان گردد.

(۴) خدا را! خدا را! در باره یتیمان، مبادا جلو چشم شما از دست بروند، من از پیغمبر شنیدم هر که یتیمی را سرپرستی کند تا بی‌نیاز شود (و بتواند خود را اداره کند) خدا بهشت را بر او واجب کند، چنان که بر خورنده مال یتیم، دوزخ را.

(۵) خدا را! خدا را! در باره قرآن، مبادا دیگران در فهم آن (و به نقل نهج البلاغه: در عمل به آن) بر شما سبقت گیرند.

(۶) خدا را! خدا را! در باره همسایگان، پیغمبر (ص) سفارش آنها را می‌کرد، چندان در حق آنها توصیه و تأکید فرمود که ما تصور کردیم همسایه را وارث خواهد کرد.

(۷) خدا را! خدا را! در باره خانه پروردگارتان نباید تا شما هستید این خانه خالی بماند که اگر متروک شد مهلتتان سرآید، هر که به زیارتش رود کمترین ارمغانی که باز آورد آمرزش گناهان گذشته است.

(۸) خدا را! خدا را! در باره نماز که بهترین اعمال و پایه دین شماست.

(۹) خدا را! خدا را! در باره زکات که خشم پروردگارتان را فرو نشاند.

ص: ۳۰۷

(۱) خدا را! خدا را! در باره روزه ماه رمضان که سپر آتش است.

(۲) خدا را! خدا را! در باره بینوایان و مستمندان، آنها را در زندگی خود شریک سازید.

(۳) خدا را! خدا را! در باره جهاد با مال و جان و زبان که دو کس به این وظیفه قیام کنند یکی حاکم و پیشوای ره یافته، و دیگر فرد مطیعی که از او پیروی کند.

(۴) خدا را! خدا را! در باره نسل پیامبرتان، مبادا در میان شما ستم کشند و شما بتوانید و دفاع نکنید.

(۵) خدا را! خدا را! در باره اصحاب پیامبرتان، آنها که بدعتی نگذارند و بدعتگذاری را پناه ندهند، که پیغمبر (ص) در باره اصحابش سفارش کرد و بدعتگذار را لعنت کرد چه از اصحابش، چه از دیگران، و همچنین آنها را که بدعتگذاران را پناه دهند.

(۶) خدا را! خدا را! در باره زنان و بردگان که آخرین سخن پیغمبر شما این بود: شما را در باره دو گروه ناتوان توصیه می‌کنم: زنان و بردگان.

(۷) نماز، نماز، نماز، در باره خدا از ملامت هیچ کس نهراسید، خدا هر که را قصد سوئی در حق شما کند یا به تجاوز برخیزد سرکوب فرماید.

(۸) با مردم طبق دستور خدا با زبان خوش سخن گوئید، امر بمعروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدترین افرادتان بر شما مسلط خواهند شد، و هر چه دعا کنید (که از شرشان نجات یابید) مستجاب نشود.

(۹) پسرانم! بر شما باد به پیوند با یک دیگر، بذل و بخشش و پیشدستی (در احسان و محبت با هم) از جدائی، پشت به هم کردن و اختلاف بر حذر باشید، در کارهای خیر و تقوا همکاری کنید، در گناه و تجاوز همکاری نکنید، از خدا بترسید که عقوبتش دشوار است، خدا شما خانواده را نگه دارد، (و احترام) پیغمبر را در باره شما حفظ فرماید، (به احترام آن جناب شما را مشمول لطف خود نماید). شما را به خدا می‌سپارم، سلام من و رحمت و برکات خدا بر شما باد. آنگاه در حالی که پیوسته لا اله الا اللّه می‌فرمود از این جهان چشم فرو بست.

ص: ۳۰۹

(۱)

بیانات آن حضرت در فضیلت علم

(۲) مردم! بدانید که کمال دین به تحصیل علم و بکار بستن آن است، تحصیل علم از تهیه مال واجبتر است، مال بین شما تقسیم و تضمین شده، دادگری آن را قسمت کرده و ضمانت فرموده، و به عهد خود وفا خواهد کرد، ولی دانش را برای شما در سینه اهلش اندوخته، و دستور داده بدنبالش روید، پس آن را بجوئید، بدانید که ثروت زیاد مایه تباهی دین و قساوت قلب است، و علم زیاد بشرط عمل باعث اصلاح دین و رسیدن به بهشت است، مال با مصرف کاهش پذیرد و علم فزون گردد، انفاق علم نشر آن در حافظان و راویان است.

بدانید که همنشینی و پیروی عالم دینی است که خدا بر آن پاداش دهد. اطاعت عالم حسنات (نیکیها) را بیفزاید، سیئات (بدیها و گناهان) را محو سازد، و برای مؤمنان پس‌اندازی باشد، علم برای مؤمن در زندگی سربلندی، و پس از مرگ نیکنامی است، علم مزایائی دارد، (و اگر آن را به انسانی همانند کنیم) سرش: تواضع است، چشمش: پاکی از حسد، گوشش: فهم، زبانش: راستی، حافظه‌اش: کنجکاوی، قلبش: حسن نیت، عقلش: شناسائی اسباب کارها، دستش: رحمت، همتش: سلامت، پایش: زیارت علما، حکمتش: پارسائی، پایگاهش:

نجات، فرماندهش: عافیت (آسودگی از گرفتاریها)، مرکبش: وفا، حربه‌اش: نرم گفتاری، شمشیرش: رضامندی، کمانش: مدارا، سپاهش: گفتگوی با دانشمندان، مالش: ادب، پس اندازش: کناره‌گیری از گناه، توشه‌اش: معرفت، مسکنش: سازش، راهنمایش: هدایت، و رفیقش: همدمی نیکان.

ص: ۳۱۱

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در باب این معانی (حکمت، موعظه، تشویق و تهدید)

(۲) نکوکاری، پنهان داشتن کار خیر، صبر بر بلا، و اظهار نکردن مصیبتها از گنجهای بهشت است.

(۳) خوشخوئی بهترین رفیق است، دیباچه نامه اعمال مؤمن خوش اخلاقی است.

(۴) پارسا (و از دنیا گذشته) کسی است که حرام و صبر از کفش نرباید، و حلال از شکر بازش ندارد.

(۵) در نامه‌ای به عبد اللّه عباس نوشت: اما بعد، انسان از رسیدن به چیزی که از دست- رفتنی نیست خرسند می‌گردد، و از نرسیدن به چیزی که بدست آمدنی نیست نگران می‌شود (غم و شادیهای بیمورد و بی‌اثر پیدا می‌کند)، تو باید به آنچه از آخرت بچنگ آری خشنود شوی، و بر آنچه از آخرت از کف دهی حسرت خوری، نه از رسیدن به دنیا چندان خوشحال باش، و نه از نرسیدن متأسف، باید تمام همتت در زندگی پس از مرگ باشد.

(۶) در نکوهش دنیا فرماید: آغازش رنج است، و انجامش نیستی، در حلالش حساب است، و در حرامش عقاب، در این دنیا آن که سالم است در امان (و از مرگ و ما بعد مرگ غافل) است، آن که بیمار است (از زشتکاریها) پشیمان، توانگرش خود باخته، بینوایش اندوهگین، هر که بدنبالش رود بچنگش نیاید، و هر که از طلب بنشیند سراغش آید، هر که بدان چشم دوزد کورش کند، هر که در آن به دیده عبرت بنگرد بینایش سازد.

(۷) در دوستی تند نرو، شاید روزی دوست دشمن شود (اسرارت را فاش کند و محبتها همه به هدر رود، بر حسب نقل نهج البلاغه «عسی ان یکون بغیضک یوما ما» ترجمه شد که مناسبتر است و احتمال تحریف در متن قوی است) در دشمنی افراط نکن، ممکن است روزی دشمن دوست شود (و شرمسار شوی).

(۸) هیچ ثروتی چون عقل، و هیچ فقری سخت‌تر از جهل نیست.

(۹) ارزش هر کس به آن چیزهاست که خوب می‌داند. «۱» (۱۰) هیبت (و شکوه) با نومیدی، و حیا با محرومی قرین است (هر که خواهد وقار خود را حفظ کند باید از بسیاری از خواسته‌ها چشم بپوشد و هر که شرم دارد محروم ماند) حکمت گمشده مؤمن است، باید آن را بجوید و لو بدست اهل شر باشد.

(۱۱) اگر آنها که بار علم بدوش دارند چنان که باید آن را حمل کنند، خدا و فرشتگان و بندگان مطیع خدا همه دوستشان دارند، ولی (افسوس که) علم را وسیله دنیا کرده‌اند و هم خدا بر آنها غضب کرده هم به چشم مردم خوارند.

---

(۱) عالیترین کلمه و رساترین بیانی است که در ارزش علم گفته شده و آن را ملاک ارزش انسان معرفی کرده، و قیمت موجود بشری را بر حسب کم و کیف معلومات تعیین فرموده مردم جاهل را بکلی از ارزش انداخته، و دانشمندان را بمقدار علم بالا برده و پیداست که متعلق علم هم در آن دخیل است.

(۱) بهترین عبادت: صبر، سکوت، و انتظار فرج است.

(۲) نکبتها (و گرفتاریها) دوره‌ای دارد که باید طی کند، هر کدامتان دچارش شدید، باید تسلیم شوید و صبر کنید تا دورانش بگذرد، که چاره‌اندیشی (و دست و پا زدن بیجا) نگرانی را بیفزاید. «۱» (۳) به مالک اشتر فرماید: مالک! این سخن را از من بخاطر سپار و نگه دار: مالک! هر که یقینش سست باشد مردانگیش ناقص است، هر که طمع را شعار کند خود را خفیف سازد، هر که تنگدستی و بدحالی خود را افشا کند تن بذلت داده، هر که راز خود فاش نماید خویش را کوچک ساخته، هر که زبان را بر خود مسلط سازد (و نیندیشیده سخن گوید) خود را به مهلکه انداخته. آزمندی زیاد قاتل شخصیت است. هر که به چند جانب دل بندد (بخواهد با یک دست دو هندوانه بردارد) از همه جا بماند، بخل ننگ است، ترس کمبود است، پارسائی سپر است (نفس را از آلودگی نگه دارد)، شکر ثروت (و سرمایه) است (که نعمت را بیفزاید)، صبر (استقامت در طوفان حوادث) شجاعت است، تهیدست در شهر خود غریب است، تنگدستی زبان زیرکان را از بیان حجت لال کند، تسلیم و رضا خوش همدمی است، ادب جامه‌ای کهنه ناشدنی است، مقام هر کس به اندازه خردش، و سینه‌اش صندوق سر اوست، تحقیق (در موارد مشکوک) احتیاط است، فکر آیینه‌ای روشن است (که چهره واقع را در آن توان دید)، بردباری طبعی ارجمند است، صدقه داروئی شفابخش است، کردار امروز مردم، فردا پیش روی آنهاست، (حس) عبرت‌گیری بیم‌دهنده خیرخواهی است (عبارت متن مشوش است و بر حسب نقل نهج البلاغه ترجمه شد) گشاده‌روئی دام محبت است.

(۴) صبر برای ایمان همانند سر برای پیکر است، آن که صبر ندارد ایمان ندارد.

(۵) شما در دوران مهلتی بسر می‌برید که بدنبالش مرگ است، همراهتان آرمانهائی است که سد راه اعمال است، این مهلت و فرصت را غنیمت شمرید، بر مرگ سبقت گیرید (مرگ نیامده کاری کنید)، آرزو را دروغ پندارید، از عمل توشه گیرید، آیا راه نجاتی، گریزگاهی، راه فراری هست؟ گذرگاهی، سنگری، پناهگاهی می‌شناسید؟ به کجا می‌روید؟ (۶) شما را به تقوا و پروای از خدا سفارش می‌کنم، که برای جوینده امیدوار بهره‌ای است، و برای پناهنده تکیه‌گاهی، تقوا را همچون لباس زیرین بر اندام نفس بپوشید، خدا را مخلصانه یاد کنید، تا در پرتو آن زندگی برتر یابید و راه نجات پیمائید، دنیا را به چشم زاهد دل کنده بنگرید، که این جهان منزل گزیده ساکن را بیرون کند، و عیاش غافل را به مصیبت گرفتار سازد، به گذشته‌اش امید بازگشت

نیست، آینده‌اش معلوم نیست تا بتوان در انتظارش نشست، آسایشش به بلا پیوسته و بقایش به فنا، شادیش به غم آمیخته، هستیش

---

(۱) و این نه بدان معنی است که در گرفتاریها از اقدامات سودمند و امیدبخش دست کشند و یک جا تسلیم حوادث شوند که این با سایر تعالیم اسلام ناسازگار است، مقصود جلوگیری از شتابزدگی و بیتابی و دستپاچگی است که هر پیشآمد ناگوار با در نظر گرفتن علل و اسباب ناچار دورانی کوتاه یا بلند را باید بگذراند، و تعجیلهای بیمورد که نشان خودباختگی است نه تنها ثمری ندارد، بلکه بر سنگینی بار می‌افزاید.

رخت به ناتوانی و سستی کشیده.

(۱) به خود بالیدن از سرکشی است، و سرکشی از نخوت، و نخوت از تکبر؛ شیطان دشمن حاضری است که وعده‌های باطل می‌دهد، مسلمان برادر مسلمان است، پس یک دیگر را وانگذارید، نام بد بر هم ننهید که قوانین و مقررات دین برای همه یکسان است، و راههای آن مستقیم، هر که راه دین سپرد (برهروان) پیوندد، هر که بیراهه رود هلاک شود، هر که این راه را وانهد از دین بدر شود، مسلمان چون لب گشاید دروغ نگوید، چون وعده دهد تخلف نکند، و چون امانت گیرد خیانت نورزد.

(۲) رفیق مؤمن عقل است، یاورش: علم، پدرش: مدارا، و برادرش: نرمش. خردمند از سه خصلت ناگزیر است: ۱- باید در وضع خود بیندیشد (صلاح و فساد حال خود را دریابد). ۲- زبانش را نگه دارد. ۳- و زمانش را بشناسد، هان! تنگدستی بلاست، بدتر از تنگدستی بیماری، و بدتر از بیماری تن مریضی قلب است، هان! رفاه نعمت است، و بهتر از رفاه تندرستی و بهتر از تندرستی، تقوای قلب است.

(۳) مؤمن (در زندگی روزمره) سه وقت (و سه برنامه) دارد: وقتی برای مناجات، وقتی برای رسیدگی به حساب خویش، و وقت دیگر برای لذت حلال. مسافرت برای خردمند روا نیست، جز به سه منظور: ترمیم معاش، قدمی بسوی معاد، و لذت مشروع.

(۴) چه کسان که احسان (و نعمتهای خدا) غافلگیرشان کند، (چون سختی و فشار در زندگی ندارند سرگرم و از همه جا غافل شوند تا فرصت از دست برود، و نابهنگام به کام مرگ فرو روند). چه مردمان که از پرده‌پوشی (خدا) مغرور شوند، چه افراد (ساده‌لوح و خوش‌باور) که از تعریف این و آن بفتنه افتند (و خود را گم کنند). خداوند بنده را به هیچ چیز همانند مهلت نیازموده (که چون در کیفر گناهش تعجیل نفرماید، از فرصت سوء استفاده کند) خدای عز و جل فرماید: «به آنها مهلت دهیم تا بر گناه بیفزایند.» (آل عمران: ۱۷۸).

(۵) باید در دل، هم احتیاج به مردم را احساس کنی و هم بی‌نیازی از آنها را، احتیاج در نرمگوئی و گشاده‌روئی، و بی‌نیازی در حفظ حیثیت و آبرو. «۱» (۶) نه (بر مردم) خشم گیرید، نه (مردم را) بخشم آرید، به همه سلام کنید و خوش زبان باشید.

(۷) کریم چون محبت بیند نرم شود، و لئیم چون لطف نگرد سرسخت گردد.

---

(۱) باید به این حقیقت توجه کند که از طرفی عضو جامعه است، و از آنها جدا نیست، و از طرفی شخصیت و آبروئی دارد که رهین منت این و آن نیست. اما احساس نیاز نباید پستی و زبونی آرد و احساس بی‌نیازی نباید باعث تندی و ترشروئی شود.

(۱) نمی‌خواهید فقیه (و دین‌شناس) حقیقی را به شما بنمایم؟ فقیه واقعی کسی است که به مردم آزادی در گناه ندهد، آنها را از رحمت خدا ناامید نسازد، از مکر خدا (و عواقب معصیت) ایمن نکند، از سر اعراض چیزی بجای قرآن نگزیند، عبادت بی‌فقه خیری ندارد، دانش بی‌اندیشه سودی ندارد، و قرآن بی‌دقت و تأمل را ثمری نیست. «۱» (۲) چون خدا (در قیامت) مردمان را جمع کند فریادگری بانگ برآرد که: ایها الناس، امروز آن کس به خدا نزدیکتر است که ترسش از او بیشتر باشد، آن کس به درگاه خدا محبوبتر است که عملش بهتر باشد، آن کس در پیشگاه خدا والاتر است که بیشتر برای او کار کرده است، و گرامیترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

(۳) از این در عجبم که مردمی که از ترس بیماری از غذاهای مشکوک پرهیز می‌کنند، چگونه از بیم آتش از گناه پرهیز نمی‌کنند؟ و آنها که با مال بردگان را می‌خرند، چرا با احسان آزادگان را نمی‌خرند؟ خیر و شر را تنها بوسیله اهلش توان شناخت، اگر خواهی خیر را بشناسی کار خیر بکن تا اهلش را بشناسی، و چون خواهی شر را بشناسی کار شر بکن تا با اهل شر آشنا شوی.

(۴) من از دو چیز بر شما نگرانم، آرزوی دراز، و هواپرستی که آرزوی دراز آخرت را از یاد برد، و هواپرستی سد راه حق است. مردی در بصره از آن جناب در باره «برادران» سؤال کرد، حضرت چنین پاسخ داد: برادران دو گونه‌اند: یکی «ثقه» (صمیمی و مورد اعتماد) و دیگر ظاهری (که تنها در معاشرت و برخوردها با آنان سر و کار داریم). برادران ثقه پناهگاه، و پر و بالند و خویشاوند و مال، اگر با او (در صفا و صمیمیت) به این درجه رسیدی، مال و نعمت خویش در اختیارش گذار با دوستش دوست و با دشمنش دشمن باش، راز و عیبش را بپوشان، و نیکیش را آشکار کن، ولی بدان که چنین رفیقی از طلای سرخ کمیابتر است. اما برادران ظاهری، چون از وجود آنها بهره می‌گیری (با گسستن روابط) بهره خود را از دست مده و بیش از این هم از باطنشان توقع مدار (که صفا و وفائی داشته باشند) تا آنها گشاده روی و شیرین زبانند تو هم چنین باش.

(۵) دشمن دوستت را به دوستی مگیر که این دشمنی با دوست است.

(۶) پیوند برادری را با بدگمانی مگسل، و بدون پوزش قطع رابطه مکن (تا بتوانی رضایتش را فراهم کن و دوستی را بر هم مزن).

---

(۱) و اگر عبادتها و دانشها و قرآن خواندن‌هائی چنین خیری داشت، وضع مسلمانان امروز از این بهتر بود، که ما محافل عبادت و انجمنهای پر جار و جنجال علمی و مجالس تلاوت فراوان داریم و متأسفانه نه تنها از هیچ یک سودی نمی‌بریم، بلکه زیانهای غیر قابل تحملی هم می‌کشیم .. و ای کاش این گفتار نورافشان علی (ع) را بصورت لوحه‌ای زرین بر سر در این انجمنها می‌آویختند، اما نه برای تزیین که از این آذینها هم زیاد داریم.

ص: ۳۱۹

(۱) شایسته است که مسلمان از رفاقت سه کس خودداری کند: «فاجر» (تبهکار لا ابالی در دین)، احمق و دروغگو؛ زیرا فاجر رفتار خود را بیاراید و ترا چون خویش آلوده خواهد، در امر دین و آخرت با تو همکاری نکند، همنشینش باعث جفا و سنگدلی و آمد و رفتش مایه ننگ است. اما احمق، نه هیچ گاه (در اثر کوتاه فکری) راه خیری پیش پایت گذارد، نه هر چه کوشد امیدی هست که شری را بگرداند، و گاه خواهد نفع رساند زیان بخشد، مرگ چنین رفیقی از حیاتش بهتر، خاموشیش از گفتارش نکوتر، و دوریش از نزدیکیش خوبتر است. و اما دروغگو، هرگز زندگی با وجودش گوارا نیست، حرف ترا به محفل دیگران برد، سخن آنان را نزد تو آورد، هر افسانه‌ای پایان یابد افسانه دیگر افزاید (جعلی را با جعل دیگر پیوند زند) و چندان دروغ گوید که راستش را هم باور نکنند، میان مردم دشمنی پراکند، کینه‌ها در سینه‌ها بکارد، (در باره این نابکاران) از خدا پروا کنید و بحال خود بیندیشید.

(۲) در مصاحبت آن خردمند که دستی گشاده و طبعی بخشنده ندارد باک نیست، به این شرط که از عقلش بهره‌گیری و از خوی بدش (خست) بگریزی. رفیق سخاوتمند را هم از دست مده گرچه از عقلش سود نبری، تو با عقل خود از کرم او استفاده کن. اما از خسیس احمق با تمام قوا بگریز (که نه عقلی راهنما دارد نه دستی کارگشا).

(۳) صبر (مقاومت) سه گونه است: صبر در مصیبت (که در فشار مصیبت از پای در نیاید، دست به خودکشی نزند، نومیدی و دلسردی کارش را بانزوا یا دیوانگی نکشد). صبر بر طاعت (آنجا که اطاعت حق ایجاب بذل مال و جان کند یا با مشکلات، سختیها، محرومیها و نابسامانیها مواجه شود نهراسد و کوه صفت بایستد). و صبر بر معصیت (که در برابر غول شهوت و غضب و دیو جاه و مال نلغزد و از پای در نیاید).

(۴) هر که تواند خود را از چهار چیز نگه دارد شایسته است که هیچ ناملایمی نبیند، پرسیدند آنها چیست؟ فرمود: عجله، لجبازی، خودپسندی و سستی.

(۵) کارها سه گونه است: واجبات (الزامات حتمی)، فضائل (مستحبات اختیاری) و گناهان؛ واجبات به فرمان و خواست و رضایت خدا و علم و تقدیر اوست (البته این گونه تقدیرها اجباری نیست و با اراده و اختیار انسان انجام می‌شود)، بنده این

کارها را بجای آورد و از (عذاب) خدا برهد فضائل به فرمان حتمی و الزام خداوند نیست تنها به خواست، رضایت و علم و تقدیر اوست. هر که خواهد داوطلبانه انجام دهد و پاداش گیرد. اما گناهان، نه به فرمان خداست، نه به خواست و نه به رضای او، ولی البته علم و تقدیرش به آنها تعلق گرفته، آنها را در وقت خود مقدر فرماید، بنده به اختیار انجام دهد و از طرف خدا کیفر بیند، چه خدا منع کرده و او نپذیرفته.

(۶) مردم! خدا در مقابل هر نعمتی حقی دارد، هر کس ادا کند نعمتش را بیفزاید، هر که تقصیر نماید نعمت را در خطر زوال افکند و شتابان بسوی کیفر رود، باید خدا شما را از نعمت ترسان بیند (ترس از تقصیر در شکر)

ص: ۳۲۱

چنان که از گناه هراسان می‌بیند.

(۱) هر که تهیدست شود و تنگدستی را لطف حق نشمارد (رحمت) امیدبخشی را تباه کرده (که بینوائی با صبر و شکیب موجب تکامل نفس و ترفیع مقام است) هر که وسعت و رفاه یابد و آن را غافلگیری تدریجی خدا نداند، مسأله خطرناکی را ساده پنداشته.

(۲) مردم، از درگاه خدا یقین خواهید، و عافیت (رهائی از گرفتاریها) طلبید که بزرگترین نعمت خدا عافیت است، و بهترین چیزی که در قلب ماند یقین است، مغبون کسی است که در دین گول خورد، و حسرت آن را باید خورد که یقینش خوب است.

(۳) تا مرد باور نکند که آنچه به او رسیده ممکن نبود نرسد و آنچه نرسیده امکان نداشت برسد (یعنی به قضا و قدر الهی، البته بمعنای صحیحش ایمان نیاورد) مزه ایمان را نخواهد چشید.

(۴) برای مؤمن هیچ گرفتاری از این سخت‌تر نیست که از سه خصلت محروم ماند، گفتند:

کدام خصلتها؟ فرمود: مساوات (با برادران) در مال، انصاف در حق مردم، و یاد فراوان خدا، اما نه سبحان اللّه و الحمد لله گفتن، بلکه در حلال و حرام خدا را در نظر داشتن.

(۵) هر که از دنیا به حد کفاف بسازد کمترین چیز کفایتش کند، و هر که به این حد نسازد، هیچ چیز دنیا عطشش را فرو ننشاند.

(۶) مرگ، و نه پستی؛ صبر، و نه بیتابی (ما که روحی بلند پرواز و توانا در کالبد داریم مرگ را مشتاقانه در آغوش کشیم و تن بذلت نسپاریم، مردانه در مشکلات مقاومت کنیم و بیتابی نشان ندهیم). دنیا دو روز است، روزی با تو و روزی بر تو، چون به کام تو گردد سرمست مشو و خود را گم نکن، و چون بر خلاف مراد شود غم مخور که این (زیر و بم) هر دو مایه آسایشند.

(۷) به هر که خواهی محبت کن تا اسیرت شود.

(۸) چاپلوسی و حسد در طبیعت مؤمن نیست جز در راه تحصیل علم (که ممکن است از استاد تملق گوید یا بر پیشرفت رقیب رشگ برد).

(۹) پایه‌های کفر چهار است: میل (تمایلات گوناگون زیانبخش)، هراس (از خطرهای راه، مانند فقر و گرفتاری و محرومیت)، نارضائی (از تقدیرات) و غضب.

(۱۰) صبر و استقامت کلید مقصود است، پیروزی سرانجام استقامت است، برای هر خواسته شرایط و وقتی است که دست تقدیرش بحرکت آرد (و چون وقتش رسید مقدماتش را فراهم کند).

(۱۱) زبان (کفه) ترازویی است که نادانی آن را سبک و عقل سنگین سازد (نادان پر حرف، و خردمند کم حرف است).

(۱۲) هر که خواهد به ناحق خشم خود فرو نشاند خدایش به حق طعم خواری چشاند، خداوند با کار ناپسند دشمن است.

ص: ۳۲۳

(۱) هر که (پیش از اقدام به کار،) خیر خود از خدا خواهد (و استخاره حقیقی کند یعنی از خدا آنچه بخواهد خیر اوست پیش آورد) سرگردان نماند، و آن که مشورت کند پشیمان نشود.

(۲) شهرها با وطن دوستی آباد است.

(۳) سه چیز است که هر که بر آنها مواظبت کند سعادت یابد: شکر به هنگام نعمت، استغفار به وقت رسیدن روزی، و زیاد گفتن لا حول و لا قوهٔ الا باللّه در سختی و شدت.

(۴) علم سه رشته است: «فقه» برای (شناسائی دین)، طب برای (سلامت) بدن، و نحو به منظور حفظ زبان. «۱» (۵) حق خدا هنگام سختی: رضامندی و صبر است، و در زمان آسایش: سپاس و شکر.

(۶) گناه نکردن از توبه کردن آسانتر است، چه کامرانیهای یک ساعته که غمهای دراز- مدت ببار آورد. مرگ آبروی دنیا را برده و برای هیچ عاقل، دلخوشی، و برای هیچ خردمند، لذتی نگذاشته.

(۷) علم: جلودار (نفس) است، عمل: راننده، و نفس: (مرکبی) چموش.

(۸) به آنچه امید نداری امیدوارتر باش تا به آنچه امیدواری (که گاهی امید به سنگ آید و حاجتها از نقطه‌ای که امیدی به آن نیست برآید) موسی به منظور تهیه آتش برای همسرش رفت، به افتخار گفتگوی با خدا نائل آمد، و با منصب پیامبری باز گشت، (بلقیس ملکه سبا «۲» از مملکت خود (برای چاره‌اندیشی در امر این پیامبر) بیرون شد، و بدست حضرت سلیمان

ایمان آورد، (و نمونه دیگر:) جادوگران دربار فرعون برای حفظ تاج و تخت او به میدان مبارزه با حضرت موسی آمدند و با ایمان به خدای موسی باز گشتند.

(۹) مردم به فرمانروایان بیشتر شباهت دارند تا به پدران.

(۱۰) مردم! بدانید: هر که از حرف ناروا از جا در رود عاقل نیست، آن که به تعریف جاهل دل خوش شود حکیم نیست، مردم فرزند آن چیزهایند که خوب می‌دانند، و ارزش هر کس به قدر معلومات اوست در علم سخن گوئید تا قدرتان را بازشناسند.

(۱۱) خدا بر آن بنده رحمت آرد که پروردگار خود را در نظر داشته باشد و از گناه کناره گیرد، با هوای نفس بستیزد، آرزوی خود را دروغ پندارد، نفس را با تقوا مهار کند، بر دهان نفس لجام خداترسی زند، سپس مهارش را گرفته به راه طاعتش کشد و لگامش را کشیده از معصیتش باز دارد، همیشه در انتظار مرگ و پیوسته در فکر باشد، شبانگاه کمتر بخوابد، از دنیا دل برگیرد و برای آخرت رنج برد، صبر را مرکب نجات و تقوا را ذخیره آخرت کند، التهاب درون را با آب پرهیزگاری فرو نشاند، (از حوادث و تحولات جهان) پند گیرد و (وضع روزگار را) بسنجد، دنیا و مردمش را ترک گوید، به قصد فهمیدن و استواری و درستی علم بیاموزد،

---

(۱) در آن زمان علم سودمند دیگری نبود و گویا مقصود بیان بی‌ارزشی اطلاعات شعری، و نسب‌شناسی، قیافه‌شناسی، و امثال آنهاست که علوم رایج آن زمان بوده.

(۲) قومی که در جانب شرقی «صنعا» پایتخت کنونی یمن می‌زیستند و خورشید را به خدائی پرستش می‌کردند و حضرت سلیمان به دعوت و هدایت آنها پرداخت.

قلبش از یاد قیامت بارور باشد، بستر درهم پیچد و بالش کنار نهد، شوقش به ثواب خدا زیاد و بیمش از (عذاب) او بسیار باشد، آنچه در سینه دارد فاش نسازد و (در گفتار) به کمتر از آنچه داند بسنده کند، این گروه مردم امانتهای خدا در شهرهایند که به برکت آنها بلا را از خلق بگرداند، اگر یکی از آنان خدا را قسم دهد حاجتش را بر آرد و آخرین سخنشان «الحمد للّه رب العالمین» است. «۱» (۱) روزی را به ساده دلی وانهاده‌اند، محرومی را به عقل (زرنگی)، و بلا را به صبر (ساده‌دلان روزی خورند و خردمندان متکی به عقل محروم شوند و بلا جز صبر چاره ندارد).

(۲) اشعث (بن قیس) برادرش عبد الرحمن را از دست داده بود، امیر المؤمنین در تسلیت او فرمود: اگر بیتابی کنی حق عبد الرحمن را ادا کرده‌ای، و اگر صبر کنی حق خدا را، علاوه که با شکیبائی تقدیر جاری شود و تو ستوده باشی، و با بیتابی (باز هم) تقدیر جریان یابد و تو نکوهیده باشی (جزع و فزع در جریان امور نقشی ندارد، تنها روح را کوچک و زبون سازد و

باعث ملامت شود) اشعث گفت: انا للّه و انا الیه راجعون (ما از خدائیم و به خدا بازمی‌گردیم.) فرمود: حقیقت این سخن را می‌دانی، گفت: نه، پایان و نهایت علم توئی، فرمود: اما اینکه گوئی انا للّه، اقرار به ملک است (که مالک ما خداست)، و اینکه گوئی انا الیه راجعون اقرار به فناست (که ما پاینده نیستم).

(۳) روزی امیر المؤمنین (ع) سواره حرکت کرد و جمعی بدنبالش پیاده روان شدند، فرمود: مگر نمی‌دانید که پیاده در رکاب کسی رفتن سواره را تباه و پیاده را زبون سازد؟

برگردید.

(۴) امور سه گونه است: ۱- آن که به یقین درست است، دنبالش را بگیر، ۲- آن که به یقین نادرست است از آن کناره گیر، ۳- آن که مشکوک و مشتبه است آن را به عالمش واگذار (اظهار نظر و اقدامی در آن نکن).

(۵) روزی «جابر» (که ظاهرا همان جابر بن عبد اللّه انصاری است) به آن جناب عرض کرد:

کیف اصبحت؟ چگونه صبح کردی؟ (جمله‌ای است که در احوالپرسی بکار می‌رفته) فرمود:

در حالی که با این همه گناه نعمتهای بیشماری از پروردگار داریم و نمی‌دانیم کدامیک را شکر بگزاریم: نیکیهائی را که آشکار کند، یا زشتیهائی را که بپوشاند؟ (۶) نوزادی از عبد اللّه عباس مرده بود علی (ع) در تسلیت وی چنین فرمود:

دیگری مصیبت بیند (یعنی از دنیا رود) و تو (در عزایش) اجر بری، دوست‌تر دارم تا تو مصیبت بینی و دیگری (در عزای تو) پاداش گیرد، دوست دارم که اجر برای تو باشد نه در باره تو، تو (در فرقت دیگران) نیکو صبر کنی، نه دیگری در فراق تو، خدا عوض این فرزند را به تو عطا کند، چنان که به او از (جانب) تو عوض داده.

---

(۱) اقتباس از قرآن که در باره بهشتیان فرموده.

(۱) یکی از آن جناب پرسید: توبه نصوح چیست؟ فرمود: پشیمانی دل، استغفار زبان، و تصمیم بر ترک.

(۲) شما انسانها به دست قدرت (خدا) آفریده شده‌اید، خواه ناخواه مملوک و بنده‌اید، (سرانجام) در آغوش خاک نهان شوید، آنگاه بپوسید و عاقبت تک تک سر از گورها بر آرید، و به میدان مجازات و حساب عمل در آئید، خدای آن بنده را رحمت کند که چون گناهی مرتکب شود (به خطای خود) اعتراف کند، و (از خدا) بترسد، به عمل پردازد، بر حذر باشد و بشتابد، با گذشت عمر عبرت گیرد، چون بیمش دهند باز ایستد، بپذیرد، برگردد و توبه کند، (از خیرخواهان و نصیحتگویان) پیروی کند، طلبکارانه بجستجو خیزد، تا سر حد نجات بگریزد، اندوخته‌ای بچنگ آرد، نهادی پاک سازد، آماده رستاخیز شود، از توشه

(ی تقوا) برای روز رفتن و طول راه و روزگار حاجت و جای فقر و فاقه کمک گیرد، برای سرای ابدی (ذخیره‌ای) پیش فرستد، (ساز و برگی) برای خود تهیه کند، آنها که دوران طراوت جوانی را می‌گذرانند انتظاری جز خمیدگی (و خزان) پیری دارند؟ آنان که از آب و رنگ سلامت برخوردارند امیدی جز عوارض بیماری دارند؟ زندگان که در ایام هستی بسر می‌برند توقعی جز شبیخون نیستی و فرا رسیدن اجل و نزدیکی مرگ دارند؟ (۳) همچون کسی از خدا بترسید که سبکبار دامن به کمر زند، دامان بالا زده بکوشد، آرام جدیت کند، لرزان بهراسد، در باره فزونی مال، سرانجام صبر، و عاقبت بازگشت (به خدا) بیندیشد، خدا برای انتقام و یاری کافی است، بهشت پاداش و بهره‌ای کافی است، دوزخ کیفر و عقوبتی کافی است، کتاب خدا برای مقابله و پیکار بسنده است.

(۴) مردی در باره «سنت» و بدعت و فرقت و جماعت از آن جناب سؤال کرد، در پاسخ فرمود: سنت، راه و رسم پیغمبر (ص) است. بدعت، هر چیزی است که مخالف سنت باشد.

فرقه (و دسته انشعابی مخالف) اهل باطلند، هر چند بسیار باشند. و جماعت اهل حقند، گرچه اندک باشند. «۱» و فرمود: بنده نباید جز به خدایش امید بندد و جز از گناهش ترسد، عالم نباید چون چیزی پرسند و نداند از گفتن: اللّه اعلم (خدا داناتر است) خجالت کشد، و صبر برای ایمان همچون سر است برای پیکر (بعید بنظر می‌رسد که فقره اخیر حدیثی از پیغمبر باشد هر چند در نسخه‌های متن «صلی اللّه علیه و آله» پس از «قال» آمده باشد).

(۵) مردی گفت: مرا نصیحت کن، فرمود: به تو سفارش می‌کنم که برای کار خیر حد- اکثری قائل نشو و برای گناه حد اقلی.

(۶) دیگری تقاضای نصیحت کرد، فرمود: تهیدستی و عمر دراز را به خود وعده نده (نه فقر را در برابر خود مجسم کن که پیوسته از آن بهراسی، نه آرزوی طول عمر در سر بپرور که کارها را به عقب اندازی).

---

(۱) یعنی آنجا که از تفرقه و کناره‌گیری از اجتماع اسلامی یا مطلق اجتماع نکوهش، و یا در پیوستن به مجتمع ترغیب شده نظر به آمار و ارقام نیست، محور حق و حقیقت است، آنها که گرد حق چرخند جماعتشان گوئیم و باید بدانها پیوست هر چند در اقلیت باشند، آنها که از حق منحرفند فرقه جداگانه‌اند و باید از آنها برید و لو اکثریت باشند، عدد و رقم برای شمارش گوسفندان است نه آدمیان که آدمی گاه یک نفر به تنهائی امتی بحساب آید، آن ابراهیم کان امۀ قانتا للّه، و گاه میلیونها هیچ بشمار آیند و به صفوف جانوران پیوندند، ان هم الا کالانعام.

(۱) دینداران نشانه‌هائی دارند که به آن علامتها شناخته شوند: راستگوئی، امانتداری، وفای به عهد، محبت با خویشان، ترحم بر ضعیفان، کمتر تسلیم شدن در برابر زنان، بخشش و احسان، خوی خوش، بردباری فراوان، پیروی از علم و هر چه که مایه تقرب به خداست. اینان زندگی‌ای دلنشین و سرانجامی خوش دارند.

(۲) هیچ بنده آرزو را دراز نکند جز آنکه عمل را بدست فراموشی سپارد.

(۳) آدمیزاده همانندترین چیز به (کفه) ترازوست، یا با جهل سبک شود یا با (وزنه) علم سنگین.

(۴) دشنام دادن به مؤمن فسق است، نبرد با او کفر، و مالش همچون جانش محترم است.

(۵) مال و جان را برای برادرت بگذار، عدل و انصاف را برای دشمنت، گشاده‌روئی و احسان را برای همگان، به مردم سلام کن تا سلامت کنند.

(۶) بزرگان مردم در دنیا سخاوتمندانند، و در آخرت پرهیزگاران.

(۷) خواسته‌ها دو گونه است: یکی آنکه از دست رفته، نه در گذشته بچنگ آمده و نه در آینده امیدی به آن دارم؛ دوم آنکه (وقت معینی دارد که) اگر همه قدرت آسمانها و زمین را بکار اندازم پیش از وقت مقرر به آن نرسم. پس برای کدامیک عمر را تمام کنم؟ «۱» (۸) مؤمن نگاهش عبرت است و سکوتش فکرت، چون لب گشاید ذکر گوید، چون توانگر شود شکر گزارد، چون سختی بیند صبر کند، زود رضا و دیر رنج است، با نعمت اندک از خدا راضی شود، با (بلای) زیاد خشم نگیرد، نیتش در کار خیر از عملش افزون است، نکوکاریهای زیاد در دل دارد که در عمل به همه دست نیابد (معنای حدیث نیهٔ المؤمن خیر من عمله هم همین است) و بر آنچه از دست رفته حسرت خورد. اما منافق. نگاهش: لهو (سرگرمی)، سکوتش: سهو، و گفتارش: لغو است. بی‌نیاز شود طغیان کند، سختی بیند زبون گردد، زود رنج و دیر رضاست، به (بلای) اندک از خدا بخشم آید و به (عطای) بسیار راضی نشود، شر زیاد در دل دارد، و (خوشبختانه) به همه دست نیابد، (نیهٔ الکافر شر من عمله) و بر آن شر (و فتنه‌ها) که نتوانسته بپا کند افسوس برد.

(۹) دنیا و آخرت دو دشمن آشتی ناپذیر و دو راه مختلفند، هر که دنیا را دوست دارد، و به آن دل بندد آخرت را دشمن داشته و از آن دل بریده، دو جهان همانند مشرق و مغربند رهرو به هر یک نزدیک شود از دیگری جز دوری نیفزاید.

---

(۱) با در نظر گرفتن آیات و روایاتی که با رساترین بیان انسان را به کوشش و تلاش برای رسیدن به مقاصد وامی‌دارد، انسان را موجودی مسئول معرفی می‌کند، سرنوشت هر قوم را تابع رفتار و کردارشان می‌داند، ان اللّه لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم، نباید این گونه حدیثها را دلیل بی‌تفاوتی و سستی گرفت، و عامل عقب ماندگی بلکه مراد صرف نیروها در موارد لازم و ثمربخش است و جلوگیری از تلاش بیجا و هدر دادن قوا در مقاصدی که عملی نیست یا وقت معینی دارد که باید امکاناتش فراهم شود.

(۱) هر که از تهدید (به عذابها و کیفر اعمال) بترسد دور برایش نزدیک شود (مرگ را گرچه دور باشد نزدیک بیند)، هر که از قوت دنیا سیر نشود (و حس قناعت نداشته باشد) هر چه گرد آورد کفایتش نکند، هر که دنبال دنیا دود از دستش رود، هر

که از طلب بنشیند سراغش آید، دنیا سایه‌ای است گسترده تا مدتی محدود، خدای بر آن بنده رحمت آرد که سخن حکمت‌آمیز بشنود و بخاطر سپارد، چون به راه هدایتش خوانند نزدیک شود، دامن رهنمای رستگاری را بگیرد و نجات یابد (اعمال) شایسته پیش فرستد، شایسته عمل کند، ذخیره‌ای (به گور خویش) فرستد، از خطر کناره گیرد، به هدف نشانه‌روی کند، با هوس بستیزد، آرزو را دروغ پندارد، صبر را مرکب نجات، و تقوا را ساز و برگ مرگ سازد، از راه روشن و جاده واضح پای نکشد، فرصت را غنیمت داند، پیش از مرگ کاری کند و توشه عمل برگیرد.

(۲) به مردی فرمود: چگونه‌اید؟ گفت: امیدوار و بیمناکیم، فرمود هر که به چیزی امید دارد در طلبش رود، و هر که از چیزی ترسد از آن بگریزد، نمی‌دانم این چه ترسانی است که اگر لذتی پیش آید از بیم (عذاب) رها نکند و این چه امیدواری است که اگر بلائی نازل شود به امید (اجر) صبر ننماید.

(۳) عبایهٔ بن ربعی، یکی از اصحاب امیر المؤمنین (ع)، در باره توانائی که بوسیله آن بر می‌خیزیم، می‌نشینیم و کار می‌کنیم، سؤال کرد (که این استطاعت و توانائی از خود ماست و ما در رفتار و کردار خود آزادیم یا از خداست و ما مجبوریم). علی (ع) فرمود:

تو در باره توانائی سؤال کردی، آیا اختیار آن تنها بدست توست نه خدا، یا به دست تو و خدا با هم است؟ عبایهٔ جوابی نداد، فرمود: اگر بگوئی مال تو و خدا هر دوست، ترا می‌کشم (چون شرک است) اگر بگوئی مال خودت تنهاست (و خدا در آن دخالتی ندارد) ترا می‌کشم (چون کفر است). عبایهٔ گفت: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو در اختیار من است ولی (نه چنان که مالک اصلی باشم بلکه) خدائی که مالک آن است در اختیار من نهاده، اگر بدهد عطائی است و اگر ندهد بلائی، پس مالک اصلی هر چه داریم اوست، و قادر حقیقی بر آنچه تحت قدرت ما نهاده هم اوست.

(۴) اصبغ ابن نباته، گوید: از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که فرمود: حدیثی برای شما بگویم که شایسته است هر مسلمانی آن را بخاطر سپارد، سپس به ما رو کرده فرمود: خدا بخشنده‌تر و بزرگوارتر از آن است که بنده مؤمنی را هم در دنیا کیفر دهد هم در قیامت، و بزرگوارتر و بخشنده‌تر و کریمتر از آن است که بنده‌ای را در دنیا عفو فرماید و در آخرت عفو خود را از او دریغ دارد، سپس فرمود: ممکن است خدا مؤمنی را به مصیبتی در بدن، یا مال، یا فرزند، یا همسر، گرفتار نماید، و این آیه را تلاوت فرمود: «هر مصیبتی به شما رسد بر اثر کارهائی است که به دست خود کرده‌اید و از بسیاری نیز بگذرد.» (شورا: ۳۰) و سه مرتبه دستش را بست

ص: ۳۳۳

و فرمود: و از بسیاری بگذرد.

(۱) آغاز قطع روابط، روی نشان ندادن است، بر (رنجش) آدم زود رنج تأسف مخور (عبارت متن سلیس نیست، و نقل نهج البلاغه روانتر است: لا تأمنن ملولا، به آدم زود رنج اعتماد مکن و امینش نشمار، ممکن است با اندک ناملایم خیانت کند)، زشت‌ترین مکافات مجازات به بدی است (سزای نیکی را بدی دادن).

(۲) آغاز خودپسندی تباهی عقل است، هر که بر زبان مسلط شود از شرش در امان باشد، هر که اخلاقش را اصلاح نکند آسیب فراوان بیند، هر که اخلاقش بد است کسانش از او بتنگ آیند، چه بسا که سخنی نعمتی را بر باد دهد، شکر، فتنه را جلوگیرد، حفظ آبرو (پیکر) مردانگی را سر است، فروتنی شافع گنهکار است، توقف در شبهه اساس احتیاط است، گنجهای روزی در اخلاق گشاده است.

(۳) مصیبتها میان خلق مساوی قسمت شده (هر چند گوناگون است و غالبا از مصیبت دیگران بیخبرند و یا مصیبت خود را بزرگتر می‌شمارند و حدیث آنگاه روشنتر می‌شود که مصائب معنوی نیز در نظر باشد)، تا در توبه باز است برای گناه نومید مشو، هدایت در مخالفت شهوتهاست، پایان آرزوها مرگ است، نگاه به بخیل سنگدلی آرد، نگاه به احمق چشم را تیره سازد، سخاوت زیرکی است، خست بیخبری است.

(۴) فقر، مرگ بزرگتر (برادر بزرگتر مرگ) است، کمی عائله خود گشایش و نیمی از خوشی است، غصه نصف پیری است، آن که تعادل زندگی را نگه دارد بینوا نشود، هر که مشورت کند به مهلکه نیفتد، احسان و محبت جز با نیک گوهر یا دیندار، شایسته نیست، کسی سعادتمند است که از سرگذشت دیگران عبرت گیرد، گولخور را نه بستایند و نه پاداش دهند، نیکی نپوسد و گناه از یاد نرود.

(۵) نیکی کنید تا شما را بستایند، حق‌شناسی را شعار کنید تا خردمندان با شما انس گیرند، سخنان بیهوده را وانهید تا نابخردان از شما کناره گیرند، به همنشین احترام گزارید تا محفلتان آباد شود، از رفیق حمایت کنید تا با رغبت در پناهتان آیند، در حق مردم انصاف دهید تا به شما اعتماد کنند، به اخلاق نیک ملتزم باشید که سربلندی و منزلت است، از اخلاق پست بگریزید که آدم شرافتمند را زبون سازد و (کاخ مجد) و عظمت را فرو ریزد.

(۶) قناعت کن تا عزیز شوی.

(۷) صبر سپر بینوائی است، حرص نشان مستمندی است، تجمل (آراستگی و جلال) دوری از ضعف و زبونی است، پند و موعظه پناهگاه کسی است که به آن پناه برد.

(۸) هر که جامه علم و دانش بر تن کند عیوبش از چشم مردم نهان شود.

ص: ۳۳۵

(۱) حسود خوشی ندارد، ملوک دوستی و مودت ندارند، دروغگو مردانگی ندارد.

(۲) با تنهائی الفت گیر تا عزتت پایدار ماند.

(۳) هر عزیزی که تحت سلطه قدرتمندی باشد ذلیل است.

(۴) دو چیز مردم را هلاک کند: ترس فقر، و طلب فخر.

(۵) مردم! از محبت دنیا حذر کنید که سر هر گناه است، و در هر گرفتاری، و افسار هر فتنه و باعث هر مصیبت.

(۶) خیر همه در سه چیز خلاصه شده: نظر، خاموشی و گفتار (ولی) هر نظر که در آن عبرت نباشد سهو (و بی‌خیالی) است، هر سکوتی که در آن فکرت نباشد غفلت است، هر سخنی که در آن ذکر نباشد لغو است، خوشا بحال آن که نگاهش از سر عبرت، دم فرو بستنش، و لب گشودنش ذکر باشد، به یاد گناهش بگرید، و مردم از شرش در امان باشند.

(۷) وه که حال این بشر چه شگفت است؟ از رسیدن به چیزی خرسند شود که از دست- رفتنی نیست، از نرسیدن به چیزی غمین گردد که بدست آمدنی نیست، اگر فکر می‌کرد می‌فهمید که تدبیر کار و تقدیر رزقش بدست خداست، و به آنچه ساده بدست آید می‌ساخت، و (در طلب فزونی) تن به مشکلات نمی‌داد.

(۸) گاهی که در بازارها می‌گشت و بازاریان را نصیحت می‌کرد، چنین می‌فرمود: شما، ای سوداگران پیش از معامله از خدا خیر بخواهید، به معاملات سهل و ساده تبرک جوئید (این گونه معاملات را مبارک شمرید)، به خریداران نزدیک شوید، خود را با حلم بیارائید، از قسم خودداری کنید، از دروغ بپرهیزید، از ظلم بترسید، خود در حق مظلومان انصاف دهید، به ربا نزدیک نشوید، و ترازو را تمام بپردازید، جنس مردم را کم ندهید و در زمین فساد نکنید.

(۹) پرسیدند: از چیزهائی که خدا آفریده کدام زیباتر است؟ فرمود: گفتار، پرسیدند کدام زشت‌تر است؟ فرمود: گفتار، سپس اضافه کرد: گفتار است که روسفیدی آرد و گفتار است که روسیاهی آرد.

(۱۰) سخن نیک گوئید تا به نیکی معروف شوید، کار نیک کنید تا از اهل خیر باشید.

(۱۱) چون بلیه‌ای (از قبیل بیماری پیش آید مال را فدای جان کنید، و چون حادثه‌ای (چون حمله دشمن) رخ دهد جان را فدای دین کنید، بدانید نابود کسی است که دینش از دست رود، و غارت زده

کسی است که دینش را ربوده‌اند، هان! بعد از بهشت فقری نیست، و بعد از دوزخ ثروتی.

(۱) هیچ بنده مزه ایمان را نچشد مگر وقتی که دست از دروغ بکشد، چه شوخی و چه جدی.

(۲) مسلمان را نسزد که با دروغگو طرح رفاقت ریزد، که او چندان دروغ می‌گوید که راستش را هم باور نمی‌کنند.

(۳) بزرگترین گناه، غصب مال مردم به ناحق است.

(۴) هر که از قصاص ترسد از ستم خودداری کند.

(۵) ظالمی شبیه به مظلوم همچون حسود ندیدم.

(۶) ظالم، و همکار ظالم، و راضی به ظلم هر سه در گناه شریکند.

(۷) صبر دو گونه است: یکی صبر در معصیت که پسندیده و زیباست، و دیگر صبر در مقابل حرام که زیباتر است. ذکر دو نوع است: یکی یاد خدا در وقت مصیبت، این ذکری خوش و زیباست، از این بهتر یاد خدا هنگام ارتکاب گناه است که مانع معصیت گردد.

(۸) خداوندا! مرا به هیچ یک از شرار خلقت محتاج مکن، و اگر نیازی مقدر فرمودی حاجتم را به دست آن کس سپار که از همه خوشروتر، در انجام کار سخاوتمندتر، زبانش گویاتر و منتش کمتر باشد.

(۹) خوشا به حال آن که خداپسندانه با مردم انس گیرد و مردم با او الفت گیرند.

(۱۰) این از حقیقت ایمان است که بنده راستی گزیند تا آنجا که از دروغ نافع نیز بگریزد و سخنش از مرز دانشش تجاوز نکند (آنچه نداند نگوید).

(۱۱) امانت را رد کنید حتی به قاتل اولاد پیمبران.

(۱۲) تقوا رستنگاه ایمان است.

(۱۳) هان! آن ذلت که در راه اطاعت خدا باشد از همکاری در گناه، به عزت نزدیکتر است (بعید نیست عبارت تحریف شده باشد و شاید اصل چنین بوده، آن ذلت که در راه طاعت خدا باشد از آن عزت که از طریق معصیت فراهم شود به عزیزی نزدیکتر است).

(۱۴) مال و اولاد کشت دنیاست و عمل صالح کشت آخرت، و خدا گروهی را از هر دو بهره‌مند ساخته.

ص: ۳۳۹

(۱) دو صفحه در تورات است که در یکی نوشته: هر که بر دنیا غمین گردد بر قضا و قدر الهی غضب کرده، هر مؤمنی که از مصیبت خود به مخالف دین شکوه کند شکایت خدا را به دشمنش برده، هر که به طمع مال در برابر توانگری تواضع کند دو سوم دینش از دست رفته، آن که قرآن خواند و پس از مرگ به دوزخ رود از آنهاست که آیات خدا را بمسخره گرفته. «۱» (۲) و در صفحه دیگر نوشته: هر که مشورت نکند پشیمان شود، هر که در جمع مال انحصار طلب باشد، او هلاک شود، و فقر، مرگ بزرگتر است.

(۳) مغز (و حقیقت) انسان زبان اوست، و عقلش دینش، و مردانگیش تابع وضعی است که برای خود بوجود آورد، روزی قسمت شده، روزگار دست بدست می‌گردد، و مردم تا حضرت آدم همه برابر (و برادر) اند.

(۴) به کمیل بن زیاد فرمود: آرام باش، تا شهره نشوی، خود را نهان کن تا نامت نبرند، بیاموز تا عالم شوی، لب فرو بند تا سالم مانی، اگر (خدا) دینش را به تو شناساند چه باک که مردم را نشناسی یا آنها ترا نشناسند.

(۵) آن (نابخرد) را که با کسی نسازد که از سازش با او ناگزیر است، حکیم نتوان گفت.

(۶) چهار سخن حکیمانه است که اگر در طلبش بر گرده شتر نشینند و بیابانها پیمایند سهل است: ۱- هیچ کس جز به خدای خود چشم امید ندوزد ۲- جز از گناه خویش نترسد ۳- چون (پرسند و) نداند از گفتن نمی‌دانم خجالت نکشد ۴- و از فرا گرفتن دانش تکبر نکند.

(۷) به عبد اللّه بن عباس نوشته: اما بعد، آنچه را به کارت آید بجوی و آنچه را به کار نیاید وانه، چه آنگاه توانی به سودمند رسی که بیهوده را کنار نهی (و انسان نمی‌تواند هم به کارهای ثمربخش پردازد، هم به امور بی‌حاصل. نیرو در هر طرف مصرف شود از طرف دیگر کاسته خواهد شد) تو (پس از مرگ) به آن چیزها می‌رسی که پیش فرستاده‌ای نه به آنها که پشت سر گذاشته‌ای، آنچه را فردا خواهی دید چنان تعبیه کن که دوست داری ببینی (عبارت مبهم است و با حدس و تخمین ترجمه شد).

(۸) بهترین چیزی که تواند دل دوستان را بدست آرد و کینه از دل دشمنان برگیرد خوش‌روئی در برخورد است، و احوال‌پرسی در غیاب، و گشاده‌روئی در حضور.

(۹) هیچ بنده طعم ایمان را نچشد تا وقتی که بداند آنچه (از خیر و شر) به او رسیده ممکن نبود نرسد و آنچه نرسیده ممکن نبود برسد.

(۱۰) پروردگارا! چه تیره بخت است آن (کوردل) که آنچه را از (آثار) پادشاهی و قدرت تو می‌بیند در برابر آنچه چشم و دلش نمی‌بیند حقیر و بی‌مقدار نشمارد (عبارت متن چنین است «من لم یعظم ... یعنی بزرگ نباشد، ولی معلوم است که این کلمه تحریف شده و علی القاعده مانند فقره بعد «لم یصغر» بوده و همین طور ترجمه شد) و از او بدبخت‌تر کسی که آنچه را از (آثار) ملک و

---

(۱) قرآن که آن زمان نازل نشده بوده و لا بد مراد مطلق کتاب آسمانی است و شاید «کتاب الله» بوده و در نقل روات تحریف شده.

قدرت تو دیده و ندیده در مقابل عظمت و جلال (ذات مقدس) تو کوچک و ناچیز نشمارد معبودی جز تو نیست، تو پاکی و من از ستمکارانم.

(۱) دنیا سراسر نابودی، رنج، تغیر و عبرت است، نشان نابودیش اینکه می‌بینی روزگار (به روی فرزندانش) کمان می‌کشد، و پیکان می‌نشاند، تیرش بخطا نرود، و زخمش التیام نپذیرد. تندرست را هدف تیر بیماری سازد و زنده را به تیر مرگ نشان کند، نمونه رنجش اینکه انسان چیزها گرد آورد که خود نخورد، و عمارتها سر پا کند که در آن ننشیند، سپس بسوی خدا روان گردد، نه مالی همراه برد نه ساختمانی، نمونه تغییرش اینکه بر آن کس که (امروز) حسرت خورند (فردا) رحمت آرند، بر آن کس که (امروز) ترحم کنند (فردا) رشگ، و در این میان چیزی نیست جز نعمتی که از دست رفته و بلائی که فرود آمده، دلیل عبرتش اینکه همان دم که انسانی در آستانه وصول به آرزوست مرگش برباید، نه آرزو بدست آمده و نه آرزومند مانده، سبحان اللّه که شادمانی این جهان چه کم‌یاب، سیرابیش چه جگر سوز، و سایه‌اش چه ناپایدار است؟ آنچه بوده گویا هرگز نبوده، و آنچه هست گویا (سالها قبل) بوده، آری سرای آخرت است که اقامتگاه قرارگاه و (تجلیگاه) بهشت و دوزخ است، دوستان خدا با صبر به اجر رسیدند و با اعمال به آمال.

(۲) (برای آن که خواهد راهی بسوی خدا گشاید) فرو خوردن دو جرعه از محبوبترین راهها بسوی خداست، جرعه خشم که با حلم آن را فرو برند و جرعه غم که با صبر فرو خورند، (و نیز) از محبوبترین راهها بسوی حق فرو ریختن دو قطره است: قطره‌ای اشگ در دل شب، و قطره‌ای خون در راه خدا و باز از محبوبترین راههای به جانب خدا دو گام است: گامی که مسلمان بردارد و صفی را در راه خدا محکم سازد، و گامی که در راه صله رحم (و دیدار خویشاوند) بردارد و این گام از آن یک افضل است.

(۳) آن دوست که (آبروی) رفیق را در گرفتاری، غیاب، و پس از مرگ نگه ندارد شایسته نام دوستی نیست.

(۴) دل نادانان را طمع (چون پر کاهی) سبک گرداند و از جا بکند، آرزوها در گرو کشد و فریبها به بند کشاند.

(۵) هر که یک خصلت نیک در وجودش پابرجا باشد فقدان خصلتهای دیگر را توانم نادیده

گرفت بجز فقدان عقل و دین که برای من هیچ قابل گذشت نیست، چه از دست رفتن دین، نابودی امنیت است، و با ترس و وحشت زندگی مفهوم ندارد، و زوال عقل زوال زندگانی است و جامعه بیخرد را جز با مردگان نتوان قیاس کرد.

(۱) هر که خود را به معرض تهمت آورد آن را که به وی بدگمان شود ملامت نکند، هر که راز خود بپوشد اختیار را در دست دارد (و اگر با دیگری در میان نهاد اختیار از کفش رفته).

(۲) خداوند شش دسته را به شش خوی عذاب کند: عرب را به عصبیت، دهداران را به تکبر، فرماندهان را به ستم، فقیهان را به حسد، بازرگانان را به خیانت، و روستائیان را به جهالت.

(۳) مردم! از خدا پروا کنید که صبر بر این خصلت (تقوا) از صبر بر عذاب خدا آسانتر است.

(۴) زهد: دل کندن از دنیا به کوتاه کردن آرزوست، و شکر هر نعمت، و خودداری از هر چه خدا حرام کرده.

(۵) آنجا که همه چیزها را با هم عقد بستند، تنبلی و ناتوانی با هم ازدواج کردند و فرزندی به نام «فقر» آوردند.

(۶) هان! روزها سه گونه است: روزی که گذشته و امیدی به آن نیست، روزی که موجود است و دوامی ندارد، و روزی که نیامده و اطمینانی به آن نیست؛ دیروز موعظه است (که باید از آن پند گرفت) امروز غنیمت است، و فردا را چه می‌دانی که هست و که نیست؟ دیروز شاهدی پذیرفته (و معتبر) است، امروز امانت‌داری بازپرداز است، و فردا سیر و حرکت ترا سریع، و غیبتت را طولانی می‌کند، او نزد تو آمده، تو پیش او نرفته‌ای، (جمله اخیر بسیار مبهم است و هیچ تفسیری برای او نیافتم، شاید تحریف شده باشد). مردم! بقا پس از فناست، ما وارث گذشتگانیم، آیندگان وارث ما هستند، پس با آن چیزها که باید بگذارید و بگذرید سر منزل مقصود را آباد کنید، راه خیر بپیمائید، از کمی پویندگان این راه نهراسید، بیاد آرید که خدا همسفر خوبی است، هان! امروز (هر چه دارید) عاریت است، و بخششها فرداست، ما شاخه‌های ریشه‌ای هستیم که از میان رفته، شاخه پس از ریشه چه دوامی دارد؟ مردم! شما اگر دنیا را بر آخرت بگزینید شتابان دعوت دنیا را با این متاع ناچیز اجابت کرده‌اید و بر پشت آرزو نشسته‌اید، و این مرکب شما را به مقصد نهائی برد، به آبشخوارهائی که سرانجامش پشیمانی است، و با شما همان کند که با گذشتگان کرده: دگرگونی حالات، پیدایش کیفرها، و عبرت آیندگان شدن.

ص: ۳۴۵

(۱) نماز وسیله تقرب پرهیزگاران است، حج جهاد ضعیفان است، هر چیز زکاتی دارد، و زکات بدن روزه است، بهترین عمل انسان انتظار فرج است، دعاکننده بی‌عمل چون تیرانداز بی‌زره است، هر که به پاداش یقین دارد سخاوتمندانه ببخشد، روزی را با صدقه فرود آرید، اموال را با زکات بیمه کنید، میانه‌رو تنگدست نشود، اندازه‌گیری (در خرج) نصف زندگی است، مهربانی نصف عقل است، غصه نیمی از پیری است، عائله کم خود گشایشی است، هر که پدر و مادر را اندوهگین کند ستمشان کرده، هر که در مصیبت به ران زند اجر خود پامال کرده، نیکی را نتوان نیکی شمرد جز در حق پاک گوهر یا دیندار، خدا روزی را به قدر مصیبت رساند، (واضح است که جمله تحریف شده که روزی با مصیبت تناسب ندارد مخصوصا با ملاحظه جمله بعد و صحیح: «علی قدر المئونة» است یعنی خدا روزی را بقدر هزینه می‌رساند) پس هر که حد و اندازه را رعایت کند خدا روزیش دهد و هر که ولخرجی کند خدایش محروم سازد، امانت روزی را جلب کند، خیانت فقر آورد، اگر خدا صلاح امور را می‌خواست بالش نمی‌داد (این مثل است که گاه نعمت بلا شود و سیم و زر و جاه و مقام باعث مهلکه گردد).

(۲) متاع دنیا همچون علفهای خشگیده و ریزیده است، و میراثش چون گلهای چسبنده (مایه آلودگی است)، حد کفاف آن از انباشتنش بهتر، اضطرابش از آرامش مطمئنتر است.

ثروتمندش محکوم به فقر (که چون آب دجله هر چه بیشتر نوشد تشنه‌تر شود) هر که از آن چشم پوشد به راحت رسد، هر که شیفته زیبائیش گردد چشم دلش کور شود، هر که به شادیش دل بندد قلبش مالامال غم شود، غمهائی که بر سویدای قلبش همچون کف بر سطح شیر (بالا و پائین رود و مستانه) بر قصد (برای کلمه «مدرجه» معنای مناسبی نیافتم و به احتمال

ترجمه شد که شاید «مدرجه» با تشدید باشد، و مراد شیر سر پوشیده که سطح آن را کف یا سرشیر فرا گرفته باشد ولی در عین حال معنای مستبعدی است) غمی محزونش کند، غصه‌ای دلش را مشغول دارد، در این کشاکش عمری بسر برد تا وقتی که گلوگاهش را بگیرد، رگهای قلبش را بگسلند، و تنی بی‌جان در اختیار قضا (حوادث) قرار گیرد، پیکری بخاک افتاده، نه خدا را عنایتی است که (این جثه) چه خواهد شد، نه نیکان را اعتنائی که (این لاشه) کجا خواهد افتاد (اما مؤمنان آگاه چنین نباشند)، مؤمن دنیا را به چشم عبرت بنگرد، با شکم اضطرار (و به حد ضرورت) از آن قوت برگیرد، و با گوش خشم‌آلود صداهای آن را بشنود.

(۳) بردباری را فرا گیرید که علم برای مؤمن یاور است، علم: راهنما، سازش: برادر، عقل: رفیق راه و صبر: فرمانده لشکر.

(۴) به مردی که در ژنده‌پوشی (و سختگیری بر خود) از حد گذرانده بود فرمود: ای فلان، مگر کلام خدا را نشنیده‌ای که: «نعمت پروردگارت را باز گوی». (ضحی: ۱۱).

به خدا اگر تو نعمتهای او را با عمل نشان دهی بیشتر دوست دارد تا با زبان اظهار کنی.

(۵) به فرزندش امام حسن (ع) فرماید: به تو سفارش می‌کنم که از خدا پروا کن نماز را بپادار و زکات را به وقتش بپرداز. سفارش دیگرم اینکه از لغزشها (ی بندگان خدا) بگذر، خشم خود فرو خور با خویشاوند بپیوند، در برابر

نادان بردبار باش، در فهم دین دقت کن، در کارها تحقیق کن، با قرآن دمساز و با همسایه خوشرفتار باش، امر به معروف و نهی از منکر کن، از کارهای زشت و هر معصیتی کناره گیر.

(۱) این دنیا بر چهار پایه استوار است: ۱- عالمی که علمش را بکار بندد ۲- توانگری که از احسان دریغ نکند ۳- جاهلی که از آموختن تکبر نورزد ۴- درویشی که آخرتش را به دنیای دیگران نفروشد. اما آن قوم که عالمش علم خود بکار نبندد، توانگرش از بذل مال مضایقه نماید، جاهلش آموختن را ننگ شمارد و فقیرش آخرت به دنیای دگران فروشد، چنین جامعه‌ای نابود باد.

(۲) هر که تواند خود را از چهار چیز نگه دارد شایسته است که هیچ ناملایمی نبیند، پرسیدند آنها چیست؟ فرمود: عجله، لجبازی، خودپسندی، و سستی.

(۳) بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاری دژی است استوار، فسق و فجور قلعه‌ای است بی‌اعتبار، اهلش را حفاظت نکند، و پناهنده را (از شر دشمن) نگاه ندارد، هان! با پرهیزگاری توان از نیش (و گزش) گناه جلو گرفت، با صبر بر طاعت خدا توان به ثواب و پاداش او نائل شد، با یقین توان به مطلوب نهائی رسید. بندگان خدا! پروردگار اسباب نجات را از دوستانش دریغ نفرماید، چه او خود آنان را بدانها راهنمائی کرده، و اگر توبه کنند به جرم گناه از رحمت خود محرومشان نسازد.

(۴) خاموشی حکمت است، سکوت سلامت است، رازداری گوشه‌ای از سعادت است.

(۵) کارها چنان در برابر تقدیر تسلیم و زبونند که گاه تدبیر و چاره‌اندیشی خود آفتی شود، (و بهلاک انجامد).

(۶) تا انسان دین خود را نشناسد، در زندگی میانه‌روی پیش نگیرد، بر مصیبتها صبر ننماید، آن تلخی که از برادران بیند گوارا نشمارد، مردانگیش به کمال نرسد.

(۷) پرسیدند: مردانگی چیست؟ فرمود: در نهان کاری نکن که در عیان باعث شرمساری باشد.

(۸) استغفار با اصرار بر گناه، خود گناهی تازه است.

(۹) معرفت خدائی را که می‌پرستید در دل جای دهید تا اندامهائی که در عبادتش بکار می‌گیرید سودتان بخشد (که خسته کردن اعضا در عبادت خدای ناشناخته سودی ندهد).

(۱۰) آنکه دین را سرمایه دنیا کند سهمش از دین همان دنیاست.

ص: ۳۴۹

(۱) ایمان عبارت است از: گفتاری پذیرفته (شهادت با زبان)، کرداری انجام شده (با اندام)، و شناسائی با عقل.

(۲) ایمان بر چهار پایه استوار است: توکل بر خدا، واگذاشتن کارها به او، تسلیم در برابر فرمانش، و رضا به قضایش. کفر نیز چهار پایه دارد: دلبستگی (تمایلات شیطانی)، هراس (بزدلی)، خشم و شهوت.

(۳) هر که دل از دنیا برگیرد، و از ذلتش نترسد، و به عزتش دل نبندد خداوند بدون واسطه مخلوقی هدایتش فرماید؛ درس ناخوانده عالمش سازد، حکمت را (چون چشمه) در سینه‌اش جای دهد و (سیل آسا) بر زبانش جاری کند.

(۴) خدا را بندگانی است که با اخلاص و دور از چشم همگان با او معامله کردند، خدا نیز از آنها به خلوص قدردانی فرمود، اینان در قیامت با نامه‌های خالی (و سفید) عبور کنند، چون به پیشگاه پروردگار رسند نامه‌هایشان را از سر و سرهائی که با او داشتند، آکنده سازد.

(۵) اخلاقتان را با نیکیها (مانند علم و گذشت و محبت) رام کنید و بسوی خوبیها بکشید، خود را به بردباری عادت دهید، بر صفت «ایثار» (مقدم داشتن دیگران بر خود که کاری بس مشکل و دشوار است) استقامت ورزید، اما آنجا که پسندیده و مورد ستایش باشد (که گاهی این خصلت با همه زیبایی و عظمتش نکوهیده و مذموم است همانند آن صحابی که در پایان عمر همه اموالش را تصدق داد و کودکان یتیمش را تهیدست وانهاد). با مردم خرده‌گیری نکنید، با نادیده گرفتن امور ناچیز و بی‌ارزش، بزرگی و بزرگواری خود را حفظ کنید، آنجا که جانی در خطر است، و ناتوانی چشم امید به شما دوخته اگر خود توانائی ندارید با استفاده از مقام و آبروی خود از دیگران استمداد کنید، و نیمه جانش را نگه دارید. در آنچه از نظرتان غایب

است: (اسرار مردم) کاوش چندان نکنید که مطالب نهانی زیاد خواهد شد (و هر سری سر دیگری را بدنبال خواهد کشید). از دروغ خودداری کنید که از همه خویها پست‌تر است، دروغ یک نوع زشتی و یک قسم رذالت است. با بزرگواری از خرده‌گیری در محاسبه و پی‌گیری از مطالب بی‌ارزش صرف نظر کنید.

(۶) مدت مقرر (و عمر مقدر) خود سنگری محکم است، هر کس از جانب خدا نگهبانانی دارد که او را از افتادن در چاه، زیر آوار رفتن، و به چنگال درنده گرفتار شدن حفظ می‌کنند و چون اجل در رسد او را در اختیار مرگ نهند.

[احادیثی که از امام حسن مجتبی (ع) روایت شده است]

(۱)

سخنان طولانی سبط اکبر پیغمبر (ص) حضرت ابو محمد حسن بن علی صلوات اللّه علیهما و رحمته و برکاته، در این زمینه: (حکمت، پند، تشویق، تهدید، امر بمعروف و نهی از منکر)

که در جواب سؤالات حضرت امیر المؤمنین (ع) یا دیگران در مسائل گوناگون ایراد فرموده: «۱» (۲) پرسیدند: زهد چیست؟ فرمود: دلبستن به پرهیزگاری و دل کندن از دنیا. (۳) حلم چیست؟

فرو خوردن خشم و تسلط بر نفس. (۴) سداد (راستی و درستی) چیست؟ بدی را با نیکی جلو گرفتن.

(۵) شرف چیست؟ خوشرفتاری با خویشان و تحمل بزه (دیه یا خونبهائی که به گردن کسی افتاده بعهده گیرند). (۶) مردانگی چیست؟ دفاع از پناهنده، مقاومت در میدانها، و اقدام در ناملایمات.

(۷) بزرگواری چیست؟ پرداخت غرامت و گذشت از جرم، (۸) مروت (جوانمردی) چیست؟

نگهداری دین، عزیز داشتن نفس، نرمخوئی، احسان دائم، ادای حقوق (برادران) و دوستی با مردم. (۹) کرم چیست؟ بخشش پیش از درخواست و غذا دادن در قحطی. (۱۰) فرومایگی چیست؟

خرده‌بینی، و مضایقه در چیزهای بی‌ارزش. (۱۱) پستی چیست؟ خسیسی و بدزبانی. (۱۲) سخاوت چیست؟ بخشش در رفاه و تنگدستی. (۱۳) بخل چیست؟ آنچه داری شرف پنداری و آنچه دادی تلف. (۱۴) برادری چیست؟ مساعدت (و مساوات) در سختی و گشایش. (۱۵) ترس چیست؟ دلیری با دوست و عقب‌نشینی از دشمن. (۱۶) بی‌نیازی چیست؟ رضامندی به قسمت گرچه اندک باشد.

(۱۷) نیازمندی چیست؟ آزمندی و شیفتگی نفس به هر چیز. (۱۸) بخشندگی چیست؟ بذل به قدر توانائی. (۱۹) کرم چیست؟ نگهداری قوم و قبیله در سختی و رفاه. (۲۰) پردلی چیست؟ پیکار با هماوران و هم نبردان. (۲۱) دلاوری چیست؟ رزم

آوری و درگیری با نیرومندان. (۲۲) ذلت چیست؟ دلهره به هنگام راستگوئی. (۲۳) حماقت (یا درشتخوئی) چیست؟ در افتادن با فرمانروا و آن که بر آزار تو تواناست (که نتیجه آن آزار غیر مستقیم به خویشتن است). (۲۴) سربلندی چیست؟

انجام زیبائیها و ترک زشتیها. (۲۵) دوراندیشی چیست؟ بردباری فراوان، مدارا با حکمرانان، ملاحظه از همه مردم (عدم اعتماد بر غالب آنها در امور حساس و مسائل سری). (۲۶) شرف چیست؟ هماهنگی با برادران، و نگهداری همسایگان. (۲۷) محرومی چیست؟ به اقبال روی آورده پشت پا زدن. (۲۸) بیخردی چیست؟

---

(۱) بعضی از سؤالات تکراری است، و جوابها گاهی به هم نزدیک و گاهی متفاوت است، تکرار سؤال به این جهت است که این یک حدیث نیست، احادیثی است که یک جا جمع شده، و اختلاف جواب برای این است که این گونه سؤالات جوابهای مختلفی دارد که همه صحیح است و هر کدام به مناسبتی ذکر می‌شود، مثلا: پستی چیست؟ واضح است که این صفت مظاهر و مصادیق گوناگون دارد، خست طبع، بدزبانی و وانهادن همسر همه مظهر پستی است و هر یک در جواب آید صحیح است.

پیروی دونان و همدمی گمراهان. (۱) درماندگی در سخن چیست؟ به هنگام گفتن با ریش بازی- کردن و مرتب سینه صاف کردن. (۲) شجاعت چیست؟ نبرد با اقران و پایداری در میدان. (۳) تکلف چیست؟ بیهوده سخن گفتن. (۴) نابخرد کیست؟ آن که در مال احمق و به آبرو بی‌اعتنا باشد.

(۵) ناکسی چیست؟ خود را نگه داشتن، و همسر را واگذاشتن.

(۱)

از سخنان حکیمانه آن بزرگوار «۱»

مردم! هر که به درگاه خدا اخلاص ورزد و گفتار او را دلیل راه خود گیرد به مستقیم- ترین راه هدایتش فرماید، توفیق رشدش عطا کند، به روشهای نیک ارشادش نماید که پناهنده به خدا در امان، و دشمن خدا بیمناک و بی‌پناه است. با ذکر فراوان خود را از (عذاب) خدا نگه دارید، با پرهیزگاری از خدا بترسید، با اطاعت، به درگاهش تقرب جوئید که او نزدیک و خواهش پذیر است چنان که خود فرماید: «چون بندگانم در باره من از تو پرسش کنند (بگو) من (به شما) نزدیکم، دعای آن که مرا خواند اجابت کنم، پس باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آرند، باشد که راه (سعادت) بیابند.» (بقره:

۱۸۶). دستور او را اطاعت کنید، و به او ایمان آرید، آن کس که عظمت خدا را دریابد سزاوار نیست بزرگی و (گردنکشی) کند، سربلندی آنها که بزرگی خدا را بشناسند در فروتنی است، عزت آنان که جلال خدا را درک کنند به افتادگی است،

سلامت آن گروه که قدرت او را بشناسند در این است که به پیشگاه او تسلیم شوند، پس از معرفت انکار نکنند، و هدایت را به گمراهی نیالایند. به یقین بدانید که شما تا صفت و چگونگی هدایت را نشناسید، پرهیزگاری را نخواهید شناخت، تا آنها را که به قرآن پشت پا زدند نشناسید به پیمان آن نتوانید درآویخت، و تا تحریف‌کنندگان قرآن را نشناسید نتوانید چنان که باید آن را بخوانید (که هر چیز را با ضدش توان شناخت)، آنگاه که شناختنیها را شناختید بدعتها و تکلفها (و پیرایه‌ها) را هم می‌شناسید، و آن تهمتها که به خدا می‌زنند و آن تحریفها را (که در کتاب خدا می‌کنند) می‌بینید، و می‌فهمید آنها که هلاک شدند چگونه به مهلکه افتادند، مبادا نادانان شما را به ورطه جهل کشند، این (علم کتاب و تمیز حق و باطل) را از اهلش (خاندان رسالت) بجوئید که تنها اینان نورهای فروزان و پیشوایان راستینند، حیات علم و مرگ جهل به دست آنهاست، حلمشان از جهلشان حکایت می‌کند «۲». و گفتار حکیمانه‌شان از سکوتشان (چه ارزش و اندازه علم و حکمت خاموشان را به هنگام سخن توان شناخت) و برونشان از درونشان، با حق مخالفت نکنند، و در حق اختلاف ننمایند، سنت خدا برای آنها در پیشینیان اجرا شده (سلسله پیامبران و رهبران الهی همه به همین صفات بوده‌اند)، و حکم خدا در حق آنان گذشته، در این (سنن و مقررات الهی نسبت به پیشوایان دین) تذکری است برای بیداردلان (که حق و باطل را تمیز دهند)، این سخنان را برای فهم و درایت بشنوید نه برای نقل و روایت که راویان کتاب بسیارند و فهم کنان اندک و از خدا کمک خواهیم.

---

(۱) این حدیث با اختلافهائی در نهج البلاغه، ذیل خطبه ۱۴۵ بترتیب صحیح از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده و در مقام تعریض به غاصبان مقام و ناهلان دین ناشناخته‌ای است که بر اثر بی‌اطلاعی از حقایق اسلام و قرآن بدعتها در دین گذاشتند، گمراهیها بوجود آوردند، و دانسته و نادانسته اصول و فروع دین را دگرگون ساختند.

(۲) در نهج البلاغه چنین است که: ... حکمهم عن علمهم، یعنی سخنان حکمت‌آمیز آنها از علمشان حکایت می‌کند، و می‌توان مطمئن بود که عبارت متن تحریف شده هر چند قابل تأویل است که مثلا حلم آنها از جهل دشمنان حکایت می‌کند.

(۱)

پاسخ آن حضرت به مسائلی که از وی پرسیدند

در ضمن خبر مفصلی که به اندازه نیاز آن را نقل کردیم (۲) معاویه مرد ناشناسی را فرستاد تا مسائلی را از امیر المؤمنین (ع) بپرسد که پادشاه روم از او پرسیده بود، و چون آن مرد به کوفه آمد با امیر المؤمنین صحبت کرد حضرت او را ناشناس تشخیص داد، و از او بازجوئی کرد. و او هم به حقیقت حال اعتراف کرد، امیر المؤمنین (ع) فرمود: خدا، زاده هند جگرخوار را بکشد. چه اندازه خود و همراهانش گمراهند، خدا او را بکشد کنیزی را آزاد کرد و چه خوب بود که او را به زناشوئی می‌گرفت، میان من و این امت خدا حکم باشد از من قطع رحم کردند و مقام بزرگ مرا کوچک کردند، و دوران مرا ضایع کردند. بعد فرمود حسن و حسین و محمد را نزد من بیاورید، آنها را خواستند و فرمود: ای برادر شامی این دو فرزند رسول

خدایند و این فرزند من و از هر کدام خواهی مسائل خود را بپرس. آن شامی گفت از این (یعنی حسن) می‌پرسم، سپس آغاز به پرسش کرد:

میان حق و باطل چند است؟ میان آسمان و زمین چند فاصله است؟ میان مشرق و مغرب چند است؟ این لکه بی‌نوری که در ماه است چیست؟ قوس و قزح چیست؟ کهکشان چیست؟

نخست آبی که بر روی زمین روان شد کدام است؟ نخست چیزی که بر روی زمین به جنبش درآمد چیست؟ آن چشمه که ارواح مؤمنان و مشرکان بدان مأوی کنند کدام است؟ مؤنث چیست؟ و آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌ترند چیست؟ (۳) امام حسن (ع) فرمود: ای برادر شامی میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است، آنچه به چشم خودبینی حق است، با گوش خود سخن بیهوده بسیار بشنوی. (۴) میان آسمان و زمین به اندازه دعای ستمدیده و مد بصر فاصله است، و هر که جز آن گوید او را تکذیب کن. (۵) میان مشرق و مغرب یک روز پیوست حرکت خورشید است، نگاه کن به خورشید که برآید، و به آن نگر که غروب کند هر که جز آن گوید دروغگو شمارش. (۶) و اما این کهکشان همان شکافهای آسمان است که محل نزول آب سیل‌آسا بوده‌اند در طوفان نوح (ع). (۷) و اما قوس و قزح، مگو قزح زیرا قزح شیطان است ولی آن قوس اللّه است و امان از غرق است. (۸) و اما لکه سیاه روی ماه راستی که نور ماه به مانند نور آفتاب بوده و خدایش محو و تاریک کرده و در قرآنش فرموده: «آیت شب را محو کردیم و آیت روز را بینا و روشن ساختیم.» (اسراء: ۱۳).

ص: ۳۵۹

(۱) و اما نخست چیزی که به روی زمین روان و عیان شد وادی دلس بود (یعنی وادی ظلمت) (۲) و اول چیزی که روی زمین جنبید درخت خرما بود. (۳) و اما چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند آن چشمه‌ایست به نام سلمی، (۴) و اما آن چشمه‌ای که ارواح کفار در آن مأوی گیرند چشمه‌ایست به نام برهوت. (۵) و اما مؤنث آن آدمی است که معلوم نیست زن است یا مرد است تا هنگام بلوغ در انتظار باید ماند، اگر زن است پستان بر آورد و اگر مرد است ریش درآورد، و اگر این نشانه‌ها عیان نشد به او گفته شود به دیوار بشاشد اگر شاش او به دیوار رسد مرد است، و اگر واپس رود چون شاش شتر زن است، (۶) اما ان ده چیز که از یک دیگر سخت‌ترند، سخت‌تر چیزی که خدا آفریده سنگ است، و سخت‌تر از سنگ آهن است، و سخت‌تر از آهن آتش است، و سخت‌تر از آتش آبست، و سخت‌تر از آب ابر است و سخت‌تر از ابر باد است، و سخت‌تر از باد ملک است، و سخت‌تر از ملک ملک الموت است، و سخت‌تر از او مرگ است، و سخت‌تر از مرگ فرمان خداست.

(۷) شامی گفت من گواهی می‌دهم که تو پسر رسول خدائی و به اینکه علی (ع) وصی محمد است. سپس این جواب را نوشت و برای معاویه برد، و او برای پادشاه روم فرستاد (در تواریخ غرب رومیان را بنی الاصغر گویند) و چون به دست او رسید گفت من معتقدم که این جواب از معاویه نیست و این جواب جز از معدن نبوت نیست.

ص: ۳۶۱

(۱)

گفتار آن جناب در باره استطاعت: (قدرت و اختیارات انسان در افعال)

حسن بصری نامه‌ای به این مضمون به امام مجتبی (ع) نوشت «۱»: اما بعد، شما قبیله بنی هاشم کشتی روان در گردابهای عمیقید و نورافکنهای فروزان و نمایان چون کشتی نوح که مؤمنان در آن جای گزیدند و مسلمانان (به برکت آن) نجات یافتند، ای پسر پیغمبر آنگاه که ما در مسأله «قدر» اختلاف کردیم و در موضوع «استطاعت» (جبر و تفویض و حدود اختیارات انسان در افعال) حیران شدیم این نامه را تقدیم کردم تا شما رأی خود و پدران بزرگوارتان را در این زمینه بیان فرمائید که دانش شما از علم خداوند سرچشمه گرفته، شما گواهان مردمید و خدا بر شما گواه است، نسلی که همه از یک دیگرند، و خدا شنوا و داناست.

(۲) حضرت در پاسخ چنین نگاشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم، نامه شما رسید (بعضی صدر نامه را چنین نقل کرده‌اند: اما بعد، نزد خدا و دوستانش چنانیم که نوشته بودی اما در نظر تو و یارانت چنین نیستیم و گر نه شما دیگران را بر ما ترجیح نمی‌دادید و با ما مبادله نمی‌کردید ...) اگر نه این بود که سرگشتگی خود و اطرافیانت را گوشزد کرده بودی سؤالت را پاسخی نبود، اما بعد، آن که به خیر و شر قدر (تقدیرات خیر و شر) ایمان نیارد کافر است هر که گناهان را به خدا مستند داند (عقیده جبر) فاجر و تباهکار است، کسی خدا را به اجبار اطاعت نکرده، و با قهر و غلبه نافرمانی ننموده (نه بنده به اطاعت مجبور است نه خدا از جلوگیری معصیت عاجز)، خدا بندگان را مهمل نگذاشته و خود سر رها نکرده، او مالک هر چیزی است که به آنها داده و قادر بر هر نیروئی که در اختیارشان نهاده (پس بندگان قدرت دارند و کار به اجبار نمی‌کنند ولی قدرتشان از خداست و از خود چیزی ندارند) خدا با حفظ اختیار امرشان کرده، برای اعلام خطر (عذاب) نهیشان فرموده، اگر خواهند فرمان برند سد راهی ندارند، اگر زمینه گناه پیش آید ممکن است خدا بر آنها منت نهاده حائل معصیت شود، و اگر آزادشان گذاشت (و مرتکب شدند) او به گناه مجبورشان نساخته و کسی بر آنها تحمیل نکرده، بلکه باز خدا بر آنان منت دارد که بینائی و بصیرتشان داده، (خیر و شر را) معرفی کرده (از عواقب کار) تهدیدشان فرموده و امر و نهی کرده. نه چون فرشتگان گلشان را با آب طاعت سرشته، نه بر گناه اجبارشان کرده «خدا را حجتها و برهانهای رسائی است اگر خواهد همه شما را هدایت فرماید» و سلام بر آنها که پیرو هدایت باشند.

---

(۱) حسن بن یسار معروف به حسن بصری متوفای ۱۱۰ هجری از علما و زهاد صدر اسلام بشمار آمده، اما چون بسیاری از هماورانش جاه‌طلب و دکه‌دار بوده، با اینکه در دوران علی (ع) بسر می‌برد، و او را نیک می‌شناخت و خرقه زهد بر تن داشت، هیچ حاضر نبود در مقابل امیر المؤمنین (ع) تواضع کند بلکه گاه در حضور یا غیاب از مبارزات آن جناب با دنیا- پرستان و باطل‌گرایان انتقاد می‌کرد و همانند همه قاعدین دلخوش بود که گوشه‌ای بنشیند اصطلاحاتی به نام علم ببافد و اذکاری به نام زهد بگوید، عالم مدرسه باشد، و زاهد محراب آن هم به صورت، نه به سیرت که اگر راستی شیفته دانش و دلداده پارسائی بود یک دم پا از محفل (علی) و دست از دامانش نمی‌کشید از مجموع حالات و تناقضات رفتارش می‌توان گفت خصوصیات روحی او چنین بوده: ۱- جاه‌طلبی و دکه‌داری که لازمه علم منهای دین است.

۲- محافظه کاری و ترس که از خواص زهد انحرافی و رهبانیت عامیانه است. ۳- سرگردانی در مسائل علمی و بی‌ثباتی در عقیده که از آثار ضعف تحقیقات علمی و فقدان پشتوانه قابل اعتماد در این گونه مسائل نظری است.

ابن ابی العوجاء که مدتی از شاگردان او بود از عقیده توحید و ایمان به خدا برگشت، و علت الحادش را چنین بیان کرد که: استاد روش مستقیمی نداشت گاه جبری و گاه تفویضی بود.

همین حالت مذبذب در رفتار او نسبت به اهل بیت علیهم السلام نیز بچشم می‌خورد، گاه فضائلی از آنها نقل می‌کند و به رفعت و مقامشان اعتراف می‌نماید، گاه زبان انتقاد می‌گشاید و یا لا اقل از آنها کناره می‌گیرد و این نامه هم نمودار یکی از آن حالات است.

ص: ۳۶۳

(۱)

موعظه

بدانید که خدا شما را بیهوده نیافریده، و خودسر رها ننموده، اجلها (و عمرها) تان را مقدر کرده، روزیها را میانتان قسمت کرده، تا هر خردمندی مقام خود بشناسد و بداند هر آسیبی مقدر شده به او خواهد رسید و هر چه تقدیر نشده نخواهد رسید، خداوند معاش شما را بعهده گرفته، تا برای عبادت فارغ و آسوده خاطر باشید، به شکر و حق‌شناسی ترغیب فرموده، یاد خود را واجب کرده، شما را به پرهیزگاری سفارش نموده که تقوا نهایت خشنودی او، دروازه توبه، سرآمد هر حکمت، و شرف هر کاری است، پرهیزگاران رستگار شدند خداوند تبارک و تعالی فرماید: «رستگاری برای پرهیزگاران است.» (نبأ: ۳۱) و فرماید: «خداوند آنها را که تقوا پیشه ساختند با اسباب نجاتشان (عملهای شایسته) نجات بخشد، نه هیچ بد به آنها رسد و نه اندوهگین شوند.» (زمر: ۶۱). بندگان خدا! از خدا پروا کنید و بدانید هر که از خدا پروا کند خدا راهی برای بیرون شدن از فتنه‌ها به رویش بگشاید، در کارها صلاح و سدادش را به وی بنماید، وسیله هدایتش را آماده سازد، حجت و برهانش را پیروز گرداند، رو سفیدش کند و خواسته‌هایش را عطا فرماید، با آنها که خدا نعمتشان بخشیده یعنی پیامبران «صدیقان» (راستی پیشگان) گواهان و شایستگان (همنشین باشد) و چه خوش رفیقانی هستند.

ص: ۳۶۵

(۱)

خطبه این خطبه را پس از قرارداد صلح، موقعی که معاویه گفت: فضائل ما را بیان کن، ایراد فرمود

پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیغمبر (ص) فرمود: هر که مرا شناسد که می‌شناسد و هر که نشناسد من پسر پیغمبرم، من پسر بشیر و نذیرم، من پسر برگزیده به مقام رسالتم، پسر آن کسم که ملائکه بر او درود فرستادند، پسر آن کسم که این امت

را شرف بخشید، و جبرئیل به سفارت از جانب خدا بر او نازل شد، پسر آن کسم که مبعوث شد تا برای جهانیان رحمت باشد [صلّی اللّه علیه و آله اجمعین]. معاویه طاقت نیاورد بیش از این دشمنی و حسد را در سینه نگه دارد، گفت: حسن، خرما را برای ما توصیف کن (و راستی هم که برای چنین مردمی جز از آخور و خرما نباید سخن گفت) فرمود: معاویه، نخل خرما را باد بارور کند، خورشید تناور سازد، ماه رنگ‌آمیزی کند، گرما بپزد، (هوای ملایم) شب، سرد کند. سپس چنین به گفتارش ادامه داد: من پسر آن کسم که دعایش به درگاه خدا مستجاب بود، من پسر آن کسم که به مقام قرب خدا تا حد قاب قوسین او ادنی (مقدار دو کمان یا کمتر) رسید، من پسر شافع فرمانروایم، من پسر مکه و منایم، من پسر آن کسم که قریش ناچار در برابرش تسلیم شد، من پسر آن کسم که پیروش سعادتمند و مخالفش نگون- بخت است، من پسر آن کسم که زمین را برایش پاک‌کننده و سجده‌گاه قرار دادند، من پسر آن کسم که خبرهای آسمان پیاپی بر او نازل می‌شد، من پسر آنهایم که خدا آلودگیها را از ساحتشان دور و آنها را (از هر پلیدی)، سخت پاک ساخت. معاویه گفت: حسن، گمان می‌کنم هوای خلافت در سرداری. فرمود: وای بر تو معاویه، خلیفه کسی است که روش پیغمبر پیش گیرد، و دستور خدا بکار بندد و به جان خودم سوگند که مائیم راهنمایان هدایت و چراغهای تقوا، و تو ای معاویه از آنها هستی که سنتها را نابود و بدعتها را زنده کردند، بندگان خدا را به بردگی کشیدند، و دین را به بازیچه گرفتند، این قدرت و مقام که تو داری بی‌ارزش و ناچیز است، دیری نپاید و وزر و وبالش پیوسته به گردنت بماند، معاویه، و اللّه، خدا دو شهر یکی در مشرق و دیگری در مغرب به نام جابلقا و جابلسا، آفریده و برای هیچ یک پیغمبری جز جد من نفرستاده. معاویه گفت: ابو محمد، (کنیه حضرت مجتبی «ع») ما را از شب قدر خبر ده، فرمود: آری چنین سؤال کن، خداوند آسمانها را هفت و زمین را هفت آفرید، جن را از هفت و انس را از هفت خلقت کرد، از شب بیست و سوم تا شب بیست و هفتم (در این پنج شب) قدر را باید جست سپس از جا حرکت کرد.

(۱)

سخنان کوتاه

(۲) هیچ قومی مشورت نکردند جز اینکه راه خود یافتند.

(۳) پستی آن است که شکر نعمت نگزاری.

(۴) به یکی از فرزندانش فرمود: پسر جان، با هیچ کس طرح دوستی نریز جز اینکه از رفت و آمدها (و خصوصیات اخلاقیش) آگاه شوی، و چون دقیق وارسی کردی با او بر اساس گذشت از لغزشها و برادری در سختیها رفاقت کن.

(۵) نه چون پیروزمندان در طلب (دنیا) بکوش، نه مانند تسلیم‌شدگان به تقدیر تکیه کن (نه حرص و نه سستی) که بدنبال فضل (و احسان خدا) رفتن سنت است و حرص- نزدن عفت، نه عفت روزی را باز پس زند نه حرص آن را بیفزاید، که روزی قسمت شده، و آزمندی گناه است.

(۶) نزدیک (خویشاوند) آن است که دوستی نزدیکش کند گرچه نسبش دور باشد. و دور (بیگانه) آن است که محبت دورش سازد گرچه نسبش نزدیک باشد. چیزی از دست به بدن نزدیک‌تر نیست اما گاه می‌شکند، معیوب می‌شود و جدا می‌گردد.

(۷) آن که کار خود به خدا واگذارد هرگز وضعی غیر از آن که خدا برایش انتخاب کرده، نخواهد. ننگ از آتش بهتر است.

(۸) خیر خالص، شکر در نعمت است و صبر در مصیبت.

(۹) به مردی که از بیماری برخاسته بود فرمود: خدا یادت کرده، یادش کن، و گناهانت را بخشیده، شکرش گوی.

(۱۰) چون که حسن بن علی (ع) از یاورانش سستی دید و معاویه نامه‌ای به آن جناب و اصحابش نوشت و پیشنهاد صلح کرد، حضرت خطبه‌ای خواند و چنین فرمود: آنچه ما را از نبرد شامیان باز داشت نه شک بود و نه پشیمانی، در گذشته ما با نیروی سلامت و پایداری می‌جنگیدیم، اما امروز سلامت به دشمنی آمیخته، و پایداری به بیتابی، در حرکت به صفین دین شما پیشاپیش دنیا بود و امروز دنیاتان بر دین مقدم شده «۱» ...

(۱۱) هیچ کس را نشناسم جز آن که میان خود و خدا (و در ارتباطش با پروردگار) نابخرد است (و چنان که مقتضای خردمندی است حق او را ادا نمی‌کند).

(۱۲) گفتند: در وجود شما عظمت و بزرگواری هست، فرمود: آنچه در وجود من است عزت است. خداوند فرماید: «عزت از آن خدا و پیغمبر و مؤمنان است.»

---

(۱) این حدیث در متن بسیار مضطرب و نارسا نقل شده اما در اسد الغابه ۲: ۱۳ و ملاحم و فتن ابن طاوس ۱۴۲ به نقل آقای غفاری در پایان تحف العقول مصحح ایشان، روان ذکر شده که از آنجا ترجمه شد.

(۱) امام (ع) برادر (و رفیق) شایسته‌ای داشته که در وصفش فرموده:

در چشم من از همه مردم بزرگتر بود، بالاترین صفتی که چنین بزرگش کرده بود کوچکی دنیا در نظرش بود، از سلطه جهالت بیرون بود، هرگز دست بسوی کسی دراز نمی‌کرد جز به (برادر) معتمدی به منظور نفعی، شکوه نمی‌کرد، خشمگین نمی‌شد، بستوه نمی‌آمد، غالبا خاموش بود، چون لب می‌گشود سرآمد گویندگان بود، (با دوستان، و در رفتار عادی از غایت فروتنی) ضعیف و ناتوان می‌نمود، اما چون نوبت جد (و پیکار) می‌رسید شیر ژیان بود، در محفل علما به شنیدن علاقه‌مندتر بود تا گفتن، اگر کسی در سخن بر او غالب می‌شد، در سکوت هیچ کس بر وی چیره نمی‌شد، کاری را که نمی‌کرد نمی‌گفت، و کارهائی را نگفته می‌کرد، چون دو کار پیش می‌آمد که نمی‌دانست کدام موجب قرب پروردگار است می‌نگریست هر کدام به هوای نفس نزدیکتر بود آن را وامی‌نهاد، بر کارهائی که گاه ممکن بود از او سرزند کسی را ملامت نمی‌کرد. «۱» (۲) هر که

پیوسته به مسجد رود یکی از هشت فائده را برد: ۱- آیه محکمی از قرآن (که از آن بهره یابد) ۲- یا رفیقی به چنگ آرد ۳- یا علم تازه‌ای فرا گیرد ۴- یا از رحمتی که در انتظارش بوده برخوردار شود ۵- یا سخنی بشنود که دلیل راه شود ۶- یا مانع گناه گردد ۷- یا (لا اقل) از شرم و حیا دست از معصیت بشوید ۸- یا از ترس ترک گناه کند.

(۳) امام نوزاد پسری پیدا کرده بود، قریش برای عرض تبریک آمدند (و علی الرسم) گفتند اسب سوار مبارک باد (و این جمله را بعنوان تفأل می‌گفتند که این پسر بزرگ شود و سواری دلاور گردد) فرمود: این چه حرفی است؟ شاید پیاده باشد، جابر گفت: پس چه بگوئیم؟ فرمود: برای تبریک نوزاد بگوئید: شکر (خدای) بخشنده نصیبت باد، بخشش (پروردگار) مبارک باد. خدا او را به حد کمال رساند، و ترا از خیرش بهره‌مند سازد.

(۴) پرسیدند: مروت (و مردانگی) چیست؟ فرمود: مردانگی به نگهداری دین است و اصلاح مال و قیام به حقوق (ادای حق دیگران).

(۵) تیزبین‌ترین چشم آن است که در خیر نفوذ کند (خیرها را ببیند) شنواترین گوش آن است که پند را نگه دارد و بکار بندد، سالمترین دل آن است که از (آلودگی) شک و شبهه پاک باشد.

(۶) مردی از آن حضرت تقاضای نصیحت کرد، فرمود: مبادا مرا بستائی که من خود را بهتر می‌شناسم، یا تکذیبم کنی که متهم به دروغ، رأیی ندارد (و اظهار نظر نباید بکند) یا در حضور من از کسی غیبت کنی «۲» گفت: مرخصم؟ فرمود: آری اگر خواهی برو.

---

(۱) در نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۷۹ مضمونی است مفصل‌تر از این اما در بسیاری از فقره‌ها مشابه یا عین این حدیث است که امیر المؤمنین (ع) فرماید: من در گذشته برادری داشتم ...

و ابن ابی الحدید گوید: در تعیین مراد خلاف است، بعضی گویند این برادر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بوده و بعضی گویند ابو ذر و برخی مقداد، و بعضی معتقدند که اصلا شخص معینی در نظر نبوده و بر حسب عادت عرب جنبه تمثیل دارد.

(۲) احتمال تحریف در صدر حدیث قوی است و از جواب معلوم می‌شود که خواهش نصیحت نبوده و مطلبی بوده مربوط به روابط خودشان و شاید بجای «یخیله»، «یخلله» بوده یعنی درخواست کرد که آن جناب رفاقت کند.

(۱) هر که هوای عبادت دارد باید دل را پاک کند، اگر نافله (و مستحب) به واجب زیان رساند ترکش کنید، یقین پناهگاه سلامت است، هر که متذکر دوری راه باشد مهیا شود، عاقل به نصیحت خواه خیانت نکند. میان شما و موعظه پرده عزت آویخته (تا کبر و بزرگی برنخیزد موعظه بر دل ننشیند) علم عذر دانش‌طلبان را برطرف ساخته (که انسان تا جاهل است معذور است، و البته نه هر جاهلی) آنها که مدتشان سرآمده درخواست مهلت کنند، و آنها که فرصت دارند سهل‌انگاری نمایند.

(۲) بندگان خدا! از خدا پروا کنید، و در طلب (سعادت و نجات) پیش از فرا رسیدن دوران پیری بکوشید، و قبل از نزول عذابها و رسیدن (مرگ) در هم کوبنده لذتها، بعمل بشتابید که نعمت دنیا نپاید و مصیبتهایش ایمنی ندارد، و بدیهایش اجتناب‌ناپذیر است، غروری ناپایدار و تکیه‌گاهی خمیده و بی‌اعتبار است. بندگان خدا! از این عبرتها پند گیرید، از آثار (گذشتگان) عبرت گیرید، به (شکرانه این همه) نعمت دست از گناه بکشید، از موعظه‌ها بهره گیرید، خداوند پناه و یاوری کافی است، قرآن برای مقابله و پیکار کافی است (که در قیامت به مخاصمه برخیزد)، بهشت برای پاداش و دوزخ برای کیفر و وبال بس است.

(۳) چون برادری را ملاقات کنید جای نور پیشانیش (یعنی محل سجده) را ببوسید.

(۴) روز عید فطری بود، امام (ع) در راه به جمعی که مشغول بازی و خنده بودند برخورد، بالای سرشان ایستاد و فرمود: خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق قرار داده، که با اطاعت و عبادت بر یک دیگر پیشی گیرند، و به هدف رضا و خشنودی او برسند، قومی سبقت جستند و سبق بردند، قومی دیگر عقب ماندند و نومید شدند، و ای بسی شگفت از آنها که در روزی که نکوکاران پاداش گیرند و باطل‌گرایان زیان بینند به خنده و بازی پردازند؛ به خدا قسم، اگر پرده برافتد خواهید دید که نیک رفتار به نیکی خویش مشغول است و بدکردار به رفتار بدش گرفتار، سپس (آنها را وانهاد و) رفت.

(۱)

سخنان طولانی امام شهید، سبط پیغمبر حضرت ابا عبد اللّه الحسین (ع) در این زمینه‌ها

خطبه آن جناب در امر به معروف و نهی از منکر «۱» که از امیر المؤمنین (ع) نقل شده

مردم! از آن نکوهشها که خداوند به منظور پند دوستانش از علمای یهود کرده عبرت گیرید، که می‌فرماید: «چرا روحانیون و علماء آنها (یهود) را از سخنان گناه‌آمیز (و حرامخواری) جلوگیری نکردند» آن گروه از اسرائیلیان که کافر شدند (به زبان داود و عیسی بن مریم) لعنت شدند (این بدان جهت بود که معصیت‌کار و متجاوز بودند و از کارهای ناپسندی که داشتند جلوگیری نمی‌کردند) چه ناپسند کارها که می‌کردند.» (مائده: ۶۳).

بدین جهت خدا بر آنان عیب گرفت که از ستمگرانی که در برابرشان بودند اعمال ناروا و تبهکاریها می‌دیدند و منع نمی‌کردند، چون جیره‌خوار و طمعکار بودند، از عواقب اعتراضها بیم داشتند (هدایا و مزایا می‌گرفتند و به اسم تقیه و پرهیز، حفظ جان و مصلحت، لب فرو می‌بستند) با اینکه خداوند فرموده: «از مردم نترسید، از من بترسید» (مائده:

۴۴). و نیز فرموده: «مردان و زنان مؤمن دوست (و یاور) یک دیگرند به نیکی امر و از بدی جلوگیری می‌کنند، نماز می‌گزارند، زکات می‌دهند و اطاعت خدا و رسول می‌نمایند.» (توبه: ۷۱). خداوند نخست امر به معروف و نهی از منکر را بعنوان یک واجب ذکر کرده، چه او آگاه است که اگر این وظیفه انجام گیرد و اجرا شود وظائف دیگر همه چه سخت و چه

آسان روبراه گردد، زیرا امر به معروف (کافران را) به اسلام دعوت کند، حقوق ستمدیدگان را بازستاند، با ستمگر به مخالفت برخیزد، غنیمتها (و بیت المال) را (عادلانه به اهلش) قسمت کند، زکات را از آنجا که باید بگیرد، و بدان جا که باید، صرف کند. سپس شما جمعیت (دانشمند) کسانی هستید که به علم شهره‌اید، نامتان به نیکی بر سر زبانهاست، به نصیحت و خیرخواهی معروفید، به نام علمای ربانی (و روحانیون) در نظر مردم مهابت دارید، شریفان از شما حساب می‌برند، ضعیفان احترامتان می‌کنند، کسانی شما را بر خود ترجیح می‌دهند که احسانی به آنها نکرده‌اید، و حق نعمتی بر آنها ندارید، آنجا که حاجتها برآورده نشود شما وساطت می‌کنید و پذیرفته می‌شود، در راه با هیبت سلاطین و عزت بزرگان حرکت می‌کنید، مگر این همه احترام برای این نیست که انتظار دارند شما وظیفه الهی را انجام دهید و به حق خدا قیام کنید؟ پس چرا در بیشتر وظائف کوتاهی می‌کنید، حق امامان را سبک می‌شمارید، حق طبقه زیردست و ضعیف را پایمال می‌نمائید، ولی حقوق خود را که به خیال خودتان دارید مطالبه می‌کنید؟ شما که نه مالی در راه خدا داده‌اید، نه جانی در راه جان آفرین نثار کرده‌اید، نه با قوم و قبیله‌ای برای خدا در افتاده‌اید، چگونه (با این سستیها و آسایش‌طلبیها) آرزوی بهشت و همنشینی پیمبران و امان از عذاب دارید؟ من از آن می‌ترسم که شما که تکیه به آرزو داده‌اید، و عمل ناکرده از خدا توقعها

---

(۱) خطبه برای جمعی از دانشمندان ایراد شده، و می‌نماید که امام (ع) در آخرین دیدارش از مکه خواسته از موقعیت کنگره حج استفاده کند، شخصیتهای علمی را که در آن سرزمین گرد آمده بودند فراهم ساخته، تا مسئولیت آنان را در دفاع، و مبارزه با باطل گوشزد فرماید، تکلیف آنها را در برابر دستگاه یزیدی روشن سازد، و از وضع ذلت باری که داشتند، و در مقابل ستمکاران به طمع نان یا از ترس جان سر سپرده بودند، ایشان را بر حذر دارد، و بلکه بتواند بوسیله آنان دیگران را نیز بیدار کند اما ...

دارید به عذاب و انتقام خدا گرفتار شوید، چه به لطف و کرم خداوند از مزایا و امتیازاتی برخوردارید، اما آنها را که به خداپرستی معروفند ارج نمی‌گذارید، و خود به نام خدا (و حق‌پرستی) در میان بندگانش محترمید. (به چشم خود) می‌بینید که عهد و پیمانهای الهی (بدست قدرتمندان) شکسته شده و هیچ باک ندارید، اما اگر میثاق پدرانتان را زیر پا نهند هراسان می‌شوید (خدا در نظرتان به اندازه نیاکان ارج ندارد)، تعهدها و قراردادهای پیامبر نقض شده، کوران، لالان، و زمینگیران در شهرها نه سرپرستی دارند نه پناهی، و شما نه بر آنها ترحم می‌کنید نه با استفاده از مقام خود به نفع آنها قدمی بر می‌دارید، نه به آنها که کاری می‌کنند (و از هستی خود در راه بی‌پناهان می‌گذرند) توجهی دارید، با بند و بست و سازشکاری با ستمکاران خود را آلوده کرده‌اید، همه این رفتارها همان «منکرات» ی است که خدا دستور داده از آنها جلوگیری کنید ولی شما غافلید، مصیبت (و گرفتاری) شما از همه مردم بیشتر است، زیرا بر مسند علم تکیه زده‌اید (مقام دانشمندان راستین را غاصبانه اشغال کرده‌اید)، و ای کاش حس و حرکتی (و یا گوش شنوائی) داشتید، (۱) این (مصیبتها) بدان جهت است که جریان کارها، و احکام (رتق و فتق امور) باید به دست دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امینند، اما این مقام را از دست شما ربوده‌اند، و این عقب‌نشینی هیچ موجب و باعثی ندارد، جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق، و اختلاف کلمه در سنت پیغمبر با وجود دلیلهای آشکار و واضح، اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار (دشمن) مقاومت داشتید، و در راه

خدا از بذل مال دریغ نمی‌کردید، کارهای خدا (و اداره امور مسلمانان) به دست شما بود، و منشأ و مرجع هر کار شما بودید، اما (افسوس که) ستمکاران را بر مقام خود مسلط کرده و امور الهی را به دست آنها سپرده‌اید تا بر اساس «شبهه» (و کورکورانه) کار کنند، در راه شهوترانی و کامجوئی گام نهند، آنچه جباران را بر مقام شما مسلط ساخته این است که شما از مرگ گریزانید و به این زندگی (ننگین) ناپایدار دلخوشید، خلق ضعیف را تسلیم آنها کرده‌اید، جمعی برده‌وار بی‌اراده و مقهورند و گروهی گرسنه و مغلوب، ستمگران به دلخواه در امور مملکت تصرف می‌کنند، به هوسرانی رسوائیها به بار آورند، سیرت اشرار پیش گیرند و بر خدای جبار دلیری کنند، در هر شهر گوینده‌ای سخنور بر فراز منبر دارند، همه مملکت را قبضه کرده‌اند، دستشان همه جا باز است، مردم چون برده در برابرشان نیروی دفاع ندارند، (این بیدادگران) برخی جبار و سرکشند، برخی با کمال سختگیری همه قدرتشان را به رخ ناتوانان می‌کشند. فرمانروا (و خدا نشناسند، خدای) آفریننده و بازگرداننده را نمی‌شناسند (به مبدأ و معاد ایمان ندارند). شگفتا! و چگونه در شگفت نباشم که سرزمین اسلام قبضه کسانی است که یا خائن و ستمکارند، یا باجگیر و نابکار، یا حکمران بیرحم و بی‌انصاف، میان ما و شما در آنچه کشمکش داریم داور خداست، و قاضی اختلافاتمان هم اوست.

ص: ۳۷۷

(۱) خداوندا! تو آگاهی که آنچه (از جنبش و نهضت بر ضد مفاسد و منکرات) به دست ما صورت گرفت نه در طمع پادشاهی و جاه بود، نه در طلب ثروت و مال، ما خواستیم تا نشانه‌های راه دینت را ارائه دهیم، (مفاسد را) در شهرهای تو اصلاح کنیم، باشد که بندگان مظلوم تو روی آسایش و امنیت بینند و آسوده خاطر به طاعت تو برخیزند، ما همی خواهیم فرائض اسلام و سنن (پیغمبر «ص») و احکام تو را اجرا کنیم، شما باید به کمک ما برخیزید، در حق ما انصاف دهید، که ستمگران بر شما مسلط شده‌اند و در خاموش کردن نور پیامبرتان کوشیده‌اند «۱»، خدا ما را بس است، بر او توکل داریم، به درگاهش توبه آورده‌ایم و بازگشت همه به اوست.

---

(۱) ظاهرا جمله چنین بوده: «فانکم ان لم تنصرونا و تتصفونا ...» یعنی اگر به کمک ما برنخیزید و حق ما نستانید ستمگران بر شما مسلط شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند.

ص: ۳۷۹

(۱)

موعظه

شما را به پروای از خدا سفارش می‌کنم، از عذابهایش بیم می‌دهم، درفشها و پرچمهایش را برابرتان می‌افرازم، بسی نمانده که (مرگ) ترسناک با هول و وحشتهائی که همراه دارد، و چیزهائی که آمدنش را خوش ندارید و در کامتان تلخ و ناگوار است، در رسد، به قلبهاتان در آویزد، و میان شما و عمل حائل گردد، پس در این مهلت عمر و سلامت تن (به عمل) شتابید که

ناگهان حوادث و مصائب شبیخون می‌زند و شما را از پشت زمین به درونش می‌کشد، از بلندی به پستی، از الفت به وحشت، از راحت و روشنائی به تاریکی و از گشایش آن به تنگنایش می‌برد، آنجا که نه خویش را زیارت کنند، نه بیمار را عیادت و نه فریادگر را اجابت، خدا ما و شما را بر هولهای آن روز مدد فرماید، و از کیفرش نجات بخشد، به ما و شما ثواب فراوان عنایت فرماید. بندگان خدا! اگر آخرین منزل هستی و مقصد نهائی همین (مرگ و سکراتش و قبر و مشکلاتش) بود باز هم برای مرد کار مشغله‌ای کافی بود تا تمام غصه‌هایش را به آن اختصاص دهد، از دنیا بکلی غافل گردد و برای نجات از آن (سختیها) رنج فراوان برد، چه رسد به اینکه (این آغاز کار و نخستین منزل راه است و) از این پس در گرو کردار و بازداشت برای حساب است، نه یاوری دارد که مانع عذاب گردد، نه پشتیبانی که از او دفاع کند، «و آن روز هیچ کس را که از پیش ایمان نیاورده یا در حال ایمان خیری نیندوخته (و عمل صالحی نکرده) ایمان سودی نبخشد، بگو چشم به راه باشید که ما هم منتظریم! به شما توصیه می‌کنم که از خدا پروا کنید که خدا برای هر که از او پروا کند ضمانت کرده که ناخوشایندش را به خوشایند تبدیل کند، از راه بی‌گمان روزیش دهد. (تو ای شنونده) مبادا از آنها باشی که بر جان دیگران از گناهشان بیمناکند و از کیفر گناهان خود آسوده خاطر، که بهشت را نتوان با فریب از خدا گرفت، و جز از راه طاعت و بندگی به ثواب و نعمت خدا نتوان رسید.

(۱)

نامه آن حضرت به مردم کوفه، آنگاه که به جانب کوفه رهسپار شد و بیوفائی آنان را نگریست

«۱» اما بعد، نابود و غمین باشید، مردم که ما را به فریادرسی خواندید و چون شتابان به دادرسی شما آمدیم تیغی را که به دست ما بود به روی خودمان کشیدید، و آتشی را که برای (سوختن) دشمن مشترکمان افروخته بودیم به جان ما افکندید، و سرانجام به ضد ما گرد آمدید، دوستان را محاصره کردید با دشمن همدست شدید و به کمک او برخاستید، با اینکه نه عدالتی در شما گسترده بودند، نه به آینده آنها امیدی داشتید، نه بدعتی از ما سر زده بود، نه سست رأیی و خطائی از ما دیده بودید. ای وای بر شما، پس چرا آنگاه که شمشیرها در نیام، و قلبها آرام بود و تصمیم قطعی نگشته بود ما را وانگذاشتید و همچون (سیل) ملخ، شتابان به پرواز آمدید و چون پروانه‌ها در آتش فتنه فرو ریختید! ای مرگ بر گردنکشان امت، ناهمرنگان احزاب، طردکنندگان قرآن، تفهای شیطان، تحریف‌کنندگان گفتار، خاموش‌کنندگان سنتها، پیوند کنان زنا به نسب (اشاره به الحاق معاویه، زیاد حرامزاده را به پدرش ابو سفیان) و استهزاکنندگانی که قرآن را پاره پاره کردند، به خدا که این بیوفائی در شما معروف و سابقه‌دار است، رگهای شما به آن پیوند خورده و ریشه‌هاتان از آن (آب گندیده) نیرو گرفته، شما ناپاکترین میوه‌اید، برای باغبان گلوگیر، و برای غاصب (راحت- الحلقوم) و گوارائید. هان! لعنت خدا بر پیمان‌شکنان که میثاقها را پس از استوار کردن می‌شکنند، با اینکه خدا را کفیل و ضامن گرفته‌اند. هان! آن بی‌پدر (ابن زیاد) فرزند زنازاده مرا بر سر دو راهی میخکوب کرده: شمشیر و ذلت. ما کجا و ذلت کجا؟ نه خدا برای ما زبونی پسندد، نه پیامبرش، نه مؤمنان، و نه دامنهای پاک (ی که ما را پرورده)، نه سرشتهای غیرتمند، نه روحها سربلندی که هیچ گاه مرگ عزیزان را بر طاعت فرومایگان نگزیند، من با همین خاندان اندکم، با وجود درندگی دشمن، و عقب گرد دوست، آماده کارزارم، ولی این قوم پس از من بیش

از آنکه سواری پا در رکاب نهد و بر زین نشیند نپایند که آسیای جنگ بر سرشان بچرخد و گردنها آویخته شود. این وصیتی است که پدرم به من کرده، شما تصمیم خود بگیرید (و همه نیروها فراهم سازید)، و هر نقشه که دارید بکار بندید و هیچ مهلتم ندهید. من به خدا، پروردگار خود و شما توکل کرده‌ام. هر جنبنده در قبضه قدرت اوست، راه پروردگار من راست و استوار است.

---

(۱) این گفتار را در کتب مقاتل بعنوان خطبه آن جناب در روز عاشورا خطاب به مردم کوفه نقل کرده‌اند و بسیار بعید بنظر می‌رسد که بصورت نامه ادا شده باشد.

(۱)

پاسخ آن حضرت به سؤالات پادشاه روم

«۱» از آن حضرت در باره کهکشان پرسید و از هفت چیز که خدا آنها را آفریده و در رحم مادر نبودند. امام حسین (ع) از این سؤال خندید. و به او عرض کرد برای چه خندیدی؟

فرمود: برای اینکه از تو چیزهائی پرسید که از لحاظ نهایت علم چون خاشاکی باشند در پهنای دریا. کهکشان کمان خداست و آن هفت چیزی که در رحم آفریده نشدند نخست آدم (ع) است، و سپس حواء و آن کلاغ و کبش ابراهیم، و ناقه خدا (که معجزه صالح بود) و عصای موسی و پرنده‌ای که عیسی ساخت و جانش داد، (۲) سپس در باره روزی بنده‌های خدا پرسش کرد و پاسخ داد که روزی بنده‌ها در آسمان چهارم است و خدا آن را کم یا بیش از آنجا فرود می‌آورد. (۳) سپس پرسید که ارواح مؤمنان در کجا گردآوری می‌شوند؟ فرمود: زیر صخره بیت المقدس در شب جمعه و آن عرش نزدیک خداست که از آن زمین پهناور شده و بر آن درنوردیده شود و از آن آسمان بر پا شده، و اما ارواح کفار در این دنیا گردآوری شوند در حضرموت که پشت شهر یمن است، سپس خدا آتشی از مغرب و آتشی از مشرق برانگیزد که میان آنها دو باد است، و همه مردم بسوی این صخره که در بیت المقدس است محشور شوند. و در سمت راست صخره بهشت، جایگاه پرهیزگاران است و در سمت چپ صخره جهنم است که در عمق زمین است، و فلق و سجین در آن قرار دارند و همه مردم از نزد صخره پراکنده شوند، و هر کس را بهشت باید از نزد صخره در آن در آید و هر که را دوزخ سزد از نزد صخره بدان رود.

---

(۱) هنگامی که نزد او و یزید بن معاویه فرستاد در ضمن خبر مفصلی است که اندازه حاجتش برگرفتیم.

(۱)

اقسام جهاد

از آن جناب پرسیدند: جهاد «سنت» است (که پیغمبر «ص» بنیاد کرده) یا «فرض» است (که از جانب خداوند الزام شده)؟ فرمود جهاد چهار گونه است: دو فرض و دو سنت که یکی از آنها جز با فرض برگزار نشود، اما فرض، یکی جهاد با نفس است که انسان خود را از گناه باز دارد، و این بزرگترین جهاد است، و دیگر جهاد با کفاری که در همسایگی (و هم مرز) مسلمانانند.

و اما جهاد سنت که جز با فرض انجام نگیرد، چنان است که جهاد با دشمن بر همه امت فرض است که اگر ترک کنند گرفتار عذاب شوند، البته امت نه امام؛ و این جهاد بر امام سنت است (پس این سنت، یعنی جهاد امام جز با فرض یعنی جهاد مردم، سر نگیرد) و حدش این است که امام با امت بر دشمن هجوم برد و با آنها بجنگد. اما جهاد سنت (محض)، هر رسم نیکی است که کسی بگذارد و در پایه‌گذاری و اجرا و احیای آن بکوشد، هر فعالیت و کوششی در این راه بکند افضل اعمال است، چه این زنده کردن سنت است و پیغمبر (ص) فرموده: هر که سنت (و رسم) نیکی بگذارد اجر آن سنت و اجر هر که تا قیامت به آن رفتار کند از آن اوست بدون آنکه از اجر آنها کاسته گردد.

ص: ۳۸۷

(۱)

توحید

مردم! از این «مارقین» (: از دین بدر رفتگان) که خدا را به خود تشبیه کنند بپرهیزید، گفتار اینان همانند کافران اهل کتاب است، خدا مثل و مانند ندارد، شنوا و بیناست، چشمها او را نبیند، او دیدگان را ببیند، او است «لطیف» (تیزبین) و آگاه، یکتائی و عظمت را خاص خود ساخته مشیت، اراده، قدرت و علم به هر چیز در قبضه اوست، در هیچ کار، مخالف و منازعی ندارد، همتا و هماوری ندارد، نه ضد ستیزه‌گری دارد، نه همنام و همانندی، و نه مثل و مانندی، دستخوش حوادث نگردد، تغییر حال نپذیرد، پدیده‌ها در وجودش راه نیابد، هیچ ستاینده به کنه عظمتش نرسد، کبریا و بزرگیش در هیچ خاطره نگنجد، چه در اشیاء مانندی ندارد (تا به او توان قیاسش کرد)، دانشمندان به نیروی عقل، درک ذاتش نتوانند، اندیشمندان جز با تصدیق به قلب و ایمان به غیب او را در نیابند، که خدا هیچ یک از صفات آفریدگان را ندارد، یگانه و بی‌نیاز است. هر چه در وهم گنجد غیر از او باشد، آنچه فکر به آن تعلق گیرد خدا نباشد، آن که در دسترس اندیشه قرار گیرد پروردگار نخواهد بود، آنچه در هوا و ما ورای هوا یافت شود معبود نباشد. در همه چیز هست اما نه چنان که در حصار اشیاء باشد، از همه چیز جداست، اما نه چنان که از آنها نهان باشد، آن که ضدی مقارن و هماور یا نظیری برابر دارد توانا نیست، قدمش را با زمان نتوان سنجید، (در سیطره مکان نیست و در ناحیه معینی نتوان به او رو آورد، از عقلها محجوب است چنان که از دیده‌ها، از آسمانیان مستور است چنان که از خاکیان، نزدیکیش، کرامت اوست و دوریش اهانتش (قرب و بعد مکانی ندارد). نه «در» (که نشان ظرفیت و مکان است) در ساحت قدسش راه دارد (که گوئی در کجاست)؟

نه «گاه» (که رمز زمان است) محدودش سازد، نه «اگر» (که دلیل امکان و تعلیق است) در بارگاهش راه یابد، رفعتش نه چون برآمدن بر قله‌هاست، آمدنش نه جابجا شدن است، نابود را، بود، و بود را، نابود کند، و این دو صفت هرگز در غیر خدا نباشد، اندیشه تنها تواند (وجود) ش را دریابد، و به هستیش اعتراف کند، اما از «وصف» ش، عاجز است که صفات را به او باید توصیف (و معرفی) کرد نه او را به صفات، شناختنیها را به او باید شناخت نه او را بشناختنیها. این است خدائی که همنام ندارد، منزه است، همانندی ندارد. شنوا و بیناست.

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در این زمینه‌ها

(۲) این خطبه کوتاه را در مسیر کربلا ایراد فرموده: این دنیا دگرگون و ناآشنا شده، نکوئیهایش پشت کرده، و جز مقدار ناچیزی، همانند ته‌مانده ظرف، و زندگی پستی چون چراگاهی، از آن باقی نمانده. مگر نمی‌بینید کسی به حق رفتار نمی‌کند و از باطل دست نمی‌کشد. تا مؤمن، به حق، مشتاق لقای خدا شود؟ من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز محنت نمی‌دانم. مردم بندگان دنیا هستند، دین لعابی است که تا زندگی روبراه است، به دور زبان می‌گردانند و چون دوران آزمایش رسد دینداران کمیاب شوند. به مردی که در حضورش غیبت می‌کرد فرمود: مرد، از غیبت خودداری کن که نانخورش سگهای دوزخ است.

(۳) مردی در محضر آن حضرت گفت: محبت و احسان به نااهل بهدر رود، حضرت فرمود: چنین نیست، نیکی همانند باران است که بر نیک و بد می‌بارد.

(۴) خدا طاقت هر کس را بگیرد طاعت از او نخواهد، و قدرت هر کس را بستاند بار تکلیف از دوشش بردارد «۱».

(۵) مردمی به طمع عبادت خدا کنند، این عبادت سوداگران است، جمعی از ترس، خدا را بپرستند، این عبادت بردگان است (که از ترس فرمان می‌برند)، و برخی به شکرانه نعمتها بندگی کنند، این عبادت آزاد مردان، و بهترین عبادت است.

(۶) مردی (با آن حضرت ملاقات کرد و) بی‌مقدمه عرض کرد: چطورید؟ خدایتان عافیت بخشد، فرمود: اول سلام بعد کلام، خدایت عافیت دهد، سپس فرمود: تا کسی سلام نکند اجازه ورود ندهید.

(۷) «استدراج» (غافلگیری تدریجی) خدا این است که بنده را نعمت فراوان بخشد و توفیق شکر از او بستاند، (تا سرگرم نعمت شده هرگز به یاد ولی نعمت نیفتد تا فرصت از دست برود).

(۸) آنگاه که عبد اللّه زبیر، عبد اللّه عباس را به یمن تبعید کرده بود، حضرت این نامه را برای ابن عباس نگاشت «۲». اما بعد، خبر یافتم پسر زبیر ترا به طائف تبعید کرده، خداوند بدین وسیله نام ترا بالا برده و گناهت را فرو نهاده، این شایستگانند

که گرفتار می‌شوند، اگر پاداش (الهی) تنها برای (کارهای مطلوب) و باب طبع بود اجر، اندک می‌شد، خداوند برای ما و تو صبر در

---

(۱) قسمت اول مربوط به عسرت و مشقت است، و قسمت دوم مربوط به عجز و ناتوانی که هر دو باعث سقوط تکلیف است.

(۲) عبد اللّه زبیر سال ۶۵، پس از مرگ معاویهٔ بن یزید، یعنی حدود پنج سال پس از حادثه کربلا، در مکه بخلافت رسید، از این رو امکان ندارد این نامه از امام حسین علیه السلام باشد، و شاید از حضرت سجاد (ع) بوده، و این گونه اشتباهات روشن و غیر قابل تأویل نشان می‌دهد که تا چه اندازه در نقل مطالب مسامحه و سهل‌انگاری می‌شده. و برخی از ناقلان و نویسندگان تاریخ و اخبار هیچ حاضر نبوده‌اند اندک دقتی در صحت متون بکار برند و تنها در فکر گردآوری منقولات، و تحویل آنها به دیگران بوده‌اند، و با این مقدمه وثوق و اطمینان از این گونه نقلها قهرا سلب می‌شود و جز با تأیید قرائن و شواهد جبران این وهن و ضعفها ممکن نیست.

دیگر اینکه تبعیدگاه ابن عباس چنان که در متن نامه است و تواریخ هم نقل کرده‌اند، طائف بوده و ربطی به یمن نداشته، و نمی‌دانم ذکر یمن به چه مناسبت به میان آمده است.

مصیبت و شکر در نعمت را مقدر فرماید، و دشمن حسود را به ما شاد نفرماید و السلام.

(۱) سائلی از آن حضرت درخواستی کرد، حضرت فرمود: سؤال روا نیست جز در وامی سنگین، یا فقری ذلت‌بار، یا (دیه و) غرامتی گران، گفت: جز برای یکی از این سه حاجت نیامده‌ام، دستور فرمود صد دینار به او بپردازند.

(۲) به فرزندش علی بن الحسین (ع) فرمود: پسر جان، از ظلم به آن بی‌پناه که جز خدای عز و جل یاوری ندارد حذر کن.

(۳) مردی معنای این آیه را از آن حضرت پرسید «اما نعمت پروردگارت را، باز گوی.

(ضحی: ۱۱). فرمود: خدا به پیغمبر دستور داده نعمتهائی را که در امر دین به او عطا کرده بازگو کند و به زبان آورد.

(۴) مردی انصاری خدمت آن حضرت رسیده می‌خواست تقاضائی کند، فرمود: انصاری آبروی خود را مریز، خواهشت را بنویس، من به خواست خدا کاری می‌کنم که خرسند شوی. سائل نوشت: ابا عبد اللّه (کنیه امام حسین (ع)) فلان، پانصد دینار از من طلبکار است و عرصه را بر من تنگ کرده، از او بخواهید مهلتم دهد تا گشایشی یابم. حضرت ورقه را خواند، وارد منزل شد و کیسه‌ای محتوی هزار دینار آورد و فرمود: پانصد دینار را برای وامت بپرداز، و پانصد دینار دیگر را صرف زندگی کن، و هیچ گاه جز به یکی از سه کس اظهار حاجت نکن: مردی دیندار، یا جوانمرد، یا پاک گوهر، چه آنکه پای‌بند دین

است به حکم دین آبرویت را نگه می‌دارد، و جوانمرد از مردانگی خود شرم می‌کند که ناامیدت سازد، و پاک گوهر می‌داند که احتیاج ترا به عرضه کردن آبرو واداشته، و برای حفظ آبرویت ترا دست خالی باز نمی‌گرداند.

(۵) برادران چهار گونه‌اند: ۱- به نفع تو و خود ۲- به نفع تو ۳- به ضرر تو ۴- نه به نفع تو و نه به نفع خود، پرسیدند: مقصود چیست؟ فرمود: نخست برادری است که از پیوند برادری پایداری آن را خواهد نه مرگش را (به دوام دوستی علاقه‌مند است) این به سود هر دو است، زیرا اگر برادری، ادامه یابد زندگی هر دو شیرین شود، و اگر درهم ریزد یکسره باطل شود (و هر دو زیان بینند). دوم برادری است که طمع در طرح دوستی نداشته، بلکه شیفته و علاقه‌مند شخص رفیق است، و منظور دنیوی ندارد، این برادر تمام وجودش را به تو سپارد. سوم برادری که پیوسته چشم به راه گرفتاری و محنت توست، اسرار را فاش کند (کلمه «یغشی» ظاهرا «یفشی» بوده و همین طور ترجمه شد) در قبیله‌ها دروغ بر تو بندد

و به رویت چون حسودان بنگرد، لعنت خدای یکتا بر این رفیق. چهارم برادری است که خدا سراپای وجودش را از حماقت انباشته، و (از رحمت خود) دورش ساخته، خود را بر تو مقدم دارد و از سر بخل چشم طمع به مال تو دوزد.

(۱) همنشینی خردمندان نشان پسندیده بودن است، ستیزه با غیر کافر علامت جهل است «۱».

نقادی از گفتار خود، و علم به حقایق اقسام نظر (و مسائل علمی) دلیل علم و دانش است.

(۲) مؤمن خدا را پناه خود گیرد، و گفتار او را آیینه خود سازد، گاه در صفاتی که از برای مؤمنان فرموده بنگرد و گاه در اوصاف متکبران، لطیفه‌ها از آن برگیرد، خود را درست بشناسد، با زیرکی به مقام یقین رسد، و بر تزکیه و تهذیب نفس توانا باشد.

(۳) از کاری که باید از آن پوزش خواست حذر کن که مؤمن نه بد کند و نه عذر خواهد، و منافق هر روز بد کند و معذرت طلبد.

(۴) سلام هفتاد حسنه (ثواب) دارد شصت و نه ثواب برای سلام‌کننده و یکی از آن جواب گوینده است.

(۵) بخیل کسی است که از سلام بخل کند.

(۶) هر که خواهد از راه گناه به مقصدی رسد دیرتر به آرزو رسد و زودتر بخطر افتد.

---

(۱) روایات و منطق عقل مجادله و کشمکش را مطلقا منع می‌کند و اختصاص به غیر کافر در این حدیث یا اشتباه در نقل است یا محتاج به تأویل، و نسخه دیگر هم که «لغیر اهل الفکر» باشد مشکلی حل نمی‌کند.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱)

روایات طولانی از سید العابدین علی بن الحسین (امام چهارم) علیه السلام در این زمینه‌ها: حکمت، ترغیب، تهدید، امر به معروف، نهی از منکر و ...

موعظه این خطبه را روزهای جمعه برای تذکر و تنبه اصحاب و شیعیانش ایراد می‌فرمود:

(۲) مردم! از خدا پروا کنید، بدانید که به او بازمی‌گردید. و (در آن روز) هر کس کردار نیک و بد خود را حاضر ببیند و آرزو کند میان او و رفتارهای بدش فاصله و مسافتی دراز باشد، و خدا شما را از خود بیم می‌دهد (اقتباس از قرآن). وای بر تو ای آدمیزاد که تو خود غافلی اما (چشمهای بیدار عالم) از تو غافل نیستند، مرگ از هر چیز سریع‌تر بسوی تو روان است. شتابان به تو روی آورده، بدنبالت می‌آید و بزودی گریبانت را می‌گیرد. آنگاه که عمرت سر آید، فرشته روحت را بستاند، تنها وارد قبر شوی، روحت باز گردد، و دو ملک منکر و نکیر، برای پرسش و آزمایشی سخت در آیند، و نخستین سؤال آنها از پروردگاری باشد که می‌پرستیدی، پیامبری که برایت فرستاده بودند، دینی که به آن عقیده داشتی، کتابی که می‌خواندی، امامی که ولایتش را داشتی، و از عمرت که در چه راه گذراندی، و مالت که از کجا بدست آوردی. و به کجا مصرف کردی. پس وسیله دفاع را فراهم کن. به حال خود بیندیش، پیش از پرسش و آزمایش پاسخ را آماده ساز، که اگر مؤمن باشی، دینت را بشناسی، و اگر پیرو راستگویان، و تسلیم دوستان خدا باشی، خداوند حجت و برهانت (و پاسخ سؤالت) را به تو تلقین کند، زبانت را به گفتار درست بگشاید، و نیکو جواب دهی، مژده بهشت و رضایت خدا را دریابی و ملائکه با «روح و ریحان» (دلگشائی و خرمی) به استقبالت آیند، و گر نه زبانت لکنت یابد، دلیلت باطل شود، از جواب درمانی، و به دوزخ نویدت دهند، و فرشتگان عذاب به استقبالت آمده، با آب جوشان از تو پذیرائی کنند، و به آتشت افکنند.

(۳) آدمیزاد! بدان که مراحل بعد و (فشارهای) قیامت بالاتر. هولناکتر و دل‌آزارتر است، روزی است که مردم همه گرد آیند و روز حضور (یا دیدار جزای اعمال) است، خدا اولین و آخرین را گرد آورد، در «صور» دمیده شود، و قبرها زیر و رو گردد، روز نزدیک است. روزی است که دلها (از وحشت) به گلوگاه آید،

و نفس در سینه‌ها حبس شود، روزی است که از لغزشی نگذرند، «فدیه» و بدلی نستانند، از هیچ کس عذری نپذیرند، کسی را رخصت توبه ندهند، هیچ چیز جز پاداش نیکی و کیفر گناه در کار نباشد، هر که در این دنیا ذره‌ای کار خیر کرده آن را بیابد، و هر که ذره‌ای کار شر کرده آن را ببیند.

(۱) پس ای مردم! از گناهانی که خدا منعتان کرده، و در کتاب صادق و بیان ناطقش بر حذرتان داشته بپرهیزید، و آنجا که شیطان لعنتی شما را به شهوات نقد و کامرانیهای این دنیا دعوت کند از مکر و عذاب خدا ایمن نباشید، خداوند فرموده: «پرهیزکاران را چون وسوسه‌ای از شیطان به دل رسد متنبه گشته همان دم بصیرت یابند. (اعراف: ۲۰۱).

ترس خدا را در دل جای دهید، پاداشهای نیکی را که خدا برای هنگام بازگشت به او نوید داده، و عذابهای سختی را که از آنها بیمتان داده، به یاد آرید. هر که از چیزی ترسد از آن بپرهیزد، هر که از چیزی آن را وانهد، از آن غافلان نباشید که دل به زیور دنیا بسته‌اند، و مکارانه بدکرداریها کنند، خداوند فرماید: «آیا آنها که فریبکارانه کردارهای زشت کنند ایمن‌اند که خدا به زمینشان فرو برد، یا از آنجا که پی نبرند عذابی بر سرشان ببارد، یا در گرما گرم کارها عذاب گریبانشان را بگیرد که قدرت فرار نداشته باشند، یا آنها را به حال ترس و اضطراب بگیرد؟» (نحل: ۴۶- ۴۴). از آنچه خدایتان بر حذر داشته، و از سرنوشتهای ستمگران که در کتابش بیان کرده بپرهیزید ایمن مباشید که برخی از آن وعده‌ها که در قرآن به ستمکاران داده شما را نیز فرا گیرد، خداوند داستانهای آنان را برای عبرت شما یاد کرده در قرآن به گوش شما رسانده، فرموده:

«چه آبادیها که مردمش ستمگر بودند همه را درهم کوبیدیم و از آن پس گروه دیگری آفریدیم، چون عذاب ما را احساس می‌کردند (به خارج صحنه) می‌دویدند، یعنی می‌گریختند (به آنها خطاب می‌شد) ندوید به خانه‌ها و (زندگیهای پر) عیش و نوش خود باز گردید، باشد که از شما سؤال کنند». (انبیاء: ۱۳- ۱۱). چون عذاب فرا می‌رسید می‌گفتند: «ای وای بر ما ستمکار بودیم.» (انبیاء: ۱۴). مردم! خیال نکنید این آیات مربوط به مشرکان است. (چه در ذیل همین آیات) فرماید: «روز قیامت ترازوهای عدل را بر پا کنیم، و به هیچ کس ستم نشود، و اگر (عملی) به اندازه خردلی باشد همه را بحساب آریم و ما حسابگری کافی هستیم.» (انبیاء: ۴۸). بندگان خدا، برای مشرک ترازوئی ننهند، و نامه عملی نگشایند. آنان گروه گروه

به دوزخ روند، نصب میزان و نشر نامه عمل، خاص مسلمانان است. (۱) پس ای بندگان خدا، از خدا پروا کنید، و بدانید که خداوند متعال آرایش دنیا را برای هیچ یک از دوستانش نپسندیده، و به این جهان و زرق و برق موجود، و زیبائی چشمگیرش ترغیبشان نکرده، دنیا و اهلش را آفریده تا آنها را بیازماید که کدامین برای آخرت بهتر کار می‌کنند، به خدا قسم برای شما مثلها زده‌اند، و برای خردمندان آیه‌های گوناگون بیان کرده‌اند، پس ای مؤمنان از آنها باشید که عقل دارند و لا قوة الا باللّه. از این زندگی نقد دنیا که خدا خواسته بدان بی‌علاقه باشید، دل برگیرید که خداوند فرماید و گفتارش حق است:

«زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان فرود آریم و با گیاه زمین که انسان و چارپایان می‌خورند، در آمیزد، تا چون زمین زیور خود برگیرد و آراسته گردد و اهل زمین پندارند بر آن قدرت دارند (و در تصرف آنهاست) شبانگاه یا هنگام روز فرمان ما در رسد، و (چنان) دروش کنیم که گوئی دیروز هیچ نبوده، این چنین آیات را برای آنها که بیندیشند تفصیل دهیم.» (یونس: ۲۴). به دنیا اعتماد نکنید. خداوند به محمد (ص) فرموده: «به آنها که ستم کنند متکی نباشید که آتش شما را لمس کند.» (هود: ۱۱۳). به این دنیا و هر چه در آن است بسان آنها که قرارگاه و منزلگاه دائمش گرفته‌اند، تکیه نکنید که اینجا منزل نیمه راه، و سرای توشه‌گیری، و خانه عمل است، پیش از آنکه دور این زندگی بسر آید، و خدا در ویرانیش رخصت

فرماید از عملهای شایسته توشه برگیرید که دیری نپاید همان (خدائی) که نخست آن را ایجاد و آباد کرد ویرانش سازد و وارث این جهان اوست. از درگاه خدا می‌خواهم که ما و شما را در تهیه توشه تقوا و دل کندن از دنیا مدد فرماید، ما و شما را از آنها قرار دهد که از متاع نقد دنیا اعراض کرده و به ثواب آینده آخرت دل بسته‌اند، که ما از آن خدا و وابسته به اوئیم و السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته.

ص: ۴۰۱

(۱)

موعظه، زهد، حکمت

خدا ما و شما را از مکر ستمگران، تجاوز حسودان، و فشار گردنکشان نگهدارد، مؤمنان! مبادا سرکشان و دنباله روانشان، دنیاطلبان دلباخته و شیفته دنیا که به این جهان و علوفه‌های پژمرده و گیاههای خشکیده‌اش که فردا همه نابود شود روی آورده‌اند، شما را بفریبند، از آنچه خدا بر حذرتان داشته بپرهیزید، از آنچه دستور داده دل بر کنید، بر متاع این دنیا مهر برگیرید، به شیوه آنها که اینجا را وطن و قرارگاه پنداشته‌اند اعتماد نکنید، به خدا وضع دنیا خود هویت آن را روشن می‌کند زیورها، گردش روزگار، دگرگونی احوال و مکافاتها، و بازی با جهانیان که فرومایگان گمنام را بالا می‌برد، شریفان را فرو مینهد، و فردا گروههائی را به دوزخ می‌فرستد، اینها همه برای بیداردلان عبرت است و آزمون و جلوگیر. جریانهائی که هر شب و روز رخ می‌دهد، از فتنه‌های تاریک، بدعتهای نو، سنتهای ظالمانه، مصیبتهای دوران، هیبت سلطان و وسوسه شیطان، دلها را از مقاصد و منویات خود باز دارد، از راه راست، و معرفت حق پرستان غافل سازد، بجز اندکی که خدای عز و جل نگاهشان دارد و هیچ کس گردش ایام، زیر و رو شدن احوال، و عواقب زیان فتنه‌های دنیا را نشناسد جز آن که خدایش نگه دارد، راه هدایت پیماید، سالک طریق میانه (و از افراط و تفریط به دور) باشد، و (برای ادامه این روش) از پارسائی کمک گیرد، بسیار بیندیشد، از عبرتها پند گیرد، و باز ایستد، از طراوت نقد دنیا دل بر کند، از کامرانیها کناره گیرد، به نعمت جاوید آخرت دل بندد، و برای آن بکوشد، چشم به راه مرگ باشد، و زندگی با ستمگران را خوش ندارد، آنگاه است که متاع دنیا را با چشمی روشن و تیزبین بنگرد، و (با این دید) حوادث فتنه‌ها و گمراهی بدعتها، و جور پادشاهان ستمگر را ببیند به جان خودم سوگند که شما چندان فتنه‌های متراکم، و اصرار بر فتنه‌ها در دورانهای گذشته را پشت سر نهاده‌اید که می‌توانید با تجربه‌ای که از آنها اندوخته‌اید، از گمراهان، بدعتگذاران، ستمگران و آنها که به ناحق در زمین فساد کنند دوری جوئید. پس از خدا کمک خواهید، به طاعت او و طاعت آنها که از دیگران به پیروی و اطاعت سزاوارترند، باز گردید.

(۲) زنهار! زنهار! پیش از پشیمانی، و حسرت، و ورود بر خدا و ایستادن در برابر او. به خدا، هیچ قوم از (کوی) معصیت خدا بسوئی نرفتند جز بسوی عذاب او، و هرگز مردمی دنیا را بر آخرت نگزیدند جز اینکه

ص: ۴۰۳

سرانجامشان بد شد، خداشناسی و اطاعت او جز دو یار هماهنگ نیستند، هر که خدا را شناسد از او بترسد، و ترس، او را به طاعت وادارد، علما و پیروانشان، آنهایند که خدا را بشناسند، برای خدا کار کنند، و مشتاق او باشند، خدا فرموده: «در میان بندگان تنها علما از خدا می‌ترسند.» (فاطر: ۲۸). هیچ چیز دنیا را از راه معصیت نجوئید، در این جهان به طاعت خدا پردازید عمر را غنیمت شمارید، و برای آنچه فردا شما را از عذاب نجات بخشد بکوشید، که این (روش) کیفرش کمتر و به عذر نزدیکتر، و برای نجات امیدبخش‌تر است. فرمان و اطاعت خدا، و اطاعت آنها را که واجب الاطاعه دانسته، بر همه چیز مقدم دارید، کارهای دیگر چون اطاعت گردنکشان، و شیفتگی زیور دنیا را بر امر و اطاعت خدا و طاعت اولو الامر مقدم ندارید، (۱) بدانید که شما همه بنده خدائید، ما هم با شمائیم، فردا سروری حاکم بر ما و شما حکم کند، شما را سر پا نگه دارد و بازخواست کند، پیش از بازداشت و پرسش و به پیشگاه پروردگار جهانیان در آمدن آماده پاسخ باشید، «آن روز هیچ کس جز به اجازه او دم نزند». بدانید که خدا دروغگوئی را تصدیق نکند، راستگوئی را تکذیب نفرماید، پوزش معذوری را رد ننماید، غیر معذوری را معذور ندارد، خدا بواسطه (ابلاغ) پیامبران و جانشینانشان بر همه حجت دارد، پس، از خدا پروا کنید، به اصلاح خود، و اطاعت خدا، و اطاعت آنها که ولایتشان را پذیرفته‌اید بپردازید، امید است کسی از آن تقصیرها که در حق خدا و در تضییع حقوق او کرده پشیمان شود، از خدا آمرزش خواهید، بسوی او باز گردید که خدا توبه را می‌پذیرد، از بدیها می‌گذرد، و آنچه می‌کنید می‌داند. از همنشینی گنهکاران، و همکاری با ستمگران، و همسایگی فاسقان بگریزید، از فتنه‌های آنان حذر کنید، از درگاهشان دور شوید، و بدانید هر که با دوستان خدا مخالفت کند، به آیینی غیر از دین خدا گراید، بی‌اعتنا به دستورهای ولی خدا مستبدانه رفتار کند، به آتشی فروزان در آید، آتشی که طعمه‌اش بدنهائی است که شقاوت بر آنها غلبه کرده، پس ای صاحب دیدگان عبرت گیرید، شکر کنید که خدا شما را هدایت کرده، و بدانید که نمی‌توانید از قدرت خدا گریخته به قدرت دیگری پناهنده شوید، بزودی اعمالتان بر خدا عرضه گردد، و بسوی او محشور شوید، پس از موعظه بهره گیرید، و آداب شایستگان و صالحان را بپذیرید.

(۱)

رساله آن جناب، معروف به «رساله حقوق»

«۱» بدان خدایت رحمت کند، که خدا بر تو حقوقی دارد که سراپای وجودت را فرا گرفته، در هر حرکت و سکون، هر فرود آمدن، تکان دادن اعضا، بکار گرفتن ابزارها، در همه حقوقی دارد، بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر، از همه بزرگتر حق خود اوست که رعایتش را لازم کرده، و اصل سایر حقوق است و آنها همه فرع، سپس حق اعضا و جوارح از سر تا قدم، چشم، گوش، زبان، دست و پا، شکم، اندام همه این عضوهای هفتگانه که وسیله و ابزار کارها هستند به تو حق دارند. از اعضا گذشته؛ خدای عز و جل برای «کارها» هم حقی به عهده‌ات گذاشته: نماز، روزه، صدقه، قربانی و خلاصه همه افعالت به تو حق دارند؛ سپس نوبت به حقوق دیگران می‌رسد، از همه واجب‌تر حق بالادستان و سرپرستان است سپس زیردستان، و بعد خویشان، اینها اصول حقوق است که از هر یک حقوق دیگری منشعب می‌شود. حق سرپرست سه شعبه است که از همه واجبتر حق کسی است که به وسیله قدرتش امور ترا اداره می‌کند (قدرتش را در راه دفع دشمن و متجاوز، و اداره امور مردم،

و دفاع از مظلوم و بی‌پناه بکار می‌برد)، سپس حق سرپرست علمی، و آنگاه حق مولا (نسبت به برده) و هر مربی و مدبری (در حکم) پیشوا و سرپرست است، حق زیردستان نیز سه شعبه است از همه واجبتر حق «رعیت» (توده مردم، بر قدرت حاکم)، از آن پس حق زیردست علمی (دانش‌آموز)، چه جاهل زیر- دست عالم است، و سپس آنها که تحت اختیار تواند، زنان و بردگان، حقوق خویشان بسیار است و همچون سلسله نسب به هم پیوسته است (هر چه نزدیکتر حقش بیشتر) و مقدم بر همه حق مادر است، بعد به ترتیب: پدر، فرزند، برادر، و سایر خویشان باز به ترتیب نزدیکی. سپس به ترتیب: حق آن که (از قید بردگی) آزادت کرده، آن که آزادش کرده‌ای، آنکه به تو احسان کرده، مؤذن نماز، امام جماعت، همنشین، همسایه، رفیق، شریک مال، بدهکار، طلبکار، معاشر، طرفی که بر تو ادعا دارد، طرفی که بر او ادعا داری، آنکه با تو مشورت کند، آنکه با او

---

(۱) گویند این رساله نامه‌ای است که امام چهارم به یکی از اصحاب خود مرقوم فرموده.

مشورت کنی، نصیحتخواه، نصیحتگو، بزرگتر، کوچکتر، کسی که درخواستی دارد، کسی که از او درخواست داری، آن که با حرف یا عمل بتو بد کرده، یا با گفتار یا کردار، با توجه یا بی‌توجه خشنودت کرده، عموم همکیشان، اهل ذمه، و سرانجام حقوقی که به مقتضای حالات مختلف و مناسبتهای گوناگون تعلق می‌گیرد. خوشا بحال آن که خدایش بر ادای حقوقی که به گردنش نهاده یاری کند، توفیق و استقامتش عطا فرماید، (و اینک تفصیل اجمال):

(۱) ۱. اما حق خدای بزرگ این است که او را بپرستی و چیزی را با او شریک نسازی، چون با اخلاص چنین کنی، خدا تعهد کرده کار دنیا و آخرتت را کفایت کند، و آنچه از دنیا دوست داری برایت نگه دارد.

(۲) ۲. حق خودت این است که وجودت را وقف اطاعت خدا کنی، حق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و اندام را ادا کنی و از خدا در این راه کمک خواهی.

(۳) ۳. حق زبان این است که با خودداری از گفتار زشت حرمتش را نگه داری، به گفتار نیک عادتش دهی، آن را جز در موارد نیاز و منافع دین و دنیا بکار نیندازی، از سخنان بیهوده زشت و بی‌ثمر که احتمال زیان دارد و سود چندان ندارد، معافش داری، زبان گواه و دلیل بر عقل آدمی پیرایه خردمند عقل است و زبان مؤدب (عبارت متن بسیار درهم و برهم است و بر حسب تخمین ترجمه شد) و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.

(۴) ۴. حق گوش این است که پاکش نگه داری، و این مجرای قلب را جز به روی دهان ارزشمندی که خیری در آن بوجود آرد، یا خوی ارجمندی بدان بخشد نگشائی، گوش دریچه ورود سخن به قلب است که مفاهیم گوناگون و نیک و بد را به آن می‌رساند و لا قوة الا باللّه.

(۵) ۵. حق چشم این است که آن را به حرام ندوزی، و جز آنجا که عبرتی در کار باشد، بصیرتی افزاید یا علمی بدست آرد، بکارش نگیری که چشم دریچه عبرت (قلب) است.

(۶) ۶. حق پا آن است که با آن راه حرام نپیمائی، مرکب راهی که پویندگانش خفت و اهانت بینند قرارش ندهی، پا وسیله نقلیه توست، به راه دینت میبرد، و وسیله سبقت توست. و لا قوة الا باللّه.

ص: ۴۰۹

(۱) ۷. حق دست آن است که به حرام دراز نکنی، که فردا به کیفر خدا گرفتار شوی، و امروز به سرزنش ملامتگران، و از کارهای واجب آن را عقب نکشی، بلکه با بستن دست از بسیاری از نارواها و گشودنش به بسیاری از غیر واجبات، عزیزش داری «۱» آنگاه است که خردمندی کرده شرف دنیا و ثواب آخرت را فراهم خواهد کرد.

(۲) ۸. حق شکم این است که آن را ظرف حرام، کم یا زیاد نکنی، در حلال نیز میانه‌روی نمائی از حد تقویت بحد سستی و ناجوانمردیش نکشانی، هنگام احساس گرسنگی و تشنگی بر آن مسلط باشی که سیری تا حد تخمه (هیضه) مایه کسالت، کندکاری، و باز شدن از هر خیر و کرامتی است، و آب خوردن تا آنجا که شکم مالامال شود حماقت و جهالت آرد، و مردانگی را ببرد.

(۳) ۹. حق اندام این است که آن را از حرام (زنا و غیره) نگه داری و (برای این کار) از فرو خواباندن چشم (نگاه نکردن) که بهترین کمک است، و یاد فراوان مرگ، و تهدید نفس به عذاب خدا، کمک‌گیری، و حفظ و تأیید از خداست، و لا حول و لا قوة الا باللّه.

سپس حقوق کارها

(۴) ۱۰. حق نماز این است که بدانی ورود به درگاه خداوند است، و در آن حال برابر خداوند ایستاده‌ای، چون این (نکته) را بدانی شایسته است همچون بنده‌ای ذلیل، خواهنده، بیمناک، ترسان، امیدوار، درمانده و زار بایستی، بنده‌ای که برای ادای احترام و تعظیم حق، با آرامش، سرافکندگی، افتادگی، تواضع، در دل با او راز و نیاز دارد و آزادی جانش را که خطا بر آن احاطه کرده و گناه بهلاکتش کشیده از او می‌خواهد، و لا قوة الا باللّه.

(۵) ۱۱. حق روزه آن است که بدانی این پرده‌ای است که خداوند در برابر زبان، گوش، چشم، اندام و شکمت آویخته تا ترا از آتش بپوشاند، چنان که در حدیث آمده «روزه سپر آتش است» اگر اعضای خود را در پس این پرده نگاه داری (و آنها را از گناه حفظ کنی) امید است (از عذاب) محجوب باشی، و اگر اعضا پشت پرده آرام نگیرد و گوشه و کنار آن بالا رود، و عضوها برای تجاوز از حدود سرکشد. چشم نگاه

---

(۱) ظاهرا بجای «مما لا یحل» مما یحل بوده، یعنی علاوه بر ترک حرام، و انجام واجب، باید به بحلالهای بسیار، چون

شبهه‌ناکها نیز دست دراز نکنی و غیر واجبهای زیادی، مانند مستحبات را هم بجای آری تا حد اکثر حرمت دست را رعایت کرده باشی.

ص: ۴۱۱

شهوت‌انگیز کند، نیروها که باید برای حفظ بدن بکار رود به راه دیگر مصرف شود، ممکن است پرده پاره گشته بدن بیرون افتد (و طعمه آتش شود) و لا قوة الا باللّه.

(۱) ۱۲. حق صدقه آن است که بدانی پس انداز توست نزد پروردگارت، امانتی است که حاجت به گواه ندارد، اگر این (نکته) را دریابی به امانتهائی که در نهان بسپاری (صدقه سر) مطمئن‌تر خواهی بود تا امانتهای عیان، و سزد که هر چه را خواهی آشکار کنی، مخفیانه به خدا سپاری، و در هر حال سری باشد بین تو و او، بدون حاجت به شاهدی که بشنود یا ببیند که گوئی به گواه مطمئن‌تر باشی، و به رد امانت خود معتمد نباشی، سپس باید در صدقه بر هیچ کس منت نگذاری چه آن مال توست (و برای خود ذخیره می‌کنی) و منت ممکن است آن را معیوب کند چنان که تو روح طرف را آزرده می‌کنی، چه منت دلیل آن است که تو آن را برای خود نیندوخته‌ای و گر نه چرا بر دیگری منت نهی (عبارت تعقید فراوان دارد و پیداست که در نقل بمعنی و دست بدست گشتن تحریف شده.) (۲) ۱۳. حق قربانی آن است که با قصد خالص انجام دهی، رحمت خدا و قبول درگاهش را در نظر گیری، و جلب توجه دیگران نخواهی، اگر چنین کنی خودنما و ریاکار نباشی و تنها خدا را خواهی و بدان که خدا را با سادگی و سهولت باید خواست نه با تکلف و سختی چنان که خدا نیز برای بندگان آسانی خواسته نه دشواری، فروتنی برای تو از خان‌منشی (و نشان دادن جود و سخاوت) بهتر است که خان‌منشان پرتکلف و پرخرجند، اما فروتنی نه رنجی دارد نه خرجی، چون مقتضای فطرت و موجود در طبیعت انسان است، لا حول و لا قوة الا باللّه.

حقوق سرپرستان

(۳) ۱۴. حق حاکم آن است که بدانی خدا ترا وسیله آزمایش او قرار داده، تسلطی که بر تو دارد مایه امتحان و ابتلای اوست، باید خیرخواهانه نصیحتش کنی، چون بینی بر تو مسلط است با او در نیفتی که هم خود را به مهلکه افکنی هم او را، با نرمش و مدارا رضایتش را فراهم کنی بحدی که شر او را از خود باز داری و به دینت زیان نرساند، و از خدا بخواهی ترا در این راه بر دفع او مدد فرماید. با او معاندت نکن که اگر چنین کنی به او و نفس خود استخفاف کرده‌ای، خود را عرضه رفتار ناپسند او،

ص: ۴۱۳

و او را عرضه هلاک ساخته‌ای، و با او بر ضد خود همکاری، و در آنچه با تو کند، شرکت کرده‌ای، و لا قوة الا باللّه.

(۱) ۱۵. حق سرپرست علمی (استاد) آن است که او را تعظیم کنی، مجلسش را محترم شماری، درست به گفتارش گوش دهی، به او توجه کنی، استاد را در تربیت علمی خود که به آن محتاجی، کمک دهی، فکر را فارغ (و حواس را برای دریافت

سخنش جمع) و ذهن را حاضر سازی، با چشم پوشی از لذتها و کاستن شهوتها قلب را پاک کنی و چشم را جلا دهی، و بدانی که در آن درسها که به تو می‌آموزد پیک او هستی، با هر جاهلی برخوری باید پیام استاد را نیکو به گوشش برسانی، و چون این رسالت را بعهده گیری در ابلاغ آن و قیام به این وظیفه خیانت نورزی، و لا حول و لا قوة الا باللّه.

(۲) ۱۶. حق مالک (مولا) چون حق حاکم، با این تفاوت که این مالک است و آن نیست از این رو طاعتش در هر (فرمان) کوچک و بزرگ لازم است، جز اینکه بخواهد ترا از ادای حق خدا باز دارد و میان تو و حق خدا و حقوق خلق حائل شود که در این صورت باید حق خدا و خلق را ادا کنی و از آن پس به حق او پردازی، و لا قوة الا باللّه.

حقوق زیردستان

(۳) ۱۷. حق زیردست تحت قدرت (مردمی که بر آنها حکومت داری) این است که بدانی فزونی نیروی تو و ضعف و زبونی آنان است که باعث زیردستی تو و زیردستی آنها شده. پس (آن بیچارگانی) که (حالت) ناتوانی و ذلت، آنها را از تو کفایت کرده، آنان را زیردست تو قرار داده، حکم ترا در حقشان نافذ ساخته، که قدرتی ندارند تا از فرمان تو سرپیچند و آنجا که بارت را سنگین و کارت را دشوار بینند، دادرسی جز خدا ندارند، چقدر سزاوار رحم، و حمایت و بردباری (تو) اند و آنگاه فضل و احسان خدا را در این عزت و قدرتی که به تو داده بشناسی چه سزاوار است بدرگاهش شاکر باشی، و هر که سپاس گزارد. نعمتش را بیفزاید، و لا قوة الا باللّه.

(۴) ۱۸. حق زیردست علمی (دانشجو) آن است که بدانی، علمی که خدا بتو داده، و خزانه حکمتی که به تو سپرده برای خدمتگزاری آنهاست. اگر کاری را که به عهده‌ات نهاده درست انجام دهی، و همچون خزانه‌دار مهربانی رفتار کنی که خیر مولا را در میان بندگانش رعایت کند، شکیبا و مخلص باشد، چون نیازمندی بیند

از اموالی که در دست دارد در اختیارش نهد، ره‌شناس و خدمتگزار، و معتقد خواهی بود، و گر نه خائن به خدا و ظالم به خلق باشی و سزاواری که خدا (به کیفر این ناسپاسی) علمش را از تو باز گیرد، و قاهرانه با تو رفتار کند.

(۱) ۱۹. حق همسر که با پیوند ازدواج زیردست و در اختیار تو قرار گرفته، آن است که بدانی خدا او را دلارام، راحت‌بخش، انیس، و نگهدار تو ساخته، و هر کدام باید نعمت وجود دیگری را به درگاه خدا شکر گویید، و بدانید این نعمتی است خدا بشما داده و باید با نعمت وی خوش رفاقتی کنید، احترامش را نگه دارید، با او بسازید، هر چند حق تو بر او بیشتر، و اطاعت تو بر او لازم‌تر است؛ بخواهد یا نخواهد، جز آنجا که معصیت خدا باشد. حق او این است که با او مهربانی کنی، همدم و آرام بخش وی باشی، کامجوئی و لذتی که ناچار باید در بین باشد رعایت کنی، و این حق بزرگی است، و لا قوة الا باللّه.

(۲) ۲۰. حق برده زیردست این است که بدانی او را هم خدای تو آفریده، گوشت و خون توست (از یک ریشه‌اید) تو «مالک» او هستی نه «سازنده» او، نه چشم و گوشش را خلق کرده‌ای، نه روزیش داده‌ای. همه این کارها را خدا کرده و او

را مسخر تو ساخته و به امانت به دستت سپرده، و ودیعه‌ای است که باید حفظش کنی، با او روشی خداپسندانه داشته باشی، هر چه می‌خوری به او بخورانی، هر چه خود می‌پوشی به او بپوشانی، کار بیش از طاقت بعهده‌اش نگذاری، و اگر او را نخواستی خود را، برای خدا از مسئولیتش فارغ سازی، او را عوض کنی، و مخلوق خدا را شکنجه ندهی، و لا قوة الا باللّه.

حقوق خویشاوندان

(۳) ۲۱. حق مادر این است که بدانی جایی ترا (نگه داشته و) جابجا کرده (رحم) که هیچ کس دیگری را در آنجا حمل نکند، میوه‌ای از دلش به تو خورانده که هیچ کس به دیگری نخوراند. گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست و (خلاصه) همه اعضایش را با شادمانی و خرمی و مراقبت، سپر جان تو ساخته. همه ناملایمات، دردها، سختیها و غصه‌های دوران حمل را بجان خریده، تا آنگاه که دست قدرت (پروردگار) ترا (از تنگنای رحم) به پهنه زمین آورده. مادر دلخوش بوده ترا سیر کند و خود گرسنه ماند، ترا بپوشاند و خود برهنه باشد، و ترا سیراب کند و خود تشنه ماند، بر تو سایه افکند و خود در آفتاب بسر برد، سختی کشد و ترا بناز پرورد، بیدار ماند و ترا به خواب نوشین کند، اندرون او ظرف وجود تو بوده. دامنش آرامگاه، پستانش مشک آب و جانش سپر بلایت، گرم و سرد جهان را بخاطر تو بجان خریده، تو باید به همین اندازه از او تشکر کنی،

و این حق‌شناسی را جز به یاری و توفیق خدا نتوانی.

(۱) ۲۲. حق پدر این است که بدانی او ریشه است و تو شاخه، و اگر نبود، نبودی؛ پس هر گاه در وجود خود چیزی خوشایند دیدی بدان این نعمت را از او داری، به اندازه حقی که بر تو دارد از او سپاسگزاری و قدردانی کن، و لا قوة الا باللّه.

(۲) ۲۳. حق فرزند این است که بدانی جزئی از وجود تو است، در دنیا با هر خیر و شری که دارد به تو منسوب است، در حسن تربیت، رهنمائی به خدا، و کمک به او در اطاعت از تو، و ایجاد روح فرمان برداری در او، مسئولی و در این باره پاداش یا کیفر داری؛ پس با وی چنان رفتار کن که در دنیا آثار نیک تربیتت زیب و زیور (و مایه سرفرازی) تو باشد، و (در آخرت) بر اثر انجام وظیفه در پیشگاه خدا معذور باشی، و لا قوة الا باللّه.

(۳) ۲۴. حق برادر این است که بدانی او دستی است که آن را می‌گشائی، یاوری است که به او پناه می‌بری، عزتی است که بر او اعتماد می‌کنی، نیروئی است که با آن هجوم می‌بری، پس او را وسیله نافرمانی خدا و ابزار ظلم به خلق قرار مده. از یاری او در باره خودش، کمک به او در برابر دشمن، حائل شدن بین او و شیطانها، نصیحت و خیرخواهی، و توجه به او در راه خدا کوتاهی نکن، در صورتی که او تسلیم امر پروردگار و مطیع فرمانش باشد. و گر نه باید خدا را مقدم داری و از برادر عزیزتر شماری.

(۴) ۲۵. حق مولائی که ترا آزاد کرده این است که بدانی: مالش را در راه تو خرج کرده. از ذلت و وحشت بردگی به عزت و آرامش آزادی رسانده، از اسیری مملوک بودن رهانده، زنجیر بردگیت را گسسته، بوی عزت به مشامت رسانده، از زندان مقهوری و مغلوبی بیرونت کشیده، سختیت را برطرف کرده، زبان انصاف برایت گشوده. همه دنیا را برایت حلال کرده (در رفت و آمد، و کسب و کار و غیره آزادشده‌ای)، ترا مالک خود ساخته، بند اسیری از پایت گسسته، برای عبادت پروردگار فارغت کرده، و در این راه از مال خود کاسته. باید بدانی که او پس از خویشان در زندگی و مرگ از همه خلق به تو سزاوارتر است. و از همه مردم به یاری، کمک و همدستی با تو در راه خدا شایسته‌تر است.

اگر نیازی به تو پیدا کرد خود را بر او مقدم ندار.

(۵) ۲۶. حق غلام آزاد کرده‌ات این است که بدانی خدا ترا حامی، نگهدار، یاور، و پناه او قرار داده، و او را میان تو و خود واسطه ساخته، و سزد که ترا

از آتش باز دارد، این پاداش آخرت توست، و در دنیا نیز اگر خویشاوندی ندارد میراثش از آن توست، در برابر مالی که از برای آزادیش پرداخته‌ای و وظائفی که از آن پس انجام داده‌ای، اگر حقش را رعایت نکنی بیم آن می‌رود که میراثش برای تو (حلال و) گوارا نباشد، و لا قوة الا باللّه.

(۱) ۲۷. حق احسان‌کننده این است که از او تشکر کنی، احسانش را به زبان آری، گفتار نیک در باره‌اش نشر دهی، مخلصانه در حقش دعا کنی تا در نهان و عیان از او قدردانی کرده باشی، و اگر بتوانی باید محبتش را تلافی کنی و گر نه منتظر فرصت و آماده جبران باشی.

(۲) ۲۸. حق مؤذن این است که بدانی خدا را بیاد تو می‌آورد، ترا به بهره‌برداری (از عبادت) دعوت می‌کند، بهترین یاور تو در انجام فریضه الهی است، باید بر این خدمت از او تشکر کنی چنان که از هر احسان‌کننده (جمله «و ان کنت فی بیتک ... متهما» کاملا مبهم است) و بدانی که مؤذن بی‌شک نعمتی خدائی است، با شکر خدا در هر حال بر این نعمت، قدرش را بدان و با آن خوشرفتاری کن، و لا قوة الا باللّه.

(۳) ۲۹. حق امام جماعت این است که بدانی سفارت (و وساطت) بین تو و خدا، و نمایندگی ترا در ورود به درگاه پروردگار بعهده گرفته، او از جانب تو سخن گوید نه تو از ناحیه او، او برای تو دعا کند نه تو برای او، او در باره تو طلب کند نه تو در باره او، مهم ایستادن در پیشگاه خدا و درخواست و دعا را از تو کفایت کرده، اگر در هر یک از این مراحل کوتاهی شود او مقصر است نه تو، اگر گنهکار باشد (و بر خلاف وظیفه رفتار کند) تو شریک او نیستی، با اینکه (در مقابل این خدمت) احسانی به او نکرده‌ای (و طلبی از او نداری) پس او جانش را سپر جان تو و نمازش را سپر نمازت ساخته باید این (محبتش) را قدردانی کنی، و لا قوة الا باللّه.

(۴) ۳۰. حق همنشین این است که با او نرم و ملایم باشی، در گفتگو انصافش دهی، یکباره دیده از او بر نگیری، در سخن مرادت تفهیم او باشد، اگر تو بر او وارد شوی اختیار حرکت با توست، و اگر او وارد شود

ص: ۴۲۱

اختیار با اوست، و روا نیست بدون اجازه او برخیزی، و لا قوهٔ الا باللّه.

(۱) ۳۱. حق همسایه این است که در غیاب (آبروی) او را حفظ کنی، در حضور، احترامش را نگه داری، و در هر حال یار و مددکارش باشی، در پی عیبجوئی او نباشی، برای پیدا کردن بدیهایش کنجکاوی نکنی، اگر تصادفا و بدون قصد و تعقیب به عیبی بر خوردی، باید سینه‌ات دژی محکم و پرده‌ای مستحکم باشد که با سر نیزه هم نتوان بدان راز دست یافت، اگر با کسی راز می‌گوید گوش نده، او را در سختیها وانگذار، در نعمت بر او رشگ مبر، از خطایش بگذر، لغزشش را نادیده گیر، اگر نادانی کرد بردباری کن، مسالمت را از دست مده، زبان بدگویان را از او بگردان، دغلکاری نصیحتگو (ی منافق) را بر او فاش گردان، و با وی خوشرفتار باش، لا حول و لا قوهٔ الا باللّه.

(۲) ۳۲. حق همراه (همسفر و رفیق راه) این است که اگر بتوانی در احسان و محبت از او فزونتر باش و گر نه لا اقل با او برابر باش، چنان که احترامت کند احترامش کن، چنان که حفظت کند حفظش کن، اجازه نده در جوانمردی بر تو سبقت گیرد، اگر پیشدستی کرد تلافی کن، از مودتی که شایسته او است کوتاهی منما، به خیرخواهی و محافظتش ملتزم باش، در اطاعت خدا با او همدست باش، در ترک گناه او را کمک کن، و (سرانجام) برای او رحمت باش نه عذاب، و لا قوهٔ الا باللّه.

(۳) ۳۳. حق شریک است که در غیاب وظیفه‌اش را انجام دهی، در حضور با او مساوی باشی، بدون نظرش تصمیم نگیری، مستبدانه و بی‌مشورت کار نکنی، مالش را نگه داری، در هیچ کوچک و بزرگ به او خیانت ننمائی که در حدیث آمده «دست خدا بر سر دو شریک است ما دام که به هم خیانت نکنند»، و لا قوهٔ الا باللّه.

(۴) ۳۴. حق مال این است که حرام بدست نیاری، در حرام صرف نکنی، از جای لازم دریغ ننمائی و بجای غیر لازم خرج ننمائی، و در صورتی که مال خداست (و البته مال اوست) جز به راه خدا مصرف نکنی، آن کس را که ممکن است ترا نستاید (و قدر زحماتت را نشناسد، یعنی وارث را) بر خود مقدم نداری، که البته پس از تو نیز در اموالت جانشین خوبی نخواهد بود، و آنها را به راه اطاعت خدای تو مصرف نخواهد کرد، در نتیجه تو خود او را بر این تصرفات ناروا در مالت کمک کرده‌ای، و چنانچه وارث به حال خود بیندیشد (دلسوز خویش باشد) و میراث ترا در طاعت خدا صرف کند، غنیمت را او برد و گناه، حسرت، پشیمانی و کیفر گریبان ترا گیرد، و لا قوهٔ الا باللّه.

ص: ۴۲۳

(۱) ۳۵. حق طلبکار این است که اگر داری حقش را بپردازی، کارش را اصلاح کنی، بی‌نیازش سازی، دور سرش نگردانی، و امروز و فردا نکنی که پیغمبر (ص) فرمود:

«مسامحه کاری بدهکار توانگر ظلم است» و اگر نداری با زبان خوش رضایتش را فراهم آری، و مهلت گیری، با لطف و مدارا بازش گردانی، نه اینکه هم مالش را ندهی هم با او بدرفتاری کنی، که این پستی و فرومایگی است، و لا قوة الا باللّه.

(۲) ۳۶. حق معاشر این است که گولش نزنی، با او تقلب و دوروئی نکنی، به وی دروغ نگوئی. اغفالش نکنی، فریبش ندهی، او را چون دشمن بی‌رحم نکوبی، اگر به تو اعتماد داشت تا سر حد امکان مراعاتش کنی، که گول زدن آن که به تو اعتماد کرده (در حکم) رباست (اصل حدیث به مناسبت تشبیه به ربا مربوط به گول زدن در معامله است)، و لا قوة الا باللّه.

(۳) ۳۷. حق مدعی این است که اگر حق گوید، دلیلش را رد نکنی، در ابطال ادعایش نکوشی، بلکه تو هم با او خصم خویش باشی، و بدون احتیاج به شاهد، تو خود هم گواه و هم داور باشی، که این حق خداست بر تو، و اگر دعوی باطل دارد با او بسازی، تهدیدش کنی، به دینش قسمش دهی، با تذکر به خدا تندی و حدتش را درهم‌شکنی، سخنان بیهوده و جنجال را یکسو نهی که نه تنها خشم طرف را فرو ننشاند بلکه گناهش را به گردن تو اندازد، و تیغ عداوتش را تیزتر کند، چه سخن ناهنجار شرانگیز است، و گفتار نیک شر برانداز، و لا قوة الا باللّه.

(۴) ۳۸. حق مدعی علیه این است که اگر حق گوئی به نرمی طرح دعوا کنی که ادعا همیشه برای طرف گوش خراش است، با ملایمت، آرامی، روشن‌ترین بیان و لطیف‌ترین نرمش استدلال کن، دلیل را نگذار و به کشمکش و قیل و قال بپرداز، که حرف حسابت هم (لابلای جنجال و ستیز) پامال می‌شود و دیگر جبران نمی‌پذیرد، و لا قوة الا باللّه.

(۵) ۳۹. حق مشورت‌کننده این است که اگر رأی صحیحی داری در خیر خواهیش بکوشی، و کاری را که اگر تو بجای او بودی می‌کردی، به او بنمائی، البته با مهربانی و ملایمت که نرمش، وحشت را بزداید و خشونت وحشت زاید، و اگر رأی و نظری نداری، و کسی را که به رأیش اعتماد داری و برای خود می‌پسندی سراغ داری به او راهنمائی و ارشادش کنی تا در خیر خواهیش کوتاهی و در نصیحتش فرو گذار نکرده باشی، و لا حول و لا قوة الا باللّه.

ص: ۴۲۵

(۱) ۴۰. حق مستشار (که با او مشورت می‌کنی) این است که اگر رأی ناموافق داد متهمش نکنی، که البته آراء مختلف است و تو در به کار بستن رأی او آزادی، و چنانچه شایسته مشورتش دانی حق اتهامش را نداری، بلکه باید از اظهار نظر و پذیرش مشورتش تشکر کنی، اگر رأی موافق (صواب) داد باید خدای را سپاسگزاری و از برادرت با تشکر بپذیری و در فکر تلافی (این محبت) باشی که اگر روزی با تو مشورت کرد جبران کنی، و لا قوة الا باللّه.

(۲) ۴۱. حق نصیحت خواه این است که راه صحیحی که می‌دانی می‌پذیرد، راهنمائیش کنی، سخن را نرم و در حدود فهم و درکش ادا کنی، که هر عقلی را رد و قبول سخن حد معینی است، و باید به روش مهربانی و رحمت رفتار کنی، و لا قوة الا باللّه.

(۳) ۴۲. حق نصیحتگوی این است که در برابرش نرم باشی، دل را برای فهم نصیحتش حاضر سازی، و گوش را بگشائی، سپس بنگری اگر گفتارش موافق صواب بود خدا را شکر گوئی و بپذیری و حق‌شناسی کنی، و اگر آن را بر وفق صلاح نیافتی متهمش ننمائی و بدانی که او در خیرخواهی کوتاهی نکرده، نظرش به خطا رفته، جز اینکه (بر اثر سوابقی که از او داری) سزاوار تهمتش دانی که در هر صورت نباید به او اعتنا کنی، و لا قوة الا باللّه.

(۴) ۴۳. حق سالخورده این است که حرمت پیریش را بداری، اگر سوابق فضیلت در اسلام دارد تجلیلش کنی، او را مقدم داری، در اختلافات (خصمانه) با او روبرو نشوی، در راه بر وی سبقت نگیری، پیشاپیش او نروی، نادانش نشماری، اگر رفتار جاهلانه‌ای کرد تحمل کنی به مقتضای سوابق مسلمانی و سالمندی احترامش کنی که حق سن و سال نیز چون حق اسلام است، و لا قوة الا باللّه.

(۵) ۴۴. حق خردسال این است که بر او رحمت آری، در تربیت (فکری) و تعلیمش بکوشی، از خطایش بگذری، و پرده‌پوشی کنی، با او بسازی، کمکش کنی، جرمهای کودکانه‌اش را بپوشی، که این خود سبب بازگشت (و اصلاح حال) اوست، باید با کودک مدارا کرد، با او در نیفتاد، این روش (پدرانه) برای رشد و هدایت او مناسبتر است.

(۶) ۴۵. حق سائل این است که اگر (دانی راست گوید) و بتوانی حاجتش را برآری، و از برای

پیشآمدی که رخ داده و (باعث گرفتاریش شده) دعا کنی، و برای رسیدن به خواسته‌اش کمک کنی، و اگر در راستگوئیش شک داری و به او بدبینی یا مطمئن نیستی، (نخست) مواظب باشی مبادا این بی‌اعتمادی وسوسه شیطان باشد که از این راه ترا از نصیبت محروم سازد، و نگذارد به پروردگارت تقرب جوئی (و دیگر آنکه اگر خواستی محرومش کنی) پرده آبرویش را ندری، و با زبان خوش بازش گردانی، و اگر بتوانی بر نفس غالب شوی و با این وسوسه‌ای که به دل راه یافته باز حاجتش را برآری این نشان عزم راسخ (و تسلط بر نفس) است.

(۱) ۴۶. حق آن که چیزی از او خواهی این است که اگر داد بپذیری و تشکر و حق‌شناسی کنی، و اگر نداد عذری برایش بجوئی، خوش گمان باشی، بدانی که مال خود را دریغ کرده (نه مال تو را) و نباید کسی را برای منع مالش سرزنش کرد گرچه ستمکار باشد که «انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است».

(۲) ۴۷. حق آن که خدا بدست او ترا خشنود کرده (و سبب خرسندیت شده) این است که اگر منظورش خشنودی تو بوده نخست خدا را شکر گوئی، سپس در جای پاداش، به قدر این محبت از او تشکر کنی، و در فکر تلافی باشی و مزیت پیشقدم‌شدنش را نیز جبران کنی (که اگر تلافی سربسر باشد امتیاز تقدم او فراموش شده) و اگر چنین منظوری نداشته، باز خدا را سپاسگزاری و از او تشکر کنی و بدانی که این شادی از جانب اوست، و چون واسطه نعمت خدا بوده دوستش داری و خیرش را بخواهی، چه اسباب نعمت هر چه باشد برکت است، گرچه او قصدی نداشته، و لا قوة الا باللّه.

(۳) ۴۸. حق آن که واسطه تقدیر بد بوده و از گفتار یا کردارش بدی بتو رسیده این است که اگر بعمد بوده عفو کنی که هم (برای آینده) ریشه شر بر افتد، هم حسن ادبی باشد، و مزایای اخلاقی بسیار دیگری نیز دارد، خداوند فرماید: «بر آنها که چون ستم بینند یاری طلبند (و انتقام جویند) راه تعرضی نیست ... (و هر که صبر کند، و ببخشد) این (مقام عفو) نشان عزم راسخ (و تسلط بر نفس) در کارها است. (شورا: ۴۱). و نیز فرماید:

«اگر خواهید انتقام گیرید باید به قدر ستمی باشد که بر شما رفته و اگر صبر کنید البته برای صابران بهتر است،» (نحل: ۱۲۶). و اگر عمدی در کار نبوده نباید در فکر انتقام باشی، و خطا را با عمد مکافات دهی، باید با او مدارا کنی تا بتوانی با لطف و نرمش او را بازگردانی، و لا قوة الا باللّه. «۱» (۴) ۴۹. حق همکیشان این است که به فکر آزارشان نباشی، بلکه برای آنها مایه رحمت باشی، با بدرفتاران مدارا کنی، با آنها الفت گیری و به صلاحشان آری، و از نیک- رفتاران- به تو احسان کرده باشند یا نه- تشکر کنی، که اگر به خود هم احسان کند (و طبعا نیک رفتار باشد) به تو کرده، چه آزارش را از تو باز داشته، زحمتی برایت فراهم نکرده، و خود را از (آزار) تو نگه داشته، پس به همه دعا کن، همه را یاری ده، مقام هر یک را رعایت کن، بزرگان را به جای پدر، کودکان را

---

(۱) این قسمت حدیث در مواعظ العددیه به نحو دیگری نقل شده که می‌تواند به طور روشن جای عفو و انتقام و تفسیر آیاتی که در این زمینه وارد شده بیان کند و اینک ترجمه آن، حق کسی که به تو بد کرده این است که از او بگذری، و اگر بدانی عفو به حالش زیان دارد، یعنی موجب چیرگی و دلیری او و گسترش بیشتر ظلم است انتقام‌گیری که خداوند فرماید:

«آنها که چون ستم بینند انتقام گیرند راه تعرضی بر آنها نیست». این مضمون شبهه‌ای را که: دستور عفو باعث توسعه ظلم است. و تهمتی را که: اسلام افرادی ستمکش تربیت می‌کند، به خوبی دفع می‌کند.

به جای فرزند، میانسالان را به جای برادر خود شمار: هر که نزدت آمد با وی لطف و مهربانی کن، و حقوق برادری را در حقش مراعات کن.

(۱) ۵۰. حق «ذمیان» (یهود و نصارا و مجوس که در پناه اسلامند و به شرائط ذمه عمل می‌کنند) این است که آنچه را خدا از آنها پذیرفته بپذیری، عهد و پیمان خدا را در حقشان رعایت کنی (امانی که خدا به آنها داده نشکنی) آنچه را (بمقتضای قرار داد ذمه) از آنها خواسته‌اند و مجبور هستند عمل کنند از آنها مطالبه کنی، در معاشرتها حکم خدا را در باره‌شان اجرا کنی، به احترام پیمان الهی و بموجب عهد خدا و رسول، آنها را نیازاری، که از پیغمبر (ص) روایت شده: هر که به کافری که در پناه اسلام است ستم کند من خصم اویم، پس خدا را در نظر داشته باش، و لا قوة الا باللّه.

این پنجاه حق است که ترا احاطه کرده، و هیچ وقت از (حلقه محاصره) این حقوق بیرون نیستی، باید همه را رعایت کنی و در ادای آنها بکوشی و از خداوند «جل ثناؤه» مدد خواهی، و لا قوة الا باللّه، و الحمد للّه رب العالمین.

(۱)

گفتار آن حضرت در زهد

(۲) نشان «زاهدان» (دل کندگان از) دنیا و شیفتگان آخرت، دست کشیدن از هر همدم و دوست، و وانهادن هر همنشینی است که مراد آنها را نخواهد. هان! کسی برای ثواب آخرت کار می‌کند که از زرق و برق نقد دنیا دل بر کند، ساز و برگ مرگ را فراهم کند، پیش از سر آمدن مهلت و فرا رسیدن آنچه ناگزیر باید ملاقاتش کرد در عمل بکوشد، قبل از مرگ (از عذاب) حذر کند، که خدای عز و جل فرماید: «تا چون مرگ یکی از آنها فرا رسد، گوید: پروردگارا، مرا باز گردان شاید به تدارک گذشته عملی صالح کنم.» (مؤمنون: ۹۹). پس هر یک از شما باید فرض کند امروز به دنیا باز گشته و از تقصیرهائی که در (اندوختن) عمل صالح برای روز فقر و فاقه کرده پشیمان شده.

(۳) بندگان خدا! بدانید هر که از شبیخون (دشمن) اندیشد و از قدرتهای دنیا بیم کند، از بالش (و بستر نرم) کناره گیرد، از خواب چشم پوشد، و چندان به خورد و خوراک نپردازد. پس ای آدمیزاده، وای بر تو از ترس شبیخون خداوند عزیز، و مؤاخذه دردناک او و شبیخونش به معصیت‌کاران، و گنهکاران با این مرگهای نابهنگام شبانه‌روز، این شبیخونی است که از آن نتوان رست، و پناهگاه و گریزگاهی ندارد. ای مؤمنان! از خدا بترسید، بسان پرهیزگاران از این شبیخون بیندیشید که خداوند فرماید: «این (وارث سرزمین ستمکاران شدن) برای کسی است که از مقام و از وعیدهای من بترسد.» (ابراهیم: ۱۴). از جلوه‌های این زندگی دنیا و فریب و شرهایش حذر کنید، سرانجام زیانبار تمایل به آن را در نظر گیرید، چه زیور آن فتنه است و محبتش گناه.

(۴) ای آدمیزاده! وای بر تو، بدان که قساوت پرخوری، سستی میل (به دنیا)، مستی سیری، و نخوت ملک (مرد را) از کار و کوشش باز دارد. تذکر (خدا و عالم دیگر) را به فراموشی سپارد، و فکر نزدیک شدن اجل را از سر ببرد، چنان که گوئی گرفتار حب دنیا از مستی باده، عقل از کف داده، آن که خدا را شناسد و از او بترسد و برای او کار کند باید نفس را تمرین دهد، و چنان به گرسنگی معتاد کند که دیگر مشتاق سیری نباشد، آری اسب مسابقه را چنین لاغر میان کنند.

(۵) بندگان خدا! از خدا پروا کنید بسان آنها که به ثوابش امیدوار و از عذابش هراسانند، چه خدا که خیرتان با او باد، عذری باقی نگذاشته، بیم داده، تشویق کرده،

تهدید فرموده، اما شما نه برای ثوابهای ارزنده‌ای که تشویقتان کرده شوری دارید و کاری می‌کنید نه از کیفرهای سخت و عذابهای دردناکی که تهدیدتان کرده باک دارید و (از گناه) دست می‌کشید، با اینکه خدا در کتابش خبر داده: «هر که عمل صالح کند و مؤمن باشد سعیش پوشیده نماند و ما برایش خواهیم نوشت». (انبیاء: ۹۴). سپس برایتان در قرآن مثلها زده،

آیه‌های گوناگون آورده تا مگر از جلوه نقد این زندگی بپرهیزید، فرموده: «مال و اولاد شما فتنه‌اند و بس، و نزد خدا پاداش بسیار است.» (تغابن: ۱۵). تا توانید جانب خدا را نگه دارید، بشنوید و فرمان برید، پس خدای را در نظر گیرید، پندهای او را بپذیرید من بسیاری از شما را می‌بینم که عواقب (و زیانهای) گناه نزارشان کرده، اما باز حذر نمی‌کنند به دینشان خلل رسانده و دشمنش نمی‌دارند، مگر بانگ خدا را نمی‌شنوید که در بیان عیب و حقارت دنیا فرماید: «بدانید که زندگی دنیا بازیچه است و سرگرمی، و آرایش و مباهات به یک دیگر، و افتخار به فزونی مال و اولاد، بسان بارانی که (ببارد و زمین را سرسبز کند و) گیاهش بزرگران (یا کافران دنیاپرست) را به شگفت آرد (و خرسند سازد) سپس سبزی (و صفا) را از دست بدهد، و بینی که زرد رنگ گشته و از آن پس خشگ و خرد شود، و در آخرت عذاب سخت است، و آمرزش و رضای خداوند و زندگی دنیا چیزی جز اسباب فریب نیست، «به آمرزش پروردگارتان بشتابید، و به آن بهشتی که عرضش به پهنای آسمان و زمین است و برای آنها که به خدا و پیمبرانش ایمان آرند مهیا گشته، این فضل خدا است، به هر که خواهد عطا کند و خدای را فضلی عظیم است.» (حدید: ۲۱- ۲۰). و فرماید: «ای مؤمنان جانب خدا را نگه دارید و هر کس بنگرد که چه برای فردا فرستاده، و خدا را در نظر گیرید که از هر چه کنید آگاه است بسان آنها نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خودشان را از یادشان برد (و دیگر به فکر خود نبودند) و هم آنان فاسق (و بدکار) اند.» (حشر: ۱۹- ۱۸).

(۱) بندگان خدا! از خدا پروا کنید، بیندیشید، برای آخرین منزل هستی و آنجا که برای آن خلق شده‌اید کار کنید، خدا شما را بیهوده نیافریده و خود سر رها نکرده، خود را به شما شناسانده، پیامبرش را برایتان فرستاده، کتابش را که مشتمل بر حلال و حرام، حجتها و مثلهاست نازل کرده. پس تقوا پیش گیرید که پروردگار برایتان حجت آورده و فرموده:

«مگر ما برای او (انسان) دو چشم و زبان و دو لب نیافریدیم؟ و راه خیر و شر به او ننمودیم؟» (بلد: ۹- ۸). این حجت خداست بر شما، پس تا توانید جانب خدا را نگه دارید که نیروئی جز به یاری او نیست، و جز بر او توکل نشاید، و صلی اللّه علی محمد نبیه و آله.

(۱)

نامه پندآمیزی به محمد بن مسلم زهری

«۱» (۲) خدا ما و ترا از فتنه نگه دارد، بر تو از (گرفتاری) آتش رحم آرد، که در وضعی بسر می‌بری که هر کس ترا شناسد سزاوار است به حالت ترحم کند. نعمتهای خدا گرانبارت کرده. بدنی سالم و عمری (نسبتا) درازت داده، حجتهایش بر تو تمام شده، علم قرآن و فقه دینت آموخته، و به سنت پیغمبرش محمد (ص) آشنایت ساخته او در برابر هر نعمتی که به تو داده و هر حجتی که آورده وظیفه‌ای نهاده، و این احسانها را نکرده جز برای اینکه شکرت را بیازماید، و فضل و احسانش را بر تو آشکار کند چنان که فرموده:

«اگر شکرگزارید نعمتتان را بیفزایم، و اگر کفران کنید عذاب من سخت و دردناک است.» (ابراهیم: ۷).

(۳) ببین فردا که در پیشگاه خدا بایستی، و بپرسد: با نعمتهائی که به تو داده چه کردی؟

و حجتهائی را که در اختیارت نهاده چگونه حقش را ادا کردی؟ چه مردی هستی؟ (و چگونه پاسخ می‌دهی)؟ مپندار که خدا عذرت را بپذیرد، و تقصیرت را بپسندد، هیهات! هیهات! چنین نیست خدا در کتابش از علما پیمان گرفته که «آن (حقایق کتب آسمانی) را برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید.» (آل عمران: ۱۸۷). تو بدان که ساده‌ترین نمونه کتمان و سبکترین باری که (در این راه) به دوش می‌کشی این است که ترس و وحشتی را که ظالم (از عواقب بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد تو با نزدیک شدن به او (بعنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گاه و بیگاهش تسکین می‌دهی، و راه ضلالت را برایش هموار می‌کنی. من چه بیمناکم که تو فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی، و از آن دست مزدها که برای همکاری با ظالمان دریافت کرده‌ای بازخواست شوی، تو اموالی را به ناحق گرفته‌ای، به کسی نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را رد نمی‌کند، و تو نیز با نزدیکی به او باطلی را بر نمی‌گردانی، با آن که به دشمنی خدا برخاسته طرح دوستی ریخته‌ای، مگر نه این است که با این دعوتها می‌خواهند ترا چون قطب آسیا محور بیدادگریها قرار دهند، و ستمکاری‌ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ ترا پلی برای بلاها (و مقاصد) شان سازند: نردبان گمراهیها و مبلغ کجرویهایشان باشی، و به همان راهی برندت که خود می‌روند؟

می‌خواهند با وجود تو علمای راستین را در نظر مردم مشکوک سازند، و دلهای عوام را بسوی خود کشند. «ای عالم دین فروخته» کاری که به دست تو می‌کنند از عهده مخصوص‌ترین وزیران و نیرومندترین همکارانشان بر نمی‌آید، تو بر خرابکاریهای آنان سرپوش می‌نهی، پای خاص و عام را به بارگاهشان می‌گشائی. وه که چه ناچیز است آنچه به تو میدهند در برابر آنچه از تو می‌گیرند، و چه بی‌ارزش است آنچه برای تو آباد می‌کنند در برابر آن چه ویران می‌کنند (دنیایت را آباد و شرف و آخرتت را خراب می‌نمایند) به حال خود بیندیش که دیگری به حال تو نیندیشد، و به حساب خود برس که تو انسانی مسئولی.

(۴) بنگر که در برابر آن (خدائی) که ترا در کودکی و بزرگی با نعمتهای خود روزی داده چگونه شکر می‌گزاری؟ من بسیار بیمناکم که تو چونان باشی که

---

(۱) زهری، چنان که از مجموع اوضاع و احوالش بدست می‌آید، از علمای دربار امویان بوده سمت قضاوت و فتوا داشته.

خداوند فرموده: «نسلی جایگزین آنها شدند که کتاب آسمانی را به میراث بردند و متاع پست این دنیا را گزیدند و (هر گناه که کردند) گفتند: ما را خواهند بخشید» (اعراف:

۱۶۹). تو در سرای جاودان نیستی، در منزلی هستی که اعلام کوچ کرده، مگر انسان پس از اقران و همنشینان چقدر می‌پاید؟ (۱) ای خوشا به حال آن که در دنیا هراسان باشد، و بدا به حال آنان که بمیرد و گناهانش پس از او بماند. بترس که به تو

اعلان خطر کرده‌اند، و بشتاب که (چند روزه) مهلتت داده‌اند، تو با کسی طرفی که از کارت بی‌خبر نیست، آن که مراقب توست غفلت ندارد، آماده باش که سفری دراز نزدیک شده، گناهت را علاج کن که (جانت) سخت بیمار گشته، مپندار که من (از این خطاب و عتاب) قصد سرزنش و نکوهش ترا دارم، من همی خواهم (آنچه شرط بلاغ است به تو بگویم) بلکه خداوند (عقل و) رأی بر باد رفته‌ات را باز گرداند، من سخن خدا را بیاد آورده‌ام که فرماید: «تذکر ده، که پند مؤمنان را سود بخشد.

(۲) تو مگر همسالان و اقرانت را فراموش کرده‌ای که درگذشته‌اند و تو هم چون گوسپند شاخ شکسته (بی‌یاور) مانده‌ای؟ بنگر آیا آنها هم چنین ابتلاهائی داشته‌اند؟

یا در ورطه‌ای چنین افتاده‌اند؟ یا گمان داری تو کار خیری را بیاد داری که آنان می‌دانستند؟ (جمله اخیر نارساست و خالی از تحریف یا اسقاط نباید باشد، و شاید بجای «علموه»: «غفلوه» بوده- یعنی ... تو کار خیری را توجه داری که آنها غافل بوده‌اند؟) یا چیزی را می‌دانی که آنها نمی‌دانستند (اینها هیچ یک نیست، بلکه) تنها فرق تو با آنها توجه مردم، و شیفتگی آنان به تو است، که از رأیت پیروی می‌کنند، فرمانت را می‌برند، هر چه را حلال دانی حلال شمارند، و هر چه را تحریم کنی حرام دانند (و خلاصه مقام فتوا) اما این موقعیت و مقام نه از جهت شایستگی (و برازندگی علمی و ایمانی) توست، سبب، این است که: ۱- طمع به دنیای تو دارند. ۲- علمای راستین از دست رفته‌اند (و قحط الرجال است). ۳- جهل و نادانی بر تو و آنها هر دو غلبه کرده. ۴- حب مقام و دنیاپرستی، تو و آنها را به هم پیوسته (که هر دو نان را به نرخ روز می‌خورید)، جهل و حامی خود را نمی‌بینی؟ از گرفتاری و فریب‌خوردگی مردم خبر نداری؟ تو آنها را مبتلا کرده و فریب داده‌ای، جاه و مقام ترا دیده و از کسب و کار دست کشیده‌اند (این قسمت مربوط به شاگردانی است که بعنوان تحصیل علم دور و بر او گرد آمده بودند) و مشتاق شده‌اند تا مگر به رتبه تو در علم نائل شوند، یا همان موقعیتی را که کسب کرده‌ای، حیازت کنند، (این تیره‌بختان) از ناحیه تو به دریایی بی‌ته، و بلائی بی‌حد گرفتار شده‌اند، خدا به داد ما و تو برسد.

(۳) اینک (اگر خواهی از این مهلکه بیرون شوی) از هر چه (مال و مقام) داری روی بگردان تا به شایستگان بپیوندی، یعنی آنها که شکمشان به پشت چسبیده بود و به این حال در کهنه جامه خود به خاک رفتند، میان آنها و خدا هیچ حجاب و پرده‌ای نبود، نه دنیا توانست آنها را بفریبد، نه آنها

فریفته دنیا شدند، (به آخرت) دل بستند، در طلب کوشیدند، و بی‌درنگ به مقصد رسیدند، اگر تو با این سن و سال، و رسوخ علمی، و فرا رسیدن مرگ تا این حد پای‌بند دنیا باشی، پس آن نوجوان نادان سست رأی که عقلی متین ندارد چه کند؟ و چگونه بسلامت رهد؟

انا للّه و انا الیه راجعون. به که باید اعتماد کرد؟ به که باید پناه برد؟ ما شکایت غم و غصه خویش و آنچه را که در تو می‌بینیم به خدا می‌بریم، و مصیبتهائی را که از دست تو می‌کشیم به حساب خدا می‌نهیم.

(۱) ببین از آن خدائی که ترا در کودکی و بزرگی به نعمتهای خود پرورده چگونه سپاس می‌گزاری؟ از آن که ترا در پرتو دینش آبرومند کرده چگونه تعظیم و احترام می‌کنی؟

پوشش آن را که در پس پرده (ستاری) خود ترا پوشیده چگونه نگه می‌داری؟ نزدیکی و دوریت با آن که دستور داده به او نزدیک و در پیشگاهش ذلیل باشی چطور است؟ چرا از این چرت (و خواب خرگوشی) سر بر نمی‌داری؟ چرا از اشتباه خود بر نمی‌گردی؟ تا (به صراحت) بگوئی: به خدا، من تا به حال یک جا هم برای زنده کردن دین خدا یا نابود کردن باطل قیام نکرده‌ام، این است حق‌شناسی تو از خدائی که این بار (گران علم) را به دوشت نهاده. بسیار بیمناکم که تو از آن گروه باشی که خداوند متعال فرموده: «نماز را ضایع کردند، بدنبال شهوتها رفتند، و بزودی به (کیفر) گمراهی خود می‌رسند» (مریم:

۵۹). خدا بار قرآن را به دوش تو نهاده و علم آن را به تو سپرده، اما تو تباهش کرده‌ای.

شکر خدائی را که ما را از آن بلاهائی که تو را بدان گرفتار کرده، آسوده ساخته. و السلام.

ص: ۴۴۱

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در این زمینه‌ها: (پند، حکمت، امر بمعروف، نهی از منکر و ...»

(۲) رضایت به تقدیرهای ناخوشایند، از بالاترین درجات یقین است.

(۳) هر که نفس خود را گرامی داند دنیا در نظرش بی‌مقدار شود.

(۴) پرسیدند: ارجمندترین مردم کیست؟ فرمود: آن که دنیا را ارج ننهد.

(۵) مردی در حضور آن جناب گفت: خدایا مرا از خلقت بی‌نیاز کن. امام (ع) فرمود:

چنین نیست، مردم به یک دیگر زنده‌اند، بگو: خدایا مرا از اشرار خلقت بی‌نیاز فرما.

(۶) هر که به قسمت خدائی قناعت کند از ثروتمندترین مردم است.

(۷) هیچ کار با «تقوا» اندک نیست، چگونه عملی که قبول (درگاه خدا) شود اندک است؟ (۸) از دروغ کوچک و بزرگ، جدی و شوخی، بپرهیزید، که چون کسی دروغ کوچک گفت کم کم به بزرگ هم جرات می‌کند.

(۹) این یاری خدا ترا بس که ببینی دشمنت در باره تو معصیت می‌کند.

(۱۰) همه خیر در این است که انسان خود را (از آلودگیها) نگه دارد.

(۱۱) به یکی از فرزندانش فرمود: پسر جان، خدا مرا برای تو پسندیده و ترا برای من نپسندیده از این رو به تو سفارش مرا کرده و به من سفارش ترا نکرده، بر تو باد به نیکی و لو به اندک تحفه.

(۱۲) مردی پرسید: زهد چیست؟ فرمود، زهد ده جزء دارد، بالاترین درجه ورع، پائین- ترین درجه یقین است. و بالاترین مرتبه یقین نازلترین مرتبه رضاست، زهد را یک آیه قرآن تفسیر کرده «... تا بر آنچه از دستتان رود نگران نباشید، و به آنچه بشما دهد خرسند نشوید.» (حدید: ۲۳).

(۱۳) درخواست از مردم، مایه ذلت زندگی، بر باد رفتن حیا، کم شدن وقار، و فقر حاضر است. و کمتر خواهش کردن توانگری نقد است.

(۱۴) آن کس نزد خدا محبوبتر است که عملش از همه بهتر باشد، و آن کس عملش بیشتر است که رغبتش به ثواب خدا فزونتر باشد، کسی از عذاب خدا آسانتر رهد که از همه بیشتر از خدا ترسد، نزدیکترین شما

به خدا خوش‌خویترین شماست، پسندیده‌ترین شما نزد خدا کسی است که بیشتر به عائله گشایش دهد، و گرامیترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

(۱) به یکی از فرزندانش فرمود: پسر جان، با پنج کس همنشینی نکن، به گفتگو ننشین، و در راه همراهشان نرو، عرض کرد: پدر جان، آنها چه کسانند؟ فرمود: ۱- دروغگو که همچون سراب (فریبنده) است دور را نزدیک، و نزدیک را دور نماید. ۲- فاسق، که ترا به لقمه‌ای یا کمتر بفروشد. ۳- بخیل که در سخت‌ترین مواقع حاجت ترا وانهد.

۴- احمق که چون خواهد نفعی بخشد، زیان رساند. ۵- آن که از خویشانش بریده که من او را در قرآن ملعون یافتم.

(۲) نشان معرفت (خداشناسی) و کمال دین مسلمان: ترک سخنان بیهوده، کمتر جدل کردن، حلم، صبر و خوشخوئی است.

(۳) آدمیزاده! تو مادامی که: واعظی در درون داری، در اندیشه حساب خویشتنی و لباس زیرینت ترس (از خدا)، و روئینت پرهیز (از گناه) است، رو به خیری. آدمیزاده! تو می‌میری، سپس زنده می‌شوی و در پیشگاه خدای عز و جل (برای حساب) می‌ایستی، پاسخی آماده کن.

(۴) هیچ قرشی‌نژاد، و هیچ عرب فخری ندارد جز به فروتنی، هیچ بزرگواری نیست جز به «تقوا» هیچ عمل (پذیرفته) نیست جز به نیت (که تا انگیزه کار، خیر نباشد عمل رنگ خیر به خود نگیرد)، هیچ عبادتی نیست جز با فقه (شناخت احکام و دریافت حقیقت پرستش). هان! مبغوض‌ترین مردم نزد خدا کسی است که امامت امامی را بپذیرد و از اعمالش پیروی نکند.

(۵) دعای مؤمن یکی از این سه فائده را دارد: یا برایش ذخیره می‌شود (و در آخرت به او سود می‌دهد)، یا در دنیا مستجاب می‌گردد، و یا بلائی را از او می‌گرداند (و این بر حسب اختلاف مصالح است).

(۶) منافق دیگران را منع می‌کند و خود دست نمی‌کشد، امر می‌کند و عمل نمی‌کند، در نماز (از خدا) روی گرداند، در رکوع (راست نشده چون گوسفند) به زمین افتد، و در سجود (چون کلاغ) پیشانی به زمین زند، شب با اینکه روزه نبوده در فکر شام است، و صبح با اینکه شب بیداری نداشته در اندیشه خواب است. اما مؤمن عمل و عقلش بهم آمیخته، (در محفل علم) بنشیند تا یاد گیرد، گوش دهد (و به نقل مناسبتر: سکوت کند) تا سالم ماند، سخنی را که به امانت به وی سپرده‌اند با دوستان در میان ننهد، شهادت در حق بیگانگان را کتمان نکند، هیچ کار بجائی را به تظاهر نکند، و از شرم وانهد، اگر تعریفش کنند از گفتارشان بیم کند (که مبادا مایه غرورش گردد و باطنش بر خلاف ظاهر آراسته‌اش باشد) و از گناهانی که آنان خبر ندارند استغفار کند، و جهل جاهلان زیانش نرساند.

ص: ۴۴۵

(۱) امام (ع) بیماری را دید که بهبود یافته، فرمود: پاک‌کننده از گناه (یعنی بیماری) گوارایت باد، خدا ترا یاد کرده، یادش کن، از گناهت گذشته، سپاسش گزار.

(۲) پنج حکمت است که اگر در طلبش مسافتها پیمائید و مرکبها را نزار کنید نظیرش نیابید. ۱- هیچ بنده جز از گناهش نترسد ۲- جز به پروردگارش امید نبندد ۳- اگر پرسند و نداند، از آموختن شرم نکند (و علم آموختن را ننگ نداند) ۴- صبر برای ایمان همانند سر است برای پیکر ۵- آنکه صبر ندارد، ایمان ندارد (جمله پنجم نتیجه و دنباله چهارم است و گویا سقطی در حدیث باشد، در نهج البلاغه همین مضمون از علی (ع) نقل شده و سوم و چهارمش چنین است: هیچ کس چون پرسند و نداند از گفتن «نمی‌دانم» شرم نکند، هر که چیزی را نمی‌داند از آموختن خجالت نکشد).

(۳) خداوند فرماید: «ای انسان، به آنچه داده‌ام راضی باش تا زاهدترین مردم باشی، آنچه را واجب کرده‌ام انجام ده تا عابدترین مردم باشی، از آنچه حرام کرده‌ام کناره‌گیر تا پرهیزگارترین مردم باشی».

(۴) بسا کسان که به تعریف این و آن فریب خورده (و خود را گم کرده‌اند)، چه مردمان که از پرده‌پوشی خدا مغرور گشته‌اند، و چه اشخاصی که احسان (خدا) سرگرمشان کرده و سرانجام غافلگیر شده‌اند.

(۵) ای وای بر آن که یکانش بر دهگانش بچربد، یعنی گناهانش که هر کدام یکی محسوب شود از نیکیهایش که هر یک ده تا بحساب آید افزون باشد.

(۶) دنیا پشت به ما می‌رود، و آخرت روی‌کنان می‌آید، و هر یک فرزندانی دارد (که بدنبالش روانند) شما فرزند آخرت باشید نه دنیا، از آنها باشید که دل از دنیا کنده و به آخرت بسته‌اند، که زاهدان زمین را فرش خود ساخته‌اند، خاک را بستر، کلوخ را بالش، و آب را عطر، معاش خود را از دنیا قیچی کنند. بدانید هر که شور بهشت دارد به نیکیها شتابد و از لذتها کناره گیرد،

هر که از آتش هراسد توبه‌کنان به درگاه خدا رو آورد، و از حرام باز گردد، هر که به دنیا دل نبندد مصیبتهای این جهان برایش آسان گردد و ناخوشایندش نباشد، خدای عز و جل را بندگانی است که دلهاشان به آخرت و ثواب آنجا پیوسته، چنانند که گوئی بهشتیان را در بهشت، جاویدان و متنعم بینند و دوزخیان را در آتش معذب نگرند، مردم از شرشان در امانند، چه قلبشان از مردم فارغ و به خدا مشغول است، دیده از حرام پوشیده‌اند، خواسته‌هائی سبک دارند، از معاش به قوت خدا داده ساخته‌اند، دورانی کوتاه صبر کنند تا مگر از حسرت دراز قیامت برهند.

ص: ۴۴۷

(۱) مردی به آن جناب عرض کرد: من شما را برای خدا سخت دوست دارم، حضرت اندکی سر بزیر افکنده سپس فرمود: خداوندا به تو پناه می‌برم که مردم مرا برای تو دوست دارند و تو مرا دشمن داری، آنگاه فرمود: من نیز ترا برای همان خدائی دوست دارم که تو در راه او به من محبت داری.

(۲) خداوند آدم بخیل گدای سمج را دشمن دارد.

(۳) چه بسا مغروری که سرگرم و خندان روز گذراند، می‌خورد و می‌نوشد و خبر ندارد که خدا بر او غضب کرده، و خشم خدا به دوزخش می‌کشد.

(۴) خوی مؤمن این است که در تنگدستی به اندازه درآمد خرج کند و در رفاه بقدر گشایش، خود در باره مردم انصاف دهد، و به همگان سلام کند.

(۵) سه چیز نجاتبخش مؤمن است: نگهداری زبان از مردم و غیبت آنان، پرداختن به کارهای سودمند آخرت و دنیا، و گریه طولانی بر گناه.

(۶) نگاه محبت‌آمیز مؤمن به صورت برادر ایمانی، عبادت است.

(۷) سه خوی در هر مؤمنی باشد خدا حمایتش کند، در قیامت او را در سایه عرش جا دهد و از وحشت آن روز بزرگ ایمن سازد: ۱- هر چه از مردم خواهد به آنها بدهد (اگر خواهد احترامش کنند، احترامشان کند، اگر خواهد حقش را بدهند حقشان را بدهد و ...). ۲- در هیچ کار دست دراز نکند و گام جلو ننهد (اقدام نکند) تا آنکه نخست بداند طاعت است یا معصیت. ۳- تا عیبی را از خود دور نسازد برادرش را به آن ملامت نکند، به عیب خود پرداختن مشغله‌ای کافی است که فرصت عیبجوئی دیگران را نمی‌دهد.

(۸) پس از معرفت خدا هیچ چیز نزد او محبوب‌تر از عفت شکم و دامن نیست، و هیچ چیز را خدا چون درخواست از او دوست ندارد.

(۹) به فرزندش امام باقر (ع) فرمود: هر که از تو چیزی خواست بده اگر اهلش باشد بجا افتاده و اگر او اهل (و مستحق) خیر نباشد تو اهلش باش، و اگر کسی سمت راستت ناسزائی گفت، سپس به سمت چپت آمده معذرت خواست، عذرش را بپذیر.

(۱۰) محفل صالحان صلاح آرد، آداب دانشمندان خرد افزاید، اطاعت «اولو الامر» (حکام الهی) کمال عزت است، رشد دادن ثروت (و بکار انداختن سرمایه در طریق منافع) کمال مردانگی است، ارشاد مشورت‌کننده ادای حق نعمت است و خودداری از آزار مردم کمال عقل و مایه آسایش تن در دنیا و آخرت است.

ص: ۴۴۹

(۱) به هنگام تلاوت این آیه: «اگر خواهید نعمتهای خدا را بشمارید نتوانید.» (ابراهیم: ۳۴). می‌فرمود: منزه است آن که هیچ کس را معرفتی بیش از این نصیب نکرده که بداند قدرت شناسائی نعمتهای او ندارد، چنان که هیچ کس را درکی بیش از این نداده که دریابد توانائی پی بردن به ذات مقدسش را ندارد و معرفت آنها را که ناتوانی خود را از شناخت (نعمتهای) او بشناسند تشکر کرده، و این اعتراف به درماندگی را شکر آنها قرار داده، چنان که درک آنان را که بفهمند به کنه ذاتش نمی‌رسند، ایمان قرار داده، چه او می‌داند که گنجایش آنها همین است و توانائی بیش از این ندارند.

(۲) منزه است آن که اعتراف به نعمت را، سپاس قرار داده، منزه است آن که اقرار به ناتوانی از شکر را بجای شکر پذیرفته.

ص: ۴۵۱

(۱)

حدیثهای طولانی امام باقر، محمد بن علی علیهما السلام در این زمینه‌ها: پند، حکمت، امر به معروف، نهی از منکر، زهد و ...

سفارشهای آن حضرت به «جابر جعفی»

(۲) جابر! پنج چیز را از مردم زمانه غنیمت شمار: ۱- اگر حاضر باشی نشناسندت ۲- اگر غایب شوی نجویندت ۳- اگر در محفل (مشورت) باشی از تو رأی نخواهند ۴- اگر گوئی نپذیرند ۵- و اگر خواستگاری کنی رد کنند. و پنج چیز را به تو سفارش می‌کنم: اگر ستمت کردند ستم نکن، اگر به تو خیانت کردند خیانت نکن، اگر تکذیبت کردند خشم مگیر، اگر ستودندت شاد مشو، اگر نکوهشت کردند برنیاشوب. بنگر اگر آن عیب که گویند در خود بیابی (بدان که) از چشم خدا افتادن، برای آشفتن از حرف حق مصیبتی است بزرگتر از افتادن از چشم خلق، که از آن می‌هراسی، و اگر خلاف گویند، (این تهمت ناروا برای تو) ثوابی نابرده رنج است.

(۳) بدان که تو «ولی» (یار و پیرو) ما نخواهی شد جز آنگاه که اگر همشهریانت همه گویند: مرد بدی هستی نگران نشوی، و اگر همه گویند مرد خوبی هستی دلخوش نگردی، بلکه (در هر صورت) خود را بر کتاب خدا عرضه کنی، اگر به راه آن می‌روی، در آنچه خواسته پارسا باشی، پارسائی. بدان چه خواسته راغب باشی، مایلی. از تهدیدش بیمناکی، ثابت باش و

بشارتت باد که هر چه گویند زیانت نرساند، و اگر از قرآن جدائی چرا به خود مغرور شوی؟ مؤمن پیوسته در رنج جهاد با نفس است تا بر خواهشهای آن غالب آید، گاه او کجیهای نفس را راست کند، و در محبت خدا مخالفت هوی کند و گاه نفس او را درغلطاند، و به دنبال هوس کشد، اما خدایش دست گیرد تا برخیزد، و خطایش را چشم پوشد تا متذکر گشته، به توبه و ترس گراید، و (از این تجربه تلخ) بینش و معرفت افزاید، چه بیم (از عذاب و کیفر گناه) در دلش فزون گردد، چنان که خداوند فرماید: «آنها که «تقوی» دارند، چون وسوسه‌ای از شیطان بدانها رسد متذکر شده در دم بینا شوند.» (اعراف: ۲۰۱).

(۴) ای جابر! روزی اندک خدا را کم مشمار تا شاکر باشی، طاعت بسیار خود را اندک شمار تا عیب خود

بیابی و عفو خدا طلبی، شر حاضر را به علم حاضر بر آن و علم حاضر را با عمل خالص بکار بند، عمل خالص را با بیداری کامل از غفلت بزرگ نگه دار، بیداری کامل را با ترس راستین بدست آر، با زندگی موجود از خودپسندی (یا آلودگی) نهان حذر کن، با رهنمائی عقل از سرکشی هوس بپرهیز، هنگام غلبه هوس با ارشاد علم باز ایست، اعمال خالص را برای روز پاداش نگه دار، با دوری از حرص به میدان قناعت فرود آی، با گزیدن قناعت آزمندی بسیار را بران، با کوتاه کردن آرزو شیرینی زهد را جذب کن، با سردی (و گوارائی) قطع امید (از مردم) رشته طمع را بگسل، با شناسائی «نفس» راه خودپسندی را سد کن (چه آن که از زوایای نفس و طبیعتها و اخلاق نکوهیده و شهوات خفته خود آگاه باشد به خود مغرور نمی‌شود) با تفویض صحیح (کار را به خدا واگذاشتن) خود را آسوده کن، با جمع کردن حواس بدن را راحت کن، با کاستن از خطا به حواس جمع دست یاب، با ذکر فراوان در تنهائی قلب را نرم ساز، با حزن پیوسته دل را روشن کن، با ترس راستین، از شیطان بپرهیز، مبادا امید دروغین داشته باشی، (همی گناه کنی و به رحمت خدا مغرور شوی) که ترا به ترس راستین (و عذاب حقیقی) کشاند، با اخلاص عمل خود را در مقابل خدا بیارای، با شتاب در انتقال (و آمادگی برای مرگ ...) محبت خدا را جلب کن، از تأخیر (و مسامحه) بگریز، که هر که هلاک شد در این دریا غرقه گشت، از غفلت حذر کن که سنگدلی آرد، از سستی و تنبلی آنجا که عذری نداری، بپرهیز که پشیمانها به این سنگر پناهنده شوند، با پشیمانی کامل و استغفار زیاد، گناهان گذشته را بر گردان، رحمت و عفو خدا را با حسن مراجعه (و درخواست صادقانه) طلب کن، برای حسن مراجعه از دعای مخلصانه و مناجات شبهای تار کمک گیر، با زیاد شمردن روزی اندک، و کم شمردن طاعت بسیار به شکر فراوان دست یاب، با شکر زیاد نعمت را بیفزا، با بیم از زوال نعمت به شکر بسیار نائل شو، با کشتن طمع عزت پاینده طلب، با عزت نومیدی از مردم، ذلت طمع را از جان خود دور کن، با همت بلند، عزت نومیدی را فراهم کن، با کوتاه کردن رشته آرزو از دنیا توشه گیر، از هر فرصتی برای رسیدن به مراد بهره گیر و هیچ فرصتی چون دوران فراغت و تندرستی نیست، مبادا به مردم نامطمئن اعتماد کنی که شر نیز چون غذا حرص و عادت دارد (و معتادان به شر ترک عادت نتوانند).

(۱) بدان که هیچ عملی چون سلامت‌جوئی نیست، هیچ سلامتی چون سلامت قلب نیست، هیچ عقلی همانند مخالفت هوای نفس نیست، هیچ ترسی بسان ترسی که مانع از گناه باشد نیست، هیچ امید چون امیدی که مددکار (و محرک در عمل) باشد نیست، هیچ فقری همانند نیازمندی قلب (و حرص و طمع) نیست، هیچ توانگری‌ای مانند بی‌نیازی

ص: ۴۵۵

نفس نیست، هیچ قدرتی چون غلبه بر هوس نیست، نوری چون نور یقین نباشد، یقینی چون بی‌اعتنائی به دنیا نیست، معرفتی چون خودشناسی نیست، نعمتی مثل «عافیت» (آسودگی) نیست، عافیتی مثل مساعدت توفیق نیست، شرفی چون بلندهمتی، نیست، زهدی چون کم کردن آرزو نیست، هیچ حرص مانند رقابت بر سر مقام نیست، و هیچ عدالت مانند انصاف نیست. هیچ تجاوز چون ظلم نیست، هیچ ستم چون هوی‌پرستی نیست، هیچ طاعت چون انجام واجبات نیست، هیچ ترس مثل غم (جانکاه) نیست، هیچ مصیبت چون بی‌خردی نیست، هیچ بی‌عقلی چون کمبود یقین نیست، هیچ کمبود یقین چون فقدان ترس نیست، هیچ فقدان ترس چون کمبود غصه بر نبودن ترس نیست. مصیبتی چون سبک شمردن گناه و دلخوش کردن به وضع موجود نیست، فضیلتی همانند جهاد نیست، جهادی مانند جهاد با هوا (ی نفس) نیست، هیچ قدرتی چون توانائی بر باز گرداندن خشم نیست، هیچ مصیبتی چون عشق به بقا نیست، ذلتی چون زبونی طمع وجود ندارد، از کوتاهی کردن به هنگام فرصت بپرهیز که این میدان برای اهلش زیانبار است.

ص: ۴۵۷

(۱)

گفتگوی دیگر با «جابر»

(۲) جابر گوید: روزی امام باقر (ع) از خانه بیرون آمد و فرمود: جابر، من امروز غمگین، و دل مشغولم، عرض کردم: قربانت، چرا؟ برای دنیا؟ فرمود: نه، در غم آخرتم، (۳) جابر، هر که حقیقت ایمان خالص بقلبش وارد شود به پیرایه‌های دنیا دل نبندد، زیور دنیا بازیچه و سرگرمی است، و سرای آخرت زندگانی (حقیقی) است.

(۴) جابر! شایسته نیست مؤمن متکی و دلگرم به زرق و برق این زندگی باشد، بدان که فرزندان (و دلباختگان) دنیا اهل غفلت، غرور و جهالتند، و فرزندان آخرت مؤمن، عامل، زاهد، عالم، فقیه، متفکر، پندگیر، و آزمایشگرند و هرگز از یاد خدا ملول نشوند.

(۵) جابر! بدان که پرهیزگاران توانگرند، اندکی از دنیا بی‌نیازشان سازد، کم‌خرجند، اگر خیر را فراموش کنی به یادت آرند، اگر اهل عمل باشی کمکت دهند، تمایلات و لذتها را پشت سر افکنده‌اند، اطاعت پروردگار را پیش رو دارند، به راه خیر و به ولایت دوستان خدا بنگرند، آنان را دوست دارند و ولایتشان را بپذیرند، و از آنها پیروی کنند.

(۶) دنیا را منزلی انگار که لختی در آن بیارامی و بگذری، یا ثروتی که به خواب بینی و خوشحال شوی، سپس بیدار گشته دستت را تهی نگری، این مثل را برای آن آوردم که اگر خدا توفیق دهد دریابی و بکار بندی، آنچه از دین و حکمت الهی به تو سپردم حفظ کن، خیر خود را بخواه، ببین در این زندگی (دنیا) خدا در نظرت چگونه است؟ (تا چه اندازه به او ارج می‌نهی) تو هم در بازگشت (و قیامت) در پیشگاه او چنان خواهی بود.

بیندیش اگر دنیا در نظرت نه چنین است که توصیف کردم، امروز (تا فرصت باقی است) به سرای (آخرت و محل) رضای خدا منتقل شو (و دل به آنجا بند) چه کسانی که به متاعی از دنیا شیفته (و عاشق) بودند و چون به مراد دل رسیدند باعث وزر و وبالشان شد و بدبخت شدند، و چه اشخاصی که چیزی از امور آخرت را ناخوش داشتند و چون بدان نائل آمدند مایه سعادتشان شد.

ص: ۴۵۹

(۱)

احکام شمشیرها

(۲) یکی از شیعیان راجع به جنگهای امیر المؤمنین (ع) سؤالی کرد و حضرت چنین پاسخ فرمود: خداوند، محمد (ص) را با پنج شمشیر فرستاد.

(۳) سه تا کشیده، که تا جنگ بار ننهد (و آتش پیکار در میان بشر فرو ننشیند و سلاح از دست دشمن نیفتد) این شمشیرها غلاف نشود و جنگ نیز تا طلوع خورشید از مغرب (و ظهور امام زمان «ع») بار نیفکند (و بنا بر این حکم مبارزه و جهاد و بکار بستن این حربه‌ها در اسلام ادامه دارد) و آنگاه که خورشید از مغرب دمد همه مردم از امنیت برخوردار شوند، و آن روز دیگر ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده، یا در حال ایمان کار خیری نکرده سود نبخشد.

و یکی بیکار (و منتظر فرصت).

و یکی در نیام که کشیدنش با دیگران است و حکمش با ما.

(۴) اما سه شمشیر آخته:

اول بروی مشرکان عرب، خداوند فرموده: «مشرکان را هر جا یافتید بکشید، آنها را دستگیر و محاصره کنید، و در هر کمینگاه سر راهشان بنشینید اگر (از کفر خود) باز گشتند، یعنی ایمان آوردند، و نماز گزاردند و زکات دادند برادران دینی شمایند.» (توبه: ۵ و ۱۱). از این گروه جز کشته شدن یا اسلام چیزی پذیرفته نیست، مالشان را مسلمانان بغنیمت می‌برند و فرزندانشان را اسیر می‌کنند، رسمی است که پیغمبر (ص) نهاد که از آنها اسیر گرفت و (جمعی را) بخشید و (از گروهی) فدیه (و عوض) دریافت کرد (و آزادشان فرمود).

(۵) دوم شمشیری است که بروی اهل کتاب کشیده شده، خداوند (در این باره) فرماید:

«با مردم به نیکی سخن گوئید.» (بقره: ۸۳). آیه در باره اهل ذمه است که بعدا با این آیه نسخ شد: «با آن گروه از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نمی‌آرند، حرام خدا و رسول را حرام نمی‌دانند، و دین حق را گردن نمی‌نهند، بجنگید، تا آنگاه

که با ذلت و فروتنی جزیه پردازند.» (توبه: ۲۹). از این طائفه هر کدام در کشور اسلام باشند غیر از جزیه دادن یا کشته شدن راهی ندارند، مالشان غنیمت است و نسلشان اسیر و چنانچه جزیه را بپذیرند اسیر کردنشان حرام و مالشان محترم خواهد بود، و ازدواج با آنان نیز جایز است و آنها که در کشور بیگانه‌اند و در جبهه مخالف اسلام، اسیر کردن، و بردن اموالشان حلال است و ازدواج با آنها جایز نیست، و جز اسلام یا جزیه

یا کشته شدن چیزی از آنان نپذیرند.

(۱) سوم شمشیری است که بروی مشرکان عجم مانند «ترک» و «دیلم» و «خزر» «۱» کشیده می‌شود. خداوند در اول سوره محمد (ص) پس از نقل جریان آنها فرموده: (چون با کافران در نبرد روبرو شوید) آنها را گردن زنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار آنان را از پا در آورید، اسیران جنگ را محکم در بند کشید و سرانجام بر آنها منت نهید یا از آنان (عوض) گیرید تا (وقتی که) جنگ بارها (و سلاحها) ی خود را فرو نهند (محمد: ۴).

منت نهادن در آخر کار، یعنی (آزاد کردن) پس از اسیری، و فدا یعنی بین آنها و مسلمین قرار مبادله اسرای جنگ بستن، این عده‌اند که جز کشتار یا ورود به اسلام چیزی از آنها پذیرفته نیست، و ازدواجشان تا در کشور بیگانه‌اند جایز نیست.

(۲) اما شمشیری که باید آماده نگه داشت، تیغی است که بر روی اهل «بغی» و «تأویل» «۲» کشیده می‌شود. خداوند فرماید: «اگر دو دسته از مؤمنان با هم آغاز جنگ کردند. آنان را صلح دهید، اگر دسته‌ای بر دسته دیگر ستم کرد با ستمکار بجنگید تا به حکم خدا (عدالت) باز گردد.» (حجرات: ۹). چون این آیه نازل شد پیغمبر (ص) فرمود: همانا که بعضی از شما پس از من به «تأویل» (و باطن قرآن) پیکار می‌کند چنان که من به حکم «تنزیل» (و ظاهر قرآن) جنگیدم پرسیدند: او کیست؟ فرمود: آن که کفش وصله می‌کند، یعنی امیر المؤمنین (که مشغول وصله زدن بود) عمار یاسر (در جنگ صفین) می‌گفت: من سه بار زیر این پرچم در رکاب پیغمبر (ص) جنگیده‌ام و اینک بار چهارم است، به خدا اگر (لشکر معاویه) ما را تا نخلستانهای «هجر» (: بحرین) عقب برانند (در حقانیت خود شک نمی‌کنیم و) می‌دانیم که ما بر حقیم و آنها بر باطل، سیره و روش امیر المؤمنین (ع) با «اهل بغی» همانند سیره پیغمبر (ص) با اهل مکه هنگام فتح آن شهر بود، که فرزندانشان را به اسیری نگرفت، و اعلان (عفو عمومی) کرد، که: هر که درون خانه رود و در را ببندد در امان است و هر که سلاح افکند در امان است، امیر المؤمنین (ع) نیز در جنگ بصره بانگ زد: کودکی را اسیر نکنید، مجروحی را نکشید، فراری‌ای را تعقیب نکنید، هر که در خانه‌اش را ببندد در امان است و هر که اسلحه را به زمین نهد در امان است.

(۳) شمشیر غلاف کرده آن است که در قصاص بکار می‌رود، خداوند فرماید: «جان در مقابل جان (قصاص شود) و چشم در مقابل چشم» (مائده: ۴۵). «کشیدن این شمشیر بدست بازماندگان مقتول است (که اگر تقاضای قصاص کنند کشیده می‌شود) و حکمش با ماست.

(۴) این شمشیرهائی است که خداوند پیغمبر (ص) را با آنها فرستاد، هر که همه آنها یا یکی را انکار کند، یا منکر بعضی از سنن و احکام آنها شود، به آنچه خداوند تبارک و تعالی بر پیغمبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله نازل کرده کافر شده است.

---

(۱) دیلم گیلان است و خزر قومی بوده‌اند که در حاشیه بحر خزر قفقاز سکونت داشته‌اند و پایتخت آنان در اوائل اسلام و عصر فتوحات مسلمانان شهر «بلنجر» بوده.

(۲) اهل بغی و تساویل یعنی یاغیان، آنها که به ظاهر مسلمان‌اند و به باطن کافر و امام به تأویل قرآن با آنها می‌جنگد، مانند خوارج.

(۱)

موعظه

روزی جمعی از شیعیان شرفیاب حضورش بودند و به موعظه و تهدید آنها (از عذاب الهی) مشغول بود، اما آنها سرگرم و به خود مشغول بودند، امام (ع) از این (غفلت و بی‌ادبی) خشمگین شده اندکی سر بزیر افکند، سپس سر برداشته فرمود: اگر گوشه‌ای از گفتار من به قلب یکی از شما نشیند جان سپارد. هان! ای پیکرهای بی‌جان و مگسهای بی‌چراغ «۱» شما چوبهای خشکی را مانید که تکیه به دیوار داده‌اند، و بتهای تراشیده صیقلی را، چرا از سنگها (ی معدن) طلا بر نمی‌گیرید، چرا از روشنیها نور تابان نمی‌گیرید؟

چرا از دریا مروارید بیرون نمی‌کشید؟ سخن پاک را از هر دهان که برآید بگیرید، گرچه او خود بکار نبندد که خداوند فرماید: « (آن بندگان مرا بشارت ده) که سخن را گوش کنند و بهترینش را پیروی نمایند، اینهایند که خدا هدایتشان فرموده.» (زمر: ۱۸). وای بر تو ای انسان مغرور، تو آن کس را که ناپایدارش دهی و پایدارت دهد نمی‌ستائی. (خدائی که مال دنیا ستاند و بهشت جاوید دهد) درهمی ناپایدار دهی و ده برابر تا هفتصد برابر (به اختلاف مراتب اخلاص) از بخشنده‌ای کریم پاداش گیری، این خداست که ترا غذا دهد، آب دهد، بپوشاند، سلامت عطا کند، بلا را از جانب بگرداند، از چشم تهدیدگران نهانت کند، خدائی که ترا در شب و روز حفظ کرده، در بیچارگی به فریادت رسیده، در مراحل امتحان رشدت را خواسته. گویا شبهای دردمندی و هراس را از یاد برده‌ای که دست دعا به درگاهش برداشتی و اجابتت کرد، و با این حسن رفتار (و بنده‌نوازی) مستوجب شکر شد، ولی تو در میان آنها که به یاد او بودند فراموشش کردی، و از فرمانش سرپیچیدی.

وای بر تو، تو دزد گناهی، هر زمان شهوتی پیش آید، یا زمینه گناهی فراهم شود، بشتابی و جاهلانه اقدام کنی، گوئی خدا ترا نمی‌بیند، یا در کمینت نیست، ای طالب بهشت چه خوابی دراز، و مرکبی وامانده و همتی سست داری؟ خدایت خیر دهد، با این جویندگی و این مطلوب که تو داری، ای گریزان از دوزخ، مرکبت چه شتابان بدان سوی می‌رود، و خود چه بسیار در

تهیه اسبابش تلاش می‌کنی این گورها را بنگرید چگونه در جلوی خانه‌ها چون سطرهای کتاب ردیف شده‌اند، خطها به همدیگر نزدیک است، قبرها کنار یک دیگرند، اما خفتگان از هم دورند، ساختند و خراب کردند، انس گرفتند و رمیدند، منزل کردند و رانده شدند، اقامت کردند و کوچیدند، این شگفت را چه کسی شنیده: هم نزدیک و هم دور، هم دور و هم نزدیک، هم سازنده و هم ویرانگر، هم مأنوس و هم متوحش، هم ساکن و هم جا کنده، هم مقیم، و هم کوچنده، بجز اهل قبور مردمی با چنین صفات که شنیده؟ (۲) ای فرزند سه روز، روز تولد، روز ورود در قبر،

---

(۱) و به نقل وافی، از تحف العقول که بسیار مناسبتر است «ذبالا بلا مصباح» یعنی فتیله‌های بی‌چراغ.

و روز خروج به پیشگاه پروردگار؛ و چه روز بزرگی، ای صاحبان قیافه‌ها و پیکرهای خوش‌نما، ای شتران تشنه کنار آب زانو زده، چرا پیکرهاتان را آباد می‌بینم و دلها را خراب؟ به خدا، اگر آنچه را خواهید دید و عاقبت کار خود را بنگرید، خواهید گفت، «ای کاش باز گردیم و آیات خدا را (دیگر باره) تکذیب نکنیم، و از مؤمنان باشیم.» (انعام: ۲۷). خداوند جلیل فرماید: «بلکه آنچه نهان می‌کردند بر آنها آشکار شد، و اگر باز گردند به همان اعمال (زشتی) که منعشان کرده‌اند برگردند و آنان دروغگویند» (انعام: ۲۸).

(۱)

سخنان کوتاه امام پنجم (ع) در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) ۱- با منافق به زبان، دوستی کن، و محبت قلبی را خاص مؤمن گردان، و اگر یهودی‌ای همنشینت شد با او نیکو مجالست کن.

(۳) ۲. هیچ مخلوطی زیباتر از حلم و علم بهم نیامیخته.

(۴) ۳- کمال انسان همه در: آموختن علم دین، صبر در حوادث، و اندازه‌گیری معاش است.

(۵) ۴. به خدا، آدم متکبر بر سر ردای خدا با او ستیزه می‌کند (چه کبریا مخصوص ذات خداوند است و بنده را نرسد که جامه خدائی بتن کند).

(۶) ۵. روزی امام (ع) از حاضران محفلش پرسید: مردانگی چیست؟ هر یک سخنی گفت، فرمود مردانگی آن است که طمع نکنی تا زبون شوی، سؤال نکنی تا تهیدست شوی، بخل نورزی تا دشنامت دهند، نادانی نکنی تا دشمنت شوند. گفتند: چه

کسی چنین قدرتی دارد؟ فرمود: آنکه خواهد چون مردمک در چشم، و مشک در عطرها، و خلیفه در روزگار شما ارجمند باشد «۱».

(۷) ۶. مردی در حضور آن حضرت دعا کرد: خدایا ما را از همه خلقت بی‌نیاز گردان.

امام فرمود: چنین مگو، بگو، خدایا ما را از اشرار خلقت بی‌نیاز فرما، چه مؤمن از برادرش بی‌نیاز نیست.

(۸) ۷. به حق قیام کن، از بیهوده کناره گیر، از دشمن دوری گزین، از دوست بر حذر باش جز از رفیقی امین که از خدا بترسد، با تبهکار ننشین، او را بر سر خود آگاه مکن، در کارها با آنان که از خدا می‌ترسند مشورت کن.

(۹) ۸. رفاقت بیست ساله خویشاوندی است.

(۱۰) ۹. اگر توانی چنان کن که در احسان و محبت سرآمد معاشران باشی.

---

(۱) واضح است که ذکر خلیفه بر حسب انظار مردم است و گر نه او را در ترازوی امام باقر (ع) وزنی نیست.

(۱) ۱۰. سه خوی از اخلاق نیک دنیا و آخرت است: گذشت از آن که بر تو ستم کرده، پیوند با آن که از تو بریده، حلم از آن که با تو نادانی کرده.

(۲) ۱۱. ظلم سه گونه است: یکی آن که قابل آمرزش نیست، دیگر آن که قابل آمرزش است، و سوم آن که خدا از آن نگذرد، نخست شرک به خدا است. دوم ظلم به نفس یعنی گناهی که بین تو و خدا باشد. سوم حق الناس.

(۳) ۱۲. هر بنده که از یاری برادر مسلمان و کوشش در برآوردن حاجتش- برآورده شود یا نه- خودداری کند، به سعی در برآوردن حاجتی گرفتار شود که گناه دارد و ثوابی ندارد، و هر بنده که از صرف مال در آنجا که خدا راضی است بخل کند، به صرف چند برابر آن در جایی که خدا ناراضی است دچار گردد.

(۴) ۱۳. همه تقدیرات خدا برای مؤمن خیر است.

(۵) ۱۴. خدا دوست ندارد که مردم در خواهش از یک دیگر سماجت کنند، اما این صفت را در خواهش از خود دوست دارد، خدا دوست دارد که از او درخواست کنند و آنچه را نزد اوست (از خیر دنیا و آخرت) طلب کنند.

(۶) ۱۵. هر که را خدا واعظی در درونش ننهد موعظه‌های مردم سودش نبخشد.

(۷) ۱۶. هر که ظاهرش بر باطنش بچربد میزان اعمالش سبک باشد.

(۸) ۱۷. چه مردمی که به هنگام ملاقات یک دیگر گویند: خدا دشمنت را سرنگون کند، با اینکه او دشمنی جز خدا ندارد.

(۹) ۱۸. سه کس سلام نکند (به دیگران)، آن که برای نماز جمعه می‌رود، کسی که تشییع جنازه می‌کند، و آن که در حمام است.

(۱۰) ۱۹. عالمی که از علمش سود برند از هفتاد هزار عابد افضل است.

(۱۱) ۲۰. بنده‌ای را نتوان عالم شمرد جز وقتی که بر ما فوق حسد نبرد، و زیردست را کوچک نشمارد.

(۱۲) ۲۱. آن که معصیت کند خدا را نشناخته.

نافرمانی خدا کنی و دعوی محبت او داری؟

بجان تو، این (تناقض) کاری عجیب است اگر محبتی راستین داشتی اطاعتش می‌کردی که دوست در برابر محبوب خود مطیع است

۲۲. (۱) احتیاج به نوکیسه چون نیاز به سکه در دهان اژدهاست که از سوئی نیازمندی، و از سوئی در خطر.

(۲) ۲۳. سه خصلت است که تا وبالش را نبینند نمیرند: ظلم، قطع رحم، و سوگند دروغ، که مبارزه با خداوند است. پاداش صله رحم از هر طاعتی سریعتر می‌رسد، گاه مردمی تبهکارند و بر اثر پیوند و محبت با یک دیگر مال و ثروتشان زیاد می‌شود، قسم دروغ و بدرفتاری با خویشان خانه‌ها را خالی می‌کند.

(۳) ۲۴. عملی جز با معرفت پذیرفته نیست، معرفتی بدون عمل نیست، هر که (خدا را) بشناسد معرفت، او را به عمل رهنمائی کند، و آن که معرفت ندارد عمل ندارد.

(۴) ۲۵. خداوند جمعی از خلقش را اهل خیر قرار داده، عشق نکوکاری را در دلشان افکنده، طالبان خیر را بسویشان گسیل داشته، انجام کارهای نیک را برایشان آسان کرده، چنان که باران را برای زمینهای تشنه فراهم ساخته است تا زمین و اهلش را زنده کند. و هم خدا برای نیکی دشمنانی قرار داده که نیکی و نکوکاری را دشمن دارند. طالبان خیر را از در خانه آنها رانده، انجام کار خیر را بر آنها ممنوع ساخته، چنان که گاه باران را از سرزمینی تشنه دریغ دارد تا زمین و اهلش را هلاک سازد با اینکه آنچه را عفو می‌کند بیشتر است.

(۵) ۲۶. محبت خود را در قلب برادرت، با محبت او در قلب خود بیازمای.

(۶) ۲۷. ایمان عبارت است از دوستی و دشمنی (در راه خدا).

(۷) ۲۸. شیعه ما نیست جز کسی که خدا را در نظر داشته باشد، و اطاعت او کند. شیعه را نتوان شناخت جز با تواضع، افتادگی، امانت، ذکر فراوان، روزه، نماز، نیکی با پدر و مادر، رسیدگی به همسایگان فقیر و بینوا و بدهکار و یتیم، راستگوئی و تلاوت قرآن، شیعه ما جز خیر نگوید، و امین قبیله‌اش باشد.

(۸) ۲۹. چهار چیز از گنجهای بهشت است: ابراز نکردن حاجت، نهان کردن صدقه، پنهان کردن درد، و کتمان مصیبت.

(۹) ۳۰. هر که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه شود، هر که نیتش خیر باشد رزقش زیاد گردد، هر که با خانواده خود خوشرفتاری کند عمرش دراز شود.

ص: ۴۷۳

(۱) ۳۱. از تنبلی و کم حوصلگی بپرهیز که کلید هر شری است، آدم تنبل هیچ حقی را ادا نمی‌کند و کم حوصله بر هیچ حقی ثابت نمی‌ماند (بر اثر بی‌حوصلگی بمحض اندک ناراحتی از حق دست می‌کشد).

(۲) ۳۲. هر که برادری در راه خدا بچنگ آرد، و بر اساس ایمان به خدا و وفای به حق برادری برای خدا با او طرح دوستی بریزد، پرتوی از نور خدا بکف آورده، و امانی از عذاب، و دلیلی نجاتبخش قیامت و عزتی جاوید، و نامی بلند .. چه مؤمن نه وصل به خداست، نه از خدا جداست. گفتند: یعنی چه؟ فرمود: وصل به او نیست، یعنی خدا نیست، از او جدا نیست یعنی از غیر خدا نیست (و با دیگری پیوند ندارد).

(۳) ۳۳. این دغلکاری با خویشتن برای انسان بس که: عیبی را در دیگران ببیند و در خود نبیند، یا کاری را که نمی‌تواند وانهد بر دیگر عیب گیرد، یا همنشین را با مطالبی بیهوده که نفعی به حالش ندارد بیازارد.

(۴) ۳۴. تواضع این است که انسان در مجلس به جایی پائین‌تر از مقام خود رضا باشد، بهر که رسد سلام کند، و مجادله نکند هر چند بر حق باشد.

(۵) ۳۵. مؤمن برادر مؤمن است، نه دشنامش دهد، نه محرومش کند، نه گمان بد به او برد.

(۶) ۳۶. به فرزندش فرمود: خود را به حق ملتزم کن، که هر که چیزی را بجا ندهد دو برابرش را بی‌جا بدهد.

(۷) ۳۷. هر که را تندخوئی دادند ایمان را از او نهان کردند.

(۸) ۳۸. خدا آدم زشتگوی بدزبان را دشمن دارد.

(۹) ۳۹. خدا را کیفرهائی است در دلها و بدنها، چون تنگی در معیشت، و سستی در عبادت، و هیچ کس را کیفری چون سنگدلی نداده‌اند.

(۱۰) ۴۰. روز قیامت فریادگری بانگ زند: صابران کجایند؟ گروههائی بپاخیزند، سپس بانگ زند متصبران (آنها که رنج و تلخی صبر را بر خود تحمیل کرده‌اند) کجایند؟ باز جمعیتهائی بپاخیزند. گفتند: قربانت، صابران و متصبران کیانند؟ فرمود: صابران آنهایند که مشقت انجام واجباترا تحمل کرده‌اند، و متصبران کسانی هستند که رنج ترک حرام را به جان خریده‌اند.

(۱۱) ۴۱. خداوند فرماید: ای آدمیزاده! آنچه برایت حرام کرده‌ام واگذار تا پرهیزگارترین مردم باشی.

(۱۲) ۴۲. بهترین عبادت، حفظ شکم و دامن است.

ص: ۴۷۵

(۱) ۴۳. خوشروئی و گشاده چهری محبت‌آور، و مایه تقرب به خداست، ترشروئی و گرفتگی مایه دشمنی (مردم) و دوری از خداست.

(۲) ۴۴. هیچ وسیله‌ای برای جلب محبت و دوام دوستی از این بهتر نمی‌شناسم که:

نعمتی را که به کسی داده‌ام به نعمت دیگر پیوند کنم، تا نخستین را نیکو نگه دارد و بارور سازد، چه دریغ کردن عطاهای آخر، زبان شکرهای اول را قطع کند (و آن که از محبت پیشین سپاسگزار بود با محرومیت پسین ناسپاس گردد) و (در عین حال) طبعم اجازه رد حاجت نخست را هم نمی‌دهد «۱».

(۳) ۴۵. حیا و ایمان را به یک طناب بسته‌اند، هر کدام برود دیگری هم بدنبالش می‌رود.

(۴) ۴۶. این دنیا را به نیک و بد می‌دهند، اما این دین را خدا جز به خاصان درگاهش نمی‌دهد.

(۵) ۴۷. ایمان اقرار و عمل است. و اسلام اقرار تنها.

(۶) ۴۸. ایمان آن است که در قلب باشد، و اسلام آن است که (به زبان جاری گردد و) احکام ظاهری اسلام چون ازدواج، میراث، و حفظ جان بر اساس آن اجرا شود، ایمان با اسلام شریک است و اسلام با ایمان شریک نیست.

(۷) ۴۹. هر که بابی از هدایت به مردم بیاموزد (و رسم نیکی بگذارد). چون همه عمل‌کنندگان اجر دارد بدون آنکه از ثواب آنان کاسته شود، و هر که بابی از گمراهی بدانها بیاموزد (و رسم بدی بگذارد) به اندازه همه عمل‌کنندگان اجر دارد بدون آنکه از گناه آنان کسر شود.

(۸) ۵۰. در اخلاق مؤمن تملق و حسد نیست جز در تحصیل علم (که ممکن است از استاد تملق گوید یا بر رفیق رشگ برد).

(۹) ۵۱. برای عالم رواست که چون پر سند و نداند، گوید: خدا داناتر است، و برای عالم روا نیست، و در خبر دیگری است که غیر عالم باید (صریح) بگوید: نمی‌دانم تا سائل را بشک نیندازد.

(۱۰) ۵۲. نخستین کس که زبان به لغت عرب گشود، اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم (ع) بود که در آغاز به زبان پدر و برادر سخن می‌گفت، و در سیزده سالگی لغت عرب را اختراع کرد، او اول کسی است که به عربی تکلم کرد و «ذبیح» (که دستور قربان کردنش به حضرت ابراهیم داده شد) هم اوست (نه برادرش اسحاق).

(۱۱) ۵۳. چیزی به شما نیاموزم که از شر سلطان و شیطان دور شوید؟ ابو حمزه گفت:

چرا، بفرمائید تا عمل کنیم. فرمود: صبح زود صدقه دهید که

---

(۱) عبارت متن بسیار تعقید دارد و پیداست در دست راویان تحریف شده.

روی ابلیس را سیاه می‌کند، و در آن روز سورت و سطوت سلطان ستمگر را بشکند. محبت و دوستی در راه خدا و همکاری در اعمال شایسته را از دست ندهید که ریشه سلطان و شیطان را برکند، و فراوان استغفار کنید که باعث محو گناهان است.

(۱) ۵۴. این زبان کلید هر خیر و شری است، سزد که مؤمن زبان را چون کیسه سیم و زر مهر کند. پیغمبر (ص) فرمود: خدا بر آن مؤمن رحمت آرد که زبان را از هر شری نگه دارد، این صدقه‌ای است که به خود می‌دهد. سپس امام باقر (ع) اضافه کرد: هیچ کس از گناه سالم نماند جز اینکه زبان را نگه دارد.

(۲) ۵۵. غیبت این است که عیب برادرت را که خدا پوشانده، آشکار کنی، اما ذکر صفات ظاهر او چون تند مزاجی و عجله ایرادی ندارد، و تهمت این است که به دروغ چیزی به وی نسبت دهی.

(۳) ۵۶. آن بنده در قیامت حسرتش بیشتر است که راه راستی را به دیگران بنماید و خود به راه دیگر رود.

(۴) ۵۷. بر شماست که پارسا، کوشا، و راستگو باشید، امانت را به صاحبش، نکوکار باشد یا تبهکار برگردانید، که اگر قاتل علی بن ابی طالب امانتی به من سپارد به او بازگردانم.

(۵) ۵۸. پیوند با خویشان، اعمال را پاکیزه می‌کند، اموال را می‌افزاید، بلا را می‌راند، حساب را آسان و عمر را دراز می‌سازد.

(۶) ۵۹. مردم! شما در این جهان هدف تیرهای مرگید، هیچ کس به روز تازه‌ای نرسد جز با گذشتن روز دیگری از عمرش، در این دنیا چه لقمه‌ای است که گلوگیر نشود؟ یا چه جرعه‌ای است که راه نفس نبندد؟ سرائی را که بدان وارد می‌شوید با جهانی که از آن می‌گذرید، آباد کنید، که امروز غنیمت است، و فردا را چه می‌دانی که از آن کیست.

جهانیان مسافرانی هستند که در سرای دیگر بار گشایند ما شاخه ریشه‌هائی هستیم که از دست رفته، مگر شاخه پس از ریشه چقدر می‌ماند؟ آنها که عمرهائی بلندتر و آرمانهائی درازتر داشتند کجا رفتند؟ ای فرزند آدم! چیزی که برگرداندنی نیست (مرگ) بسراغت آمده، و چیزی که بازگشتنی نیست (عمر) از دست رفته،

ص: ۴۷۹

پس عیش‌گذران را عیش مشمار که از آن جز لذتی که ترا به مرگ رساند، و به اجل نزدیک سازد، نصیبی نداری، عن قریب است که محبوبی از دست رفته، و پیکری بی‌جان باشی، پس به فکر خود باش و همه چیز را واگذار، و از خدا کمک خواه تا یاریت کند.

(۱) ۶۰. هر که همان (احسان) کند که به او کرده‌اند، تلافی کرده، هر که بیفزاید، سپاس گزارده، هر که سپاس گزارد، کرم کرده، آن که بداند هر چه کند، به خود کند، انتظار تشکر و توقع فزونی محبت از مردم ندارد. از دیگران چشم نداشته باش که در برابر احسانی که به خود کرده‌ای، و با آن آبروی خود را نگه داشته‌ای، ستایشت کنند، و بدان که طالب حاجت (که به تو رو آورده) با درخواست از تو آبروی خود را حفظ نکرده، تو با بر آوردن حاجتش بزرگواری خود را نگه دار.

(۲) ۶۱. خدا بنده مؤمنش را با بلا نوازش می‌کند، چنان که غایب، کسانش را با هدیه.

و او را از دنیا پرهیز می‌دهد چنان که طبیب مریض را.

(۳) ۶۲. خدا دنیا را به دوست و دشمن هر دو می‌دهد، اما دین را جز به دوست نمی‌دهد.

(۴) ۶۳. شیعه علی (ع) کسی است که در راه ولایت، از بذل مال دریغ نکند، به محبت ما با برادرانش دوستی کند، برای زنده کردن امر ما (اصول تشیع) به دیدار آنها رود، شیعیان ما هنگام خشم ستم نکنند، و هنگام خشنودی تند روی ننمایند، برای همسایگان برکند و با معاشران در صلح و صفا.

(۵) ۶۴. تنبلی بدین و دنیا زیان رساند.

(۶) ۶۵. اگر مردم بدانند درخواست چه خاصیت دارد، هیچ کس از دیگری درخواست نکند، و اگر بدانند رد خواهش چه زیان دارد، هیچ کس خواهنده‌ای را رد نکند.

(۷) ۶۶. خدا را بندگانی است مبارک، سهلگیر، و بخشنده، خود آسوده زندگی کنند و دیگران هم در پناهشان بیاسایند، و برای بندگان او چون بارانند، چنان که بندگانی دارد لعنتی، سختگیر و بیخیر، نه خود آسایشی دارند و نه دیگران در پرتو آنها آسوده‌اند که در میان بندگان خدا حکم ملخ را دارند، بر هر چه نشینند نابودش کنند.

(۸) ۶۷. بهترین سخنی که می‌خواهید مردم به شما بگویند به آنها بگوئید، که خدا آدم لعنتگر، دشنامگوی، طعنه زن، زشت گفتار، بد زبان و گدای سمج را دشمن دارد، و مردم بردبار عفیف و پارسا را دوست دارد.

(۹) ۶۸. خداوند سلام کردن به همه را دوست دارد.

ص: ۴۸۱

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱)

سخنان طولانی از امام صادق (ع) در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

سفارشهای آن حضرت به «عبد اللّه بن جندب»

«۱» (۲) ای عبد اللّه! شیطان دامهای خود را در این سرای فریب گسترده و جز دوستان ما شکاری نخواهد که آخرت چنان در چشم آنان بزرگ است که هیچ چیز را با آن مبادله نکنند.

آه! آه بر آن دلها که آکنده از نور است، دنیا در نظر آنها چون اژدهائی رنگارنگ است و دشمنی زبان نافهم، با خدا الفت دارند و از آنچه عیاشان بدان مأنوسند می‌گریزند، آنان به حق دوستان منند. به برکت آنها هر فتنه برطرف گردد و هر بلا دفع شود.

(۳) پسر جندب! هر مسلمانی که با ما آشناست سزد که هر روز و شب به اعمالش رسیدگی کند، و خود حسابگر خود باشد، اگر کار نیکی دید زیادش کند، و اگر به کار بدی برخورد استغفار نماید تا در قیامت دچار ذلت نشود. خوشا به حال بنده‌ای که بر نعمتها و زرق و برق دنیای خطاکاران حسرت نخورد، خوشا به حال آن بنده که آخرت جوید و برای آن بکوشد، خوشا بحال آنکه آرمانهای دروغین سرگرمش نسازد. خدا آن قوم را رحمت کند که چراغ (راه خلق) و روشنگر (افکار مردم) بودند، با عمل و بکار بردن منتهای قدرت، مردم را بسوی ما (و مبادی تشیع) دعوت می‌کردند، و مانند آنهائی نبودند که اسرار ما را فاش می‌کنند.

(۴) پسر جندب! مؤمنان کسانی هستند که از خدا می‌ترسند، و از زوال نعمت هدایت بیمناکند، چون خدا و نعمتهایش را یاد کنند، بلرزند و بهراسند و چون آیات خدا را بر آنها خوانند، از مشاهده نفوذ قدرت وی ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خویش توکل کنند.

(۵) پسر جندب! (کجرویها تازگی ندارد) دیرگاهی است که بازار جهل و نادانی رواج و بنیانش استوار است، چه مردم دین خدا را به بازیچه گرفته‌اند تا آنجا که عالمان هم که باید علم را وسیله تقرب درگاه خدا کنند، (مقصدی) جز خدا می‌جویند و اینان ستمکارند.

(۶) پسر جندب! اگر شیعیان ما درست و پایدار بودند ملائکه با آنها دست می‌دادند، ابر بر سر آنها سایه می‌افکند، روزشان روشن می‌شد، از آسمان و زمین رزقشان می‌رسید، هر چه از خداوند می‌خواستند عطا می‌فرمود.

---

(۱) عبد اللَّه بن جندب از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم و حضرت رضا (ع) بوده و علاوه بر تجلیلهای فراوان که در کتب رجال از او شده متن این حدیث که عالیترین و زبده‌ترین وظائف و مسئولیتهای شیعه را بیان می‌کند مقام ارجمند او را در پیشگاه امام (ع) نشان می‌دهد که ائمه (ع) هر دستوری را به هر کس نمی‌داده‌اند و هر گوش را لایق هر سخن نمی‌دیده‌اند و این خود یکی از راههای شناخت ارزش راویان است گرچه به آن توجه نشده

(۱) پسر جندب! در باره گنهکاران شیعه سخنی جز خیر مگوئید، با تضرع و زاری از خدا توفیقشان را بخواهید، برایشان درخواست توبه کنید، که هر کس دل به ما بندد، ولایت ما را بپذیرد با دشمنان ما طرح دوستی نریزد، آنچه داند بگوید، و از آنچه نداند یا تردید دارد دم فرو بندد، در بهشت است.

(۲) پسر جندب! هر که بر عمل تکیه کند هلاک شود، هر که با پشت گرمی به رحمت خدا به گناه جری شود نجات نیابد (عبد اللَّه گوید:) گفتم: پس چه کسی اهل نجات است؟

فرمود: آنها که میان بیم و امیدند، چنان که گوئی، از امید به ثواب و ترس از عذاب، قلبشان در چنگال پرنده‌ای (شکاری) است.

(۳) پسر جندب! هر که خواهد خدا حور العین تزویجش کند، و تاج نور بر سرش نهد، برادر مؤمنش را شاد کند.

(۴) پسر جندب! خواب شب و گفتار روز را کم کن، که در پیکر انسان عضوی ناسپاستر از چشم و زبان نیست، مادر حضرت سلیمان به او گفت: پسر جان، از خواب (بیش از ضرورت) بپرهیز زیرا روزی که همه نیازمند اعمالند، ترا تهیدست سازد.

(۵) پسر جندب! شیطان برای شکار کمندها دارد، از دامها و کمندهای او بپرهیزید، گفتم: یا ابن رسول اللَّه آنها چیست؟ فرمود: کمندهایش جلوگیری از نیکی با برادران است، و دامهایش خواب در وقت نماز واجب. هان! هیچ عبادت چون گام برداشتن برای نیکی به برادران و زیارت آنها نیست، وای به حال آنها که از نماز غفلت کنند، در خلوتهای (شب) بخوابند، در سستیها (مواقع استراحت و فراغت از کار) خدا و آیاتش را به مسخره گیرند. اینهایند که در آخرت بهره‌ای ندارند و خدا در قیامت (از سر خشم) با آنها سخن نگوید (از پلیدی گناه)، پاکشان نسازد، و عذابی دردناک دارند.

(۶) پسر جندب! هر که بامدادان (که سر از خواب برگیرد) غمی جز آزادی از آتش داشته باشد امر بزرگی را کوچک شمرده، و از خدا سود ناچیز (دنیا) خواسته؛ و هر که با برادرش تقلب کند، تحقیرش نماید، و با او در افتد؛ خدا در دوزخش جا دهد؛ و هر که بر مؤمنی حسد برد ایمان در قلبش چون نمک در آب ذوب شود.

(۷) پسر جندب! آن که برای انجام حاجت برادرش راهی رود، چنان است که بین (کوه) صفا و مروه سعی کرده، و اگر حاجتش را برآورد چنان است که در جنگ بدر و احد در خون غلطیده، خدا هیچ امتی را هلاک نکرد جز وقتی که به حقوق برادران مستمند خود بی‌اعتنائی کردند.

ص: ۴۸۵

(۱) پسر جندب! به شیعیان ابلاغ کن، بگو: دستخوش افکار پراکنده نشوید، به خدا، جز با پرهیزگاری، کوشش در دنیا و مساوات با برادران در راه خدا به ولایت ما نتوان رسید، آن که به مردم ستم کند شیعه ما نیست.

(۲) پسر جندب! شیعه ما را با نشانه‌هائی چند باید شناخت: سخاوت، بخشش به برادران، پنجاه رکعت نماز (واجب و نافله) شبانه روز. شیعیان ما نه (از بی‌صبری) چون سگان (در سرما) زوزه کشند، نه چون کلاغ طمع ورزند، نه در مجاورت دشمنان ما سکونت کنند، نه دست سؤال بسوی دشمن ما دراز کنند گرچه از گرسنگی جان دهند، شیعه ما مارماهی نخورد، روی کفش (چون سنیان) مسح نکشد، مراقب اول ظهر (برای نماز) باشد، مسکرات ننوشد، عرض کردم: قربانت: چنین شیعه را کجا بیابم؟ فرمود: سر کوهها، و گوشه و کنار شهرها، چون به شهری وارد شوی سراغ کسانی را بگیر که نه آنها با مردم آمیزش دارند و نه مردم با آنها که چنین کس مؤمن است خداوند (در باره حبیب نجار) فرماید: «مردی از دورترین نقاط شهر (انطاکیه) شتابان آمد ...» (یس: ۲۵). به خدا حبیب نجار تنها بود.

(۳) پسر جندب! همه گناهان قابل آمرزش است جز ستم به هم مسلکانت، و همه نیکیها قابل قبول درگاه خداست جز آنچه از سر ریب ریا باشد.

(۴) پسر جندب! در راه خدا (با مؤمنان) دوستی کن، به دستاویز محکم (قرآن) چنگ زن، به (رشته) هدایت در آویز تا عملت پذیرفته شود، خداوند فرماید: «مگر آنها که ایمان آورده، عمل صالح کنند، سپس هدایت یابند» (طه: ۸۲). جز ایمان هیچ چیز پذیرفته نیست، و ایمان جز با عمل نیست، و عمل بدون یقین نخواهد بود، و یقین جز با خشوع (افتادگی و فروتنی) در برابر خدا نمی‌باشد و ملاک (و محور) همه هدایت (و ره‌شناسی) است، هر که راه را بیابد عملش پذیرفته گردد، و قبول شده به عالم ملکوت صعود کند «و خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت فرماید» (بقره: ۲۱۳).

(۵) پسر جندب! اگر خواهی در سرای (رحمت و نعمت) خداوند جلیل در جوار او باشی و در باغ فردوس مسکن گیری، باید دنیا در نظرت خوار، و مرگ در برابر چشمت باشد، چیزی برای فردا ذخیره نکنی، و بدانی که هر چه پیش فرستی به سود توست، و هر چه پشت سر گذاری به زیانت.

(۶) پسر جندب! هر که از عایدات خود بهره نگیرد برای دگران جمع می‌کند، هر که از هوی (و هوس) پیروی کند، اطاعت دشمن کرده، هر که به خدا اعتماد کند کار دنیا و آخرتش را کفایت فرماید، و همه چیزش را در غیابش حفظ کند

ص: ۴۸۷

هر که برای هر بلا صبری نیندوزد، و برای هر نعمت شکری، و برای هر مشکل (راه) حلی، درمانده شود. در هر مصیبتی در اولاد، یا مال، یا جان، صبر را بر خود تحمیل کن، خداوند امانتی که داده دریافت می‌کند، بخشش خود را باز پس می‌گیرد، تا صبر و شکیبائی تو را بیازماید. به خدا امیدوار باش، نه چندان که به گناه دلیرت کند، از خدا بترس نه آنسان که از رحمتش ناامیدت سازد، به گفتار و ستایش جاهل هرگز مغرور نشو که باعث تکبر و گردن فرازیت گردد، و کردارت در نظرت جلوه کند، چه بهترین عمل عبادت و تواضع است، مبادا مال خود را تباه و مال دیگری را که پشت سر می‌نهی اصلاح کنی، به قسمت خدائی بساز، و جز به آنچه داری میندیش، آنچه را نمی‌توانی بدست آری آرزو مکن، که قناعتکار سیر شود و هر که قناعت ندارد سیری ندارد، بهره خود را از آخرت برگیر، در توانگری سرمست مشو، در تنگدستی بیتابی نکن، درشتخوی و سنگدل مباش که نزدیکیت را خوش ندارند، سست (و بیحال) مباش که آشنایان تحقیرت کنند، با برتر از خود ستیزه مکن، زیردست را مسخره منما، در کارها با اهلش در نیفت (کار را به اهلش واگذار)، مطیع نابخردان نباش، خوار و زیردست هر کس مشو، بار خود را به دوش کسی نیفکن، در هر کار پیش از آنکه گام نهی و پشیمان شوی، راه ورود و خروجش را بشناس، قلبت را خویشاوندی دان که با او شریکی، عملت را پدری که بدنبالش روی، نفست را دشمنی که با او در نبردی، عاریتی که باید باز پس دهی، ترا طبیب خود قرار داده‌اند، نشان سلامتت را نموده‌اند، دردت را بیان کرده‌اند، درمانت را نشان داده‌اند، بنگر چگونه به خود می‌رسی، اگر به کسی محبتی کردی با منت و به رخ کشیدن تباهش نساز، بلکه با محبت بهتری تکرارش کن، تا اخلاقت را زیباتر و ثوابت را بیشتر کند، سکوت را رعایت کن تا بردبارت شمارند، جاهل باشی یا عالم، خاموشی در حضور عالمان زیور است، و در مجلس جاهلان پوشش.

(۱) پسر جندب! عیسی بن مریم به اصحابش فرمود: اگر یکی از شما ببیند برادرش خوابیده، جامه‌اش کنار رفته و گوشه‌ای از عورتش پیداست، چه می‌کند؟ آیا بقیه را هم عقب می‌زند تا همه جا پیدا شود، یا لباسش را بر می‌گرداند تا پوشیده شود؟ گفتند: البته بر می‌گرداند. فرمود: هرگز، شما همه را عقب می‌زنید، اصحاب فهمیدند که این مثل است و مقصد چیز دیگری است، گفتند: یا روح اللّه، چگونه عقب می‌زنیم؟ فرمود:

اگر عیبی از برادرتان ببینید نمی‌پوشانید، به حق می‌گویم که شما به مقصود نرسید جز با ترک لذتها، و به آرزوها نائل نشوید، جز به صبر بر نامرادیها، از نگاه (به نامحرم) بپرهیزید

ص: ۴۸۹

که تخم شهوت در دل می‌کارد، و این فتنه برای نگرنده کافی است، خوشا به حال آن که دیده را در دل (و در اختیار دل) نهد، نه در چشم، چون خواجگان به عیب مردم منگرید، بسان بندگان عیب خود را ببینید، مردم دو دسته‌اند: گرفتار (به عیوب و معاصی) و آزاد، بر گرفتاران رحمت آرید، و بر آزادی خود شکر گوئید.

(۱) پسر جندب! با آن که از تو بریده پیوند کن، به آنکه محرومت کرده، عطا کن، به هر که بد کند نیکی کن، به هر که دشنامت دهد سلام کن. در حق آن که با تو مرافعه دارد انصاف ده، از آن که ستمت کرده بگذر، چنان که دوست داری از تو بگذرند، و عفو خدا را در نظر گیر، نمی‌بینی که خورشیدش بر نیک و بد می‌تابد و بارانش بر درستکار و تبهکار می‌بارد.

(۲) پسر جندب! در انظار مردم صدقه نده که نیکت شمارند، و در این صورت پاداش خود را دریافت کرده‌ای، باید اگر با دست راست دادی دست چپ خبردار نشود، چه آن کسی که در نهان برای او صدقه می‌دهی، روزی که بی‌اطلاعی مردم زیانت نرساند، آشکارا و در چشم همگان پاداشت دهد. (هنگام دعا) صدا را کوتاه کن، خدائی که از نهان و عیان شما آگاه است، پیش از درخواست هم می‌داند چه می‌خواهید در حال روزه غیبت کس نکن، روزه را به ستم میالائید، بسان ریاکاران روزه نگیر که گرفته چهر، ژولیده مو، و خشگ لب بسر برند تا مردم بفهمند روزه دارند.

(۳) پسر جندب! همه خیرها، و همه شرها را پیش رو داری، و هیچ یک را جز بعد از مرگ نبینی چه خدا همه خیر را در بهشت، و همه شر را در دوزخ نهاده که جاویدانند، و هر که خدایش هدایت بخشیده، و به ایمان عزیز ساخته، و راه (سعادت) ش الهام کرده، عقلی در طبیعتش نهاده که نعمتهای او را بشناسد، علم و حکمتی داده که دین و دنیایش را اداره کند، باید شکر خدا را بر خود واجب شمرد، ناسپاس نکند، به یاد او باشد، فراموشش ننماید، اطاعتش کند، سر از فرمانش نپیچد هم برای نعمت دیرینش (آفرینش) که تنها لطف «او» شاملش شده، هم برای نعمتهائی که پس از خلقت به وی داده، و هم برای پاداشهای بسیاری که نوید داده، و این لطف علاوه بر اینکه طاعتی بیش از طاقت و ما فوق قدرت به گردنش ننهاده، کمک در راه انجام تکالیف را ضمانت کرده، دستور داده تا در عمل به وظائف اندک، از او مدد خواهند،

اما این انسان از دستور وی رویگردان و ناتوان است، میان خود و خدا جامه زبونی بتن کرده، تسلیم هوس شده، راه شهوات می‌سپارد. دنیا را بر آخرت می‌گزیند، و باز تمنای باغ بهشت دارد، ولی با عمل تبهکاران طمع به منزلگاه نکوکاران بستن نشاید. هان! اگر واقعه (ی رستاخیز) بوقوع پیوندد، قیامت بر پا شود، هنگامه بزرگ در رسد و خداوند میزانها را برای حکم قاطع نصب کند، و خلقها همه برای حساب به صحنه آیند، خواهی فهمید که رفعت و کرامت از آن کیست، و حسرت و ندامت به که می‌رسد، امروز کاری کن که مایه نجات آخرتت باشد.

(۱) پسر جندب! خدای عز و جل در وحی خود فرموده: «نماز را از آن کس می‌پذیرم که در پیشگاه عظمت من تواضع کند، از کامرانیها برای من چشم بپوشد، روز را به ذکر من بگذارند، و به بندگانم بزرگی نفروشد، گرسنه را سیر کند، برهنه را بپوشاند، بر مصیبت زده رحمت آرد، غریب را جا دهد، نور این بنده چون خورشید بتابد، او را در تاریکیها نور بخشم، در جهالتها حلم دهم، به عزت خود حفظش کنم، فرشتگانم را به حفاظتش بگمارم، مرا بخواند و لبیک گویم، درخواست کند و عطا کنم، این بنده نزد من باغهای بهشت را ماند که میوه‌هایش همانند ندارد، و تغییر نپذیرد».

(۲) پسر جندب! اسلام (اقرار به توحید و نبوت و معاد) برهنه است، جامه‌اش حیا، زیورش وقار و مردانگیش عمل صالح، و ستونش پرهیزگاری است، هر چیز را شالوده‌ای است و شالوده اسلام محبت ما خاندان پیغمبر است.

(۳) پسر جندب! خدای تبارک و تعالی را حصاری است از نور که لفافه‌ای از زبرجد و حریر دارد و به سندس (پارچه ابریشمین زربافت) و دیبا تزیین شده، این حصار (در قیامت) میان دوستان و دشمنان ما کشیده شود، آنگاه که از بلندی روز محشر (و شدت گرما) مغزها بجوش آید، دلها به گلوگاه رسد، و جگرها پخته شود، دوستان خدا را به درون آن برند، و آنجا در امن و حراست خدا باشند، و از هر چه دل بخواهد و چشم لذت برد برخوردار شوند، دشمنان خدا از شدت عرق دهانشان بند آید، و از ترس بند دلشان ببرد، و (وحشت‌زده) به عذابهائی که خدا برایشان مهیا کرده بنگرند و گویند: «چرا ما مردمی را که می‌پنداشتیم از اشرارند، نمی‌بینیم؟» (ص: ۶۲). دوستان خدا این منظره را بنگرند و به آنها بخندند، چنان که خداوند (از زبان دوزخیان) فرموده: «ما آنها را (به غلط) به مسخره می‌گرفتیم (و در دوزخ نیستند) یا (هستند و) ما نمی‌بینیم؟» (ص: ۶۳). (سپس فرماید) «امروز مؤمنان به کفار می‌خندند، و بر تختها (تکیه زده) تماشا می‌کنند» (مطففین:

۳۳- ۳۴). و هیچ کس باقی نماند که مؤمنی از دوستان ما را (و لو) به یک کلمه کمک کرده باشد، جز اینکه خدایش بی‌حساب به بهشت برد.

(۱)

سفارشهای آن حضرت به «ابو جعفر محمد بن نعمان احول»

(۲) ابو جعفر احول «۱» گوید: حضرت صادق (ع) به من فرمود: خدای عز و جل در قرآن گروههائی را به جرم افشاگری سرزنش کرده. گفتم: قربانت، کجا؟ فرمود: در این آیه:

«چون امری (از اسرار جنگ) که باعث ایمنی یا ترس مسلمانان است پیش آید آن را افشا کنند.» (نساء: ۸۳). سپس فرمود: آن که اسرار ما را فاش سازد چون کسی است که شمشیر به روی ما کشد، خدا بر آن بنده رحمت آرد که چون علم نهانی ما را بشنود زیر قدمهای خود دفن کند، به خدا، من بدکاران شما را می‌شناسم بهتر از بیطار که چهار پا را شناسد، بدکرداران شما آنهایند که قرآن نخوانند جز ناهنجار، نماز نگزارند جز آخر وقت، و زبان خود نگه ندارند. بدان که چون حسن بن علی (ع) (در ساباط مدائن) ضربت خورد و مردم از دورش پراکنده شدند، کار را به معاویه واگذاشت، شیعیان (افراطی و عصبانی از جریان صلح) به آن جناب چنین سلام می‌کردند: سلام بر تو ای زبون‌کننده مؤمنین.

حضرت می‌فرمود: من مؤمنان را خوار نکردم، عزیز کردم. دیدم شما تاب پیکار با دشمن ندارید، کار را وانهادم، تا ما و شما هر دو سالم بمانیم، چنان که آن عالم (همسفر حضرت موسی که گویند خضر بوده) کشتی (مستمندان) را معیوب ساخت تا (از تصرف دشمن مصون و) برای صاحبانش محفوظ ماند، من نیز به منظور حفظ جان خود و دوستانم چنین کردم.

(۳) پسر نعمان! من گاه به یکی از شما سخنی (محرمانه) می‌گویم، او منتشر می‌کند، و مستوجب لعنت و بیزاری من می‌شود، پدرم می‌فرمود: چه چیز چون تقیه مایه روشنائی چشم است؟ تقیه سپر مؤمن است. اگر تقیه نبود (قدرتها اساس دین را در

هم ریخته بودند و) خداپرستی از میان رفته بود، خدای عز و جل فرماید: «نباید اهل ایمان مؤمنان را واگذاشته، کافران را به دوستی گیرند، و هر که چنین کند با خدا پیوندی نخواهد داشت، مگر اینکه از آنها پروا داشته باشند (و تقیه کنند).» (آل عمران: ۲۸).

(۴) پسر نعمان! از ستیزه بپرهیز، که عملت را پامال می‌کند. از کشمکش حذر کن که هلاکت می‌سازد، از دشمنیها دوری جوی که از خدا دورت می‌کند، پیشینیان خاموشی را فرا می‌گرفتند چنان که شما سخن را آنگاه که کسی می‌خواست به عبادت پردازد، نخست ده سال تمرین سکوت می‌کرد، اگر از عهده بر می‌آمد و می‌توانست صبر کند عبادت پیشه می‌کرد، و گر نه می‌گفت: من شایسته این مقصد نیستم، آن کس نجات یابد که مدتها از گفتار نابجا دم فرو بندد، و در حکومت باطل آزارها را تحمل کند (و دین را

---

(۱) ابو جعفر احول از برازنده‌ترین اصحاب امام صادق (ع) است، در بحث و دفاع از تشیع بسیار توانا بوده، در این حدیث امام (ع) ضمن گله از دوستان خام حقیقت تقیه و فوائد آن، و زیانهائی را که از بی‌توجهی به این اصل عاید شده، بیان می‌کند، و برای شناخت ماهیت این دستور که متأسفانه همچون برخی از اصول دیگر بسیار بد تفسیر شده و بهره‌های غلط از آن گرفته‌اند، کاملا سودمند است و چند نکته مهم در این روایت بچشم می‌خورد: ۱- تقیه، عبارت است از نگه داشتن اسرار داخلی یک نهضت و افشا نکردن نقشه‌ها. ۲- تقیه یک نقشه جنگی است که برای غلبه بر دشمن، و جلوگیری از رخنه او بکار می‌رود، ۳- ائمه علیهم السلام نقشه‌هائی مخفی داشته‌اند که اگر با افشاگری و بی‌احتیاطی بعضی از اصحاب فاش نشده بود وضع را دگرگون کرده بودند،

نبازد) اینان به حق مردمی اصیل، برگزیده، و دوستان (خدا) هستند، و ایمان دارند.

مبغوض‌ترین شما نزد من کسانی هستند که ریاست‌طلب و سخن‌چین‌اند و بر برادران خود حسد می‌برند، نه آنها از منند، نه من از آنها، دوستان من آنهایند که تسلیم امر ما و در هر کار پیرو ما باشند، به خدای اگر یکی از شما به اندازه روی زمین طلا در راه خدا دهد و بر مؤمنی حسد برد، آن طلاها را داغ کرده بر بدنش نهند.

(۱) پسر نعمان! افشاگر مانند قاتل ما به شمشیر نیست، گناه او بالاتر است، گناه او بزرگتر است.

(۲) پسر نعمان! هر که حدیثی به زیان ما نقل کند، ما را به عمد کشته، نه به خطا.

(۳) پسر نعمان! در دوران حکومت ظلم راه خود پیش گیر، با افراد مشکوک و خطرناک با سلام و تعارف روبرو شو، که هر کس متعرض حکومت شود خود را به کشتن و هلاکت سپرده، خداوند فرماید: «خود را به دست خود به مهلکه نیندازید.» (بقره: ۱۹۵).

(۴) پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان افرادی بیگانه از ما و دین ما در جرگه ما وارد می‌کند، و آنگاه که آنها را (به نام شیعه و اصحاب) معروف گرداند، و مردم آنان را شناختند دستور دهد که به ما دروغ بندند، و هر وقت یکی از آنها رفت دیگری را بجایش می‌گمارد.

(۵) پسر نعمان! هر که در جواب سؤال علمی (که اطلاع ندارد) بگوید: نمی‌دانم، نصف علم را دریافته، و مؤمن کسی است که تا در مجلس نشسته ممکن است کینه ورزد اما چون برخاست کینه هم از دلش بیرون رود.

(۶) پسر نعمان! عالم نمی‌تواند هر چه را می‌داند به تو بگوید، اینها اسراری است که خداوند به جبرئیل فرموده، جبرئیل به محمد (ص) و محمد به علی (ع) و علی به حسن (ع) و حسن به حسین (ع) حسین به علی (امام سجاد «ع») و علی (ع) به محمد (امام پنجم «ع») و محمد به آن کسی که فرموده (یعنی: خود آن بزرگوار) پس شتاب نکنید. به خدا، سه بار این امر (فرج آل محمد «ص» و حکومت عدالت) نزدیک شده و بر اثر افشاگری شما به تأخیر افتاده، به خدا، شما هیچ سری ندارید جز اینکه دشمنانتان از آن آگاه‌ترند.

ص: ۴۹۷

(۱) پسر نعمان! به خود رحم کن نافرمانی من کرده‌ای، سر مرا فاش نکن «مغیرهٔ بن سعید» «۱» به پدرم دروغ بست و سرش را فاش کرد، خداوند تیزی آهن را به او چشاند. ابو الخطاب (جعال و دروغزن دیگر) نیز به من دروغ بست و رازم را گشود، خداوند تیزی آهن را به او چشاند. هر که اسرار ما را نگه دارد خدا دنیا و آخرت او را بیاراید، بهره‌اش را عطا کند، و از تندی آهن و تنگنای زندان نگاهش دارد، بنی اسرائیل چنان دچار قحطی شدند که چارپایان و فرزندانشان تلف شدند، حضرت موسی دعا کرد، خطاب شد موسی، این قوم آشکارا به زنا و ربا دست زده‌اند، کنیسه‌ها را آباد و نماز را ویران کرده‌اند (و شایسته عذابند) عرض کرد: خدایا، به رحمتت بر آنها لطف کن، وحی آمد که چهل روز دیگر بر آنها باران می‌فرستم و آنان را می‌آزمایم، (و این وعده جنبه سری داشت که نباید خبردار شوند تا دست از گناه به کشند، و به درگاه خدا بنالند، اما جمعی که از این مژده آگاه شدند) خبر را منتشر کردند، و به کیفر این افشاگری چهل سال از باران محروم شدند، شما نیز امرتان (و نجاتتان از چنگال خلفای بیدادگر) نزدیک شد اما در محافل نقل کردید (و به تأخیر افتاد).

(۲) ابا جعفر! شما با مردم چکار دارید (که بدون رعایت مصالح پیوسته آنها را به مذهب خود می‌خوانید و خود را معرفی می‌کنید) دست از آنها بکشید، کسی را به این امر (تشیع) دعوت نکنید (که باعث گرفتاری بی‌جهت و مخاطره مکتب است) به خدا، اگر اهل آسمان و زمین برای گمراه کردن بنده‌ای متفق شوند و خدا بخواهد هدایتش کند، نتوانند. دست از سر مردم بردارید (حتی از خویشان) کسی نگوید: برادرم، عمویم، همسایه‌ام، اگر خدا برای بنده‌ای خیر خواهد، روحش را پاکیزه کند، و هیچ سخن پسندیده‌ای نشنود جز اینکه بپسندد و بپذیرد، و هیچ حرف نادرستی نشنود جز اینکه ناخوش دارد و رد کند، و خداوند سخنی به قلبش الهام کند که کارش را درست و روبراه سازد.

(۳) پسر نعمان! اگر خواهی دوستی برادرت صافی و بی‌غش شود با او مزاح نکن، کشمکش و ستیزه منما، بر وی مباهات نکن، به دشمنیش نپرداز، و تنها اسراری را با وی در میان گذار که اگر دشمن هم اطلاع یابد زیانت نرساند، که ممکن است دوست نیز روزی دشمن شود.

(۴) پسر نعمان! بنده را نتوان مؤمن گفت جز وقتی که سه سنت در او یافت شود: یکی از خدا، دیگری از پیغمبر و سوم از امام. و اما سنت خدا، سرپوشی است، که در باره خود فرمود: « (خدا) غیب‌دان است، هیچ کس را بر غیب خود آگاه نسازد. (جن: ۲۶).

سنت پیغمبر: مدارای با مردم، و رفتار با اخلاق سهل و مستقیم است، و سنت امام: صبر در سختی و گرفتاری است تا وقتی که خداوند فرجی رساند.» (۵) پسر نعمان! بلاغت (شیوائی سخن) نه به تند زبانی است، نه به یاوه‌سرائی. بلاغت،

---

(۱) دروغگوی جعال بدعتگذار که حدیثها جعل کرد و به امام باقر (ع) نسبت داد.

رساندن مقصود و توجه به حجت و دلیل است (که گوینده بتواند آنچه را در دل دارد ادا کند و دلیل و برهان خود را بیابد).

(۱) پسر نعمان! آن که کنار دشنامگوی دوستان خدا نشیند معصیت خدا کرده. هر که چون برای ما خشم گیرد و نتواند انتقام گیرد و خشم خود را فرو خورد، در عالی‌ترین درجه بهشت با ما خواهد بود، هر که روز را با افشای اسرار ما آغاز کند، خداوند تیزی آهن و تنگنای زندان را بر او مسلط سازد.

(۲) پسر نعمان! علم را برای سه چیز نیاموز: تظاهر، مباهات و کشمکش، و برای سه چیز وانگذار: تن دادن به جهل، بیعلاقگی به علم، و خجالت از مردم، علمی که نشر نکنند چراغی است که بر آن سرپوش نهند.

(۳) پسر نعمان! چون خدا برای بنده‌ای خیر خواهد، نقطه‌ای نورانی در قلبش پدید آرد تا دلش در طلب حق برآید، (و به حق گراید) آنگاه به «مکتب» شما (اصول تشیع) سریعتر از مرغ به آشیانه خود شتابد.

(۴) پسر نعمان! خدا محبت ما- اهل بیت- را از آسمان از خزینه‌های زیر عرش که چون خزانه‌ها و معادن طلا و نقره است، فرود آرد، و جز به اندازه معین نازل نکند، و جز به بهترین خلق عطا نفرماید، این خزائن ابرهای بارانی را ماند که چون خدا خواهد بنده‌ای را که دوست دارد، بدان ممتاز کند، دستور دهد تا بسان ابر ببارد، و جنین را در شکم مادر شاداب سازد.

(۱)

نامه آن حضرت به جمعی از شیعیان و اصحاب

(۲) اما بعد، از پروردگارتان «عافیت» خواهید، آرامش، وقار طمأنینه و حیا را از دست ندهید، از آنچه شایستگانتان دوری جستند کناره گیرید، با اهل باطل روشی نیکو پیش گیرید، بدرفتاریها را تحمل کنید، از کشمکشهای طولانی بپرهیزید، چون با مردم همنشینی و معاشرت و یا (احیانا) در گفتار منازعه کنید به آیین تقیه رفتار کنید، چه شما از نشست و برخاست، معاشرت و درگیری با آنها به روش مخفی‌کاری که خدا دستور داده ناگزیرید، و چون بدین وضع با آنها روبرو شوید بناچار شما را خواهند آزرد و در چهره‌تان آثار انکار می‌بینند، و اگر حمایت خداوندی نبود به شما حمله میکردند و آن دشمنیها و کینه‌ها که در سینه دارند از آنچه آشکار می‌کنند افزونتر است، انجمنهای شما و آنها یکی است.

اگر خداوند بنده‌ای را در اصل خلقت مؤمن آفریند، نمیرد تا شر را در نظرش ناپسند کند، و از او دورش سازد، و هر که را از بد متنفر و دور گرداند از کبر و بزرگی نگه دارد، تا نرمخوی و خوش اخلاق و گشاده‌روی گردد، وقار و آرامش و افتادگی اسلام در او پدید آید، از حرامهای خدا بپرهیزد و از غضبش کناره گیرد، و خدا دوستی و خوشرفتاری با خلق، و ترک جدائی از مردم و دشمنی با آنها را نصیبش فرماید، چنان که دیگر بکلی از خصومت و اهلش کناره گیرد. و اگر بنده‌ای در اصل خلقت کافر باشد نمیرد تا وقتی که شر را دوست دارد و بدان نزدیک شود، آنگاه به تکبر و بزرگی مبتلا گردد، سنگدل، بد اخلاق، ترشرو، بدزبان و بی‌حیا شود، خداوند پرده او را بدرد، مرتکب حرامها شود و هیچ گاه دست از حرام نکشد، گنهکار گردد، و طاعت و اهل طاعت را دشمن دارد، چقدر حال مؤمن و کافر از هم دور است؟ از خدا عافیت طلبید، و لا حول و لا قوة الا باللّه.

(۳) زیاد دعا کنید، خدا آن بنده که او را بخواند دوست دارد، به بندگان مؤمن وعده اجابت داده، در قیامت دعای آنان را عملی قرار دهد که نعمتشان را بیفزاید. تا توانید در هر ساعت شب و روز بسیار یاد خدا کنید، که خدا دستور داده زیاد به یادش باشید، و مؤمنی را که یادش کند فراموش نفرماید، هیچ بنده

مؤمنی خدا را یاد نکند جز اینکه خدایش به خیر یاد کند.

(۱) خداوند در قرآن به مؤمنان دستور داده، بر همه نمازها و بویژه نماز «میانگین» (که به تفسیری نماز ظهر است) مراقبت کنید، و به اطاعت خدا قیام نمائید، مستمندان مسلمان را دوست بدارید، که هر که آنان را تحقیر کند و به آنها بزرگی فروشد از دین خدا منحرف شده، و خدا زبونش سازد و بر او غضب کند، پدر ما پیغمبر (ص) فرمود:

پروردگارم به من دستور داده: مستمندان را دوست بدارم، بدانید هر که مسلمانی را تحقیر کند خداوند گرفتار غضب و اهانتش نماید چنان که مردم به بدترین وجه دشمنش دارند، پس در باره برادران مسلمان، خدا را در نظر گیرید که حق آنها بر شما محبت و دوستی است، زیرا خداوند پیغمبرش را به دوستی آنان مأمور کرده، و هر که محبت آنها را که خدا واجب کرده به دل نداشته باشد از فرمان خدا و رسول سر پیچیده، و هر که از فرمان آنها سر پیچد و به این حال بمیرد، گمراه مرده.

(۲) از بزرگی و کبر بپرهیزید که عظمت ردای خداوند است و آن که با او بر سر ردایش ستیزه کند خدایش در هم شکند، و در قیامت ذلیل سازد.

مبادا به یک دیگر تجاوز کنید، این خوی صالحان نیست، هر که ستم کند خدا ستمش را به او باز گرداند، و ستمدیده را (علیه ستمگر) یاری کند، و آن که خدایش یاور باشد غالب شود و از پیروزی الهی برخوردار گردد.

(۳) مبادا بر یک دیگر رشگ برید که حسد ریشه کفر است.

(۴) مبادا در ظلم به مسلمانی همدست شوید که اگر نفرینش مستجاب شود، پدر ما پیغمبر (ص) فرمود نفرین مسلمان مظلوم مستجاب است.

(۵) مبادا نفس شما به چیزی که خدا حرام کرده حریص شود، که هر کس در این جهان حرام او را هتک کند، خدا بین او و بهشت و نعمت و لذت و عزت جاودانه و بی‌پایانش حائل شود.

ص: ۵۰۵

(۱)

قسمتی از سخنان آن حضرت که بعضی از شیعیان آن را «درفشانی» نامیده

(۲) ۱. ریزبینی و دقت در حساب باعث جدائی است. انتقاد موجب دشمنی است. کم صبری رسوائی است. افشاگری سقوط است. سخاوت زیرکی است. خست بی‌خبری است.

(۳) ۲. سه چیز است که هر که بدانها چنگ زند به خواسته‌های دنیا و آخرت نائل شود:

پناه بردن به خدا، رضایت به تقدیر خدا، خوش‌گمانی به او.

(۴) ۳. سه چیز است هر که در آنها کوتاهی کند محروم می‌ماند: درخواست از بخشنده، همنشینی عالم، و جلب توجه ما فوق.

(۵) ۴. سه چیز مهر انگیز است: دین، تواضع، بخشش.

(۶) ۵. هر که از سه چیز بری باشد به سه چیز نائل شود: هر که از شر بری باشد، به عزت رسد. هر که از تکبر بری باشد محترم شود، و هر که از بخل مبرا باشد شرف یابد.

(۷) ۶. سه چیز دشمنی آرد: دوروئی، ظلم، و خودپسندی.

(۸) ۷. هر که یکی از این سه چیز را نداشته باشد، شریفش نخوانند: عقلی که زینتش بخشد، ثروتی که بی‌نیازش سازد، و قوم و قبیله‌ای که پشتیبانش باشد.

(۹) ۸. سه چیز عیب مرد است: حسد، سخن‌چینی و سبکسری.

(۱۰) ۹. سه کس را جز در سه جا نتوان شناخت: بردبار را به هنگام خشم، شجاع را در نبرد و برادر را به وقت حاجت.

(۱۱) ۱۰. سه صفت در هر که باشد منافق است هر چند نماز گزارد و روزه گیرد: دروغ در سخن گفتن، تخلف در وعده، و خیانت در امانت.

(۱۲) ۱۱. از سه کس بپرهیز: خیانتکار، ستمگر، و سخن چین. چه خائن اگر (امروز) به نفع تو خیانت کند (فردا) به خودت خیانت خواهد کرد. ظالم اگر به سود تو نیز ستم کند (روزی) به زیانت ستم می‌کند، و سخن چین که سخن دیگران را نزد تو آرد، سخن ترا هم جای دیگر برد.

(۱۳) ۱۲. امانتدار را نتوان امین شمرد جز وقتی که در سه امانت خیانت نکند: مال، سر و ناموس. حتی اگر دو تا را نگه داشت، و یکی را تباه ساخت امین نخواهد بود.

(۱) ۱۳. با احمق مشورت نکن، از دروغگو کمک نخواه، به دوستی سلاطین اعتماد نکن، چه دروغگو دور را نزدیک نماید و نزدیک را دور، احمق (ممکن است) خود را برای تو به رنج افکند اما مراد ترا به کف نیارد، سلاطین همان هنگام که به آنها کمال اعتماد و اطمینان را داری رهایت کنند، و در منتهای رابطه و پیوند، از تو ببرند.

(۲) ۱۴. چهار چیز از چهار چیز سیر نشود: زمین از باران، چشم از نگاه، زن از مرد، و عالم از علم.

(۳) ۱۵. چهار چیز باعث پیری زودرس است: خوردن گوشت خوک، نشستن بر نم، بالا رفتن از پله، و آمیزش با پیره زن.

(۴) ۱۶. زنها سه گونه‌اند: سود خالص، سود و زیان، و زیان خالص. سود خالص دوشیزه است. سود و زیان بیوه (ی بی‌بچه) است: و زیان محض بیوه بچه‌دار است.

(۵) ۱۷. سه خوی مایه آقائی است: فرو خوردن خشم، گذشت از بدرفتار، و پیوند (با مردم) به جان و مال.

(۶) ۱۸. سه چیز، از سه چیز چاره ندارد: اسب راهوار از سر غلطیدن، شمشیر از کندی، بردبار از لغزش.

(۷) ۱۹. «بلاغت» (شیوائی سخن) به سه چیز است: نزدیک شدن به معنای مراد، اجتناب از زوائد (اختصار) و ادای مطالب بسیار با الفاظ کوتاه.

(۸) ۲۰. نجات در سه چیز است: زبانت را نگه داری، خانه‌ات گنجایشت را داشته باشد (بتوانی در خانه بمانی و از شر معاشران ناجنس در امان باشی) و از گناهت پشیمان شوی.

(۹) ۲۱. جهالت در سه چیز است: عوض کردن برادران، کناره‌گیری (از دوستان) بدون ذکر سبب، کاوش در مطالب بی‌ثمر.

(۱۰) ۲۲. سه حالت در هر که باشد به زیان است: مکر، پیمان شکنی و ستم. چنان که در قرآن فرموده: «مگر بد، جز دامن اهلش را نگیرد» (فاطر: ۴۳)، «بنگر سرانجام مکرشان چه شد؟

ما آنها و بستگانشان، همه را هلاک ساختیم.» (نمل: ۵۱). «هر که پیمان را شکند، به زیان خود شکسته.» (فتح: ۱۰). «مردم ستم شما برای منافع دنیا، به زیان خودتان است.» (یونس: ۲۳).

ص: ۵۰۹

(۱) ۲۳. سه چیز مرد را از طلبکاری مقامات عالی باز دارد: کوتاه همتی، کم تدبیری، و سست رأیی.

(۲) ۲۴. دوراندیشی در سه چیز است: خدمت ما فوق، اطاعت پدر، افتادگی در برابر مولی.

(۳) ۲۵. سه کس مایه انس و آرام جانند: همسر موافق، فرزند نیک رفتار، و رفیق با صفا.

(۴) ۲۶. هر که سه خوی نصیبش شود به بزرگترین ثروت دست یافته: رضا به داده، بریدن طمع از مردم، و ترک زوائد (اسباب و وسائل و هر چیزی که ضرورتی ندارد).

(۵) ۲۷. بخشنده را نتوان (به حقیقت) بخشنده گفت جز با سه خصلت: مال را در رفاه و سختی سخاوتمندانه ببخشد، به مستحق دهد، و شکری را که دریافت کند از مالی که بخشد بیشتر داند.

(۶) ۲۸. آدمی در سه چیز معذور نیست: مشورت با نصیحتگوی، مدارای با حسود، و جلب محبت مردم.

(۷) ۲۹. عاقلی را که سه صفت ندارد خردمند نتوان شمرد: رعایت حق مردم در خشنودی و غضب، پسندیدن برای دیگران آنچه را برای خود پسندد، و بردباری به هنگام لغزش.

(۸) ۳۰. نعمت جز با سه چیز نپاید: شناخت وظیفه الهی در باره آن، سپاسگزاری، عیب‌جوئی نکردن از آن.

(۹) ۳۱. سه چیز است که هر کسی دچار یکی از آنها شود تمنای مرگ کند: فقر دنباله‌دار، زن رسواگر و دشمن غالب.

(۱۰) ۳۲. هر که به سه چیز بی‌علاقه باشد، به سه چیز گرفتار شود: هر که مسالمت‌جو نباشد بی‌یاور (و تنها) شود، هر که به کار خیر رغبت نکند پشیمان شود، هر که به افزودن برادران (و رفیقان) راغب نباشد زیان بیند.

(۱۱) ۳۳. از سه چیز همه باید کناره گیرند: همدمی با اشرار، به گفتگو نشستن با زنان، همنشینی بدعتگذاران.

(۱۲) ۳۴. سه چیز دلیل کرم است: خوشخوئی، فرو خوردن خشم، فرو خواباندن چشم.

(۱۳) ۳۵. اعتماد در سه جا فریب است: باور کردن حرفهای نشدنی، اطمینان به افراد نامطمئن،

و طمع بستن به چیزهای دست نیافتنی.

(۱) ۳۶. سه چیز دین و دنیا را تباه سازد: بدگمانی، گوش به هر سخن دادن، و اختیار خود به دست زن سپردن.

(۲) ۳۷. بهترین ملوک کسی است که سه خصلت داشته باشد: مهربانی، سخاوت، و عدالت.

(۳) ۳۸. کوتاهی در سه مورد برای ملوک ناپسند است. مراقبت از مرزها، رسیدگی به حقوق ستم دیدگان، و انتخاب کارمندان لایق.

(۴) ۳۹. ملوک (دادگستر و خیرخواه) بر دستیاران و رعایای خود سه حق دارند: اطاعت، خیرخواهی در غیاب و حضور، و دعا برای پیروزی و اصلاح حال آنها.

(۵) ۴۰. ملوک در برابر خاصان خود و عموم ملت سه وظیفه دارند: نکوکاران را پاداش نیک دهند تا تشویق شوند، بر خطای بدکاران پرده پوشند تا باز گردند و از انحراف دست کشند، با احسان و انصاف، محبت همگان را جلب کنند.

(۶) ۴۱. سه گروهند که هر سلطانی آنها را سبک شمارد و مهمل گذارد، کارشان بالا گیرد (و مشکل شود): ۱- افراد گمنام و کم فضیلتی که از روش همگنان سر برتابند (و تک روی پیش گیرند). ۲- بدعتگذارانی که زیر سرپوش امر به معروف و نهی از منکر بدعت خود را نشر دهند ۳- و مردم شهرستانی که برای خود رئیسی گزینند که از اجرای قانون در باره آنها جلوگیری کند.

(۷) ۴۲. عاقل به هیچ کس توهین نکند، اما رعایت این ادب در حق سه طائفه سزاوارتر است: علماء، ملوک، و برادران. چه آن که به علما استخفاف کند دینش را تباه سازد. آن که به ملوک استخفاف کند دنیایش را از دست دهد، و هر که برادرانش را سبک شمارد مردانگیش خلل یابد.

(۸) ۴۳. درباریان ملوک را سه طبقه یافتیم: ۱- خیرخواه، این دسته بر خود و ملوک و رعایا برکتند. ۲- آنها که همه فکرشان در نگهداری مال و ثروت خویش است، اینها نه ستوده‌اند و نه نکوهیده (البته از این نظر که در فکر آزار دیگران نیستند) اما به نکوهش نزدیکترند. ۳- طبقه شر طلب، اینان نحس و نامبارکند، هم مایه نکوهش خویشند و هم باعث مذمت ملوک.

(۹) ۴۴. مردم همه به سه چیز نیازمندند: امنیت، عدالت، رفاه «۱».

---

(۱) و اینجاست که گوشه‌ای از اهداف اجتماعی اسلام و وظائف رهبران دین روشن می‌شود، سه مسأله بالا که اهم مسائل اجتماعی است، و اگر آنها تأمین شد مسائل دیگر خودبخود تأمین است، جزء نیازمندیهائی است که هرگز نباید مورد غفلت باشد و اگر آنها برآورده نشد، هر تلاشی بیهوده است و چیزی جایگزین این حوائج نمی‌شود، مانند همه احتیاجات اصلی.

(۱) ۴۵. سه چیز زندگی را تیره سازد: پادشاه ستمگر، همسایه بد، زن سلیطه.

(۲) ۴۶. هیچ نقطه‌ای برای سکونت جز با سه چیز مطبوع نیست: هوای خوش، آب فراوان گوارا، و زمین حاصل‌خیز.

(۳) ۴۷. سه چیز پشیمانی آرد: به خود بالیدن، افتخار کردن، و ستیزه بر سر عزت.

(۴) ۴۸. سه غریزه در سرشت آدمی ترکیب شده: حسد، حرص، و شهوت.

(۵) ۴۹. هر کس یکی از این سه صفت را داشته باشد دو صفت دیگر نیز در بزرگی و هیبت و جمال وی تنظیم شود: پارسائی، بخشندگی و شجاعت.

(۶) ۵۰. هر کس این سه خصلت را داشته باشد، انسانی کامل است: عقل، جمال، و فصاحت.

(۷) ۵۱. سه کس تا پایان کارشان محکوم بسلامتند: زن تا انقضای حمل، ملک تا پایان عمر، و غایب تا وقت بازگشت.

(۸) ۵۲. سه چیز محرومی آرد: سماجت در سؤال، غیبت، و مسخرگی.

(۹) ۵۳. سه چیز عواقبی ناپسند دارد: ۱- حمله قهرمان در نبرد پیش از فرصت، هر چند به پیروزی انجامد. ۲- خوردن دارو بدون مرض، هر چند سالم رهد. ۳- و خواهش از سلطان، گرچه به حاجت رسد.

(۱۰) ۵۴. سه چیز است که همه خود را در آنها بر حق دانند: دینی که به آن معتقدند، هوای و هوسی که بر آنها غالب است، و تدبیری که در کارهای خود می‌اندیشند.

(۱۱) ۵۵. مردم همه سه طبقه‌اند: بزرگان فرمانروا، همدوشان هماور، و دشمنهای ستیزه‌جو.

(۱۲) ۵۶. پایداری دنیا به سه چیز است: آتش، نمک، آب.

(۱۳) ۵۷. هر که سه چیز را به ناحق طلبد، از سه چیز به حق محروم شود: هر که دنیا را به ناحق طلبد، از آخرت به حق محروم شود. هر که ناحق ریاست طلبد، به حق از اطاعت محروم گردد، و هر که به ناحق مال جوید، به حق از بقای آن محروم شود.

(۱۴) ۵۸. سه کار شایسته مرد دور اندیش نیست: سم خوردن برای تجربه، هر چند به سلامت رهد.

در میان نهادن سر با خویشاوند حسود اگر چه زیانی نبیند، و سفر دریا گرچه ثروتی به چنگ آرد.

(۱) ۵۹. هیچ جامعه از سه کس بی‌نیاز نیست که در کار دنیا و آخرت بدانها پناه برد، و اگر این سه را نداشته باشد پشه‌ها (ی سر راه باد) را ماند (که نقطه اتکائی ندارند):

فقیه دانشمند پارسا. رئیس خیرخواه فرمانروا، و طبیب ماهر مطمئن.

(۲) ۶۰. دوست را با سه چیز توان آزمود که اگر همه در وجودش فراهم بود، دوستی با صفا و بی‌غل و غش است، و گر نه رفیق دوران رفاه است نه هنگام تنگدستی: درخواست مال، امانت سپردن مال، و مشارکت در پیشامدهای ناگوار.

(۳) ۶۱. اگر مردم از سه چیز در امان باشند سلامتی همه جانبه دارند: زبان بد، دست بد، کردار بد (آن جامعه که از شر زبان، دست و رفتار یک دیگر آسوده باشند به آسودگی کامل دست یافته‌اند، و اسلام می‌خواهد همه اینها را برای مردم تأمین کند).

(۴) ۶۲. غلامی که یکی از این سه خصلت را ندارد نگهداریش برای ارباب دردسر است: دینی که راهنمائیش کند، ادبی که تربیتش نماید، و ترسی که (از کارهای خلاف) بازش دارد.

(۵) ۶۳. مرد در خانه و خانواده به سه خصلت محتاج است که اگر در طبیعتش هم نباشد باید بر خود تحمیل کند: خوشرفتاری، گشاده‌دستی به اندازه، و غیرت ناموسی.

(۶) ۶۴. هر صنعتگر برای کسب و کار خود از سه چیز ناگزیر است: مهارت در کار، امانت، جلب توجه مراجعه‌کنندگان.

(۷) ۶۵. سه چیز است هر که دچار یکی از آنها شود عقل خود را ببازد: از دست رفتن نعمت، زن فاسد، داغ محبوب.

(۸) ۶۶. شجاعت را با سه غریزه سرشته‌اند که هر یک امتیازی ویژه دارد (که در آن دو نیست) فداکاری. ننگ داشتن از ذلت (زیر بار ذلت نرفتن) و نامجوئی، اگر این غرائز هر سه در وجود شجاع کامل باشد او همان قهرمانی است که هیچ کس را تاب مقاومتش نباشد، و در عصر خود به دلیری نامور شود، و اگر بعضی ناقص بود شجاعتش در آن صفت که بحد کمال است بیشتر، و اقدامش در آن ناحیه نیرومندتر باشد.

(۹) ۶۷. پدر و مادر سه حق بر فرزند دارند: حقشناسی در هر حال، اطاعت در هر امر و نهی، البته نه در معصیت و خیرخواهی در نهان و عیان.

فرزند نیز بر پدر سه حق دارد: انتخاب مادر (همسری شایسته بگزیند تا فرزندی پسندیده آرد) نام خوب،

ص: ۵۱۷

و تربیت کامل.

(۱) ۶۸. برادران باید سه وظیفه را رعایت کنند (تا برادری پایدار ماند) و گر نه از هم جدا و با یک دیگر دشمن شوند: انصاف، مهربانی، و ترک حسد.

(۲) ۶۹. اگر خویشاوندان همگی سه چیز را رعایت نکنند زندگیشان در معرض گسیختگی و شماتت دشمن قرار گیرد: بر یک دیگر حسد نبرند، تا دودستگی پدید نیاید و رشته کارها از هم نگسلد. با هم پیوند (و رفت و آمد) داشته باشند، تا الفتها محفوظ ماند. با همدیگر همکاری کنند تا همه از عزت (و قدرت) برخوردار باشند.

(۳) ۷۰. مرد در زندگی زناشوئی از سه چیز ناگزیر است: ۱- موافقت با همسر برای جلب توافق و محبت و علاقه او. ۲- خوش اخلاقی. ۳- جلب توجه او با آراستگی ظاهر و گشاده‌دستی. زن نیز در زندگی با شوهر موافق از سه چیز ناگزیر است:

۱- مراعات نظافت و پاکیزگی، چنان که در همه حالات مطلوب یا نامطلوب اعتماد شوهر را جذب کند (یعنی هیچ گاه وضع نفرت‌انگیز به خود نگیرد حتی در حالاتی مثل دوران قاعدگی). ۲- رسیدگی به او تا اگر گاهی لغزشی دست داد سر نخورد. ۳- اظهار عشق به او با دلربائی و آراستگی.

(۴) ۷۱. احسان جز با سه چیز کامل نشود: تعجیل، ناچیز شمردن آن هر چند زیاد باشد، و منت نگذاشتن.

(۵) ۷۲. شادمانی در سه چیز است: وفاداری، مراعات حقوق، و همکاری در گرفتاریها.

(۶) ۷۳. سه چیز نشان رأی صائب است: خوش برخوردی، خوب گوش دادن، و خوش جوابی.

(۷) ۷۴. مردان سه دسته‌اند: عاقل، احمق، تبهکار. عاقل اگر پرسند پاسخ دهد، اگر لب به سخن گشاید درست گوید، اگر بشنود نگه دارد. احمق شتابزده صحبت کند، بی‌توجه سخن گوید، اگر به کار زشت وادارندش می‌کند، و تبهکار اگر امانتش دهی خیانت کند، و اگر همزبانش شوی ننگت باشد.

(۸) ۷۵. برادران سه دسته‌اند: یکی چون غذاست که همیشه مورد نیاز است، او خردمند است. دیگری چون درد است (که گاه به ناچار گریبانگیر می‌شود) این آدم احمق است، و سوم چون دارو (علاج درد) است، و این مرد با مغز (و متفکر است).

(۹) ۷۶. سه چیز نشان (مقدار) عقل است: قاصد، نشان عقل فرستنده است، هدیه به مقدار

اهداکننده است، و نامه دلیل ارزش نویسنده است.

(۱) ۷۷. علم سه گونه است: ۱- (فهم) آیات محکم (تفسیر قرآن) ۲- (شناخت) واجبات عادلانه (فقه) ۳- (آگاهی از) سنت استوار (روش پیغمبر «ص» سیره «۱»).

(۲) ۷۸. مردم سه گونه‌اند: جاهلی که از علم گریزان است، عالمی که علم نزارش ساخته و عاقلی که برای دنیا و آخرتش کوشش می‌کند.

(۳) ۷۹. هر که سه خصلت دارد احساس غربت نکند: تربیت خوب، بی‌آزاری، و اجتناب از بدبینی.

(۴) ۸۰. روزها سه تاست: دیروز که رفت و باز نمی‌گردد، امروز که باید غنیمتش دانست، و فردا که آرزوئی بیش نیست.

(۵) ۸۱. هر که سه خوی ندارد ایمانش سود نبخشد: حلمی که نادانی جاهلان را از او بگرداند، پرهیزگاری‌ای که از حرام بازش دارد، و اخلاقی که بتواند با مردم بسازد.

(۶) ۸۲. هر که سه خصلت دارد ایمانش کامل است: هنگام غضب از جاده حق بیرون نرود، وقت خشنودی به باطل نگراید، و در حال قدرت گذشت کند.

(۷) ۸۳. دنیادار به سه چیز محتاج است: آرامش بدون سستی، گشایش با قناعت، و شجاعت بدون تنبلی.

(۸) ۸۴. عاقل نباید سه چیز را هیچ گاه فراموش کند: ناپایداری دنیا، گردش حالات، و آفتهائی که هیچ کس از آنها در امان نیست.

(۹) ۸۵. سه چیز بطور کامل در یک نفر جمع نشود: ایمان، عقل، و کوشش.

(۱۰) ۸۶. برادران سه گونه‌اند: جانی و مالی، و این دو برادر راستین‌اند، و سوم آن که خواسته خود را از تو می‌گیرد و رفیق را برای لذت خود می‌خواهد، او را معتمد مشمار (و بر او تکیه مکن).

(۱۱) ۸۷. هیچ بنده تا سه خصلت نداشته باشد حقیقت ایمان در او به کمال نرسد. فقه دین (شناخت احکام اسلام)، اندازه‌گیری صحیح در امر معاش، و صبر بر مصائب، و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.

(۱) بعضی تفسیر کرده‌اند به: علم توحید و اخلاق و فقه. تفسیرهای دیگری هم شده است.

(۱)

گفتار آن حضرت در وصف محبت اهل بیت، توحید، ایمان، اسلام، کفر و فسق

(۲) مردی خدمت آن جناب رسید، حضرت پرسید: از چه قومی؟ عرض کرد: از دوستان و پیروان شما. فرمود: خدا بنده‌ای را دوست ندارد تا «ولایت» (دوستی و اطاعت) او را بپذیرد، و ولایت او را نپذیرد جز اینکه بهشت را بر او واجب کند، سپس فرمود: تو از کدام دوستان مائی؟ مرد سکوت کرد. «سدیر» گفت: مگر دوستان شما چند گروهند؟

فرمود: سه طبقه، یک طبقه ما را به ظاهر دوست دارند نه باطن، گروهی در باطن دوست دارند نه ظاهر (دوستی خود را اظهار نکنند) و جمعی به ظاهر و باطن دوست دارند، اینان عالیترین طبقه‌اند و از آب گوارای شیرین نوشیده‌اند. تأویلهای قرآن دانسته، و تمیز حق را از باطل توانسته، و سبب سببها را شناخته‌اند، اینها زبده‌ترین گروهند، فقر و فاقه و انواع بلا سریعتر از اسب دونده بسوی آنها روان است، سختی و تنگدستی بر آنها هجوم برده، پریشان و گرفتار شده‌اند، برخی (به دست دشمن) مجروح و جمعی کشته گشته‌اند، در شهرهای دور افتاده، پراکنده‌اند (که هر که حق گوید و به حق پای‌بند باشد سرانجامی بهتر از این ندارد، اما) به برکت آنها خدا بیماران را شفا دهد، بینوایان را توانگر سازد، شما را نصرت دهد، باران برایتان فرستد، و روزیتان دهد، اینان در شماره اندکند، و در مرتبه و مقام به پیشگاه خدا بس بزرگ. طبقه دوم (که در ترتیب متن اصلی سوم ذکر شده) پست‌ترین طبقاتند، ما را به زبان دوست دارند اما به روش پادشاهان (اشرافی) زندگی کنند (سودپرست، دنیادوست و جاه‌طلبند و به مقتضای همین خصلت) زبانشان با ماست و شمشیرشان بر ما (با زبان جمعی را راضی کنند و با عمل جمع دیگری را) دسته سوم (که در متن اصلی دوم ذکر شده) طراز متوسطند، در نهان ما را دوست دارند اما (بر اثر محافظه‌کاری) محبت خود آشکار نکنند، به جان خودم، اگر اینان در باطن (راستی) دوستدار ما باشند (نشانشان این است که) روزه‌دار و شب بیدارند، آثار رهبانیت (و ترک دنیا) را در چهره‌شان توانی دید، و اهل تسلیم و طاعتند.

(۳) مرد گفت: من شما را در نهان و آشکار هر دو دوست دارم. فرمود: این گروه نشانه‌هائی دارند که معرف آنهاست. گفت: چه نشانه‌هائی؟ فرمود: صفاتی چند، نخست آنکه توحید را چنان که باید شناخته‌اند، و علم توحید (و یکتاپرستی) را استوار ساخته‌اند، به خدا و صفاتش ایمان آورده‌اند، سپس حدود ایمان، حقایق، شرائط و تأویلهایش همه را فهمیده‌اند. «سدیر» گفت: یا ابن رسول اللّه، تاکنون چنین توصیفی در باره ایمان از شما نشنیده بودم. فرمود: آری، سدیر،

سائل حق ندارد بپرسد: ایمان چیست؟ جز وقتی که معلوم کند ایمان به که؟ سدیر گفت:

یا ابن رسول اللّه چنانچه صلاح بدانید تفسیر و تفصیل مطلب را بیان فرمائید، فرمود: هر که خدا را با توهمات و خیالات شناسد مشرک است، هر که خدا را به «اسم» شناسد، نه به «معنی» (و حقیقت) به نقص (حدوث وجود خداوند) اعتراف کرده چون اسمها حادثند (و بندگان آنها را انتخاب کرده‌اند، و ذات مقدس او قدیم است) آن که اسم و معنی را (با هم) پرستد (اسم را) با خدا شریک قرار داده. آن که معنی را بوسیله صفت نه بواسطه ادراک پرستد، حواله بر غایب کرده و هر که صفت و موصوف را (با هم) پرستد، توحید را باطل کرده، زیرا صفت غیر از موصوف است (و دوگانگی با توحید نسازد).

(۱) هر که موصوف را به صفت ضمیمه کند (بخواهد با صفت موصوف را بشناسد) بزرگ را کوچک کرده (و چنان که شایسته است خدا را نشناخته). پرسیدند: پس راه یکتاپرستی چیست؟ فرمود: راه بحث باز است. و جستجوی چاره ممکن، حاضر را پیش از صفاتش شناسند (نخست مثلا انسانی را با همه خصوصیات ببیند، و سپس به اوصاف او از علم و کمال و غیره پی برند) و غایب را، صفاتش را پیش از خودش (که اول صفات وی را شنوند، آنگاه خودش را ببینند و بشناسند و خدا چون حاضر است باید در آغاز خودش را، شناخت، سپس موجودات دیگر و از جمله وجود خود را بوسیله او شناخت) پرسیدند: چگونه شخص و ذات حاضر را پیش از صفاتش شناسند؟ فرمود: نخست علم و معرفت تو به «عین» او تعلق می‌گیرد (و وجود خدا در ذهن می‌آید) سپس خودت را بوسیله او می‌شناسی، نه اینکه خودت را بواسطه خود و از جهت وجود خود بشناسی، و بدانی که آنچه در وجود توست مال خودش و وابسته به خودش است چنان که به یوسف گفتند:

«تو حتما یوسفی؟ گفت: آری من یوسفم و این برادر من است:» (یوسف: ۹۰). برادرشان را به وجود خودش شناختند نه بوسیله دیگری، و نه با توهمات و خیالات باطنی خود، نمی‌بینی خدا فرماید: «شما را نرسد که درختان آن (باغستانها) را برویانید.» (نمل: ۶۰).

«یعنی حق ندارید سر خود امامی انتخاب کنید و به میل و اراده خود ذی حقش نامید (این هم مثال دیگری و یا نظیری است برای مسأله شناخت خدا از ناحیه خودش نه دیگران).

سپس امام (ع) اضافه کرد: سه کسند که روز قیامت، خدا (از سر خشم) با آنان سخن نگوید، به آنها (به دیده رحمت) ننگرد، (از آلودگی گناه) پاکشان نسازد، و عذابی دردناک دارند: ۱- آن که درختی بنشاند که خدا ننشانده، یعنی کسی را به امامت نصب کند که خدا نکرده. ۲- آن که امامی را که خدا نصب کرده انکار کند. ۳- و کسی که پندارد آن دو گروه بهره‌ای از اسلام دارند. خداوند فرموده: «پروردگار تو هر چه خواهد بیافریند، و انتخاب کند، و اختیار بدست دیگران نیست.» (قصص: ۶۸).

(۲)

وصف ایمان

معنای ایمان عبارت است از: اقرار، فروتنی در برابر خدا. بوسیله این اقرار، تقرب جستن به درگاه او، و انجام کلیه واجبات کوچک یا بزرگ از توحید و خداشناسی تا

آخر ابواب طاعت به ترتیب که اینها همه به هم مربوط و پیوسته است، آنگاه که بنده واجباتی را که شناخت به نحوی که توصیف کردیم انجام داد، مؤمن و در خور صفت ایمان، و مستوجب ثواب است، زیرا معنای ایمان جملگی اقرار است و معنای اقرار: تصدیق (و گردن نهادن) به اطاعت، از این رو ثابت شد که اطاعتها کلا کوچک و بزرگ همه به هم مربوط است. و مؤمن از صفت ایمان بدر نرود جز با ترک آنچه این صفت را ایجاب کرده بود یعنی ترک واجبات بزرگ و انجام گناهان کبیره، اما ترک طاعتهای کوچک، یا ارتکاب این گونه معاصی او را از حصار ایمان بدر نبرد، مادامی که واجبی بزرگ را فرو ننهد، و گناهی بزرگ را مرتکب نشود، چه خداوند فرموده: «اگر از گناهان بزرگی که نهیتان کرده‌اند دوری گزینید، ما از گناهان دیگرتان بگذریم و شما را به مقامی ارجمند رسانیم.» (نساء: ۳۱). که مراد آمرزش گناهان کوچک است، و چنانچه مرتکب گناه بزرگی شد بر همه گناهان کوچک یا بزرگ مؤاخذه شود و کیفر و عذاب بیند، این بود توصیف ایمان، و مؤمن مستوجب ثواب.

(۱)

وصف اسلام

معنای اسلام اقرار به همه طاعات شناخته‌شده اسلام به ظاهر، و اظهار طاعت است، چون به ظاهر چنین اعترافی کرد، هر چند قلبا معتقد نباشد، در خور نام و معنای اسلام است، و احکام ظاهری اسلام از: دوستی (و روابط) ظاهری، پذیرفتن شهادت، وارث (و غیره) بر او اجرا می‌شود، و در سود و زیان با همه مسلمانان شریک خواهد بود، این بود صفت اسلام، و فرق مسلمان و مؤمن این است که: مسلمان در صورتی مؤمن است که در باطن نیز مطیع باشد، و اگر تنها به زبان اظهار طاعت کرد مسلمان است نه مؤمن، لازمه ایمان اقرار قلبی با فروتنی، و تقرب آگاهانه است، پس ممکن است کسی مسلمان باشد نه مؤمن، ولی ممکن نیست مؤمن باشد نه مسلمان.

(۱)

بیان (سبب) بیرون رفتن از ایمان

(۲) پنج چیز ممکن است مؤمن را از ایمان خارج کند که همه همانند و معروفند: ۱- کفر ۲- شرک ۳- ضلالت (گمراهی) ۴- فسق ۵- و گناهان بزرگ.

(۳) کفر عبارت است از هر گناهی کوچک و یا بزرگ که از سر انکار، استخفاف، و بی‌اعتنائی (بدین) انجام گیرد که مرتکب آن کافر، و حقیقت آن (عمل) کفر است، و کسی که گناهی با این اوصاف از او سرزند اهل هر آیین و فرقه‌ای باشد کافر است.

(۴) شرک عبارت است از هر گناهی که به نام دین (و به عنوان بدعت) انجام شود، کوچک باشد یا بزرگ مرتکب چنین معصیتی مشرک است (زیرا در مقابل آیین الهی دین تراشیده، و مقام قانونگذاری دینی را که خاص خداست اشغال کرده).

(۵) ضلالت عبارت است از جهل به واجبات، یعنی: یکی از واجبات بزرگی را که (از ارکان ایمان است و) بنده جز با انجام آنها شایسته نام مؤمن نیست، پس از ورود بیان (از جانب شرع) و ابلاغ به مسلمانان، ترک کند اما نه از روی انکار حکم خدا یا بدعت به حذف آن از دین، بلکه از روی سستی، غفلت و اشتغال به کارهای دیگر، چنین کس گمراه است و از جاده ایمان منحرف، و جاهل به (حقیقت) ایمان، و خارج از آن، و مادامی که به این حالت باشد مستوجب اسم ضلالت و گمراهی است، و اگر سرانجام کارش به آنجا کشد که معصیت را به عنوان انکار، استخفاف و بی‌اعتنائی (بدین) انجام دهد کافر خواهد بود، و اگر به عنوان دین و از روی تأویل (حقایق مذهب) و تقلید، و تسلیم، و رضایت به حرف نیاکان و پیشینیان دست به گناه زند مشرک است. و کمتر اتفاق افتد کسی مدتی «گمراه» باشد و (اندک اندک) هوی (و تمایلات) او را به آن صورت که گفتیم (یعنی کفر و شرک) در نیاورد.

(۶) فسق عبارت است از ارتکاب هر گناه کبیره‌ای از جهت کامرانی و شهوت و عشق و علاقه مفرط. مرتکب این گناه فاسق، و تحت عنوان فسق از ایمان خارج است، و اگر به این معصیت‌کاری ادامه دهد تا به سرحد بی‌اعتنائی و استخفاف رسد به ناچار کافر خواهد شد.

(۷) و اما ارتکاب گناهان بزرگ که باعث فساد ایمان شود، این است که

ص: ۵۲۹

بدون انکار، یا بدعت، یا کامجوئی و شهوت تنها از سر حمیت (تعصب) و غضب بی‌پروا به گناهان بزرگ اقدام کند، مانند: تهمت، دشنام، قتل، غصب اموال خلق، خودداری از پرداخت حقوق مردم، و سایر گناهان بزرگی که نه از روی لذت و شهوت انجام می‌دهند. و همچنین است: سوگند دروغ، رباخواری و غیره که لذتی (مانند زنا) ندارد. و باز از همین قبیل است: شراب، زنا، لهو (سرگرمیهائی چون ساز و آواز و ذکر این سه مثال با اینکه از نمونه‌های روشن فسق است شاید برای این باشد که گاه گناهی از دو جهت باعث خروج از ایمان است) اینها همه مایه خرابی ایمان و خروج از آن است بدون اینکه موجب شرک یا کفر یا ضلالت گردد، بلکه جهالت است و نادانی، ولی چنانچه گرایشی به صفات نامبردگان (در گروههای بالا) پیدا کند ناگزیر به آنها خواهد پیوست.

ص: ۵۳۱

(۱)

پاسخ آن حضرت در باره انواع معیشت بندگان و راههای صرف اموال

مردی پرسید: راههای امرار معاش بندگان، مشتمل بر کسب و کار و معاملات کدام، و طرق مصرف اموال چند گونه است؟ فرمود: کلیه اقسام معیشت و انواع معاملات رایج میان مردم که درآمدی دارد چهار گونه است. گفتند: این چهار نوع همه حلال است یا همه حرام یا مختلف است؟ فرمود: هر کدام نوعی حلال دارد نوعی حرام و همه آنها نام و خصوصیاتش معلوم و مشهور است. نوع اول: «ولایت» و حکومت بر مردم است که شامل زمامدار، و حکام زیردست است و طبقات پائینتر تا دون‌رتبه‌ترین کارمند است که هر یک به نوعی بر زیردستان و مردم تحت نفوذشان حکومت دارند. دوم: سوداگری، معامله و کلیه خرید و فروشهاست. سوم: صنعت است با همه اقسامش. و چهارم: اجاره‌هاست (چه اجاره شخص که مزدور و کارگر باشد و چه اجاره املاک که همان اجاره به معنای معروف و متداول است) و هر یک از این اقسام حلالی دارد و حرامی، و آنچه از جانب خدا بر بندگان واجب شده این است که از راه حلالش وارد شوند، حلال را بگیرند و از حرام کناره گیرند.

(۲)

تفسیر انواع «ولایت»

ولایت دو قسم است یکی ولایت حکام عادل که خداوند دستور داده اطاعتشان را گردن نهند، و آنان را به مقام فرمانروائی و زمامداری نصب کنند، و نیز حکومتهای زیردست و زیردست‌تر تا نازلترین طبقه آنان که هر یک به نوعی بر زیردستان خود حکومت می‌کنند، و نوع دیگر ولایت حکام جور و فرماندهان آنها تا پائین‌ترین فردشان که هر کدام بر مردم زیردستشان حکومت دارند. وجه حلال آن، زمامداری حاکم عادلی است که خدا دستور داده او را بشناسند و حکومتش را بپذیرند، و همچنین خدمت در دستگاه او و دستگاه طبقات مختلف فرماندارانش که باید طبق دستوری که خدا به آن حاکم عادل داده رفتار کنند، نه چیزی بر آن بیفزایند، نه از آن بکاهند، سخنش را تحریف نکنند، از فرمانش تخلف ننمایند، و چنانچه حاکم بدان گونه که گفتم دادگستر بود حکومت از جانب او، کارمندی و کارگزاری او

و تقویتش حلال و مشروع خواهد بود، و معامله با چنین دستگاهی جایز است زیرا در زمامداری حاکم عادل و فرمانداران او هر حقی زنده شود، هر عدالت و امانتی احیا گردد، هر ظلم و بیداد و فسادی نابود شود، از این رو هر که در تحکیم قدرت وی بکوشد، و در امر حکومت یاریش دهد، در طاعت خدا سعی کرده و دین خدا را تقویت نموده.

(۱) اما وجه حرامش، حکومت زمامداران ستمگر و دست‌نشاندگان آنهاست. از:

طبقه رؤسا و اطرافیان حاکم تا طبقات پائینتر و پائینتر تا آخرین رتبه، کارمندی این حکومتها و همکاری با آنها در امر حکمرانی حرام و نامشروع است، و هر کاری در این راه انجام گیرد. کوچک یا بزرگ مایه عذاب است که هر نوع همکاری با آنان از گناهان بزرگ است، زیرا در دوران حکمرانان ستمگر هر چه حق است لگدکوب شود، هر چه باطل است زنده گردد، ظلم و بیداد و فساد رواج یابد، پیمبران و مؤمنان به قتل رسند، مسجدها ویران گردد، سنتها و مقررات الهی زیر و رو

شود: از این رو کار کردن با آنها، معاونت آنها، معامله با ایشان حرام است، جز وقتی که ضرورتی ایجاب کند، نظیر اضطراری که به خوردن خون یا گوشت مردار (برای حفظ جان) پیش آید.

(۲)

تفسیر انواع سوداگری

تفصیل کلیه خرید و فروشها، اقسام معاملاتی که برای فروشنده یا خریدار جایز است یا حرام از این قرار است: طبق دستور خدا آنچه خوراک مردم و مایه قوام زندگی باشد، و انواع چیزهائی که در شئون مختلف زندگی- برای خوردن، نوشیدن، پوشیدن، ازدواج، ملکیت، استعمال مالکانه- بدان نیازمند و از آن ناگزیر می‌باشند، یا از جهتی به صلاح مردم و مفید به حال آنان باشد که از آن چاره ندارند، اینها همه فروش، خرید، نگهداری، استعمال، بخشش، و عاریتش حلال است.

(۳) اما داد و ستدهای حرام، عبارت است از خرید و فروش هر چیزی که مایه فساد باشد، و از جهت خوردن، نوشیدن، کاسبی، ازدواج، مالک شدن، نگهداشتن، بخشیدن، عاریه دادن ممنوع و مورد نهی خدا باشد، یا از جهتی برای مردم فساد داشته باشد، مانند معاملات ربائی که مفسده‌آمیز است، یا فروش

ص: ۵۳۵

مردار، خون، گوشت خوک، گوشت درندگان، زمینی یا هوائی، پوست درندگان، شراب، و کلیه نجاسات که اینها همه حرام و نامشروع است. و از جهت مفاسدی که دارد کلیه تصرفات در آنها چه خوردن و نوشیدن و پوشیدن چه نگهداشتن و مالک شدن و غیره همه حرام است.

و همچنین معامله هر چیزی که مایه سرگرمی باشد (چون آلات موسیقی) یا موجب تقرب به غیر خدا (از دستگاه‌های طاغوت) یا باعث تقویت کفر و شرک گردد (مانند فروش سلاح و غیره به دشمنان اسلام) یا نوعی گمراهی و ضلالت را نیرو بخشد، یا باطلی را تقویت کند (چون نشر افکار مسموم یا ترویج بی‌عفتی و غیره) یا حقی را تضعیف نماید (و باعث سستی عقاید مردم شود، از قبیل نشر کتب و نوشته‌های ضد دین) که اینها همه فروش، خرید، نگهداشتن، مالک شدن، عاریه دادن و کلیه تصرفاتش حرام است جز اینکه ضرورتی پیش آید (و کار به اجبار و اکراه و امثال آن کشد که در صورت ناچاری قهرا تکلیف برداشته می‌شود و از این قبیل است تهیه و نگهداری قسمتی از کتب مضره به منظور پاسخگوئی و رد آنها که امری لازم و ضروری است).

(۱)

تفسیر اجاره‌ها

اجاره عبارت است از اینکه کسی شخص خود یا مالش یا چیزی را که اختیارش به دست او است، چون بستگان (مانند فرزند صغیر) یا چارپا یا لباس برای استفاده در اختیار دیگری نهد. نوع حلال اجاره این است که انسان خودش، یا خانه یا زمین، یا هر چیز دیگری را که مالک است برای استفاده از منافع آن در اختیار دیگری گذارد یا عملی را تعهد کند که به دست خود یا فرزند یا غلامش یا مزدورش انجام دهد، بدون اینکه وکیل یا کارگزار حاکم باشد (شاید قید اخیر برای این باشد که در صورت وکالت یا کارگزاری از جانب حاکم اجاره جزء قسم دوم می‌شود چنان که در آنجا هم اشاره شده) و بالاخره اشکالی ندارد که کسی شخص خود یا فرزند یا خویش یا غلام یا مزدورش را اجاره دهد، چه این طبقات نیز به جای او و به وکالت او کار می‌کنند، و کارگزار حاکم هم نیستند، چنان که حمال بار معینی را به اجرت معلومی به جای مشخصی می‌برد، و چیز حلالی را (نه مثل مشروب و غیره) به دست خود یا بوسیله غلام یا چارپایش حمل می‌کند، یا برای کاری (مانند ساختمان) اجیر شود که به دست خود یا غلام یا خویشان یا مزدورش انجام دهد، اینها انواع حلال اجاره است، که برای هر کس از سلطان، ملت، کافر، و مؤمن حلال است، عملش حلال است، و عایداتش نیز حلال است.

(۲) اما انواع حرام، نظیر اینکه کسی اجیر شود برای حمل و نقل چیزی که خوردن یا نوشیدن، و یا پوشیدنش (و خلاصه استفاده معمول و متعارفش) حرام است (مثل حمل گوشت خوک، مشروب، لباسهای ابریشمی مردانه و غیره) یا برای ساختن چیز حرامی (چون ظروف طلا و نقره و مجسمه) یا نگهداری، یا پوشیدن آن اجیر گردد، یا برای خراب کردن زیان‌آور مساجد، یا کشتن بی‌گناه، یا حمل و نقل مجسمه‌ها، بتها

ساز، نی، شراب، خوک، مردار، خون یا هر کار فسادانگیزی که صرف نظر از موضوع اجاره حرام باشد، یا هر کاری که از جهتی در اسلام ممنوع باشد، در همه این موارد حرام است انسان خود استخدام شود یا چیزی را که متعلق به او است (از قبیل فرزند، غلام، وسیله نقلیه) در اختیار بگذارد، مگر جایی که عمل سودمند باشد مانند حمل مردار به جای دوردستی که از تعفنش آسوده شوند و امثال آن. و فرق بین «ولایت» (: کارگزاری و کارمندی دستگاه‌های باطل) با اجاره (که آن حرام است و این حلال) با اینکه هر دو کار کردن و مزد گرفتن است، این است که در ولایت، انسان برای حاکم یا حکام جزء و فرماندهان زیردست خدمت می‌کند، و در حکومت و تسلط بر زیردستان و نفوذ فرمان نقش حاکم را ایفا می‌کند، جانشین همان مقامات است، و در تحکیم قدرت و معاونت آنها سعی می‌کند، و اگر نازلترین فرد و پائینترین طبقه هم باشد باز بر همان مردمی که والی حکومت می‌کند، فرماندهی دارد (و خلاصه) در کشتار و گسترش ستم و فساد جایگزین (و آلت دست) مقامات بالاست.

(۱) ولی اجاره بطوری که تفسیر کردیم این است که انسان خود یا مملوکش را که قبلا اجاره نداده و اختیارش را دارد، اجیر دیگری کند، و البته شخص مادامی که اجیر کسی نشده، مالک و اختیاردار خود و مملوک خویش است. و حاکم اختیاردار مردم نیست و تنها وقتی امور مردم را به دست گرفت، و به مقام رسید کارهای آنها را قبضه می‌کند «۱». و (بالاخره) هر که خود یا مملوکش یا کسی را که اختیارش به دست اوست به کافر یا مؤمن یا سلطان یا رعیتی به نحوی که تفسیر کردیم در کارهای حلال اجاره دهد، کار و درآمدش جایز و مشروع است.

(۲)

تفسیر صنایع

صنعت عبارت است از هر کاری که مردم فرا می‌گیرند یا به دیگران می‌آموزند از:

نویسندگی حساب تجارت، ریخته‌گری (زرگری و غیره) زین سازی، بنائی، بافندگی، گازری، خیاطی، صورتگری- اما نه تصویر جانداران- ساختن ابزارهائی که بندگان خدا برای منافع خود بدانها محتاجند، و مایه قوام زندگی و رفع نیازمندی‌هاست، اینها همه حلال است، عملش، تعلیمش، برای خود یا دیگران جایز است، گرچه ممکن است احیانا از آن کار یا آن ابزار برای فساد یا معصیتی سوء استفاده کنند، و در راه حق و باطل هر دو بکار رود، چنان که از

---

(۱) خلاصه آنچه از مجموع این تفصیل در فرق ولایت و اجاره استفاده می‌شود با نارسائی و اضطرابی که در متن دیده می‌شود، این است که در ولایت، عمل، حرام است زیرا مایه تحکیم قدرت و اسباب نفوذ باطل است و وسیله گسترش ظلم و قتل و فساد، و در اجاره عمل حلال است و انسان نیروی کاری که در اختیار دارد به دیگری وامی‌گذارد، و در ذیل اشاره به نکته دیگری دارد که اصولا نفس دخالت در امور مردم و قبضه کارهای آنها برای این طبقه نارواست چه اختیار مردم به دست آنها نیست و پیش از آنکه به حکم اجبار تسلط یابند، هیچ گونه ولایتی و حقی بر آنها ندارند و تسلط اجباری هم که ایجاد حق نمی‌کند.

نویسندگی برای تقویت و معاونت کارگزاران حکومتهای ستمگر استفاده شود، کارد، شمشیر، نیزه، کمان و سایر ابزارهای جنگی در طریق صلاح و فساد مصرف شود و آلت هر دو قرار گیرد، در عین حال آموختن، فرا گرفتن، مزد گرفتن برای تعلیم یا ساختن آنها برای کسانی که ممکن است در راه صلاح مصرف کنند مشروع است، اما برای مردم جایز نیست در طریق فساد و به زیان دیگران از آنها استفاده کنند، و آموزنده و یادگیرنده تقصیر و گناهی ندارند زیرا طبع عمل سودمند، و مصلحت‌آمیز و مایه قوام و بقای خلق است، آنها که در فساد و حرام بکارش می‌برند مقصر و گنهکارند. آری، مصنوعاتی را که مصرف منحصرش نامشروع و فساد محض است خدا حرام کرده، مانند: ساختن ساز، نی، شطرنج، کلیه ابزارهای «لهو» (موسیقی) صلیب، بت، و امثال آنها نظیر ساختن نوشابه‌های حرام و (بطور کلی) هر چه که فساد محض است و مصلحتی، و مصرف سودمندی ندارد، که مطلقا یاد دادن، ساختن، مزد گرفتن، و تمام تصرفات در آنها حرام است، جز اینکه بالاخره نفع حلالی داشته باشد هر چند در معصیت نیز بکار رود که به منظور آن منفعت حلالش ممکن است، حلال باشد، و در این صورت تنها استعمال نابجا و ناروایش ممنوع خواهد بود، این بود راهها و طرق امرار معاش بندگان و حکم تعلیم کسبها.

(۱)

انواع مصرف و راههای خرج اموال

(۲) راههای صرف مال و وجوه حلالی که اموال بصورت واجب یا مستحب در آنها خرج می‌شود کلا بیست و چهار نوع است، هفت نوع مربوط به مصارف شخصی انسان است، پنج نوع مخصوص افراد واجب النفقه، سه نوع واجبات شرعی که به عنوان بدهکاری بر عهده اوست، پنج نوع اهداها و بخششهای لازم و چهار نوع مصارف خیر است.

(۳) اما مصارف شخصی، عبارت است از احتیاجات و ضروریات مانند: ۱- خوراک ۲- نوشابه

ص: ۵۴۱

۳- پوشاک ۴- هزینه ازدواج ۵- پیشخدمت (در صورت لزوم) ۶- حوائجی از قبیل:

مزد اصلاح اموال (تعمیرکاریها) یا حمل یا نگهداری اجناس، و (بالاخره) ۷- نیازمندیهائی چون: خانه و اسباب و لوازم زندگی.

(۱) اما نفقه‌های پنجگانه، عبارت است از: هزینه فرزند، پدر، مادر، زن، و مملوک (غلام و حیوان) نفقه این افراد واجب است که در حال تنگدستی و گشایش (هر کدام به حسب خود) باید پرداخت.

(۲) اما سه نوع بدهکاری واجب الهی: یکی زکات است که واجب سالانه است، دیگر حج واجب (که در عمر یک مرتبه است) و سوم (هزینه) جهاد در موقع خود (و هر وقت که نبردی بین نیروهای اسلام و کفر رخ دهد).

(۳) اما پنج نوع بخشش مستحب: اهدای به ما فوق و بالادست، خویشان، مؤمنان، صدقه و احسان، و در راه آزاد کردن بردگان.

(۴) و انواع چهارگانه مصارف خیر: پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن، و مهمانی که اینها در سنت ثابت است.

(۵)

خوراکهای حلال

(۶) خوردنیهای حلالی که از زمین می‌روید سه گونه است: ۱- دانه‌های نباتی عموما مانند گندم، جو، برنج، نخود، و انواع دیگر حبوبات، و اقسام کنجد و غیره و خلاصه هر دانه‌ای که از زمین روید و برای بدن و تقویت انسان مفید باشد، اینها همه حلال است، و آنچه برای بدن مضر باشد حرام است مگر در حال ضرورت.

(۷) ۲- همه اقسام میوه‌ها که در تغذیه انسان بکار می‌رود و برای بدن سودمند و نیروبخش است. و هر کدام زیان داشته باشد حرام است.

(۸) ۳- سبزیها و گیاهانی که به حال بدن مفید و غذای انسان باشد، اما سبزیهای مضر مانند

گیاهان سمی کشنده چون خرزهره حرام است.

(۱)

حیوانات حلال گوشت

گوشت گاو، گوسفند، شتر، حیوانات وحشی حلال گوشت، و هر حیوانی که دندان نیش و چنگال ندارد حلال است، و همچنین پرندگان حلال گوشت که سنگدان دارند، اما آنها که سنگدان ندارند حرامند، و اقسام ملخ نیز خوردنش جایز است.

(۲)

تخم‌های حلال

هر تخمی که دو طرفش مساوی نباشد حلال و آنچه دو طرفش مساوی باشد حرام است.

(۳)

شکار دریا

ماهی پولک‌دار حلال است و هر کدام پولک ندارند حرامند.

(۴)

نوشابه‌های حلال

نوشابه‌ها همه حلال است جز آنها که زیادش مستی آرد که اندکش نیز حرام است.

(۵)

پوشاکهای حلال

هر چه از گیاه به دست آید (چون پنبه و کنف) پوشیدن و نماز گزاردن در آن حلال است، و حیوانات حلال گوشت که طبق دستور اسلام سر بریده شوند پوست، پشم، مو، و کرکشان حلال است و حیوانات پاک (یعنی کلیه حیوانات به استثنای سگ و

خوک) چه طبق دستور اسلام سر بریده شده باشند یا نه پوشیدن پشم، مو، پر، و کرکشان و همچنین نماز خواندن در آنها جایز است (و اگر مرده باشند یا به غیر دستور اسلام سرشان را بریده باشند تنها پوستشان نجس است و حرام بتفصیلی که در فقه بیان شده) و هر چه به مصرف خوردن، یا نوشیدن، یا پوشیدن انسان برسد نماز و سجده بر آن جایز نیست (البته نماز بر آنها به این معنی که موقع نماز زیر پا باشند بر حسب روایات دیگر اشکال ندارد و شاید منع در این حدیث بعنوان کراهت باشد و یا مقصود از نماز و سجده بر آنها سجود در حال نماز یا غیر نماز باشد). آری، غیر از میوه‌ها، سجده بر گیاهان جایز است مگر گیاهان قابل رستن که بعد از رستن سجده بر آنها جایز نیست،

ص: ۵۴۵

جز در حال ضرورت که بر رسته هم می‌توان سجده کرد.

(۱)

زناشوئی‌های حلال

چهار نوع زناشوئی حلال است: ۱- ازدواج موجب ارث (عقد دائم که زن و شوهر از هم ارث می‌برند) ۲- ازدواج بدون ارث (عقد منقطع، صیغه) ۳- کنیز گرفتن (که آمیزش با کنیز بدون احتیاج به عقد جایز است) ۴- واگذاری کنیز.

(۲) از شش راه می‌توان مالک چیزی شد: ۱- غنیمت (که در میدان جنگ بدست آید) ۲- خرید ۳- ارث ۴- بخشش ۵- عاریه (که مالک عین آن نمی‌شوند ولی حق تصرف در آن را دارند) ۶- اجاره (که ملک منفعت است) این بود تفصیل چیزهای حلال، و مخارج حلال، و تصرفاتی که هر کس می‌تواند در مال خود بکند از واجب و مستحب.

ص: ۵۴۷

(۱)

نامه آن حضرت در باره غنیمتها و حکم وجوب خمس «۱»

مضمون نامه‌ات را دریافتم خواسته بودی بدانی کجا (مصرف خمس و غنائم) مورد رضای خداست، و چگونه سهم «ذی القربی» (خویشان پیغمبر «ص») را دریغ کردند، و خواسته بودی ماجرا را برایت شرح دهم اینک با گوش دل بشنو، و با دیده عقل بنگر، آنگاه خود در این باره انصاف ده که این امر فردا در پیشگاه پروردگاری که امر و نهیش را برایت فرستاده، برای تو سالمتر است، خدا ما و ترا توفیق دهد.

(۲) بدان که پروردگار من و تو از هیچ چیز نهان نیست، و پروردگار تو فراموشکار نمی‌باشد، و هیچ چیز را در «کتاب» فروگذار نکرده، و هر چیز را کامل تفصیل داده، و آنچه را در باره گرفتن اموالش (در قرآن) توضیح داده، از آنچه در باره

تقسیم آنها بیان کرده روشنتر نیست، زیرا خدا هیچ جای قرآن پرداخت مالی را واجب نکرده جز اینکه بدنبالش مصرف آن را نیز بیان فرموده، و این دو را از هم جدا نساخته، و اموالی را به عناوینی اختصاص داده و سهامی برای آنها معین کرده که با از بین رفتن «عنوان» سهمشان از بین می‌رود، چنان که در موارد دیگر نیز مقررات با تغییر عنوان عوض می‌شود، مثلا (حکم روزه) با پیری و سالخوردگی عوض می‌شود (و از پیران ساقط می‌گردد) بینوایان چون توانگر شوند، و راه ماندگان چون به وطن رسند سهمشان حذف می‌شود، و حج با همه تأکیدی که دارد و با آن تهدیدها که نسبت به تارک آن شده، از آنها که موانعی بر سر راهشان باشد ساقط است (عبارت متن بسیار مجمل است و بر حسب فحوی ترجمه شد).

خداوند در باره زکات که نخستین واجبی است که (مصارف و) راههایش را بیان کرده، فرماید: «زکاتها مخصوص بینوایان، مستمندان، کارمندان و مأموران وصول آن، تألیف قلوب (و جلب توجه کفار به اسلام) آزادی بردگان، بدهکاران (که توانائی پرداخت ندارند) راه خدا (امور خیریه و عام المنفعه) و راه ماندگان است.» (توبه: ۶۰). خداوند مصرف زکات را به پیامبرش اعلام فرموده، و روشن ساخته که غیر از این موارد هشتگانه مصرفی ندارد، و پیغمبر (ص) هر جا که خواهد (در این موارد) به هر نحو که صلاح بداند صرف می‌کند، و خداوند «جل جلاله» پیامبر و خاندانش را از زکات که بعنوان تصدق و پاک کردن مال می‌دهند منع کرده، این بود راه (و مصرف) زکات.

(۳) اما غنیمتها (ی جنگ)؛ چون جنگ بدر روی داد پیغمبر (ص) اعلان کرد: هر که دشمنی را بکشد فلان جایزه را دارد، هر که اسیری دستگیر کند از غنائم دشمن چنین و چنان جایزه دارد که خدا به من وعده داده بر آنها پیروز شوم، و بر اردوی آنها تسلط یابم. و آنگاه که خدا مشرکان را شکست داد و اموالشان جمع شد مردی از انصار برخاسته گفت: یا رسول اللّه، شما ما را به نبرد مشرکان فرمان دادی، و بر این کار ترغیب فرمودی، و وعده دادی هر که اسیری گیرد از غنائم آنان چنین و چنان جایزه دارد، و هر که کسی را بکشد چنان و چنین، اینک من دو نفر کشته‌ام

---

(۱) این نامه در پاسخ نامه‌ای نوشته شده که در باره غنائم جنگ و خمس آنها، و اموالی از این قبیل، و مصرف سؤال کرده بودند که مسأله مبهم بوده و هم مورد اختلاف شیعه و سنی

که شاهد دارم و اسیری نیز دستگیر کرده‌ام، و اکنون وقت وفای به وعده است او نشست و «سعد بن عباده» (که در کنار پیغمبر (ص) مراقب حفظ جان آن حضرت بود و از این رو به کشتن و اسیر گرفتن موفق نشده بود) از جا برخاسته گفت: یا رسول اللّه آنچه ما را از کشتن و اسیر کردن مانع شد نه ترس دشمن بود، نه بیعلاقگی به (اجر) آخرت، و غنیمت (دنیا) ما ترسیدیم چنانچه شما را تنها گذاریم سپاهی از مشرکان بر شما یورش آورند، یا چون شما را تنها بینند آسیبی به وجودتان رسانند، اینک اگر خواسته‌های اینان را عطا کنید دیگران باید دست خالی برگردند، سعد نشست. باز انصاری برخاست و گفتار نخست را تکرار کرد و نشست، تا سه بار این گفتگو تکرار شد، پیغمبر (ص) به آنان توجهی نفرمود، و این آیه نازل شد: «در باره انفال از تو سؤال می‌کنند. (انفال: ۱) و انفال نام همه اموالی است که آن روز به چنگ مردم مسلمان افتاده بود، نظیر

آیه دیگر که (به نام «فیء» ذکر شده)، «آنچه خدا (از اموالها آنها (یهودیان بنی النضیر) به رسم «فیء» (یعنی غنیمت) به پیامبرش باز داد.» (حشر: ۷– ۶). و آیه دیگر (که به اسم غنیمت نام برده): «آنچه از غنیمتها بدست آوردید ... (انفال: ۴۱). و سپس (در ذیل آیه نخست راجع به انفال) فرموده: «بگو، انفال مال خدا و رسول است». (انفال: ۱). با این آیه خدا غنائم را از دست سپاهیان اسلام مطلقا بیرون آورد و به خدا و رسول اختصاص داد (و قهرا جزء اموال عمومی شد که باید زیر نظر پیغمبر (ص) در مصالح اسلام و مسلمین صرف شود). سپس فرمود: «پس از خدا پروا کنید، ما بین خود را اصلاح نمایید، و اگر (براستی) ایمان دارید از خدا و پیغمبر (ص) اطاعت کنید». (انفال: ۱). و چون رسول خدا به مدینه بازگشت این آیه نازل شد: «بدانید آنچه از غنیمتها بچنگ آوردید یک پنجمش مال خدا و رسول، و خویشاوندان، و یتیمان و بینوایان، و راه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه ما فرستادیم بر بنده خود، روزی که حق و باطل از هم جدا شود روزی که دو سپاه (شرک و اسلام) برخورد کردند، ایمان آورده‌اید.» (انفال: ۴۱) اما اینکه فرموده: مال خداست، چنان است که گویند: این مال خدا و شماست (یعنی چنان نیست که سهمی باید به خدا دهد) برای خدا سهمی جدا نمی‌شود، از این رو پیغمبر (ص) غنیمتی را که گرفته بود پنج قسمت کرد؛ سهم خدا را خود برداشت که با آن نام خدا را زنده کند، پس از پیغمبر هم این سهم به وارثانش می‌رسد، و سهمی برای خویشانش، خاندان عبد المطلب برداشت، سهمی برای یتیمان مسلمان فرستاد، سهمی برای بینوایان نهاد، و سهم دیگر را به راه ماندگان مسلمان، یعنی آنها که نه برای تجارت مسافرت کرده و در راه مانده بودند، اختصاص داد، این بود جریان جنگ بدر و وضع کلیه غنائمی که (در جنگ و) به ضرب شمشیر بدست آمده بود.

(۱) اما آنها که اسب و شتری برای گرفتنش نتاخته بودند (و بدون جنگ، از طریق تسلیم دشمن فراهم آمده بود) جریانش این بود که چون مهاجران (از مکه) به مدینه آمدند، انصار (مسلمانان مدینه) نصف خانه‌ها و اموالشان را در اختیار آنها گذاشتند، و مهاجران آن روز قریب یک صد نفر بودند، زمانی که پیغمبر (ص) بر (دو گروه یهودی اطراف مدینه) «بنی قریظه» و «بنی النضیر» تسلط یافت و اموالشان را ضبط کرد،

به انصار فرمود: شما اگر خواهید خانه و اموالتان را از مهاجران بگیرید و این مالها را بین آنها قسمت کنیم، و اگر خواهید به همین حال بمانند و اموال را به همه تقسیم کنیم؟ گفتند: (راه سومی را انتخاب می‌کنیم) هم در خانه و مال با ما شریک باشند، هم این غنائم را به آنان اختصاص دهید، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «آنچه را خدا از اموال آنها، یعنی یهود بنی قریظه (و بنی نضیر) به رسم غنیمت به پیامبرش باز گرداند، شما اسب و شتری برای (گرفتن) آنها نتاختید (حشر: ۶). چون این دو گروه با مدینه فاصله چندان نداشتند، سپس فرمود: « (این اموال) مال مهاجران فقیر است که از خانه‌ها و اموالشان رانده شده‌اند، فضل و رضای خدا طلبند، و خدا و پیامبرش را یاری کنند، اینان (در دعوای ایمان) راستگویند» (حشر: ۸). و این غنائم را خداوند به مهاجران قریش که با پیغمبر (ص) به مدینه آمده بودند، و راست می‌گفتند، اختصاص داد، و مهاجران دیگر عرب (از قبیله‌های دیگر) را هم استثنا کرد چون فرمود: «آنها که از خانه‌ها و مالهاشان رانده شدند» و این قریش بود که مسلمانان را از مال و دیار خود بیرون می‌کرد، قبائل دیگر با مسلمین چنین رفتاری نداشتند، سپس مهاجرانی را که از خمس برخوردار ساخت، از جهت ایمان راستین به خدا، به مبرا بودن از نفاق ستود، فرمود: اینان راستگویانند، نه دروغگویان، سپس انصار را تمجید کرد، و رفتار آنها، محبتشان با مهاجران و مقدم داشتن آنها را بر خود یادآور شد که در دل «نیازی» یعنی

بخل و کراهتی از آنچه به مهاجران داده شد نمی‌یابند، و نیکو از آنها تمجید کرد، فرمود: «آنها که پیش از آنان (یعنی پیش از مهاجران) در این سرزمین و در (خانه) ایمان منزل گزیدند، آنها را که بسویشان هجرت کرده‌اند دوست دارند، و از آنچه به آنان داده شود در دل بخل و کراهتی احساس نکنند و آنان را بر خود مقدم دارند، هر چند تهیدست باشند، و آنها که بخل خویش نگه دارند به حقیقت رستگارند.» (حشر: ۹). گروه دیگری که بعد ایمان آوردند، مسلمانان اموالشان را (قبلا بعنوان غنیمت) گرفته بودند، و از مسلمین دل پری داشتند، چون اسلام آوردند از خدا خواستند گناه شرکشان را بیامرزد و کینه‌هائی را که از مسلمانان در دل داشتند از قلوبشان بزداید، و برای آنها استغفار کردند تا عقده دلهاشان گشوده شود و با یک دیگر برادر شوند، خداوند این گروه بخصوص را نیز ستوده، فرمود: «آنها که پس از ایشان (یعنی پس از مهاجر و انصار) آمدند، گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که پیش از ما ایمان آورده‌اند، بیامرز، و در دلهای ما کینه‌ای از مؤمنان باقی نگذار، پروردگارا تو رئوف و مهربانی، (حشر: ۱۰). «پیغمبر (ص) به عموم مهاجران

قریش به قدر احتیاجشان عطا کرد، چه این اموال مشمول قانون خمس نبود که لازم باشد بطور مساوی تقسیم شود؛ و به غیر مهاجران قریش چیزی نپرداخت جز به دو نفر انصاری به نام: سهل بن حنیف، و سماک بن خرشه- ابو دجانه- که برای احتیاج مبرمی که داشتند از سهم خود چیزی به آنها عطا فرمود، و از اموال بنی قریظه، و بنی النضیر که بدون پیکار بدست آمده بود، هفت بستان را برای خود نگاه داشت زیرا بر اراضی فدک نیز اسب و شتری ندوانده بودند (و بدون جنگ گرفته شده بود).

(۱) اما خیبر سه روز راه با مدینه فاصله داشت، و از املاک یهود بود، ولی چون اسب و شتر بر آن ناحیه تاختند، و با نبرد بر آنجا مسلط شدند پیغمبر (ص) آنها را مانند غنائم بدر (به قانون خمس) تقسیم کرد، خداوند فرموده: «آنچه را از اموال اهل آبادیها خدا به پیامبرش واگذاشت، مال خدا و پیغمبر، و بستگان (او) و یتیمان، و بینوایان، و راه ماندگان است، تا در میان توانگران شما دست بدست نگردد. و هر چه را پیغمبر به شما داد بگیرید، و از آنچه منعتان کرد باز ایستید.» (حشر: ۷). این بود مصرف اموالی که خداوند به پیامبرش واگذار کرد که با تاختن اسب و شتر بدست آمده بود.

(۲) علی بن ابی طالب (ع) فرمود: ما پیوسته سهم خود را به حکم این آیه‌ای که آغازش تعلیم (و دستور خمس) است، و انجامش نهی از مخالفت پیغمبر (ص) دریافت می‌کردیم تا وقتی که خمس شوش و جندی شاپور به دست عمر رسید، من و جمعی از مسلمانان و عباس نزد او بودیم، عمر گفت: اموالی از خمس پیاپی برای شما آمد و دریافت کردید، چندان که امروز دیگر نیازی ندارید و مسلمانان دیگر محتاج و فقیرند، شما حقتان را از این مال به ما وام دهید تا در نخستین غنیمتی که برای مسلمین رسد خداوند ادا کند، من تعقیب نکردم، چه ممکن بود اگر اصرار ورزیم در موضوع خمس نیز همان پاسخ را شنویم که در مسأله بالاتر از خمس یعنی میراث پیغمبرمان هنگام مطالبه و تعقیب شنیدیم (که آنجا خلیفه ارث را انکار کرد و اینجا هم حکم خمس را از اصل منکر شود) اما عباس جواب داد: عمر! تو در حق مسلم، اخلال نکن، خدا این حق را استوارتر از قانون ارث برای ما اثبات کرده، عمر گفت: (آری ولی) شما به ارفاق در حق مسلمانان سزاوارترید، و مرا واسطه کرد (که عباس را خاموش کنم و بالاخره) خمس را (به غضب) گرفت (غضب آبرومندانه و با نزاکت سیاسی) و به خدا تا زنده بود

مالی برایش نرسید، که حق ما را بپردازد و ما دیگر به خمس دست نیافتیم (مثل همه قرضها که زیردستان از زیردستان می‌گیرند) سپس علی (ع) اضافه کرد: خداوند زکات را بر پیغمبر حرام کرد و در عوض سهمی از خمس به او اختصاص داد: و تنها بر اهل بیت پیغمبر تحریم کرد نه بر خویشان آنها،

ص: ۵۵۵

(۱) و خمس را برای کلیه افراد خاندان رسول از صغیر، کبیر، مرد، زن، فقیر، حاضر، و غایب مقرر فرمود، زیرا این سهم را بعنوان خویشاوندی پیامبر صفتی زوال ناپذیر، به آنها اختصاص داد. شکر خدای را که پیغمبر را از ما و ما را از او قرار داد، رسول اللّه خمس را به هیچ کس غیر از ما و هم پیمانان، و دوستان ما نداد، که آنها هم از ما هستند، چنان که از سهم خود به مردی که با آنها معاهداتی داشت برای کمک به آن معاهدات بخشی عطا می‌کرد با این تفصیل راه (و مصرف) این «انفال» چهارگانه را که خدا توضیح داده، و دستوری را که در باره مصارف آنها داده و با بیان شافی و برهان واضح روشن ساخته به تو اعلام کردم، بر آنچه گفتم وحی منزل، وارد شده، و پیغمبر مرسل بدان عمل کرده (کتاب و سنت گواه آن است) و هر که کلام خدا را پس از شنیدن و دریافتن زیر و رو کند یا تغییر و تبدیل دهد گناهش را به گردن گرفته و خصمش خدا خواهد بود. و السلام علیک و رحمهٔ اللّه و برکاته.

ص: ۵۵۷

(۱)

استدلال آن حضرت بر صوفیانی که آمده بودند او را از طلب (دنیا) منع کنند

«سفیان ثوری» «۱» خدمت امام صادق (ع) رسیده، دید حضرت لباسهای سفیدی چون پوست (داخلی) تخم‌مرغ پوشیده، گفت: اینها لباس شما نیست، فرمود: آنچه را می‌گویم بشنو و بخاطر سپار که اگر وقت مرگ بر سنت پیغمبر، و بر حق باشی، و با بدعت نمیری، برای دنیا و آخرتت خیر است، پیغمبر در دورانی می‌زیست که آب و علفی نبود و مردم همه با غذاهای خشن و ناگوار بسر می‌بردند (و ناچار پیغمبر باید چنان زندگی می‌کرد که مردم دیگر) اما وقتی که دنیا روی آورد (و سطح زندگی بالا آمد): سزاوارترین مردم به آن نکوکارانند، نه تبهکاران، مؤمنانند نه منافقان، و مسلمانانند نه کافران. ثوری، چه اعتراضی داری؟ به خدا با این وضع که می‌بینی از آن زمان که نیک و بد را شناخته‌ام هیچ صبح و شامی نگذشته که حقی از خدا در مالم باشد، و دستور داده باشد بجائی صرف کنم جز اینکه در جای خود مصرف کرده‌ام.

(۲) (سفیان به همین اندازه قانع شد و رفت اما) روز دیگر گروهی از زهد فروشان که مردم را دعوت می‌کردند تا به شیوه آنان سخت بگذرانند، بر آن جناب وارد شده گفتند:

رفیق ما از بحث با شما درمانده و مستحضر حجت و دلیل خود نبوده. فرمود: اینک شما هر چه دلیل دارید بیارید. گفتند: ادله ما همه از کتاب خداست. فرمود: بیان کنید که قرآن از هر چیز به پیروی و عمل شایسته‌تر است. گفتند: خدای تبارک و تعالی

در وصف گروهی از اصحاب پیغمبر (ص) فرماید: «با اینکه خود محتاجند دیگران را مقدم دارند، و آنها که بخل خویش نگه دارند به حقیقت رستگارند.» (حشر: ۹) «خداوند عمل آنان را ستوده (پس باید چنین بود) و جای دیگر فرماید «غذا را با اینکه خود دوست دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند.» (انسان: ۸) به همین دو آیه اکتفا می‌کنیم یکی از آنها (جسورانه) گفت:

شما خود از غذاهای لذیذ چشم نمی‌پوشید و به مردم دستور می‌دهید دست از اموالشان بکشند تا شما از آنها استفاده کنید. فرمود: سخنان بیهوده را واگذارید و بگوئید ببینم شما از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه قرآن که در این وادی هر که گمراه شد، به ضلالت افتاد و هر که هلاک شد دچار مهلکه گشت، خبر دارید یا نه؟ گفتند: قسمتی را می‌دانیم، نه همه را. فرمود: عیب کار و اشتباه شما همین جاست و در احادیث پیغمبر (ص) نیز

---

(۱) مردی زاهد مسلک و زهد نشناخته، مردی که چون بسیاری از همردیفانش می‌خواست بی‌مایه عالم باشد، و بی‌فقه زاهد، گاهی بوجود امام صادق علیه السلام افتخار، و از محضرش کسب فیض می‌کرد، و گاهی بر او اعتراض می‌نمود و در مقابلش مکتب بوجود می‌آورد.

به همین اشتباه دچارید، اما آیاتی که در فضیلت «ایثار» (ترجیح دیگران بر خود) و مدح ایثارکنندگان خواندید، صحیح است، این عمل در اول اسلام جایز و مباح بود منعی از آن نشده بود و البته ثواب هم داشت ولی پس از آن تاریخ خداوند جلیل دستوری بر خلاف آن صادر فرمود و عمل گذشته را نسخ کرد، این نهی به منظور ترحم بر مؤمنین بود که بر خود و عائله‌شان زیان نرسانند، که گاه در میان عائله افراد ناتوان، کودک، بچه، پیر مرد فرتوت، پیرزن سالخورده هستند که قدرت تحمل گرسنگی ندارند، در این صورت اگر من گرده نان منحصر به فردم را صدقه دهم این افراد از دست می‌روند و از گرسنگی می‌میرند، از این رو پیغمبر (ص) فرمود: اگر انسان چند دانه خرما یا پنج قرص نان، یا دینار، یا درهم بدست آورد و خواست انفاق کند از همه بهتر آن است که به پدر و مادرش دهد، بعد آنچه مصرف خود و عائله‌اش کند، سپس آنچه به خویشان و برادران مؤمن دهد، و رتبه چهارم همسایگان فقیرند و پنجم که از همه کم‌اجرتر است «در راه خدا» (چون کارهای عام المنفعه) و نیز پیغمبر (ص) در باره آن مرد انصاری که دارائیش منحصر به پنج و شش غلام بود و هنگام مرگ همه را آزاد کرد و با آنکه کودکان صغیری داشت برای آنها چیزی نگذاشت، فرمود: «اگر ماجرای او را به من گفته بودید نمی‌گذاشتم در قبرستان مسلمانها بخاکش سپارید، بچه‌های صغیرش را تهی دست گذاشته تا گدائی کنند. «سپس امام صادق (ع) افزود: پدرم نقل کرد که پیغمبر (ص) فرمود: «از عائله خود شروع کن، و هر چه نزدیکتر مقدمتر».

(۱) و اینک آیه قرآن و گفتار قاطع خداوند عزیز حکیم که در رد پندار شما و نهی از این روش فرموده: «بندگان خدای رحمان آنهایند که ... و) کسانی که به هنگام انفاق زیاده‌روی نکنند، و سختگیری هم ننمایند، و در این میانه معتدل باشند.» (فرقان: ۶۷).

نمی‌بینید که خدا عملی را که شما به آن دعوت می‌کنید بعنوان اسراف نکوهش کرده؟ و در آیات متعدد فرموده: «همانا او (خدا) اسرافگران را دوست ندارد.» (انعام: ۱۴۱) «مردم را از اسراف (و تندروی در صرف مال) و همچنین از بخل و سختگیری منع فرموده، و دستور میانه‌روی داده، نباید انسان هر چه، را دارد بدهد سپس همی خدا را خواند که روزیش دهد، و دعایش مستجاب نشود، چون در حدیث پیغمبر (ص) آمده که «چند گروه از امت من دعایشان مستجاب نگردد: ۱- مردی که در حق پدر و مادرش نفرین کند.

۲- کسی که در حق بدهکاری نفرین کند که مالش را برده، و وی شاهدی بر او نگرفته. ۳- مردی که در حق زنش نفرین کند با اینکه خدا اختیار طلاق را بدستش داده. ۴- مردی که در خانه نشیند و از خدا روزی خواهد و بدنبالش نرود. خداوند جل و عز فرماید: «بنده من، مگر راه تحصیل رزق و مسافرت روی زمین

را به رویت نگشوده‌ام که با بدن سالم بدنبال روزی روی، و با اطاعت دستور، در پیشگاه من معذور باشی و بار دوش کسانت نباشی و آنگاه (که در طلب می‌رفتی) اگر می‌خواستم روزیت می‌دادم، و گر نه بر تو تنگ می‌گرفتم اما تو معذور بودی؟ ۵- مردی که خدایش مال فراوان دهد، همه را خرج کند سپس رو به دعا آورد که: خدایا روزیم ده، خطاب شود: مگر رزق فراوانت ندادم، چرا به دستور من رعایت اقتصاد نکردی و از اسراف که نهیت کرده بودم، خودداری ننمودی؟ (۱) ۶- (در خاتمه) مردی که در حق خویشانش نفرین کند «و باز خداوند کیفیت انفاق را به پیامبرش آموخته، پیغمبر (ص) یک «وقیه» (وزنه‌ای معادل هفت مثقال تقریبا) طلا داشت و نخواست شب نزدش بماند، همه را صدقه داد و دست خالی صبح کرد، و همان دم سائلی آمد، و درخواستی کرد و چون حضرت چیزی نداشت سائل (بی‌ادبانه) به ملامت او پرداخت، پیغمبر که مردی مهربان و شفیق بود از تهیدستی خود غمگین شد، و خداوند با این آیه او را ادب آموخت: «نه هرگز دستت را چون غل به گردن آویز، نه بسیار باز و گشاده دار، که به نکوهش و حسرت خواهی نشینی.» (اسراء: ۲۹). یعنی ممکن است مردم از تو طلب کنند (و اگر چیزی نباشد) معذورت ندارند، اگر هر چه داری بدهی از ناحیه مال زیان بینی، اینها احادیث پیغمبر است که قرآن آنها را تصدیق و تأیید می‌کند و البته قرآن را اهلش، یعنی مؤمنان تصدیق می‌کنند.

(۲) (سپس حضرت صادق (ع) به روش ابو بکر استشهاد کرد که مورد احترام آنان بود و بدنبالش سیره سلمان و ابو ذر را که به زهد و تقوی شهره بودند بیان فرمود)- هنگام مرگ به ابو بکر گفتند: وصیت کن. گفت: یک پنجم مالم را وصیت می‌کنم (که در راه خدا دهند) و یک پنجم هم زیاد است، که خداوند به آن راضی شده (و دستور خمس داده) و همان یک پنجم را وصیت کرد، با اینکه خدا اختیار «ثلث» (یک سوم) مالش را به او داده بود، و اگر می‌دانست ثلث بهتر است همان را وصیت می‌کرد.

(۳) دیگر سلمان و ابو ذر که شما خود از فضیلت و زهدشان باخبرید، سلمان وقتی که سهم خود را (از بیت المال) می‌گرفت خرج سالش را بر می‌داشت و ذخیره می‌کرد، گفتند:

سلمان! تو با این زهد به فکر تأمین سالی؟ چه خبر داری، شاید امروز و فردا مردی؟ پاسخ سلمان این بود که: چرا چنان که از مرگ من نگرانید به زندگیم امیدوار نیستید؟ (و یک طرف احتمال را حساب می‌کنید) مگر ای جاهلان نمی‌دانید که نفس انسانی اگر تأمین زندگی نداشته باشد پریشان می‌شود و فرمان نمی‌برد، و چون معاش خود را بدست آورد آرام می‌گیرد، و اما ابو ذر، چند رأس شتر و گوسفند داشت که از شیرشان استفاده می‌کرد و گاهی که زن و بچه‌اش هوس گوشت می‌کردند یا مهمانی به آنها می‌رسید، یا می‌دید چادرنشینانی که با او کنار یک چاه زندگی می‌کردند تنگدستند، به قدر حاجت شتری می‌کشت یا گوسفندی سر می‌برید چندان که جوابگوی عشق آنها به گوشت باشد

و بین همه قسمت می‌کرد، یک سهم نیز نه بیشتر به خود اختصاص می‌داد؛ از اینها زاهدتر کیست؟ با آن حدیثها که از پیغمبر (ص) در باره آنان وارد شده، در عین حال کار هیچ یک به آنجا نرسید که برای خود اصلا چیزی نگذارد، چنان که شما به مردم دستور می‌دهید، که هر چه دارند وانهند و دیگران را بر خود وزن و فرزندشان مقدم دارند.

(۱) شما جمعیت بدانید که من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که روزی پیغمبر (ص) فرمود: من از هیچ چیز چون مؤمن در شگفت نیستم، اگر در دنیا بدنش را با قیچی بچینند به خیر او است، اگر پادشاهی مشرق و مغرب بدست آرد باز هم به خیر اوست، هر چه خدا با او کند برایش خیر است. نمی‌دانم آنچه امروز برایتان شرح دادم در شما اثر می‌کند یا باز بیفزایم، مگر نمی‌دانید که خداوند جل اسمه، در آغاز کار بر مؤمنان واجب کرده بود که یک تن در مقابل ده تن مشرک مقاومت کند، و حق نداشت بگریزد و هر که آن روز پشت به میدان جنگ می‌کرد در آتش مسکن گرفته بود، سپس بر آنها رحمت آورده دستور را عوض کرد و واجب شد هر کس در مقابل دو مشرک بایستد. خدای عز و جل تکلیف را بر مؤمنان تخفیف داد و حکم نخست را نسخ فرمود.

(۲) بگوئید ببینم اگر مردی به بهانه اینکه من زاهدم و چیزی ندارم از دادن نفقه همسرش نکول کند و قضات او را به پرداخت حق مسلم او اجبار کنند، بر وی ستم کرده‌اند؟

اگر گوئید این حکم ظالمانه است شما بر اهل اسلام ستم کرده‌اید، و اگر گوئید عادلانه است خود را محکوم کرده‌اید، و باز اگر کسی وقت مرگ بیش از ثلث مالش را برای بینوایان وصیت کند، و قضات (به حکم اسلام) ما زاد بر ثلث را رد کنند (این حکم ظالمانه است یا نه ...؟) و باز اگر مردم همه چنان که شما می‌خواهید زاهد باشند، و از مال دیگران چیزی نگیرند صدقاتی از قبیل: کفاره قسم، نذر، زکات شتر، گوسفند، گاو، طلا، نقره، کشمش و سایر چیزهائی را که زکات به آنها می‌گیرد، به که باید داد؟ (و اگر حکم اسلام چنان باشد که شما خیال کرده‌اید این صدقات را اسلام چرا واجب کرده؟). اگر مطلب از این قرار باشد که شما می‌گوئید باید هیچ کس از مال دنیا چیزی نگه ندارد، و هر چند خود محتاج باشد همه را به دیگران دهد. بد مذهبی را انتخاب کرده‌اید و به مردم تحمیل می‌کنید، شما از کتاب خدای عز و جل و سنت پیغمبر (ص) و احادیثی که مورد تصدیق قرآن است بی‌اطلاعید، و همین جهل شما و تأمل نکردن در مطالب دقیق قرآن، از تفسیر و شناسائی منسوخ و ناسخ، محکم و متشابه، و امر و نهی می‌باشد که شما را به این ورطه کشانده است.

(۱) باز بگوئید ببینم سلیمان بن داود چگونه مردی بود؟ او از خدا پادشاهی‌ای خواست که برای هیچ کس بعد از او روا نباشد، و خداوند «جل اسمه» دعایش را مستجاب کرد، او پیغمبری بود که حق می‌گفت، و به حق عمل می‌کرد نه خداوند او را بر این درخواست ملامت کرد نه هیچ مؤمنی، پیش از او هم حضرت داود بود با آن پادشاهی و قدرت فراوان. و نمونه دیگر حضرت یوسف که به پادشاه مصر گفت: «مرا به خزانه‌داری مملکت منصوب کن که من نیک نگهدار و دانایم.» (یوسف: ۵۵). سرانجام دامنه حکومتش مصر و نواحی اطرافش تا یمن را فرا گرفت و از همه آن مناطق در موقع قحطی برای دریافت غله به او مراجعه می‌کردند، یوسف گفتارش حق بود و کردارش حق و ندیدیم کسی به او اعتراض کند. و همچنین ذو القرنین بنده‌ای که او خدا را دوست می‌داشت و خدا او را.

«اسباب» و وسائل را در اختیارش گذاشت و پادشاهی مشرق و مغرب به او داد، سخنش حق بود و عملش حق، و ندیدیم کسی بر او عیب گیرد. شما گروه، آداب و تربیتهای خدا را بپذیرید، به امر و نهی او اکتفا کنید، آنچه را برایتان مشتبه است و از آن آگاه نیستید وانهید، و علمش را به اهلش بر گردانید تا اجر برید، و نزد خدای تبارک و تعالی معذور باشید. برای تشخیص ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، و حلال و حرام قرآن بدنبال علم روید، این روش شما را به خدا نزدیکتر و از جهل دورتر سازد، جهالت را برای اهلش بگذارید، که اهل جهل بسیارند و اهل علم اندک. خداوند فرماید: «بالاتر از هر صاحب علمی، عالمی است.» (یوسف: ۷۶).

(۱)

سخنان آن حضرت در آفرینش و ترکیب وجود انسان

خودشناسی این است که انسان خود را به چهار طبیعت، چهار ستون، و چهار رکن بشناسد، طبیعتها عبارتند از: خون، صفرا (یا سودا) باد، و بلغم. ستونها: عقل است، و فهم و حفظ که از عقل منشأ گیرند، و ارکان: نور، آتش (حرارت) روح و آب است «۱». و صورت انسان سرشت و گل اوست. انسان با نور می‌بیند، با آتش (حرارت مزاج) می‌خورد و می‌نوشد، با روح (مایه حیاتی) آمیزش و حرکت می‌کند. با آب (و رطوبت) مزه چشیدنیها و غذا را درک می‌کند، این بود اساس صورت انسانی. اگر عقل از نور تأیید شود انسان عالم، حافظه‌دار، زیرک، هوشیار، و با فهم خواهد بود و با اخلاص توحید و اقرار به طاعت خواهد دانست در چه وضعی است (و آنچه از مواهب عالم دریافت می‌کند) از کجا برایش می‌آید؟ چرا اینجا آمده؟ و به کجا خواهد رفت؟ خون در وجود انسان گاه با حرارت جریان دارد و گاه با برودت (حرارت و برودت مزاج) آنگاه که حرارت آید، سرمست، طغیانگر، و شادمان شود، دست به قتل و سرقت زند؛ نشاط یابد، خوشدل شود، نابکار، زناکار و گردنکش گردد، و آنگاه که سرد شود، اندوهگین و محزون گردد، نزار، و فراموشکار شود، و اینها عوارضی است که باعث بیماریها شود، و کمترین و ساده‌ترین آنها نیست مگر بر اثر اشتباه و خطائی که اتفاق افتد در ساعتی نامناسب غذائی یا نوشابه‌ای خورد که با حال وی سازش ندارد و باعث انواع بیماریهای دردناک شود.

(۲) و بعد از این سخن دیگری هم هست: ساختمان وجود انسان چنین است که با حرارت می‌خورد و می‌آشامد و کار می‌کند، با باد (به کمک هوا) می‌شنود و می‌بوید، بوسیله آب لذت غذا و نوشابه را حس می‌کند، با روح حرکت می‌نماید. اگر معده حرارت نداشت غذا و نوشابه در بدن هضم نمی‌شد، اگر باد نبود حرارت معده مشتعل نمی‌شد، و مدفوع بیرون رانده نمی‌شد، اگر روح نبود انسان رفت و آمدی نداشت، اگر سردی آب نبود حرارت معده او را می‌سوزاند، اگر نور نبود نمی‌دید و نمی‌فهمید. سرشت انسان از گل است (در این قد و قامت کوچک نقشه کره خاک موجود است:) استخوان‌ها در بدن چون درخت در زمین است، و موها بسان گیاهان، اعصاب همانند پوست درختان، و خون نظیر آبهای روان است. و چنان که زمین بدون آب نپاید جسد نیز بدون خون قوام ندارد، و مخ چربی و کف خون است.

(۳) و باز در خلقت انسان مواد این جهان و آن جهان بهم آمیخته، و چون خدا این دو را با

---

(۱) در این حدیث چند مورد برای سؤال هست ۱. اصطلاح چهار طبع یا چهار خلط از اصطلاحات طب قدیم است آیا این تعبیر از کلمات دیگران نبوده که با حدیث اشتباه شده. ۲. چهار طبع را، سودا، صفرا، بلغم و خون می‌شمردند و اینجا بجای سودا یا صفرا باد ذکر شده، که با همان اصطلاح هم تطبیق نمی‌کند. ۳. ستونها که در اول حدیث چهار تا ذکر شده چرا در موقع نام بردن سه تا بیشتر ذکر نشده که شاید رجوعش به یکی باشد. ۴. خودشناسی که در اسلام قرین خداشناسی است و از عالیترین معارف چگونه در اینجا با شناسائی اخلاط چهارگانه و ارکان اربعه تطبیق شده ...

هم ترکیب کرده (به ناچار) زمین جایگاه زندگی بشر گشته، چه از عنصر آسمانی (و ملکوتی) تنزل کرده، و آنگاه که خداوند این دو عنصر را از هم جدا سازد، یعنی مرگ فرا رسد باز ماده آن جهانی به آسمان بازگردد، پس زندگی در زمین است و مرگ در آسمان (تا زنده است در زمین زیست می‌کند و پس از مرگ در آسمان) چه بین روح و بدن جدائی افتد و روح و نور به قدرت نخست باز گردد، و بدن را که از مواد دنیا فراهم آمده ترک گوید، و سر فساد و درهم ریختن بدن این است که باد: (هوا) آب بدن را می‌مکد، گل خشک می‌شود و خرد گشته می‌پوسد و هر یک به حقیقت اولیه می‌پیوندد، و جان بوسیله نفس (دم زدن) جنبش دارد، و جنبش نفس از باد (هوا) است، نفس مؤمن نوری است مؤید به عقل، و نفس کافر آتشی است مؤید به شیطنت، این از شکل آتش خویش است، و آن از شکل (و جنس) نور خود، و مرگ برای بنده مؤمن رحمت، و برای کافر عذاب است.

(۱) خداوند دو گونه کیفر دارد: یکی از ناحیه روح، و دیگری تسلط مردم بر یک دیگر.

اول بیماری و فقر است، و دوم عذاب، چنان که در قرآن فرموده: «و این چنین ستمگران را بر اثر آن کارها که می‌کردند بر یک دیگر مسلط سازیم.» (انعام: ۱۲۹). یعنی بر اثر گناهان.

پس هر گناهی که از ناحیه روح باشد کیفرش بیماری و بینوائی است، و آنچه تسلط است جنبه عذاب دارد، اینها همه کیفر و عذاب مؤمن در دنیاست، اما کافر در دنیا عذاب دارد و در آخرت عذابهای بد، گرفتاریها هیچ یک جز بعلت گناه و شهوت نیست، فرقی که هست این است که مؤمن به جهت خطا، فراموشکاری، اجبار و ناتوانی ممکن است مرتکب گناه شود، و کافر از روی عمد، انکار، تجاوز، و حسد چنان که خداوند فرماید: « (بسیاری از اهل کتاب) از روی حسدی که در سینه دارند (می‌خواهند شما را پس از ایمان) به کفر برگردانند.» (بقره: ۱۰۹).

ص: ۵۷۱

(۱)

سخنان حکیمانه آن حضرت

(۲) آن که عقل ندارد اصلاح نشود، آن که علم ندارد درک ندارد. آن که فهم دارد بزودی اصالت یابد، هر که بردبار باشد پیروز شود، علم سپر است، راستی عزت است، جهل ذلت است، فهم بزرگواری است، سخاوت موفقیت است، خوشخوئی مهرانگیز است، آن که زمانش را شناسد شبهه‌ها بر او هجوم نبرد، دوراندیشی (و احتیاط) چراغدان گمان است (کسی که به چیزی گمان دارد و مطلب برایش روشن نیست باید با احتیاط قدم بردارد تا پیش پایش روشن شود) خدا دوست کسی است که او را بشناسد، و دشمن کسی است که او را (ناشناخته بخواهد) بر خود تحمیل کند، خردمند بخشاینده است، نادان ناپاک و حیله‌گر است، اگر احترام خواهی نرم و ملایم باش، اگر اهانت خواهی درشتی کن. آن که نژادی ارجمند و بزرگ دارد نرم دل است، آن که گوهری خشن دارد سنگدل است، هر که (در انجام وظیفه) کوتاهی کند به گرداب هلاک افتد، هر که از آخر کار اندیشد باید در آنچه نمی‌داند تحقیق کند (بیگدار به آب نزند)، هر که ندانسته به کاری پا نهد بینی خود را بریده (خود را به ذلت کشیده). آن که علم ندارد فهم نکند، آن که فهم نکند به سلامت نرهد، آن که سالم نرهد بزرگی نیابد، و آن که بزرگی نیابد درهم شکسته شود، آن که درهم شکند بیشتر ملامت بیند، و هر که چنین باشد سزد که پشیمان شود.

اگر توانی چنان زی که ترا نشناسند، اگر مردم ترا نستایند عیبی نیست، بلکه اگر ترا نکوهش کنند، و در پیشگاه خدا ستوده باشی باک نیست. امیر المؤمنین (ع) می‌فرمود:

زندگی جز برای یکی از دو کس خیری ندارد: ۱- مردی که هر روز بر نکوئی بیفزاید.

۲- و مردی که با توبه گناهش را جبران کند. اگر توانی از خانه بیرون نروی این کار را بکن، و اگر بیرون شدی باید: از غیبت، دروغ، حسد، خودنمائی، تظاهر، و سازشکاری خودداری کنی، «صومعه» مسلمان خانه است که در آن نفس، چشم، زبان و دامانش را زندانی می‌کند، هر که به قلب نعمت خدا را شناسد بیش از آنکه شکر او را بر زبان آرد مستوجب مزید نعمت باشد.

(۳) بسا مردمی که از نعمتهای خدا مغرور شوند، بسا کسانی که با پرده‌پوشی خدا اندک اندک رو به هلاکت روند، بسا اشخاص که با تعریف و تمجید مردم گول خورند. من برای هر که حق ما را شناسد امید نجات دارم جز سه کس: همنشین سلطان ستمگر، هوی پرست، و فاسق بی‌پروا. محبت (خدا) از ترس افضل است، به خدا، آن که دنیا را دوست دارد، و به اطاعت غیر ما گردن نهد، خدا را دوست ندارد، و هر که حق ما را شناسد، و ما را دوست دارد خدا را دوست داشته. همیشه دم باش نه سر (ریاست طلب نباش)، پیغمبر (ص) فرمود: هر که بترسد، زبانش کند شود (و هر چه به زبان آید نگوید).

ص: ۵۷۳

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) ۱. هر که خود در باره مردم انصاف دهد، دیگران به داوری او تن دهند.

(۳) ۲. وقتی که دوران، دوران ستم باشد و اهلش خائن و بیوفا، اعتماد به هر کس از ناتوانی و درماندگی است.

(۴) ۳. وقتی که بر بلا افزود (غم و بلا فزون گشت) دوران عافیت (و نجات) فرا رسد.

(۵) ۴. اگر خواهی صمیمیت و صفای برادرت را بفهمی او را بخشم آور، اگر محبتش خلل نپذیرفت برادر توست و گر نه برادر نیست.

(۶) ۵. دوستی هیچ کس را به چیزی نشمار جز آنگاه که سه نوبت بخشمش آری (اگر باز پا بر جا بود قابل وثوق است).

(۷) ۶. صد در صد به برادرت اعتماد نکن (و همه اسرارت را با او در میان مگذار) که زمین- خوردن بر اثر اعتماد جبران‌پذیر نیست.

(۸) ۷. اسلام درجه نازل است. ایمان درجه بالاتر، و یقین یک درجه از ایمان بالاتر است و چیزی کمتر از یقین به مردم داده نشده.

(۹) ۸. جابجا کردن کوهها از جابجا کردن دلها ساده‌تر است.

(۱۰) ۹. ایمان در قلب است، و یقین، خطورها (و الهاماتی) است.

(۱۱) ۱۰. عشق دنیا مایه غم و اندوه است، و دل کندن از آن باعث آسایش قلب و تن.

(۱۲) ۱۱. خانه کرایه و نان خریدنی جزء خوشی (یا معیشت) است.

(۱۳) ۱۲. به دو نفر که در حضور آن جناب کشمکش می‌کردند فرمود: آن که به ستم دست یابد به پیروزی دست نیافته، و آن که با مردم بد کند، چون با وی بد کنند نباید نگران باشد.

(۱۴) ۱۳. پیوند با دوستان، در وطن دیدن کردن است و در سفرنامه نوشتن.

(۱۵) ۱۴. مؤمن جز با سه خصلت اصلاح نشود: فرا گرفتن دین، اندازه‌گیری صحیح در زندگی و صبر بر مشکلات.

ص: ۵۷۵

(۱) ۱۵. مؤمن را نه «فرج» (شهوت) مغلوب سازد، نه شکم.

(۲) ۱۶. رفاقت بیست ساله خویشاوندی است.

(۳) ۱۷. احسان جز به نیک گوهر و دیندار شایسته نیست، و چه کمیابند آنها که احسان و محبت را حق شناسند.

(۴) ۱۸. امر به معروف و نهی از منکر تنها برای (هدایت) مؤمنی است که بپذیرد، یا (ارشاد) جاهلی که یاد گیرد، نه جلادی که تازیانه و تیغ به دست دارد (که برای جلوگیری او امر و نهی کافی نیست).

(۵) ۱۹. آن کس باید امر بمعروف و نهی از منکر کند که سه خصلت داشته باشد:

به آنچه امر و نهی کند عالم باشد (پسندیده و ناپسند را بشناسد)، در امر و نهی عادل باشد (از حدود تجاوز نکند) با رفق و مدارا امر و نهی کند.

(۶) ۲۰. آن که از سلطان جائر احسانی طلبد و رنجی به وی رسد اجری ندارد، و صبر (بر آن رنج) روزیش نشود.

(۷) ۲۱. خداوند گروهی را نعمتها داد، شکر نکردند نعمتشان بلا شد، و قومی را به مصیبتها گرفتار کرد، صبر کردند مصیبتشان نعمت شد.

(۸) ۲۲. مصلحت زندگی و معاشرت با مردم، در پیمانه پری است، که دو ثلثش زیرکی و یک ثلثش تغافل (و نادیده گرفتن قضایا) است.

(۹) ۲۳. انتقامجوئی قدرتمندان چه نازیباست.

(۱۰) ۲۴. پرسیدند: مردانگی چیست؟ فرمود: خدا ترا آنجا که منع کرده نبیند و آنجا که امر کرده گم نکند.

(۱۱) ۲۵. آن را که نعمت داده شکر گوی، و به آن که شکرت گوید نعمت بخش، که نعمت با سپاس زوال نپذیرد. و با ناسپاسی نپاید، شکر باعث مزید نعمت و امان از فقر است.

(۱۲) ۲۶. از دست رفتن حاجت بهتر است تا درخواست از نااهل، و مشکلتر از مصیبت، بدخوئی (و بیتابی) از آن است (مصیبت بزرگتر عدم قدرت تحمل مصیبت است).

(۱۳) ۲۷. مردی از آن حضرت خواست که دستوری مختصر و کوتاهش دهد که خیر دنیا و آخرتش را تأمین کند، فرمود: دروغ نگو.

(۱۴) ۲۸. پرسیدند: بلاغت (شیوائی سخن) چیست؟ فرمود آن که چیزی را بداند (و مطلب برایش روشن باشد) سخنش کوتاه شود (طول گفتار از عدم تسلط بر مقصود است)

و «بلیغ» (شیوا سخن) را از این رو «بلیغ» گویند که (بلاغت به معنای رسائی است و گوینده بلیغ) مرادش را با کمترین تکلف و زحمت می‌رساند.

(۱) ۲۹. قرض، غصه شب و ذلت روز است.

(۲) ۳۰. اگر کار دنیایت روبراه (و بر وفق مراد) شد از دینت بدگمان باش (که تا دین تو خراب نشود دنیا آباد نگردد).

(۳) ۳۱. با پدرها خوشرفتاری کنید تا فرزندان با شما همان کنند، به زنان مردم خیانت نکنید، تا زنانتان خائن نشوند.

(۴) ۳۲. آن که امانت به خیانتکار سپارد خدا ضامن حفظش نخواهد بود.

(۵) ۳۳. به «حمران بن اعین» فرمود: حمران به زیر دست نگر، بالا دست را نبین، که این روش با قناعت به قسمت مناسبتر، و برای استحقاق مزید نعمت شایسته‌تر است، و بدان که عمل اندک پیوسته با یقین، از عمل بسیار بدون یقین، نزد خدا بهتر است، و نیز بدان که هیچ پرهیزگاری از دوری از حرامها و خودداری از آزار و غیبت مؤمنین، سودمندتر نیست، هیچ عیشی از خوش خوئی گواراتر نیست. هیچ مالی، از قناعت به اندک کافی، نافع‌تر نیست، هیچ نادانی از خودپسندی زیانبخش‌تر نیست.

(۶) ۳۴. حیا دو گونه است: یکی ضعف و ناتوانی است، و دیگری نیرومندی و اسلام و ایمان. (آنجا که از کم‌روئی ناشی شود ضعف نفس است و نقص، چون شرم از پرسش، و آنجا که از شرافتمندی و ادب سرچشمه گیرد قدرت است و ایمان، چون شرم از دزدی، رشوه‌خواری، خیانت و بی‌عفتی).

(۷) ۳۵. رعایت نکردن حقوق (برادران) زبونی است، و مرد را (برای پوزشخواهی) به دروغ وامی‌دارد.

(۸) ۳۶. یک نفر که از میان جمعی سلام کند از همه کافی است، و یکی هم که از جمعی جواب گوید کفایت کند.

(۹) ۳۷. سلام مستحب است و جواب واجب.

(۱۰) ۳۸. هر که پیش از سلام آغاز سخن کند جوابش نگوئید.

(۱۱) ۳۹. کمال تحیت برای حاضر دست دادن، و کمال سلام نسبت به مسافر «معانقه» (دست در گردن افکندن) است.

(۱۲) ۴۰. دست دهید که کینه را می‌برد.

(۱۳) ۴۱. از خدا اندکی هم که باشد، پروا کنید، میان خود و خدا پرده‌ای، هر چند نازک، بگذارید (پرده دری نکنید).

ص: ۵۷۹

(۱) ۴۲. آن کس که گاه خشم، طمع، ترس، و شهوت خویشتن‌دار باشد، خدا بدنش را بر آتش حرام کند.

(۲) ۴۳. عافیت نعمتی سبک وزن است، تا هست فراموش می‌شود، و چون رفت بیاد می‌آید.

(۳) ۴۴. خدای را در حال گشایش، نعمت احسان و تفضل است، و در سختی نعمت پاکی (از گناه).

(۴) ۴۵. چه نعمتها که خدا آنجا که امید نیست به بنده می‌دهد، و چه آرزومندان که خیرشان جای دیگر است (نه در آرمانها) چه افرادی که به پای خود به قتلگاه شتابند، و در رسیدن به بخت کوتاهی کنند.

(۵) ۴۶. آن که برای هر بلا صبری نیندوزد، و برای هر نعمت شکری، و برای هر مشکل راه حلی، درمانده شود. در هر گرفتاری و مصیبت چه در اولاد و چه در مال خویشتندار و شکیبا باش، خدا امانت و بخشش خود را می‌گیرد تا شکر و صبر ترا بیازماید.

(۶) ۴۷. هر چیزی حدی دارد؛ پرسیدند: حد یقین چیست؟ فرمود: این است که از هیچ چیز واهمه نکنی.

(۷) ۴۸. شایسته است مؤمن هشت خصلت داشته باشد: در بحرانها ثابت و در بلا صابر، در گشایش شاکر و به رزق خدا قانع باشد، به دشمنان (هم) ستم نکند، به دوستان تحمیل ننماید، بدنش از او در رنج باشد و مردم از وجودش در آسایش.

(۸) ۴۹. دوست مؤمن علم است، یاورش حلم، فرمانده سپاهش صبر، برادرش مدارا، و پدرش نرمش.

(۹) ۵۰. «ابو عبیده» عرض کرد: دعا کنید خدا روزی مرا به دست بندگان نسپارد.

فرمود: خدا جز این نخواهد که بندگان را به دست یک دیگر روزی دهد؛ آری دعا کن:

روزیت را به دست بندگان نیکش سپارد، که این خود سعادتی است، به دست اشرار خلق ندهد که بدبختی و شقاوت است.

(۱۰) ۵۱. بنده‌ای که کورکورانه (و وظیفه نشناخته) عمل کند، رهروی را ماند که بیراهه رود هر چه سرعت گیرد دورتر شود.

ص: ۵۸۱

(۱) ۵۲. در تفسیر این آیه: «چنان که باید از خدا پروا کنید.» (آل عمران: ۱۰۲).

فرمود: تقوای بایسته آن است که اطاعت کنند و گناه نکنند.

(۲) ۵۳. هر که خدا را شناسد از او بترسد، هر که از خدا ترسد سخاوتمندانه دنیا را ترک گوید.

(۳) ۵۴. بیمناک کسی است که ترس (از خدا) زبان گویائی برایش نگذارد (و پیوسته خاموش باشد).

(۴) ۵۵. گفتند: جمعی همی گناه کنند و گویند: ما به رحمت خدا امیدواریم، و تا دم مرگ کارشان این است. فرمود: اینها مردمی هستند که در پهنه آرزو می‌چمند، دروغ می‌گویند، امیدی ندارند هر که به چیزی امیدوار باشد دنبالش رود و هر که از چیزی ترسد از آن بگریزد.

(۵) ۵۶. ما آن مرد را دوست داریم که: خردمند، عالم، فهمیده، فقیه، بردبار، سازگار، شکیبا، راستگو و باوفا باشد، خداوند پیامبران را به اخلاق نیک ممتاز ساخت، هر که در خود خوی خوش بیند شکر خدا گوید، و هر که ندارد با تضرع و زاری از او بخواهد. پرسیدند: اخلاق نیک چیست؟ فرمود: پرهیزگاری، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، راستگوئی، احسان، امانت، یقین خوشخوئی و مردانگی.

(۶) ۵۷. از محکمترین دستگیره‌های ایمان، دوستی در راه خدا، دشمنی در راه خدا، دادن برای خدا و دریغ کردن برای خداست.

(۷) ۵۸. پس از مرگ، عملی بدنبال مرد نیاید جز سه کار: صدقه‌ای که در زندگی اجرا کند، و پس از مرگ نیز جاری باشد (چون اموال موقوفه، اگر بحال خود بگذارندش)، رسم نیکی که بیادگار گذارد و پس از او باقی ماند، و فرزند شایسته‌ای که برایش دعا کند.

(۸) ۵۹. چون کسی برای نماز وضو گیرد و دروغ گوید، وضویش بشکند، چنان که دروغ روزه را نیز باطل کند، یکی گفت: ما دروغ می‌گوئیم، پس روزه‌مان باطل است؟ فرمود:

نه دروغ بیهوده، دروغ به خدا و پیغمبر و امام، روزه تنها از خوردن و آشامیدن نیست، حضرت مریم فرمود: «من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام.» (مریم: ۲۶). یعنی روزه سکوت، پس زبانها را نگهدارید، چشمها را فرو خوابانید (به نامحرم نگاه نکنید) حسد نورزید، و نزاع نکنید که حسد ایمان را می‌خورد چنان که آتش هیزم را.

(۱) ۶۰. هر که خواهد چیزی را به خدا یاد دهد که نمی‌داند عرش او بلرزد (شاید مراد دروغ گفتن به خدا و افترای به او باشد).

(۲) ۶۱. خدا می‌داند که گناه برای مؤمن از خودپسندی بهتر است. و گر نه هیچ مؤمن را هرگز دچار گناه نمی‌کرد.

(۳) ۶۲. هر که خویش بد باشد از دست خود در عذاب است.

(۴) ۶۳. نیکی چون اسمش (نیک) است و هیچ چیز از نیکی بهتر نیست جز پاداش آن، نیکی هدیه‌ای است که خدا به بنده‌اش می‌دهد، نه هر که مایل است به مردم نکوئی کند، می‌کند و نه هر که در آن رغبت دارد بر آن قدرت یابد، و نه هر که قدرت یابد توفیق دارد. آنگاه که خدا بر بنده‌ای منت نهد، رغبت، و قدرت، و توفیق را برایش فراهم آرد، و اینجاست که سعادت و کرامت برای خواهنده (ی نیکی) و نیکوکار (هر دو) تمام شود.

(۵) ۶۴. هیچ چیز چون حق‌شناسی و سپاس، مطبوع را نیفزاید، و هیچ چیز چون صبر نامطبوع را نکاهد.

(۶) ۶۵. ابلیس سپاهی نیرومندتر از زن و خشم ندارد.

(۷) ۶۶. برای مؤمن دنیا زندان است، صبر سپر و بهشت جایگاه، و برای کافر دنیا بهشت، قبر زندان، و دوزخ جایگاه.

(۸) ۶۷. خدا یقین بی‌شکی نیافریده که شبیه‌تر به شک بی‌یقین باشد چون مرگ (که با همه قطعیت از هر مشکوک بیشتر مورد غفلت و بی‌اعتنائی است).

(۹) ۶۸. اگر دیدید بنده‌ای از گناهان مردم پی‌جوئی می‌کند و از گناه خود غافل است، بدانید دچار مکر (خدا) شده.

(۱۰) ۶۹. اجر آن که غذا خورد و شکر گوید، چون کسی است که روزه گیرد و اجر طلبد، و پاداش آسوده شاکر همانند گرفتار صابر است.

(۱۱) ۷۰. آن را که علم ندارد نشاید سعادتمند شمرد. آن را که مهر و مودت ندارد نتوان ستوده خواند و آن را که صبر و شکیب نیست نشاید کامل دانست، و برای آن که از نکوهش و ملامت علما نپرهیزد نباید خیر دنیا و آخرت امید داشت، عاقل را سزد که راستگو باشد تا بحرفش اعتماد کنند،

و سپاسگزار باشد تا مستوجب فزونی گردد.

(۱) ۷۱. تو که خائن را آزموده‌ای روا نیست امینش شمری، و آن را که امین دانستی روا نیست متهمش کنی.

(۲) ۷۲. پرسیدند: گرامی‌ترین خلق نزد خدا کیست؟ فرمود: آن که بیشتر یاد خدا کند، و بیشتر به طاعت او پردازد. گفتند: مبغوض‌ترین خلق نزد خدا کیست؟ فرمود: آن که خدا را متهم کند، گفتند: مگر کسی خدا را هم متهم می‌کند؟ فرمود: آری آن که از خدا خیر خواهد، و چون خیری به او رسد و نامطبوعش باشد، غضب کند، او خدا را متهم کرده.

گفتند: دیگر که؟ فرمود: آن که از خدا شکوه کند. گفتند مگر کسی از خدا هم شکایت می‌کند؟ فرمود: آری آن که چون گرفتار شود بیش از حد گرفتاری نزد مردم بنالد. گفتند:

دیگر که؟ فرمود: کسی که هنگام عطا سپاس نگزارد و هنگام بلا صبر ننماید. پرسیدند پس که نزد خدا ارجمندتر است؟ فرمود: آن که گاه عطا شاکر و گاه بلا صابر باشد.

(۳) ۷۳. آدم زود رنج رفیق ندارد، حسود بی‌نیازی ندارد، تأمل بسیار در حکمت عقل را بارور کند.

(۴) ۷۴. ترس از خدا علمی کافی است. و غرور بخدا جهلی کافی.

(۵) ۷۵. بهترین عبادت: خداشناسی، و فروتنی در پیشگاه اوست.

(۶) ۷۶. یک عالم از هزار عابد، هزار زاهد، و هزار کوشا (ی بی‌دانش) برتر است.

(۷) ۷۷. هر چیز زکاتی دارد و زکات علم، آموختن بشایستگان است.

(۸) ۷۸. قضات چهار دسته‌اند، سه دسته در دوزخند، و یکی اهل بهشت است: ۱- آنها که دانسته ظالمانه قضاوت کنند، اینها در آتشند. ۲- آنان که ندانسته حکم ظالمانه کنند، اینها هم در آتشند. ۳- آنها که ندانسته به حق قضاوت کنند، اینان هم جهنمی‌اند (که بدون صلاحیت این منصب خطیر را اشغال کرده‌اند). ۴- آنها که دانسته به حق حکم کنند این گروه اهل بهشتند.

(۹) ۷۹. پرسیدند: مرد عادل کیست؟ فرمود: آن که چشم از حرام بپوشد، زبان از ناروا و دست از ستم نگه دارد.

(۱۰) ۸۰. هر تکلیفی را که خدا از مردم محجوب داشته (و به آنها ابلاغ نکرده) از آنها ساقط است تا وقتی که اعلام کند.

(۱۱) ۸۱. به «داود رقی» فرمود: دست را تا آرنج در دهان اژدها کنی بهتر است تا بسوی تازه به دوران رسیده دراز کنی.

(۱) ۸۲. روا شدن حاجتها به دست خداست، و پس از خدا اسبابش بندگانند که به دست آنها صورت گیرد، پس آن حاجت را که خدا بر آورد با تشکر از او بپذیرید و آنچه دست نیامد، با رضایت خاطر و تسلیم و صبر گردن نهید. بسا که این محرومی برایتان بهتر است، خدا صلاح شما را بهتر می‌داند و شما خود نمی‌دانید.

(۲) ۸۳. درخواست آدمی از مثل خود فتنه‌ای است، اگر بدهد از کسی تشکر کند که عطا به دستش نبوده، و اگر ندهد کسی را نکوهش کند که دریغ نکرده (چه بخشنده و دریغ‌کننده خداست و بنده واسطه‌ای بیش نیست).

(۳) ۸۴. خداوند هر خیری را در سهل‌گیری قرار داده.

(۴) ۸۵. از آمیزش با فرومایگان بپرهیز که خیری ندارد.

(۵) ۸۶. گاه انسان از ذلتی کوچک بیتابی کند و خود را بذلتی بزرگ افکند.

(۶) ۸۷. سودمندترین چیز به حال انسان این است که پیش از تذکر دیگران، عیب خود را بجوید، مشکل‌تر از هر چیز نهان کردن فقر است، بی‌ثمرتر از هر چیز نصیحت به پندناپذیر، و همسایگی آزمند است، بهترین آسودگیها ناامیدی از مردم است، تنگ حوصله، و ناشکیبا نباش نفس را با تحمل مخالفان بالاتر از خود که بر تو امتیاز دارند رام و آماده کن، زیرا به مزیت او اعتراف کرده‌ای که با وی مخالفت نکنی، و آن که هیچ کس را از خود برتر نداند خود پسند و مستبد است، و بدان که هر کس در مقابل خدا تذلل و کوچکی نکند عزت ندارد و آن که برای خدا فروتنی ننماید سربلندی ندارد.

(۷) ۸۸. انگشتر به دست کردن سنت است.

(۸) ۸۹. من آن رفیق را بیشتر دوست دارم که عیبهایم را به من اهدا کند (و تذکر دهد).

(۹) ۹۰. رفاقت جز با رعایت حدودش راست نیاید، هر که آن حدود و شرائط را رعایت کند رفیقی راستین است، و هر که رعایت نکند رفاقتش را به هیچ مشمار، نخست، باطن و ظاهرش با تو یکی باشد، دوم زینت ترا زینت خود، و زشتی تو را زشتی خود بیند، سوم اگر به مقام و ثروتی رسید وضعش دگرگون نشود، چهارم، آنچه را در اختیار دارد از تو دریغ ندارد. پنجم، که برتر از همه این خصال است، آن که ترا در گرفتاریها وانگذارد.

ص: ۵۸۹

(۱) ۹۱. مدارا و خوشرفتاری با مردم ثلث عقل است.

(۲) ۹۲. خنده مؤمن لبخند است (نه قهقهه).

(۳) ۹۳. برای من فرقی ندارد که امانتم را به خائن سپارم یا به ضایع‌کننده (که او هم با مسامحه‌کاری تباهش کند).

(۴) ۹۴. به «مفضل» فرمود: شش خصلت است به تو سفارش می‌کنم که باید به شیعیانم ابلاغ کنی. مفضل گفت: سرور من، آنها چیست؟ فرمود: ۱- امانت را به صاحبش باز گردان.

۲- هر چه برای خود پسندیدی برای برادرت هم بپسند. ۳- بدان که هر کار عاقبتی دارد، از عواقبش بر حذر باش. ۴- کارها، رویدادهای پیش‌بینی نشده دارد، مراقب باش.

۵- از فراز هموار کوهی که نشیب ناهموار دارد بپرهیز (از آن راه که رفتنی آسان و بازگشتنی دشوار دارد پرهیز کن). ۶- وعده‌ای که وفایش به دست تو نیست به برادرت مده.

(۵) ۹۵. سه چیز است که خدا احدی را از آنها معاف نداشته: نیکی با پدر و مادر چه خوب باشند یا بد، وفای به عهد با نکوکار و تبهکار، و باز گرداندن امانت، به خوش کردار و بدکردار.

(۶) ۹۶. من بر سه کس رحم آرم که سزاوار ترحم‌اند: عزیزی که به ذلت افتاده.

توانگری که درویش شده. و عالمی که از خاندان خود و نابخردان (هر دو) اهانت بیند.

(۷) ۹۷. هر که دل به دنیا بندد به سه زیانش پای بند شود: غمی پایان‌ناپذیر، آرزوئی بر نیامدنی و امیدی دست نیافتنی.

(۸) ۹۸. در سرشت مؤمن دروغ و خیانت نیست. و در منافق دو خصلت جمع نشود:

آراستگی ظاهر و فهم سنت.

(۹) ۹۹. مردم همه چون دندانه‌های شانه برابرند. مرد بوسیله برادرش زیاد است، در همنشینی آن که حقی را که برای خود قائل است برای تو قائل نباشد، خیری نیست.

(۱۰) ۱۰۰. «فقه» (فهم احکام دین) زیور ایمان است، حلم زیور فقه، مدارا زیور حلم، نرمش زیور مدارا، و سهلگیری زیور نرمش.

(۱۱) ۱۰۱. آن دوست را که سه نوبت از تو خشمگین شد و سخنی ناهنجار نگفت،

برای خود ذخیره کن.

(۱) ۱۰۲. روزگاری فرا رسد که هیچ چیز از برادری همدم، و درهمی حلال، کمیاب‌تر نباشد.

(۲) ۱۰۳. آن که خود را در معرض تهمت قرار دهد نباید بدگمان را ملامت کند، هر که سر خویش بپوشاند همیشه اختیار را در دست دارد، هر سخنی که از دو نفر تجاوز کرد فاش شود، عمل برادرت را حمل به صحت کن، تا برای گفتار برادرت توجیه نیک یابی و آن را به بدی تفسیر نکن، برادران راستین را از دست مده که در گشایش ذخیره‌اند، و در بلا سپر، در رایزنی با آنها مشورت کن که از خدا می‌ترسند. دوستان را بقدر پرهیزگاریشان دوست دار. از زنان بد بپرهیز، و از نیکانشان بر حذر باش، و اگر به کار نیکی امرتان کردند اطاعت نکنید تا در کار بد به شما طمع نبندند.

(۳) ۱۰۴. منافق چون از خدا و رسول سخنی نقل کند دروغ گوید، چون به آنها وعده دهد تخلف کند، اگر پادشاهی یابد در مال خدا، به خدا و پیغمبر خیانت کند، چنان که خدای عز و جل فرموده: «چون وعده‌ای را که به خدا دادند تخلف کردند، و چون دروغ می‌گفتند خدا نفاقی- تا روزی که او را ملاقات کنند- در دلشان افکند، (توبه: ۷۷). و فرموده:

«اگر خیال خیانت به تو دارند، پیش از این به خدا (هم) خیانت کردند و (ترا) بر آنها مسلط ساخت و خدا دانا و حکیم است.» (انفال: ۷۱).

(۴) ۱۰۵. این خواری و رسوائی برای مرد بس که لباس شهرت پوشد یا بر چارپای مشهور سوار شود. پرسیدند: چارپای مشهور یعنی چه؟ فرمود: «ابلق» (سیاه و سفید).

(۵) ۱۰۶. هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نرسد جز وقتی که بیگانه‌ترین مردم را برای خدا دوست دارد، و نزدیکترین مردم را برای خدا دشمن دارد.

(۶) ۱۰۷. هر که خدایش نعمتی دهد و آن را به قلب بشناسد و بداند که نعمت بخش خداست شکرش را گذاشته، هر چند زبان به شکر نگرداند، و هر که بداند کیفر دهنده گناهان خداست آمرزش خواسته، هر چند به زبان استغفار نکند، سپس امام (ع) این آیه را قرائت فرمود: «اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید، یا نهان سازید (همه را خدا در حسابتان بیارد، آنگاه هر که را خواهد ببخشد و هر که را خواهد عذاب کند، و خدا بر هر چیز توانا است.» (بقره: ۲۸۴).

(۷) ۱۰۸. از دو صفت مهلک بپرهیزید: به رأی خود فتوا دادن، و ندانسته چیزی را جزء دین شمردن.

(۸) ۱۰۹. به ابو بصیر فرمود: ابو محمد، (نام دیگر ابو بصیر) در عقاید مردم کنجکاوی نکن که بی‌رفیق خواهی ماند.

(۱) ۱۱۰. گذشت نیک، که (قرآن دستور داده) این است که بر خطا مؤاخذه نکنی، و «صبر نیکو» صبری است که شکوه در آن نباشد.

(۲) ۱۱۱. چهار خصلت است در هر که باشد مؤمن است گرچه از فرق تا قدم گناه باشد: راستگوئی، حیا، خوشخوئی، و حق‌شناسی.

(۳) ۱۱۲. تا ترسان و امیدوار نباشی مؤمن نیستی، و تا برای آنچه می‌ترسی و امیدواری عمل نکنی ترسان و امیدوار نیستی.

(۴) ۱۱۳. ایمان نه به ظاهر سازی است، نه به آرزو، ایمان آن است که به طور خالص در دل باشد و عمل آن را تصدیق کند.

(۵) ۱۱۴. مرد چون از سی سال گذشت «کامل» است، و چون از چهل گذشت پیر است.

(۶) ۱۱۵. مردم در باره توحید سه گونه‌اند: مثبت (که به یگانگی خدا معتقد است)، نافی (که منکر است) و «مشبه» (که خدا را به بندگان تشبیه می‌کند)، نافی بر باطل است، مثبت حق است، و مشبه مشرک.

(۷) ۱۱۶. ایمان عبارت است از اقرار (به زبان)، عمل (به اعضا) و عقیده (به قلب) و اسلام تنها اقرار است و عمل.

(۸) ۱۱۷. یکباره حشمت (و بزرگی) را در مقابل برادرت فرو نگذار، اندکی باقی گذار که از دست رفتن حشمت، رفتن حیاست، و باقی ماندن حشمت بقای مودت.

(۹) ۱۱۸. هر که برادرش را خجالت دهد پیوند با او حرام است، هر که برادرش را غمگین نماید حرمت و عزتش ساقط است.

(۱۰) ۱۱۹. یکی به آن جناب گفت: شما کنار (وادی) عقیق (رودی است که از نزدیکی شهر مدینه می‌گذرد) خلوت گزیده‌اید، و به تنها گرائیده‌اید، چرا؟ فرمود: توهم اگر شیرینی تنهائی را بچشی از خودت نیز بگریزی. سپس فرمود: کمترین بهره بنده از خلوت، آسودگی از مدارای با مردم است.

(۱۱) ۱۲۰. خدا هیچ دری از دنیا به روی بنده نگشاید، جز اینکه دو در از حرص به رویش باز کند.

(۱۲) ۱۲۱. مؤمن در دنیا غریب است، از ذلتش بیتابی نکند، و با اهل آن بر سر عزتش رقابت ننماید.

(۱۳) ۱۲۲. پرسیدند راه آسایش چیست؟ فرمود: مخالفت با هوای نفس، پرسیدند:

(آن که در این راه گام نهد) کی به مقصد رسد؟ فرمود: نخستین روزی که به بهشت در آید.

ص: ۵۹۵

(۱) ۱۲۳. خداوند آراستگی ظاهر و فهم دین، و خوی خوش را هرگز در وجود منافق یا فاسق جمع نکند.

(۲) ۱۲۴. آب مزه زندگی می‌دهد، و غذا طعم نیرو دارد، سستی و توانائی بدن از کم (و زیاد) شدن پیه قلوه‌هاست، مرکز عقل مغز است، و قساوت و رحمت در دل است.

(۳) ۱۲۵. حسد دو گونه است: فتنه‌انگیز، و غفلت‌آمیز. غفلت‌آمیز چنان است که در قرآن نقل می‌کند که ملائکه چون خدا فرمود: «من در زمین جانشین قرار می‌دهم، گفتند:

آیا کسی را آنجا می‌گماری که فساد کند و خونها ریزد، و حال آن که ما به شکر تو تسبیح می‌گوئیم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» (بقره: ۳۰). یعنی آن جانشین را از جنس ما قرار ده، و این تقاضا نه از حسد فتنه‌انگیز و رد و انکار (کلام خدا) بود. و قسم دوم که کار بنده را به کفر و شرک می‌کشد حسد ابلیس است که فرمان خدا را رد کرد، و از سجده بر آدم سر پیچید.

(۴) ۱۲۶. مردم در مسأله «قدرت» سه دسته‌اند: برخی خیال می‌کنند کارها بدانها واگذار شده (و خود را بدون احتیاج به خدا بر هر کار قادر می‌دانند) اینها قدرت خدا را سست شمرده‌اند و اهل هلاکتند، جمعی گمان دارند که خدا بندگان را به گناه مجبور ساخته و (بشر هیچ اختیاری ندارد و در عین مجبوری مکلف به ترک گناه است و خدا) بار تکلیفی که نتوانند کشید به دوششان نهاده اینان در این قضاوت خدا را ظالم شمارند و اهل هلاکتند، و گروهی معتقدند خداوند بر حسب طاقت تکلیف کرده، و بیش از قدرت تحمیل ننموده، و اگر نیکی کنند باید شکرش گویند و اگر بد کنند آمرزش خواهند، اینها مسلمان بالغند.

(۵) ۱۲۷. شتابان راه رفتن وقار مؤمن را ببرد و نورش را فرو نشاند.

(۶) ۱۲۸. خداوند، توانگر ستمکار را دشمن دارد.

(۷) ۱۲۹. غضب، قلب حکیم را نابود کند، آن که بر غضبش مسلط نباشد بر خردش مسلط نیست.

(۸) ۱۳۰. «فضیل بن عیاض» گوید: حضرت صادق (ع) به من فرمود: می‌دانی «شحیح» کیست؟ گفتم: شحیح همان بخیل است، فرمود: نه شح از بخل بالاتر است، بخیل از مال خود بخل می‌ورزد، شحیح هم از مال خود دریغ می‌کند هم از مال مردم، چندان که آرزو کند هر چه مردم دارند به حلال یا حرام از آن او باشد، هرگز سیر نشود، و از رزق خدا سود نبرد.

(۹) ۱۳۱. بخیل کسی است که مال از حرام بچنگ آرد و بیجا خرج کند.

(۱۰) ۱۳۲. به یکی از شیعیانش فرمود: چرا برادرت از تو شکایت دارد؟ عرض کرد: چون تمام

حقم را از او مطالبه کرده‌ام، حضرت خشمگین نشست و فرمود: مثل اینکه اگر تمام حقت را از او بستانی بد نکرده‌ای؟ بگو بدانم خدا که در باره جمعی می‌فرماید: از «بدی» حساب بیمناکند، اینها می‌ترسند خدا بر آنها ستم کند؟ نه می‌ترسند همه حقش را مطالبه کند و خدا نام این را «بدی حساب» نهاده، پس هر که تمام حقش را مطالبه کند (و هیچ گذشت در موارد لازم نداشته باشد) بد کرده.

(۱) ۱۳۳. حرام خوردن زیاد، روزی را محو کند.

(۲) ۱۳۴. بداخلاقی تنگدستی آرد.

(۳) ۱۳۵. ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، تقوا یک درجه از ایمان بالاتر است، مراتب ایمان همه از همند (و با اختلافی که دارند در اساس ایمان مشترکند) ممکن است از زبان مؤمن گناهی سر زند که خدا وعده آتش بر آن نداده و (از آنهاست که) خدا فرموده: «اگر از گناهان بزرگی که منع شده‌اید دوری کنید، گناهان کوچکتان را ببخشیم، و به مقامی ارجمندتان رسانیم.» (نساء: ۳۱) و ممکن است مؤمن دیگری که زباندارتر است بیشتر دچار گناه شود و در عین حال هر دو مؤمنند (با اختلاف مرتبه) و یقین از تقوا یک درجه بالاتر است، و هیچ چیز سخت‌تر (و کمتر) از یقین میان مردم قسمت نشده، مردم بعضی یقینشان استوارتر است. با اینکه همه مؤمنند، و بعضی صبرشان بر مصیبت، فقر، بیماری، و ناامنی بیشتر است و این از آثار یقین است.

(۴) ۱۳۶. توانگری و عزت در گردشند و چون به مرکز توکل رسند وطن گیرند (توانگری و عزت در پرتو توکل است).

(۵) ۱۳۷. خوش‌خوئی از دین است و روزی را زیاد می‌کند.

(۶) ۱۳۸. خلق و خوی دو گونه است یکی اختیاری، و دیگر طبیعی، پرسیدند کدام افضل است فرمود: اختیاری چه صاحب اخلاق طبیعی بر این خوی سرشته شده و توانائی غیر از این ندارد، و آن دیگر با رنج و تعب خود را به طاعت وادار می‌کند. پس این برتر است.

(۷) ۱۳۹. سرعت الفت و آمیزش دلهای نیکان به هنگام ملاقات، هر چند به زبان اظهار محبت نکند چون سرعت به هم پیوستن آب باران و جویهاست، و دوری ائتلاف قلوب تبهکاران در ملاقاتها هر چند به زبان اظهار دوستی کنند، همانند دوری حیوانات از مهر و عطوفت است گرچه مدتها با یک دیگر بر سر یک آخور علف خورده باشند.

(۱) ۱۴۰. سخاوتمند کریم کسی است که مالش را آنجا که خدا گفته خرج کند.

(۲) ۱۴۱. ای اهل ایمان، و مراکز کتمان، (نگه دارندگان اسرار)! هنگام غفلت بی‌خبران شما به فکر و ذکر پردازید.

(۳) ۱۴۲. مفضل بن عمر، گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم: حسب (مفاخر خانوادگی) به چیست؟ فرمود: به مال. گفتم: کرم به چیست؟ فرمود: به تقوا. عرض کردم: سیادت و آقائی به چیست؟ فرمود: به سخاوت. مگر ندیدی حاتم طائی چگونه بر قوم خود سیادت یافت با اینکه موقعیت (قبیله‌ای) بهتری نداشت.

(۴) ۱۴۳. مردانگی دو گونه است: مردانگی وطن، و مردانگی سفر، مردانگی در وطن به تلاوت قرآن، حضور در مساجد، همنشینی خیرمندان، و تأمل در فقه است؛ و مردانگی در سفر به بذل توشه است، و مزاح نه چندان که خدا را بخشم آرد، و کمتر مخالفت کردن با رفیقان، و نقل نکردن سرگذشتهای سفر پس از مفارقت.

(۵) ۱۴۴. بدان اگر آن که با شمشیر علی (ع) را زد و کشت، امانتی به من سپارد، یا از من نصیحت خواهد، یا با من مشورت کند و بپذیرم، امانتش را باز پس دهم.

(۶) ۱۴۵. «سفیان» گوید به حضرت صادق (ع) عرض کردم: جایز است کسی از خود تعریف کند؟ فرمود: آری آنجا که ناچار شود، نشنیده‌ای که یوسف (به عزیز مصر) گفت:

«مرا به خزانه‌داری مملکت گمار که نگهدار و دانایم.» (یوسف: ۵۵). و بنده صالح (حضرت هود) فرمود: «من برای شما خیرخواه و امینم.» (اعراف: ۶۸).

(۷) ۱۴۶. خداوند به حضرت داود (ع) وحی کرد: «داود، تو اراده‌ای داری و من اراده‌ای، اگر به اراده من اکتفا کنی مرادت را کفایت کنم، و اگر جز مراد خود نخواهی ترا در راه مقصود به رنج افکنم و سرانجام همان شود که من خواهم.

(۸) ۱۴۷. محمد بن قیس گوید از امام صادق (ع) پرسیدم اگر دو سپاه از اهل باطل برابر هم صف کشیدند، من اسلحه به آنها بفروشم؟ فرمود: آنچه وسیله حفظ جان است، مانند زره، خفتان و خود و امثال آنها بفروش.

(۹) ۱۴۸. چهار چیز در چهار مورد جاری نیست: خیانت، دستبرد به غنیمتهای جنگ، دزدی و ریا در حج، عمره، جهاد و صدقه نیست.

(۱۰) ۱۴۹. خدا دنیا را به دوست و دشمن هر دو می‌دهد، اما ایمان را جز به نخبه‌های خلقش نمی‌دهد.

(۱۱) ۱۵۰. هر که مردم را بسوی خود خواند و مردی اعلم و دانشمندتر از او در میان باشد، بدعت گذار و گمراه است. «۱»

---

(۱) چه دستور عالم پرور و تفرقه براندازی است. و اگر آنها که در این کسوتند تنها این یک حدیث را در نظر داشتند، چه اختلافها که برداشته می‌شد. و چه فسادها که برانگیخته نمی‌شد و چه نابسامانیها که سامان می‌یافت، و چه فتنه‌ها که فرو می‌نشست و چه نیروها که هدر نمی‌رفت، و چه استعدادها و نبوغها که می‌شکفت، و چه معنویتها و اخلاصها که زنده می‌شد، و چه عزتها که بچنگ می‌آمد، و چه دلهای بحق رمیده که بازمی‌گشت، و چه دستهای ناپاک که کوتاه می‌شد، و چه سرهای پرشور که بلند می‌شد.

(۱) ۱۵۱. پرسیدند در وصیتهای لقمان (به فرزندش) چه بود؟ فرمود: مطالب عجیبی بود، و از همه عجیب‌تر اینکه به فرزندش گفته بود، از خدا چنان بیمناک باش که اگر به اطاعت جن و انس بر او وارد شوی باز (برای گناهانی که احیانا کرده‌ای) احتمال عذاب دهی، و به رحمتش چنان امیدوار باش که اگر با گناه جن و انس وارد شوی چشم امید داشته باشی، سپس امام (ع) فرمود: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در قلبش دو نور است:

نور ترس، و نور امید، و اگر هر یک را وزن کنند از دیگری فزونتر نباشد.

(۲) ۱۵۲. ابو بصیر گوید: از آن جناب پرسیدم: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان به خدا این است که نافرمانیش نکند، گفتم: اسلام چیست؟ فرمود مسلمان کسی است که چون ما (مسلمانان) عبادت کند و چون ما (به قانون اسلام و به قبله اسلام حیوان را) سر ببرد.

(۳) ۱۵۳. هیچ کس سخن هدایت‌آمیزی نگوید که مردم به کار بندند جز اینکه همانند هر که عمل کند اجر برد، و هیچ کس گفتار ضلالت‌آوری نگوید که مردم به کار گیرند، جز اینکه به قدر هر عمل‌کننده گناه دارد.

(۴) ۱۵۴. عرض کردند: نصرانیان گویند شب میلاد (مسیح) بیست و چهار ماه «کانون» «۱» بوده، فرمود: دروغ گویند، نیمه «حزیران «۲»» بوده، و در نیمه «آزار «۳»» شب و روز مساوی شود.

(۵) ۱۵۵. حضرت اسماعیل پنج سال از حضرت اسحاق بزرگتر بوده، و «ذبیح» (که دستور قربانیش آمد) اسماعیل بود، نمی‌بینی خداوند از قول حضرت ابراهیم فرماید:

«پروردگارا، فرزندی از شایستگان به من عنایت فرما.» (صافات: ۱۰۰). از خدا خواست که پسری شایسته به او عطا کند، و در سوره «صافات» فرماید: «به پسری بردبار مژده‌اش دادیم.» (آیه ۱۰۱). یعنی به اسماعیل (سپس بعد از نقل جریان قربانی) فرماید: «و او را به اسحاق که پیغمبری شایسته بود، مژده دادیم.» (صافات: ۱۱۲). پس هر که تصور کند اسحاق (ع) از اسماعیل بزرگتر است قرآنی را که خدا نازل فرمود تکذیب کرده است.

(۶) ۱۵۶. چهار چیز از اخلاق پیغمبران است: نیکی، سخاوت، صبر بر مصائب، و رعایت حق مؤمن.

(۷) ۱۵۷. آن مصیبت را که بر آن صبر کنی و مستوجب اجر الهی شوی، مصیبت مشمار، مصیبت آن است که چون فرود آید صبر نکنند و از اجر و ثوابش محروم مانند.

(۸) ۱۵۸. روی زمین و میان این خلق، خدا بندگانی دارد که (مردم) برای حاجتهای دنیا و آخرت بدانها پناه برند، اینان به حق مؤمنند، و در قیامت ایمن. هان! محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که مؤمن فقیری را در امر دنیا و معاشش یاری دهد. به مؤمنین کمک کند، و سود بخشد و ناملایمات را از آنها بگرداند.

(۱) (کانون اول و دوم، دو ماه از ماههای رومی. مطابق ماه اول و دوم زمستان است).

(۲) ماه نهم رومی مطابق اول تابستان.

(۳) اولین ماه بهار.

(۱) ۱۵۹. پیوند با خویشان، و نیکوکاری حساب را آسان کند، و از گناه نگه دارد، پس با خویشان پیوند و با برادر نیکی کنید و لو به سلام خوب، و جواب سلام.

(۲) ۱۶۰. سفیان ثوری گوید، خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم: مرا نصیحتی کنید که پس از شما بخاطر سپارم. فرمود: سفیان، حفظش می‌کنی؟ گفتم: آری پسر دختر پیغمبر. فرمود: سفیان: دروغگو مروت ندارد، حسود راحت ندارد، سلاطین برادری ندارند، متکبر دوستی و رفاقت ندارد، بد اخلاق آقائی و سیادت ندارد، سپس امام (ع) سکوت کرد. گفتم: پسر دختر پیامبر بیفزا! فرمود: سفیان! به خدا اعتماد کن تا عارف باشی، به قسمت راضی باش تا توانگر باشی، چنان که (مردم) با تو رفتار می‌کنند با آنها رفتار کن تا ایمانت زیاد شود، با تبهکار رفاقت نکن که تبهکاریش را به تو بیاموزد، در کارها با آنان که از خدا می‌ترسند مشورت کن. باز حضرت دم فرو بست. گفتم: پسر دختر پیغمبر بیفزا! فرمود: سفیان، هر که عزت بی‌قدرت، و فزونی بی‌برادر، و مهابت بی‌مال خواهد باید از ذلت گناه به عزت طاعت انتقال یابد. باز امام (ع) ساکت شد و عرض کردم:

بیفزائید! فرمود: سفیان، پدرم مرا به سه نصیحت ادب کرد و از سه چیز منع کرد، اما آنها که در تأدیبم فرمود این بود که پسر جان هر که با رفیق بد نشیند سالم نماند، هر که گفتارش را مقید نسازد (و آزادانه حرف بزند) پشیمان شود، هر که جای بدنام رود متهم شود. گفتم:

پسر دختر پیامبر، آن سه چیز که منع فرمود چه بود؟ فرمود: از رفاقت با کسی که بر نعمتم رشگ برد، یا در مصیبتم شماتت کند، یا سخن‌چینی نماید منعم کرد.

(۳) ۱۶۱. شش خوی در مؤمن نیست: سختگیری، بی‌خیری، حسد، لجاجت، دروغ، و ستم.

(۴) ۱۶۲. مؤمن همیشه میان دو بیم است: یکی از گناهان گذشته که نمی‌داند خدا با او چه می‌کند، و دیگر از باقیمانده عمر که خبر ندارد به چه مهلکه‌ها می‌افتد، پس مؤمن صبح نکند جز ترسان و شام نکند جز هراسان، و چیزی هم جز ترس او را اصلاح ننماید (که اگر ترس رفت بی‌پروا گناه می‌کند).

(۵) ۱۶۳. هر که به روزی اندک بسازد، خدا به عمل اندکش راضی شود، هر که به حلال اندک بسازد، هزینه‌اش سبک و درآمدش پاک و با برکت خواهد شد، و از حد عجز و درماندگی بیرون رود.

ص: ۶۰۵

(۱) ۱۶۴. «سفیان ثوری» گوید خدمت آن جناب رسیده عرض کردم: یا ابن رسول اللّه حال شما چطور است؟ فرمود: اندوهناک و دل مشغولم. گفتم: چه شما را غمگین و دل مشغول ساخته؟ فرمود: ثوری! هر که دین صاف و خالص خدا در قلبش جای گیرد از چیزهای دیگر بازش دارد، ثوری، دنیا چیست؟ و چه می‌تواند باشد؟ دنیا جز لقمه‌ای است که بخوری، یا جامه‌ای که بپوشی، یا مرکبی که سوار شوی. مؤمنان به دنیا دل نبندند، و از فرا رسیدن آخرت ایمن نباشند، دنیا سرای زوال است و آخرت آرامگاه. اهل دنیا اهل غفلتند، پرهیزگاران از همه جهانیان کم‌خرجتر و پرنفع‌ترند، اگر فراموش کنی بیادت آرند اگر به یادت آرند اعلامت کنند، دنیا را منزلی گیر که در آن بار افکنده‌ای، و باید رخت بربندی، یا مالی که در خواب بدست آری و چون بیدار شوی چیزی در کفت نباشد، بسا کسان که به چیزی عاشق بودند و چون رسیدند مایه بدبختی شد، و بسا مردم که بدنبال چیزی نرفتند و چون به دستشان آمد مایه سعادتشان شد.

(۲) ۱۶۵. پرسیدند: دلیل بر خدای یگانه چیست؟ فرمود: احتیاج خلق.

(۳) ۱۶۶. تا بلا را نعمت نشمارید و رفاه را مصیبت، مؤمن نباشید.

(۴) ۱۶۷. دارائی چهار هزار درهم است، دوازده هزار درهم «گنج» است (و ثروت- اندوزی که در اسلام نکوهیده است) بیست هزار درهم از راه حلال گرد نیاید، صاحب سی هزار درهم هلاک است و ثروت هیچ یک از شیعیان ما به صد هزار درهم نرسد «۱».

(۵) ۱۶۸. نشان صحت یقین مرد مسلمان این است که مردم را با غضب خدا خشنود نسازد، و آنان را بر روزی خدا شکر نگوید، و بر آنچه از او دریغ کرده ملامت نکند، که رزق خدا را حرص آزمندان به پیش نراند، و بی‌میلی ناراضیان باز نگرداند، و اگر کسی از روزی خود همچون مرگ بگریزد، رزقش پیش از مرگ برسد چنان که مرگش می‌رسد.

(۶) ۱۶۹. برخی از شیعیان ما (چنان آرام و وزینند که) صدایشان از گوششان نگذرد، علنا ما را نستایند، با دشمنان ما طرح دوستی نریزند، با دوستانمان دشمنی نکنند، و با عیبجویان ما ننشینند.

«مهزم» عرض کرد: با این شیعه‌نماها چه باید کرد؟ فرمود: امتحان، تمیز (و جدا شدن نیک و بد

---

(۱) این حدیث ظاهرا مربوط به سرمایه‌های راکد باشد و قهرا در مقایسه با پول امروز قدرت خرید را هم باید در نظر گرفت.

ص: ۶۰۷

پس از امتحان)، و گرفتاری در میان همینهاست، به قحطیهای بنیانکن، طاعونهای کشنده و اختلافات تارومارکننده دچار شوند. شیعه ما کسی است که نه چون سگان سرماخورده از شدت بلاها زوزه کشد، نه چون کلاغ طمع ورزد، و نه دست سؤال دراز کند، گرچه از گرسنگی جان دهد. گفتم: این شیعه را کجا بجویم؟ فرمود: در گوشه و کنار زمین، اینها کسانی هستند که زندگی ساده‌ای دارند، خانه بدوشند، اگر حاضر باشند آنها را نشناسند، اگر غایب شوند احوالشان نپرسند، اگر بیمار شوند عیادتشان نکنند، اگر خواستگاری کنند، نپذیرند، اگر ناپسندی بینند اعتراض کنند، اگر نادانی با آنان طرف شود سلامش گویند، اگر نیازمندی بدانها پناه برد رحمش کنند، به هنگام مرگ هیچ غمی ندارند، دلهای ایشان اختلافی ندارد، گرچه شهر و دیارشان مختلف باشد.

(۱) ۱۷۰. هر که عمر دراز از خدا خواهد، کارش را معتدل و محکم سازد، هر که خواهد بار گناه از دوشش فرود آید، پرده‌اش را بیاویزد (و خود را رسوا نکند)، هر که خواهد نامش بالا رود، وضع خود پوشیده دارد.

(۲) ۱۷۱. سه خصلت است از همه اعمال بندگان دشوارتر است: در حق دیگران انصاف دادن، در میان نهادن مال با برادر، و یاد خدا در هر حال. پرسیدند: یاد خدا در هر حال یعنی چه؟ فرمود: هنگام عزم بر گناه خدا را به یاد آرد تا میان او و گناه حائل شود.

(۳) ۱۷۲. همزه در قرآن زائد است «۱».

(۴) ۱۷۳. از مزاح بپرهیزید که دشمنی آرد، و کینه زاید و دشنام کوچک است «۲».

(۵) ۱۷۴. حسن بن راشد گوید: حضرت صادق (ع) فرمود اگر به گرفتاری و بلیه‌ای دچار شدی به هیچ مخالف شکوه مکن، با بعضی از برادرانت در میان بگذار، که یکی از این چهار نتیجه را دارد، یا آن را به عهده می‌گیرد، یا (اگر خود نتواند) با آبرو کمک کند (و از دیگران استمداد نماید)، یا دعا نماید، و مستجاب شود، یا رأیی دهد (و از فکرش استفاده کنی).

(۶) ۱۷۵. دوره گرد بازارها نباش، خرید خرده‌ریزها را خود بعهده مگیر که برای شخص آبرومند دیندار تصدی کارهای جزئی و سبک ناپسند است، جز در سه مورد: خرید ملک، غلام، و شتر.

(۷) ۱۷۶. حرف بیهوده مزن، بسیاری از سخنان سودمند را نیز تا محل مناسبی نیابی مگوی، بسا گوینده که حرف حق و مفیدی را نابجا گفت و به رنج افتاد، با نابخرد

---

(۱) بر حسب اختلافی که در تلفظ همزه در لغات مختلف عرب بوده که بعضی صریح ادا می‌کرده‌اند، و بعضی آن را طبق قواعد مخصوص تخفیف می‌داده‌اند و مخصوصا قریش که گویند از: تلفظ به آن امتناع داشته‌اند، ممکن است معنای حدیث این باشد که این حرف بصورت صریح و تخفیف نیافته چیزی است که در قرآن آمده، و لغت قریش که فصیح‌ترین لغتهاست و قرآن بر طبق آن وارد شده، آن را نداشته.

(۲) از این حدیث می‌توان استفاده کرد که مزاحهائی که در روایات منع شده کلا یا نوعا آنهاست که این خواص را دارد و تعرض به طرف است، موجب تحقیر یا توهین است، و جنبه دشنام دارد منتهی به لباس شوخی.

ص: ۶۰۹

و خردمند هیچ کدام کشمکش نکن، که خردمند بر تو غالب آید، و نابخرد هلاکت سازد، در غیاب برادرت بهترین سخنی را بگو که دوست داری در غیابت بگوید که عمل این است، در کارها چون کسی باش که می‌داند بر نیکی پاداش بیند، و در جرم مسئولیت دارد.

(۱) ۱۷۷. یونس، به آن جناب عرض کرد: ولایت من نسبت به شما و معرفت حق شما که خدا نصیبم کرده از همه دنیا برای من محبوب‌تر است. یونس گوید: (با شنیدن این سخن) آثار غضب در چهره حضرت ظاهر شده و فرمود: یونس! ما را بیجا مقایسه کردی، مگر دنیا و متاع دنیا چیست؟ جز رفع التهاب معده و پوشش عورت چیزی است؟ تو با محبت ما زندگی جاودانه خواهی یافت.

(۲) ۱۷۸. ای شیعه آل محمد (ص)! کسی که هنگام غضب بر خود مسلط نباشد، با همنشین خوش رفتاری نکند، با رفیق خوش رفاقت نباشد، با صلحجو به نیکی مصالحه نکند، و با مخالف بخوبی مخالفت ننماید، از ما نیست. ای شیعیان آل محمد! تا توانید از خدا پروا کنید، و لا حول و لا قوة الا باللّه.

(۳) ۱۷۹. عبد الاعلی گوید: مدینه در محفلی بودم سخن از جود و بخشش به میان آمد و به درازا کشید، یکی از اهل مجلس به نام «ابو دکین» گفت: جعفر (یعنی حضرت صادق «ع») چنین و چنان است (فضائلی دارد) اگر دستش بسته نبود «۱». عبد الاعلی گوید: پس از این جریان روزی حضرت صادق به من فرمود: با اهل مدینه نشست و برخاست داری؟

گفتم: آری، فرمود: گفتگوهائی که بینتان شده بازگوی، شرح ماجرا را بیان کردم، فرمود: وای بر ابو دکین، او پر مرغ را ماند که بادی به پروازش آرد، پیغمبر صلّی اللّه علیه فرمود: هر کار خیری صدقه است و بهترین صدقه آن است که با توانگری باشد (یعنی از زندگی و هزینه عائله خود کسر نکند) و از عائله خود شروع کن، و دست روئین (دهنده) از دست زیرین (گیرنده) افضل است، و خدا کسی را بر نگهداشتن حد کفاف ملامت نفرماید، شما تصور می‌کنید خدا بخیل است، و کسی از خدا بخشنده‌تر است؟ هر که حق خدا را در جای خود نهد، بخشنده و آقاست، بخشنده آن نیست که مال را از ناروا بچنگ آرد و نابجا مصرف کند. هان! به خدا من امیدوارم که هنگام دیدار خدا به هیچ مال ناروائی دست نزده باشم، هیچ حقی از خدا به من تعلق نمی‌گیرد جز آنکه می‌پردازم، تا بحال شبی بر من نگذشته که حق خدا در مالم باشد و نپرداخته باشم.

---

(۱) جمله بد ادا شده، و از قرینه ذیل حدیث معلوم می‌شود که می‌خواسته بگوید امام صادق با همه فضائلی که دارد سخاوتمند نیست، و قهرا سخاوت را با ولخرجی اشتباه کرده است.

(۱) ۱۸۰. پس از باز گرفتن از شیر «رضاع» نیست (اگر کودکی را از شیر بگیرند و از غیر مادرش شیر بخورد احکام رضاع ندارد و مثلا آن زن به حکم مادرش نمی‌باشد)، در روزه «وصال» (پیوند شب با روز) نیست، پس از احتلام (بلوغ) یتیمی نیست (بالغ حکم یتیم ندارد)، سکوت تا شب (بعنوان روزه از حرف) مشروع نیست، پس از هجرت (و ترک وطن کفر) «تعرب» (بادیه‌نشینی و اختیار وطن کفر جایز) نیست، پس از فتح (گشوده شدن شهر مکه به دست مسلمین) هجرت (به مدینه لازم) نیست، پیش از ازدواج، طلاق (صحیح) نیست، پیش از مالک شدن آزاد کردن برده (درست) نیست، فرزند با وجود پدر سوگند ندارد، و همچنین برده با وجود ارباب و زن با وجود شوهر (که اگر این گروهها بدون اجازه یا با منع آنها قسم خوردند لازم نیست عمل کنند)، در معصیت نذر صحیح نیست، در قطع رحم (یا بریدن هر پیوند و لو با برادران) قسم (نافذ) نیست.

(۲) ۱۸۱. هیچ کس طراوت زندگی را جز از لابلای ناملایمات بدست نیارد هر چند اوضاع با وی مساعد باشد، و هر که فرصت را به انتظار آینده مناسبتر از دست دهد روزگار فرصتش را برباید، که رسم روزگار ربودن است، و راه زمان، از دست رفتن.

(۳) ۱۸۲. زکات نعمت، احسان است، زکات آبرو، میانجیگری است، زکات بدن، بیماری است، زکات پیروزی، گذشت است، و هر چه زکاتش داده شود از تلف در امان است.

(۴) ۱۸۳. به هنگام مصیبت می‌فرمود: شکر، خدای را که مصیبت مرا به دینم نرساند، و سپاس خدای را که اگر می‌خواست، مصیبت از این سنگین‌تر بود، و شکر خدای را بر آنچه خواست بشود و شده.

(۵) ۱۸۴. خدا فرماید: هر که انسان سرگردانی را از حیرت بدر آرد من او را ستوده نامم، و در بهشتم جای دهم.

(۶) ۱۸۵. چون دنیا به مردمی رو کند نیکیهای دگران را به تن آنان پوشاند، و چون پشت کند نیکیهای خودشان را نیز برباید.

(۷) ۱۸۶. دختران، «حسنه» (کار خیر) اند و پسران، نعمت؛ حسنه ثواب دارد و نعمت بازخواست.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱)

حدیثهای طولانی از امام کاظم امین، ابو ابراهیم، ابو الحسن، حضرت موسی بن جعفر (ع) در این زمینه‌ها: حکمت، زهد و ...

سفارشهای آن جناب به هشام و توصیف عقل

(۲) خداوند تبارک و تعالی در قرآن اهل عقل و فهم را بشارت داده، فرموده: «آن بندگان مرا که سخن را گوش کنند، و از بهترینش پیروی نمایند، بشارت ده، اینهایند که خدا هدایتشان کرده، و اینان خردمندانند.» (زمر: ۱۸). هشام! خدای عز و جل بوسیله عقل حجتها را بر مردم تمام کرده، و با بیان (کتب آسمانی) به آنها ابلاغ کرده، و با راهنمایان (و پیامبران) به خداوندی خود راهنمائیشان کرده، فرموده: «خدای شما خدای یگانه است، جز او خدائی نیست، بخشنده و مهربان است، همانا در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز ... برای خردمندان نشانه‌هائی است.» (بقره: ۱۶۳ و ۱۶۴). هشام! خدای عز و جل این نشانه‌ها را دلیل قرار داده تا بدانند مدبری دارند، فرموده: «شب و روز و خورشید و ماه را برای شما تسخیر کرده، و ستارگان مسخر فرمان اویند، در این (تدبیرها) برای قوم خردمند نشانه‌هائی است.» (نحل: ۱۲). و نیز فرموده: «حامیم، به این کتاب روشن سوگند، ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که شما در فهم آن عقل خود را بکار گیرید.» (زخرف: ۱ تا ۳). و فرموده: «و از نشانه‌های خدا این است که برق را ترسناک و طمع‌انگیز به شما بنماید، و از آسمان آبی فرود آرد تا زمین را پس از مرگ زنده سازد، در این (تدبیرهای حکیمانه) برای مردمی که عقل را بکار گیرند نشانه‌هائی است.» (روم: ۲۴).

(۳) هشام! سپس خداوند، خردمندان را پند داده و به آخرت ترغیب کرده، فرموده:

«زندگی این جهان چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست، و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، مگر شما عقل ندارید؟» (انعام: ۳۲). و فرموده: «آنچه به شما داده شده متاع و زیور زندگی دنیاست، و آنچه نزد خدا هست بهتر و پایدارتر است، آیا عقل ندارید (و عقل را بکار نمی‌گیرید؟)» (قصص: ۶۰).

(۴) هشام! سپس خدا آنها را که از عقل پیروی نمی‌کنند تهدید به عذاب کرده فرموده:

«سپس دیگران را هلاک کردیم، و شما صبح و شام از (دیار) آنها می‌گذرید، آیا تعقل نمی‌کنید؟» (صافات: ۱۳۶ تا ۱۳۸).

(۵) هشام! آنگاه خدا بیان کرده که عقل و علم همراهند، فرموده: «این مثلها را برای مردم می‌زنیم

و جز عالمان کسی درک نمی‌کند.» (عنکبوت: ۴۳).

(۱) هشام! سپس خدا آنان را که تعقل نمی‌کنند نکوهش کرده، فرموده: «چون به آنها گویند از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، آیا هر چند نیاکانشان چیزی درک نمی‌کرده‌اند و راه بجائی نمی‌برده‌اند (باز هم به دنبالشان می‌روند.)» (بقره: ۱۷). و فرموده «بدترین جنبندگان نزد خدا کر و لالهائی هستند که عقل ندارند.» (انفال: ۲۲). و فرموده: «اگر از آنها بپرسی آسمانها و زمین را که آفریده حتما گویند خدا. بگو سپاس خدای راست، ولی اکثرشان تعقل نکنند.» «۱» (لقمان: ۲۵).

(۲) سپس «کثرت» (اکثریت) را نکوهش کرده فرموده: «اگر از بیشتر اهل زمین پیروی کنی از راه خدا گمراهت کنند.» (انعام: ۱۱۶). و فرموده: ولی اکثرشان نمی‌دانند و اکثرشان نمی‌فهمند (اینجا هم باز اشتباهی در نقل رخ داده، زیرا اکثرهم لا یشعرون در قرآن نیست).

(۳) هشام! سپس خداوند قلت (اقلیت) را ستوده، فرموده: «اندکی از بندگان من سپاسگزارند.» (سبا: ۱۳). «و آنها که (ایمان آرند و عمل صالح کنند) اندکند.» (ص:

۲۴). «و با او (یعنی حضرت نوح «ع») جز اندکی ایمان نیاوردند.» (هود: ۴۰).

(۴) هشام! سپس خدا خردمندان را به نیکوترین وجه یاد کرده، و به زیباترین زیور آراسته فرموده: «حکمت را به هر که خواهد دهد، و هر که را حکمت دهند خیر بسیاری داده‌اند، و (این را) جز خردمندان در نیابند.» (بقره: ۲۶۹). هشام! خداوند فرماید:

«در این (هلاک پیشینیان) برای آنها که قلب یعنی عقل دارند تذکری است.» (ق: ۳۷). و فرماید: «اما به لقمان حکمت دادیم، یعنی فهم و عقل.» (لقمان: ۱۲).

(۵) هشام! لقمان به پسرش فرمود: در برابر حق تواضع کن تا خردمندترین مردم باشی، پسر جان دنیا دریای ژرفی است که خلقی انبوه در آن غرق شدند، باید کشتی تو در این دریا تقوا باشد، بارش ایمان، بادبانش توکل، ناخدایش عقل، راهنمایش علم و سکانش صبر.

(۶) هشام! هر چیز را نشانه‌ای است، و نشان خردمند تفکر است، و نشان تفکر خاموشی.

و هر چیز را مرکبی است و مرکب عاقل تواضع است، این جهالت برای تو بس که کاری را که گفته‌اند نکن، بکنی.

(۷) هشام! اگر گردوئی داشته باشی و همه گویند لؤلؤ است سودت ندهد، تو خود می‌دانی که گردو است، و اگر لؤلؤیی در دستت باشد و مردم گویند گردو است زیانت نرساند، تو خود می‌دانی که لؤلؤ است.

(۸) هشام! خداوند پیامبران و رسولانش را برای مردم نفرستاده جز بدین منظور که خدا را بشناسند، پس آن کس دعوت خدا را بهتر پذیرفته،

---

(۱) در قرآن «لا یعلمون» است، و قاعدتا اینجا در نقل اشتباه شده و نکته دیگر اینکه این آیه مربوط به قسمت بعد یعنی آیات ذم کثرت است چنان که وافی هم در همان ردیف نقل کرده و این هم به ظاهر اشتباه دیگری است و اختلاف نقلهای دیگری هم اینجا با وافی دارد.

که خدا را بهتر شناخته، و آن کس به امر خدا داناتر است که عقلش بهتر است و آن کس مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است که خردمندتر است.

(۱) هشام! هیچ بنده‌ای نیست جز اینکه پیشانیش به دست فرشته‌ای است، و هرگز تواضع نکند جز اینکه خدایش بالا برد، و هیچ گاه بزرگی ننماید جز اینکه خدایش فرو نهد.

(۲) هشام! خدا بر مردم دو حجت دارد: ظاهر و باطن، حجت ظاهر رسولانند، و پیامبران و امامان، و حجت باطن عقل است.

(۳) هشام! عاقل آن است که حلال او را از شکر باز ندارد، و حرام صبرش را نرباید.

(۴) هشام! هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط کند گوئی هوس را بر ویران کردن عقل کمک کرده، آن که نور فکر را با آرزوهای دور و دراز تیره سازد، گفتارهای نغز و حکیمانه‌اش را با سخنان بیهوده پامال کند، پرتو عبرتش را با شهوات نفس خاموش نماید، هوای نفس را بر ویران ساختن عقل کمک کرده، و هر که عقلش را ویران کند دین و دنیایش را تباه ساخته.

(۵) هشام! تو که عقلت را از فرمان خدایت باز داشته‌ای، و هوس را بر عقل چیره کرده‌ای چگونه عملت نزد خدا پاکیزه شود؟
(۶) هشام! سازش با تنهائی نشان قدرت عقل است، هر که با خدای تبارک و تعالی آشنا شود، از دنیا و دلباختگان دنیا کناره گیرد، بدان چه نزد خداست دل بندد، انیس وحشت، رفیق تنهائی، توانگری زمان فقر، و عزت بی‌قوم و قبیله‌اش خدا باشد.

(۷) هشام! خلق را به طاعت خدا گماشته‌اند، و جز به طاعت نجات نیست، و طاعت به علم است، و علم به آموختن، و آموختن به عقل صورت پذیرد، و علم جز از عالم ربانی نتراود و عالم را با عقل توان شناخت.

(۸) هشام! عمل اندک عاقل پذیرفته و چند برابر است، و عمل بسیار هواپرست و نادان، مردود.

(۹) هشام! عاقل به کم دنیا با حکمت، راضی است، و به همه دنیا بی‌حکمت، راضی نیست، از این رو تجارت خردمندان سودبخش است.

(۱) هشام! اگر حد کفاف بی‌نیازت سازد کمترین چیز (و ساده‌ترین زندگی) دنیا کفایتت کند، و اگر حد کفاف نیازت را برطرف ننماید (و عطشت را فرو ننشاند) هیچ چیز دنیا بی‌نیازت نسازد.

(۲) هشام! خردمندان زائد بر حاجت را نیز ترک کنند تا چه رسد به (حرامها و) گناهان، با آنکه ترک زوائد فضیلت است و ترک گناه واجب.

(۳) هشام! خردمندان دل از دنیا کنده و به آخرت پیوسته‌اند چه دانسته‌اند که دنیا هم طالب است و هم مطلوب و آخرت نیز. هر که آخرت را طلبد، دنیا در طلبش آید تا همه رزقش را فرا گیرد و هر که دنیا جوید، آخرت او را طلبد، و مرگ به سراغش آید، و دنیا و آخرتش تباه شود.

(۴) هشام! هر که توانگری بی‌مال، و آسودگی از حسد، و سلامت دین خواهد، متضرعانه از خدا درخواست کند که عقلش را کامل کند، که هر کس عقل دارد بحد کفاف بسازد، و هر که به مقدار کفایت قناعت نماید بی‌نیاز شود، و هر که به این حد نسازد هرگز بی‌نیاز نشود (که حریص را جز خاک گور سیر نکند).

(۵) هشام! خدای عز و جل از قومی شایسته حکایت کند که گفتند: «پروردگارا، دلهای ما را پس از آنکه هدایتمان کردی بسوی باطل مگردان، و ما را از لطف خویش رحمت بخش که تو خود بخشنده‌ای.» (آل عمران: ۸). اینها می‌دانستند که گاه دلها منحرف شود، و به کوری و سقوط خود باز گردد، آن که خدا را نشناسد از خدا نترسد، و معرفت ثابتی که آن را درست ببیند، و حقیقتش را بیابد، در قلبش جای نگیرد، و هیچ کس بدین پایه نرسد جز آنکه گفتارش کردارش را تصدیق کند، و نهان و عیانش موافق باشد که خداوند عقل پوشیده نهان را جز با نشانی ظاهر و دلیلی گویا، معرفی ننماید.

(۶) هشام! امیر المؤمنین می‌فرمود: هیچ وسیله‌ای برای عبادت خدا بهتر از عقل نیست، و عقل کسی کامل نشود جز آنگاه که خصالی چند داشته باشد: مردم از کفر و شرش ایمن و به رشد و خیرش امیدوار باشند، ما زاد مالش را پخش کند، و ما زاد حرفش را نگه دارد، نصیبش از دنیا همان کفاف زندگی باشد، در همه عمر از علم سیر نشود، ذلت با خدا را، از عزت با دیگران دوست‌تر دارد، فروتنی را از سربلندی بهتر پسندد، نیکی اندک دگران را زیاد شمارد، و نیکی بسیار خود را، اندک، همه مردم را بهتر از خود داند و خود را از همه بدتر، و این پایان کار است.

ص: ۶۲۱

(۱) هشام! هر که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه شود، هر که نیتش خیر باشد، روزیش زیاد شود، هر که به برادران و خاندانش نیکی کند عمرش دراز گردد.

(۲) هشام! حکمت را به نادانان نیاموزید که بدان ستم کرده‌اید، و از اهلش دریغ نکنید که به آنها ظلم کرده‌اید.

(۳) هشام! چنان که (نابخردان) حکمت را به شما واگذاشته‌اند، شما هم دنیا را به آنها واگذارید.

(۴) هشام! آن که مروت و مردانگی ندارد، دین ندارد. آن که عقل ندارد، مروت ندارد. ارجمندترین مردم کسی است که دنیا را برای خود رتبه و مقامی نداند. هان! بدنهای شما جز بهشت بهائی ندارند، به چیز دیگر نفروشید.

(۵) هشام! امیر المؤمنین (ع) می‌فرمود: آن کس حق دارد در صدر مجلس نشیند که سه خصلت داشته باشد: اگر پرسند پاسخ گوید، اگر از گفتار فرو مانند، لب گشاید، رأیش در کارها بر وفق صلاح باشد و هر که این صفات ندارد و در صدر نشیند، احمق است. و حسن بن علی (ع) فرمود: چون حاجتی دارید از اهلش بخواهید، پرسیدند: اهلش کیانند؟ فرمود: آنها که خدا

در قرآن بیان کرده و فرموده: «تنها صاحبان مغز، یعنی صاحبان عقل متذکر شوند.» (زمر: ۹). و علی بن الحسین (ع) فرموده: همنشینی شایستگان شایستگی آرد، (رعایت) آداب علما عقل را بیفزاید، اطاعت فرمانروایان دادگستر کمال عزت است، بهره‌کشی از مال کمال مروت است، راهنمائی مشورت‌کننده ادای حق نعمت است، مردم آزاری نکردن کمال عقل، و باعث آسایش تن در دنیا و آخرت است.

(۶) هشام! عاقل با کسی که ترسد تکذیبش کند، سخن نگوید؛ و از آن که ترسد دریغ کند، درخواست ننماید؛ و آنچه را نتواند، وعده ندهد؛ امیدی که مایه سرزنش است (طمعهای خام)، در دل نپرورد؛ به کاری که ترسد در آن بماند، اقدام نکند. امیر المؤمنین (ع) به اصحابش می‌فرمود: به شما توصیه می‌کنم که در نهان و عیان از خدا بترسید، و در خشنودی و خشم دادگر و معتدل باشید، در بینوائی و توانگری به کسب و کار پردازید، با هر که از شما بریده پیوند کنید، و از آن که ظلمتان کرده بگذرید، و به هر که محرومتان کرده عطا کنید، نگاهتان عبرت‌آمیز باشد، سکوتتان فکر، و گفتارتان ذکر، و طبعتان سخاوت باشد، که هیچ بخیل به بهشت راه نیابد،

و هیچ سخاوتمند به دوزخ درنیاید.

(۱) هشام! خدا بر آن بنده رحمت آرد که چنان که باید از خدا حیا کند، سر و محتوای سر را نگه دارد، شکم و اندرون شکم را حفظ کند، مرگ و پوسیدن را یاد کند، و بداند که بهشت در لفافه‌ای از ناملایمات پیچیده شده، و آتش در لفافه‌ای از لذائذ و شهوات.

(۲) هشام! هر که خود را از تعرض به آبروی مردم نگه دارد، خداوند در قیامت از لغزشهایش بگذرد، و هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خدا در قیامت خشمش را از او نگه دارد. هشام! عاقل دروغ نمی‌گوید هر چند بر خلاف میلش باشد.

(۳) هشام! در بند شمشیر پیغمبر (ص) نوشته بود: سرکش‌ترین مردم به درگاه خدا کسی است که (در مقام قصاص) غیر ضارب را بزند یا غیر قاتل را بکشد، هر که «ولایت» غیر از مولاهای خود را بپذیرد (و در برابر غیر محمد و آلش تسلیم شود) بدان چه خدا بر پیغمبرش محمد (ص) نازل کرده، کافر شده، و هر که در دین بدعتی نهد یا بدعتگذاری را پناه دهد، خدا در قیامت هیچ درخواست عفو، و فدیه و عوضی از او نپذیرد.

(۴) هشام! بهترین وسیله تقرب بنده به خدا، پس از معرفت نماز است، و نیکی به پدر و مادر، و وانهادن حسد، خودبینی و فخر فروشی.

(۵) هشام! آن روزها را که در جلوداری اصلاح کن، بنگر چه روزهائی است، و برای آنها جوابی فراهم کن. ای هشام! ترا بازداشت کنند، و به سؤال کشند. از روزگار و اهلش پند گیر که روزگار هم کوتاه است و هم بلند «۱». چنان عمل کن که

گوئی پاداش عملت را می‌بینی تا امیدت را بیفزاید، خدا را بشناس و در دگرگونی، و حالات مختلف روزگار بیندیش، که آینده دنیا نیز گذشته را ماند، از آن عبرت گیر، علی ابن الحسین (ع) فرمود:

هر آنچه خورشید بر آن می‌تابد، در شرق و غرب زمین، دریا و خشکی، دشت و کوه همه نزد دوستان خدا و آنها که حق او را شناسند بسان بازگشت سایه (بی‌ثبات و ناپایدار) است. سپس فرمود: آیا آزاد مردی هست که این ته‌مانده- دنیا- را برای اهلش بگذارد که جان شما بهائی جز بهشت ندارد، به غیر از آتش نفروشید، هر که از عطاهای خداوند تنها به دنیا قناعت کند، به خیر خسیس و بی‌ارزشی رضا داده.

---

(۱) این جمله هر چند قابل تفسیر است، ولی بنظر می‌رسد که تحریف شده، و اصل چنین بوده، فان الدهر طویله قصیر، روزگار درازش هم کوتاه است یعنی عمر هر چه طولانی باشد زودگذر است. و شاهد این احتمال علاوه بر سلامت معنی مذکر بودن کلمه «دهر» است که صفتش باید طویل و قصیر باشد.

(۱) هشام! مردم همه اختران را می‌بینند، ولی جز آنها که از مسیر و منازل آنها خبر دارند، کس بدانها راه خود نیابد، شما نیز حکمت را می‌آموزید، ولی جز آنان که به کارش گیرند کسی بدان هدایت نشود.

(۲) هشام! حضرت مسیح به حواریین فرموده: ای بندگان از بلندی نخل خرما می‌هراسید، خارها و رنج پله‌هایش را می‌بینید ولی گوارائی میوه و منافعش را فراموش می‌کنید، و نیز رنج عمل آخرت را می‌بینید، و راه را دور و دراز می‌شمارید، اما نعمتها، شکوفه‌ها و میوه‌هایش را که بدان می‌رسید از یاد می‌برید. ای بندگان بدی! گندم را پاک و پاکیزه کنید، آردش را نرم سازید، تا طعمش را بیابید، و خوش خوراک شود، ایمان را نیز خالص و کامل سازید، تا شیرینیش را بچشید و از نتایج و برکاتش سود برید، به حق می‌گویم: اگر کسی شبی تاریک چراغی پیدا کند که با روغن «قطران» (شیره درخت ابهل و ارز و مانند آن) می‌سوزد، از نورش استفاده می‌کند، و بوی تندش را تحمل می‌نماید.

حکمت را هم باید از هر که دارد بگیرید و بی‌رغبتی او در آن نباید مانع کار شما شود.

ای بندگان دنیا! به حق می‌گویم: شما به شرف آخرت نرسید جز با ترک آنچه دوست دارید، برای توبه در انتظار فردا نباشید، که پیش از فردا شبانه‌روزی دارید و قضا و قدر خدا در هر بام و شام جاری است (و شاید موانعی پیش آید). به حق می‌گویم: آن که قرض ندارد از وامداران آسوده‌تر و بیغم‌تر است، هر چند وامدار نیکو بپردازد، همین طور آن که گناهی نکرده از گنهکار آسوده‌تر است، هر چند وی مخلصانه توبه کند و باز گردد، گناهان کوچک بی‌مقدار، از فریبها و دامهای شیطان است، آنها را به چشمتان حقیر و کوچک نماید تا گرد آید و انبوه شود و شما را در میان گیرد، به حق گویم: مردم در باره حکمت دو گونه‌اند: یکی به زبان آن را متین و محکم ادا کند و با کردار گفتارش را تصدیق کند، و دیگری با زبان استوارش سازد، و با عمل تباهش نماید، و این دو گروه چه بسیار از هم دورند، خوشا به حال آنان که علمشان در کردار است، و بدا

بحال آنان که دانششان در گفتار است. ای بندگان بدی! مساجد پروردگارتان را زندان بدنها و پیشانیها سازید، دلها را خانه تقوا کنید و منزلگاه شهواتش ننمائید، آنها که هنگام بلا بیشتر بیتابی کنند، محبتشان به دنیا زیادتر است، و آنها که در بلا شکیباترند به دنیا بیعلاقه‌ترند.

بندگان بدی! همانند زغنهای رباینده، روبهان حیله‌گر، گرگهای خیانتکار، و شیران سرکش نباشید، که با مردم آن کنید که آنان با شکارها. گروهی را بربائید، و جمعی را فریب دهید، و به دسته‌ای خیانت کنید، به حق گویم:

برای تن چه سود دارد که ظاهرش سالم و باطنش فاسد باشد، جسدهای شما هم که ظاهری خوشایند دارد سودی نبخشد، که دلهائی خراب دارید، این چه نتیجه دارد که پوست را تمیز نگه دارید و قلبها آلوده باشد؟ همچون غربال نباشید که آرد نرم و خوب را بدر می‌کند و نخاله را نگه می‌دارد، شما هم حکمت را از زبان برون ریزید و کینه را در درون نگه دارید. بندگان دنیا! شما چراغ را مانید که دگران را روشن سازد و خود را سوزد.

بنی اسرائیل! مجلس علما را پر کنید گرچه با زانو راه پیمائید، خدا دلهای مرده را با نور حکمت حیات بخشد چنان که زمین مرده را با قطره‌های درشت باران.

(۱) هشام! در انجیل نوشته: خوشا بحال آنان که به یک دیگر ترحم کنند، در قیامت بر آنها رحمت آرند. خوشا بحال آنان که مردم را اصلاح دهند، اینها در قیامت مقربند. خوشا بحال آنان که در دنیا تواضع کنند، اینها در قیامت بر تختهای پادشاهی بالا روند.

(۲) هشام! کم حرفی حکمتی بزرگ است، سکوت بگزینید که آرامشی نیکو، و باعث سبکباری و تخفیف گناه است. در (قلعه) حلم را محکم کنید که درش صبر است. خداوند عز و جل آن آدم را که بی‌جهت همی خندد، و بی‌هدف همی راه رود، دشمن دارد.

حاکم باید چوپان صفت باشد، از زیردستان خود غفلت نکند، و به آنها بزرگی نفروشد.

چنان که از مردم در ظاهر شرم می‌کند، از خدا در باطن حیا کند. بدانید که گفتار حکیمانه گمشده مؤمن است، علم را پیش از آنکه بالا رود (و از دسترس خارج شود) دریابید، بالا رفتن علم نهان شدن عالم از میان شماست.

(۳) هشام! هر آنچه از علم نمی‌دانی فراگیر، و از آنچه می‌دانی به جاهل میاموز، عالم را برای علمش احترام کن و با او ستیزه مکن، جاهل را برای جهلش کوچک شمار، اما او را نران، نزدیکش بخوان، و تعلیمش کن.

(۴) هشام! هر نعمتی که از شکرش درمانی چون گناهی است که بر آن بازخواست شوی، امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود: خدا را بندگانی است که ترس او دلشان را شکسته، و با اینکه فصیح و خردمندند زبانشان را بسته، با اعمال پاک بسوی خدا شتابند، عمل بسیار را از یاد نشمارند،

ص: ۶۲۹

و به اندک راضی نشوند، خود را با اینکه زیرک و نیکند بد دانند.

(۱) هشام! حیاء از ایمان است، و ایمان در بهشت، بیشرمی از جفاست، و جفا در دوزخ.

(۲) هشام! سخنگویان سه دسته‌اند: سودبر، سالم، هلاک. سودبر کسی است که ذکر خدا گوید، سالم کسی است که لب فرو بندد، و هلاک آن است که در باطل فرو رود. خدا بهشت را بر هر زشت‌گوی بدزبان بی‌حیائی که باک ندارد چه گوید و چه گویندش، حرام کرده.

ابو ذر رضی اللّه عنه، می‌فرمود: ای جوینده دانش، این زبان هم کلید خیر است، و هم کلید شر، بر دهانت همچون سیم و زرت مهر زن.

(۳) هشام! آن بنده که دورو و دو زبان دارد، بد بنده‌ای است، در حضور از برادرش تعریف کند و در غیاب گوشت او را (به غیبت) خورد، اگر نصیبی یابد بر او رشگ برد، و چون گرفتار شود او را وانهد. پاداش احسان از همه خیرات زودتر رسد و مکافات ظلم از همه کیفرها سریعتر آید، بدترین بندگان خدا کسی است که از ترس زبانش همنشینی او را خوش ندارند، و آیا چیزی جز محصولات زبان، مردم را به رو در آتش افکند؟ نشان خوبی اسلام مرد، ترک سخنان بیهوده است.

(۴) هشام! مرد تا هم بیمناک، و هم امیدوار نباشد مؤمن نیست، و تا بیم و امید او را به کار واندارد، بیمناک و امیدوار نیست.

(۵) هشام! خدای عز و جل فرموده: «به عزت و جلالم، به عظمت و قدرتم، به نورانیت و بلندی مقامم، هیچ بنده خواست مرا بر خواست خود ترجیح ندهد جز آنکه بی‌نیازیش را در دلش قرار دهم، و همتش را در آخرتش، و از ضایع شدن نگاهش دارم، و آسمان و زمین را ضامن روزیش گردانم، و برای او پشت سر تجارت هر تاجر باشم».

(۶) هشام! غضب کلید شر است، ایمان آن کس کاملتر است که از همه مؤمنان خوشخویتر باشد، اگر با مردم آمیزش داری چنانچه بتوانی کاری کن که دست تو از همه دستها بالاتر باشد (و همیشه حق تو بر آنها بیشتر از حق آنها بر تو باشد).

(۷) هشام! رفق و مدارا را از دست مده که رفق مبارک است، و خشونت شوم، مدارا و احسان و خوش اخلاقی سرزمینها را آباد، و روزیها را زیاد کند.

ص: ۶۳۱

(۱) هشام! گفتار خداوند: «آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟» (رحمان: ۶۰)، در باره مؤمن و کافر، نیک و بد همه جاری است، به هر که احسان کنند باید تلافی کنند، و تلافی این نیست که همان کنی که او کرده، مگر اینکه مزیت خود را بنمائی، و گر نه او بر تو امتیاز دارد که آغاز کرده (و بی‌سابقه دست به محبت گشوده).

(۲) هشام! دنیا مار را ماند، برونی نرم و درونی زهرآگین دارد، خردمندان از آن به گریزند، و کودکان عاشقانه دست به سویش دراز کنند.

(۳) هشام! بر اطاعت خدا صبر کن، از معاصی او خودداری کن، دنیا ساعتی بیش نیست، آنچه گذشته، نه شادیش را احساس می‌کنی و نه اندوهش را، آینده هم که نامعلوم است، پس بر این دم موجود صابر باش تا از زندگی سود بری.

(۴) هشام! دنیا آب دریا را ماند، هر چه بیشتر نوشند تشنه‌تر شوند تا آنجا که جان بر سر آب نهند.

(۵) هشام! از تکبر بگریز، هر که بقدر دانه‌ای کبر در دل داشته باشد به بهشت در نیاید، بزرگی ردای خداست هر که با او بر سر ردایش ستیزه کند خدایش به رو در آتش افکند.

(۶) هشام! آن که هر روز به حساب خود نرسد، تا اگر نیکی کرده بیفزاید، و اگر بد کرده از خدا آمرزش خواهد و توبه کند از ما نیست.

(۷) هشام! دنیا بصورت زنی چشم آبی در برابر حضرت مسیح مجسم شد، عیسی از او پرسید: چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: خیلی. فرمود: همه طلاقت داده‌اند؟ گفت: نه همه را کشته‌ام. فرمود: وای بحال شوهران کنونی، چگونه از گذشتگان عبرت نمی‌گیرند.

(۸) هشام! نور بدن در چشم است، اگر دیده روشن باشد تن همه روشن است، و نور روان عقل است اگر بنده عاقل باشد خدا را شناسد، و اگر خداشناس باشد در دین بصیرت یابد، و اگر خدا را نشناسد دینی برایش نماند، و چنان که تن جز با روح قوام ندارد، دین هم جز با نیت خالص پایدار نماند، و نیت خالص جز در پرتو عقل ثبات ندارد.

(۹) هشام! کشت در دشت هموار و نرم روید، نه در سنگ سخت. حکمت نیز

در قلب متواضع رشد کند، نه قلب متکبر سرکش. خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل، نمی‌بینی هر که سر به سقف کوبد سرش بشکند، و هر که سر فرو افکند در سایه سقف برآساید، و در پناهش درآید خدای متعال نیز آن را که تواضع نکند، فرو نهد، و آن را که تواضع کند رفعت بخشد.

(۱) هشام! چه نازیباست: درویشی پس از توانگری، و گناه پس از عبادت، و از این زشت‌تر بنده عابدی است که ترک عبادت کند.

(۲) هشام! زندگی جز برای دو کس خیری ندارد: شنونده نگهدار، و عالم زباندار.

(۳) هشام! هیچ چیز از عقل بهتر، میان مردم قسمت نشده است، خواب عاقل از شب- بیداری جاهل افضل است. خداوند هیچ پیغمبری را جز با عقل نفرستاده، چندان که عقلش از همه تلاشهای. کوشندگان بیشتر بوده (و دیگران با همه کوششها به عقل او نمی‌رسیده‌اند) و هیچ بنده واجبی را بجا نیارد جز وقتی که تعقل کند (نیک دریابد).

(۴) هشام! اگر مؤمنی را ساکت و کم حرف دیدید به وی نزدیک شوید که حکمت می‌افشاند. مؤمن کم حرف و پرکار است. و منافق پر حرف و کم کار.

(۵) هشام! خداوند متعال به حضرت داود وحی کرد: به بندگانم بگو میان من و خود عالمی دنیازده (و دنیا باخته) قرار ندهند، که از یاد من و محبت و مناجاتم بازشان دارد، این گونه علما راهزنان بندگان منند (و ما اکثر قطاع الطریق؟) کمترین معامله‌ای که با آنها می‌کنم این است که شیرینی و محبت مناجاتم را از دلشان می‌گیرم.

(۶) هشام! هر که خود را بزرگ بیند فرشتگان آسمانها و زمین لعنتش کنند، و هر که به برادرانش تکبر کند و بزرگی فروشد، با خدا ضدیت کرده، و هر که چیزی را ادعا کند که از آن وی نیست همتش را در غیر رشد و هدایت خویش بکار برده (احتمال غلط و تحریف در جمله قوی است).

(۷) هشام! خداوند متعال به حضرت داود وحی کرد: داود، اصحاب خود را از دلباختگی شهوتها برحذر دار، و (از عواقب آن) بیم ده، آنها که دل به لذتها بسته‌اند قلوبشان از من محجوب و پوشیده است.

(۸) هشام! از تکبر بر دوستان من و بالیدن به علم خویش بپرهیز مبادا خدا بر تو غضب کند، و با خشم او دیگر نه دنیایت سود بخشد و نه آخرتت، در دنیا چون ساکن خانه دیگران هر دم چشم براه کوچ باش.

(۹) هشام! همنشینی اهل دین شرف دنیا و آخرت است، مشورت با خردمند خیرخواه

میمون و مبارک و رشد و توفیق خدائی است، هر آنچه عاقل ناصح اشارت کند خلاف نکن، که مایه هلاک است.

(۱) هشام! از معاشرت و انس با مردم بپرهیز، مگر عاقلی امین یابی که با وی الفت گیر و از دیگران بگریز چنان که از درندگان شکاری، عاقل باید چون کاری (ناپسند) کند از خدا حیا کند، و اگر خدا نعمتهائی به او اختصاص داده دیگران را نیز شریک سازد «۱».

و چون دو کار پیش آید که ندانی کدامیک بهتر و صحیحتر است بنگر هر کدام به میل و دلخواهت نزدیکتر است با آن مخالفت کن که بیشتر کارهای صحیح با هوای نفس مخالف است، زنهار که بر حکمت دست یابی و آن را به دست نادان سپاری. گفتم: اگر مردی طالب حکمت بود اما عقلش توانائی و گنجایش ضبط مطالب نداشت، چه کنم؟ فرمود: با لطف و مدارا (راهنمائی و) نصیحتش کن، و اگر تا این حد هم گنجایش و ظرفیت نداشت، خود را به دردسر نیفکن، از انکار متکبران حذر کن که علم چون بر آنها که بهوش نیایند املا شود زبون گردد. گفتم: اگر کسی را که درک سؤال دارد نیابم چه کنم؟ فرمود: جهل از سؤالش را غنیمت شمار (و باب گفتگو را مگشای) تا از رنج گفتن و دردسر بزرگ انکار کردن او سالم مانی (و خلاصه اصرار نداشته باش که گفتار حکیمانه را به کسی گوئی که قدرت درک ندارد و نفهمیده رد می‌کند) بدان که خدا متواضعان را بقدر تواضعشان بالا نبرد، در خور مجد و عظمت خود بالا برد، و بیمناکان را به اندازه ترسشان ایمن نسازد، فراخور جود و کرمش ایمنی بخشد، و غمگینان را نه بقدر اندوهشان، بقدر رأفت و رحمتش خشنود کند. به خدای رئوف و مهربانی که با آنها که وی را در باره دوستانش می‌آزارند، دوستی می‌کند (و لطفش را از آنها دریغ نمی‌دارد) چه گمان داری؟ این خدا با آنها که در راه او آزار می‌کشند چه نظر دارد؟ به پروردگار توبه‌پذیر مهربانی که توبه دشمن را می‌پذیرد، چه گمان داری؟ (این خدای مهربان) با آن که در تحصیل رضای او می‌کوشد و دشمنی خلق را در راه او به جان می‌خرد، چه عنایت دارد؟ (۲) هشام! هر که دنیا را دوست دارد ترس آخرت از دلش بیرون رود، هیچ بنده نیست که علمش دهند، و محبّت دنیا در دل بیفزاید، جز اینکه دوری او از خدا و غضب خدا بر او فزون گردد.

(۳) هشام! عاقل خردمند کسی است که آنچه را طاقت ندارد وانهد (و باری که نمی‌تواند برندارد) بیشتر کارهای صحیح در مخالفت هوای نفس است، و آن که آرزویش دراز است، کردارش بد است.

---

(۱) گمان می‌کنم «و ظن الألمعی عین الیقین» که جمله یشارک فی عمله احدا، لا یشارک ... بوده یعنی در صورتی که خدا بدون دخالت دیگری به او نعمت داده باید در عبادت خدا دیگری را شریک نکند.

(۱) هشام! اگر مسیر اجل (و گذشت عمر) را بنگری ترا از آرزو باز دارد.

(۲) هشام! از طمع بپرهیز، چشم امید از دست مردم برگیر، طمع از مخلوق را در دل بمیران، که طمع کلید ذلت و رباینده عقل، و فرسایشگر جوانمردیهاست، شرف را لکه‌دار کند، دانش را ببرد. پناه به خدا و توکل بر او را از دست مده، با نفس پیکار کن، بلکه از هوس بازش داری، این پیکار همچون نبرد با دشمن واجب است. هشام گوید عرض کردم: کدام نبرد واجب‌تر است؟ فرمود: نبرد با آن که به تو نزدیکتر، با تو دشمنتر، و بر تو زیانبارتر است، و دشمنیش بزرگتر، و شخصش با همه نزدیکی نامرئی‌تر است، دشمنان دیگر را به ضد تو تحریک می‌کند، یعنی ابلیس که بر وسوسه در دلها گماشته شده، با او باید سرسخت دشمن باشی، نباید او در مبارزه برای نابودی تو، از تو پایدارتر باشد، چه او با همه توانائی از تو ضعیف‌تر است، و با همه شرارت از تو کم ضررتر است، اگر تو به خدا پناه بری راه راست را یافته‌ای.

(۳) هشام! خدا هر که را به سه چیز گرامی دارد، با وی لطف کرده: عقلی که بار هوس را از دوشش برگیرد، علمی که رنج جهل را از او کفایت کند، و ثروتی که از بیم فقر امانش دهد.

(۴) هشام! از این جهان و اهلش حذر کن که مردم چهار دسته‌اند: یکی آن که در پرتگاه هلاک سقوط کرده و با خواهشهای نفس دست به گریبان است، دیگر آن که علم فرا گیرد و خواندن آموزد، اما هر چه علمش فزون گردد تکبرش بیفزاید، و علم و سواد را وسیله امتیاز و برتری سازد. سوم عبادتکار نادانی که هر کس را عبادتش کمتر است تحقیر کند، و از مردم توقع تعظیم و احترام دارد. چهارم مرد روشن‌بین و دانشمندی که راه حق بشناسد، و همی خواهد به حق قیام کند ولی ناتوان است، یا زیردست (و مغلوب دشمن) توانائی عمل به علم (و اجرای آن در میان مردم) را ندارد، و پیوسته اندوهگین و غمناک است، این از همه اهل زمان برتر، و عقلش از همه روبراه‌تر است.

(۵) هشام! عقل و سپاه عقل، و جهل و سپاهش را بشناس تا از راه یافتگان باشی، هشام گوید: عرض کردم قربانت، ما جز آنچه شما تعلیممان کنید نمی‌دانیم.

(۶) فرمود: هشام! خداوند عقل را که نخستین مخلوق روحانی است

در ناحیه راست عرش از نور خود آفرید، و فرمود: برو، رفت. فرمود: بیا، آمد. آنگاه خدای عز و جل فرمود: ترا مخلوقی بزرگوار آفریدم و بر همه خلق برتری دادم. سپس جهل را از دریای تلخی تیره آفرید و فرمود: برو، رفت. فرمود: بیا، نیامد. فرمود: تکبر کردی، و او را لعنت کرد. سپس برای عقل هفتاد و پنج سپاهی آفرید، چون جهل کرامت و موهبت الهی را در باره عقل نگریست عداوتش را به دل گرفت و گفت: پروردگارا! آن هم مخلوقی است چون من، او را آفریدی و تقویت کردی، من ضد اویم و نیروئی در برابرش ندارم، به من نیز سپاهی همانند او عطا کن. خداوند تبارک و تعالی خواسته‌اش را اجابت کرد و فرمود: اگر مرا نافرمانی کنی تو و سپاهیانت را از جوار و رحمت خود بیرون کنم. گفت پذیرفتم، خداوند، به او نیز هفتاد و پنج سپاهی عطا کرد از جمله لشکریان عقل خیر است که وزیر اوست و بر ضد آن شر را آفرید که وزیر جهل است، و اینک سپاهیان عقل و جهل (در مقابل یک دیگر).

(۱)

سپاهیان عقل و جهل در مقابل یک دیگر

ایمان، کفر/ تصدیق، تکذیب/ اخلاص، نفاق/ امید، ناامیدی عدالت، ستم/ رضامندی، خشم/ شکر، کفران/ بی‌طمعی، طمع توکل، حرص/ مهربانی، درشتی/ علم، جهل/ عفت، پرده‌دری زهد، محبت دنیا/ سازش، ناسازگاری/ ترس (از خدا)، دلیری/ تواضع، تکبر به خدا آرامش، عجله/ بردباری، نابخردی/ سکوت، پرحرفی/ مسالمت، گردن فرازی تسلیم (در برابر خدا)، سرکشی/ عفو، کینه/ رحم، سنگدلی/ یقین، شک صبر، بیتابی/ گذشت، انتقام/ بی‌نیازی، نیازمندی/ اندیشیدن، بی‌خیالی حفظ،

فراموشی/ پیوند، گسستن/ قناعت، آزمندی/ در میان نهادن مال، دریغ کردن دوستی، دشمنی/ وفا، خیانت/ اطاعت، نافرمانی/ افتادگی، گردنکشی سلامت، بلا/ فهم، کودنی/ شناسائی، انکار/ مدارا، اعلان دشمنی پاکدلی، مکر/ کتمان (عیبپوشی)، رسواگری/ نیکی و اطاعت (از پدر و مادر)، بدرفتاری)/ پرداخت حقوق، حبس حقوق خوبی، بدی/ تقیه، افشاگری/ انصاف، بی‌انصافی/ خودداری، حسدورزی نظافت، کثافت/ حیاء، پرروئی/ میانه‌روی، اسراف/ راحت، رنج

سهلگیری، سختگیری/ عافیت، گرفتاری/ تعادل، افزون‌طلبی/ حکمت، هواپرستی وقار، سبکی/ سعادت، شقاوت/ توبه، اصرار بر گناه/ مراقبت، سستی دعا، استنکاف/ نشاط، کسالت/ خرسندی، اندوه/ الفت، جدائی، سخاوت بخل/ افتادگی، خودبینی/ حرف نگهداری، سخن- چینی/ آمرزشخواهی، غرور زیرکی، حماقت «۱» (۱) هشام! همه این صفات جز در وجود پیغمبر یا وصی پیغمبر، یا مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد، گرد نیاید، و سایر مؤمنان قسمتی از این خصال را دارند، تا آنگاه که اندک اندک عقلشان کامل گردد و از سپاهیان جهل بکلی تصفیه شوند، و آن زمان است که در بالاترین درجات همراه پیغمبران و اوصیا خواهند بود، خدا ما و شما را به طاعتش موفق دارد.

---

(۱) تذکر چند نکته در این بخش از حدیث لازم می‌نماید: ۱. مجموع این صفات با ضمیمه خیر و شر که در آغاز ذکر شده از هفتاد تجاوز نمی‌کند، و پنج صفت دیگر لا بد در نقل اسقاط شده. ۲. برخی از صفات به ظاهر تکراری است که باید با اختلاف مورد آنها را جدا کرد مثلا عفو و صفح که مراد از عفو به قرینه مقابله با کینه، از دل بیرون کردن است، و مراد از صفح بدلیل تقابل با انتقام صرف نظر از تلافی است، و همچنین: حرص و شره که باز بدلیل مقابله مراد از حرص بی‌توکلی به خداست، و مراد از شره آزمندی.

۳. اکثر این صفات اختیاری است و برخی از قبیل سلامت و بلا، حفظ و نسیان، فهم و کودنی، عافیت و گرفتاری یا مطلقا یا تا حدود زیادی غیر اختیاری است، و شاید بدین جهت ذکر شده که در تأیید عقل و جهل مؤثر است هر چند بطور مستقیم ثواب و عقابی ندارد.

(۱)

از سخنان حکیمانه آن حضرت

(۲) نمازهای نافله برای هر مؤمن وسیله تقرب به خداست. (۳) حج، جهاد هر ناتوان است.

(۴) هر چیز را زکاتی است، و زکات بدن روزه‌های مستحب است. (۵) بالاترین عبادت پس از خداشناسی، انتظار فرج است، (۶) آن که پیش از حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر دعا کند، بی‌زه کمان کشیده. (۷) هر که یقین به عوض دارد

سخاوتمندانه ببخشد هر چند (از طبقه متوسط و) میانه‌رو باشد «۱». (۸) تدبیر، نیمی از زندگی است، (۹) محبت با مردم نیمی از عقل است، (۱۰) غصه زیاد پیری آرد، (۱۱) عجله و شتابزدگی همان تندخوئی است، (۱۲) کمی عائله خود گشایشی است، (۱۳) هر که پدر و مادر را اندوهگین کند به آنها ستم کرده، (۱۴) هر که در مصیبت دست روی ران و یا دست بر دست زند اجرش پامال شود، مصیبت خود اجر و پاداشی ندارد جز با صبر و گفتن: انا للّه و انا الیه راجعون، ما از آن خدائیم و باو باز گردیم.

(۱۵) هنگام رسیدن آسیب، احسان جز در حق صاحب دین یا صاحب گوهر احسان نیست، (۱۶) خدا کمک را بقدر حاجت رساند، و صبر را بقدر مصیبت، (۱۷) هر که میانه‌روی و قناعت کند نعمتش پایدار ماند، هر که تبذیر و اسراف کند نعمت از کفش برود. (۱۸) ادای امانت و راستی روزی را جلب کند، خیانت و دروغ فقر و نفاق آورد، (۱۹) و چون خدا برای مور شر خواهد دو بال برایش برویاند تا پرواز کند و طعمه پرندگان شود. (۲۰) احسان جز با سه شرط، احسان نباشد، کوچک دانستن، نهان ساختن، و تعجیل کردن. آن که احسان را کوچک شمارد برادرش را بزرگ شمرده، و آن که احسانش را بزرگ داند برادرش را کوچک دانسته، آن که احسانش را بپوشاند کردارش ارجمند شود، (۲۱) و آن که به وعده زودتر وفا کند، عطا را گواراتر سازد.

---

(۱) جمله و ان امر و اقتصد، باید تحریف شده باشد و این حدیث در وافی از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل شده: ما عال امرؤ اقتصد، مردی که میانه‌روی کند فقیر نشود.

(۱)

قسمتی از گفتگوی مفصل آن حضرت با هارون الرشید که به ذکر مورد حاجت اکتفا می‌کنیم

(۲) بر اثر گزارشهای بی‌اساس که به هارون رسیده بود، حضرت موسی بن جعفر (ع) را دستگیر کرد، و چون امام را به مجلس او بردند، طومار مفصلی ارائه داد که شیعیان آن جناب را به عملیات ناروائی متهم کرده بود، حضرت آن را مطالعه کرد و فرمود: ای امیر مؤمنان «۱» ما خاندانی هستیم که پیوسته مورد تهمت و افترا بوده‌ایم و پروردگار ما آمرزنده و پرده‌پوش است، نخواسته اسرار بندگان را فاش سازد جز وقت حساب، روزی که مال و اولاد سود نبخشد مگر کسی که با قلبی سالم به پیشگاه خدا آید.

(۳) سپس فرمود: پدرم از پدرش، از علی (ع)، از پیغمبر (ص) نقل کرده که: چون «رحم» با «رحم» تماس پیدا کند (یعنی بدن خویشاوندان بیکدیگر رسد) نخست به جنب و جوش آید، سپس آرام گیرد. چنانچه «امیر المؤمنین» صلاح بداند با من تماس پیدا کند و مصافحه نماید، هارون از تخت به زیر آمده دست راست به جانب امام (ع) دراز کرد و دست راست آن جناب را گرفت، آنگاه او را به سینه چسبانید و در آغوش گرفت، و طرف راست خود نشاند، و گفت: شهادت می‌دهم شما

راستگوئید، پدرتان راستگو است جدتان راستگو و پیغمبر (ص) راستگو است، آنگاه که وارد شدید به جهت گزارش‌هائی که رسیده بود من بالاترین غیظ و غضب را نسبت به شما داشتم اما با شنیدن آن بیانات و دست دادن همه از دلم رفت، و خشم به رضایت تبدیل شد، سپس مدتی سکوت کرد و گفت: می‌خواهم در باره عباس و علی سؤالی بکنم. با اینکه عباس عموی پیغمبر (ص) و برادر پدرش بود، چرا علی (ع) که برادرزاده‌اش بود بر او در ارث پیغمبر تقدم یافت؟ «۲» فرمود: مرا از جواب معاف دار. گفت: معافت ندارم پاسخ بگو. فرمود: پس امانم بده. گفت در امانی.

فرمود: پیغمبر (ص) آنها را که توانائی مهاجرت (از مکه به مدینه) داشته و هجرت نکردند از ارث محروم کرد، پدر تو عباس ایمان آورد ولی هجرت نکرد، علی (ع) ایمان آورد و مهاجرت کرد ...

---

(۱) ذکر این نکته ضرور می‌نماید که تعبیر به «امیر المؤمنین» در باره هارون جلاد و امثال او از مثل موسی بن جعفر (ع) بسیار مشکل و باور ناکردنی است. چه این لقب خاص مولای متقیان است و چیزی نیست که امام (ع) به دیگری اهدا کند و همچون همگان با این حاتم‌بخشیها و تلاعب با القاب رضایت خاطر خلیفه را فراهم سازد و مناصبی را که از جانب خدا برای رهبران بشر و جانشینان پیغمبر تعیین شده مال المصالحه قرار دهد، و به دیگری تعارف کند، و دیگر اینکه لازمه این تعبیر شناسائی این مقام است و اعتراف به این سمت و اگر امام هفتم (ع) حاضر بود تا این حد مسالمت کند و امتیاز دهد نه به زندان می‌رفت، نه شهید می‌شد، نه آن همه محرومیت می‌کشید که در ردیف تهی‌دست‌ترین فقرای مدینه زندگی کند، پسرانش متواری شوند و دخترانش در خانه لباس شایسته‌ای برای بیرون آمدن نداشته باشند، و آنجا که عطایا و جوائز «امیر المؤمنین» بخش می‌شد لا اقل سهمی مساوی به او هم می‌رسید، و با این مقدمه تنها توجیهی که برای این گونه تعبیرها در احادیث بنظر می‌رسد همان است که محقق عالیقدر اسد حیدر در اثر بسیار ارزنده خود الامام الصادق ۵: ۴۷ می‌گوید که اینها تعبیر و لهجه راویان است، که در این موارد راوی معمولا آنچه را در تعارفات علی الرسم رد و بدل می‌شود ذکر می‌کند، و آنها که فقه و حدیث دارند و با اختلاف تعبیرهای متعدد در یک حدیث و اختلاف نقلهای اساسی و اصولی تا چه رسد جزئی و فرعی در روایات آشنا هستند، زود می‌توانند این توجیه را تصدیق کنند که راویان تقید به عین الفاظ کمتر داشته‌اند و همچنین دقت در خصوصیات عبارات زیاد نمی‌کرده‌اند، و خدا داناتر است.

(۲) مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف جزء ۳ صفحه ۲۵۷ مسأله ۱۱ می‌فرماید: آنجا که وارث عموی پدری و پسر عموی پدر و مادری باشد ارث را پسر عمو می‌برد و فقهای سنت همه با این فتوا مخالفت کرده‌اند، دلیل ما اجماع شیعه است که هیچ اختلافی در این حکم ندارند و گویند اگر با وجود دختر جایز بود که (ما زاد بر سهم معین را) عموی پدری یا پسر عموی پدر و مادری ببرد، امیر المؤمنین (ع) اولی بود به ارث پیغمبر (ص) از عباس زیرا قول به «عصبه» (باز گرداندن ما زاد سهام به خویشان پدری) در نظر شیعه باطل است و خلاصه اینکه سؤال هارون مبنی بر فقه اهل سنت است که در مسأله مورد بحث قائلند نصف ارث پیغمبر به حضرت زهرا می‌رسد و نیمه دیگر به خویشان پدری و عباس که عمو بوده و از علی (ع) که پسر عمو بوده مقدم است، جواب امام (ع) نیز مبنی بر همان فقه است و شیخ طوسی از این راه جواب داده که پسر عموی پدر و مادری از عموی پدری مقدم است.

... قرآن هم فرموده: «آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، شما هیچ پیوند «ولایت» (و رابطه میراثی) با آنان ندارید تا مهاجرت کنند.» (انفال: ۷۲). هارون رنگش دگرگون شد و گفت: چرا شما به علی (ع) که پدرتان است نسبت داده نمی‌شوید و به پیغمبر (ص) که جدتان است منسوب می‌شوید (و خود را پسر پیغمبر «ص» می‌خوانید).

فرمود: خداوند حضرت مسیح عیسی بن مریم را به دوست خود حضرت ابراهیم، و به مریم دوشیزه شوهر ندیده‌ای که دست بشری به دامانش نرسیده بود، نسبت داده، فرموده: «و از نسل او (یعنی ابراهیم) داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون (را هدایت کردیم) و این چنین نکوکاران را پاداش دهیم، و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، که همه از شایستگانند.» (انعام: ۸۵- ۸۴). خداوند نسب عیسی را تنها بوسیله مادرش به ابراهیم خلیل رسانده همانسان که نسب داود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون علیهم السلام را از طریق پدر و مادر به آن جناب منتهی کرده، و این برای عیسی فضیلت و مقامی بلند است که تنها از طریق مادر به آن بزرگوار نسب رسانده، در قصه حضرت مریم نیز فرموده: «خداوند ترا برگزیده و پاکیزه گردانده، و بر همه زنان جهان برتری داده.» (آل عمران: ۴۲). (این برتری) بوسیله مسیح بوده بدون (وساطت) بشری، همین طور پروردگار ما حضرت فاطمه علیها السلام را برگزیده، و پاکیزه کرده و بوسیله حسن و حسین علیهما السلام سرور جوانان بهشت بر همه زنان عالم مزیت داده است.

(۱) هارون که از این سخنان سخت پریشان و ناراحت شده بود گفت: شما از کجا می‌گوئید انسان از جهت خمسی که به اهلش پرداخته نمی‌شود از راه پدران و مادران (در نطفه) خلل پیدا می‌کند؟

نسل او (یعنی ابراهیم) داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون (را هدایت کردیم) و این چنین نکوکاران را پاداش دهیم، و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، که همه از شایستگانند.» (انعام: ۸۵- ۸۴). خداوند نسب عیسی را تنها بوسیله مادرش به ابراهیم خلیل رسانده همانسان که نسب داود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون علیهم السلام را از طریق پدر و مادر به آن جناب منتهی کرده، و این برای عیسی فضیلت و مقامی بلند است که تنها از طریق مادر به آن بزرگوار نسب رسانده، در قصه حضرت مریم نیز فرموده: «خداوند ترا برگزیده و پاکیزه گردانده، و بر همه زنان جهان برتری داده.» (آل عمران: ۴۲). (این برتری) بوسیله مسیح بوده بدون (وساطت) بشری، همین طور پروردگار ما حضرت فاطمه علیها السلام را برگزیده، و پاکیزه کرده و بوسیله حسن و حسین علیهما السلام سرور جوانان بهشت بر همه زنان عالم مزیت داده است. هارون که از این سخنان سخت پریشان و ناراحت شده بود گفت: شما از کجا می‌گوئید انسان از جهت خمسی که به اهلش پرداخته نمی‌شود از راه پدران و مادران (در نطفه) خلل پیدا می‌کند؟

فرمود: این سؤالی است که هیچ سلطانی غیر از تو نکرده یا امیر المؤمنین! (باز اینجا هم با اینکه امام او را بعنوان سلطان نامیده کلمه امیر المؤمنین بمیان آمده) نه تیم وعدی (ابو بکر و عمر) و نه هیچ یک از خلفای بنی امیه و از هیچ یک از پدران من نیز این سؤال نشده، کشف این راز را از من مخواه. گفت: اگر بفهمم پرده از این راز برداشته‌ای امانی را که دادم پس

می‌گیرم. فرمود این حق را داری؟ گفت: زندقه «۱» (الحاد و بیدینی) در اسلام فراوان شده و این زندیقان که اخبارشان به ما رسیده به شما منسوبند، زندیق در نظر شما اهل بیت کیست؟ فرمود (امام (ع) زندیق را به معنای واقعی تفسیر کرد): زندیق کسی است که خدا و پیغمبرش را انکار کند، یعنی آنها که با خدا و رسول دشمنی و مبارزه دارند. خداوند فرموده: «هیچ گروهی را نیابی که ایمان به خدا و روز واپسین داشته باشند و با آنان که با خدا و با پیغمبرش دشمنی و مخالفت دارند طرح دوستی ریزند، هر چند پدران، یا فرزندان یا برادران یا فامیلشان باشند ...» (مجادله: ۲۲). و ملحدهم اینها هستند که از یکتاپرستی به بیدینی گرائیده‌اند (نه آنها که مقام خلافت را برسمیت نشناسند). هارون گفت: بگو ببینم اول «ملحد» و زندیق که بود؟

---

(۱) پیش از اسلام در ایران این لقب را به پیروان «مانی» می‌داده‌اند، و در اسلام به افراد دهری، ملحد، بیدین و آنها که تظاهر به اسلام می‌کرده‌اند و در باطن کافر بوده‌اند اطلاق می‌شده و در زمان خلفا و مخصوصا بنی العباس که خود را مانند بعضی دیگر از مقامات مذهبی هم خدا و هم پیغمبر و هم امام و هم اسلام و هم قرآن می‌دانستند، هر کس اندک مخالفتی با آنها می‌کرد و به بیدادگریها و جنایات آنان اعتراض می‌نمود هر چند سلمان و ابو ذر زمان بود، زندیق و مخالف خدا و پیغمبر و ... می‌گفتند، و این وصله‌ای بود که به دامان هر مخالفی می‌چسباندند و هر گونه میل و اراده شخصی آنان اقتضا می‌کرد مجازاتش می‌نمودند و از این رو جناب خلیفه: امیر المؤمنین، فرموده‌اند زندیقان به شما اهل بیت پیغمبر ارتباط پیدا می‌کنند، و مرادش شیعیانی بوده که خلفا را لایق مقام خلافت نمی‌دانستند و بر جنایات آنها صحه نمی‌گذاشتند و راستی آنجا که هارون با آن همه عیاشی و ثروت‌اندوزی و آدم کشی، مسلمان و مؤمن و بلکه امیر مؤمنان باشد، حقا که علی بن یقطین، و ابن عمیر و یونس بن عبد الرحمن زندیقند و ملحد و بیدین.

(۱) فرمود: نخستین کسی که در آسمان بنیاد الحاد و زندقه نهاد ابلیس لعنتی بود که بر حضرت آدم برگزیده و همراز خدا تکبر و افتخار کرد و گفت: «من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.» (اعراف: ۱۲). از فرمان پروردگارش سرپیچید و ملحد شد، و الحاد به نژادش تا قیامت به ارث رسید. گفت: مگر ابلیس هم نژاد دارد؟ فرمود:

آری، کلام خدا را نشنیده‌ای: «بجز ابلیس، که از جن بود و از فرمان پروردگارش سرتافت، آیا شما مرا رها کرده، او و نژادش را که با شما دشمنند به دوستی و فرمانروائی می‌گیرید؟ او برای ستمکاران بد بدلی است، آنان را نه بر خلقت آسمانها و زمین گواه گرفتم نه بر آفرینش خودشان و چنین نبودم که اضلالگران را به یاوری گیرم.» (کهف: ۵۱- ۵۰). (شیاطین را گمراه‌کننده نامیده) چون نسل آدم را با زبانبازی و دروغ گمراه سازند، و (در عین حال) به یگانگی خداوند متعال شهادت دهند، چنان که خدا در وصفشان فرمود:

«اگر از آنها بپرسی، آسمانها و زمین را که آفریده؟ گویند: خدا. بگو شکر خدای راست ولی اکثرشان نمی‌دانند.» (لقمان: ۲۵). یعنی پاسخی که دهند جز از طریق تلقین، عادت، و لقلقه زبان نیست، و آن که علم ندارد گرچه شهادت دهد در شک و حسد

و عناد است، لذا عرب گوید: هر که چیزی را نداند با آن دشمن شود، و هر که دستش به چیزی نرسد عیبش گذارد و در آن طعن زند، زیرا جاهل و بی‌دانش است.

(۲) اینجا امام (ع) با قاضی ابو یوسف، گفتاری طولانی دارد که مقام مقتضی ذکرش نیست. سپس هارون گفت: ترا به حق پدرانت، سخنانی جامع و کوتاه در باره جریان کارهای ما بیان فرما (یعنی کلیاتی که در هر مورد بتواند راهنمای ما برای حل مشکلات باشد).

فرمود: خوب، سپس قلمدان و کاغذی آوردند و نوشت: (۳) بسم اللّه الرّحمن الرّحیم همه امور ادیان (و مسائل مربوط به دین) چهار گونه است: اول آن که هیچ اختلافی ندارد، و همه امت بر آن اجماع دارند، و از ضروریاتی است که بناچار پذیرفته‌اند. دوم اخباری که مورد اتفاق است، و مرجعی است که هر شبهه را باید بر آنها عرضه کرد، و حکم هر حادثه را از آنها استنباط نمود و اجماع همه امت است. سوم مسائلی که قابل تردید و انکار است، و در آنها باید از اهلش توضیح خواست و هر که در این گونه مسائل اظهار نظر کند، باید دلیلی از کتاب خدا که تأویل و تفسیرش مورد اتفاق باشد و یا سنتی که هیچ خلافی در آن نباشد بیاورد.

چهارم قیاس و قانونی که عقلها درستیش را تأیید کنند، خاص و عام امت تردید و انکاری در آن نتوانند، و این دو امر شامل مسأله توحید و هر چه پائینتر، و دیه خراش و هر چه بالاتر می‌شود «۱». پس آنچه از مسائل دین پیش آید اگر برهان ثابتی داشت بپذیر، و آنچه را حقیقتش مخفی و مستور بود تصدیق نکن، و هر که یکی از این سه امر (: مسائل اجماعی، سنت اتفاقی و قانون عادلانه عقل) را (برای اثبات مطلبی) ایراد کرد «حجت بالغه» (دلیل رسا) آورده که خداوند در این آیه برای پیامبرش بیان کرده: «بگو خدا را حجت بالغه است اگر خواهد شما همه را هدایت فرماید.» (انعام: ۱۴۹). حجت بالغه دلیلی است که چون به جاهل رسد دریابد، چنان که عالم به علمش درک کند (که برهانهای قطعی فطرت احتیاج به درس و بحث ندارد، و همگان در برابرش یکسانند) زیرا خدا عادل است و ستم روا نمی‌دارد. بر بندگان بدان چه می‌دانند احتجاج می‌کند، و به آنچه می‌فهمند دعوت می‌نماید، نه به چیزهائی که نمی‌دانند و نمی‌فهمند.

هارون جایزه‌ای به حضرت داد و او را باز گرداند، و خبر مفصل است.

---

(۱) این حدیث را از بحار مرحوم مجلسی با اختلاف قابل توجهی نقل کرده‌اند و در آنجا مسائل ادیان را اصلا دو چیز شمرده: یکی امور قطعی و اتفاقی و تردید ناپذیر، و دیگری امور مشکوک و مورد تردید. بنظر می‌رسد اینجا هم مراد از: «این دو امر» همین باشد که مجموع سه امر اجماعی و حتمی، یکی حساب شده، و امر مشکوک هم یکی و نتیجه این که تمام امور دین یا قطعی و غیر قابل انکار است. که این خود سه گونه است، و یا مورد شک و شبهه و پیدا است که هیچ مسأله‌ای اصلی یا فرعی از این تقسیم بیرون نیست، و مسائل مشتبه واضح است که باید به مسائل مقطوع عرضه شود اگر از آنجا دلیلی بر

اثبات و نفیش یافته شد رفع شبهه خواهد شد و گر نه به همان حال ابهام می‌ماند و باید بصورت مجهول تلقی شود، و در دنباله خبر توضیحی برای همین جهت آمده.

ص: ۶۵۵

(۱)

گفتارهای کوتاه موسی بن جعفر (ع) در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) آن که خدا را شناسد سزد که در روزی رساندن، کندش نداند و در قضا و قدر، متهمش ننماید.

(۳) پرسیدند: یقین چیست؟ فرمود: توکل بر خدا، تسلیم، تن به قضا دادن، و کار خود به او واگذاشتن.

(۴) عبد اللّه بن یحیی گوید: در دعائی برای آن حضرت نوشتم، شکر خدای را بقدر آخرین درجه علمش. امام (ع) مرقوم فرمود: نگو آخرین درجه علمش، علم خدا حد و انتها ندارد، بگو آخرین حد رضایش.

(۵) کسی پرسید: «جواد» (بخشنده) کیست؟ فرمود: سؤال تو دو گونه است: اگر در باره مخلوق می‌پرسی، بخشنده کسی است که آنچه را خدا در مالش واجب کرده بپردازد، و بخیل کسی است که حقوق مالی خداوند را ادا نکند، و اگر مقصودت خداست، خدا بخشنده است، عطا کند یا دریغ فرماید، زیرا اگر ببخشد چیزی را بخشیده که طلبکار نیستی، و اگر دریغ کند، چیزی را دریغ کرده که حق نداری.

(۶) به یکی از شیعیانش فرمود: ای فلان! از خدا پروا کن، و حق را بگو هر چند هلاک تو در آن باشد که (در حقیقت) نجاتت در آن است. فلانی! از خدا پروا کن، و باطل را واگذار، گرچه نجاتت در آن باشد که (در واقع) هلاکت در آن است.

(۷) وکیل آن جناب (که معلوم می‌شود متهم به خیانت بوده) عرض کرد: به خدا، من به شما خیانت نکرده‌ام. فرمود: برای من چه خیانت کنی و چه از مال حفاظت نکنی تفاوت ندارد (که در هر صورت مال به دست تو ضایع شده) ولی برای تو خیانت بدتر است.

(۸) مبادا از بذل مال در طاعت خدا دریغ کنی که دو برابر در معصیتش خواهی داد.

(۹) مؤمن (از جهت ایمان و بلا) چون دو کفه ترازوست، هر چه ایمانش زیاد شود، بلایش بیفزاید.

(۱۰) کنار قبری فرمود: چیزی که آخرش این است سزاست که به اولش دل نبندند، و چیزی که آغازش این است بجاست که از انجامش بترسند.

(۱۱) هر که در (ذات) خدا سخن گوید هلاک شود، هر که ریاست طلبد به مهلکه افتد، و هر که خود بینی در دلش راه یابد هلاک شود.

(۱۲) مئونه دنیا و دین هر دو سخت شده، اما مئونه دنیا، دست به هیچ چیز دراز نکنی جز اینکه

ص: ۶۵۷

تبهکاری پیش از تو بدان دست یافته، و اما مئونه آخرت، هیچ یاوری نمی‌یابی که بر تحصیل آن یاریت کند.

(۱) چهار چیز از وسواس است: گل خوردن، خرد کردن گل (شاید مراد بازی با گل و نرم کردن آن در دست باشد)، گرفتن ناخن با دندان، و ریش در دهان نهادن. و سه چیز چشم را جلا دهد: سبزه، آب روان، و روی زیبا.

(۲) خوش همسایگی این نیست که همسایه را نیازاری، این است که با آزارش بسازی.

(۳) با برادرت یکباره بزرگی (و مهابت) را کنار مگذار که رفتن بزرگی رفتن حیاء است.

(۴) به یکی از فرزندانش فرمود: پسر جان، مبادا خدا ترا در معصیتی که از آن نهیت کرده، ببیند، یا در طاعتی که بدان امرت کرده نیابد، کوشش را از دست مده، خود را در عبادت و طاعت خدا بی‌تقصیر مشمار، که خدا را نتوان چنان که باید عبادت کرد، از مزاح بپرهیز که نور ایمانت را ببرد و مردانگیت را سبک سازد، از ملالت و کسالت بپرهیز که ترا از نصیب دنیا و آخرت باز دارد.

(۵) زمانی که بیداد بر حق غالب شود روا نیست هیچ کس به دیگری گمان نیک برد، تا وقتی که نیکی را در او بشناسد.

(۶) بوسیدن دهان جز در مورد همسر و فرزند کودک روا نیست.

(۷) بکوشید که وقت خود را چهار بخش کنید: بخشی برای مناجات با خدا. دیگری از برای امرار معاش. سوم برای معاشرت با برادران، و معتمدانی که عیوبتان را معرفی کنند، و قلبا به شما اخلاص ورزند. چهارم برای لذتها و کامیابیهای مشروع و با این بخش است که بر سه بخش دیگر نیرو می‌گیرید (یعنی مایه تجدید حیات و شکفتن استعدادهاست).

نه فقر را به خود وعده دهید، نه عمر دراز را که هر که از فقر ترسد بخل ورزد. و هر که به عمر دراز امید بندد حریص شود. سهمی از دنیا برای خود قرار دهید،

ص: ۶۵۹

خواسته‌های نفس را از راههائی که شرف را خلل نرساند، و اسراف نباشد، به او برسانید، و از این راه بر کارهای دینی کمک گیرید که روایت شده، آن که دنیا را برای دین وانهد، یا دین را برای دنیا، از ما نیست.

(۱) فقه دین خدا را بیاموزید که فقه (شناخت احکام) کلید بینائی است، و کمال عبادت و وسیله نیل به مقامات بلند و رتبه‌های عالی دین و دنیا، امتیاز فقیه بر عابد چون امتیاز خورشید بر اختران است، هر که فقه دین نیاموزد خدا عملی از او نپسندد.

(۲) به علی بن یقطین فرمود: کفاره کارمندی سلطان، احسان به برادران است.

(۳) هر چه مردم به گناهان تازه‌ای که سابقه نداشته دست زنند، خداوند بلاهای تازه‌ای که نمی‌شناختند بر آنها نازل کند.

(۴) اگر حاکم دادگر است، او را اجر باشد، و ترا شکر باید، و اگر ستمگر است، او را گناه باشد و ترا صبر باید.

(۵) ابو حنیفه گوید: در زمان امام صادق (ع) به حج رفتم، چون وارد مدینه شدم به خانه امام رفتم، در دالان خانه به انتظار اجازه نشسته بودم، کودکی تازه براه افتاده بیرون آمد، گفتم پسر، مرد غریب در شهر شما کجا می‌تواند قضای حاجت کند؟ گفت: امان بده، سپس تکیه به دیوار نشست و فرمود: از کنار نهرها، جای ریزش میوه‌ها، حریم مساجد و وسط جاده اجتناب کن. پشت دیواری نهان شو، جامه را بالا زن، رو بقبله و پشت به قبله ننشین و دیگر هر کجا خواهی بنشین. سخنان کودک مرا بشگفت آورد، پرسیدم: اسم شما چیست؟ فرمود من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم. گفتم:

پسر جان، گناه از ناحیه کیست؟ (از جانب خداست یا بنده، و خلاصه همان مسأله جبر و تفویض؟) فرمود: گناه از سه حال بیرون نیست: یا از خداست، که قطعا از او نیست، پس پروردگار را نسزد بنده‌اش را بر کاری که نکرده عذاب کند، یا از خدا و بنده با هم است، که این هم نیست پس نباید شریک قویتر بر ضعیف‌تر ظلم کند، یا از بنده است که هم از اوست، پس اگر خدا عفو فرماید کرم و بخشش است، و اگر کیفر دهد در خور گناه و جرم بنده است. ابو حنیفه گوید: بدون ملاقات امام صادق (ع) بازگشتم و بدان چه شنیدم اکتفا کردم.

ص: ۶۶۱

(۱) ابو احمد خراسانی به حضرت کاظم (ع) عرض کرد: کفر قدیم‌تر است یا شرک؟

فرمود: ترا چه به این پرسش، من از تو سابقه بحث و گفتگوی با مردم ندارم (و این سؤال مربوط به متکلمان است) گفتم: هشام بن حکم دستور داده این مطلب را سؤال کنم. فرمود:

کفر قدیمی‌تر است، نخستین کافر ابلیس بود که (طبق بیان قرآن) «سرپیچی و تکبر کرد و از کافران بود» کفر یک چیز است، اما شرک خدا را اثبات می‌کند و دیگری را با او شریک می‌سازد.

(۲) امام (ع) دید دو نفر به هم ناسزا می‌گویند. فرمود: آغازکننده ستمکارتر است، و گناه خود و رفیقش به گردن اوست، مادامی که مظلوم (از حد خود) تجاوز نکند.

(۳) روز قیامت فریادگری بانگ زند: هان! هر که اجرش بر خداست بپاخیزد، هیچ کس برنخیزد جز کسی که گذشت کرده (و خود را) اصلاح نموده، که اجر او به عهده خداوند است.

(۴) سخاوتمند خوش اخلاق در پناه خداست، تا وارد بهشتش نکند رهایش ننماید، خدا هیچ پیامبری را جز با اخلاق خوش نفرستاده. پیوسته پدرم تا دم مرگ مرا به سخاوت و حسن خلق توصیه می‌فرمود.

(۵) سندی بن شاهک، که هارون او را به زندانبانی موسی بن جعفر (ع) گماشته بود، هنگام رحلت آن جناب عرض کرد: اجازه دهید من شما را (از مال خود) کفن کنم.

فرمود: ما خاندانی هستیم که هزینه نخستین حج، و مهر زنان، و کفنمان باید از پاکترین اموالمان باشد.

(۶) به «فضل بن یونس» فرمود: خیر را ابلاغ کن، و خیر بگو، و «من هم همین طور» نباش.

پرسید: «من هم همین طور» یعنی چه؟ فرمود: نگو من هم با مردمم، و یکی از آنهایم (که از خود رأی و عقیده‌ای نداشته باشی) پیغمبر (ص) فرمود: دو راه است: راه خیر و راه شر، نباید راه شر در نظرت از راه خیر محبوبتر باشد.

(۷) نقل کرده‌اند که آن حضرت به روستائی بدقیافه‌ای برخورد، به او سلام کرد و کنارش نشست و مدتی با او به گفتگو پرداخت، و هنگام حرکت از او خواست تا اگر نیازی پیدا کرد به آن جناب مراجعه کند، یکی از (سر اعتراض) گفت: یا ابن رسول اللَّه، شما کنار چنین مردی می‌نشینید و احتیاجاتش را می‌پرسید؟ او که به شما محتاجتر است (پس او باید به طرف شما بیاید) فرمود: بنده‌ای است از بندگان خدا، برادری است در کتاب خدا، همسایه‌ای است در ملک خدا، ما با او در بهترین پدران: حضرت آدم و برترین

ادیان: اسلام شریکیم، و ممکن است روزی، روزگار ما را به او محتاج کند و ناچار شویم پس از تکبر بر او در برابرش تواضع کنیم، سپس شعری بدین مضمون خواند: (۱) ما با کسی که در خور پیوند با ما نیست می‌پیوندیم مبادا بی‌رفیق مانیم.

(۲) سؤال جز در سه مورد شایسته نیست: خونبهائی که نتواند بپردازد، بدهی سنگین، و احتیاجی که باعث خاک‌نشینی است.

(۳) کمک به ناتوان از بهترین صدقه‌هاست.

(۴) تعجب نادان از عاقل بیش از تعجب عاقل از نادان است.

(۵) مصیبت برای شکیبا یکی است، و برای ناشکیبا دو تا.

(۶) فشار ستم را کسی می‌فهمد که زیر بار ستم است (و تا کسی ظلم را از نزدیک لمس نکند به داد دل مظلوم نرسد، و عجب نکته قابل توجهی است که سر بسیاری از خمودیها و بی‌تفاوتیها را آشکار می‌کند و همین است که تا بیداد گسترش نیابد داد بجائی نرسد).

ص: ۶۶۵

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱)

روایات مفصلی از امام بزرگوار، ابو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(پاسخ آن حضرت به سؤالات مأمون در باره کلیات شریعت اسلام)

گویند مأمون، فضل بن سهل معروف به (ذو الریاستین) را خدمت امام رضا (ع) فرستاد و پیام داد: دوست دارم حلال و حرام، واجبات و مستحبات اسلام را برایم جمع‌آوری کنید که شما حجت خدا بر خلقید و معدن علم، حضرت قلمدان و کاغذی طلبید (۲) و به فضل فرمود: بنویس:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم کافی است شهادت دهیم، خدائی جز خدا نیست، یگانه و پناه نیازمندان است، همسر و فرزندی نگرفته، قائم به ذات و پاینده، شنوا، توانا، پایدار، جاوید و نور است عالمی است بی‌جهل، قادری است بی‌عجز، توانگری است بی‌نیاز، عادلی است بی‌ستم، همه چیز را آفریده، چیزی همانندش نیست. نه شبیه دارد، نه ضد، نه مثل و نه همتا. (شهادت دهیم که) محمد (ص) بنده و پیامبر، امین و برگزیده او از میان خلق است. سرور پیغمبران مرسل، خاتم پیغمبران و افضل جهانیان است، پس از او پیامبری نیست، آیینش تغییر و تبدیل نپذیرد، هر چه از جانب خدا آورده همه حق واضح است، او و جمع پیغمبران مرسل و غیر مرسل گذشته، و کلیه حجتهای خدا را تصدیق داریم، کتاب راستگویش را تصدیق می‌کنیم، (کتابی که) باطل از پیش رو و پشت سر در آن راه ندارد، فرستاده خداوند حکیم ستوده است، کتابی است نگهبان و نگهدار همه کتابها از آغاز تا انجام همه حق است، بمحکم و متشابه، خاص و عام، وعد و وعید، ناسخ و منسوخ، و اخبارش همه، ایمان داریم، هیچ کس نتواند همانندش آورد. راهنما و حجت پس از پیغمبر (ص): امیر مؤمنان، و متصدی امور مسلمانان، و سخنگوی قرآن و عالم به احکام آن، برادر و جانشین و وصی پیغمبر (ص) که نسبت به او چون هارون نسبت به حضرت موسی بود، یعنی علی بن ابی طالب (ع) است امیر مؤمنان، امام پرهیزگاران، و پیشرو روشن جبینان دست و پا سفید (که اعضای وضویشان در قیامت می‌درخشد) پادشاه مؤمنان و افضل اوصیای پیغمبران. و پس از او

ص: ۶۶۷

حسن و حسین و امامان دیگر یکی پس از دیگری تا امروز، نسل پیغمبر و داناترین مردم به کتاب و سنت و عادلترین همه در قضاوت، و سزاوارترین خلق به امامت، در هر عصر و دوران. و آنان دستگیره محکم و پیشوایان هدایت، و حجت بر اهل جهانند تا وقتی که خداوند وارث زمین و اهل زمین گردد، و او بهترین وارثان است، هر که با آنان مخالفت کند گمراه و

گمراه‌کننده و تارک حق و هدایت است، امامان تبیین‌کننده حق، و سخنگوی پیغمبر (ص) با بیانند، هر که آنها را به نام خود و پدرانشان نشناسد، و ولایت (و رهبری) آنها را نپذیرد و بمیرد به روش جاهلیت مرده، (۱) و از (برنامه‌های) دین آنها: پارسائی، پاکدامنی، راستی، شایستگی، کوشش، ادای امانت به نیک و بد، طول سجود، شب بیداری، خودداری از حرامها، انتظار فرج با صبر، حسن مجالست، و خوش همسایگی، احسان، بی‌آزاری، گشاده‌روئی، خیرخواهی، ترحم به حال مؤمنان است، و وضو چنان که خدا در کتابش دستور داده عبارت است از شستن صورت و دستها، مسح سر و پاها، یک بار (شستن) واجب، بار دوم شادابی است، و هر که (بار سوم را) بیفزاید گنهکار است و اجری ندارد، وضو را جز باد، بول، غایط، خواب، و جنابت، چیزی باطل نمی‌کند، هر که روی کفش (به روش سنیان) مسح کند با خدا و پیغمبر و قرآن مخالفت کرده، و وضویش باطل است، زیرا حضرت علی (ع) در باره مسح روی کفش با دیگران مخالفت کرد. عمر گفت: من دیدم پیغمبر چنین مسح می‌کرد. فرمود: پیش از نزول سوره مائده (که دستور وضو را بیان کرده) یا بعد؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: ولی من می‌دانم، پیغمبر (ص) پس از نزول این سوره دیگر بر کفش مسح نکرد.

(۲) غسل جنابت، احتلام، حیض، و مس میت واجب است، و غسل جمعه، عید فطر، و قربان و برای ورود به مکه و مدینه، و زیارت، احرام، و روز عرفه و شب اول و نوزده، و بیست و یک و بیست و سه رمضان مستحب است.

(۳) و نماز واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشا چهار رکعت و صبح دو رکعت، این هفده رکعت، و نماز مستحب سی و چهار رکعت است: هشت رکعت پیش از ظهر، هشت رکعت بعد از ظهر، چهار رکعت بعد از مغرب، و دو رکعت نشسته بعد از عشا که یک رکعت محسوب است، هشت رکعت هنگام سحر، سه رکعت «وتر» (که دو رکعتش به نام «شفع» و یکی به نام وتر است)

و دو رکعت هم پس از وتر (نافله صبح). نماز باید اول وقت خوانده شود، جماعت هر رکعتی دو هزار رکعت ثواب دارد، پشت سر بد عمل، نماز نگزار، و جز به اهل «ولایت» (شیعه) اقتدا نکن، در پوست مردار و درنده نماز نخوان، نماز در سفر هشت فرسخ، چهار فرسخ رفتن، و چهار فرسخ بازگشتن: دوازده میل، شکسته است، و هر گاه نماز شکسته شد روزه را هم باید خورد، قنوت در چهار نماز است، صبح، مغرب، عشا، و نماز جمعه، و نمازهای ظهر (گویا نماز مغرب و عشا یکی بحساب آمده و ظهر و عصر هم یکی و اختصاص قنوت به این نمازها بمعنای شدت استحباب است و گر نه طبق روایات دیگر در هر نماز واجب یا مستحب قنوت سنت است) و کلیه قنوتها پیش از رکوع بعد از قرائت است، نماز میت پنج تکبیر دارد و سلام ندارد، چه سلام در نمازی است که رکوع و سجود داشته باشد، و نماز میت ندارد. قبر را باید چهار گوش و مسطح ساخت نه گرده ماهی، و بسم اللّه سوره حمد، در نماز بلند خوانده می‌شود.

(۱) زکات واجب از هر دویست درهم نقره پنج درهم است، کمتر از این زکات ندارد، و بالاتر از این هر چهل درهم یک درهم، و کمتر از چهل زکات ندارد، و تا سال نگذرد واجب نمی‌شود، زکات را جز به شیعه نباید داد، زکات هر بیست دینار طلا نیم دینار است، خمس در همه مال و یک مرتبه واجب است (بر خلاف زکات که هر ساله است) زکات گندم، جو، خرما،

کشمش و کلیه حبوبات چون به پنج وسق (به تفسیری که خواهد آمد) برسد یک دهم است اگر از آب روان (چون رودخانه و نهر و باران) مشروب شود، و یک بیستم اگر از چاه آبیاری شود، و در این حکم فقیر و ثروتمند فرق ندارد و از حبوبات یکی دو مشت زکات باید داد، زیرا خدا کسی را بیش از گنجایش تکلیف نکند و بار بیش از طاقت به دوش کسی نگذارد، (حکم زکات در گندم، جو، خرما و کشمش وجوبی است و در حبوبات دیگر استحبابی، و شاید یک مشت و دو مشت برای کسی باشد که نخواهد به آن وظیفه عمل کند که این مستحب درجه دوم می‌شود) و وسق شصت صاع است و هر صاع شش رطل (مدنی) و هر رطل (مدنی) چهار مد و هر مد بر حسب رطل عراقی دو رطل و ربع است، و حضرت صادق (ع) فرموده: نه «رطل» عراقی و شش رطل مدنی است (صاع حدود سه کیلوگرم است و پنج وسق اندکی کمتر از نهصد کیلوگرم می‌شود).

زکات فطره بر هر فرد کوچک و بزرگ، آزاد و برده، واجب است، نیم صاع گندم یا یک صاع خرما یا کشمش (و به نقل کتاب عیون از گندم، جو، خرما، و کشمش یک صاع و این نقل صحیحتر بنظر می‌رسد که بر حسب سایر روایات هم فرقی در مقدار بین گندم و چیزهای دیگر نیست) و بغیر شیعه نتوان داد چون جزء صدقات واجب است.

(۲) اگر حیض ده روز است و اقلش سه روز، زن مستحاضه باید غسل کند و نماز بگزارد، اما حائض نماز نمی‌خواند، قضا هم ندارد و روزه نمی‌گیرد و قضا دارد.

(۱) روزه ماه رمضان با دیدن ماه رمضان شروع و با دیدن ماه شوال ختم می‌شود، نمازهای مستحب شبهای رمضان (همانند نمازهای مستحب دیگر) به جماعت خوانده نمی‌شود (این بدعت را خلیفه دوم نهاد). در هر ماه سه روز، روزه مستحب است، از هر ده روز یک روز بدین ترتیب: دهه اول پنجشنبه، دهه دوم چهارشنبه، و دهه آخر پنجشنبه، روزه ماه شعبان خوب و سنت است، پیغمبر (ص) فرموده: شعبان ماه من است و رمضان ماه خدا، قضای ماه رمضان را پیاپی هم نگیری کافی است.

(۲) حج خانه خدا برای هر که بدان راه یابد واجب است، و راه: توشه و مرکب است، و حج (برای مردم دور دست) جز بصورت «تمتع» جایز نیست، و حج «قران» و «افراد» (بتفصیلی که در فقه بیان شده) که سنیان بجان آورند جایز نیست. احرام قبل از میقات مشروع نیست، خداوند فرموده: «حج و عمره را برای خدا بپایان رسانید.» (بقره: ۱۹۶).

(استشهاد به آیه برای حج تمتع است، نه برای احرام قبل از میقات) در قربانی، حیوان «اخته» (خایه کشیده) جایز نیست، چون ناقص است، ولی خایه پیچانده جایز است.

(۳) جهاد در رکاب حاکم عادل واجب است، و هر که برای دفاع از مال، و متاع و جانش بجنگد و کشته شود شهید است. کشتن هیچ کافر در جای تقیه جایز نیست، جز اینکه او قاتل یا یاغی باشد، و قتلش خطر جانی نداشته باشد، خوردن مال مردم مخالف یا غیر مخالف جایز نیست، تقیه در منطقه تقیه (یعنی جایی که قدرت دشمن حاکم است و نیروی مقابله نیست) واجب است کسی که (در برابر دشمن) برای دفع ظلم از خود سوگند یاد کند و تخلف نماید کفاره ندارد.

(۴) طلاق باید طبق سنت و گفتار خدای «عز و جل» و سنت پیغمبر (ص) باشد، طلاق بر خلاف سنت صحیح نیست، هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق نیست، چنان که ازدواج مخالف سنت هم ازدواج نیست. بیش از چهار زن آزاد در یک زمان نتوان گرفت، اگر زنی را طبق سنت سه بار طلاق دادند تا شوهر دیگر نکند (و طلاق نگیرد به شوهر اول) حلال نیست، علی (ع) فرموده: از زنان سه طلاقه اجتناب کنید که شوهر دارند.

(۵) و (نیز از شرایع دین است:) صلوات بر پیغمبر (ص) همه جا هنگام ریاح «۱» و عطسه و غیره.

(۶) و دوستی خدا و دوستانش و دشمنی دشمنان آنها و بیزاری از آنان و رهبرانشان.

(۷) و نیکی به پدر و مادر گرچه مشرک باشند، البته از آنها اطاعت نکن ولی در دنیا بخوبی با آنان

---

(۱) کلمه ریاح اگر صحیح باشد بمعنای باد است ولی چندان بی‌مناسب بنظر می‌رسد که باید مطمئن به تحریف بود و شاید چنان که در روایت دیگری هم هست (عند الذبائح) بوده یعنی وقت سر بریدن حیوان، و کلمه ذبایح با ریاح کاملا قابل اشتباه است.

معاشرت کن که خدا فرموده: «از من و پدر و مادرت سپاس بگزار، بازگشت بسوی من است و اگر تو را وادارند که چیزی را که نمی‌دانی (و معتقد نیستی) با من شریک سازی اطاعتشان نکن.» (لقمان: ۱۵- ۱۴). امیر المؤمنین (ع) فرماید: نه برای آنها نماز می‌خواندند، نه روزه می‌گرفتند، بلکه بر خلاف دستور خدا امر می‌کردند و اینان اطاعت می‌کردند (ظاهرا حدیث در باره اهل کتاب است که قرآن فرموده: علما و احبار و رهبانشان را بخدائی گرفتند) سپس فرماید: از پیغمبر (ص) شنیدم که هر که از مخلوقی در غیر طاعت خدا (یعنی در معصیت خدا) اطاعت کند کافر شده، و خدای دیگر انتخاب کرده.

(۱) سر بریدن بره تو دلی به سر بریدن مادر است (اگر سر مادر را بریدند و بره در آن حال مرد حلال است).

(۲) گناهان پیامبران (که در قرآن اشاره شد) کارهائی کوچک و جزئی بوده که به احترام مقام نبوتشان بخشوده شده.

(۳) ارث چنان است که خدا دستور داده: عول «۱» ندارد، و با وجود پدر و مادر و اولاد هیچ کس جز شوهر یا زن ارث نمی‌برد، و کسی که سهم معین در ارث دارد سزاوارتر است از آن که سهم ندارد و «عصبه» «۲» از دین خدا نیست.

(۴) عقیقه (قربانی) برای نوزاد، پسر و دختر روز هفتم در آن روز سرش را می‌تراشند و نامگذاری می‌کنند، و هم وزن موی پسر طلا یا نقره صدقه می‌دهند.

(۵) کارهای بندگان مخلوق است اما خلق «تقدیر» (که اراده بنده هم در آن مؤثر است) نه خلق (تکوین) (که بصورت اجبار باشد همانند مخلوقات دیگر) نه قائل به «جبر» باش، نه «تفویض». خدای عز و جل بیگناه را به جرم گنهکار و فرزندان و کودکان را به جرم پدران، مجازات نفرماید، او خود فرموده: «هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد.» (انعام:

۱۶۴ و هکذا). «و انسان جز (حاصل) سعی و کوشش خود حظ و بهره‌ای ندارد.» (نجم:

۳۹). و خدا می‌آمرزد و ستم نمی‌کند. خدا اطاعت کسی را که می‌داند بر بندگان ستم می‌کند و گمراهشان می‌سازد، بر آنها واجب نخواهد کرد، و آن بنده را که می‌داند کافر می‌شود و شیطان را بجای او می‌پرستد، به پیامبری انتخاب نمی‌کند و نمی‌گزیند. اسلام غیر از ایمان است، هر مؤمن مسلمان است، و هر مسلمان مؤمن نیست. دزد به هنگام دزدی ایمان ندارد، شرابخوار در حال شرب خمر ایمان ندارد، هیچ مؤمن در حال ایمان خونی را که خدا حرام کرده نریزد، آنها که حد می‌خورند نه مؤمنند نه کافر، خداوند مؤمنی را که وعده بهشت و خلود در آن داده به دوزخ نبرد، و آن که بر اثر نفاق یا فسق یا گناه بزرگی مستوجب آتش باشد نه با مؤمنان محشور شود، و نه از آنها باشد، جهنم جز کافران را فرا نگیرد، هر گناهی که بر اثر ادامه صاحبش را به جهنم کشد، فسق است، و هر که شرک آورد یا نفاق کند یا گناه بزرگی مرتکب شود فاسق است، و شفاعت برای شفاعت خواهان است، امر بمعروف

---

(۱) عول عبارت است از کمبود ارث از مقدار سهام، و کم کردن از سهام همه به نسبت، مثل اینکه وارث شوهر باشد که نصف می‌برد و دو خواهر پدری که دو سوم می‌برند و قهرا ارث به مقدار یک هفتم کم می‌آید و اهل سنت می‌گویند این مقدار به نسبت ۲/ ۱ ۳/ ۲ از همه کسر می‌شود، و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند تنها از خواهرها کسر می‌شود به تفصیلی که در فقه بیان شده است.

(۲) «تعصیب» عبارت است از زیاد آمدن ارث از سهام، عکس «عول» که باز به قول اهل سنت مازادش بین برادران و عموها و فرزندانشان تقسیم می‌شود، و به فرموده اهل بیت (ع) به طبقات مخصوصی از همان ورثه مانند دختران و خواهران بر می‌گردد و مسأله عول و تعصیب یکی از مسائل مهم اختلاف دو فقه است.

و نهی از منکر با زبان واجب است.

(۱) ایمان، انجام واجبات و ترک محرمات، و اعتقاد قلبی، و اقرار به زبان و عمل با اعضای بدن است.

(۲) تکبیرها (ی مخصوص) در عید قربان پس از ده نماز است که از نماز ظهر روز عید آغاز می‌گردد و در عید فطر پس از پنج نماز که از نماز مغرب شب عید شروع می‌شود.

(۳) زن پس از وضع حمل بیش از بیست روز حق ترک نماز ندارد. اگر زودتر پاک شد نماز می‌خواند و گر نه تا بیست روز نماز نمی‌گزارد، سپس باید غسل کند و با رعایت وظائف «استحاضه» به نماز پردازد. (و نیز از شرائع اسلام) ایمان به عذاب قبر، منکر، نکیر، زنده شدن پس از مرگ، حساب، میزان، و صراط، بیزاری از پیشوایان (و پرچمداران) ضلالت، دوستی و اطاعت دوستان خدا، تحریم شراب چه کم، چه زیاد، و هر مست‌کننده شراب است، و هر چه زیادش مستی آرد، اندکش نیز حرام است و مضطر نباید شراب بنوشد که قاتل او است، و تحریم گوشت هر درنده‌ای که دندان نیش دارد، و هر پرنده چنگال‌دار، و سپرز که خون است، و جری (نوعی مارماهی دراز و بی‌پولک) و طافی (نوعی دیگر مارماهی که در آب می‌میرد، و مرده‌اش بر سطح آب می‌آید) و مارماهی، و «زمیر» (نوعی مارماهی خاردار) و هر ماهی بی‌پولک، و هر پرنده بی‌چینه‌دان و تخم مرغها هر گونه که دو طرفش متفاوت باشد حلال، و هر نوع که دو طرفش مساوی باشد حرام است. و اجتناب از گناهان کبیره یعنی: ریختن خونی که خدا حرام کرده، شرابخواری، آزار پدر و مادر، فرار از جنگ، خوردن مال یتیمان به ظلم، خوردن مردار، خون، گوشت خوک، و هر حیوانی که نام غیر خدا هنگام سر بریدنش برده شود، در غیر ضرورت، ربا و مال حرام پس از معلوم شدن قمار، کم‌فروشی، تهمت به زنان پاک، زنا، لواط، شهادت دروغ، قطع طمع از لطف خدا، ایمنی از مکر خدا، ناامیدی از رحمت خدا (یأس از روح خدا، و قنوط از رحمت خدا ظاهرا یک معنی دارد و اختلاف در تعبیر است، و فرقهای تکلفی چنان نیست که تعدد حقیقی آورد، و تکرار در اینجا یا تأکید است یا اشتباه نقل و خدا داناتر است). همکاری با ستمگران، و اعتماد بر آنان، سوگند دروغ، حبس حقوق مردم بدون عسرت، تکبر، کفر، اسراف، تبذیر، خیانت، کتمان شهادت، سرگرمیهائی چون آواز و ساز که یاد خدا را از دل می‌برد، اصرار بر گناهان کوچک، این بود اصول دین و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی نبیه و آله و سلم تسلیما.

ص: ۶۷۷

(۱)

از سخنان آن حضرت در توحید

مأمون مجلسی باشکوه آراست و همه دانشمندان ملل غیر اسلامی را گرد آورد تا با حضرت رضا (ع) به بحث پردازند، از جمله حاضران «عمران صابی» بود و سؤالات بسیار مفصلی از آن جناب کرد که در حدیث مشروح بیان شده، و ما بر حسب اقتضای کتاب تنها به ذکر قسمتی از آن می‌پردازیم:

(۲) «عمران» گفت: بفرمائید که ما یگانگی خدا را به کنه و حقیقت می‌شناسیم یا به وصف؟ (و به تعبیر دیگر: یگانگی خدا به ذات او مربوط است یا صفتی است برای او؟) فرمود: همانا نور ابدی، یگانه، نخستین موجود، یگانه است، شریک ندارد، چیزی (در این منزلت) با او نیست، یکتائی است که دو بر نمی‌دارد، نه (به کنه) معلوم است، نه بکلی مجهول، نه سرر است و روشن است، نه مبهم، نه در یاد است، نه از یاد رفته، و نه چیزی است که نام هیچ چیز دیگر بر او توان نهاد. بنا بر این هستی نخستین، موجودی است قائم به ذات خود، نوری است بی‌نیاز، بی‌نیاز از هر چه جز اوست، نه آغاز دارد نه انجام، نه بر چیزی قرار گرفته (و به دیگر تعبیر نه زمان دارد و نه مکان)، نه در پشت چیزی نهان شده، نه در درون چیزی پنهان گشته،

چون یاد او در خاطر گذرد آدمی کلمه‌ای نمی‌یابد که بتواند برای تعبیر از او بکار برد (آنچه بکار برد)، پرتوی است، مثالی است، شبحی است یا سایه‌ای. این همه پیش از آن بوده است که آفرینشی در کار باشد، در آن حال که هیچ چیز نبوده حتی خود «حال» نیز در این رتبه است (یعنی در رتبه پرتو و مثال و ...) اینها همه صفاتی هستند که پدید آمده‌اند، و بیان و ترجمه‌ای برای تفهیم و تفهم. فهمیدی عمران؟ بله.

(۳) سپس امام (ع) اضافه فرمود: بدان که معنی «توهم» (که ظاهرا مراد علم است و در بقیه ترجمه همان علم را می‌آوریم) و مشیت و اراده یکی است، یک امر با سه نام، نخستین علم و اراده و مشیت خدا حروفند، حروفی که اصل همه موجودات و حلال هر مشکلند، در مرحله علم او، برای این حروف هیچ معنای مشخصی جز خود آنها نبود و از هیچ واقعیت عینی جز خودشان حکایت نداشتند، وجود آنها همان علم بود، البته هستی خدا بر همین علم هم مقدم بود، چون نه هیچ چیز پیش از خدا بوده و نه هیچ چیز با او، مرتبه تحقق خود علم هم پیش از مرحله تحقق این حروف بوده، یعنی حروف در پرتو علم تحقق یافته‌اند، علم در مرتبه‌ای بود که هنوز هیچ معلومی در کار نبود، تازه علم خدا هم غیر از ذات او است (یعنی علم به اسماء و صفات یا علم فعلی یعنی علمی که عبارت است از همان تحقق عینی معلوم در عالم خارج) همان طور که کار هر چیز غیر از خود او است، حد هر چیز امری است غیر از خود محدود و صفت هر چیز، امری است غیر از خود موصوف، زیرا حروف تا از هم جدا هستند همان حروفند و بس «۱» و بر هیچ چیز جز خود دلالت ندارند، وقتی آنها را با هم ترکیب کنی، و از آنها چند حرف به هم پیوندی آن وقت است که

---

(۱) کلماتی که در هر زبان بکار می‌بریم از حروف الفبا درست شده‌اند، هر کلمه بصورت اسم، صفت یا ... بر معنی و واقعیت عینی‌ای دلالت دارد که امری است خارجی، و معنای واقعی این کلمه و لفظ است، ولی حروف تشکیل دهنده آن کلمه هیچ ما به ازای عینی جز خود این حروف ندارند، یعنی همان رئوس یا حرفهای اول نام خود هستند، مثال: درخت، این کلمه بر یک واقعیت عینی دلالت دارد ولی د، ر، خ، ت که حروف تشکیل دهنده این کلمه هستند بر هیچ چیز جز خود این حروف دلالت ندارند، یعنی بر همان حرف اول کلماتی که بعنوان نام این حروف بکار می‌روند، دال راء خاء و تا امام (ع) در این سخن از الفبای هستی یاد می‌فرماید، الفبائی که همه کلمات هستی از آنها و ترکیب آنها بوجود آمده‌اند، و می‌آیند.

بصورت اسم یا صفت بر چیز دیگری جز خود دلالت خواهند داشت.

(۱) بدان که امکان ندارد صفتی باشد بی‌موصوف، یا اسمی بی‌مسمی، یا حدی بی‌محدود، اما اسماء و صفات خدا همه بر کمالی و جهتی از جهات هستی او دلالت دارند، نه اینکه او را بصورت کامل در برگیرند، نظیر یک مربع یا دایره یا مثلث که یک سطح را بصورت کامل در بر دارد. خدا را با اسما و صفات می‌توان تا حدودی شناخت اما نمی‌توان او را در هیچ اسم یا صفتی محدود کرد، در باره خدا چنین وضعی راه ندارد به همین جهت خلق خدا نمی‌توانند در باره او شناختی از قبیل شناختی که از خود دارند داشته باشند و در این حال اگر (اسماء، و صفات او بکلی بی‌معنی و توخالی بودند و نه) صفاتش بر

او دلالتی داشتند و نه اسمایش از عهده نامیدن او بر می‌آمدند، خلائق در حقیقت اسم پرست و صفت- پرست بودند، نه خداپرست، و در این صورت آن معبود یگانه چیزی بود جز خدا، چون صفت خدا غیر از خود اوست. «۱» (۲) عمران عرض کرد: در باره خود علم (و به نقل کتاب عیون: در باره ابداع و ایجاد) برایم بگو، آیا آن هم مخلوق است یا غیر مخلوق؟ (۳) فرمود: البته مخلوق است «۲». اما مخلوقی ساکن که چون ساکن است قابل ادراک نیست «۳». چرا مخلوق است؟ چون حادث است و خداست که او را پدید آورده، اما همین که به آن نام شیء داده شد معلوم می‌شود که مخلوق است، چون در عالم هستی فقط خدا هست و خلق خدا، و دیگر سومی ندارد، البته خلق خدا می‌شود ساکن باشد و می‌شود متحرک گوناگون یا همگون، معلوم و شناخته شده یا مبهم، ولی هر چه نام شیء روی آن باشد خودبخود مخلوق است. «۴»

---

(۱) صفات خدا به آن صورتی که عموم انسانها بتوانند بفهمند همان فعلند، درک صفات ذات و داشتن تصوری روشن از آنها تنها برای کسانی میسر است که با مراحل عالی تحلیل‌های دقیق عرفانی اسماء و صفات و توحید ذاتی آشنائی کافی داشته باشند، و صفات افعال البته غیر از ذاتند.

(۲) یعنی همان علم به اسماء و صفات یا علم تفصیلی فعلی که چیزی جز افعال خدا نیست.

(۳) معمولا انسان میتواند از اموری براحتی آگاه شود که در مسیر تطور و گوناگونی عالم هستی قرار گیرند رجوع شود به بحث اول از کتاب: خدا از دیدگاه قرآن.

(۴) ترجمه قسمتی از این حدیث به خواهش این بنده به وسیله دوست اندیشمند دانشمندم، جناب آقای سید محمد حسینی بهشتی انجام گرفت که غالبا عین عبارات ایشان آورده شد.

(۱)

گفتار آن حضرت در باره «اصطفا» بندگان برگزیده

در مجلس مأمون جمعی از علمای عراق و خراسان گرد آمده بودند، حضرت رضا (ع) نیز حضور یافت، مأمون معنای این آیه را از آنان خواست: «سپس کتاب را بدانها که برگزیدیم به میراث دادیم.» (فاطر: ۳۲).

علما گفتند: این برگزیدگان، همه امت اسلامند.

مأمون گفت: ابو الحسن، شما چه می‌فرمائید؟

فرمود: من آنچه آنها گفتند نمی‌گویم، مراد خداوند تبارک و تعالی تنها «عترت» پاک پیغمبر است.

گفت: چگونه مقصود تنها «عترت» است؟

فرمود: اگر مراد امت بود باید همه در بهشت باشند چه دنبال آیه فرموده:

«سپس برخی از آنان در حق خود ستمکارند، برخی میانه‌رو، و جمعی به اذن خدا در کارهای خیر پیش قدمند و این فضیلتی بزرگ است.» (فاطر: ۳۲). آنگاه همه را وعده بهشت داده فرماید: «همان بهشت جاودان که در آن وارد شوند.»، پس وراثت اختصاص به عترت پاک رسول دارد نه دیگران، سپس فرمود: اینان همانها هستند که خدا در وصفشان فرموده: «خدا خواهد از شما اهل بیت آلودگی را بزداید و از هر عیب منزهتان گرداند.» (احزاب: ۳۳)، و پیامبر در حقشان فرموده: من دو چیز گرانمایه پس از خود در شما می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگر عترتم یعنی خاندانم، که هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند، بنگرید پس از من چگونه با آنها رفتار می‌کنید، مردم، شما به آنها چیزی نیاموزید، آنها از شما داناترند.

(۲) علما گفتند: ای ابو الحسن، بفرمائید که مراد از عترت همان «آل» است یا غیر از آن.

فرمود: آل است.

گفتند: این پیغمبر است که بر حسب روایتی فرموده: آل من امت منند، و این اصحابش هستند که به نقلهای متعدد غیر قابل انکار گفته‌اند: آل محمد امت اویند.

فرمود: بگوئید ببینم صدقه بر آل محمد حرام است یا نه؟

گفتند: آری. فرمود: پس بر همه امت حرام است؟ گفتند: نه.

فرمود: این فرق بین آل و امت، وای بر شما، شما را به کجا می‌برند، آیا از «ذکر» رویگردانید یا گروهی اسرافکارید؟ مگر نمی‌دانید که روایت بوضوح مربوط به برگزیدگان و هدایت‌یافتگان است نه دیگران؟ «۱» گفتند: ای ابو الحسن این (اختصاص) را از کجا فرمودید؟

فرمود: از این آیه: «ما نوح و ابراهیم را رسالت دادیم و در نسلشان پیامبری و کتاب قرار دادیم، آنگاه جمعی از آنان راه یافتند و بسیاری فاسقند.» (حدید: ۲۶).

میراث نبوت و کتاب در راه یافتگان است نه فاسقان، نمی‌دانید که نوح از خدای خود درخواست کرد و «گفت: پروردگارا! پسرم از خاندان من است، و وعده تو حق است.» (هود: ۴۵). که خدا وعده داده بود: نوح و خاندانش را نجات دهد، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «او از خاندان تو نیست او عملی ناشایسته است، پس چیزی را که نمی‌دانی از من مخواه، من ترا پند

می‌دهم مبادا که از جاهلان باشی.» (هود: ۴۶). «۲» مأمون گفت: خدا عترت را بر همه مردم فضیلت داده؟ (۱) فرمود: آری خداوند عزیز جبار عترت را در آیات محکم قرآن بر دیگران مزیت داده.

گفت: کجا؟

فرمود: در این آیه: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزیده، نسلی که همه از یک دیگرند.» (آل عمران: ۳۴- ۳۳). و در آیه دیگر فرموده:

«بلکه (یهود) بر آنچه خدا از فضلش به «مردم» (یعنی خاندان پیغمبر) داده، بر آنها رشگ می‌برند، البته ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم، و پادشاهی عظیمی بخشیدیم.» (نساء:

۵۴). سپس به دنبال این آیه روی سخن را به جانب مؤمنان دیگر گردانده، فرماید: «شما که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و «اولو الامر» خود اطاعت کنید.» (نساء: ۵۹). یعنی از آنها که خدا میراث کتاب و حکمتشان داده و بر این ارثشان (یهود) حسد می‌ورزند، چنان که (در آیه فوق) فرمود بلکه بر آنچه خدا از فضلش به «مردم» داده بر آنها رشگ می‌برند، البته ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم، و پادشاهی عظیمی بخشیدیم، یعنی اطاعت برگزیدگان و پاکان، و پادشاهی اینجا مراد همان اطاعت (و مقام فرمانروائی الهی) است.

---

(۱) و بر حسب نقل عیون مگر نمی‌دانید که وراثت (در آیه نخست) و طهارت (در آیه تطهیر) در باره خصوص برگزیدگان و هدایت‌یافتگان است؟ و این نقل مطمئن‌تر و صحیح‌تر است که نقل متن اینجا توجیه مناسبی ندارد.

(۲) نتیجه اینکه ذریه نوح و ابراهیم شامل افراد ناخلف نیست وارث کتاب و رسالت، منحصر به اهل هدایت است و قهرا «اصطفا» هم مخصوص آنهاست.

(۱) علما گفتند: آیا خدا در قرآن «اصطفا» را تفسیر کرده؟

فرمود: آری، علاوه بر باطن در دوازده مورد در ظاهر قرآن تفسیر کرده: (۲) نخست این آیه: «و خویشان نزدیکت و قبیله مخلصت را بیم ده.» (شعراء: ۲۱۴). که ابی بن کعب، به این صورت- یعنی باضافه «و رهطک المخلصین» قرائت کرده- و در قرآن عبد اللّه بن مسعود نیز چنین بوده، ولی آنگاه که عثمان یزید بن ثابت دستور داد قرآن را جمع‌آوری کند، این قسمت آیه را نهان کرد، و این توصیف به «اخلاص» رتبه‌ای والا و فضیلتی بزرگ و شرفی عالی است، که خداوند آل پیغمبر را بدان ستوده، این یکی.

(۳) دوم: «همانا خدا خواهد آلایش را از شما خاندان دور کند، و شما را از هر عیب و نقص پاک گرداند»، و این فضیلت را هیچ دشمن سرسختی انکار نکرده، زیرا امتیازی روشن است.

(۴) سوم: آنگاه که خداوند پاکان خلقش را جدا ساخت در آیه «مباهله» به پیغمبرش چنین دستور داد: «بگو ای محمد، بیائید تا پسران ما و پسران شما، زنان ما و زنان شما، و خود ما و خود شما را بخوانیم (یک جا جمع آوریم) سپس (به درگاه خدا) زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» (آل عمران: ۶۱). پیغمبر (ص) به دستور این آیه علی، حسن، حسین، و فاطمه علیهم السلام را (از مدینه) بیرون برد، خداوند «نفس» آنها را با «نفس» پیغمبر قرین ساخته. می‌دانید معنای «خود ما» و خود شما چیست؟ گفتند:

مراد خود پیغمبر است، فرمود: اشتباه کردید، مراد علی (ع) است، به دلیل این که پیغمبر (ص) فرمود: یا قبیله «بنی ولیعه» دست بردارند یا مردی چون خودم را به سرکوبی آنها می‌فرستم، که مراد علی (ع) بود و این امتیازی است که هیچ کس بر آن تقدم نجوید، و فضیلتی است که مخالفی ندارد، و شرفی است که مخلوقی بر آن سبقت نگیرد، که پیغمبر (ص) جان علی را جان خود شمرده، این هم سوم.

(۵) چهارم: پیغمبر (ص) همه مردم را از مسجد مدینه بیرون کرد (و درهای خانه‌ها را که به مسجد باز بود بست) و تنها عترت را استثنا کرد، مردم و بخصوص عباس اعتراض کردند. عباس گفت یا رسول اللّه، علی را آزاد گذاشتی و ما را بیرون کردی؟ فرمود: این من نبودم که او را وانهادم و شما را خارج کردم، این کار را خدا کرد، و این بیان حدیثی است که به علی (ع) فرمود: تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی. علما گفتند: این فضیلت چه ربطی به قرآن دارد؟ فرمود: آیه‌ای می‌آورم که می‌خوانم. گفتند: بیاور. فرمود:

این آیه «به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قومتان در کشور مصر خانه بگزینید و

خانه‌ها را قبله سازید.» (یونس: ۸۷). این آیه رتبه هارون (و موقعیت او) را نسبت به حضرت موسی بیان می‌کند (که هارون برادر و همکار و وزیر او بوده) و موقعیت علی (ع) را نیز نسبت به پیغمبر (ص) بیان می‌نماید (البته به ضمیمه حدیث منزلت) و علاوه گفتار پیغمبر (ص) که فرمود: (ورود به) این مسجد برای هیچ جنب و حائض حلال نیست جز برای محمد و آل محمد، دلیل روشنی است (برای امتیاز عترت).

(۱) علما گفتند: این شرح و بیان جز نزد شما اهل بیت رسول اللّه جای دیگر یافت نمی‌شود (یعنی این گونه تفسیرها را دیگران نمی‌شناسند و نمی‌پذیرند).

فرمود: که می‌تواند این مقام ما را انکار کند؟ در جایی که پیغمبر (ص) فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است و هر که شهر علم را خواهد باید از در درآید، در این توضیح و شرحی که دادیم، فضل، شرف، تقدم، اصطفا و طهارتی است که هیچ کس انکار نکند جز دشمن، و شکر خدای عز و جل را بر این نعمت، این چهارم.

(۲) پنجم: «حق خویشاوندان را بپرداز.» (اسراء: ۲۶). امتیازی است که خداوند عزیز جبار به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده و آنها را بر همه امت برگزیده، چون این آیه نازل شد پیغمبر (ص) فرمود: فاطمه را حاضر کنید، چون وارد شد فرمود: فاطمه.

عرض کرد بلی یا رسول اللّه. فرمود: برای گرفتن فدک اسب و شتری نتاخته‌اند و از این رو به من اختصاص دارد، و من آن را به حکم خدا به تو واگذاشتم، برای خود و فرزندانت ضبطش کن، این هم پنجم.

(۳) ششم: بگو من برای آن (زحمات رسالت) اجر و مزدی از شما نخواهم بجز دوستی خویشانم.» (شورا: ۲۳) این خصوصیتی است در انحصار پیغمبر که سایر پیغمبران نداشتند، و مزیتی است برای آل پیغمبر که خاندان پیغمبران دیگر نداشته‌اند، توضیح آنکه خداوند از همه پیامبران و بخصوص حضرت نوح نقل می‌کند که فرمود:

«ای قوم من درخواست مالی از شما ندارم، مزد من جز با خدا نیست، و من آنها را که ایمان آورده‌اند (با نکوهشهای شما) طرد نمی‌کنم، اینان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد، ولی شما را مردمی نادان می‌بینم.» (هود: ۲۹). و از حضرت هود حکایت می‌کند که فرمود: «من از شما مزدی نخواهم، مزد من بر کسی جز آن که مرا آفریده، نیست، آیا تعقل نمی‌کنید؟» (هود: ۵۱).

(۴) اما به حضرت رسول (ص) فرمود: بگو من از شما مزدی نخواهم جز دوستی با خویشانم. خدا مودت و محبت آنها را واجب نکرد مگر اینکه می‌دانست هرگز از دین بر نمی‌گردند و هیچ گاه به گمراهی نمی‌گرایند.

ص: ۶۸۹

(۱) (وجه) دیگر (برای این وظیفه دوستی) اینکه اگر انسان با کسی رابطه دوستی داشته باشد، و او با یکی از خویشاوندانش دشمن شود خواه ناخواه روابط دوستی تیره گردد و قلب سالم نماند، خدا خواسته هیچ کدورتی در قلب مبارک پیغمبر (ص) از هیچ مؤمنی نباشد، از این رو محبت خاندانش را واجب کرده، و هر که این وظیفه را رعایت کند، و پیغمبر و آلش را دوست دارد، ممکن نیست پیامبر او را دوست ندارد، و هر که بر خلاف این فریضه آل پیغمبر را دشمن دارد، بر آن جناب لازم است وی را دشمن دارد، زیرا یکی از واجبات خدا را ترک کرده، و چه فضیلت و شرفی از این بالاتر؟ و آنگاه که این آیه نازل شد: «بگو من برای این کار مزدی از شما نخواهم بجز دوستی خاندانم.» پیغمبر در میان اصحاب بپا خواسته، حمد و ثنای خدا کرد و فرمود: مردم! خدا وظیفه‌ای برای شما واجب کرده انجام می‌دهید؟ کسی جواب نداد. روز دیگر بپا خاست و همان مطلب را تکرار کرد باز پاسخی نشنید. روز سوم برخاست و باز فرمود: مردم! خدا وظیفه‌ای بر شما واجب کرده انجام می‌دهید؟ و چون جواب ندادند، فرمود: مردم، این نه زر می‌خواهد و نه سیم، نه خوردنی است نه نوشیدنی. گفتند: اینک بفرما،

حضرت آیه را تلاوت کرد. گفتند: این کار را خواهیم کرد اما اکثرشان بدین میثاق وفا نکردند، پدرم از جدم، از پدران بزرگوارش از حسین بن علی (ع) نقل کرد که فرمود: مهاجران و انصار حضور پیغمبر (ص) گرد آمده و گفتند: یا رسول اللّه شما هم برای خود و هم برای مهمانان و واردین هزینه‌ای لازم دارید اینک این اموال و خونهای ما است که در اختیار شما می‌گذاریم، هر حکمی در باره آنها بفرمائید نکوکار و مأجورید، بی‌پروا هر چه خواهید ببخشید و هر چه خواهید نگه دارید. خداوند (در پاسخ آنها) روح الامین را فرستاد که ای محمد! بگو من از شما برای این کار مزدی نخواهم جز دوستی خاندانم، خویشان مرا پس از من نیازارید، حاضران از جلسه خارج شدند و جمعی گفتند: پیغمبر پیشنهاد ما را رد نکرد جز بدین منظور که ما را پس از خود به مراعات خویشانش وادارد، و این جز افترائی که فی المجلس به خدا بست چیزی نتواند بود، البته این جسارتی بزرگ بود و خدا (برای رفع این تهمت) این آیه را فرستاد: «بلکه می‌گویند آن را به خدا بسته، بگو اگر افترا زده باشم شما هیچ قدرت بر نجات من از (عذاب) خدا ندارید، او خود به مطالبی که در آن وارد می‌شوید داناتر است، و گواه میان من و شما هم او کافی است، او آمرزگار و مهربان است.» (احقاف: ۸). پیغمبر (ص) بدنبال آنها فرستاد، و چون آمدند فرمود: مطلب تازه‌ای بوده؟

گفتند: آری به خدا، یا رسول اللّه، بعضی از ما سخنی بزرگ گفتند، که برای ما ناخوشایند بود،

پیغمبر (ص) آیه را تلاوت فرمود، آنان سخت گریستند سپس این آیه نازل شد: «او است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد، از بدیها می‌گذرد، و آنچه بکنید می‌داند.» (شورا:

۲۵). این هم ششم.

(۱) هفتم: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود فرستند، شما هم ای مؤمنان بر او درود فرستید، و با تجلیل و احترام سلامش گوئید» (احزاب: ۵۶). این را دشمنان هم می‌دانند که پس از نزول آیه مردم گفتند: یا رسول اللّه ما کیفیت سلام را می‌دانیم اما صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: بگوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انک حمید مجید، آیا در میان شما اختلافی در این مطلب هست؟ گفتند: نه.

مأمون گفت: این مطلب اتفاقی است ولی شما در باره آل پیغمبر آیه‌ای از این روشن‌تر دارید؟ فرمود: بگوئید ببینم مراد از «یس» در این آیات: «یس، و القرآن الحکیم، انک لمن- المرسلین علی صراط مستقیم.» (: ۴- ۱) کیست؟ گفتند: بی‌تردید محمد است، فرمود خداوند در این باره فضیلتی به محمد و آل محمد عطا کرده که هیچ کس به کنه وصفش نرسد، زیرا خدا بر احدی جز پیامبران سلام نفرستاده، فرموده: «سلام بر نوح در جهانیان، سلام بر ابراهیم، سلام بر موسی و هارون» نفرموده: سلام بر آل نوح، یا آل ابراهیم، یا آل موسی و هارون، اما در باره پیغمبر (ص) فرموده «سلام بر آل یاسین» یعنی آل محمد، مأمون گفت: من فهمیدم که شرح و بیان این نکته در معدن نبوت است. این هفتم.

(۲) هشتم: «بدانید هر چه از غنیمتها (ی جنگ) بدست آرید خمسش مال خدا و پیغمبر (ص) و ذوی القربی است». (انفال: ۴۱). خداوند سهم خویشان پیغمبر را قرین سهم پیغمبر ساخته و این است فرق آل و امت، خدا آل را در ناحیه‌ای قرار داده و دیگران را در ناحیه‌ای پائین‌تر، هر چه برای خویش پسندیده برای آنها هم پسندیده و با این امتیاز آنها را برگزیده، و در هر «فیء» و غنیمت و غیره که برای خود و آنها پسندیده، نخست خود را ذکر کرده، سپس پیامبر و درجه سوم «ذوی القربی» را چنان که (در آیه خمس) فرموده و گفتارش حق است: «بدانید هر چه از غنیمتها بچنگ آرید خمس آن مال خدا، و رسول، و ذوی القربی است».

این تأکیدی محکم، و دستوری پیوسته است تا روز قیامت، در کتاب ناطق خداوند که هیچ باطل از پیش رو یا پشت سر در آن راه ندارد، و فرستاده خداوند حکیم حمید است. و اما (دنباله آیه که در باره سایر صاحبان خمس فرموده) و یتیمان، و بینوایان، (وضع آنها با ذوی القربی تفاوت دارد) زیرا یتیم چون به حد بلوغ رسید از جمله صاحبان خمس بیرون رود، و نصیبی ندارد، چنان که بینوا اگر به نوائی رسید سهمی نمی‌برد، و دیگر غنیمت بر او حلال نیست، اما سهم ذوی القربی (عنوانی غیر قابل زوال است و) تا قیامت پایدار است، چه توانگر باشند چه درویش. چون هیچ کس از خدا بی‌نیازتر نیست و همچنین از پیغمبر، و در عین حال خداوند برای خود سهمی قرار داده و برای پیغمبرش نیز سهمی، و آنچه برای خود و پیغمبر پسندیده برای ذوی القربی نیز پسندیده، (۱) و در مورد «فیء» هم (که بدون جنگ از دشمن گرفته می‌شود) آنچه را برای خود و پیامبرش خواسته برای «ذوی القربی» نیز خواسته و همانند غنیمت، نخست حق خود را ذکر کرد، سپس حق پیغمبر و از آن پس حق ذوی القربی را با سهم خدا و رسول قرین ساخته، و نیز در موضوع «اطاعت» فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و اولو الامرتان اطاعت کنید.» (نساء: ۵۹)، و باز ترتیب همان است. خدا، رسول، اهل بیت رسول، آیه «ولایت» نیز (که سرپرست و زمامدار مؤمنان را معرفی می‌کند) همین طور است: «ولی (و صاحب اختیار) شما خداست، و پیغمبر، و آنها که ایمان آوردند.» (مائده: ۵۵). (یعنی امیر المؤمنین) ولایت و اطاعت آنها را با اطاعت پیغمبر، قرین طاعت خود کرده، نظیر مقارنه آیه غنیمت و فیء.

بزرگ است خدا، چقدر نعمتش بر اهل این خانه زیاد است. (۲) اما آنجا که نوبت «صدقه» (یعنی زکات) می‌رسد مقام خود و پیغمبر و خاندان او را از آن منزه داشته، (و نامی از آنها نبرده) فرموده: «صدقات مخصوص فقرا است و مسکینان، و کارمندان زکات، و تألیف قلوب و بردگان، و بدهکاران، و در راه خدا، و راه ماندگان. واجبی است از جانب خدا.» (توبه: ۶۰). در اینجا مشاهده می‌کنی که خدا سهمی برای خود یا پیامبرش یا ذوی القربی تعیین کرده باشد؟ نه، زیرا وقتی که نوبت تنزیه رسیده خود و پیغمبر و خاندانش را از آن منزه داشته، و از این بالاتر بر آنها تحریم فرموده، چون صدقه بر محمد و اهل بیتش حرام است، زیرا چرکهای مردم است، و بر آنها که از هر آلودگی پاک شده‌اند روا نیست، خدا آنان را پاک ساخته و برگزیده، هر چه خود پسندیده بر آنها نیز پسندیده و هر چه بر خود نپسندیده بر آنها هم نپسندیده.

(۳) نهم: اهل ذکر مائیم که فرموده: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.» (نحل: ۴۳). علما گفتند: منظور و مراد دانشمندان یهود و نصاری است. فرمود:

این حرف درست است پس در این صورت ما را به دین خود خوانند و گویند آن از دین اسلام افضل است. مأمون گفت: ای ابو الحسن! شرح و بیانی بر رد گفتار اینان دارید؟

فرمود: آری، «ذکر» پیغمبر است و ما اهل ذکریم آیه سوره طلاق این مطلب را روشن کرده:

«ای خردمندان که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید، خداوند برای شما ذکری فرستاده، پیامبری که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت کند». (: ۱۰- ۹). اینجا ذکر رسول است و ما اهل ذکریم، این نهم.

(۱) دهم: آیه تحریم: «مادران شما و دخترانتان ... بر شما حرام شده.» (: ۲۳). بگوئید ببینم: اگر پیغمبر زنده بود دختر من یا دختر پسرم یا دخترانی که از نسل من بوجود آیند بر او حلال بود؟ گفتند: نه، فرمود: آیا دختران شما حلال بود؟ گفتند: آری. فرمود:

این دلیل است که ما آل او هستیم نه شما، اگر شما آلش بودید دختران شما هم چون دختران ما بر او حرام بود، پس ما آل اوئیم و شما امتش و این است فرق آل و امت که آل از خود اویند و امت از او نیستند، این دهم.

(۲) یازدهم: آیه سوره مؤمن که از قول مردی نقل می‌کند: «مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمانش را نهان می‌کرد گفت: آیا شما مردی را به جرم اینکه گوید: پروردگار من خداست، می‌کشید؟ با این که دلیلهای روشن از جانب پروردگارتان آورده؟ ...» (: ۲۸). این مرد دائی‌زاده فرعون بود و خداوند از جهت نسب او را به فرعون منسوب کرده، نه از جهت دین، همین طور ما را که از جهت ولادت آل پیغمبریم به او مخصوص کرده و از جهت دین چون همگان بحساب آورده، این فرق دیگر آل و امت است این هم یازدهم.

(۳) دوازدهم: «خاندانت را به نماز وادار و خود بر آن صبر کن» (طه: ۱۳۲). ما را به این خصوصیت ممتاز ساخته که با او مأمور به نماز کرده، و سایر امت چنین امتیازی ندارند، پس از نزول این آیه تا نه ماه پیغمبر هر روز پنج نوبت در مواقع نماز بر در خانه علی و فاطمه (ع) می‌آمد و می‌فرمود: نماز، خدایتان رحمت کند. و این کرامتی را که به ما و کلیه خاندان پیغمبر عطا کرده به هیچ یک از اولاد پیامبران نداده،

این هم فرق دیگر آل و امت و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمد نبیه.

(۱)

توصیف آن حضرت از امامت و امام و مقام او

عبد العزیز بن مسلم گوید: در شهر مرو همراه حضرت رضا (ع) بودیم، روزی به مسجد جامع رفتم، دیدم مردم در باره امامت بحث و گفتگو می‌کنند، و سخن از اختلاف- نظرهای موجود بمیان آمد، پس از جلسه من خدمت آن جناب رسیده جریان را بعرض رساندم، حضرت تبسمی کرد.

(۲) فرمود: عبد العزیز! مردم جاهلند و در دینشان فریب خورده‌اند، خدای عز و جل پیغمبر را قبض روح نکرد جز وقتی که دینش را کامل ساخت، و قرآن را بر او نازل کرد که هر چیز در آن بیان شده، حلال، حرام، حدود و احکام و همه احتیاجات مردم، چنان که فرموده:

«از هیچ چیز در این کتاب فروگذار نکردیم.» (انعام: ۳۸). و در سفر «حجة الوداع» که آخر عمر پیغمبر بود این آیه را فرستاد: «امروز دینتان را کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای دین شما پسندیدم.» (مائده: ۳). امر امامت از کمال دین است و پیغمبر در نگذشت مگر وقتی که نشانه‌های راه دینش را برای امت بیان کرد، راهها را روشن ساخت، امت را به راه راست گماشت، و علی (ع) را به سمت راهنما و امام برای آنها نصب کرد، و هیچ یک از نیازمندی‌های آنها را وانگذاشت جز اینکه بیان فرمود، پس هر که تصور کند خدا دینش را ناقص گذاشته، کتاب خدا را رد کرده و هر که کتاب خدا را رد کند کافر است. مردم مقام امامت و موقعیت آن را در بین امت می‌شناسند تا بتوانند انتخاب کنند.

(۳) امامت مقامی است که خداوند ابراهیم خلیل را پس از رتبه پیغمبری و «خلت» (دوستی) بدان ممتاز ساخت، این سومین رتبه و فضیلتی بود که خلیلش را بدان تشریف داد، و نامش را برافراشت چنان که فرموده: «آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود، و چون همه را به پایان رساند فرمود: من تو را امام مردم خواهم ساخت، حضرت خلیل از خرسندی گفت: از نژادم نیز؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نرسد.» (بقره: ۱۲۴). این آیه امامت هر ظالمی را تا قیامت رد کرده، و این مقام اختصاص به برگزیدگان امت یافت.

سپس خداوند آن را ارجمند داشت و در نسل برگزیدگان پاک نهاد، فرمود: «به او (یعنی ابراهیم) اسحاق و فرزندزاده‌اش یعقوب را بخشیدیم، و همه را شایسته قرار دادیم، و آنان را امامانی ساختیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت کنند، و انجام کارهای نیک و بپا داشتن نماز و پرداختن زکات را به آنها وحی کردیم، و به عبادت ما پرداختند» (انبیاء: ۷۳- ۷۲). نسل

حضرت ابراهیم این مقام را پیوسته قرن بقرن از یک دیگر ارث بردند تا نوبت به پیامبر اسلام رسید و خداوند فرمود: «سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که پیرویش کردند، و این پیغمبر، و آنها که ایمان آوردند.» (آل عمران: ۶۸). امامت به آنان اختصاص یافت و پیغمبر آن را به عهده علی (ع) نهاد، و در نسل برگزیده او که خداوند علم و ایمانشان داده قرار گرفت، و خدا در باره آنها فرمود: «آنها که علم و ایمان یافتند (در پاسخ مجرمان که در قیامت سوگند یاد کنند که ساعتی بیش در دنیا و برزخ درنگ نکرده‌اند) گویند شما در کتاب خدا تا روز رستاخیز که امروز است درنگ کردید ولی از آن خبر

نداشتید.» (روم: ۵۶). این سنتی است که جاری شده و خدا آن را تا قیامت در نسل پیغمبر (ص) قرار داده، که پس از محمد پیغمبری نیست، با این وصف چگونه این خلق نادان مقام امامت را به آراء خود انتخاب می‌کنند؟ (۱) امامت مقام انبیا و میراث اوصیاء است. امامت جانشینی خدا و خلافت پیغمبر، و مقام امیر المؤمنین و جانشینی حسن و حسین است.

(۲) امام: زمام و عنان دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امام: ریشه بالنده اسلام، و شاخه سربلند آن است. امام: متمم و مکمل نماز، زکات، روزه، حج، و جهاد است، مایه وفور غنیمت، و صدقات، و اجرای حدود و احکام، و استحکام مرزها و سرحدات است.

(۳) امام است که حلال خدا را حلال، و حرامش را حرام کند. حدود را اقامه کند، از دین خداوند دفاع نماید، و (مردم را) با حکمت و موعظه نیک، و حجتهای رسا به راه خدا دعوت کند.

(۴) امام: خورشیدی را ماند که هنگام دمیدن از گوشه افق، آنجا که نه دیده تواندش دید، و نه دست به دامانش تواند رسید، اشعه تابناک خود را بر عالم بگسترد.

(۵) امام: ماه چهارده تابان، چراغ فروزان، نور طالع، اختر راهنما در اعماق تیرگیها، دلیل هدایت، و نجاتبخش از هلاکت است.

(۶) امام: آتشی بر سر تل بلند است «۱»، آن را که گرما خواهد حرارت بخشد، و آن را که گرفتار مهالک شود، راه بنماید، هر که از آن کناره گیرد نابود شود.

(۷) امام: ابر بارنده، باران پیاپی، آسمان سایه‌افکن، زمین گسترده، چشمه جوشان، برکه و گلزار است.

---

(۱) تشبیه به آتشی است که به رسم اعراب در بیابانها از برای راهنمائی و دعوت گمشدگان و گرسنگان و سرمازدگان افروخته می‌شده.

(۱) امام: امینی رفیق، پدری شفیق، و برادری همزاد است، همانند مادری نکوکار نسبت به فرزند خردسال است، پناهگاه بندگان است.

(۲) امام: امین خدا در زمین و در میان خلق است، بر بندگانش حجت، و در شهرهایش جانشین است، (مردم را) به خدا خواند و از حریم او دفاع کند.

(۳) امام: پاک‌کننده گناهان، و زداینده عیبهاست، خاصه‌اش علم و نشانش حلم است، نظام دین، عزت مسلمین، خشم منافقین و نابودی کافرین است.

(۴) امام: یگانه دوران است، هیچ کس به پایه او نرسد، عالمی همطرازش نباشد، جایگزین و مثل و مانند ندارد، بدون سعی و طلب به فضل خدای وهاب به همه فضائل ممتاز است، چه کسی تواند به معرفت امام نائل شود، یا به کنه وصفش رسد؟ (۵) هیهات! هیهات! در توصیف شأنی از شئون، یا فضیلتی از فضائل امام، عقلها گمگشته، خردها سرگردان، مغزها حیران، سخنوران فرو مانده، شاعران خسته، ادیبان ناتوان، زبان آوران وامانده، دانشمندان درمانده، و همه به عجز و تقصیر خویش معترفند. با این وصف چگونه توان همه فضائل او را بیان کرد، یا او را چنان که هست به نعت آورد؟ و چگونه کسی تواند جایگزین وی شود، یا از عهده کارش برآید؟ و کی؟ با اینکه امام چون اختران از دسترس متناولان، و توصیف واصفان بدور است، اینان پندارند این مقام در غیر آل پیغمبر (ص) یافت شود؟ به خدا، نفسشان به آنها دروغ گفته، و یاوه‌سرائیها آرمانها (ی غلط) به آنان داده که پا به نردبانی دشوار نهاده، و راهی لغزنده در پیش گرفته‌اند، که گامها (ی نااستوار)- شان آنها را به پرتگاه افکند، همی خواهند امام را به آرای خود نصب کنند، چگونه حق انتخاب دارند با اینکه امام عالمی خالی از جهل، و سرپرستی خالی از مکر (و به نقل دیگر مناسبتر، خالی از ضعف) است امام معدن نبوت است، در نسب طعنی ندارد و در حسب هماوردی، نژاد از قریش دارد، قله از هاشم، و عترت از پیغمبر (ص)، شرف اشراف است و نسل عبد مناف. علمی فزاینده و حلمی به کمال دارد، در این امر (امامت) توانا و به سیاست داناست، در خور ریاست، و واجب الاطاعه است، قائم به امر خدا و خیر خواه بندگان اوست. خداوند پیامبران و اوصیای آنها را توفیق دهد، استوار سازد، از علم نهفته و حکمتش چندان به آنها عطا کند که نصیب هیچ کس ننماید، علمشان ما فوق همه دانشمندان زمان است، (۶) خداوند فرموده:

«آیا آن که به راه حق هدایت کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن که خود راه نشناسد جز اینکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟» (یونس: ۳۵) و در قصه طالوت «۱» فرموده: «خدا او را بر شما بگزیده، و در علم و نیروهای جسمانی فزونی داده، و خدا ملک خویش به هر که خواهد دهد.» (بقره: ۲۴۷). (و طالوت با اینکه پیغمبر نبوده خداوند همان مقام پادشاهی را با قید علم و قدرت به او عطا کرد) و در حکایت حضرت داود فرماید:

«داود جالوت را کشت و خدا به او پادشاهی و حکمت داد، و آنچه (از علوم) می‌خواست به وی آموخت.» (بقره: ۲۵۱). (۱) و به پیغمبرش فرماید: «خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل خدا بر تو بزرگ است.» (نساء: ۱۱۳).

و در باره امامان خاندان و عترت و نسل پیغمبر (ص) فرماید: «بلکه بر مردم (یعنی اهل بیت پیغمبر) بر آنچه خدا از فضلش به آنها عنایت کرده رشگ می‌برند؟ ... (ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملکی عظیم داده‌ایم، اما مردم برخی بدان ایمان آوردند و برخی سد راه شدند و جهنم برای کیفر آنان) آتشی (کافی است).» (نساء: ۵۵- ۵۴). آن بنده را که خدا برای اداره امور بندگانش انتخاب کند، سینه‌اش را برای این کار بگشاید، چشمه‌های حکمت را در قلبش بیندوزد و به زبانش روان

سازد، و از آن پس دیگر در پاسخ هیچ سؤال نماند، و راهی نادرست نپیماید و پیوسته از توفیق و استقامت و تأیید (خدائی) برخوردار باشد، از خطا و لغزش ایمن گردد، خدا او را بدین فضائل ممتاز سازد، تا حجت خلق و شاهد بندگانش باشد، آیا مردم می‌توانند به چنین کس دست یابند تا او را انتخاب کنند و منتخبشان دارای این اوصاف باشد؟

---

(۱) پادشاه اسرائیلی که برای نجات قوم بنی اسرائیل از اسارت دشمن از طرف خدا مأمور شد.

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) مؤمن تا سه خصلت نداشته باشد مؤمن نیست، سنتی از پروردگارش، سنتی از پیغمبرش، و سنتی از امامش. سنت خدا سرپوشی است، سنت پیغمبر مدارای با مردم، و سنت امام صبر در سختی و بدحالی است.

(۳) آنکه نعمت دارد باید بر عائله گشایش دهد.

(۴) عبادت به نماز و روزه زیاد نیست، به اندیشه زیاد در باره خداوند است.

(۵) نظافت از اخلاق پیمبران است.

(۶) سه چیز رسم پیغمبران است: عطر زدن، کوتاه کردن مو و آمیزش بسیار.

(۷) امین به تو خیانت نکرده، امانت به خائن سپرده‌ای (این جمله به کسی گفته شده که امانتش را ضایع کرده‌اند، و مراد این است که به مردم امین بدگمان مشو، اما هر کس را امین مشمار).

(۸) آنگاه که خدا خواهد کاری صورت پذیرد، عقل بندگان را برباید تا فرمانش اجرا شود و اراده‌اش انجام گیرد و پس از پایان کار عقل خردمندان را باز گرداند تا گویند: این حادثه چگونه و از کجا آمد؟ (۹) خاموشی از درهای حکمت است. سکوت محبت‌انگیز و راهنمای هر خیر است.

(۱۰) زوائد هر چیز محتاج به زوائد گفتار است.

(۱۱) برادر بزرگتر بجای پدر است.

(۱۲) پرسیدند: فرومایه کیست؟ فرمود: آن که چیزی دارد که از خدا غافلش سازد.

(۱۳) امام رضا (ع) روی نامه (بمنظور خشک کردن) خاک می‌افشاند، و می‌فرمود: مانعی ندارد. و وقتی که می‌خواست مطالبی را یادداشت کند می‌نوشت: ان شاء اللّه یادم خواهد آمد. سپس هر چه می‌خواست می‌نوشت.

(۱۴) شخص را در حضور با کنیه نام ببر، و در غیاب به اسم (چون کنیه مانند ابو الحسن احترام آمیز است).

ص: ۷۰۹

(۱) رفیق هر کس عقل اوست، و دشمنش جهلش.

(۲) محبت با مردم نصف عقل است.

(۳) خداوند، قیل و قال، و ضایع کردن مال، و کثرت سؤال را دشمن دارد.

(۴) مرد مسلمان تا ده صفت نداشته باشد عقلش کامل نیست: (مردم) به خیرش امیدوار، و از شرش در امان باشند. خیر اندک دگران را بسیار شمارد، نیکی بسیار خود را اندک داند. از مراجعه ارباب حاجت ملول نشود. در تمام عمر از طلب علم خسته نشود. درویشی در راه خدا را از توانگری دوست‌تر دارد. ذلت در راه او را از عزت در راه دشمنش بیشتر دوست دارد. گمنامی را از ناموری لذیذتر داند. سپس فرمود: دهم و چه دهمی؟ پرسیدند:

چیست؟ فرمود: هیچ کس را نبیند جز اینکه گوید او از من بهتر و پرهیزگارتر است، چه مردم دو گونه‌اند: یا بهتر و پرهیزگارتر بنظر می‌رسند، یا بدتر و پست‌تر. اگر آن را بیند که (در نظرش) بدتر و پست‌تر است گوید: شاید نیکی او در باطن باشد که بهتر است، و نیکی من در ظاهر است که برایم بدتر است، چون آن را بیند که بهتر و پرهیزگارتر است در برابرش تواضع کند تا به وی ملحق شود، اگر چنین کند مجد و عظمتش بالا گیرد، خیرش پاکیزه و نامش نیک شود، و بر اهل زمانش سیادت و بزرگی یابد.

(۵) مردی معنای این آیه را سؤال کرد: «هر که بر خدا توکل کند همو برایش بس است.» (طلاق: ۳). فرمود: توکل درجاتی دارد، یکی آنکه در هر کاری که با تو کرده به او اعتماد داشته باشی، به همه راضی باشی، و بدانی که در هیچ خیری و هیچ رأیی در حق تو کوتاهی نکرده، و اختیار بدست اوست. پس بر او توکل کنی و کارها را به او واگذاری. و دیگر ایمان به غیبهای اوست که تو از آنها بی‌خبری، باید علمش را به او و امنایش واگذاری و در باره آن غیبها و غیره به او اعتماد کنی.

(۶) احمد بن نجم پرسید: عجب (خودبینی) که عمل را باطل می‌کند چیست؟ فرمود:

عجب چند درجه دارد: یکی اینکه اعمال بد، در نظر انسان جلوه کند و آنها را خوب پندارد.

بدانها خرسند شود و تصور کند کار خوبی می‌کند، دیگر آنکه بنده به خدای خود ایمان آرد و در عین حال بر خدا منت نهد، با اینکه خدا بر او منت دارد.

(۷) «فضل» گوید: به حضرت رضا (ع) عرض کردم: یونس بن عبد الرحمن معتقد است که

«معرفت» (خداشناسی) کسبی (و اختیاری) است. فرمود: نه، اشتباه کرده، خدا ایمان را به هر که خواهد دهد، به بعضی ایمان ثابت و پایدار، و به بعضی ناپایدار عطا کند، پایدار هرگز زوال نپذیرد و ناپایدار را می‌دهد و باز می‌گیرد، (البته معنای این جواب این نیست که مقدمات کار هم دست بنده نیست).

(۱) صفوان بن یحیی گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم: بندگان در باره «معرفت» اختیار و دخالتی دارند؟ (که هر که خواست آن را بدست آرد و هر که نخواست وانهد، و این همان سؤال بالا است) فرمود: نه، گفتم: اجر و مزد دارند؟ فرمود: آری، به فضل خود معرفتشان داده و به فضلش راه صحیحشان نموده، (به تناسب سؤال احتمال دارد بجای «صواب» ثواب بوده یعنی هم معرفت به دست اوست و هم پاداش).

(۲) فضیل بن یسار گوید: از حضرت رضا (ع) پرسیدم: کارهای بندگان مخلوق (خدا) است (که خود در آن اختیاری ندارند)؟ فرمود: به خدا، مخلوق است، و مراد آن جناب خلقت تقدیر بود، نه تکوین (یعنی بنده به اراده خود کار می‌کند ولی اراده در حدود معینی است و اندازه‌های معلومی، پس نه چنان آزاد است که هر چه خواهد کند و لو خارج از مقررات و سنن الهی، و نه مجبور و بی‌اراده است که همچون گیاه بروید و چون گل زیبا و معطر باشد یا چون لجن تیره و بدبو که این خلقت تکوین است و آن خلقت تقدیر)، سپس فرمود:

ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است، و تقوا یک درجه از ایمان برتر و چیزی برتر از یقین به آدمیزادگان نداده‌اند.

(۳) پرسیدند: بهترین بندگان کیانند؟ فرمود: آنها که چون کار نیک کنند شاد شوند و چون بد کنند آمرزش خواهند، چون نعمتشان دهند شکر گویند، چون گرفتار شوند صبر کنند، و چون خشم گیرند درگذرند.

(۴) پرسیدند: حد توکل چیست؟ فرمود: اینکه از احدی جز خدا نترسی.

(۵) سور عروسی سنت است.

(۶) ایمان چهار پایه دارد: توکل بر خدا، رضا به قضای خدا، تسلیم در برابر فرمان او، و واگذاردن کارها به او، بنده صالح (مؤمن آل فرعون) گفت: «کارم را به خدا واگذارم ...

و خدا او را از عواقب نیرنگهای آنان نگه داشت.» (غافر: ۴۵- ۴۴).

(۷) با خویشاوند محبت و پیوند کن و لو به جرعه آبی، و بهترین صله رحم خودداری از آزار اوست، خداوند فرموده: «صدقه‌های خود را با منت و آزار باطل نسازید.» (بقره: ۲۶۴).

(۸) از نشانه‌های فقه: حلم و علم است، خاموشی دری از درهای حکمت است. سکوت:

محبت انگیز، و راهنمای هر خیر است.

ص: ۷۱۳

(۱) آن که در تلاش روزی رود تا عائله‌ای را اداره کند اجرش از مجاهد در راه خدا بیشتر است.

(۲) یکی به آن جناب گفت: چگونه صبح کردید؟ (حال شما چطور است؟) فرمود: صبح کردم در حالی که عمرم کوتاه شده، عملم ضبط شده، مرگ (چون طوقی) به گردنمان افتاده، آتش را پشت سر داریم و نمی‌دانیم با ما چه می‌کنند.

(۳) پنج صفت است در هر که نباشد برای هیچ کار دنیا و آخرت به او امید نبند: اصالت گوهر، طبع کریم، خوی متین، نفس شریف، و ترس از خدا.

(۴) هیچ گاه دو سپاه روبرو نشوند جز آنکه خدا آن را که عفوش بیشتر است نصرت دهد.

(۵) سخاوتمند غذای مردم را می‌خورد تا غذایش را بخورند، و بخیل نمی‌خورد تا نخورند.

(۶) ما خاندانی هستیم که همچون پیغمبر وعده خود را وام دانیم.

(۷) روزی بیاید که «عافیت» و (آسودگی) ده جزء باشد، نه جزئش در کناره‌گیری از مردم و یک جزء در سکوت.

(۸) معمر بن خلاد، عرض کرد: خدا فرج شما را زودتر برساند، فرمود: معمر این فرج خود شماست. اما برای من، به خدا، این چیزی نیست جز انبانی سر به مهر که در آن مشتی آرد باشد. (یعنی ما با چنین خوراکی می‌سازیم و به دنیا نظری نداریم، اگر فرج ما برسد گشایشی است برای شما).

(۹) کمک به ناتوان از صدقه بهتر است.

(۱۰) هیچ بنده به کمال حقیقت ایمان نرسد جز وقتی که سه خصلت داشته باشد: فهم دین، اندازه‌گیری صحیح معاش، و صبر در مصائب.

(۱۱) به «ابو هاشم» داود بن قاسم جعفری، فرمود: داود، ما به حساب پیغمبر (ص) بر شما حقی داریم و شما هم بر ما حقی دارید، هر که حق ما را شناسد حقش ثابت است، و هر که نشناسد حقی به ما ندارد.

(۱۲) روزی امام (ع) در مجلس مأمون حضور یافت، «ذو الریاستین» (وزیر عالم و شیعی مذهب مأمون) نیز حاضر بود، سخن از شب و روز

بمیان آمد، که کدامیک نخست آفریده شده؟ ذو الریاستین مسأله را از امام پرسید. حضرت فرمود: از کتاب خدا پاسخ گویم یا طبق محاسبات (نجومی) خودت؟ گفت: اول از حساب نجوم. فرمود: مگر شما نمی‌گوئید که «طالع» «۱» دنیا برج سرطان است، و ستاره‌ها در «شرف» (بالاترین درجه ارتفاع، مقابل هبوط) بودند؟ گفت: چرا؟ فرمود: بنا بر این ستاره زحل در برج میزان بوده، مشتری در سرطان، مریخ در جدی، زهره در حوت، ماه در ثور، و خورشید در وسط آسمان در برج حمل، و این قهرا جز روز نخواهد بود، گفت: آری چنین است. فرمود: و اما دلیل از کتاب خدا این آیه است: «نه خورشید را سزد که به ماه رسد، و نه بهشت را که پیش از روز باشد.» (یس: ۴۰). یعنی روز پیش از شب است.

(۱) علی بن شعیب گوید: خدمت حضرت رضا (ع) رسیدم. فرمود: علی! زندگی چه کسی از همه بهتر است؟ عرض کردم: سرور من، شما بهتر می‌دانید. فرمود: آن که زندگی دیگری در پرتو زندگانی او خوش باشد. علی! زندگی چه کسی از همه بدتر است! گفتم: شما داناترید. فرمود: کسی که دیگری در سایه‌اش نیاساید. علی! با نعمتها خوش رفاقتی کنید (شکر آنها را بجا آرید) که گریزپایند، از قومی نرمیده که دوباره باز گردد. علی! بدترین مردم کسی است که خیرش به کسی نرسد، غذایش را تنها خورد، و غلامش را شلاق زند.

(۲) مردی در روز عید فطر به آن حضرت عرض کرد: من امروز با خرما و خاک قبر (که لا بد تربت امام حسین (ع) بوده) افطار کردم. فرمود: سنت و برکت را جمع کرده‌ای.

(۳) به «ابو هاشم جعفری» فرمود: ابو هاشم! عقل بخششی است خدائی (و کسبی نیست) و ادب با رنج و تعب بدست آید، هر که رنج تحصیل آن را تحمل کند بدان دست یابد، و هر که خواهد با «تکلف» و زحمت عقل یابد جز جهل نیفزاید.

(۴) احمد بن عمر، و حسین بن یزید گویند: خدمت حضرت رضا (ع) رسیده عرض کردیم ما از گشایش روزی و طراوت زندگی برخوردار بودیم، اینک وضعمان اندکی فرق کرده، دعا کنید خداوند نعمت سابقمان را بازگرداند. فرمود: شما چه می‌خواهید؟ می‌خواهید پادشاه باشید؟ دوست دارید مثل «طاهر» (ذو الیمینین، فرمانده لشکر مأمون) و «هرثمه» (سردار معروف قشون) بوده باشید و بر خلاف مسلکی که دارید (یعنی مذهب تشیع) مسلک دیگر داشته باشید؟ گفتم: نه به خدا دوست نداریم دنیا

---

(۱) طالع در اصطلاح نجوم جزوی از منطقهٔ البروج است که بر افق شرقی است، حین ولادت مولود یا سؤال سائل. فرهنگ فارسی معین.

و همه ثروت و زر و سیم آن از آن ما باشد و مذهبی غیر از این داشته باشیم. فرمود:

خداوند فرماید: «ای آل داود سپاس بگزارید و اندکی از بندگان من شاکرند.» (سباء: ۱۳).

به خدا خوش گمان باشید، هر که به خدا خوش گمان باشد مطابق گمانش با او رفتار می‌کند، و هر که روزی اندک را بپذیرد، خدا عمل اندکش را قبول فرماید، و هر که به حلال کم راضی شود هزینه‌اش سبک گردد، عائله‌اش رفاه یابند، خدا درد و درمان دنیا را به او بنماید، و سالم از دنیا به دار السلامش منتقل سازد.

(۱) «ابن سکیت» «۱» پرسید: امروز حجت بر خلق چیست؟ فرمود: عقل، که با آن توان تشخیص داد: چه کسی در اسناد به خدا راست می‌گوید و تصدیقش کرد، و چه کسی دروغ- زن است و تکذیبش کرد. ابن سکیت گفت: آری به خدا، جواب همین است.

(۲) مرد نباید دست مرد را ببوسد، که این عمل چون نماز گزاشتن برای اوست.

(۳) بوسه مادر بر دهان است، بوسه خواهر بر گونه، و بوسه امام میان دیدگان او.

(۴) بخیل راحت ندارد، حسود را لذت نباشد، ملوک وفا ندارند، و دروغگو مروت و مردانگی ندارد.

---

(۱) دانشمند ادیب، پرچمدار عربیت، شعر و لغت، از بزرگان و مفاخر شیعه، عالمی که دانش و آزادگی و دین و مروت را برده مردم نکرد، و گوهر خویش را نذر قباد و جم ننمود، و آنجا که فرعون زمان متوکل عباسی پرسید: پسران مرا بیشتر دوست داری یا حسن و حسین را؟ مردانه گفت: به خدا، قنبر نوکر علی (ع) را از تو و پسرانت بهتر دانم، و سرانجام بر اثر همین جرات و جسارت در راه تشیع و حریت و به جرم آزادگی، عزت نفس، صراحت و تن به چاپلوسی ندادن، به فرمان جلاد زبانش را از کام بیرون کشیدند و مگر زبان را برای غیر از این آفریده‌اند؟ و مگر سرنوشتی به از این تواند داشت؟ و مگر این پاره گوشت را که تجلیگاه بارزترین امتیاز انسانی است، خاصیتی از این برتر تواند بود؟

و آیا راه شیعه علی و رسم تشیع جز این است؟ و آیا درخشنده‌ترین چهره‌های تشیع چون میثم تمار راهی جز این پیمودند؟ و آیا جان انسانی را بهائی به از این هست؟

آری، این ابن سکیت دانشمند و دلیر در محفل امام هشتم که می‌نشیند چون کودک دبستانی متواضعانه مشکلات خود را می‌پرسد چنان که در این حدیث شاهدیم.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱)

حدیثهائی طولانی از امام ناصح هادی، ابو جعفر، حضرت محمد بن علی در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲)

پاسخ آن حضرت در باره کسی که در حال احرام شکاری را بکشد

وقتی که مأمون تصمیم گرفت دخترش «ام الفضل» را به عقد حضرت جواد (ع) در آورد، بستگان نزدیکش گرد او را گرفته گفتند: ای امیر المؤمنین! ترا سوگند می‌دهیم که مقامی را که در دست ماست (یعنی مقام خلافت را) از خاندان بنی عباس بیرون نبری، و جامه عزتی را که بتن کرده‌ایم در نیاوری، و (اختلاف) و جریانهائی را که از دیرباز میان ما و آل علی بوده فراموش نکنی. مأمون گفت زبان در کشید، به خدا، من در باره او (حضرت جواد) سخن هیچ یک از شما را نمی‌پذیرم. گفتند ای امیر مؤمنان! شما دختر و نور چشمت را به کودکی تزویج می‌کنی که نه احکام دین خدا را می‌داند، و نه حلال را از حرام می‌شناسد، و نه واجب و سنت را تمیز می‌دهد؟ چه حضرت در آن زمان نه ساله بود، پس خوب است صبر کنی تا ادب بیاموزد، تلاوت قرآن فرا گیرد، و با حلال و حرام آشنا شود.

مأمون گفت او از همه شما فقیه‌تر است، خدا و رسول و سنت و احکام را بهتر می‌شناسد، در تلاوت قرآن، علم محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن، خاص و عام، تنزیل و تأویل قرآن از همه داناتر است، هر چه خواهید از او بپرسید، اگر چنان است که شما گوئید حرفتان را می‌پذیرم، و اگر سخن من درست است، می‌فهمم که او باید جایگزین شما شود، حاضران، جلسه را ترک گفتند بدنبال «یحیی بن اکثم» که در آن وقت قاضی القضات بود (و در پلیدی و آلودگی اخلاقی کم نظیر بود) فرستاده حل معما را از او خواستند، و (بر حسب سنت معمول، و شیوه مقرر دستگاه‌های قضاوت ناصالح) با تحف و هدایا تطمیعش کردند تا یکی از مسائل مشکل فقه را از آن جناب سؤال کند و درماندگی او را بثبوت رساند.

(۳) چون بار دیگر همگان در مجلس مأمون حاضر شدند و امام (ع) نیز حضور یافت، گفتند: ای امیر مؤمنان! اگر اجازه دهی قاضی سؤالی طرح کند. گفت: یحیی! هر چه خواهی از ابو جعفر بپرس، تا مقام فقهی وی را بشناسی. یحیی گفت: ابو جعفر! خدایت صلاح افزاید، در باره مردی که در حال احرام شکاری را بکشد چه می‌فرمائید. فرمود:

شکار را خارج حرم کشته یا در حرم؟ عالم به حکم بوده، یا جاهل؟

به عمد کشته یا خطا؟ بنده بوده یا آزاد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ دفعه اولش بوده

یا بیشتر؟ شکار، پرنده بوده یا غیر پرنده؟ اگر پرنده بوده جوجه بوده یا مرغ؟ شکارکننده اصرار دارد یا توبه کرده؟ عمل، شب در آشیانه انجام گرفته یا روز آشکارا؟ احرام حج بوده یا عمره؟ یحیی با شنیدن این تفاصیل چنان دست و پای خود را گم کرد که همه متوجه شدند، و از پاسخ امام (ع) بحیرت افتادند. مأمون گفت: ابو جعفر! خطبه عقد را بخوانم؟ فرمود: بخوان. مأمون خطبه‌ای چنین ایراد کرد شکر خدای را- اقرار به نعمتش- خدائی جز او نیست- تجلیل از عظمتش- و درود خدا بر محمد و آلش هر گاه که نامش بمیان آید. اما بعد، از قضای خدا بر بندگان (و مناسبتر از فضل خدا بر بندگان است و شاید در

نقل تحریف شده باشد) این است که آنها را به حلال از حرام، بی‌نیاز کرده فرموده: «بی‌همسران و غلام و کنیزان شایسته‌تان را همسر دهید، اگر تهیدست باشند خدا به فضل خویش بی‌نیازشان سازد، و خدا گشاده دست و داناست.» (نور: ۳۲). سپس محمد بن علی ام الفضل دختر عبد اللّه (مأمون) را خواستگاری کرده، و پانصد درهم بعنوان کابین داده، من دخترم را تزویج او کردم، ابو جعفر، قبول داری؟ فرمود: این تزویج را با این کابین پذیرفتم. مأمون (پس از برگزاری مراسم عقد) ولیمه (سور) داد و به طبقات مختلف از خاص و عام، اشراف، و کارمندان دولتش هر یک فراخور حال و مقامش جایزه‌ها داد، و برای هر یک عطائی مناسب حال و درخور استحقاق فرستاد.

(۱) چون اکثر حاضران از جلسه خارج شدند، مأمون گفت: ابو جعفر! اینک اگر صلاح بدانید کفاره هر یک از اصناف نامبرده را بیان فرمائید. فرمود: اگر در حال احرام شکاری را خارج از حرم بکشد و شکار از پرندگان بزرگ باشد یک گوسفند بعهده اوست، اگر در حرم باشد دو گوسفند، برای جوجه خارج حرم یک بره از شیر گرفته و قیمت جوجه را نباید بدهد زیرا در حرم نبوده، اگر در حرم باشد، یک بره و قیمت جوجه، برای چرندگان وحشی (در خارج حرم) گورخر یک گاو، شترمرغ یک شتر، و اگر نتواند، شصت فقیر را غذا دهد و اگر قدرت ندارد نه روز روزه بگیرد، برای آهو یک گوسفند، و اگر نداشته باشد ده فقیر را سیر کند و اگر نتواند سه روز روزه بگیرد، و در حرم کفاره دو برابر است، قربانی باید به کعبه برده شود و این حقی واجب است، و اگر در احرام حج بوده باید در قربانگاه منی ببرد و چنانچه در احرام عمره بوده، در مکه در حریم کعبه سر می‌برد، و قیمتش را هم صدقه می‌دهد

تا دو برابر شود. و برای خرگوش یا روباه یک گوسفند، و قیمتش را هم صدقه دهد، برای کبوتر حرم یک درهم صدقه دهد، و یک درهم دانه بخرد به کبوتران حرم دهد، برای جوجه کبوتر نیم درهم، برای تخمش ربع درهم، و هر خلافی شخص محرم از روی جهل یا خطا بکند کفاره ندارد، جز همان شکار که به جهل باشد یا علم، بعمد باشد یا خطا کفاره دارد، و اگر غلام شکار کند کفاره به گردن ارباب است، و کودک نابالغ کفاره ندارد، و (بالغ هم) اگر تکرار کرد دفعات بعد چیزی ندارد و از آنهاست که خدا از او انتقام می‌گیرد، اگر محرم شکار را به دیگری معرفی کند و او بکشد، محرم باید کفاره دهد، و اگر توبه نکند عذاب آخرت هم دارد، و اگر توبه کند عذاب ندارد، و اگر شب در آشیانه به خطا آن را بکشد چیزی بر او نیست جز اینکه شکار کند که شب باشد یا روز کفاره دارد، و محرم به احرام حج قربانی را باید در مکه سر ببرد. «۱» (۱) مأمون دستور داد حدیث را یادداشت کنند، سپس به کسانش که به این ازدواج اعتراض داشتند، رو کرده گفت: در میان شما کسی هست که چنین جواب گوید؟ گفتند: نه به خدا، قاضی هم چنین پاسخی نداشت، ای امیر تو از ما بهتر او را می‌شناختی. گفت وای بر شما، مگر نمی‌دانید این خاندان از قماش این خلق نیستند؟ مگر نمی‌دانید که پیغمبر با حسن و حسین در کودکی بیعت کرد و با هیچ کودک دیگری نکرد؟ مگر خبر ندارید که پدرشان علی (ع) نه ساله بود که به پیغمبر ایمان آورد و خدا و رسول ایمانش را پذیرفتند و از هیچ کودک دیگر قبول نکردند، و پیغمبر (ص) هیچ کودکی را به ایمان دعوت نکرد؟ مگر اطلاع ندارید که این نژاد همه از همند، و هر چه (از فضائل) اولشان دارد آخرشان هم دارد؟

(۱) حکم اخیر هم بر خلاف تصریح سابق است و هم بر خلاف روایات دیگر و شاید اشتباهی در نقل رخ داده.

ص: ۷۲۵

(۱)

یک مسأله عجیب

مأمون به «یحیی بن اکثم» پیشنهاد کرد که مسأله‌ای مشکل برای حضرت جواد (ع) طرح کند که در پاسخش بماند. یحیی پرسید: مردی که با زنی زنا کرده می‌تواند ازدواجش کند؟ فرمود: باید صبر کند تا معلوم شود، از نطفه او آبستن است یا نه؟ زیرا ممکن است چنان که به او مربوط بوده، با دیگری هم رابطه داشته باشد، وقتی که معلوم شد باردار نیست اگر خواست تزویجش کند این زن بسان نخلی است که مردی نخست از خرمای آن به حرام خورده سپس آن را خریده و حلال شده، یحیی واماند و نتوانست سخنی بگوید.

(۲) سپس امام (ع) از او پرسید: این چه مردی است که زنی صبحگاه بر او حرام است و چاشت حلال، باز نیم روز حرام می‌شود و بعد از ظهر حلال، باز عصر حرام می‌گردد، و مغرب حلال، دوباره نصف شب حرام می‌شود و سپیده‌دم حلال، و روز که برآید حرام گردد و سرانجام نیم روز حلال شود (در ظرف حدود سی ساعت ده مرتبه حلال و حرام شود)؟

یحیی و فقهای دیگر گیج و گنگ وامانده، و جوابی ندادند. مأمون گفت: ابو جعفر! خدایت عزیز دارد: شما خود جواب را بیان کنید. فرمود: این مردی است که به کنیزکی نامحرم نگاه کرد. سپس او را خرید و حلال شد. بعد آزادش کرد، حرام شد. تزویجش کرد، حلال شد. ظهار کرد (به او گفت تو مثل مادر بر من حرامی و این نوعی طلاق بوده) حرام شد.

کفاره داد حلال شد. طلاق داد، حرام شد. رجوع کرد، حلال شد. از دین برگشت حرام شد. توبه کرد و به اسلام برگشت، زن به همان ازدواج اول (و بدون احتیاج به عقد جدید) حلال شد، چنان که پیغمبر (ص) نکاح دخترش زینب را با «ابو العاص بن ربیع» که مسلمان شد به همان عقد اول تثبیت فرمود و به حال خود باقی گذاشت.

ص: ۷۲۷

(۱)

سخنان کوتاه آن جناب در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) مردی از آن حضرت درخواست نصیحت کرد. فرمود: می‌پذیری؟ گفت: آری.

فرمود: صبر را بالش خود ساز، فقر را در آغوش گیر، لذتها را واگذار، با هوس مخالفت کن، و بدان که هرگز از مراقبت خداوند بیرون نیستی، پس ببین در چه حالی؟ (۳) خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد: «اما دل کندنت از دنیا، آسایشی بود که بدان شتافتی، اما پیوستنت به من عزتی بود که بدان دست یافتی (و اینها برای خودت بود) آیا برای من با دشمنم دشمنی کردی؟ و با دوستم طرح دوستی ریختی؟ (۴) روایت شده که باری قماش سنگین قیمت برای آن حضرت می‌بردند، در راه دزدان حمله کردن دو آنها را ربودند، حامل بار طی نامه‌ای جریان را بعرض رساند، حضرت به خط مبارک مرقوم فرمود: ما هم جان و هم مالمان از موهبتهای گوارا و امانتهای سپرده خداوند است، هر چه را خواهد با مسرت و خرسندی از آن بهره‌مندمان کند، و هر چه را خواهد، با اجر و ثواب بگیرد، آن که بیتابی صبر از کفش رباید اجر خود را پامال کرده، و از این (محنت) به خدا پناه می‌بریم.

(۵) آن که در کاری حاضر باشد و ناراضی، چون غایب است، و آن که غایب باشد و راضی چون حاضر است. «۱» (۶) هر که به گوینده‌ای گوش دهد او را پرستیده، اگر از خدا دم زند، خدا را پرستیده، و اگر از شیطان گوید شیطان را.

(۷) «داود بن قاسم» گوید: از آن جناب پرسیدم، معنای «صمد» چیست؟ فرمود: بی‌ناف.

گفتم می‌گویند مراد بی‌اندرون است، فرمود: آنچه اندرون دارد، ناف دارد. «۲».

(۸) «ابو هاشم جعفری» گوید: روزی که امام (ع) ام الفضل دختر مأمون را تزویج کرد عرض کردم: مولای من، برکت امروز بر ما زیاد است. فرمود: ابو هاشم! برکات خدا امروز بر ما فراوان است؟ گفتم: آری مولا، امروز چه باید گفت؟ فرمود: خیر گوی تا خیر به تو رسد. گفتم: این کار را بدون تخلف خواهم کرد. فرمود: در این صورت هدایت شوی و جز خیر نبینی.

(۹) به یکی از دوستانش مرقوم فرمود: اما در این دنیا ما همه با هم آشنائیم (و معاشر و مختلط) ولی هر کس

---

(۱) این مضمون همان احادیثی است که گوید: هر که به عمل قومی راضی باشد جزء آنهاست و در پاداش یا کیفرشان شریک است، پس حاضر ناراضی به حکم غایب است و غایب راضی به حکم حاضر.

(۲) در تفسیر این کلمه روایات مختلف است و بعضی مانند همین حدیث تفسیر می‌کند، به چیزی که میان تهی نیست، و خلاصه خلل در وجودش نمی‌باشد و می‌فرماید کلیه موجودات غیر از خدا خلل دارند.

با رفیقش همفکر و همعقیده باشد هر جا رود با اوست و آرامگاه آخرت است.

(۱) تأخیر توبه غرور است، ادامه تأخیر حیرت، امروز و فردا کردن با خدا هلاکت، و اصرار بر گناه ایمنی از مکر خداست «و از مکر خدا جز زیانکاران ایمن نباشند.» (اعراف: ۹۹).

(۲) نقل کرده‌اند که ساربانی آن جناب را از مدینه به کوفه برد، با اینکه حضرت چهار صد دینار به او پاداش داد، چانه می‌زد. فرمود: سبحان اللّه، مگر نمی‌دانی که تا شکر بندگان قطع نشود، افزایش عطای خدا قطع نگردد.

(۳) بیعت پیغمبر (ص) با زنان چنین بود که دست در ظرف آبی فرو می‌برد و بیرون می‌آورد، سپس زنان با اقرار به خدا و تصدیق پیغمبر بر آنچه از آنها پیمان می‌گرفت، دست در آب فرو می‌بردند.

(۴) اظهار کار، پیش از استحکام، باعث خرابی است.

(۵) مؤمن به توفیقی الهی، و واعظی درونی، و حس نصیحت‌پذیری محتاج است.

ص: ۷۳۱

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم (۱)

حدیثهائی طولانی از حضرت امام ابو الحسن علی بن محمد (هادی) (ع) در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲)

نامه آن حضرت در رد اهل جبر، و تفویض و اثبات عدل و مرتبه بین جبر و تفویض

از علی بن محمد سلام و رحمت و برکات خدا بر شما و بر هر که از هدایت پیروی کند، نامه شما رسید، آنچه نوشته بودید فهمیدم، که در امر دینتان اختلاف کرده‌اید، در بحث قدر وارد شده‌اید، جمعی به جبر و برخی به تفویض قائل گشته‌اید، و کار به تفرقه و جدائی و دشمنی کشیده و سرانجام از من نظر خواسته‌اید اینها همه را فهمیدم.

(۳) بدانید خدایتان رحمت کند، که ما در روایات و اخبار بسیاری که وارد شده نگریسته، چنین یافتیم که آنچه همه فرق اسلام که خدا را می‌شناسند نقل کرده‌اند از دو گونه خارج نیست، یا حق است که باید پذیرفت، یا باطل است که باید رد کرد، و امت همه اتفاق دارند که قرآن نزد همه فرقه‌های اسلام حق است، بالاجماع بدرستی و حقانیت آن اعتراف دارند، و در این مسأله به حقیقت رسیده‌اند و حق را یافته‌اند، چون پیغمبر (ص) فرموده: امت من همه با هم گمراه نشوند، و خبر داده که آنچه مورد اجماع امت باشد حق است، بشرط اینکه هیچ اختلافی در میان نباشد، و قرآن حق است و در باره نزول آن (از جانب خدا) و درستیش اختلافی نیست، پس اگر حدیثی مورد تصدیق و تأیید قرآن بود و جمعی از امت منکر شدند، بناچار باید (دست از انکار بکشند و) بدان اقرار کنند، به حکم اینکه همه صحت قرآن را پذیرفته‌اند، و اگر به جحد و انکار ادامه دهند محکوم به خروج از دینند.

(۴) نخستین خبری که مورد تصدیق و اعتراف قرآن است و می‌توانیم قرآن را بر صحتش گواه گیریم، حدیثی است که بر طبق کتاب از پیغمبر (ص) نقل شده و اختلاف کلمه‌ای در آن نیست که فرمود: من در میان شما دو چیز ارجمند و نفیس می‌گذارم:

کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیتم که تا از آنها دست نکشید گمراه نشوید، این دو هیچ گاه از هم جدا نشوند تا کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. شواهد صدق این حدیث بصراحت در قرآن یافت می‌شود، مثل آیه: «تنها، ولی (یاور و صاحب اختیار) شما خداست و پیغمبر، و آنها که ایمان آورده‌اند

ص: ۷۳۳

و نماز می‌گزارند و در رکوع زکات می‌دهند، و هر که «ولایت» خدا و رسول و مؤمنان را بپذیرد (پیروز شود) که حزب خدا پیروز است.» (مائد: ۵۶- ۵۵). روایات اهل سنت همه گواه است که این آیه در شأن امیر المؤمنین (ع) است که در رکوع انگشترش را تصدق داد، و خداوند با فرستادن این آیه از او تشکر کرد، پیغمبر هم می‌بینیم (در تأیید آیه) فرموده هر که من «مولی» (و صاحب اختیار اویم علی مولای اوست)، و به علی (ع) فرموده: تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز اینکه پس از من پیامبری نیست. و فرموده:

علی وام مرا می‌پردازد، وعده‌هایم را وفا می‌کند، و پس از من جانشین من بر شماست.

(۱) حدیث اول که منشأ و مبدأ اخبار دیگر است مورد اتفاق است و کسی در آن اختلاف نکرده، موافق قرآن نیز هست، و چون مورد تصدیق قرآن و روایات دیگر است ناچار امت باید بدان اقرار کند، چه از قرآن شاهد گویا دارد، قرآن با آنها موافق است و آنها با قرآن، علاوه که مضمون آنها را پس از پیغمبر گروهی موثق و شناخته شده از راستگویان (ائمه) بیان کرده‌اند، پیروی از این روایات بر هر مرد و زن مؤمن حتم و واجب است و جز دشمن معاند کسی از آنها نگذرد، که گفتار آل پیغمبر به گفتار خدا پیوسته است چنان که (در نظیر این) قرآن فرموده: «آنان که خدا و رسولش را بیازارند در دنیا و آخرت، خدا لعنتشان کند و عذابی ذلت‌بار بر آنها آماده کرده.» (احزاب: ۵۷)، (که اذیت پیغمبر را اذیت خدا شمرده و آزار آل پیغمبر هم آزار پیغمبر است). و نظیر این آیه را در سخنان پیغمبر (ص) می‌بینیم که فرموده: هر که علی را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده، و هر که خدا را بیازارد بزودی به انتقام خدا دچار شود، و در حدیث دیگر است که: هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته، و در باره قبیله «بنی ولیعه» فرمود: مردی را چون خودم (برای سرکوبی) بسوی آنها می‌فرستم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول هم او را دوست دارند.

علی! برخیز و به جانب آنها روان شو. و در جنگ خیبر فرمود: فردا مردی را به میدان آنها می‌فرستم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند، مردی که پیاپی حمله کند و هیچ گاه نگریزد، و تا خدا (این قلعه‌ها را) بدستش نگشاید باز نگردد، پیغمبر (ص) پیش از اعزام او مژده فتح داد، اصحاب همه گردن کشیدند (که این نشان به سینه که آویخته می‌شود) و چون فردا شد، علی (ع) را پیش خواند و به جبهه یهود فرستاد، و او را به این فضیلت مفتخر ساخت و کرار غیر فرارش نامید، و خداوند او را دوستدار خدا و پیغمبر خواند، و خبر داد که خدا و پیغمبر او را دوست دارند.

ص: ۷۳۵

(۱) این شرح و تفصیل را بعنوان مقدمه مقصد و تأیید آنچه در باره جبر و تفویض، و مرتبه بین آنها بیان خواهم کرد، آوردم. یاری و نیرو از خداست و در هر کار بر او توکل داریم. نخست به حدیث امام صادق (ع) آغاز می‌کنیم که فرمود: نه جبر است نه تفویض، مرتبه‌ای است در این میان که عبارت است از: تندرستی، آزادی راه، مهلت زمان (فرصت) توشه، مانند مرکب، و سبب محرک عامل بر عمل (به شرحی که خواهد آمد) این پنج چیز است که حضرت صادق (ع) کلیات فضل (خدا) را در آنها جمع کرده و اگر بنده در یکی از آنها کمبود داشته باشد به همان نسبت تکلیف از او ساقط است. امام صادق (ع) اساس آنچه را که (در امر جبر و تفویض) مردم باید جویای معرفتش باشند خبر داده، قرآن نیز آن را تصدیق کرده، و آیات (و سخنان) محکم پیغمبر (ص) هم بر آن گواه است، زیرا هرگز گفتار پیغمبر (ص) و آلش از حدود قرآن تجاوز نکند، و هر گاه اخبار صحیح وارد شود و شواهد آنها را از قرآن بجوئیم و قرآن را با آنها موافق یابیم پیروی از آنها واجب است و چنان که در آغاز رساله گفتم جز اهل عناد کسی از آنها نگذرد، ما چون در باره این حدیث حضرت صادق (ع) راجع به مرتبه میان جبر و تفویض، و رد عقیده جبر، و تفویض تحقیق کردیم، دیدیم قرآن شاهد صدق آن است. روایت دیگری هم از آن جناب در تأیید آن وارد شده که: یکی پرسید: خدا بندگان را بر گناه اجبار کرده فرمود: خدا از این عادل‌تر است، گفت: کار را بآنها واگذاشته؟ فرمود: خدا از این مقتدرتر است. و در حدیث دیگری است که فرمود: مردم در مسأله «قدر» سه دسته‌اند: برخی پندارند کار به آنها واگذار شده، اینها قدرت خدا را ضعیف شمرده‌اند، و هلاکند. بعضی گمان کنند خداوند بندگان را بر گناهان مجبور ساخته، و تکلیفهائی ما فوق قدرت بر آنها تحمیل کرده، اینها خدا را در حکم خود ظالم دانسته و گرفتار عذابند، و گروهی گویند: خدا به قدر طاقت تکلیف کرده و آنچه را طاقت ندارند نخواسته، اگر نیکی کنند باید خدا را (بر توفیق و هدایتش) شکر گویند، اگر بد کنند از او آمرزش خواهند، اینها مسلمان بالغند، اینجا هم امام (ع) خبر داده که هر کس به جبر و تفویض گردن نهد و بدانها معتقد گردد بر خلاف حق است.

(با این بیان) عقیده جبر را که هر که بدان پایبند شود ناچار خطاکار است، و نظریه تفویض را که هر که از آن پیروی کند به باطل پیوسته شرح دادم، و قهرا مرتبه بین این دو، در وسط قرار دارد.

(۲) سپس فرمود: برای هر یک از این مسلکها (ی سه‌گانه) مثالی می‌زنم تا مطلب به ذهن حقیقت‌جو نزدیک گردد، و به سهولت بتواند شرح مسأله را بررسی کند، مثالی که آیات محکم قرآن بر صحتش گواهی دهد

و خردمندان بتوانند تصدیقش کنند، و توفیق و عصمت با خداست.

(۱) اما عقیده جبر که معتقداتش از خطا بدور نیستند عقیده کسانی است که می‌پندارند خدای عز و جل بندگان را بر گناهان مجبور ساخته، و در عین حال عقوبتشان می‌کند، و آن که چنین پندارد خداوند را حاکمی ظالم دانسته و او را تکذیب کرده و سخنش را رد کرده که فرموده: «پروردگارت به هیچ کس ستم نکند.» (کهف: ۴۹). «و این (عذاب) کیفر کارهائی است که به دست خود کرده‌ای، و خدا در حق بندگان ستمکار نیست.» (حج: ۱۰). «و خدا هیچ ستمی به مردم نکند، این مردمند که به خود ستم می‌کنند.» (یونس: ۴۴). و آیات دیگری از این قبیل: کسی که پندارد به گناه مجبور است، گناه خود را به گردن خدا

افکنده و او را در کیفر دادن ظالم معرفی کرده، و هر که خدا را ظالم داند کتابش را تکذیب کرده، و آن که قرآن را تکذیب کند به اجماع امت کافر است، مثال عقیده جبر این است که: مردی غلامی دارد که نه مالک نفس خویش است و نه مالک چیزی از مال دنیا، ارباب با اینکه از وضع او آگاه است بدون اینکه پولی در اختیارش بگذارد او را برای خرید جنسی به بازار فرستد، بازاری که خود می‌داند همه اجناس تحت مراقبت صاحبان آنهاست، و بدون پرداخت بها و تحصیل رضایت ایشان هیچ کس نتواند در برداشت جنس طمع کند، و ارباب در عین اینکه خود را عادل، منصف، حکیم، و غیر ظالم معرفی می‌کند غلام را تهدید نماید که اگر جنس مورد نظر را نیاوری چنین و چنان می‌کنم، غلام دست خالی به بازار رود و چون خواهد جنس مطلوب را بردارد با منع صاحب جنس روبرو شود، که حاضر نیست جز با دریافت وجه آن را تحویل دهد، بناچار نومید و دست خالی باز گردد، ارباب (بی‌مروت با دیدن وضع غلام) به خشم آید و او را زیر شکنجه قرار دهد، آیا عدل و حکمت وی ایجاب نمی‌کند که دست از عقوبت او بدارد با اینکه می‌داند غلام مالی نداشته و او هم چیزیش نداده؟ با این وضع اگر بخواهد کیفر دهد ستمگر و متجاوز است، و عدل و انصاف و حکمتی را که از آن دم می‌زده باطل کرده، و اگر کیفر نکند خود را تکذیب کرده که وعده عذاب داده، وعده‌ای که سرانجامش یا دروغ است یا ظلم و این هر دو بر خلاف عدالت و حکمت است، خداوند از آنچه ستمگران گویند بسیار والاتر است. پس هر که به جبر قائل شود یا به عقیده‌ای که مستلزم جبر باشد، بر خدا ستم کرده، و او را ظالم و متجاوز خوانده، که مردم مجبور (و بی‌اراده) را به عقوبت تهدید کرده، و قائل به جبر ناچار است بگوید خدا عذاب را از آنها برداشته (تا نسبت ظلم به او نداده باشد) و اگر پندارد که خدا

معصیت‌کاران را از عذاب معارف کرده، قهرا وعده‌های او را دروغ شمرده که فرموده: «آری، آنها که کار بد انجام دهند، و گناهان بر آنها احاطه کند، آنان اهل آتش و تا ابد گرفتارند.» (بقره: ۸۲). «آنان که مال یتیمان را به ستم می‌خورند، شکم از آتش پر می‌کنند و بزودی به آتش فروزان در آیند.» (نساء: ۱۰). «آنها که به آیات، کافر شدند عن- قریب به آتششان می‌کشیم، هر چه پوست بدنشان بسوزد پوست دیگری بجایش آریم، تا عذاب را بچشند، که خدا مقتدر و حکیم است.» (نساء: ۵۶) و آیات فراوان دیگری در این زمینه که منکر آنها وعید خدا را تکذیب کرده، و کسی که حتی یک آیه قرآن را تکذیب کند کافر است و مشمول این آیه: «آیا پاره‌ای از کتاب را می‌پذیرید و پاره‌ای را انکار می‌کنید؟ سزای آن دسته از شما که چنین کنند، در زندگی دنیا جز ذلت چیزی نیست، و در قیامت به سخت‌ترین عذابها وارد شوند، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.» (بقره: ۸۵). اما عقیده ما این است که خدای جل و عز بندگان را بر اعمالشان مجازات کند، و بر کردارشان کیفر دهد، چون به آنها قدرت داده، و به ملاک همان قدرت امر و نهیشان کرده، و منطق قرآن نیز همین است، که فرماید: «هر که نیکی آرد ده برابر پاداش برد، و هر که (عمل) بد آرد جز همانندش کیفر نبیند، و بر آن ستم نرود.» (انعام: ۱۶). و فرماید: «روزی، که هر کس آنچه خوبی کرده، حاضر بیند، و هر چه بدی کرده آرزو کند میان او و بدیها مسافتی بس دراز باشد و خدا شما را از (عذاب) خود بیم دهد.» (آل عمران: ۳۰). و فرماید: «امروز هر کس سزای کرده‌های خود را دریافت کند، امروز ستمی نیست.» (مؤمن: ۱۷). اینها همه آیات محکمی است که جبر و معتقدان به جبر را رد می‌کند، و از این قبیل آیات در قرآن فراوان است، که برای اختصار بخشی از آنها را ذکر کردیم و توفیق با خداست.

(۱) اما تفویض که امام صادق (ع) آن را باطل دانسته و پیروانش را تخطئه کرده این است که: گویند خداوند «جل ذکره» کار بندگان و اختیار امر و نهی خود را بدانها سپرده، آنان را خود سر رها نکرده، و این عقیده برای طالبان تشریح و دقت، ایرادی دقیق دارد که ائمه رهشناس از آل پیغمبر بیان کردهاند، اینان فرمودهاند: اگر کار تکلیف به مردم واگذار شده باشد (چنان که از جانب خدا هیچ مراقبت و حساب و کتابی در کار نباشد) باید خدا هر علمی را مردم اختیار کردند بپذیرد، و بر آن ثواب دهد، و هر جنایتی کردند کیفرشان ندهد که لازمه خودسری و اهمال این است، بنا بر این یکی از دو محذور، اجتناب- ناپذیر است: یا بندگان بر خدا شوریدهاند و او را به پذیرش آراء و عقاید خود، خواه ناخواه مجبور کردهاند، این امر مستلزم وهن و سستی در قدرت خداوند است (که توانائی دفاع از هجوم بندگان را ندارد) و یا خداوند «جل و عز» چنین قدرتی ندارد که آنها را بخواهند یا نخواهند

به اطاعت امر و نهی خود بر وفق مرادش وادار کند و از این رو کار را به دست خودشان داده که به دلخواهشان عمل کنند، و به جهت ناتوانی از مطیع ساختن آنها اختیار کفر و ایمان را به خودشان واگذاشته. و مثال این مذهب این است که مردی غلامی را بمنظور خدمت بخرد که مقام آقائیش را بشناسد و از امر و نهیش تخلف نکند، و ارباب مدعی باشد که بر غلام مسلط و مقتدر است، و کارهایش حکیمانه است، سپس امر و نهیها صادر کند، بر اطاعت وعده ثواب دهد، بر تخلف و نافرمانی به عذابهای دردناک تهدید کند، اما غلام از اراده ارباب سر پیچد، به امر و نهیش اعتنا نکند، خواست او را وقعی ننهد، خودسرانه به اراده و میل خود کار کند، و ارباب بر اثر ناتوانی از تحمیل فرمانش بر او، کار امر و نهی را به خودش واگذارد، و هر کاری را به میل خود و لو بر خلاف مراد ارباب انجام داد، امضاء کند، او را دنبال کاری فرستد، عمل را برایش مشخص کند، و غلام هر چه دلش خواست انجام دهد، و موقعی که باز گردد مولا ببیند که عمل بر خلاف ارادهاش صورت پذیرفته، چون توبیخش کند که چرا خلاف دستور کردی، گوید: تو خود کار را به من واگذاشتی، من هم به میل خود عمل کردم، و بر صاحب اختیار منع و ملامتی نیست، به این دلیل تفویض محال است.

(۱) آیا با این توضیح، امر دائر بین یکی از دو چیز نیست؟ ۱. یا خواجه قادر است غلام را به اطاعت امر و نهی وادارد، توانائی انجام فرمانش دهد، پاداش طاعت و کیفر معصیت را به او معرفی کند، با توصیف ثواب و عقاب تشویق و تهدیدش نماید تا قدرت مولا را با این تمکین و ترغیب و تهدیدها بفهمد و مشمول عدل و انصافش شود و حجت بر او تمام گردد، و در صورت اطاعت امر پاداش، و در صورت ارتکاب نهی کیفرش دهد؟ (که البته در این فرض مسأله تفویض ابطال میشود و کار از هر جهت به دست مولا خواهد بود). ۲. و یا عاجز و ناتوان است و بدین جهت کار را به غلام وامیگذارد، نیک کند یا بد، فرمان برد یا نه، زیرا از مجازات او و وادار کردنش به اطاعت عاجز است، (و این فرض قطعا در باره خدا باطل است، چه) اگر ضعف اثبات شد، قدرت و خداوندی نفی میشود، امر و نهی، ثواب و عقاب، همه بیهوده میگردد، و البته این بر خلاف قرآن است که فرماید:

« (خدا) کفر را برای بندگانش نمیپسندد، و اگر شکر کنید برایتان میپسندد.» (زمر: ۷). «و چنان که باید از خدا پروا کنید، و مبادا نامسلمان بمیرید.» (آل عمران: ۱۰۲). «و جن و انس

را جز برای عبادت خود نیافریده‌ام، از آنها رزقی نخواهم، و نمی‌خواهم که غذایم دهند.» (ذاریات: ۵۷- ۵۶). «و خدا را بپرستید، و چیزی شریک او نسازید.» (نساء: ۳۶). «و اطاعت خدا و رسول کنید، و از او روی نگردانید، با اینکه (آیات و کلمات او را) می‌شنوید.» (آیه در قرآن چنین است: «أطیعوا اللّه و رسوله» و کلمه أطیعوا الرسول، در متن لا بد اشتباهی است از راویان).

(۱) پس هر که پندارد خدا امر و نهی خود را به بندگان واگذاشته اثبات عجز بر او کرده و او را ملزم دانسته که هر خیر و شری مردم کردند بپذیرد، و با این عقیده امر و نهی و وعده و وعید خدا را بیهوده شمرده، چون خیال می‌کند خدا همه را به دست بنده سپرده و البته صاحب اختیار، هر چه خود خواهد کند، کفر یا ایمان هر یک را گزیند نه ایرادی بر او هست و نه منعی، پس قائل به تفویض همه این تشویق و تهدیدها و امر و نهی‌ها را باطل دانسته و اهل این آیه است که: «آیا به پاره‌ای از (آیات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کافر می‌شوید؟ سزای آن دسته از شما که چنین کنند جز ذلت در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سخت‌ترین عذابها گرفتار شوند، و خدا از آن چه شما می‌کنید غافل نیست.» (بقره: ۸۵). خداوند از آنچه اهل تفویض گویند بسیار برتر و بالاتر است.

(۲) اما عقیده ما، ما می‌گوئیم خداوند «جل و عز» خلق را به قدرتش آفریده، توانائی اطاعتشان داده، سپس به اراده خود امر و نهیشان کرده، اطاعت فرمان را از آنها پذیرفته و پسندیده، از نافرمانی منعشان کرده، معصیت‌کاران را نکوهش فرموده، و کیفر داده. اختیار امر و نهی با اوست، هر چه را خواهد بگزیند و بدان امر کند، هر چه را نخواهد، نهی کند، و مجازات دهد، زیرا به بندگان قدرت متابعت امر و اجتناب گناه عطا کرده، که عدل و انصاف و حکمت بالغه او آشکار است، حجتها (ی مردم) را با برطرف کردن عذرها و بیم دادن رفع می‌کند، انتخاب پیامبران با اوست، هر یک از برگزیدگان خلقش را خواهد برای تبلیغ رسالت و احتجاج بر آنها بگزیند، محمد را گزید، و با رسالتهای خود بسوی خلق فرستاد، برخی از کفار قبیله‌اش از حسد و تکبر گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگی از آن دو شهر نازل نشد؟» (زخرف: ۳۱). مرادشان «امیهٔ بن ابی الصلت» (بزرگ مکه) و «ابو مسعود ثقفی» (بزرگ طائف) بود، خداوند انتخاب آنها را بیهوده شمرد، و آرائشان را هم امضا نکرد، و فرمود: «آیا اینها رحمت پروردگار ترا قسمت می‌کنند، معاش زندگی دنیاشان را ما بین آنها قسمت کردیم، و بعضی را بر بعضی دیگر بمراتبی مزیت دادیم، تا یک دیگر را تسخیر کنند، و رحمت پروردگارت از هر چه آنها گرد آوردند بهتر است.» (زخرف: ۳۲).

از این رو هر چه را خواست اختیار کرد، و هر چه را نخواست منع فرمود هر که اطاعت کند ثوابش دهد و هر که معصیت کند عذابش فرماید، اگر اختیار امر را به دست بندگان سپرده بود، رأی قریش را که «امیهٔ بن ابی الصلت و ابو مسعود ثقفی» را انتخاب کرده بودند امضا می‌کرد که آنها در نظرشان از محمد افضل بودند.

(۱) چون خداوند مؤمنان را با این آیه ادب کرد که: «هیچ مرد و زن با ایمان را نرسد که چون خدا و رسول کاری را بگذرانند از خود و در کار خود اختیاری داشته باشند.» (احزاب: ۳۶). به آنها اجازه نداد که به میل خود انتخابی کنند، و جز پیروی اوامر و اجتناب از نواهی که بوسیله پیغمبر صلی الله علیه اعلام می‌شود از آنان نپذیرفت، پس هر که فرمان برد راه یابد، و هر که نافرمانی کند به گمراهی و نادانی گراید، و به علت تمکن از پیروی امر و اجتناب نهی، حجت بر او تمام است و از این رو خداوند از ثواب محرومش سازد و عذاب بر او نازل گرداند.

(۲) این مذهب که حد وسط آن دو عقیده است، نه جبر است و نه تفویض، همان است که حضرت امیر المؤمنین (ع) به «عبایهٔ بن ربعی» اسدی فرمود، «عبایه» در باره استطاعت که نیروی نشست و برخاست و انجام کارهاست سؤال کرد. حضرت فرمود: در باره «استطاعت» سؤال کردی، آیا به دست توست بدون دخالت خداوند؟ یا به دست تو و او با هم است؟ عبایه جوابی نداد. فرمود: بگو. گفت: چه گویم؟ فرمود: اگر گوئی به دست تو و خداست، ترا می‌کشم (که این عقیده شرک است) و اگر گوئی به دست تو است، نه به دست خدا باز هم ترا می‌کشم (که کفر است). عرض کرد: یا امیر المؤمنین پس چه بگویم: فرمود: بگو به دست توست اما آن را خدائی داده که همه اختیارش به دست اوست.

اگر دهد عطائی است و اگر گیرد بلائی. او مالک هر چیزی است که ملک تو ساخته، و قادر بر هر چیزی است که ترا بر آن توانا کرده، نشنیده‌ای که مردم «حول» و «قوه» از خدا می‌طلبند، می‌گویند: لا حول و لا قوه الا باللّه حول و قوه‌ای جز از جانب خدا نیست؟

عبایه گفت: یا امیر المؤمنین، تفسیر این جمله چیست؟ فرمود: تحول (و دست کشیدن) از معاصی خدا جز با نگهداری وی امکان‌پذیر نیست، و قدرتی بر اطاعت خدا جز با کمک او نداریم. عبایه از جا جست و دست و پای علی (ع) را بوسید. «۱» (۳) و باز از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که «نجده» خدمتش رسید و در باره خداشناسی سؤال کرد که به چه وسیله پروردگارت را شناخته‌ای؟ فرمود: به نیروی تمیزی که به من عطا کرده، و عقلی که مرا به او رهنمون شده. پرسید: آیا معرفت خدا (همچون امور فطری و غریزی و خصوصیات جسمانی) جزء سرشت شماست (که تخلف از آن مقدور نیست)؟

فرمود: اگر چنین بود نه بر نیکی ستوده بودم و نه بر بدی نکوهیده. بلکه نیک رفتار بیش از بدکردار سزاوار ملامت بود (چه او کار نیک را مایل نیست و به حکم اجبار می‌کند، چنان که بدرفتار هم با عشق به نیکی به اجبار، بد می‌کند) از اینجا دانستم که خدا پاینده و جاوید است، و جز او همه چیز

---

(۱) قسمت اول این حدیث در کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین (ع) شماره ۸۳ گذشت.

حادث، و متغیر و ناپایدار است، و هیچ گاه قدیم پاینده چون حادث ناپایدار نیست. نجده گفت: یا امیر المؤمنین شما را مردی حکیم بینم. فرمود: من مردی هستم در کار خود مخیر، اگر بجای نیکی بدی کنم، بر آن کیفر بینم.

(۱) باز از علی (ع) نقل شده که پس از مراجعت از جنگ «صفین» مردی پرسید:

این حرکت ما به شام به قضا و قدر الهی بود یا نه؟ فرمود: آری پیرمرد، شما بر فراز هیچ تپه بالا نرفتید، و در نشیب هیچ دره سرازیر نشدید جز به قضا و قدر خدا. گفت: رنج خود را بحساب خدا می‌گذارم، یا امیر المؤمنین (یعنی رنج بیهوده‌ای بردیم، چه آنجا که اجبار و اکراه باشد اراده و اختیاری نیست. و بدون اختیار و اراده عمل ثوابی ندارد، و حضرت در رد این پندار) فرمود: آرام پیرمرد، خداوند اجر شما را در حرکت که می‌رفتید و در اقامت که منزل می‌کردید، و در بازگشت که بر می‌گشتید بزرگ قرار داد، و در هیچ کار نه اجباری بوده، و نه اکراهی، مثل اینکه خیال کردی قضائی حتمی و قدری قطعی است، اگر چنین بود ثواب و عقاب بیهوده بود، و نوید و وعید بی‌اساس، و هیچ چیز در واقع به گردن کسی ثابت نمی‌شد (هر که هر کار می‌کرد مسئولیتی نداشت و همه به خدا مستند بود) این عقیده بت پرستان است و پیروان شیطان، خدای «جل و عز» مردم را امر کرده، تا به اختیار عمل کنند، و نهی فرموده، تا از عذاب حذر کنند، نه کسی به اکراه اطاعتش کرده و نه با قهر و غلبه سر از فرمانش تافته، و آسمانها و زمین را بیهوده نیافریده، این پندار کسانی است که کافر شدند (و خدا را انکار کردند) و وای بر کافران از آتش، پیرمرد از جا برخاسته سر مبارک امیر المؤمنین (ع) را بوسید و سه شعر بدین مضمون گفت:

توئی آن امام که ما به اطاعتت روز نجات از خدای رحمان امید آمرزش داریم آنچه از حقایق دین مشتبه بود بر ما روشن ساختی خدایت از ما پاداش رضوان دهد اینک دیگر جای عذری برای کارهای زشتی که از روی ستم و نافرمانی می‌کردم نمانده (۲) امیر المؤمنین (ع) مردم را به مضمون قرآن راهنمائی فرموده، جبر و تفویض هر دو را رد کرده، که هر کس بدانها معتقد باشد به باطل گرائیده، کافر شده، و قرآن را تکذیب کرده، از گمراهی و کفر به خدا پناه می‌بریم، ما نه به جبر عقیده داریم نه به تفویض، بحد وسط این دو قائلیم یعنی امتحان و آزمایش بر اساس قدرتی که خدا به ما داده، و ما را به اختیار به طاعت خود خوانده، چنان که قرآن نیز بر این عقیده گواه است، و امامان نیکرفتار آل پیغمبر (ص) هم بدان معتقد بودند.

(۳) و مثل آزمایش یا قدرت و استطاعت (که می‌گوئیم) این است که: مردی غلام و اموال فراوان دارد و می‌خواهد با اینکه خود از مآل کار آگاه است غلامان را بیازماید، قسمتی از مال را در اختیار آنها

می‌گذارد و مصارفی تعیین می‌کند که در آنجا خرج کنند، و مواردی را که دوست ندارد و مایل به صرف مال در آنها نیست نام می‌برد، و دستور می‌دهد از صرف هزینه در آنجا خودداری کنند، و البته مال قابل صرف در هر دو جهت هست، یک غلام سرمایه را آنجا که ارباب گفته و رضایت دارد بکار می‌اندازد و دیگری آنجا که نهی کرده، ارباب (برای وصول به مقصد خویش) غلامان را در سرای آزمایش جا داده، و اعلام کرده اینجا منزلگاه ابدی نیست، از این پس سرای دیگری است که پاداش و کیفر جاوید در آنجاست، و بناچار از اینجا بیرونشان خواهد برد، اگر غلام مالی را که تحویلش داده بجا مصرف کند ثواب پاینده‌ای را که وعده داده به او خواهد داد، و اگر بیجا مصرف کند، به کیفر دائمی که در آن سرای قول داده گرفتارش می‌کند، (۱) و برای اقامت در این دار امتحان حد معینی معلوم کرده، یعنی مدت سکونتش را تعیین نموده، که چون به پایان رسد هم مال به دست دیگری می‌افتد، هم غلام دیگری بجای این غلام می‌آید، و ارباب همیشه مالک آن مال و این غلام بوده

و هست (و هیچ گاه اختیار مال و برده از دستش بیرون نمی‌رود) ولی وعده داده که مال را تا در این منزل است از او نگیرد، تا مدتش سرآید و تحویل دهد، چه از صفات این خواجه: عدل، و ناداری، انصاف و حکمت است، در این صورت اگر بنده مال را در راهی که باید خرج کرد آیا لازم نیست ارباب به وعده پاداشی که از روی تفضل داده وفا کند؟ و در برابر کاری که در این سرای فانی دستور داده و او اطاعت کرده نعمتی همیشگی در سرائی جاوید و پاینده‌اش دهد؟ و اگر مال را در طرق ممنوعه مصرف نموده و با اوامر مولا مخالف کرد آیا حق ندارد عقوبت دائمی را که بدان تهدیدش کرده بود بر او مسلط سازد، بدون اینکه ستمی بر او کرده باشد، زیرا قبلا گوشزد کرده و از آینده آگاهش ساخته و باید به نوید و وعیدش عمل کند و ارباب توانای مسلط چنین است. اما (در بحث ما) مولا: خداوند «جل ذکره» است، غلام: آدمیزاد، مخلوق اوست، مال: قدرت گسترده‌ای است که به او داده. امتحان: اظهار حکمت و قدرت است. سرای فانی: دنیاست. موارد صرف مال، یعنی نیروها: اطاعت دستورهای پیامبران است. و اعتراف به برنامه‌هائی که از جانب خدا آورده‌اند. موارد ممنوعه: راههای شیطانی است. وعده:

نعمت پاینده بهشت است. سرای دیگر عالم آخرت است.

و قول به حد وسط بین جبر و تفویض، یعنی آزمایش و امتحان بوسیله تمکن و استطاعتی که به بنده داده، و شرح این استطاعت در همان پنج خصوصیتی است که امام صادق (ع) فرموده: جامع کلیه فضل و احسانها (ی خداوندی) است. و من آنها را به خواست خدا با شواهد قرآنی و بیان کافی برای تو تفسیر می‌کنم: (۱)

تفسیر تندرستی

معنای تندرستی این است که دستگاه خلقت انسان، و حسهای او کامل، عقل و تمیزش پای بر جا، و زبانش برای گفتار آزاد باشد، خدا در این باره فرموده: «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، در خشکی و دریا روان ساختیم، از خوراکهای پاکیزه و گوارا نصیبشان کردیم، و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری فراوان دادیم.» (اسراء: ۷۰).

خدای عز و جل خبر داده که نژاد آدم را بر سایر مخلوقات از چارپایان، درندگان، جانوران آبی، پرندگان و خلاصه هر جنبنده‌ای محسوس، به نیروی تشخیص عقل، و به قدرت بیان، امتیاز و فضیلت داده، چنان که در آیه دیگر فرموده: «ما انسان را در بهترین قوام آفریدیم.» (تین: ۴). و در آیه دیگر است که: «ای انسان چه چیز ترا به پروردگار کریمت مغرور کرد؟ خدائی که ترا آفرید، و پرداخت، و معتدل ساخت، و به هر صورت که می‌خواست ترکیب کرد.» (انفطار: ۸- ۶). از این قبیل آیات فراوان است، پس نخستین نعمت خدا بر انسان سلامت عقل و برتری از بسیاری موجودات دیگر به عقل کامل و بیان روشن است، چه هر جنبنده‌ای بر سطح زمین با حواس و ادراکاتی که دارد پایدار است و به تکامل رسیده، و خداوند نژاد آدم را به نیروی سخن برتری داده که در سایر مخلوقاتی که با حواس خود می‌توانیم آنها را درک کنیم وجود ندارد، و با همین قدرت بیان است که خدا او را بر مخلوقات دیگر مسلط ساخته، انسان امر و نهی می‌کند و آنها مسخر فرمان اویند چنان که در آیات قرآن این حقیقت را گوشزد کرده: «این چنین آنها (بهائم) را مسخر شما ساخته تا خدای را بر نعمت هدایتش تکبیر

گوئید.» (حج: ۳۷). «او است که دریا را تسخیر کرده تا از آن گوشت تازه خورید و زیور برای آرایش خود بیرون کشید.» (نحل: ۱۴). «چارپایان را آفریده، شما در آنها وسیله گرما و منفعتها دارید و از (گوشت) آنها می‌خورید، و بامدادان که بچرا می‌برید و پسین که بازشان می‌گردانید، مایه جمال و افتخارند، و بارهاتان را به شهرهائی حمل می‌کنند که خود جز با رنج و تعب نتوانید.» (نحل: ۷– ۵). از این رو خداوند انسان را به پیروی اوامر و اطاعت خود دعوت کرده که به او خلقت مستقیم، نطق کامل و قدرت تشخیص داده، پس از آنکه نیروی انجام تکلیف عطا کرده، فرموده: «هر چه توانید از خدا پروا کنید، و بشنوید و اطاعت نمائید.» (تغابن: ۱۶).

«خدا هیچ کس را بقدر گنجایشش تکلیف نکند.» (بقره: ۲۸۶). «خدا کسی را جز بقدر آنچه به وی داده تکلیف ننماید.» (طلاق: ۷). و آیات بسیار دیگر، و اگر خدا یکی از حسهای بنده را بگیرد تکلیف مربوط به آن حس

را از او بر می‌دارد، و لذا فرموده: «بر کور حرجی نیست، و همچنین بر لنگ الخ ...» (نور: ۶۱ و فتح: ۱۷). از هر کس در این شرائط باشد جهاد و کلیه وظائفی را که از انجامش عاجز است برداشته و همچنین حج و زکات را بر آن که مال و استطاعتش داده واجب کرده و از فقیر نخواسته، فرموده: «حج خانه (ی کعبه) از طرف خدا بر مردمی که قدرت (پیمودن) راه دارند واجب است.» (آل عمران: ۹۷). و در باره «ظهار» (نوعی طلاق که با کفاره اثرش باطل می‌شود) فرموده: «آنها که از زنانشان «ظهار» می‌کنند (آنها را همانند مادر و سایر محارم می‌خوانند) سپس از حرف خود باز می‌گرداند (و اراده نزدیکی با آنها می‌کنند) باید (پیش از تماس) برده‌ای آزاد کنند (و کسی که ندارد، شصت روز پیاپی پیش از تماس، روزه بگیرد) و هر که نتواند شصت فقیر را سیر کند.» (مجادله: ۴– ۳). اینها همه دلیل است که خداوند تبارک و تعالی از بندگان تکلیفی ما زاد بر قدرتی که به آنها داده نخواسته، و نهی و منع او هم به همین منوال است، این معنای «تندرستی و سلام تخلقت» است.

(۱) اما «آزادی راه» یعنی مانع و رادعی نداشته باشد که در عمل به دستور خدا از او جلوگیری کند. قرآن در باره افراد مغلوب و زیردستی که چاره‌ای ندارند و راه بجائی نمی‌برند (و توانائی مهاجرت از مکه ندارند) فرموده: «مگر مردان و زنان و کودکان زیردستی که قدرت چاره‌جوئی ندارند و راه به جایی نمی‌برند.» (نساء: ۹۸). خدا خبر داده که زیردست آزادی راه ندارد و در صورتی که دلش به ایمان مطمئن باشد تعرضی بر او نیست.

(۲) و اما «مهلت زمان» و فرصت، یعنی عمری که انسان از زمان تمیز که خداشناسی بر او واجب می‌شود، تا دم مرگ می‌گذراند، یعنی از آغاز تمیز و بلوغ تا هنگام مرگ، پس هر که در طلب حق به کمال نرسیده بمیرد، بخیر است (و مسئولیتی ندارد) چنان که خدا فرموده: «هر که از خانه بیرون رود، و در راه مهاجرت به جانب خدا و رسول (به مقصد نرسیده) بمیرد ... (اجرش بر خدا واقع شده).» (نساء: ۱۰۰). هر چند به علت نبودن فرصت کافی، توفیق عمل به دستورهای او را نیافته و در آیه دیگر بر اشخاص بالغ چیزهائی را حرام کرده که بر نابالغ حرام نکرده: «به زنان مؤمن بگو چشم فرو خوابانند، (و به نامحرم نگاه نکنند ... و زیور و آرایش خود را ننمایند جز به شوهران ... و کودکانی که هنوز از عورت زنان آگاهی ندارند).» (نور: ۳۱). زنان را از نمایاندن آرایش خود به کودک منع نکرده، و احکام دیگر هم در حق او جای نیست.

(۳) و اما در توشه، یعنی تمکن مالی و گذرانی که بنده بتواند از آن بر انجام وظائف الهی کمک گیرد، چنان که در قرآن فرموده: « (بر ناتوانان، و بیماران، و آنها که چیزی ندارند که خرج کنند و عائله‌شان معطل می‌مانند جهاد نیست ...) بر نیکوکاران راه تعرضی نیست.» (توبه: ۹۱). (ملامت بر آنهاست که با توانگری اجازه تخلف می‌خواهند) نمی‌بینی که خداوند عذر

کسی را که هزینه‌ای ندارد پذیرفته و آنها را که برای حج و جهاد و نظائر آن توشه و مرکب دارند معذور ندانسته، و همچنین بینوایان را (در باره زکات) معاف داشته و حقی برایشان در اموال توانگران قرار داده، فرموده: « (صدقات) مال بینوایانی است که در راه خدا درمانده و بیچاره‌اند ...» (بقره: ۲۷۳). دستور داده (از واجبات مالی) معافشان دارند و آمادگی انجام وظائفی که قدرت مالی بر آنها ندارند، از ایشان نخواسته.

(۱) و اما «سبب محرک» یعنی نیستی که انسان را به هر کار وامی‌دارد، سه و عضو مربوط به آن قلب است، پس هر که عملی انجام دهد و از صمیم دل با آن موافق نباشد خدا آن را نپذیرد، جز این که صدق نیت و اخلاص پیش آرد، از این رو خدا در باره منافقان فرموده:

«سخنانی به زبان آرند که در دل ندارند و خدا از سر ضمیرشان آگاهتر است.» (آل عمران:

۱۶۷). سپس در مقام توبیخ مؤمنان این آیه را بر پیغمبر (ص) نازل کرده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا کاری را که نمی‌کنید می‌گوئید.» (صف: ۲). و چون کسی حرفی زند و قلبش به آن معتقد باشد «نیت» او را وادارد تا با کردار، گفتارش را تصدیق کند، و اگر بدان پای‌بند نباشد حقیقتش (در عمل) آشکار نمی‌شود، آری آنجا که مانعی در کار است که نمی‌گذارد بر وفق عقیده کار کند خدا همان نیت راستین را می‌پذیرد، هر چند عمل با آن تطبیق نکند، چنان که (در باره عمار یاسر و امثالش) فرموده: «مگر کسی که (بر سخنان کفر آمیز) اجبارش کنند و دلش به ایمان مطمئن باشد.» (نحل: ۱۰۶). (و در باره قسم‌های بی‌قصد و اراده) فرموده: «خدا شما را به سوگندهای «لغو» مؤاخذه نفرماید.» (بقره: ۲۲۵).

پس قرآن و احادیث پیغمبر (ص) دلیلند که قلب اختیار دار همه حواس است، اعمال آنها را تصحیح می‌کند و هر چه را قلب تصحیح کند بطلان نپذیرد. این بود شرح پنج خصوصیتی که حضرت صادق (ع) فرمود.

(۲) جامع حد وسط میان جبر و تفویض است، اگر این پنج خصلت در وجود انسان کامل باشد باید هر چه را خدا و رسول فرموده‌اند همه را بکار بندد (و عذری در ترک آنها ندارد) و اگر یکی از آنها ناقص باشد، به همان نسبت از وظائف کاسته شود.

(۳) اما شواهد قرآنی بر اینکه خدا بوسیله «استطاعت» (و امکاناتی که داده) انسان را آزمایش می‌کند، که این هم جامع همان عقیده متوسط است (چون آزمایش نه با جبر سازگار است نه با تفویض) و این مفهوم گاهی به «فتنه» و گاهی به ابتلا تعبیر

شده و مفهوم هر دو یکی است، بسیار است، از جمله: «البته ما شما را خواهیم آزمود تا آنها که در راه خدا می‌کوشند، و شکیبایان را معلوم داریم.» (محمد: ۳۱). «و اخبار (و اظهارات) شما را نیز بیازمائیم، بزودی از آنجا که خود نمی‌دانند، بتدریج هلاکشان سازیم.» (اعراف: ۱۸۲). «الف، لام، میم، آیا مردم پنداشتند که چون گفتند: ایمان آوردیم رها شوند، و آزموده نگردند؟» (عنکبوت: ۲- ۱). و در باره فتنه‌ها که همان

آزمایش است، فرموده: «ما سلیمان را آزمودیم.» (ص: ۳۴). و در قصه موسی فرموده:

«ما قوم ترا پس از رفتن تو آزمودیم، «و سامری گمراهشان کرد.» (طه: ۸۵). و حضرت موسی عرض کرد: «این جز فتنه یعنی آزمایش تو نیست.» (اعراف: ۱۵۵). این آیات همه با یک دیگر قیاس شود، و شاهد همدیگر باشد، (۱) و اما آیات «بلوی» (که به این تعبیر ادا شده) که آن هم بمعنای اختیار و آزمایش است (البته این تعبیر در آیات قسمت اول هم بود):

«تا شما را در آنچه نصیبتان کرده بیازماید.» (مائده: ۴۸). سپس شما را از آنها منصرف کرد تا آزمایشتان کند.» (آل عمران: ۱۵۲). «ما آنها را آزمودیم، چنان که صاحبان باغ را.» (قلم: ۱۷). «مرگ و زندگی را آفریده تا بیازماید کدامیک از شما خوش‌عمل‌تر است.» (ملک: ۲). «آنگاه که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی آزمود.» (بقره: ۱۲۴). «و اگر خدا می‌خواست از آنها انتقام می‌گرفت ولی (جنگ را پیش آورد) تا شما را به یک دیگر بیازماید.» (محمد: ۴). و هر چه در قرآن بعنوان «بلوی» آمده که نمونه‌اش آیات مذکوره بود، همه بمعنای آزمایش است، و امثال آن در قرآن فراوان است، اینها امتحان را ثابت می‌کند، خدای عز و جل خلق را بیهوده نیافریده، آنها را خودسر رها نکرده، کارهای حکیمانه را به بازیچه انجام نداده، چنان که خود فرموده:

«آیا پنداشتید شما را بیهوده آفریدیم؟» (مؤمنون: ۱۱۵). اگر گویند: مگر خدا از وضع بندگان خبر نداشته که آنها را آزموده؟» گوئیم: چرا، او حتی پیش از عمل هم خبر دارد (که بنده چه خواهد کرد) چنان که (در باره جهنمیان) فرموده: «اگر (به دنیا) باز گردند دوباره به همان کارهائی که نهی شده بودند پردازند.» (انعام: ۲۸). آزمایش بدین منظور است که عدالتش را به آنها اعلام کند، و جز با حجت و دلیل پس از انجام عمل عذابشان ننماید چنان که خود فرموده: «اگر پیش از این به عذاب هلاکشان می‌کردیم، می‌گفتند: پروردگارا، چرا پیامبری برای ما نفرستادی.» (طه: ۱۳۴). و فرموده: «ما تا پیغمبری نفرستیم عذاب نخواهیم کرد.» (اسراء: ۱۵). (و در باره انبیا و پیمبران) فرموده: «فرستادگانی نوید بخش و بیم ده.» (نساء: ۱۶۵). نتیجه اینکه خداوند بندگان را بواسطه قدرتی که به آنها داده آزموده، و این عقیده بین جبر و تفویض است، و منطق قرآن و اخبار امامان از آل رسول (ص).

(۲) اگر گویند: این آیه: «هر که را خواهد هدایت کند، و هر که را خواهد گمراه سازد.» و امثال آن دلیل بر کدام قول است؟ (و آیا مذهب جبر را تأیید نمی‌کند؟) گوئیم: همه این آیات به دو گونه توجیه می‌شود: یکی اینکه اخبار از قدرت خداوند است که می‌تواند هر که را خواهد هدایت کند و هر که را خواهد گمراه سازد، ولی اگر پای اجبار به میان آید، چنان که در

طی رساله شرح دادیم، دیگر نه پاداش جا دارد و نه کیفر. دوم اینکه هدایت خدا بمعنای راهنمائی است چنان که فرموده: «ما قوم ثمود را هدایت کردیم.» یعنی راهنمائی کردیم. «اما کوری را بر هدایت برگزیدند.» (فصلت: ۱۷). اگر

ص: ۷۵۹

به اجبار هدایتشان کرده بود دیگر قدرت گمراه شدن نداشتند. ما نباید هر جا آیه مشتبه و دو پهلوئی دیدیم حجت بر آیات محکم (و غیر قابل تأویل) که مأموریم به آنها تمسک کنیم، قرار دهیم، قرآن خود فرموده «قسمتی از آن، آیات محکم است که اصل و اساس قرآن است و قسمت دیگر متشابهات است، اما آنها که در دل انحراف و کژی دارند، بمنظور فتنه و تأویل بدنبال متشابهات روند.» (آل عمران: ۷). و فرموده: «آن بندگان مرا مژده ده که سخن بشنوند و از بهترینش- یعنی محکم‌تر و روشن‌ترش- پیروی کنند، آنهایند که خدا هدایتشان کرده، و همانا خردمندانند.» (زمر: ۱۸).

(۱) خداوند ما و شما را به گفتن و بکار بستن آنچه دوست دارد و می‌پسندد موفق دارد، و به من و احسانش از معاصی دور کند، و الحمد للّه کثیرا کما هو اهله و صلی اللّه علی محمد و آله الطیبین و حسبنا اللّه و نعم الوکیل.

ص: ۷۶۱

(۱)

پاسخ سؤالات «یحیی بن اکثم»

موسی بن محمد بن الرضا (برادر حضرت هادی معروف به موسی مبرقع، مدفون در قم) گوید: یحیی بن اکثم را در «دار العام» (که شاید بیرونی خلیفه باشد) ملاقات کردم، سؤالاتی از من کرد، سپس خدمت برادرم علی بن محمد رسیدم و پس از موعظه‌هائی که فرمود و سبب شد، در حق آن جناب بصیرت یافتم و لزوم اطاعتش را شناختم، عرض کردم:

قربانت، ابن اکثم مسائلی را کتبا از من پرسیده که جواب دهم، حضرت خندید و فرمود:

فتوا دادی؟ گفتم: نه نمی‌دانستم. فرمود چه بود؟ عرض کردم: سؤالات از این قرار بود:

در این آیه: «آن که علمی از کتاب داشت (یعنی وزیر سلیمان) گفت: من آن تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم بر هم زنی حاضر کنم.» (نحل: ۴۰). مگر پیغمبر خدا به علم آصف محتاج بود؟

راجع به این آیه: «پدر و مادرش را بر فراز تخت برد و (همه) در برابرش بسجده افتادند.» (یوسف: ۱۰۰). چگونه یعقوب و فرزندانش که پیغمبر بودند برای یوسف سجده کردند؟

در این آیه: «اگر از آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در شکی، از آنها که پیش از تو کتاب می‌خوانده‌اند بپرس.» (یونس: ۹۴). خطاب به کیست؟ اگر به پیغمبر است چگونه او شک دارد و اگر به دیگری است قرآن بر که نازل شده؟

در این آیه: «اگر آنچه درخت در زمین است همه قلم باشد و دریا به ضمیمه هفت دریای دیگر مرکب شود «کلمات» خدا پایان نپذیرد.» (لقمان: ۲۷). این دریاها چیست؟ و کجاست؟

در باره بهشت خدا فرموده: «هر چه دل بخواهد و چشم از آن لذت برد در آن موجود است.» (زخرف: ۷۱). دل آدم گندم خواست و خورد، پس چرا مجازاتش کردند؟

در این آیه (البته بطوری که یحیی بن اکثم قاضی لواطکار دستگاه خلافت فهمیده) فرماید: «یا پسران و دختران به آنها تزویج کنیم.» (شوری: ۵۰) جایی که خدا پسران را به بندگانش تزویج کند چگونه قومی را بر این عمل کیفر داده؟

چگونه در بعضی از دعواها شهادت زن تنها مسموع است با اینکه خدا فرموده:

«دو مرد عادل را به شهادت گیرید؟» (طلاق: ۲).

در باره «خنثی» که علی (ع) دستور داده (برای تشخیص زن و مرد بودن و تعیین ارثش) ببینید از کدام مجری ادرار می‌کند، این جریان را که باید ببیند؟ اگر مرد نگاه کند شاید او زن باشد، و اگر زن ببیند شاید مرد باشد و این هر دو جایز نیست (مثل اینکه جناب قاضی نگاه مرد به عورت مرد و زن به عورت زن را جایز می‌دانسته‌اند) ادعای خودش هم که قبول نیست چون ذی نفع است.

راجع به مردی که دید چوپانی با گوسفندی جمع شده و چون چشمش به صاحب گله افتاد کنار رفت و آن گوسفند در میان گوسفندان دیگر گم شد، این گوسفندها را چگونه سر ببرند؟ و گوشتشان حلال است یا حرام؟

نماز صبح چرا بلند خوانده می‌شود با اینکه از نمازهای روزانه است، و بلند خواندن مربوط به نمازهای شب است.

علی (ع) به ابن جرموز (قاتل زبیر) فرمود: قاتل «ابن صفیه (یعنی زبیر) را به آتش بشارت ده (و با این عبارت به او فهماند تو اهل آتشی) چگونه او که امام بود این قاتل را نکشت؟

باز چرا علی (ع) در جنگ «صفین» همه لشکریان دشمن را می‌کشت، چه مهاجم، چه فراری، و چه زخمی، اما در جنگ جمل با فراری و مجروح کاری نداشت، و اعلان کرد: هر که به خانه‌اش رود ایمن است، هر که سلاحش را افکند ایمن است، این اختلاف رویه برای چه بود؟ و اگر حکم اول درست بود ناچار دوم اشتباه بوده.

اگر کسی به لواط اقرار کند باید حد بخورد یا نه؟

(۱) امام (ع) فرمود: بنویس. گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس بسم اللّه الرحمن الرحیم خدا ترا به راه راست هدایت کند، نامه‌ات رسید، خواسته‌ای ما را با خرده‌گیریها بیازمائی، تا مگر نقطه ضعفی در ما بیابی و عیبجوئی کنی، خدا ترا بر سوء نیتت

مکافات دهد، مسائلت را مشروح پاسخ دادیم، گوش فرا ده! فهمت را برای درک آنها آماده، و حواست را جمع کن! که حجت بر تو تمام شد و السلام: (۲) آن که علمی از کتاب داشت «آصف بن برخیا» بود، و حضرت سلیمان از شناسائی آنچه آصف می‌شناخت عاجز نبود، می‌خواست به امت خود از جن و انس بفهماند که حجت بعد از او آصف است و آن علم را سلیمان به امر خدا به وی سپرده بود، و تعلیمش کرده بود تا در امامت و رهنمائیش خلاف نکنند، چنان که در زمان حضرت داود هم (مسائلی از جانب خدا) به حضرت سلیمان تعلیم شده بود تا پیامبری و پیشوائی او پس از پدر معلوم شود و حجت بر خلق مستحکم گردد.

(۳) سجده یعقوب و فرزندانش برای اطاعت خدا، و اظهار محبت به یوسف بود (نه برای یوسف) چنان که سجود ملائکه هم برای آدم نبود، اطاعت فرمان خدا بود و اظهار علاقه به حضرت آدم، سجده یعقوب و فرزندانش در کنار یوسف نیز به شکرانه گرد هم- آمدن دوباره و پایان دوران فراق بود، نمی‌بینی که همان دم در مقام شکر می‌گوید: «پروردگارا، مرا پادشاهی دادی، و علم تعبیر خوابها آموختی.» (یوسف: ۱۰۱).

(۴) در آیه «فان کنت فی شک ...» مخاطب، پیغمبر است، اما او در وحی‌ای که به وی نازل شده بود شک نداشت، نادانان می‌گفتند:

چرا خدا فرشته‌ای را به رسالت نفرستاده، و پیغمبرش را با ما فرقی نگذاشته او هم می‌خورد، می‌نوشد، و در بازارها راه می‌رود؟ خداوند وحی کرد که در حضور این جاهلان از آنها که پیش از تو با کتابهای آسمانی آشنا بوده‌اند بپرس آیا خدا تاکنون پیغمبری برای بشر فرستاده که نخورد و ننوشد و در بازارها حرکت نکند؟ تو هم مثل آنها. و این تعبیر که «اگر شک داری» با اینکه او شک نداشت، از نظر مماشات و همراهی با طرف است، چنان که در آیه مباهله قرآن دستور می‌دهد بگو: «بیائید تا فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و خود ما و خود شما را دعوت کنیم. سپس نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» (آل عمران: ۶۱). (البته دروغگویان نصاری بودند و در این امر تردیدی نبود ولی) اگر می‌گفت لعنت خدا بر شما قرار دهیم به مباهله حاضر نمی‌شدند، و خدا می‌دانست پیغمبرش رسالتهای او را ابلاغ می‌کند و دروغگو نیست، اینجا هم پیغمبر به راستگوئی خود یقین داشت، ولی می‌خواست با مدعی بعنوان بی‌طرف گفتگو کند.

(۱) اما آیه: «و لو ان ما فی الارض من شجره اقلام ..» آری چنین است، اگر درختهای دنیا قلم شود و دریا را هفت دریا مدد کند و چشمه‌ها از زمین بجوشد، آبها تمام شود، پیش از آنکه «کلمات» خدا پایان پذیرد، و هفت دریا عبارت است از: چشمه کبریت، چشمه «نمر»، چشمه «برهوت»، چشمه «طبریه» (که لا بد همان دریاچه طبریه در شمال فلسطین است)، آب گرم «ماسبندان» (که گویند محلی بوده در خوزستان)، آب گرم افریقیه، معروف به «لسان» و چشمه «بحرون» و کلمات پایان‌ناپذیر خدا مائیم که فضائلمان از درک بیرون است.

(۲) اما بهشت، البته هر گونه خوراکی، نوشابه، و سرگرمی که دل بخواهد و چشم لذت برد، در آن هست و همه را هم خداوند برای آدم حلال کرده بود، اما آن درختی که آدم و همسرش را از آن نهی کرده بود، درخت حسد بود (که بعنوان استعاره نام

درخت بر آن نهاده شده) به آنها توصیه کرده بود که به چشم حسد بر کسانی که خدا بر مخلوقات دیگر فضیلتشان داده ننگرند، آدم فراموش کرد و بر آنها حسد برد، و عزم و تصمیمی نداشت.

(۳) آیه «او یزوجهم ذکرانا و اناثا» مفهومش این است که گاه نوزاد دو تاست، یکی پسر و یکی دختر، و به هر دو تائی که با هم قرین باشند «جفت» گفته می‌شود، هر یک، جفت دیگری است (نه اینکه مراد ازدواج باشد) پناه بر خدا که مراد پروردگار جلیل نیرنگهائی باشد که تو بر خود ساخته‌ای تا مجوز بزهکاریت باشد. «هر که مرتکب این گناه شود کیفر بیند، روز قیامت عذابش دو چندان شود و خوار و زبون تا ابد در عذاب بماند.» (فرقان: ۶۹– ۶۸). البته اگر توبه نکرده باشد.

(۴) و اما قبول شهادت یک زن، این مربوط به «قابله» است (و موضوع زنده یا مرده بودن نوزاد هنگام ولادت) که گواهی او اگر پسندیده (و موثق) باشد پذیرفته است، و اگر پسندیده نباشد کمتر از دو زن کافی نیست، و به حکم ضرورت بجای دو مرد محسوب می‌شوند، چه اینجا مرد نمی‌تواند کار

زن را بعهده گیرد، و اگر یک زن (نامطمئن) بیش نبود، شهادتش با قسم قبول است.

(۱) اما مسأله خنثی همان است که علی (ع) فرموده، اما به این صورت که مردان عادلی جلوی آیینه می‌ایستند، خنثی پشت سر آنها برهنه می‌شود، شهود عکس او را در آیینه می‌بینند و گواهی می‌دهند.

(۲) در موضوع گوسفند و چوپان، اگر گوسفند معلوم بود باید آن را سر ببرند و بسوزانند، و گر نه (با قرعه تعیین می‌کنند) گله را دو نصف می‌کنند و قرعه می‌کشند، به نام هر یک در آمد نصف دیگر آزاد است، باز همین نصف را دو نیمه می‌کنند و قرعه می‌کشند و عمل را ادامه می‌دهند تا دو تا بیشتر نماند و قرعه آخرین به نام هر کدام افتاد آن را سر می‌برند و می‌سوزانند و بقیه آزاد می‌شوند.

(۳) اما بلند خواندن نماز صبح، برای این است که پیغمبر (ص) وقتی آن را می‌خواند که هوا تاریک بود، از این جهت به حکم قرائنهای شبانه است.

(۴) اما جریان علی (ع) و قاتل زبیر که فرمود: قاتل ابن صفیه را به دوزخ مژده بده، این مژده‌ای بود که قبلا پیغمبر (ص) داده بود، و قاتل از خوارج بود که در جنگ نهروان شرکت کرد و علی (ع) از این جهت او را نکشت که می‌دانست در فتنه نهروان کشته خواهد شد.

(۵) اما اختلاف روش علی (ع) در جنگ صفین و جمل که آنجا مهاجم و فراری و زخمی را می‌کشت، و اینجا فراریان را تعقیب نمی‌کرد، مجروحان را نمی‌کشت، آنها را که سلاح خود می‌افکندند یا به خانه‌ها پناه می‌بردند امان داد، سرش این بود که اهل جمل فرمانده و رهبرشان (طلحه و زبیر) کشته شده بود، و دیگر (پایگاه) و جمعیتی نداشتند که به آن باز گردند و (فتنه را از سر گیرند) همه به خانه‌ها برگشته و دیگر نه جنگجو بودند، نه مخالف، و نه معارض، راضی بودند که کسی با آنها

کاری نداشته باشد و قهرا وظیفه در باره آنها که دیگر به فکر جمع‌آوری لشکر و از سر گرفتن جنگ نبودند، برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود، اما اهل صفین، به (پایگاه و) اردوئی مجهز بر می‌گشتند باز فرماندهی داشتند که اسلحه، زره، نیزه، و شمشیر برایشان فراهم می‌کرد، جوائزی بینشان پخش می‌نمود، آذوقه تهیه می‌دید، بیماران را عیادت، و دست و پا شکستگان را شکسته‌بندی می‌کرد، زخمیان را درمان می‌نمود، پیاده‌ها را مرکب و برهنگان را جامه می‌داد، و باز دوباره همه را به میدان می‌فرستاد، و آماده نبرد می‌کرد، از این رو علی (ع) این دو گروه را به یک چشم ننگریست، که وظیفه را در پیکار با گویندگان لا اله الا اللّه خوب می‌دانست، حق را برایشان شرح می‌داد و هر که نمی‌پذیرفت شمشیر به رویش می‌کشید،

ص: ۷۶۹

جز اینکه توبه کند.

(۱) و اما مردی که به لواط اقرار کند، اگر شاهدی در کار نباشد و به دلخواه اقرار کند، حاکم شرع می‌تواند بر او منت بگذارد (و چون خود اقرار کرده معافش دارد) چنان که حق دارد از جانب خدا کیفرش دهد، نشنیده‌ای که خداوند به حضرت سلیمان فرموده: «این عطای ماست ... (خواهی منت گذار و بخش کن و خواهی نگه دار.» (ص: ۳۹). آنچه پرسیده بودی همه را پاسخ دادیم، این را بدان.

ص: ۷۷۱

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) به یکی از دوستانش فرمود: فلان را توبیخ کن و بگو: هر گاه خدا برای بنده‌ای خیر خواهد چون توبیخش کنند می‌پذیرد.

متوکل نذر کرده بود اگر خدایش شفا دهد مال بسیاری صدقه دهد، چون شفا یافت از علما پرسید چقدر باید بدهم؟ و مال بسیار چقدر است؟ هر کس چیزی گفت و بجائی نرسیدند، از حضرت هادی (ع) سؤال کرد، فرمود: هشتاد درهم بده، دلیل را پرسید، فرمود: خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر (ص) فرموده: خدا شما را در میدانهای بسیار یاری کرد، ما درگیریهای پیغمبر را شمردیم. به هشتاد بالغ شد، و خدا این مقدار را بسیار شمرده، متوکل خرسند شد و هشتاد درهم تصدق داد.

(۳) خداوند قطعه زمینهائی دارد که دوست دارد در آنجا بخوانندش، و هر که آنجاها دعا کند اجابت فرماید، «حائر» (حرم امام حسین (ع)) از آن جمله است.

(۴) هر که از خدا پروا کند، از او پروا کنند، هر که اطاعت خدا کند، اطاعتش کنند، هر که اطاعت خالق کند، از غضب مخلوق نهراسد، هر که خالق را بخشم آرد باید بداند که خلق بر او خشم گیرند.

(۵) خدا را جز به وصفی که خود فرموده نتوان توصیف کرد، چگونه توان خدائی را وصف کرد که حواس از درکش عاجز است، و وهم از دریافتش ناتوان، خاطرات قلبی نتواند محدودش کند، در دیدگان نگنجد، در عین نزدیکی دور است، و در عین دوری نزدیک، چگونگیها را ساخته، و نتوان گفت او چگونه است، مکان را آفریده و نتوان گفت او کجاست، کیفیت و مکان از ساحتش بدور است، یکتا و یگانه است، شکوهش بزرگ است، و نامهایش مقدس.

(۶) حسن بن مسعود گوید: خدمت حضرت ابو الحسن علی بن محمد (ص) رسیدم، آن روز انگشتم ضربه دیده بود، با سواری تصادف کرده بودم و بدوشم آسیب رسانده بود، در جنجال و ازدحامی وارد شده بودم و لباسهایم را پاره کرده بودند، گفتم: خدا شر تو روز را از سر من کوتاه کند، عجب روز شومی هستی. حضرت فرمود: تو هم این حرف را می‌زنی با اینکه با ما رفت و آمد داری؟ گناه خود را به گردن بیگناهی می‌افکنی؟ حسن گوید (با شنیدن این جمله) عقل به سرم بازگشت و فهمیدم اشتباه کرده‌ام. گفتم: مولای من استغفر اللّه (از خدا آمرزش می‌خواهم). فرمود: حسن! گناه روزها چیست که شما هر وقت به مکافات اعمال خود می‌رسید، به آنها دشنام می‌دهید؟ گفتم: یا ابن رسول اللّه، برای همیشه استغفار می‌کنم و این توبه من است.

فرمود به خدا، (این دشنامها) سودتان نبخشد، و خدا بر مذمت بی‌تقصیرها مجازاتتان می‌کند، حسن! مگر نمی‌دانی که ثواب و عقاب، و مکافات عمل در دنیا و آخرت به دست خداست؟ گفتم: چرا، مولای من. فرمود: دیگر تکرار نکن، و برای روزها نقشی در حکم خدا قائل مشو. گفتم: بچشم، مولای من.

(۱) هر که از مکر و مؤاخذه دردناک خدا ایمن شود، تکبر کند تا گاهی که قضا و فرمان نافذ او گریبانش را بگیرد، و هر که از جانب خدا دلیلی روشن داشته باشد، هر مصیبتی را سبک شمارد، هر چند بدنش را قیچی کنند، و پاره پاره شود.

(۲) «داود صرمی» گوید: سرورم (امام دهم) به من دستورهای زیادی داد (ظاهرا پیامهائی بوسیله او فرستاده) سپس فرمود، بگو ببینم چطور می‌گوئی؟ من آنچنان که فرموده بود بیاد نداشتم حضرت دوات را مرکب کرد و نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، ان شاء اللّه یادم می‌آید و کار به دست خداست، من لبخند زدم. فرمود چرا خندیدی؟ عرض کردم:

خیر است. فرمود: بگو. گفتم: حدیثی یادم آمد که یکی از اصحاب ما از جد شما حضرت رضا (ع) نقل کرد که چون دستور کاری می‌داد می‌نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ان شاء اللّه به یادم خواهد آمد از این رو تبسم کردم. فرمود: داود، اگر بگویم تارک تقیه چون تارک نماز است راست گفته‌ام.

(۳) روزی فرمود: «بطیخ» (که بمعنای: خربزه، کدو، هندوانه و خیار آمده و معلوم نیست اینجا مراد کدام است) باعث خوره است. یکی گفت: مگر مؤمن پس از چهل سالگی از دیوانگی و خوره و پیسی در امان نیست؟ فرمود: چرا ولی مؤمن هم اگر از دستور آن (خدائی) که ایمنش داشته تخلف کند از کیفر خلاف در امان نیست.

(۴) شکرگزار، سعادت شکرش از سعادت نعمتی که موجب شکر شده، بیشتر است، چه نعمت، حاجت زندگی است و شکر، هم نعمت است و هم پاداش.

(۵) خدا دنیا را جای گرفتاری قرار داده، و آخرت را سرای پاداش، گرفتاری دنیا را سبب ثواب آخرت قرار داده، و ثواب آخرت را عوض گرفتاری دنیا.

(۶) ظالم خردمند ممکن است خردش باعث عفو از ستمش گردد، و حق به جانب نابخرد ممکن است، سفاهتش نور حقش را خاموش کند.

(۷) آنکه دوستی و رأیش را برای تو جمع کند (و با دلسوزی رأیی دهد) اطاعتت را برایش جمع کن.

ص: ۷۷۵

(۱) هر که قدر خود را نداند از شرش ایمن مباش.

(۲) دنیا بازاری است، جمعی در آن سود برند و گروهی زیان بینند.

ص: ۷۷۷

(۱)

گفتار مفصل امام ابو محمد، حسن بن علی (عسگری) (ع) در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

نامه آن حضرت به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری.

خداوند ما و ترا از پرده‌پوشی خود برخوردار سازد، و در همه کارها (ولی) و سرپرست تو باشد نامه‌ات را دریافتم، خدایت رحمت کند، ما به شکر و نعمت الهی خانواده‌ای هستیم که بر دوستانمان دلسوزیم، از احسانهای پیاپی و فضل خداوند در حقشان خرسندیم، هر نعمتی که خداوند تبارک و تعالی به آنها انعام کند بحساب آریم. اسحاق! خدا نعمتش را بر تو و امثال تو یعنی آنها که ترحمشان کرده، و بصیرتشان داده، تمام کند، و اتمام نعمتش را، ورود در بهشت مقدر فرماید، هر نعمتی هر چه ارجمند و گرانقدر باشد شکرش حمد و سپاس خداوند تقدست اسماؤه است و من می‌گویم: بالاترین سپاس سپاسگزاران تا ابد، خدای را بر نعمتی که از رحمتش به تو داده، و از هلاک نجاتت بخشیده، راهت را در عبور از «گردنه» هموار ساخته، و به خدا این گردنه‌ای است دشوار، سخت، صعب العبور، و پر مشقت، که در کتب آسمانی پیشین ذکری کهن دارد، شما در زمان امام سابق تا هنگام در گذشتش و در دوران من کارهائی داشته‌اید که رأیتان نزد من ستوده نبوده، و توفیقی استوار نداشته‌اید. (۲) اسحاق! یقین بدان که هر که در دنیا کور باشد در آخرت کور و گمراهتر است. اسحاق! این نه چشم سر است که نابینا می‌شود، چشم دل است که در سینه‌ها است، چنان که خداوند در آیه محکم کتابش در باره ظالم فرمود که (روز

قیامت) گوید: «پروردگارا، چرا مرا کور محشور کردی؟ با اینکه در دنیا بینا بودم. خطاب شود: «این چنین آیات ما بر تو عرضه شد و فراموش کردی (و چشم دل نگشودی) همانسان امروز فراموش می‌شوی.» (طه: ۱۲۶– ۱۲۵). کدام آیه (و نشانه خدائی) بزرگتر از حجت خدا بر خلق و امین او در شهرها، و گواه وی در بندگانش، بعد از پیامبران، نیاکان نخستینش؛ و اوصیا، پدران بازپسینش؛ سلام اللّه علیهم اجمعین و رحمه اللّه و برکاته؟ (پس نشناختن امام وقت بزرگترین نشانه حق، سبب کوری قیامت است) کجا شما را به گمراهی می‌کشند و همچون چارپایان سر بزیر می‌روید؟ از حق روی گردانید، به باطل می‌گرائید، نعمت خدا را کفران می‌کنید، آیا از آنهائید که به پاره‌ای از کتاب ایمان آرند و پاره‌ای را انکار کنند؟ و سزای آنها که چنین کنند، از شما (مسلمانان) و غیر شما جز این نیست که در دنیا به ذلت افتد، و در آخرت به عذاب طولانی جاوید گرفتار شوند.

ص: ۷۷۹

و به خدا، این زبونی بزرگی است. (۱) خداوند که به منت و رحمتش وظایفی را بر شما واجب کرده، نه از روی احتیاج به شما، بلکه از سر مهربانی و رحمت بوده، جز او خدائی نیست، تا ناپاک و پاک را از هم جدا کند، اسرار سینه‌ها را بیازماید، آنچه در دل دارید پاک و خالص گرداند، تا به رحمتش سبقت گیرید، و درجات و منازلتان در بهشت (بر حسب اعمال) تفاوت یابد، حج، عمره، نماز، زکات، روزه، و ولایت را واجب کرده و دری برای گشودن واجبات به رویتان باز کرده، کلیدی برای یافتن راهش به دستشان سپرده (که همان ولایت است) اگر محمد و فرزندان جانشینش نبودند، چون چارپایان سرگردان بودید و هیچ واجبی را نمی‌شناختید، مگر می‌شود به شهری جز از دروازه راه یافت، و آنگاه که با نصب «اولیاء» بر شما منت نهاد این آیه را فرستاد: «امروز دینتان را کامل ساختم، و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برایتان پسندیدم.» (مائده: ۳).

و برای اولیایش حقوقی به عهده شما نهاده و دستور داده آنها را بپردازید، تا هر چه دارید، از زن، مال، خوراک، نوشابه، همه حلال شود. به پیغمبرش دستور داده: «بگو از شما مزدی نخواهم، بجز دوستی خویشانم.» (شوری: ۲۳). و بدانید که هر که (از پرداخت این حقها) بخل ورزد، از خود بخل کرده، خدا بی‌نیاز است و شما نیازمند و جز او خدائی نیست، بحث در باره حقوق شما و حقوقی که به گردن شماست بطول انجامید.

(۲) اگر نه این بود که خدا می‌خواهد نعمتش را بر شما تمام کند، نه دست خطی از من می‌دیدید، نه حرفی می‌شنیدید، پس از آنکه امام سابق در گذشته و شما در غفلت از امر آخرتتان بسر می‌برید، و پس از آنکه «ابراهیم بن عبده» را برای شما نصب کردم، و نامه‌ای بوسیله محمد بن موسی نیشابوری، برایتان فرستادم، و در هر حال خدا یاور است، مبادا در باره خدا (و امر دین) تقصیر و کوتاهی کنید و از زیانکاران شوید، نابود و از رحمت خدا دور باد آن که از طاعت خدا روی گرداند و پند دوستان را نپذیرد، خدا به شما دستور داده: از او، و پیغمبرش، و «اولو الامر» اطاعت کنید، خدا بر ناتوانی و غفلت شما رحمت آرد، و بر کارتان صبر و شکیبتان دهد، این انسان چقدر به پروردگار کریمش غره است؟ اگر سنگهای سخت محکم برخی از آنچه را که در این نامه است فهم کند از فرط پریشانی و وحشت و ترس از خدا و بازگشت به طاعت او، از هم بپاشد، هر چه خواهید بکنید. «عن قریب خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمالتان را می‌نگرند سپس به دانای غیب و شهود

بازمی‌گردید و به کارهائی که می‌کرده‌اید آگاهتان می‌کند.» (توبه: ۱۰۵). و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی محمد و آله اجمعین.

ص: ۷۸۱

(۱)

سخنان کوتاه آن حضرت در این زمینه‌ها: پند، حکمت، زهد و ...

(۲) کشمکش نکن که حرمتت می‌رود، شوخی نکن که بر تو جری می‌شوند.

(۳) آن که در مجلس به پایین‌تر از مقام خود راضی شود، پیوسته خدا و ملائکه بر او درود فرستند، تا برخیزد.

(۴) مردی از آن جناب دلیلی (بر امامت، یعنی معجزه) خواسته بود. حضرت پاسخ مرقوم داشت: هر که دلیل و برهانی طلبد و در اختیارش نهند، اگر از ایمان به صاحب اعجاز برگردد، دو چندان عذابش کنند، و هر که صبر کند (و اعجاز نخواهد) خدا تأییدش فرماید، آری این در سرشت مردم است که همی خواهند صحیفه‌های وحی آسمان بر آنها نازل شود، از خدا راستی و درستی خواهیم که یا تسلیم است یا هلاکت، و سرانجام کارها با خداست.

(۵) یکی از شیعیان طی نامه‌ای اختلافات شیعه را بعرض رسانده بود، حضرت در جواب نگاشت: روی سخن خدا با خردمند است. مردم در باره من چند دسته‌اند: یکی آنها که راه نجات را شناخته، به حق تمسک کرده، و به فرع اصل در آویخته‌اند (اصل، پیغمبر و امامان گذشته‌اند) نه شک دارند و نه تردید، و ملجأ و پناه دیگر نمی‌شناسند، دسته دیگر آنان که حق را از اهلش نگرفته‌اند، و مانند مسافر دریا چون موج زند بر آشوبند، و چون آرام شود بیارامند (مردم بی‌تشخیص و بی‌اراده و تقلیدچی) و گروه سوم کسانی که شیطان بر آنها غلبه کرده (فهمیده و دانسته) از روی حسد کارشان اعتراض به اهل حق، و دفع حق به باطل است، تو آنان را که به راست و چپ گرایند واگذار، که چوپان اگر خواهد گوسفندان را با کمترین تلاش گرد آورد، از افشاگری و ریاست‌طلبی بپرهیز که این دو خوی مایه نابودی است.

(۶) این گناه نابخشودنی است که گویند: ای کاش مرا به غیر از این معصیت مؤاخذه نکنند (یعنی سبک شمردن گناه) سپس فرمود: شرک در میان مردم از رد پای مور بر پلاس سیاه در شب تیره نامرئی‌تر است.

(۷) «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیکتر است.

(۸) هنگامی که جمعی از شیعیان در امامت آن جناب اختلاف کرده بودند، حضرت در نامه‌ای چنین مرقوم فرمود: هیچ یک از پدرانم چون من دچار شک و تردید این فرقه نشد، اگر این امر (امامت) را شما بعنوان یک امر موقت پذیرفته‌اید جا دارد که در آن شک کنید (که آیا مدتش سپری شده یا نه) اما اگر تا کارهای خدا (و برنامه‌های دین) باقی است، این هم هست، دیگر این شک

چه مفهوم دارد؟ (۱) محبت نیکان با یک دیگر برای آنها ثواب است، محبت تبهکاران با نکوکاران برای نکوکاران فضیلت است، دشمنی بدان با نیکان زینت (و افتخار) نیکان است (آری برای موسی و محمد و علی چه افتخار از این بهتر که فرعون و ابو جهل و معاویه با آنها دشمنند و اگر این دشمنی نبود و این دو آب در یک جوی می‌رفت، در درستی راه آنان هزاران شک و تردید جا داشت که حق و باطل را هرگز سر آشتی نباشد و هر جا این دو به هم نزدیک شدند یا حق حقیقت خود را از دست داده، یا باطل راه خود را گردانده) و دشمنی نیکان با بدان رسوائی بدان است.

(۲) به همه سلام کردن، و در مجلس، مادون مقام نشستن، نشان تواضع است.

(۳) خنده بی‌جهت نشان نادانی است.

(۴) آن همسایه که اگر نیک بیند سرپوش بر آن نهد، و اگر بد بیند افشا کند، مصیبتی کمرشکن است.

(۵) به شیعیانش فرمود: شما را توصیه می‌کنم به: پروای از خدا، پارسائی در دین، کوشش در راه خدا، راستگوئی، ادای امانت به نیک و بد، طول سجده، خوش همسایگی که اینها برنامه پیغمبر (ص) است، به فامیلهاتان محبت و احسان کنید «۱»، جنازه‌هاشان را تشییع کنید، از بیمارانشان عیادت کنید، حقوقشان را بپردازید، که چون یکی از شما در دین پارسا و در سخن راستگو، امانتدار و خوش اخلاق باشد، گویند این شیعه مذهب است و من خرسند شوم، از خدا پروا کنید و زینت ما باشید، ننگ ما نباشید، محبتها را بسوی ما جلب کنید، زشتیها را از ما دفع نمائید، که هر گونه خوبی به ما نسبت دهند ما اهلش هستیم، و هر عیبی به ما اسناد دهند ما از آن بدوریم، ما را در کتاب خدا حقی است، و با پیغمبر نسبتی، و از جانب خدا طهارتی، غیر از ما هیچ کس دعوی این مقام نکند جز دروغگوی، فراوان به یاد خدا و در فکر مرگ باشید، قرآن بخوانید، بر پیغمبر صلوات فرستید که ده حسنه دارد، سفارشهای مرا بخاطر سپارید، شما را به خدا می‌سپارم، و سلام من بر شما.

(۶) عبادت به روزه و نماز زیاد نیست، به فکر زیاد در باره خداوند است.

(۷) آن بنده که دورو، و دو زبان دارد، بد بنده‌ای است، روبرو از برادرش تعریف می‌کند و پشت سر گوشتش را (به غیبت) می‌خورد، اگر نعمتی یابد بر او رشک برد، و اگر گرفتار شود رهایش کند.

(۸) غضب کلید هر شر است.

---

(۱) این حدیث با اندکی تفاوت در کافی از امام صادق (ع) نقل شده البته نیمه دومش در کافی نیست، و بجای «فی عشائرهم» «عشائرکم» آمده که: معنای مناسبش به قرینه ما بعد این است که با اقوامی که در میان مخالفان دارید احسان و محبت کنید و شاید اینجا اشتباهی رخ داده باشد.

(۱) در سال ۲۶۰ به شیعیانش فرمود: تاکنون که ما در میان شما بودیم دستور می‌دادیم انگشتری را به دست راست کنید، و اینک که غیبت ما فرا رسیده می‌گوئیم به دست چپ کنید، تا وقتی که امر ما و شما ظاهر شود (و دولت حق سر کار آید) که این بهترین دلیل بر ولایت شما نسبت به ما اهل بیت است و در حضور آن جناب شیعیان انگشترها را از دست راست بیرون کشیده به دست چپ کردند، و حضرت فرمود: مطلب را به همه شیعیان ابلاغ کنید.

(۲) ناراحت‌ترین مردم، کینه‌توز است.

(۳) پارساترین مردم کسی است که در موارد شبهه توقف کند (و آنجا که حق روشن نیست دست به اقدام نزند) عابدترین مردم کسی است که ترک واجب نکند، زاهدترین مردم کسی است که از حرام بگذرد، کوشاترین مردم کسی است که گناه را وانهد.

(۴) شما عمرهائی کاهش‌پذیر، و دورانی محدود را می‌گذرانید، و مرگ ناگهان فرا می‌رسد هر که خیر کارد، خوشی درود. هر که شر کارد، پشیمانی درود. هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت، نه کند رو از نصیب خود بماند، نه حریص بیش از نصیب برد، هر که خیری یابد خدایش داده، و هر که از شری محفوظ ماند خدایش نگه داشته.

(۵) مؤمن برای مؤمن برکت است، و برای کافر حجت.

(۶) قلب احمق در دهان است، و دهان حکیم در قلب (۷) مبادا روزی قسمت شده ترا از انجام وظائف و فرائض باز دارد.

(۸) آن که در وضو از حد شرعی بگذرد (مثلا جای مسح را بشوید) چون کسی است که وضو را بشکند، (از کتاب «فقیه» «کناقصه» بصاد نقل شده یعنی تجاوزکننده چون کم‌کننده است و پا را چه بشوید، چه اصلا رها کند فرقی ندارد).

(۹) هیچ عزیز حق را وانگذاشت جز اینکه ذلیل شد، و هیچ ذلیل حق را نگرفت جز اینکه عزت یافت.

(۱۰) دوست مرد نادان در رنج است.

(۱۱) دو خصلت است بالا دست ندارد: ایمان به خدا، و نفع رساندن به برادران.

جرات (و پرروئی) فرزند با پدر در کودکی، موجب نافرمانی و آزار وی در بزرگی است.

(۱۲) اظهار مسرت در حضور غمگین از ادب به دور است.

(۱۳) بهتر از زندگی چیزی است که چون از دست دهی دشمن زندگی شوی، و بدتر از مرگ چیزی است که چون فرا رسد تمنای مرگ کنی.

(۱) ریاضت کشیدن جاهل، و برگرداندن معتاد از عادت معجزه را ماند.

(۲) تواضع نعمتی است که کسی بر آن رشک نبرد.

(۳) مرد را به چیزی که بر او سخت و ناگوار است احترام مکن.

(۴) آن که برادرش را در نهان نصیحت کند زینتش داده، و آن که در انظار مردم پندش دهد زشتش کرده.

(۵) هیچ بلا نیست جز اینکه در لفافه‌ای از نعمت پیچیده.

(۶) چه زشت است که مؤمن به چیزی دل بندد که مایه ذلت است.

(۷) پایان اخبار پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام در زمینه‌هائی که بیان کردیم و روایاتی که قید نمودیم. از توقیعات و مکاتبات حضرت صاحب الزمان (ع) با همه تواتر و استقامتی که در میان شیعه دارد چیزی نیاوردیم، چون حدیثی که با وضع کتاب و مطالب اینجا تناسبی داشته باشد بدست نیاوردیم، با اینکه عقیده ما در حق آن بزرگوار همان عقیده‌ای است که در باره پدران پیشینش ائمه راشدین سلام اللّه علیهم اجمعین داریم، و اینک برای مزید فائده و فزونی مواعظ احادیث دیگری همانند و هماهنگ روایات سابق بدنبال می‌آوریم و اللّه ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل.

(۱)

رازگوئی خداوند «عز و جل» با موسی بن عمران (ع)

(۲) موسی! در دنیا رشته آرزو را دراز مکن، که قلبت سخت شود، و سنگدل از من دور است. دل را با ترس بمیران، کهن جامه و تازه دل باش چنان که در زمین گمنام و در آسمان نامدار باشی. از انبوهی گناه چون گریزان از دشمن، به درگاه من شیون کن، و از خودم برای این کار کمک خواه که من خوب یاوری هستم.

(۳) موسی! من ما فوق بندگانم، بندگان زیردست من، و همه در پیشگاه من خوارند، تو به خود بدگمان باش، و فرزندت را نیز بر دینت امین مشمار، جز اینکه او هم چون تو دوستدار صالحان باشد.

(۴) موسی! شستشو کن، و غسل کن، و به بندگان صالح من نزدیک شو.

(۵) موسی! در نماز و مرافعات امام آنان باش، بر طبق آنچه بر تو نازل کرده‌ام، میانشان به حق قضاوت کن، که این (تورات) حکمی روشن است، و برهانی تابان، و نوری که در باره اولین و آخرین سخن می‌گوید.

(۶) موسی! من مشفقانه ترا در باره فرزند دوشیزه شوهر نکرده: عیسی بن مریم، صاحب الاغ و «برنس» (نوعی کلاه دراز) و زیت و زیتون و محراب، سفارش می‌کنم «۱» و پس از او در باره صاحب اشتر سرخ (پیغمبر اسلام)، طیب طاهر، مطهر، که نشانه‌اش در کتاب تو (تورات) این است که: مؤمن و نگهبان کتابها (ی آسمانی) است، اهل رکوع و سجود و رغبت (به درگاه خدا) است برادرانش، بینوایانند، یاورانش قومی دیگرند (غیر از قبیله خودش، یعنی مردم مدینه) دورانش دوران سختی و فشار و کشتار است، نامش احمد و محمد امین است، از باقیماندگان اولین (نژاد پیمبران سلف) است، به همه کتابها ایمان آرد، همه پیغمبران را تصدیق کند، امتش مشمول رحمت و مایه برکتند، ساعتهای معینی برای اعلان نماز دارند، او را تصدیق کن که برادر تو است.

(۷) موسی! او امین من است، بنده راستین مبارکی است؛ بر هر چه دست نهد برکت یابد، در علم من چنین است و چنینش آفریده‌ام، به وجود او قیامت را افتتاح کنم (نخستین کسی است که در قیامت بپا خیزد) به دست امتش کلیدهای دنیا را مهر کنم (دورانش را درهم پیچم) به ستمگران بنی اسرائیل سفارش کن نام او را محو نسازند، تنهایش نگذارند، گرچه این کار را خواهند کرد، دوستی این پیامبر برای من «حسنه» است،

---

(۱) حضرت عیسی با این صفات معرفی شده که بر الاغ می‌نشیند «برنس» بر سر می‌نهد، روغن و دانه زیتون می‌خورد و یا در منطقه زیتون طلوع می‌کند و در محراب به عبادت می‌پردازد.

من از حزب اویم، و او از حزب من، و حزب من غالب است.

(۱) موسی! تو بنده منی، و من خدای تو. ناچیز مستمند را زبون مشمار، بر توانگران حسرت مخور، چون مرا یاد کنی افتاده باش، در وقت تلاوت ذکر به رحمتم امیدوار باش، لذت تورات را با آوای خاشع حزین به من بشنوان، هنگام یاد من آرام باش، مرا بپرست، و شریکی برایم نیاور، منم آقای بزرگوار، ترا از نطفه، از آبی بی‌مقدار آفریدم، از گلی که از زمینی پست و درهم آمیخته بیرون کشیدم، ساختم، و (این گل) بصورت بشری در آمد، منم که آن را مخلوقی ساختم، پایدار و بزرگوار است ذات من، منزه است صنع من، همانندم چیزی نیست، و منم زنده پاینده بی‌زوال.

(۲) موسی! چون به درگاه من دست برداری، ترسان، بیمناک، و هراسان باش، چون به مناجات پردازی، از روی ترس و با دلی لرزان مناجات کن، دوران زندگی را با تورات من حیات بخش، خصال نیکم را به جاهلان بیاموز، نعمتهای باطن و ظاهرم را گوشزد کن، بگو به گمراهیهائی که در آن غوطه‌ورند ادامه ندهند، که مؤاخذه من سخت است.

(۳) موسی! اگر پیوندت با من برید، با دیگری نپیوندد، پس مرا بپرست، برابرم همچون بنده ناچیز سر پا بایست، نفس خود را نکوهش کن که از همه به ملامت سزاوارتر است، به کتاب من بر بنی اسرائیل بزرگی نکن، قلب ترا این پند روشنگر بس است، که کلام پروردگار جهانیان «جل ذکره» است.

(۴) موسی! هر وقت مرا بخوانی بیابی، و بزودی آنچه از تو سرزده بیامرزم، آسمان، بیمناک تسبیح من گوید، فرشتگان از ترس من هراسانند، زمین از روی طمع مرا تسبیح کند، مخلوق همه خوار، و زار در تسبیحند، پس بر تو باد به نماز که در پیشگاه من مقامی بلند، و پیمانی استوار دارد، و آنچه (از عبادات) جزء (و متمم) نماز است به آن ملحق کنم، زکات مایه تقرب آن است که از مال و غذای پاک باشد، چه من جز (هدیه) پاکی که خالص برای من باشد نپذیرم، صله رحم را نیز با آن قرین سازم، منم رحمان و رحیم، «رحم» (خویشاوندی) را از فضل و رحمت خود آفریده‌ام، تا بندگان بدان با یک دیگر مهر ورزند، و در آخرت به درگاه من قدرتی دارد (که درخواست می‌کند: خدا یا با آن که با من پیوند کرده بپیوند، و از آنکه از من بریده ببر) من از آن کس که پیوند خویشی را بریده می‌برم و با آن که پیوند کرده می‌پیوندم، و با هر که دستورم را ضایع کند چنین خواهم کرد.

(۵) موسی! سائل را گرامی دار، با زبان خوش، یا عطای اندک بازش گردان، که گاه کسی بصورت سائل پیش تو آید که نه انس است و نه جن، فرشته خداست، برای آزمایش تو آمده، که با نعمتهائی که به تو داده‌ام چه می‌کنی؟ و مالی را که به تو بخشیده‌ام

با دیگران در میان می‌نهی؟ پس متضرعانه برای من افتادگی کن، صدا به ولوله کتاب برآور (تورات را با شور و نوا بخوان، یا وا ویلاهای آن را به بانگ بلند برخوان) و بدان که من ترا می‌خوانم چنان که خواجه غلامش را، تا به شرف منزلها برسی، این از احسان من بر تو و نیاکان گذشته تو است.

(۱) موسی! در هیچ حال مرا از یاد مبر، به فزونی ثروت شاد مشو، که فراموشی من سنگدلی آرد. و مال بسیار با گناه بسیار همراه است. زمین مطیع است (آسمان مطیع است) دریاها مطیعند، هر که نافرمانی کند بدبخت شود، چه منم بخشنده (ی مهربان)، بخشنده هر دوران، پس از سختی، رفاه آرم، و پس از رفاه، سختی و پادشاه بدنبال پادشاه، و پادشاهی من جاوید و زوال ناپذیر است، هیچ چیز در زمین یا آسمان بر من نهان نباشد، چگونه آنچه از من هستی گرفته، بر من پوشیده ماند و تو که ناچار به من بازمی‌گردی چگونه در آنچه نزد من است همت نداری؟ (۲) موسی! مرا گنجینه خود قرار داده، گنجهای اعمال صالحت را به من بسپار، از من بترس، و از دیگری بیم مدار، بازگشت به من است.

(۳) موسی! در توبه شتاب کن، در گناه تعجیل نکن، در توقف برابر من به هنگام نماز درنگ کن، به غیر من امید نبند، مرا سپر سختیها، و پناهگاه بلاها، و حوادث قرار ده.

(۴) موسی! در کار خیر با اهلش رقابت کن، که نیکی چون نامش نکوست، شر را برای فریب خوردگان بگذار.

(۵) موسی! زبان را پشت سر قلب بگذار (بیندیش و بگو) تا سالم مانی، شبانه‌روز فراوان به یاد من باش، تا غنیمت بری، بدنبال گناه مرو که پشیمان شوی، زیرا میعادگاه گناهان دوزخ است.

(۶) موسی! با آنها که ترک گناه کرده‌اند خوش کلام و همنشین باش، آنها را برای غیاب خود (و به نقل وافی «برای عیب خود») به برادری گیر، با آنها بکوش، تا با تو بکوشند.

(۷) موسی! آنچه برای من کنند اندکش بسیار است، و آنچه برای دگران کنند، بسیارش اندک، شایسته‌ترین روزهای تو آن است که در جلو داری، بنگر چه روزی است، برای آن پاسخی فراهم کن که ترا بازداشت کنند و به سؤال کشند، پند خود را از روزگار و اهلش بگیر، که روزگار بلندش کوتاه است (چون زودگذر است) و کوتاهش بلند (اگر قدردانی) و همه چیز فانی است، چنان بکوش که گوئی جزای عمل را به چشم می‌بینی، تا طمعت به آخرت زیاد گردد، این جهان آینده‌اش هم چون گذشته است، و هر عمل‌کننده باید از روی بصیرت و نمونه کار کند.

ص: ۷۹۵

پسر عمران! تو به سود خود در تلاش و طلب باش، بلکه فردا، روز بازخواست، رستگار شوی، روزی که اهل باطل زیان بینند.

(۱) موسی! دنیا را واگذار، از آن بگذر، که نه دنیا برای توست، نه تو برای دنیا، ترا چه به خانه ستمکاران؟ جز اینکه در آن به کار نیکی پردازی که برای این کار خوش سرائی است.

(۲) موسی! دنیا و اهلش برای یک دیگر فتنه‌اند، هر کس به وضع خود و کار خود، خوش دل و خوشبین است. اما مؤمن آخرت در نظرش جلوه‌گر است، هر دم سست شود، در آن بنگرد (تا نیرو گیرد) لذت آنجا میان او و کامرانی دنیا سد شده، سحرگاه او را چون سواری که به مقصد شتابد به تکاپو گمارد، روز اندوهگین، و شب غمین است، خوشا بحالش، اگر پرده برافتد چه شادمانیها که بیند.

(۳) موسی! اگر دیدی ثروت رو آورده بگو: کیفر گناهی پیش افتاده، و اگر دیدی فقر روی کرده، آفرین بر نشان صالحان، (موسی) گردنکش ستمکار مباش، و با ستمگران یار مشو.

(۴) موسی! آن زندگی را که پایانی نکوهیده دارد، هر چه هم دراز باشد، عمر نتوان گفت، و آنچه بدان دست نیابی، اگر (این محرومی) خوش عاقبت باشد، زیانت نرساند.

(۵) موسی! کتاب که (شاید تورات باشد، یا لوح محفوظ) با کمال صراحت سرانجام ترا بیان کرده، با این وصف چگونه با این چشمها می‌خوابی؟ و چگونه گروهی لذت زندگی را می‌چشند، اگر نه این است که پیوسته در غفلت و پیاپی در شهوات بسر می‌برند. راستان عالم از کمتر از این بیتابی کنند.

(۶) موسی! بندگانم را بگوی مرا بر (جبران) گذشته‌ها بخوانند، اما نخست اقرار کنند که من ارحم الراحمینم، دعای بیچارگان را اجابت کنم، نگرانی را برطرف سازم، زمانه را تغییر دهم، گشایش آورم، اندک را سپاس گزارم، بسیار را پاداش دهم، درویش را توانگر سازم و منم پاینده مقتدر توانا. هر خطاکار که به تو پناهنده شود بگو: اهلا و سهلا، (خوش آمدی) به فراخ‌ترین درگاه بار گشودی، درگاه پروردگار جهانیان، برایش استغفار کن، و همچون یکی از آنها باش، به جهت فضل و احسانی که به تو کرده‌ام بر آنها بزرگی نکن، بگو تا از فضل و رحمتم بخواهند که اختیارش به دست هیچ کس دیگر نیست، و من فضل عظیم دارم، پناهگاه خطاکارانم، همنشین بیچارگانم، آمرزشخواه گنهکارانم «۱»، تو در پیشگاه من مقامی پسندیده داری، مرا با قلبی

---

(۱) جمله به این صورت صحیح بنظر نمی‌رسد، که اطلاق مستغفر، بر خداوند محتاج به تأویلات بعیده است و در وافی چنین آمده، طوبی لک یا موسی، کهف الخاطئین ... موسی خوشا بحال تو که پناه خطاکاران، و همنشین بیچارگان و آمرزشخواه گنهکارانی و باید مطمئن بود که نقل وافی- از کافی- صحیح است.

ص: ۷۹۷

پاک و زبانی راستگو بخوان، چنان باش که من خواسته‌ام، فرمانم را گردن نه، بر بندگانم به آنچه آغازش از تو نبوده (مانند نبوت و کتاب) بزرگی نکن، به من تقرب جوی من به تو نزدیکم، چیزی که سنگینی و ثقلش ترا بیازارد از تو نخواسته‌ام، فقط خواسته‌ام مرا بخوانی تا اجابت کنم، درخواست کنی تا بدهم، به آنچه تأویل و تفسیرش را از من گرفته‌ای و نازل کردنش هم با من است (یعنی تورات) به من تقرب جوئی.

(۱) موسی! به زمین بنگر که بزودی قبرت می‌شود، به آسمان دیده بگشای که بالای سرت پادشاهی بزرگ است، تا در دنیائی به حال خود گریه کن، از تباهی و مهلکه‌ها بپرهیز، آرایش و زرق و برق دنیا فریبت ندهد، بظلم راضی نباش، و خود نیز ستم نکن که من در کمین ستمکارم تا حق مظلوم را از او بگیرم.

(۲) موسی! نیکی، ده برابر بحساب آید و بدی یکی، و همان یکی باعث هلاک است، به من مشرک مشو، روا نیست برای من شریک آوری، میانه‌رو و مستقیم باش، همانند آن کس دعا کن که به آنچه نزد من است رغبت دارد، از کرده‌ها پشیمان است، که چنان که سیاهی شب را روشنائی روز ببرد، بدی را نیکی محو کند و چنان که تیرگی شب پرتو روز را بپوشاند، بدی، نیکی را فرا گیرد و سیاه کند.

ص: ۷۹۹

(۱)

رازگوئی خداوند «جل ثناؤه» با عیسی بن مریم (ع)

(۲) عیسی! منم پروردگار تو و پدرانت، نامم «واحد» (یگانه) است، منم یکتائی که در آفرینش هر چیز منفردم، هر چیز ساخته من است و همه به من باز می‌گردد.

(۳) عیسی! توئی «مسیح» به فرمان من (بعضی گویند مسیح بمعنای پادشاه است، که رسم بوده است سلاطین را با روغن مقدس مسح می‌کرده‌اند) به اذن من از گل (پرنده) می‌آفرینی، به کلام من مردگان را زنده می‌کنی، پس به من امیدوار، و از من بیمناک باش، که هیچ پناهی از من جز خودم نیابی.

(۴) عیسی! ترا مشفقانه از سر رحمت نصیحت می‌کنم تا خشنودی من جوئی و در خور ولایت و دوستی من شوی، تو هر کجا باشی در بزرگی و کودکی مبارکی، شهادت می‌دهم که تو بنده منی از کنیزم. با «نوافل» (مستحبات) به من تقرب جوی، و بر من توکل کن تا کفایتت کنم، و دست به دامان دیگری مشو که ترا وانهم.

(۵) عیسی! بر بلا صبر کن، به قضا تن ده، چنان باش که من خوش دارم، خشنودی من در این است که اطاعتم کنند، و نافرمانی ننمایند.

(۶) عیسی! یاد مرا با زبان زنده کن، و محبتم را در دل داشته باش.

(۷) عیسی! در ساعتهای غفلت (نیمه‌های شب) بیدار باش، و حکمتهای لطیف را برای من استوار ساز.

(۸) عیسی! امیدوار و بیمناک باش، دل را با ترس بمیران.

(۹) عیسی! در جستجوی خشنودی من، شب زنده‌دار باش، و برای روز نیاز خود، روز را با تشنگی و (روزه) بسر بر.

(۱۰) عیسی! تو (در برابر ضعیفان مسئولی، بر ضعیف رحمت آور چنانچه من بر تو رحمت آرم و یتیم را مران.

(۱۱) عیسی! در خلوتها به حال خود گریه کن، قدمها را بسوی نمازخانه‌ها بردار، لذت- ذکر گفتن را به من بشنوان، که رفتار من با تو نیک است.

(۱۲) عیسی! چه امتها که به کیفر گناهان هلاک کردم، و ترا از آن گناهها نگه داشتم.

(۱۳) عیسی! با ضعیف مدارا کن، دیده ناتوانت را به آسمان بردار، و مرا بخوان که من به تو نزدیکم، و جز با تضرع و زاری مرا یاد نکن، و هم و غمت یکی باشد (من و دیگر بس) که هر گاه بدین حال

بخوانیم اجابتت کنم.

(۱) عیسی! آن سرکش عصیانگر که روزی من خورد و غیر مرا پرستد، به هنگام سختی مرا خواند و اجابتش کنم و باز برگردد، ترا مغرور نسازد. سر از فرمان من می‌پیچد؟ یا به معرض خشم من می‌آید؟ به خودم سوگند، چنانش بگیرم که راه نجاتی نیابد، و جز من پناهگاهی نداشته باشد، از آسمان و زمین من به کجا می‌گریزد؟ (۲) عیسی! به ستمگران بنی اسرائیل بگو: شما که مال حرام زیر دامان دارید و بت در خانه، مرا نخوانید، که من سوگند یاد کرده‌ام هر خواننده را اجابت کنم و اجابت آنها این است که لعنتشان کنم تا تار و مار شوند.

(۳) عیسی! آن لذت که دوام ندارد، و آن عیش که زوال پذیرد، چه خیر دارد؟ (۴) پسر مریم! اگر آنچه برای بندگان صالحم آماده کرده‌ام، به چشم ببینی، دلت از شوق آب شود، و روحت از قالب بدر آید، که چون آخرت سرائی نیست، پاکان همه در کنار یک دیگرند، فرشتگان مقرب بر آنها وارد شوند، از هول وحشتهای قیامت در امانند، جایی که نعمتش تغییر نیابد، و زوال نپذیرد.

(۵) پسر مریم! بر سر نعمت آخرت با سبقت‌جویان و کوشندگان بکوش، که آرمان «متمکنان» (و به نقل وافی که مناسبتر است: آرمان آرزومندان) است و خوش منظره، خوشا بحالت پسر مریم، اگر بکوشی و کار کنی با پدرانت آدم و ابراهیم در بهشتها و نعمتهائی بسر بری که هیچ چیز را با آن مبادله نکنی و هیچ گاه دوریش را نخواهی، من با پرهیزگاران چنین کنم.

(۶) عیسی! از آتشی شرربار و غل و شکنجه‌دار، با گریزندگان بسوی من بگریز، آتشی که تا ابد هیچ شادی و رحمتی درونش نرود، و هیچ غمی از آن برون نیاید، چون پاره‌های شب تار است، هر که از آن برهد رستگار است، آنجا خانه جباران، سرکشان، ستمگران، و هر درشتخوی سنگدلی است.

(۷) عیسی! بدخانه‌ای است برای هر که بدان گراید، سرای ستمکاران بد سرائی است، من تو را از نفس خود زنهار دهم، از من آگاه باش.

(۸) عیسی! هر کجا هستی مرا منظور دار، گواه باش که من ترا آفریده‌ام، تو بنده منی، من تو را نقش‌بندی کرده و به زمین فرو آورده‌ام.

(۹) عیسی! (کودک) نفس را از (پستان) شهوات تباهگر بازگیر، از هر لذتی که از من دورت کند کناره گیر،

و بدان که نزد من مقام پیامبری امین داری، پس از من بر حذر باش.

(۱) عیسی! من ترا به «کلام» خود آفریدم، مادرت مریم ترا به فرمان من زائید، روح خود: جبرئیل امین فرشتگانم را بسویش فرستادم تا تو (انسان) زنده‌ای شدی که روی زمین راه می‌روی، اینها همه در علم من گذشته بود.

(۲) عیسی! اگر من بر تو غضب کنم خشنودی هیچ کس سودت نبخشد، و اگر من از تو راضی باشم خشم هیچ کس زیانت نرساند.

(۳) عیسی! مرا هم تنها و هم در جمع قومت یاد کن تا ترا در جمعی بهتر از آدمیان یاد کنم.

(۴) عیسی! مرا چون غریق بی‌دادرس بخوان.

(۵) عیسی! به من سوگند دروغ یاد نکن که عرشم بلرزه آید، دنیا عمری کوتاه و آرمانی دراز دارد و من سرائی دارم که از آنچه (مردم) گرد آورند بهتر است.

(۶) عیسی، (به نقل وافی: به ستمگران بنی اسرائیل بگو) آن زمان که من نامه‌ای برون آرم که به حق سخن گوید، و شما خود بر باطنها و رازهائی که می‌پوشاندید و کارهائی که می‌کردید، شهادت دهید، چه خواهید کرد؟ (۷) عیسی! به ستمگران بنی اسرائیل بگو: رویها را شستید، و دلها را آلودید، به من مغرور می‌شوید؟ بر من گستاخی می‌کنید؟ برای مردم دنیا عطر می‌زنید و درونتان نزد من بسان مردارهای گندیده است گوئی مردگانید.

(۸) عیسی! به آنان بگو: ناخنها را از کسب حرام کوتاه کنید، گوشها را از سخنان زشت کر سازید و با دل به من روی آرید که من با صورتها کار ندارم.

(۹) عیسی! از کار نیک خرسند باش که باعث خشنودی من است، بر کار بد گریه کن که مایه زشتی است، آنچه دوست نداری با تو کنند با دیگران نکن، اگر بر گونه راستت سیلی زدند گونه چپ را بگیر، تا توانی با دوستی و محبت (به خلق) به من تقرب جوی، و از نادانان روی بگردان.

(۱۰) عیسی! (مردم را) به نکوکاران رهنمائی کن (در وافی «ذل» به ذال است و بسیار مناسب‌تر است یعنی در برابر نکوکاران تواضع کن) و با آنها در کار خیر شریک شو، بر آنها گواه باش، به ستمگران بنی اسرائیل بگو: ای رفیقان بد، اگر (از نافرمانی) دست نکشید، شما را میمون و خوک سازم.

(۱۱) عیسی! به ستمگران بنی اسرائیل بگو: حکمت از بیم من می‌گرید و شما خنده کنان یاوه می‌گوئید،

مگر سند بیزاری (از آتش) برایتان آمده؟ یا امان نامه عذاب در دست دارید؟ و یا به کیفر من متعرض می‌شوید؟ به خودم سوگند، عبرت آیندگانتان سازم.

(۱) پس ای زاده مریم! دوشیزه شوهر ندیده! ترا به سرور پیامبران، دوستم: احمد، صاحب شتر سرخ موی، و صورت تابان، (پیغمبر) نور افشان، پاکدل، سختگیر (با دشمن)، آزرمگین بزرگوار، توصیه می‌کنم، او رحمت جهانیان است و روز دیدار من

سرور آدمیان، از همه گذشتگان نزد من ارجمندتر و از همه پیامبران به من نزدیکتر است، عربی درس- ناخوانده است، به دین من حکم کند، در راه من شکیبا باشد، در دفاع از دینم با مشرکان بجنگد، به تو سفارش می‌کنم که او را به بنی اسرائیل معرفی کنی، دستور دهی تا تصدیقش کنند و به او ایمان آرند، متابعت و یاریش کنند. عیسی عرض کرد: پروردگارا، این پیامبر عظیم الشأن کیست؟ که من باید رضایت او را تا این حد فراهم کنم؟ فرمود: او محمد فرستاده خدا به همه مردم است، مقامش از همه به من نزدیکتر، و شفاعتش از همه آماده‌تر است، خوشا بحال این پیامبر و خوشا بحال امتش، آنها مرا به همان راه او دیدار کنند، اهل زمین وی را بستایند، اهل آسمان بر او استغفار کنند، امانتدار مبارک، پاکیزه، در پیشگاه من بهترین باقی ماندگان است، در آخر الزمان ظاهر شود، و چون بیاید آسمان بارانهای خود فرو ریزد، زمین سرسبز و خرم شود، تا برکت را ببینند، بر هر چه دست نهد مبارکش سازم، زن بسیار دارد، و فرزند کم.

(۲) عیسی! ترا به آنچه موجب قرب درگاه من است رهنمائی کردم، از آنچه باعث دوری از من است نهی کردم، به فکر خود باش.

(۳) عیسی! دنیا شیرین است، من ترا در آن به کار گماشته‌ام، از آن چه زنهارت داده‌ام کناره گیر، و آنچه درخواست نکرده در اختیارت نهاده‌ام بگیر.

(۴) عیسی! در عمل خود به دیده بنده گنهکار خطاکار بنگر، در عمل دیگران منگر، در دنیا پارسا باش، به آن دل مبند تا هلاک شوی (بر حسب نقل وافی: «لا ترغب فیها» که صحیح‌تر بود ترجمه شد).

(۵) عیسی! عقل و اندیشه را بکار گیر، در گوشه و کنار زمین بنگر که سرانجام ستمکاران چه بوده؟ (۶) عیسی! هر چه برایت گویم، نصیحت است، همه گفتارم حق است، منم حق آشکار، و به حق گویم اگر پس از اعلام و اخبار نافرمانی کنی غیر از من یاور و مددکاری نداری.

(۷) عیسی! دل را به ترس ادب کن، به زیردست بنگر، بالا دست را نبین،

و بدان که ریشه هر خطا و گناه محبت دنیاست، تو آن را دوست ندار، که من دوست ندارم.

(۱) عیسی! دل را برای من پاکیزه کن، در خلوتها زیاد مرا یاد کن، و بدان که خشنودی من در این است که به درگاهم تملق گوئی، در این کار زنده باش و مرده نباش.

(۲) عیسی! برای من شریک نیاور، از من بیمناک باش، به تندرستی مغرور مشو، خود را به مهلکه نیفکن، (طبق نقل وافی «تعبط» به عین مهمله، ترجمه شد) که دنیا سایه زودگذری را ماند، و آینده‌اش نیز چون گذشته است، پس تا توانی در کارهای شایسته بکوش، با حق باش گرچه تکه پاره شوی، و به آتشت کشند، پس از شناسائی مرا انکار نکن، با جاهلان مباش که هر چیز به همجنس خود پیوندد.

(۳) عیسی! برای من سرشک از دیدگان بیفشان، و از صمیم دل نرم و افتاده باش.

(۴) عیسی! در سختی مرا به فریادرسی خوان، که من فریادرس غمگینان، دادرس بیچارگان و ارحم الراحمینم.

ص: ۸۰۹

(۱)

موعظه‌های حضرت عیسی (ع)، در انجیل و غیره

(۲) خوشا بحال رحمدلان که در قیامت بر آنها رحم آرند، خوشا بحال اصلاح دهندگان مردم که روز قیامت مقرب درگاه خدایند، خوشا بحال پاکدلان که در رستاخیز به دیدار خدا نائل آیند، خوشا بحال فروتنان که در محشر تختهای پادشاهی را بدست آرند، خوشا بحال مستمندان که ملکوت آسمان مال آنهاست، خوشا بحال افسردگان که شادمانی در پیش دارند، خوشا بحال آنها که خاشعانه گرسنگی و تشنگی را تحمل کنند، سیرابشان خواهند کرد (خوشا بحال نکوکاران، برگزیدگان خدایشان نامند). خوشا بحال آنها که به جرم پاکی ناسزا شنوند، ملکوت آسمان مال آنهاست، خوشا بحال شما اگر (در راه خدا، ناپاکان) بر شما رشک برند، دشنامتان دهند، هر سخن زشت و دروغی در حقتان بگویند، خوش و خرم باشید که اجرتان در آسمان بسیار است.

(۳) و فرموده: بندگان بد! مردم را به گمان ملامت می‌کنید، و خود را به یقین سرزنش نمی‌کنید (بندگان دنیا، دوست دارید کمالی را که ندارید به شما نسبت دهند و انگشت‌نما باشید) بندگان دنیا! (به علامت زهد) سر می‌تراشید، دامان کوتاه می‌کنید، سر به زیر می‌افکنید، اما خیانت را از دل بیرون نمی‌کنید؟ بندگان دنیا! شما گورهای گچ اندود را مانید که برونی خوشایند دارد و درونش استخوانهای مردگان آکنده از گناه است.

(۴) بندگان دنیا! شما چراغ را مانید که مردم را روشن می‌کند، و خود را می‌سوزد.

(۵) بنی اسرائیل! مجلس علما را پر کنید هر چند با سر زانو راه پیمائید که خدا دلهای مرده را با نور حکمت زنده سازد، چنان که زمینهای مرده را به دانه‌های درشت باران.

(۶) بنی اسرائیل! کم حرفی حکمتی بزرگ است، سکوت بگزینید که آرامشی نیک، و باعث کم شدن خطا و سبکباری از گناه است. در علم را محکم سازید، در علم صبر است. خدا آن بنده را که بیهوده بخندد، یا به جانب غیر ادب و تربیت گام بردارد، دشمن دارد. و آن حاکم را که چوپان صفت از رعیتش غافل نشود، دوست دارد. از خدا در نهان شرم کنید چنان که از مردم در عیان حیا می‌کنید و بدانید که

ص: ۸۱۱

سخن حکیمانه، گمشده مؤمن است، پیش از آنکه گفتارهای حکمت‌آمیز بالا رود آنها را دریابید، و بالا رفتنش مرگ راویان است.

(۱) ای دانشمند! علما را برای علمشان احترام کن، ستیزه با آنها نکن، جاهلان را برای جهل‌شان حقیر شمار، اما طردشان نکن، آنان را نزدیک خوان و تعلیم ده.

(۲) ای دانشمند، بدان! هر نعمتی که شکرش را نتوانی، چون گناهی است که بر آن کیفر بینی.

(۳) ای دانشمند! هر گناهی که از توبه‌اش درمانی، چون عقوبتی است که بدان گرفتار شوی.

(۴) ای دانشمند! آن غم و رنجها که از زمان فرا رسیدنش بیخبری، پیش از شبیخونش آماده شو.

(۵) و به اصحابش فرمود: بگوئید ببینم اگر کسی بیند گوشه‌ای از جامه برادرش (در خواب) کنار رفته و عورتش نمایان شده، بقیه را هم عقب می‌زند، یا آن را می‌پوشاند؟

گفتند: البته آن را می‌پوشاند. فرمود: ابدا، شما جامه را یکباره عقب می‌زنید، فهمیدند سؤال جنبه مثال دارد. گفتند: یا روح اللّه، مقصد چیست؟ فرمود: این مثال مردی است که از برادرش عیبی بیند و نپوشاند.

(۶) حق گویم، من علم به شما می‌آموزم تا عالم شوید، نه خودبین و خودپسند، تا شهوتها را ترک نگوئید، به خواسته‌ها نرسید، و تا بر ناملایمات صبر نکنید به آرمانها دست نیابید، زنهار از نگاه (به نامحرم) که در دل بذر شهوت افشاند، و این خود برای نگرنده فتنه‌ای کافی است، خوشا بحال آن که دیده را در دل نهد، نه دل را در دیده، به عیب مردم همانند خواجگان ننگرید، بسان بردگان نگاه کنید که مردم دو دسته‌اند: گرفتار (عیبناک) و سالم، بر گرفتار رحمت آرید، و بر سلامت شکر گوئید.

(۷) بنی اسرائیل! از خدا خجالت نمی‌کشید؟ آب را تا از خس و خاشاک تصفیه نکنید گوار نمی‌دانید، اما چون به مال حرام رسید لقمه‌هائی همانند فیل را بی‌باک می‌بلعید، نشنیده‌اید که در تورات به شما سفارش کرده‌اند: با خویشان محبت کنید و آنان را پاداش دهید. اما من می‌گویم: با هر که از شما برید بپیوندید. به هر که دریغ کرد، عطا کنید.

با آن که بد کرد، نیکی کنید. به هر که ناسزا گفت، سلام کنید. در حق آن که با شما مرافعه دارد، انصاف دهید. از آنها که ستمتان کرده‌اند، بگذرید. چنان که خواهید از بدیهاتان بگذرند، از عفو خدا پند گیرید. نمی‌بینید خورشیدش بر نیک و بد می‌تابد، و بارانش بر شایسته و ناشایسته می‌بارد؟ اگر شما جز دوستدارانتان را دوست ندارید، و جز با آنها که احسانتان

کرده‌اند نیکی نکنید، و جز به آنها که هدیه‌ای داده‌اند، بخششی نکنید، پس شما بر دیگران چه مزیت دارید؟ این کار را که نابخردان بی‌فضل و دانش هم می‌کنند. آری اگر خواهید دوست و برگزیده خدا باشید به هر که با شما بد کرده نیکی کنید، از هر که ظلمتان کرده بگذرید، به هر که روی گرداند سلام کنید. سخن مرا بشنوید، وصیتم را حفظ کنید، سفارشم را مراعات نمائید، تا دانشمند و فقیه باشید.

(۱) حق گویم: دلهای شما آنجاست که گنجهایتان نهفته است، و از این رو مردم اموالشان را دوست دارند، و جانشان بدانها مشتاق است، پس گنجهای خود را در آسمان ذخیره کنید، که نه «سوس» (حشرات تباهگر چون بید و موریانه) آن را بخورد، نه دزدش ببرد.

(۲) حق گویم: بنده نتواند خدمتگزار دو خواجه باشد، هر چند تلاش کند، بناچار باید یکی را بگزیند. در دل شما هم دو محبت: محبت خدا و دنیا نگنجد.

(۳) حق گویم: بدترین مردم عالمی است که دنیا را بر علم ترجیح دهد، دوستش دارد، به دنبالش رود، و در طلبش بکوشد تا آنجا که اگر تواند مردم را (برای رسیدن به دنیا) سرگردان کند. کور را فروغ گسترده خورشید به چه کار آید، که دیده بینا ندارد؟ این عالم را نیز (چراغ) علم و دانش چه سود بخشد که عمل ندارد؟ میوه‌های درختان بسیار است، اما همه سودمند و خوردنی نیست. عالم نیز فراوان است، اما همه از علم خود نفع نبرند. زمین زیاد پهناور است، اما همه جا قابل سکونت نیست. گوینده هم بسیار است، اما گفتارها همه قابل تصدیق نیست. از آن دانشمندان دروغگوی پشمینه‌پوش حذر کنید که سر به زیر افکنده‌اند تا مزورانه بر خطاهای خود سرپوش نهند، گرگ وش از زیر چشم نگاه کنند، و گفتارشان با کردارشان هماهنگ نیست. مگر می‌توان از سیاه درخت، انگور چید، و از بوته حنظل (هندوانه ابو جهل) انجیر خورد؟ گفتار عالم دروغگوی نیز جز باطل و دروغ اثری ندارد، چنین نیست که هر که لب بگشاید راست گوید.

(۴) حق گویم: زراعت در دشت نرم هموار روید، نه در سنگستان سخت، حکمت هم در قلب متواضع رشد کند نه در دل متکبر سرکش. نمی‌دانید که هر که سر به سقف برافرازد، سرش را بشکند، و هر که سر به زیر افکند، از سایه‌اش برخوردار شود و پناهش دهد.

همچنین هر که برای خدا تواضع نکند، پستش سازد، و هر که فروتنی نماید سربلندش کند.

عسل در هر مشک سالم نماند، حکمت نیز در هر دل پرورش نیابد، مشک تا رخنه پیدا نکرده، و نخشکیده و بدبو نشده می‌تواند ظرف عسل

باشد، دلها نیز تا از شهوت ندریده، و از طمع نیالوده و از (زیادی) نعمت سخت نشده می‌تواند جایگاه حکمت باشد.

(۱) حق گویم: حریق در خانه‌ای روی دهد و خانه به خانه پیش رود تا محله‌ای را به آتش کشد، جز این که در همان خانه نخست مهارش کنند، در و دیوار را درهم کوبند تا چیزی که در آن نفوذ کند نیابد، ستمگر نخستین هم چنین است اگر دستش را بگیرند از او رهبر ستمگری پیدا نشود که دیگران را بدنبال خود کشد، همانسان که اگر در خانه اول چوب و تخته‌ای نباشد آتش چیزی را نسوزد. «۱» (۲) به حق گویم: آنکه بیند ماری برادرش را هدف گرفته، و او را هشدار ندهد تا مارش بکشد از شرکت در قتل وی بری نیست. آن کس هم که ببیند برادرش خیال گناه دارد و از عواقب آن زنهارش ندهد تا گرفتار شود از شرکت در گناهش مبرا نخواهد بود، و هر که بتواند و جلوی ستمگر را نگیرد، همانند اوست. چگونه ظالم بهراسد با اینکه امن و آسوده میان شما به ستم مشغول است.؟ نه کسی نهیش کند و نه دستش را بگیرد، با این سستی و بی‌خیالی شما چرا ستمگر کوتاه آید؟ چرا غره نشود؟ این بس است که شما هر کدام بگوئید:

من ستم نمی‌کنم، هر که خواست بکند، و ظلم را ببیند و جلو نگیرد؟ اگر چنین بود باید آنگاه که عذاب بر ستمکاران نازل شود شما که با آنها همکاری نداشته‌اید در امان باشید.

(۳) وای بر شما بندگان بد، چگونه امید دارید خدا از وحشت قیامت امانتان دهد با اینکه در طاعت خدا از مردم می‌ترسید، و در معصیت او از آنها اطاعت می‌کنید و به پیمانهائی که بر خلاف پیمان خدا با مردم بسته‌اید وفا دارید؟ (۴) حق گویم: خدا آنها را که بندگان را بجای خدا پرستند، از وحشت قیامت ایمن ندارد.

(۵) وای بر شما بندگان بد، برای دنیائی پست و شهواتی بی‌ارزش در ملک بهشت کوتاهی می‌کنید و وحشت قیامت را از یاد می‌برید؟ (۶) وای بر شما ای دنیاپرستان، برای نعمتی ناپایدار، و زندگانی‌ای کوتاه از خدا می‌گریزید، و دیدارش را خوش ندارید؛ چگونه خدا دیدار شما را دوست دارد با اینکه شما مشتاق لقای او نیستید خدا لقای آن کس را دوست دارد که به لقای وی مشتاق است، آن که دیدار خدا را خوش ندارد خدا نیز دیدار او را نخواهد. چگونه شما در

---

(۱) در مبارزه با ظلم و تحریک بیانی بس مستدل و لطیف است. و روشنگر این حقیقت که آیین مسیح و تعالیم حضرت عیسی (ع) با همه نرمش و لطافت خود مانند همه ادیان آسمانی هرگز سر سازش و آشتی با ستم و تجاوز ندارد، ظلم را آتش خانمانسوز می‌داند که هر جا خواست زبانه کشد، و هستی ملتی را خاکستر کند باید آن را فرو نشاند و مجال گسترش نداد، و پیداست که آنجا که می‌گوید اگر بر گونه راستت زدند گونه چپ را هم بگیر، دستوری است مربوط به امور شخصی و مواردی که این خود راهی باشد برای تربیت بی‌ادبان و کوتاه کردن دامنه ظلم و یا مربوط به شرائط خاص اقلیتی صاحب رسالت است که باید رسالتش را به مردم ابلاغ کند و اهداف خود را معرفی نماید و دلها را جذب کند. و باید نادانیهای بیخردان را تحمل کند، و حملات همان مردمی را که برای نجاتشان کمر بسته و آنها بدلیل ناآگاهی از حقایق دعوتش از هر جسارتی فروگذار نمی‌کنند، به جان بخرد تا اندک اندک چشمشان را باز کند دوست و دشمنشان را بشناساند، چنان که اسلام هم در دوران سیزده ساله مکه برنامه‌ای مشابه این داشت.

میان خلق تنها خود را دوست خدا می‌دانید، با اینکه از مرگ می‌گریزید و به دنیا می‌آویزید؟ بوی خوش کافور، و سفیدی کفن، مرده را به چه کار آید، جایی که اینها همه لابلای خاک است؟ شما را نیز طراوت دنیائی که در نظرتان جلوه کرده، چه سود دارد، آنجا که همه رو به زوال است؟ این تر و تمیزی بدنها، روشنی رنگها به چه کار آید؟ شما که رو به مرگ می‌روید، و در خاک فراموش می‌شوید، و در تاریکی گور نهان می‌گردید.

(۱) وای بر شما دنیاپرستان، چراغ را در آفتاب که نیازی بدان نیست می‌فروزید، اما در تاریکی که چراغ برای آن ساخته شده بکار نمی‌برید، از نور علم برای دنیا، که تضمین شده است، بهره می‌گیرید، و در کار آخرت که برای آن علمتان داده‌اند، استفاده نمی‌کنید، می‌گوئید آخرت حق است و دنیا را مرتب می‌کنید، می‌گوئید مرگ حق است، و از آن می‌گریزید، می‌گوئید خدا می‌شنود و می‌بیند و از ثبت اعمالتان هراس ندارید، چگونه شنونده شما را تصدیق تواند کرد؟ آن که ندانسته دروغ گوید، از آن که دانسته گوید معذورتر است، با آنکه هیچ دروغی عذرپذیر نیست.

(۲) حق گویم: اسب را اگر سوار نشوند، تمرین ندهند و بکار نگیرند، چموش شود و طبعش نیز دگرگون گردد، دلها نیز اگر به یاد مرگ نرم نشود، و عبادتهای پیاپی رنجورش نسازد سخت و خشن گردد، خانه تاریک را چراغ بر بام نهادن چه سود، با اینکه درون خالی و تیره است؟ فروغ دانش اگر در دهانها تابد و دلها خالی و بی‌فروغ باشد، چه ثمر دارد؟

خانه‌های تاریک را هر چه زودتر روشن کنید، و دلهای سخت را پیش از آنکه گناه بر آنها غالب آید و از سنگ سخت‌تر شود، زودتر با آب حکمت نرم سازید.

(۳) آن که کمک ندارد چگونه تواند سنگها را جابجا کند؟ آن که از خدا آمرزش نخواهد، چگونه بار گناه را فرو نهد؟ آن که جامه را نشوید، چگونه لباسش تمیز شود؟ آن که گناهان را (با توبه و حسنات) نزداید، چگونه خلاص شود؟ دریانورد چگونه بی‌کشتی نجات یابد؟ آنکه با سعی و تلاش چاره‌ای نیندیشد چگونه از فتنه‌های دنیا برهد؟ مسافر چگونه بی‌راهنما به مقصد رسد؟ رهرو آخرت چگونه نشانه‌های راه نادیده، به بهشت راه برد؟ آن که اطاعت نکند چگونه به رضای خدا رسد؟ آن که در آیینه ننگرد چگونه عیب خود بیند؟ آن که بخشی از مال را به دوست نبخشد چگونه محبت او را تکمیل کند؟

آن که برخی از آنچه خدایش روزی کرده به قرض او ندهد چگونه دوستیش با او کامل شود؟ (۱) به حق گویم: چنان که غرق کشتی به دریا نقص و زیانی نرساند، معصیتهای شما نیز به (مقام کبریای خداوندی) کمترین نقصی وارد نکند و کوچکترین ضرری نزند، این شمائید که به خود ضرر می‌زنید و خود را ناقص می‌کنید، و چنان که فروغ خورشید از فزونی بهره‌مندان نقصان نیابد، و آنها هستند که در پرتوش زندگی می‌کنند و ادامه حیات می‌دهند، دستگاه خداوندی هم با زیادی بخشش، و روزی دادن به شما نقصی نیابد و شما هستید که با رزق او زندگی می‌کنید، و زنده می‌شوید، خدا هر که را شکر گوید بیفزاید، که حقگزار و داناست.

(۲) وای بر شما بد مزدوران، مزد را می‌گیرید، روزی را می‌خورید، جامه را بتن می‌کنید، خانه‌ها می‌سازید، و عمل صاحب کار را خراب می‌کنید، طولی نکشد که صاحب کار، از شما مطالبه کند، کاری را که تباه ساخته‌اید بنگرد، و عذابی رسواکننده بر شما فرود آرد، دستور دهد گردنهاتان را از بیخ برکنند، دستها را از بند جدا کنند، سپس فرماید تا لاشه‌هاتان را به شکم بر زمین کشند، و میان رهگذرها افکنند، تا عبرت پرهیزگاران و شکنجه ستمکاران باشید.

(۳) وای بر شما علمای بد، از اینکه مرگ هنوز گریبانتان را نگرفته، نپندارید که مردنتان عقب افتاده نزدیک است که مرگ فرا رسد و شما را کوچ دهد، پس از همین دم دعوت حق را گوش گیرید، به حال خود زاری کنید، بر گناهانتان بگریید، مجهز شوید و اسباب کار را فراهم سازید، و توبه‌کنان به درگاه خدا بشتابید.

(۴) حق گویم: چنان که بیمار غذای لذیذ را می‌بیند و از فشار درد لذتش را نمی‌چشد، دنیا دار هم از عشق مال، لذت عبادت را نچشد، و چنان که بیمار با شنیدن خواص داروهای شفابخش از طبیب ماهر لذت برد، اما چون به یاد تلخی دارو افتد، شفا در نظرش تیره گردد، دنیاداران هم از طراوت جاذبه‌های گوناگون جهان لذت برند، اما یاد شبیخون مرگ عیششان را مکدر و تباه سازد.

(۵) حق گویم: مردم همه اختران را می‌بینند اما جز آنها که از مسیرها و منزلهاشان خبر دارند (در شبهای تاریک) بدانها راه خود نیابند، شما هم درس حکمت می‌آموزید اما جز آنها که بدان عمل کنند هیچ کس هدایت نشود.

ص: ۸۲۱

(۱) وای بر شما دنیاپرستان، گندم را (از خاک و خاشاک) پاک کنید و نرم بسائید تا طعمش را بیابید و گوارا شود، ایمان را هم (از شرک) خالص سازید تا شیرینیش را بچشید، و از ثمراتش بهره گیرید.

(۲) حق گویم: اگر شبی تار چراغی بدست آرید که با روغن «قطران» «۱» می‌سوزد در پرتوش می‌نشینید و بوی زننده «قطران» را تحمل می‌کنید، همانسان باید حکمت را از هر که دارد بگیرید، و بی‌رغبتی وی در آن سد راهتان نشود.

(۳) وای بر شما دنیاپرستان، نه چون حکیمان فکر می‌کنید، نه چون خردمندان می‌فهمید، نه چون دانشمندان علم دارید، نه بندگان پرهیزگار را مانید، نه آزادمردان بزرگوار را، بسی نمانده که دنیا شما را از بیخ برکند، و زیر و رو کند، سپس به رو در افکند، آنگاه گناهان از جلو موی پیشانیتان را بگیرد، و (آن) علم (که به کارش نبستید) از پشت سر، شما را براند، تا برهنه و تنها تحویل پادشاه جزابخش دهد، تا کیفر بدکرداریهایتان را بدهد.

(۴) وای بر شما دنیاپرستان، مگر با علم و دانش بر همه خلایق مسلط نشده‌اید پس چرا به دورش افکنده، و بدان عمل نمی‌کنید؟ به دنیا رو کرده‌اید، به دنیا قضاوت می‌کنید، برای آن اسباب چینی می‌نمائید (بر آخرت) ترجیحش می‌دهید، آبادش می‌سازید، تا کی شما وقف دنیا هستید، و خدا را در وجودتان سهمی نیست؟ (۵) حق گویم: جز با ترک دنیا به شرف آخرت

نرسید، برای توبه منتظر فردا نباشید که تا فردا شبانه‌روزی در میان است، و تقدیرات خدا در این فاصله جاری است (و نمی‌دانید که فردا چه بازی، کند روزگار).

(۶) حق گویم: گناهان کوچک و ناچیز از دامهای شیطان است، آنها را در نظرتان خرد و بی‌مقدار جلوه دهد تا گرد آید، و زیاد شود و اطرافتان را بگیرد.

(۷) حق گویم: تعریف و ستایش دروغین، و خودستائی در دین سر منشأ بدیها شناخته شده است، و دوستی دنیا منشأ هر خطاست.

(۸) حق گویم: هیچ چیز برای رسیدن به شرف آخرت، و کمک بر حوادث دنیا چون نماز دائم نیست، و هیچ چیز برای تقرب به درگاه پروردگار از آن بهتر نیست، پیوسته و فراوانش بجای آرید، نماز از هر عمل شایسته‌ای که بنده را به مقام قرب خدا رساند، مقربتر، و در پیشگاه او محبوبتر است.

(۹) حق گویم: همه اعمال آن ستمدیده که با گفتار یا کردار یا کینه‌توزی انتقام نگیرد در ملکوت آسمان بزرگ است. کدامیک از شما نروی به نام ظلمت، یا ظلمتی به نام نور دیده؟

---

(۱) شیره درخت ابهل و شیره ارز و مانند آن، و مایعی که غالبا از جوشاندن درخت صنوبر بدست آید.

بنده نیز نتواند هم مؤمن باشد و هم کافر، هم دنیا را گزیند، هم به آخرت دل بندد، مگر کشاورزی، جو کاشته، و گندم بدرود؟ یا گندم کاشته، جو بدرود؟ درو می‌کند هر کس در آخرت آنچه را در دنیا کشته و او را پاداش می‌دهند عملی را که انجام داده.

(۱) حق گویم، مردم در باره حکمت دو دسته‌اند: یکی آن را با گفتار استوار سازد و با کردارش تباه گرداند، دیگری با سخن استوار سازد و با عمل تصدیق کند، و این دو گروه چه از هم دورند؟ خوشا بحال علمای عملی، و بدا بحال علمای زبانی.

(۲) حق گویم: آنکه علف هرزه را از مزرعه نزداید، چندان انبوه شود که زراعتش را تباه سازد، آن هم که محبت دنیا از دل نراند چندان گسترش یابد که دیگر طعم محبت آخرت را نچشد.

(۳) وای بر شما دنیاپرستان، مسجدهای پروردگارتان را زندان تنها سازید، دلها را خانه تقوا کنید، و آن را مسکن شهوت ننمائید.

(۴) حق گویم: آن که بیشتر در بلا بیتابی کند به دنیا علاقمندتر است، و آن که شکیباتر باشد زاهدتر است.

(۵) وای بر شما علمای بد، مگر مرده نبودید خدا زنده‌تان کرد؟ اما چون حیاتتان بخشید مردید. وای بر شما، مگر بیسواد نبودید، علمتان داد؟ اما چون علم یافتید فراموش کردید.

وای بر شما، مگر بی‌خبر از فقه نبودید، فقیهتان کرد؟ و چون فقهتان آموخت جاهل شدید.

وای بر شما، مگر گمراه نبودید هدایتتان کرد؟ و پس از هدایت به گمراهی بازگشتید.

وای بر شما، مگر کور نبودید بیناتان کرد؟ و پس از بینائی باز نابینا شدید.

(۶) وای بر شما، مگر کر نبودید شنواتان کرد؟ و پس از شنوائی باز کر شدید. وای بر شما، مگر لال نبودید گویاتان کرد؟ و پس از گویائی دوباره لال شدید. وای بر شما، مگر خواهان فتح نبودید؟ و چون فتح نصیبتان کرد به عقب برگشتید. وای بر شما، مگر ذلیل نبودید عزیزتان کرد؟ و چون به عزت رسیدید، قهر و غلبه و تجاوز و معصیت پیش گرفتید. وای بر شما، مگر در زمین زیردست و ناتوان نبودید، و همی از شبیخون دشمن هراسان نبودید خدا شما را نصرت داد، و کمک کرد؟ و چون نصرت یافتید سرکشی و طغیان پیش گرفتید. وای بر شما، از ذلت قیامت که چگونه شما را زبون و خوار سازد؟ (۷) وای بر شما علمای بد، رفتار ملحدان دارید و انتظار بهشتیان و بسان ایمنان خاطر آسوده‌اید. کار خدا طبق آرمان و دلخواه شما نیست، بلکه برای مرگ تناسل می‌کنید،

برای ویرانی می‌سازید، و آباد می‌کنید، و برای وارث گرد می‌آورید.

(۱) حق گویم: موسی دستور می‌داد سوگند دروغ به خدا یاد نکنید، من می‌گویم: به خدا قسم نخورید نه دروغ و نه راست. تنها بگوئید: نه، آری. بنی اسرائیل! بر شما باد به علف بیابان و نان جوین و زنهار از نان گندم که ترسم شکرش را نگزارید.

(۲) حق گویم: مردم برخی سالم و برخی دردمند و گرفتارند، خدای را بر سلامت شکر گوئید، و بر گرفتاران رحمت آرید.

(۳) حق گویم: هر کلمه ناروائی که در دهانتان بر آید در قیامت پاسخش را خواهید شنید.

بندگان بد! چون کسی قربانی خود را آماده کند و متوجه شود که برادرش بر او خشمناک است قربانی را وانهد و نخست برادر را راضی کند، سپس باز گشته قربانی را سر ببرد.

(۴) حق گویم: اگر کسی پیراهنتان را گرفت بالاپوش را هم به او دهید و چون بر گونه‌تان سیلی زدند جانب دیگر را هم بگیرید، و هر که یک «میل» (ثلث فرسخ) شما را زیر بار کشید یک میل دیگر نیز همراهش بروید. «۱» (۵) حق گویم: آن بدن که ظاهری سالم و باطنی فاسد دارد به چه کار آید؟ بدنها نیز هر چه آراسته و خوشایند باشد آنجا که دل خراب باشد،

چه سود دهد؟ پاکیزه کردن پوست و آلودن دل چه ثمر دارد؟ (۶) حق گویم: چون غربال نباشید که آرد نرم را رد می‌کند و نخاله را نگه می‌دارد، مبادا حکمت را از دهان برون ریزید و کینه را در دل نگه دارید.

(۷) حق گویم: نخست شر را وانهید، به دنبال خیر روید تا سودتان بخشد، اگر خیر و شر با هم باشد خیر هم نفعی ندهد.

(۸) حق گویم: آن که در جوی رود ناچار جامه‌اش تر شود، هر چند که بکوشد آب بدان نرسد، آن هم که عشق دنیا دارد از گناهان سالم نماند.

(۹) حق گویم: خوشا بحال آنان که شبانگاه به عبادت پردازند، که نوری جاودانه دارند، چه در ظلمتهای شب در عبادتگاهها بپا ایستاده، و به درگاه خدا تضرع و زاری کرده‌اند تا فردا از سختی نجاتشان بخشد.

---

(۱) توضیحی برای این دستور در اوایل همین حدیث گذشت.

(۱) حق گویم: دنیا را کشتزاری آفریده‌اند که بندگان در آن کشت شیرین و تلخ، شر و خیر بکارند، کشت نیک، روز حساب بری نافع دارد، و شر هنگام درو سختی و بدبختی دهد.

(۲) حق گویم: حکیم را با نادان سنجند، و نادان را با هوای نفسش، به شما توصیه می‌کنم بر دهانها مهر خاموشی زنید تا سخن ناروا از آن برنیاید.

(۳) حق گویم: تا بر ناملایمات صبر نکنید به آرزوها نرسید، و تا از لذتها چشم نپوشید به مراد خویش نائل نشوید.

(۴) حق گویم: بندگان دنیا، آنکه از شهوات دنیا نکاهد و از آن دل بر نگیرد، چگونه آخرت را دریابد.

(۵) حق گویم: دنیاپرستان! نه به دنیا محبت دارید، نه به آخرت امیدوار، اگر محبت دنیا داشتید کاری را که وسیله رسیدن به آن است ارج می‌نهادید، اگر آخرت می‌خواستید عمل امیدواران می‌کردید.

(۶) حق گویم: دنیاپرستان! برخی از شما با رفیقش به «گمان» (و سوء ظن) دشمن شود، و با خود به «یقین» دشمن نشود.

(۷) حق گویم: برخی از شما چون به حق عیوبش را گویند خشم گیرد، و چون به ناحق تعریفش کنند، شاد شود.

(۸) حق گویم: ارواح شیاطین در هیچ آشیانه چون دلهای شما عمری دراز نکند، خدا دنیا را به شما داده تا در آن برای آخرت کار کنید، نه که از آخرت بازتان دارد، و آن را برایتان گسترده تا اینکه بدانید بر عبادت کمکتان داده نه بر گناه، در این

سرای فرمان اطاعت داده، نه معصیت، آن را وسیله کمک بر حلال قرار داده نه حرام، گشایش داده تا با یک دیگر پیوند و محبت کنید، نه از هم ببرید.

(۹) حق گویم: شما را بر اجر ترغیب و تحریص کرده‌اند، و جز آن که کار کند، مزد نگیرد.

(۱۰) حق گویم: درخت جز با میوه خوب کامل نشود، دین هم جز

با کناره‌گیری از گناه تکامل نیابد.

(۱) حق گویم: کشت جز با آب و خاک راست نیاید، ایمان نیز جز با علم و عمل سر نگیرد.

(۲) حق گویم: آب، آتش را خاموش کند، حلم هم غضب را فرو نشاند.

(۳) حق گویم: آب و آتش یک جا نگنجند، فقه و کوردلی هم در یک دل جا نگیرد.

(۴) حق گویم: بی‌بار باران نیاید، بی‌قلب پاک هم کار خداپسند انجام نگیرد.

(۵) حق گویم: خورشید نور هر چیز است، حکمت نور هر دل است، تقوا سررشته هر حکمت است، حق دروازه هر خیر است، رحمت خدا دروازه هر حق است، و کلید این دروازه‌ها دعا و تضرع و عمل است و چگونه در، بدون کلید باز شود؟
(۶) حق گویم: مرد حکیم جز درختی که دوست دارد نکارد، و جز بر اسبی که بپسندد ننشیند.

مؤمن عالم نیز جز کاری که پسند پروردگارش باشد نکند.

(۷) به حق گویم: صیقل دادن، شمشیر را اصلاح کند و جلا دهد، حکمت نیز قلب را صیقل دهد، و روشن سازد، حکمت در قلب حکیم چون آب در زمین مرده است، دل را زنده کند چنان که آب زمین را و همانند نور در تاریکی است که در پرتو آن میان مردم راه رود.

(۸) حق گویم: جابجا کردن سنگ از سر کوهها بهتر از آن است که با کسی سخن گوئی که فهم نکند، مانند کسی که سنگ را در آب نهد تا نرم شود، یا برای مردگان سفره گسترده، خوشا بحال آن که زوائد سخن را که بیم دارد باعث خشم خدا باشد، نگه دارد و جز گفتاری که خود فهم کند (یا مستمع بفهمد) نگوید، و بر گفتار هیچ کس حسرت نبرد جز آن دم که کردارش بر او روشن شود (در وافی بجای «امرا» امرأ، نقل شده و همان طور ترجمه شد). خوشا بحال آن که آنچه نمی‌داند از علما فرا گیرد، و آنچه می‌داند به جاهلان بیاموزد، خوشا بحال آن که علما را برای علمشان احترام کند، و با آنها در نیفتد، جاهلان را برای جهلشان حقیر شمارد اما آنها را نراند، نزدیکشان خواند، و تعلیمشان دهد.

(۱) به حق گویمتان ای «حواریون» شما امروز در میان مردم چون زندگانید در مردگان، مبادا به مرگ زندگان شما نیز بمیرید.

(۲) و نیز حضرت مسیح فرموده: خداوند تبارک و تعالی فرماید: بنده مؤمن من چون دنیا را از او بگردانم غمین گردد، با اینکه در این حال از همیشه نزد من محبوب‌تر و به من نزدیکتر است، و چون بر وی گشایش دهم خرسند شود، با اینکه در آن حال نزد من مبغوض‌تر و از من دورتر است.

و الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علیه و آله و سلم تسلیما

(۱)

سفارشهای «مفضل بن عمر» (اصحابی خاص امام صادق (ع) بجمعی از شیعیان)

شما را سفارش می‌کنم که: از خدای یگانه بی‌شریک پروا کنید، شهادت دهید که جز او معبودی نیست، و محمد بنده و پیامبر اوست. از خدا پروا کنید، سخن خیر بگوئید، خشنودی خدا را بجوئید و از غضبش بترسید، از سنتش مراقبت کنید، از حدودش پا فراتر ننهید، در همه کارها او را در نظر گیرید. و به قضایش به سود یا زیان تن دهید.

هان! امر بمعروف و نهی از منکر را از دست ندهید.

هان! هر که به شما احسان کند، احسان بیشترش کنید، و از هر که بد کند بگذرید. با مردم آن کنید که دوست دارید با شما کنند.

هان! با مردم به نیکوترین روشی که بتوانید، آمیزش کنید، شما سزاوارترید که راه اعتراضی به روی خود نگشائید، بر شما باد به فقه در دین خدا، پرهیز از حرامها، و خوشرفتاری با همنشین، نیک باشد یا بد.

هان! پارسائی شدید را رعایت کنید، که ملاک دین پارسائی است، نمازها را به وقت بگزارید واجبات را با حدودش انجام دهید.

هان! از آنچه خدا بر شما واجب کرده و موجب رضای اوست، کوتاهی نکنید، (۲) من از امام صادق «ع» شنیدم که می‌فرمود: فقه دین خدا را بیاموزید و چون بادیه‌نشینان نباشید، که هر که فقه دین نیاموزد خدا در قیامت به وی ننگرد، در فقر و توانگری میانه‌رو باشید، پاره‌ای از دنیا را وسیله آخرت قرار دهید. (۳) من از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: به پاره‌ای از این (دنیا) بر آن (جهان) کمک گیرید و بار دوش مردم نباشید، با هر که آمیزش دارید نیکی و خوشرفتاری کنید.

هان! از ستم بپرهیزید، (۴) امام صادق (ع) می‌فرمود: سریعترین کیفرها کیفر ستم است.

واجبات الهی چون نماز و روزه و فرائض دیگر را انجام دهید، زکات را به صاحبانش برسانید. (۵) حضرت صادق فرمود: مفضل به اصحابت بگو: زکات را به اهلش بپردازند، من آنچه را از دست رود ضامنم. (زکات موجب حفظ مال است). از «ولایت» آل محمد دست نکشید. قهر کردگان را آشتی دهید. از یک دیگر غیبت

ص: ۸۳۵

نکنید. به دیدن هم روید، با همدیگر محبت و احسان کنید، به ملاقات هم روید و به گفتگو پردازید، چیزی از هم نهان نکنید، از گسستن پیوندها بپرهیزید، از قهر کردن و فاصله گرفتن حذر کنید، (۱) من شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: به خدا، هرگز دو شیعه به قهر از هم جدا نشوند جز اینکه من (لا اقل) از یکی بیزاری جویم و لعنتش کنم، و بیشتر با هر دو چنین کنم.

معتب گفت: قربانت، نسبت به ظالم معلوم، اما مظلوم چرا؟ فرمود: برای اینکه برادرش را به آشتی و پیوند دعوت نمی‌کند، (۲) و من از پدرم شنیدم که: چون دو نفر شیعه مرافعه کنند و یکی قهر کند، مظلوم باید به او مراجعه کند و گوید: برادر تقصیر کار منم تا جدائی و دوری برطرف شود خداوند تبارک و تعالی حاکم و عادل است، خود انتقام مظلوم را از ظالم می‌ستاند. مستمندان شیعه را تحقیر نکنید، با آنها بی‌مهری ننمائید، لطف و مدارا کنید، حقی را که خدا برایشان در مالتان نهاده، بپردازید، به آنها احسان کنید، آل پیغمبر (ص) را اسباب روزی قرار ندهید، (۳) من از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: مردم در باره ما سه دسته‌اند: دسته‌ای ما را به این امید دوست دارند که قائم ما ظهور کند و (در دولت او) از دنیای ما بهره‌مند شوند، سخنان ما را می‌گویند و حفظ می‌کنند اما از برنامه‌های عملی ما کوتاهی می‌کنند، خدا آنان را به دوزخ کشد. فرقه‌ای ما را دوست دارند، گفتارمان را بشنوند و در عمل کوتاه نیایند، اما منظورشان تنها دنیا و شکم است، خدا شکمهای آنها را پر از آتش خواهد کرد، و گرسنگی و تشنگی را بر آنان مسلط سازد؛ و گروه دیگر ما را دوست دارند، سخنانمان را بخاطر سپارند، فرمانمان را اطاعت کنند، و در عمل با ما مخالفت ننمایند، آنها از ما هستند و ما از آنها. با اموالتان به آل محمد محبت کنید، توانگر بقدر توانگری و درویش بقدر درویشی، هر که خواهد خدا مهمترین حاجتش را برآورد با اموالی که بیش از همه بدان محتاج است، به آل محمد و شیعیانشان محبت کند، از حرف حق نرنجید، اگر اهل حق بی‌پروا حق را گفتند دشمنشان نشوید که مؤمن نباید از شنیدن حق خشم گیرد.

(۴) روزی حضور امام صادق (ع) بودم فرمود: مفضل! اصحابت (یعنی شیعیان کوفه) چقدرند؟ عرض کردم: اندکند، چون به کوفه بازگشتم شیعیان به جانم افتادند، و تا توانستند پوستینم را به آزار دریدند، گوشتم را (به غیبت) خوردند، آبرویم را بردند چندان که بعضی جلو آمدند و به صورتم پریدند، بعضی در کوچه‌های کوفه به کمینم نشستند تا مرا بزنند، و از هیچ تهمتی فرو گذار نکردند، جریان به سمع حضرت صادق (ع) رسید، سال بعد که (به حجاز) برگشتم در اولین برخورد، پس از سلام فرمود: مفضل! این چه

ص: ۸۳۷

حرفهائی است که شنیده‌ام به تو و در باره تو گفته‌اند؟ عرض کردم برای من ضرری نداشت.

فرمود: آری، به زیان خودشان بوده، غضب می‌کنند؟ بدا بحالشان، (۱) تو تنها گفتی که اصحابت کمند، نه به خدا، اینها شیعه ما نیستند، اگر شیعه بودند از حرف تو خشمگین و ناراحت نمی‌شدند خدا شیعه ما را به صفاتی غیر از این توصیف کرده، شیعه جعفر نیست جز آن که:

زبانش را نگه دارد برای آفریدگارش کار کند، به خواجه‌اش امیدوار باشد، و چنان که باید از او بترسد، وای بر آنها، در میان این مدعیان تشیع کسی هست که از نماز زیاد چون کمان خمیده باشد یا از شدت ترس چون بهت‌زدگان باشد، یا از خشوع و افتادگی چون کوران، یا از روزه بیمار گونه باشد، یا از خاموشی و سکوت پیوسته به گنگها ماند؟ در این جماع کسی هست که شب را از طول نماز، و روز را از زحمت روزه به رنج گذراند یا از ترس خدا و شوق ما اهل بیت خود را از لذتها و نعمتهای دنیا محروم کرده باشد؟ کجا اینها شیعه مایند با اینکه در باره ما با دشمنانمان می‌ستیزند چندان که دشمنی آنها را می‌فزایند، چون سگان (سرمازده، از بی‌صبری) زوزه می‌کشند و چون کلاغان طمع می‌ورزند، هان اگر باعث تحریک و هجوم آنها بر تو نمی‌شد می‌گفتم به خانه‌ات روی و در را ببندی و تا زنده‌ای به رویشان نگاه نکنی، اما (به حکم ضرورت) اگر آمدند آنها را بپذیر که خدا آنها را بر خودشان حجت ساخته، و به آنها بر دیگران اتمام حجت فرموده.

مبادا دنیا و آنچه از نعمت و جلوه، و طراوت و ملک دنیا می‌بیند، شما را بفریبد اینها زیبنده شما نیست، به خدا، دنیا برای اهلش شایستگی ندارد.

و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی سیدنا محمد النبی و آله الطاهرین.

۲۲ شعبان ۹۵- ۸/ ۶/ ۱۳۵۴